# مجلۀ
# مطالعات باستان شناسی

علمی - پژوهشی
دانشگاه تهران

شمارۀ استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷-۲۲۵۱
دورۀ ۱۳، شمارۀ ۴، زمستان ۱۴۰۰ - پیاپی ۲۸

۲۸

ناشر
دانشگاه تهران

فهرست مقالات


تاریخ اشکانیان و منابع سریانی نگاهی به تأثیر سنت تاریخ‌نگاری ملی ایرانیان بر منابع سریانی ۱
نرگس اسدپور و کمال‌الدین نیکنامی

تبیین و تحلیل سفالگری دوره مفرغ خراسان :مطالعه موردی محوطه شهرک فیروزه نیشابور ۲۱
حسن باصفا

گونه‌شناسی اثر مهرهای روسا دوم بر گوی‌های اورارتویی بسطام ۳۹
مریم دارا

شناسایی توالی فرهنگی دشت مریوان؛ بر پایۀ پژوهش‌های میدانی باستان‌شناسی ۷۱
مرتضی زمانی دادانه، سیروان محمدی قصریان و امیر ساعدموچشی

تحلیل الگوهای استقراری عصر آهن دشت پیرانشهر با تکیه بر سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS) ۹۷
عبیدالله سرخ‌آبی، رضا رضالو و کریم حاجی‌زاده

مرمت دیوارنگاره‌های عامیانۀ تاریخ شیعی ایران: تأثیرات انتظارات مخاطبان عامۀ آنها و اولویت ارزش‌های این نقاشی‌ها بر روند بازسازی ۱۱۷
ریحانه قاسم آبادی و حسین احمدی

گونه شناسی سفال نوع لرستان؛ در پرتو بررسی‌های باستان‌شناختی جدید در لرستان ۱۴۱
علیرضا گودرزی

بازشناسی تخت نشین ساسانی در میانگاه شهر اردشیرخوره؛ انگاره‌ای بر نیایشگاه و آتشگاه آناهیتا در تداوم سنت‌های پیشین ۱۶۱
حامد محمدپور، الهام اندرودی و محمدحسن طالبیان

معرفی و تحلیل معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) درمیان و خوانش یادگار نوشته‌های تاریخی آن ۱۸۹
علی اصغر محمودی نسب، سیدرسول موسوی حاجی و عابد تقوی

نکاتی پیرامون دیسک مرمری ساسانی موجود در موزه هنر کلیولند آمریکا ۲۱۵
پرستو مسجدی خاک و مصطفی خزایی کوهپر

بازشناسی راه بزرگ خراسان در شمال استان مرکزی ۲۳۳
مجید منتظرظهوری و اسماعیل شراهی

تحلیل نقش‌مایه جانوران بر روی سنجاق‌های مفرغی منسوب به هزاره سوم پ.م در حوضۀ هلیل رود (مطالعه موردی) ۲۶۱
فهیمه موسوی، بهزاد بلمکی و محمدرضا سعیدی هرسینی

باستان‌شناسی منطقه قره‌داغ؛ گزارش مقدماتی بررسی محوطه‌های دوران مفرغ و آهن شهرستان ورزقان ۲۸۳
حسین ناصری صومعه، علیرضا هژبری نوبری و ارکان کنیار

گاهنگاری و تحلیل کاربری محوطۀ موسوم به قلعه‌سام در ولایت تاریخی ماسبذان (استان ایلام) ۳۰۷
یونس یوسف وند و فرشاد میری

بسم الله الرحمن الرحیم

شمارهٔ استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷ـ ۲۲۵۱

# مطالعات باستان‌شناسی

**دورهٔ ۱۳، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۴۰۰-شمارهٔ پیاپی ۲۸**

**ناشر:** دانشگاه تهران

**صاحب امتیاز:** دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

**مدیرمسئول:** غلامحسین کریمی‌دوستان

**سردبیر:** حسن فاضلی نشلی

**«هیئت تحریریّه»**

**محمد ابراهیم زارعی**
استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان

**بهمن فیروزمندی**
استاد دانشگاه تهران

**حسن کریمیان**
دانشیار دانشگاه تهران

**یعقوب محمدی‌فر**
استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان

**مهدی مرتضوی**
دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

**کاظم ملازاده**
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا، همدان

**حکمت‌الله ملاصالحی**
دانشیار دانشگاه تهران

**کمال‌الدین نیکنامی**
استاد دانشگاه تهران

**علیرضا هژبری نوبری**
استاد دانشگاه تربیت مدرس، تهران

**رینهارد برنیک**
استاد موسسه باستان‌شناسی برلین، آلمان

**رنه بوشارلا**
استاد CNRS، فرانسه

**سوزان پولاک**
استاد موسسه باستان‌شناسی برلین، آلمان

**هالی پیتمن**
استاد دانشگاه پنسیلوانیا، آمریکا

**الیزابت کارتر**
استاد دانشگاه کالیفرنیا، آمریکا

**باربارا کیم**
استاد دانشگاه ورشو، لهستان

**روجر ماتیوس**
استاد دانشگاه ردینگ، انگلیس

**یوشیهیر نیشیاکی**
استاد دانشگاه توکیو، ژاپن

**دونالد ویتکمب**
استاد دانشگاه شیگاگو، آمریکا

**ماسیمو ویداله**
استاد دانشگاه پادوا، ایتالیا

**باربارا هلوینگ**
استاد دانشگاه سیدنی، استرالیا

**مدیر داخلی:** محرم باستانی (دکترای باستان‌شناسی) **کارشناس اجرایی:** ......................

**نشانی:** تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر نشریه مطالعات باستان‌شناسی

**نشانی رایانامهٔ مجلّه:** Jarcs@ut.ac.ir **تلفن و فکس:** ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۳ **قیمت:** ..................

نشریهٔ **مطالعات باستان‌شناسی** براساس ابلاغیه شماره ۱۸۰۷۳/ ۹۰/۳/۱۱ مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۲ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم تحقیقات و فناوری دارای درجه **علمی** می‌باشد.

این مجله در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:
پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: www.sid.ir
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir
پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:
www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine)

حقوق کلیهٔ مقالات برای دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

# نشریهٔ مطالعات باستان‌شناسی

نشریهٔ مطالعات باستان‌شناسی دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی است که در سال در چهار شماره منتشر می‌شود.

## ۱- ویژگی‌های کلّی مقاله

- مقاله باید نتیجهٔ تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشد.
- مقاله نباید در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا اتمام داوری نیز نباید به مجلّهٔ دیگری فرستاده شود.
- چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریّهٔ مجله است.
- پذیرش مقاله برای چاپ، پس از تأیید هیئت داوران، به آگاهی نویسنده خواهد رسید.
- مسئولیت مطالب و محتوای مقاله بر عهدهٔ نویسنده (یا نویسندگان) است.
- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.
- مقاله نباید از ۲۰ صفحهٔ استاندارد نشریّه بیشتر باشد.
- نام کامل نویسنده، مرتبهٔ علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل، رشته تحصیلی، رایانامه و شمارهٔ تلفن نویسنده در صفحهٔ جداگانه‌ای ضمیمه شود.
- ارسال مقاله تنها از طریق سامانهٔ مجلهٔ مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران به نشانی https://jarcs.ut.ac.ir امکان‌پذیر است (برای این کار ابتدا باید از طریق گزینهٔ «ورود به سامانه» در سامانه ثبت نام کنید).
- عناوین جدول‌ها با ذکر شماره در بالا و تصاویر، نقشه‌ها، طرح‌ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود.

## ۲- اجزای مقاله

ـ **عنوان:** نام کلّی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد.

ـ **مشخصات نویسنده:** شاملِ نام و نام‌خانوادگی نویسنده، مرتبهٔ علمی، رشتهٔ تحصیلی، دانشگاه محل تدریس و تحصیل.

ـ **چکیده:** شرح جامعی از مقاله با واژه‌های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته های پژوهش. لازم به ذکر است چکیدهٔ مقاله باید ۱۵۰-۲۰۰ واژه (در حدود ۱۲سطر) باشد.

ـ **واژه‌های کلیدی:** شامل سه تا پنج واژهٔ تخصصی است که بسامد و اهمیّت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌هاست.

ـ **مقدمه:** شامل طرح مسئلهٔ اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطهٔ مسئلهٔ موردنظر مطرح شود.

ـ **روش بررسی:** شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.

ـ **بحث و نتیجه‌گیری و تشکّر:** شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی، مفید و روشنگر مسئلهٔ مورد پژوهش است و می‌تواند با جدول، تصویر و نمودار و... همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده می‌تواند راهنمایی دیگران را ـ که در نوشتن مقاله مؤثر بوده‌اند ـ یادآوری و از ایشان مختصراً سپاسگزاری کند.

ـ **پی‌نوشت:** در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می‌آید.

ـ **منابع:** فهرست‌نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه‌نامهٔ مجلّه.

ـ **چکیدهٔ انگلیسی:** چکیدهٔ انگلیسی باید عیناً ترجمهٔ چکیدهٔ فارسی باشد.

## ۳- شیوهٔ تنظیم متن

- مقاله باید بر صفحهٔ کاغذ A4، با قلم (فونت) ب- نازنین و اندازهٔ ۱۳، فاصله بین خطوط ۱,۱ (single) و در فرمت word نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۳/۳۵ سانتی‌متر و از راست و چپ، هر کدام ۳ سانتی‌متر باشد.
- چکیده، واژه‌های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازهٔ ۱۱ نوشته شود.

- ابتدای هر بند، با نیم سانتی‌متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخستِ زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
- نقل‌قول‌های مستقیم بیش از سه سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم ولی با اندازهٔ ۱۱ نوشته شود.
- بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از متن جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند.
- شمارهٔ پی‌نوشت‌ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله‌دار باشد و از افراط در دادن پی‌نوشت اجتناب شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیّهٔ مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند، در پی‌نوشت به این مطلب اشاره شود.

## ۴- شیوهٔ ارجاع به منابع

- ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می‌شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
- هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی اولی و مرجح است.
- در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده‌اند، ارجاع داده می‌شود.

### ۴-۱- ارجاع داخل متن مقاله

نام‌خانوادگی نویسنده، سال چاپ اثر: شمارهٔ صفحه یا صفحات؛

مثال فارسی: (ملک شهمیرزادی، ۱۳۸۸:۵۴)

لاتین: (Smith 1999: 33)

### ۴-۲- ارجاع پایانی (منابع)

### ۴-۲-۱- ارجاع به کتاب

ـ نام خانوادگی مؤلّف یا نام اشهر، نام مؤلّف، تاریخ نشر (درون پرانتز)، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحّح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»).

-نام کتاب کج (ایرانیک) نوشته می‌شود؛ بنابراین از سیاه کردن (بولد) یا قرار دادن آن در گیومه پرهیز کنید.

### ۴-۲-۲-ارجاع به مقاله

ـ نام خانوادگی مؤلّف، نام مؤلّف، تاریخ نشر اثر (داخل پرانتز)، عنوان مقالهٔ مورد استفاده (داخل گیومه)، نام و نام خانوادگی مصحّح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانیک و بدون ذکر واژهٔ مجلّه)، دوره یا سال انتشار، شماره، شمارهٔ صفحات مقاله.

- عنوان مقاله تنها در گیومه قرار می‌گیرد و کج و سیاه نمی شود.

### ۴-۲-۳- ارجاع به پایان‌نامه

ـ نام خانوادگی مؤلّف، نام مؤلّف، سال دفاع (داخل پرانتز)، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام و نام خانوادگی استاد راهنما، نام دانشگاه و دانشکدهٔ محلّ تحصیل دانشجو.

- نام رسالهٔ دکتری کج (ایرانیک) نوشته می‌شود و عنوان پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد در گیومه قرار می‌گیرد.

### ۴-۲-۴- ارجاع به نسخهٔ خطّی و اسناد

ـ نام مشهور مؤلّف، نام مؤلّف، نام کتاب یا رسالهٔ خطّی یا نسخهٔ عکسی، شمارهٔ نسخه، محلّ نگهداری.

- در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شمارهٔ طبقه‌بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم‌ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شمارهٔ میکروفیلم و محلّ نگهداری ضروری است.

### ۴-۲-۵- ارجاع به وبگاه های اینترنتی

ـ نام خانوادگی مؤلّف، نام مؤلّف، تاریخ درج مطلب در ویگاه (درون پرانتز)، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه.

## ۵- مثال برای تهیهٔ فهرست منابع

### ارجاع به کتاب

White, T.D. 1991. *Human osteology*. New York, Academic Press.

### ارجاع به مقالات مجله‌ها

Trinkaus, E. 1982. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals. *Current Anthropology* 23 (2): 198-199.

### ارجاع به مجموعه مقالات

Gillings, M. 2000**.** Plan elevation and virtual worlds: The development of techniques for the routine construction of hyper real simulations. In: J.A. Barcelo, M. Forte and D. Sander, (eds.), Virtual Reality in Archaeology, BAR int. Series 843: 47-51

### ارجاع به مجموعه مقالات کنفرانس‌ها

Jones, P., 2004. Identity and preoccupation: skulls cults and the emanation of ideals in the aceramic Neolithic of Cyprus. In: Carter, F.D. and White, R.B. (eds.), *Proceedings of the 2004 BANEA Conference*, 25-27 March 2004, Reading University, England, 148-153.

### ارجاع به پایان‌نامه

Blom, D.E. 1999. *Tiwanaku regional interaction and social identity, a bioarchaeological approach*, Ph. D thesis, Department of Anthropology, University of Chicago.

## ۶- نکات دیگر در باب ارجاع به منابع

ـ تلفظ اسامی لاتین و نام های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آن ها و داخل پرانتز ذکر شود.

ـ هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی‌نوشت ذکر شود.

ـ در صورتی‌که مؤلّف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلّف می‌شود.

ـ از شماره‌گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع پرهیز شود.

ـ منابع مقاله به صورت الفبایی و براساسِ نام خانوادگی مؤلّف تنظیم می‌شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می‌شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، امّا در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.

ـ عنوان کتاب‌ها و مقاله‌ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.

ـ منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب: عربی، انگلیسی، فرانسوی و... آورده شود.

### ـ علائم اختصاری

| | | |
|---|---|---|
| ج: جلد | ص: صفحه | هـ .ش: هجری شمسی |
| صص: صفحات | د: دوره | هـ .ق: هجری قمری |
| ش: شماره | فو: متوفی | ق. م: قبل از میلاد |
| همان: منبع پیشین | همانجا: منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه | م: میلادی |

# فهرست مطالب


**عنوان** — **صفحه**

**تاریخ اشکانیان و منابع سریانی نگاهی به تأثیر سنت تاریخ‌نگاری ملی ایرانیان بر منابع سریانی** — **۱**
نرگس اسدپور و کمال‌الدین نیکنامی

**تبیین و تحلیل سفالگری دوره مفرغ خراسان :مطالعه موردی محوطه شهرک فیروزه نیشابور** — **۲۱**
حسن باصفا

**گونه‌شناسی اثر مهرهای روسا دوم بر گوی‌های اورارتویی بسطام** — **۳۹**
مریم دارا

**شناسایی توالی فرهنگی دشت مریوان؛ بر پایهٔ پژوهش‌های میدانی باستان‌شناسی** — **۷۱**
مرتضی زمانی دادانه، سیروان محمدی قصریان و امیر ساعدموچشی

**تحلیل الگوهای استقراری عصر آهن دشت پیرانشهر  با تکیه بر سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS)** — **۹۷**
عبیدالله سرخ‌آبی، رضا رضالو و کریم حاجی‌زاده

مرمت دیوارنگاره‌های عامیانهٔ تاریخ شیعی ایران: تأثیرات انتظارات مخاطبان عامهٔ آنها و اولویت ارزش‌های این نقاشی‌ها بر روند بازسازی / ریحانه قاسم آبادی و حسین احمدی — **۱۱۷**

**گونه شناسی سفال نوع لرستان؛ در پرتو بررسی‌های باستان‌شناختی جدید در لرستان** — **۱۴۱**
علیرضا گودرزی

**بازشناسی تخت‌نشین ساسانی در میانگاه شهر اردشیرخوره؛ انگاره‌ای بر نیایشگاه و آتشگاه آناهیتا در تداوم سنت‌های پیشین** / حامد محمدپور، الهام اندرودی و محمدحسن طالبیان — **۱۶۱**

**معرفی و تحلیل معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) درمیان و خوانش یادگار نوشته‌های تاریخی آن** — **۱۸۹**
علی اصغر محمودی نسب، سیدرسول موسوی حاجی و عابد تقوی

**نکاتی پیرامون دیسک مرمری ساسانی موجود در موزه هنر کلیولند آمریکا** — **۲۱۵**
پرستو مسجدی خاک و  مصطفی خزایی کوهپر

**بازشناسی راه بزرگ خراسان در شمال استان مرکزی** — **۲۳۳**
مجید منتظرظهوری و اسماعیل شراهی

**تحلیل نقش مایه جانوران بر روی سنجاق های مفرغی منسوب به هزاره سوم پ.م در حوضهٔ هلیل رود (مطالعه موردی)** — **۲۶۱**
فهیمه موسوی، بهزاد بلمکی و محمدرضا سعیدی هرسینی

**باستان‌شناسی منطقه قره‌داغ؛ گزارش مقدماتی بررسی محوطه‌های دوران مفرغ و آهن شهرستان ورزقان** — **۲۸۳**
حسین ناصری صومعه، علیرضا هژبری نوبری و ارکان کنیار

**گاهنگاری و تحلیل کاربری محوطهٔ موسوم به قلعه‌سام در ولایت تاریخی ماسبذان (استان ایلام)** — **۳۰۷**
یونس یوسف وند و فرشاد میری

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"... University of Tehran

# Parthian History and Syriac Sources by Looking at the Impact of National Iranian Historical Traditions on Syriac Resources

**Narges Asadpur[1] & Kamal Aldin Niknami[2]**

**(1-20)**

Received: 20, January, 2020; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2019.289750.142782
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

## Abstract

We are justlfied in our study of Iran's historical period by the invisible and clear vestiges of the mysterious Parthian empire, which has piqued the interest of a lot of historians and intellectuals. Parthian history has been disproved in numerous dimensions such as political dimensions, social dimensions, and cultural dimensions using contemporary research based on Greek, Roman, Armenian,Syriac, Middle Persian, and Islamic sources, as well as archeological evidence. On the basis of ancient historical writings, it is now possible to recreate a portion of the Parthian Empire's history. Chronicles, written in Syriac, are among the most important historical sources for reconstructing ancient Near Eastern history. These sources are especially vital for refining pre-Islamic Iran's history, as it would be pointless to write the history of Iran during the Sassanid era without utilizing Syriac resources. With these contexts in mind,the goal of this paper is to follow the Parthian rulers' history through a variety of sources. When all of the available Syriac chronicles are taken into account, it becomes clear that these sources were mostly neglected by all of the Parthian rulers, and that no names or addresses can be located in them. At first glance, the absence of Parthian kings, history in Syriac sources suggests that there is no need to study these sources in relation to Parthian history; however, the opinion of this essay is that such a void to depict forgetting of the Parthian kings was not accidental in the Syriac sources, but rather was influenced by the tradition of Iranian historiography in the Sassanid (Sassanian)epoch,and since then the historical has been influenced by.

**Keywords:** Parthian, Syric Sources, Syriac language, Historiography, Historical texts

1. Ph. D. Condidate in Archeology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
2. Corresponding Author Email: kniknami@ut.ac.ir
Professor, Department of Archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran.

## Introduction:

In the studies of the historical period of Iran, we are justified by the invisible and obvious traces of the mysterious Parthian empire that has interested a number of historians and thinkers. For more constructive studies, in addition to the results of archaeological excavations, it is important to explore the historiographical texts. Contemporary researches using Greek, Roman, Armenian, Syriac, Middle Persian, Islamic sources as well as archeological findings of Parthian history have been studied and the history of this dynasty has been debunked in various political, social and cultural dimensions. Today, it is possible to reconstruct a part of the history of the Parthian Empire based on ancient historical texts. In this article, by examining Syriac texts, the impact of the Sassanid historiography worldview is discussed in order to better examine the roots of the reflection of Parthian history. In reviewing Syriac texts, we encounter the point that the Sassanids have made great efforts to erase the memory of the Parthians.Also, by examining and studying the written sources of Syriac historiography, an attempt was made to give a measured answer to the ignorance of the Parthian kings in this category of sources.Contrary to popular belief, Syriac literature was not a non-native literature in Sassanid Iran.Therefore, before dealing with the reflection of Parthian history in Syriac sources, the present article refers to the history of Syriac language and literature and briefly discusses the formation of the Syriac language as well as the emergence of the historiographical tradition in Syriac literature.In general, the language in which Syriac literature and texts are written is one of the dialects of Aramaic. Aramaic has played a very important role in the development of communication between the lands of the ancient East for several centuries and is one of the languages of the northwestern branch of the Semitic language family (Fales, 2011: 555). Remaining evidence from the late eighth century BC confirms that Aramaic was used as a mediating language between the administrative apparatus of the Assyrian Empire and non-Akkadian tribes. Along with Akkadian, it became the second most important language of the ancient Near East (Tadmor, 1991: 419). After Alexander's conquest of the Orient, Greek gradually replaced Aramaic in the Hellenistic cities of the Eastern Hemisphere, and the role of Aramaic mediator disappeared. With this development, the Aramaic language entered a new phase, often referred to as the "Middle Aramaic" period (300 BC to 200 AD) (Greenspahn, 2007: 7). Had the ancient East (Fales, 2011: 555). The oldest known period of the Aramaic language is called the "Old Aramaic" (Müller-Kessler, 2002: 958). Religious differences soon divided the Syriac language and literature into Eastern and Western. With the beginning of the fifth century AD, the situation changed and the Christian world faced new problems, and in the meantime, the Eastern Syrian Church became the center of controversy. Religious conflicts in Syria and the eastern provinces of the empire eventually led to the closure of the Persian school in Edessa in 489 AD by Zeno (Byzantine emperor). With the closure of this school, the only Nestorian ideology base in the west of the Euphrates was destroyed and therefore many students of this school migrated to the east and the territory of the Sassanid Empire (Asmussen, 1983). In this regard, the formation of the tradition of Syriac historiography came into play in the sixth century AD, when an important part of Syriac literature was composed of historiographical texts; The most important styles of Syriac historiography can be considered as chronicles, church histories and local histories of monasteries.The formation of the Syriac historiographical tradition coincided with the reign of the Sassanid kings in Iran.In order to be able to draw a logical conclusion from the non-reflection of Parthian history in Syriac sources, it was necessary to deal with the most important Syriac histories and events.

These event letters include:

1) Syriac yearbook belonging to the sixth century AD, written in the year 30 of the reign of KhosrowAnoshirvan.

2) The chronicle of YaqubAdsaei, this chronicle was written in the late seventh century AD. (Hoyland, 1997: 410).

Although this event is very valuable for the history of the Sassanid kings and mentions the reign of the kings of this dynasty with great accuracy (in years and months), but it does not mention the Parthian kings.

3) The Chronicle of Elias Nasibini, the most important book of Elias, is his chronicle, which covers the news of the world from the beginning of creation until the year 1018 AD.

This chronicle is one of the most important historical sources, especially for the Sassanid era (Hoyland, 1997: 422).

This chronicle provides a detailed list of all the kings of the world dynasties (including the Achaemenid and Sassanid kings). However, there is no trace of the Parthian kings in this chronicle.

4) The Chronicle of Michael the Syrian, which is one of the largest and most important Syriac chronicles.

The chronicle he wrote covers the events of the world from the time of creation until 1195 AD. (Howard-Johnston, 2010: 68).

This chronicle has used various sources to write the history of each dynasty, and specifically in the history section of the Sassanid kings, it is certain that it has used ancient sources that have been influenced by Iranian historiography.

In this event, despite the fact that the history of the Sassanid kings is mentioned in great detail, the Parthian kings have been completely ignored.

5) Ibn Hebrew's chronicle (Hoyland, 1997: 423). In this text, too, the Parthian kings are completely absent and no mention is made of them.

6) The chronicle of Arbela or the church history of Adiabneh, which is one of the Syriac texts that covers all the events mentioned in it, the late Parthian period and a large part of the history of the Sassanid period.

For this reason, since this text was introduced by Alphonse Mingana (Mingana, 1907: 1-17), it has always been of great interest to scholars of Sassanid history.This chronicle is the only Syriac text that provides information about the last Parthian kings and even a history of the extinction of this dynasty (Mingana, 1907: 25) for which scholars have provided reasons for the non-authenticity of this text.In general, in the sixth century AD, at the same time with the emergence of the tradition of Syriac historiography, a new wave of collection of historical and national narrations by the Iranians had begun, in which the history of the Parthians was deliberately ignored.

# تاریخ اشکانیان و منابع سریانی نگاهی به تأثیر سنت تاریخ‌نگاری ملی ایرانیان بر منابع سریانی[۱]

**نرگس اسدپور**[۲]
**دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.**
**کمال الدین نیکنامی**
**استاد گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰
علمی- پژوهشی

## چکیده

در مطالعات دوران تاریخی ایران با رگه های ناپیدا و آشکار از امپراتوری پر رمز و راز اشکانی موجه ایم که عده ای از مورخان و اندیشمندان را به خود علاقمند کرده است. پژوهش‌های امروزی با استفاده از منابع یونانی، رومی، ارمنی، سریانی، منابع فارسی میانه، منابع اسلامی و همچنین یافته‌های باستان‌شناسی تاریخ اشکانیان را موردمطالعه قرار داده و از تاریخ این سلسله در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ابهام‌زدایی نموده‌اند. امروزه بازسازی بخشی از تاریخ شاهنشاهی اشکانی بر پایه متون کهن تاریخی امکان‌پذیر است. تواریخ نگاشته شده به زبان سریانی، بخشی از مهم‌ترین منابع تاریخی جهت بازسازی تاریخ شرق نزدیک باستان را فراهم می‌کنند. این منابع برای بازسازی تاریخ ایران پیش از اسلام نیز دارای اهمیت هستند به‌گونه‌ای که نگارش تاریخ ایران در عهد ساسانی بدون بهره بردن از منابع سریانی امری بیهوده و ناقص خواهد بود. با چنین پیش‌زمینه‌ای هدف مقالهٔ حاضر آن است که تاریخ شاهان اشکانی را در دسته‌ای از منابع ردیابی نماید. با بررسی تمام تواریخ موجود سریانی درنهایت مشخص می-شود که این منابع به شکلی تعجب‌آور تماماً شاهان اشکانی را نادیده گرفته و هیچ نام و نشانی از آنها در این منابع یافت نمی‌شود. شاید در نگاه نخست عدم وجود تاریخ شاهان اشکانی در منابع سریانی این نکته را به ذهن آورد که دیگر نیاز و ضرورتی به بررسی این منابع در ارتباط با تاریخ اشکانیان وجود ندارد، اما برخلاف چنین دیدگاهی این مقاله بر آن است که چنین غیبتی را دست‌مایه قرار داده و نشان دهد که فراموشی شاهان اشکانی در منابع سریانی امری اتفاقی نبوده است بلکه کاملاً تحت تأثیر سنت تاریخ‌نگاری ایران در عصر ساسانی بوده. این در صورتی است که امروزه متون تاریخی نگاشته شده به زبان پهلوی در عصر ساسانی، ازجمله خدای‌نامه از میان رفته است، این منابع سریانی به شکلی غیرمستقیم به ما نشان می‌دهند که چگونه تاریخ اشکانیان در تاریخ‌نگاری ملی ایرانیان یکسره نادیده گرفته‌شده بود.

**واژه‌های کلیدی**: اشکانیان، منابع سریانی، زبان سریانی، تاریخ‌نگاری، متون تاریخی

## ۱.مقدّمه

پیش از پرداختن به موضوع بازتاب تاریخ اشکانیان در منابع سریانی، واجب است که مختصری در باب شکل‌گیری زبان سریانی و همچنین به وجود آمدن سنت تاریخ‌نگاری در ادبیات سریانی گفته شود. زبانی که ادبیات و متون سریانی بدان نوشته‌شده در حقیقت یکی از گویش‌های زبان آرامی است. زبان آرامی، که طی چندین قرن نقشی بسیار مهم در گسترش ارتباط میان سرزمین‌های شرق قدیم داشت، خود یکی از زبان‌های شاخهٔ شمال‌غربی خانوادهٔ زبان‌های سامی است.[۱] کهن‌ترین شواهد بازمانده از زبان آرامی، کتیبه‌هایی متعلق به قرن دهم تا هشتم قبل از میلاد است که عمدتاً از محوطه‌هایی پراکنده در شمال سوریه و جنوب ترکیهٔ امروزی به‌دست‌آمده‌اند (Fales, 2011: 555). زبان‌شناسان این دوره از زبان آرامی را، که کهن‌ترین دورهٔ شناخته‌شده از این زبان است، اصطلاحاً «آرامی عتیق» خوانده‌اند (Müller-Kessler, 2002: 958). باوجود این، آنچه «آرامی عتیق» خوانده می‌شود لزوماً بیانگر یک زبان با ویژگی‌های آوایی و صرفی مشخص و ثابت

---

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری است و در تهیه و تنظیم داده‌های آن و همچنین تبیین این اثر جناب آقای سجاد امیری باوندپور پژوهشگر زبان سریانی زحمات متحمل شده‌اند و جا دارد از زحمات بی دریغ ایشان تقدیر و تشکر به عمل آید.

۲. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: asadpurnarges@gmail.com

نیست، بلکه بسیاری از متون کتیبه‌های این دوره از زبان آرامی، بنا بر پراکَنش جغرافیایی خود، تفاوت‌های آوایی،صرفی و نحوی مختصر و گاه عمده‌ای با یکدیگر نشان می‌دهند.[۲]

در این پژوهش با بررسی و مطالعه منابع کتبی تاریخ‌نگاری سریانی سعی بر آن شد به نادیده گرفتن شاهان اشکانی در این دسته از منابع پاسخی سنجیده داده شود.

**۱.تاریخچۀ زبان و ادبیات سریانی :**

شاهان آشوری پس از بسط قدرت امپراتوری خود در غرب، در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد، زبان آرامی را به‌عنوان زبان سیاسی خود، جهت گسترش ارتباط با سرزمین‌هایی که مردمان آن عموماً به یکی از زبان‌های سامیِ غربی سخن می‌گفتند، برگزیدند (Fales, 2007: 106-107) و این مهم با استخدام کاتبان آرامی زبان در دستگاه امپراتوری صورت گرفت(Tadmor, 1991: 420). شمار فراوان اسامی آرامی در متون اکدی به خط میخی حضور گستردۀ مردمان آرامی نژاد را در سرزمین میان‌رودان در این دوره ثابت می‌کند( Streck, 2011: 418). بنا بر نقوش دیواری کاخ‌های آشوری ما می‌دانیم که کاتبان آرامی و اکدی به شکلی هم‌زمان به ثبت رویدادها و یا فرمان‌ها سلطنتی بر روی پوست و گل می‌پرداختند( Thureau–Dangon&Dunand, 1936: Plate L.). همچنین پاره‌ای از کاتبان آرامی دارای مهارت نگارش دوزبانه بودند که در متون اکدی برای ایشان از واژۀ $^{aw\bar{e}l}$SE.PIR استفاده‌شده است(Lewy, 1954: 191). کاتبان آرامی عموماً متون خود را با رسم‌الخط الفبایی خاص زبان خود با قلم بر روی چرم یا پوست می‌نوشتند و این موضوع علاوه بر شواهد تصویری، به صراحت در نامه‌ای از سارگون دوم به سین-ایدینا از شهر اور به سال (۷۱۰ ق .م ) ذکر شده است( Dietrich, 2003, no.2: 15_22). با این حال تعدادی متون آرامی بر روی الواح گِلی نیز از این دوره در دست است.[۳]

به طور کلی شواهد باقی مانده از اواخر قرن هشتم قبل از میلاد تایید می‌کنند که زبان آرامی به عنوان یک زبان میانجی[۴] میان دستگاه اداری امپراتوری آشور و اقوام غیر اکدی کاربرد داشته است[5] و این زبان در کنار اکدی تبدیل به دومین زبان مهم شرق نزدیک باستان شد(Tadmor, 1991: 419).

طی دوره‌ای که امپراتوری بابلِ نو جانشین امپراتوری آشور شد، موقعیت زبان آرامی تضعیف نشد و ای‌بسا این زبان در این دوره در مناطقی که به‌تدریج فتح می‌شدند و به امپراتوری بابل نو افزوده می‌شدند رخنه کرده باشد.[۶] هنگامی‌که شاهان هخامنشی در نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد سرزمین میان‌رودان را فتح کردند و امپراتوری خود را گسترش دادند، کاربرد زبان آرامی را همچون ابزاری جهت برقراری ارتباط نوشتاری در نظام گستردۀ اداری خود تداوم بخشیدند و این امر پیشرفت و گسترش زبان آرامی را در بیشتر سرزمین‌های شرق نزدیک در پی داشت(Bae, 2004: 8-15). زبان آرامی در چنین پهنۀ وسیعی در دوران پیش از هخامنشیان یعنی امپراتوری آشور نو و سپس بابل نو گسترش یافت و چون زبان و خط آرامی در بسیاری از مناطقِ میان‌رودان و سوریه رواج داشت، پذیرش زبان و خط آرامی توسط هخامنشیان را باید گزینشی طبیعی و منطقی دانست.[۷]

این دوره از زبان آرامی را که از حدود سال ۷۰۰ قبل از میلاد آغاز می‌شود و تا سقوط امپراتوری هخامنشی ادامه پیدا می‌کند عمومِ زبان شناسان «آرامی شاهنشاهی» و یا «آرامی رسمی» می‌خوانند (Gzella, 2015: 157).یکی از ویژگی‌های دورۀ زبان آرامی شاهنشاهی آن است که تفاوت‌های گویشی که در

کتیبه‌های دورهٔ آرامی عتیق دیده می‌شدند در این دوره از میان رفته و ما عموماً با یک‌زبان یکدست و استاندارد روبرو هستیم(Yildiz, 2000:32).

منابع مکتوبِ زبان آرامیِ شاهنشاهی در دوره هخامنشی به اشکال مختلفی دیده می‌شود. این منابع که شامل متون ادبی، پاپیروس نوشته، سفال‌نوشت‌ها، کتیبه‌های سنگی و لوح‌های گلی است، در یک پهنهٔ وسیع جغرافیایی، از بلخ در شرق تا مصر در غربی‌ترین سرحدات امپراتوری هخامنشی یافت شده‌اند.[۸] چنین گستردگی عظیمی نشان از اهمیت فوق‌العادهٔ زبان آرامی در عهد هخامنشی دارد.

پس از فتح مشرق زمین به دست اسکندر، زبان یونانی در شهرهای هلنی مآب شرقی رفته‌رفته جایگزین زبان آرامی شد و نقش زبان میانجی آرامی از میان رفت. با چنین تحولی، زبان آرامی وارد مرحله‌ای تازه شد که غالباً از آن با عنوان دورهٔ «آرامی میانه» (۳۰۰ق.م الی ۲۰۰ میلادی) یاد می‌شود(Greenspahn, 2007: 7). مهم‌ترین ویژگی این دوره از زبان آرامی پدید آمدن شمار زیادی از گویش‌های محلی از این زبان است، چراکه پس از فروپاشی امپراتوری هخامنشی، ارتباط بسیاری از سرزمین‌های تابع امپراتوری با یکدیگر گسسته شد و زبان آرامی نیز نقش پررنگ خود را از دست داد. به همین روی با برآمدن زبان یونانی، همچون زبان میانجی در منطقه، زبان آرامی تنها در مناطقی دورافتاده از هم باقی ماند و این زبان در هرکدام از این مناطق مسیر تطور خویش را جداگانه پیمود که درنهایت منجر به پدید آمدن گویش‌هایی متفاوتی شد (Gzella, 2015: 217).

این گویش‌ها شامل آرامیِ یهودی در فلسطین (Sokoloff, 2002)، آرامی نبطی در شمال شبه‌جزیرهٔ عربستان (Morgenstern, 1999)، آرامی پالمیری و آرامی اِدِسایی در سوریه (Hillers &Cussini, 1996) و آرامی یهودیان بابل در بین‌النهرین (Morgenstern, 2011)بوده است. یکی از این گویش‌ها، گویش سریانی است که از آرامی رایج در شمال غربی میان رودان نشأت گرفت و مرکز آن شهر باستانی اِدِسا بود، به گونه‌ای که در ساده‌ترین تعریف سریانی را می‌توان لهجهٔ اِدِسایی زبان آرامی در دورهٔ هلنیسم دانست (Brock, 1997: 7).

اِدِسا یکی از شهرهای مهمِ واقع بر جاده‌های تجاری دوران باستان به حساب می‌آمد که صحرای سوریه را به کوهستان‌های جنوبی ارمنستان و همچنین سرزمین‌های غربی امپراتوری روم را به نواحی دوردست شرقی پیوند می‌دادند. این شهر در ۸۵ کیلومتری شرق رودخانهٔ فرات، در سرچشمهٔ یکی از شعب نهرِ بَلیخو در جنوب کشور ترکیه امروزی قرار داشته است. نام این شهر در طول زمان به شکل‌هایی گوناگون ضبط‌شده است.«اِدِسا» (در یونانی به شکل Ἔδεσσα) در حقیقت صورت یونانی نامِ این شهر است که نویسندگان سریانی آن را اُورهای (ܐܘܪܗܝ) می‌نامیدند و در آثار جغرافی‌نویسان دوران اسلامی به صورت الرُها درآمد و امروزه نیز با نام اُورفای یکی از محوطه‌های باستانی کشور ترکیه به حساب می‌آید. با اینکه از این شهر به کرات در متون تاریخی به زبان‌های گوناگون یاد شده است، اما متأسفانه این منابع هیچ اطلاعاتی از این شهر پیش از دورهٔ سلوکیان در اختیار ما قرار نمی‌دهند و از سویی دیگر عدم کاوش‌های هدفمند باستان‌شناسی در لایه‌های اولیهٔ این ماندگاه، تاریخ نخستین احداث شهر را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. هرچند که همواره این احتمال توسط محققان مطرح بود که شهر اِدِسایِ سلوکی بر روی یک ماندگاه کهن‌تر احداث شده است(Billerbeck, 1909) اما از سویی هیچ‌گاه نشانی از نام این شهر در مدارک پیش از سلوکی یافت نشده

بود تا اینکه در سال ۱۹۹۲ میلادی امیر هراک[۹] در مقاله‌ای مهم توانست نشانی از اشاره به این محل در الواح میخی به زبان اکدی متعلق به آرشیوهای آشوری را بازیابد. با توجه به شواهدی که هراک ارائه داده است شهر اِدِسا را باید با ماندگاهی که در مدارک اکدی از آن با عنوان اَدمه (*'adme*) یاد شده است برابر دانست(Harrak, 1992). هرچند اطلاعاتی از این شهر در عهد هخامنشیان در دست نداریم اما می‌توان حدس زد این مکان به عنوان یک ایستگاه در شاهراه اصلی از شوش به سارد محل عبور کاروان‌ها و مسافران بوده است (Ross, 2001: 5).

در سال ۳۰۴ قبل از میلاد سلوکوس اول بر روی خرابه‌های این ماندگاه قدیمی شهری تازه بنا نهاد و چون این منطقه همچون پایتخت سرزمین مقدونیه، سرشار از آب‌های روان بود، آن را اِدِسا به معنای شهر آب‌ها نامید (Drijvers, 1980: 10-11). اطلاعات ما از اوضاع شهر اِدِسا در عهد سلوکیان بسیار اندک است. سکه‌های سلوکی ضرب شده در اِدِسا شاید از معدود شواهد تاریخی ما در این دوران باشد. نخستین سکه‌های ضرب شده در این شهر سکه‌هایی مفرغی متعلق به آنتیوخوس چهارم است (Babelon, 1904: 3).

شهر اِدِسا پس از حملات مهرداد اول به بین‌النهرین و عقب‌نشینی قدرت سلوکیان از منطقه در حدود سال ۱۳۲ قبل از میلاد، حکومتی مستقل با نام پادشاهی اُوسروئِنه[۱۰] برپا کرد که شهر اِدِسا تختگاه شاهکان آن بشمار می‌رفت. این سرزمین در سال‌های بعد صحنۀ کشمکش میان رومیان و پارتیان گشت تا آن‌که در نهایت به سال ۲۴۴ میلادی به شکل رسمی به یکی از ایالات امپراتوری روم تبدیل شد.[۱۱]

با وجود آنکه اِدِسا در ذات خود یک شهر تازه تأسیس یونانی بود اما فرهنگ بومی این شهر در دوران سلوکی و رومیان به هیچ روی متاثر از فرهنگ یونانی و رومی نبود و یک فرهنگ عمیق سامی بر آن حکم‌فرما بود. منابع تاریخی از شهر اِدِسا به عنوان سنگری در برابر هلنیسم، گهواره ادبیات سریانی و اولین پادشاهی مسیحی یاد می‌کنند (Harrak, 1992: 209).[۱۲]

با وجود آن‌که می‌توان حدس زد که زبان سریانی به عنوان یکی از شاخه‌هایِ آرامی میانه، مدت‌ها پیش از میلاد مسیح در ناحیۀ اِدِسا رایج بوده، اما قدیم‌ترین سند موجود به زبان سریانی کتیبه‌ای مشرکانه است که در فاصلۀ ۷۳ کیلومتری غرب شهر اِدِسا قرار دارد و تاریخ آن متعلق به سال ۶ پس از میلاد است[۱۳] و اینک با نام کتیبۀ AS55 شهرت دارد. زبانِ به‌کار رفته در این کتیبه نشان‌گر کهن‌ترین گونۀ شناخته شده از سریانی است که به نامِ «سریانی کهن» [۱۴] شناخته می‌شود. علاوه بر کتیبۀ AS55 که در نوع خود کهن‌ترین است، تاکنون در حدود ۱۲۰ کتیبۀ دیگر متعلق به قرن اول و دوم میلادی در نواحی اطراف ادسا کشف شده است که همگی نمایندۀ زبان سریانی کهن و دارای مضامین مشرکانه هستند.[۱۵] اگرچه متون این کتیبه‌ها همگی دارای مضامین مشرکانه هستند و هیچ‌گونه ارتباطی را با سنت ادبی مسیحی رایج در سده‌های بعدی نشان نمی‌دهند، اما شناخت و بررسی این متون برای فهم چگونگی تکامل زبان سریانی و همچنین شناخت فرهنگ و تمدن ناحیۀ ادسا در قرون اولیۀ میلادی دارای اهمیت بسیار بالایی است.

در همین راستا، در حدود سال ۲۰۰ میلادی قسمت‌هایی از عهدعتیق از زبان عبری، و به احتمال فراوان بدست یهودیانِ تازه مسیحی شده به زبان سریانی ترجمه شد. به جز تأثیر یهودیان، گرایش‌های گنوسی رایج در منطقۀ اِدِسا نیز در برخی از کهن‌ترین آثار مسیحی سریانی همچون کتاب منسوب بردیصان مشاهده

می‌شود (Gzella, 2015: 374-376). با این حال بسیاری از نخستین متون مسیحی به زبان سریانی دارای تاریخ نگارش و نویسندگانی نامعلوم هستند که تا پایان قرن سوم میلادی توسط ساکنان مسیحی اِدِسا به زبان سریانی ترجمه و یا تألیف گشتند.[۱۶]

آغاز نهضت نگارش متون مسیحی به زبان سریانی را در قرن سوم میلادی باید پایان دوران سریانی کهن و ورود به عصر تازه‌ای دانست که آن را دوران سریانی کلاسیک می‌نامند.[۱۷] با رواج دیانت مسیحی در این نواحی آرامیان عیسوی خود را به سوریه منسوب کردند و سریانی نامیده شدند. چون اصطلاح آرام و آرامی در عهد عتیق مختص بت پرستان بود مسیحیان از آن روی برگرداندند بدین ترتیب زبان ایشان سریانی نامیده شد تا از زبان آرامیان بت پرست متمایز گردند.

در طول قرن چهارم میلادی نویسندگان برجسته‌ای همچون افرائیم و افرآت آثار شاخصی به زبان سریانی نگاشتند که سهم فراوانی در ریشه دوانی ادبیات سریانی در منطقه داشتند.[۱۸] اما به راستی آغاز گسترش ادبیات سریانی کلاسیک به عنوان زبان دینی مسیحیانِ شرق، پیوند نزدیکی با تأسیس مدرسهٔ اِدِسا در حدود سال ۳۶۳ میلادی دارد. تأسیس این مدرسه بنابر متون سریانی به افرائیم قدیس منسوب است.[۱۹] در این مدرسه و به منظور تهیهٔ کتب درسی دانش‌آموزان، نهضت ترجمه‌هایی هدفمند از کتب یونانی به زبان سریانی آغاز گشت که از جملهٔ آنها می‌توان به ترجمهٔ سریانی تاریخ کلیسایی اوزبیوس قیصرانی اشاره نمود.[۲۰]

یکی از مهم‌ترین آثار تدوین شده به زبان سریانی در این دوران، کتاب عهد جدید سریانی، موسوم به پِشیطتا[۲۱] بود که زیر نظر ربولا، اسقفِ اِدِسا و در اوایل قرن پنجم میلادی انجام شد (Black, 1950: 203). اهمیت این ترجمه بدان پایه بود که توانست سنت ادبی سریانی را در کنار ادبیات یونانی تبدیل به یکی از تأثیرگذارترین جریان‌های ادبی در سوریه و بین‌النهرین کند و پس از آن بود که زبان سریانی به سرعت از سوی جوامع مسیحیِ غیر یونانی زبان شرق به عنوان زبان مشترک دینی پذیرفته شد (Gzella, 2015: 367). سریانیان اِدِسا در ارتباطات فرهنگی نیز نقش بزرگی ایفا کردند، اِدِسا در مرز میان عرصهٔ تمدن یونانی و لاتین و عرصهٔ تمدن مشرق زمین قرار داشت، و از یک سوی در آنجا علوم و فلسفهٔ یونان به سریانی ترجمه و در شرق نزدیک منتشر می‌شد و از سوی دیگر، از آنجا، از شرق و شام دیانت مسیح و آثار ایران و میان‌رودان به دنیای غرب اشاعه می‌یافت. از تمام مشرق و به ویژه خاک ایران طلاب مسیحی به مدرسهٔ اِدِسا فرستاده می‌شدند و سپس عقاید آن مدرسه را نزد تازه مسیحیان رواج می‌دادند.

اما اختلافات مذهبی باعث شد تا زبان و ادبیات سریانی خیلی زود به دو شاخهٔ شرقی و غربی تقسیم شود. در سدهٔ پنجم میلادی کلیسای مسیحی سریانی دچار شقاق بزرگ شد؛ بر سر این اعتقاد که آیا عیسی مسیح دو طبیعت الهی و بشری داشته یا تنها دارای یک طبیعت واحد بوده است میان علمای مسیحی سریانی اختلاف بزرگی حادث شد و کلیسای سریانی به دو فرقه یا مذهب تقسیم شد. در طی سدهٔ چهارم میلادی شورایِ نیقیه[۲۲] و اعتقادنامهٔ معروف آن[۲۳] کمک نمود تا جامعهٔ مسیحیت اتحاد خود را در اصول اعتقادی حفظ کند،[۲۴] اما با آغاز قرن پنجم میلادی اوضاع دگرگون گشت و دنیای مسیحیت خود را با مسائلی تازه روبرو دید و در این میان کلیسای شرقی سوریه تبدیل به کانونی برای مناقشات شد. گرچه ایجاد اختلافات عقیدتی میان مسیحیان را می‌توان در همان قرن‌های اول و دوم میلادی جست و جو کرد، اما به شکلی سمبلیک می‌توان سرآغاز این رویدادهای تازه را به زمانی مربوط دانست که نسطوریوس در سال ۴۲۹ میلادی به سمت بطریقی

کلیسای قسطنطنیه رسید. وی از همان ابتدا نظریاتی را عنوان کرد که برای بسیاری از مسیحیان تازگی داشت. از جملهٔ این نظریات می‌توان به مادر خدا نبودن مریم مقدس اشاه کرد. همچنین آرای دیوفیزیتی[۲۵] وی که مبنی بر طبیعت دوگانهٔ مسیح بود، برخاسته از تعلیمات دیودوروسطرسوسی[۲۶] و تئودورسموپسوئستیایی بود. نظرات نسطوریوس که در حقیقت صورتی بسط یافته از تعالیم دیودوروس و تئودوروس بود، سرانجام تئودیوس دوم ( ۴۰۲ ـ ۴۵۰ م ) امپراطور وقت را مجبور به برپایی یک شورای عمومی نمود. در این میان بزرگترین مخالف نسطوریوس، سیریل بطریق اسکندریه بود که از بزرگ‌ترین هواداران مکتب یگانگی طبیعت عیسی مسیح به شمار می رفت. تلاش‌های او در شورای افسوس ( ۴۳۱ م ) منجر به محکوم شدن نسطوریوس در غیاب هوادارنش شد. سیریل موفق شد در مخالفت با نسطوریوس نظر مساعد یوحنا بطریق انطاکیه را جلب نماید و این قضیه منجر به اتحاد کلیساهای انطاکیه و اسکندریه شد.[۲۷] پس از شورای افسوس تنها پایگاه عقاید نسطوری مدرسهٔ ایرانیان در اِدِسا بود حال آنکه بیشتر مسیحیان سوریه به پیروی از کلیسای انطاکیه هوادار مکتب میافیزیت (که بعدها به مذهب یعقوبی مشهور شد) بودند. درگیری‌های مذهبی در سوریه و استان‌های شرقی امپراتوری باعث شد تا در نهایت به سال ۴۸۹ میلادی زنو ( امپراطور بیزانس) دستور به تعطیلی مدرسهٔ ایرانیان در ادسا بدهد. با تعطیلی این مدرسه تنها پایگاه عقاید نسطوری در غرب فرات از میان رفت و از این روی بسیاری از شاگردان این مدرسه به سوی شرق و قلمرو شاهنشاهی ساسانی کوچ نمودند (Asmussen, 1983). این انشعاب و انقسام مذهبی میان مسیحیان سریانی به جدایی ادبی و فرهنگی منجر شد. در نتیجه دو مکتب ادبی و دو گویش سریانی شرقی و غربی جدا از یکدیگر تحول یافتند.

## ۲. شکل‌گیری سنت تاریخ‌نگاری سریانی در سدهٔ ششم میلادی:

بخش مهمی از ادبیات سریانی را متون تاریخ‌نگاری تشکیل می‌دهد؛ لیکن این بخش از ادبیات سریانی، کمی دیرتر از سایر گونه‌های ادبی سریانی شکل گرفت.[۲۸] نخستین تلاش‌های نویسندگان سریانی برای نگارش تاریخ را می‌توان در پاره‌ای از متون قرن پنجم میلادی، همچون افسانهٔ یولیانوس[۲۹] مشاهده نمود که وود[۳۰] برای آنها از اصطلاح متون «شبه‌تواریخ» [۳۱] استفاده کرده است (Wood, Unpublished). اما در حقیقت آغاز سنت تاریخ‌نگاری سریانی را باید از ابتدای قرن ششم میلادی دانست. متون تاریخ‌نگار سریانی پس از این زمان حجم قابل توجهی از آثار مختلف را در قالبِ سبک‌های متفاوت تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین سبک‌های تاریخ‌نگاری سریانی را می‌توان رویدادنامه‌ها، تواریخ کلیسایی[۳۲] و تواریخ محلی صومعه‌ها[۳۳] دانست.

ریشه‌های سبک رویدادنامه‌نویسیِ سریانی را باید در سنّتِ رویدادنامه‌نویسیِ مسیحی-یونانی و به خصوص رویدادنامهٔ اُوزبیوسِ قیصرانی جست و جو کرد. پیش از اُوزبیوس و حتی پیش از پیدایش دین مسیحیت، رویدادنامه‌نویسی یکی از گونه‌های تاریخ‌نگاری در دوران هلنیسم به‌شمار می‌رفت و رویدادنامهٔ[۳۴] اِراتوستن اسکندرانی[۳۵] (احتمالاً نگاشته شده در حدود سالِ ۲۰۰ قبل از میلاد) را باید از نخستین نمونه‌های این سبک تاریخ‌نویسی دانست که شامل اخبار جهان از سقوط شهر تروی تا مرگ اسکندر بوده است. همچنین در دوران شکوفایی ادبیات مسیحی، اُوزبیوس نخستین کسی نبود که دست به نگارش رویدادنامه زد. ما از طریق متون تاریخی متأخرتر با نمونه‌هایی از رویدادنامه‌های مسیحی پیش از اوزیبیوس آشنا هستیم. از جمله باید به

رویدادنامۀ یونانیِ یولیوس آفریکانوس[۳۶] (۱۶۰ تا ۲۴۰ میلادی) اشاره نمود که شامل اخبار جهان از آغاز آفرینش تا سال ۲۱۷ میلادی بوده است (Wallraff, 2010). این رویدادنامه امروزه از میان رفته و تنها قطعاتی از آن در آثار مورخان سپسین نظیر گئورگ سینکلوس[۳۷] قابل بازسازی است.

با وجود این اُوزبیوس با نگارش رویدادنامۀ خود مُدلی را در سنّتِ رویدادنامه‌نویسی به وجود آورد که پس از او تبدیل به رایج‌ترین سبک رویدادنامه‌نویسی در ادبیات مسیحی شد، به شکلی که کروک،[۳۸] رویدادنامۀ اُوزبیوس را یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های نگاشته شده در تمام ادوار خوانده است (Croke, 1982: 195). متأسفانه نسخۀ اصل یونانی رویدادنامۀ اُوزبیوس امروزه از میان رفته است و ما از صورت اصیل متن آگاه نیستم، با این حال دو ترجمۀ کهن از این متن در دست است. نخست ترجمه‌ای به زبان لاتین توسط یِرُنیموسِ قدّیس (جروم)[۳۹] که در حدود سال ۳۸۰ میلادی و بسیار نزدیک به تاریخ نگارش متن یونانی توسط اُوزبیوس انجام شده است، اما تنها شامل نیمۀ دومِ رویدادنامۀ اُوزبیوس است.[۴۰] دوم، ترجمه‌ای به زبان ارمنی که در حدود سال ۶۰۰ میلادی توسط مترجمی ناشناس انجام شده است و شامل تمام بخش‌های رویدادنامه است.[۴۱] با این دو ترجمه ما تا حدودی قادر به بازسازی متن اصلی رویدادنامه هستیم. همچنین بنابر شواهدی، رویدادنامۀ اوزبیوس به زبان سریانی نیز ترجمه شده بود که امروزه نشانی از آن در دست نیست (Witakowski, 2000: 427). زمان دقیق و همچنین مترجم سریانی رویدادنامه مشخص نیست. تنها اشارۀ مستقیم به مترجم سریانی رویدادنامۀ اُوزبیوس در فهرست عبدیشوع نصیبینی یافت می‌شود.[۴۲] بنابر نوشتۀ عبدیشوع، مترجمِ سریانیِ رویدادنامۀ اُوزبیوس شخصی با نام شمعونِ بیت گرمایی بوده است که احتمالاً در قرن ششم میلادی می‌زیسته است (Hoyland, 1997: 390). این ترجمه را باید از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری سنت رویدادنامه‌نویسیِ سریانی دانست که در ادبیات سریانی عموماً با عنوان ܡܟܬܒܢܘܬ ܙܒܢܐ[۴۳] شناخته می‌شوند.

شهرِ ادِسا را، به عنوان خاستگاه زبان و ادبیات سریانی، همچنین باید مهد به وجود آمدن سنت رویدادنامه‌نویسی سریانی دانست. کهن‌ترین نمونۀ رویدادنامه‌های سریانی را که امروزه به دست ما رسیده است و در حقیقت باید آن را از نخستین تلاش‌های ادیبان سریانی در رویدادنامه‌نویسی دانست، رویدادنامۀ بی نامِ اِدِسایی منسوب به یوشع ستون‌نشین است. همچنین در کنار این رویدادنامه باید به شکلی خاص به رویدادنامۀ بی‌نام دیگری موسوم به رویدادنامۀ اِدِسا اشاره نمود.بدین سان مشخص می‌شود که شکل گیری سنت تاریخ‌نگاری سریانی همزمان با زمامداری شاهان ساسانی در ایران بوده است. از قضا سدۀ ششم میلادی مصادف با دوره‌ای است که ایرانیان به دنبال جمع‌آوری روایات تاریخی خود بوده و بنابر فرضیه‌ای پذیرفته شده از زمان نولدکه به این سوی، در این زمان صورت نهایی کتاب خداینامه تدوین شد (Hämeen-Anttila, 2018: 2).

## ۳.تاریخ اشکانیان و تواریخ سریانی

برای آنکه بتوانیم از عدم بازتاب تاریخ اشکانیان در منابع سریانی یک نتیجه گیری منطقی انجام دهیم لازم است تا ابتدا به بررسی مهمترین تواریخ و رویدادنامه‌های سریانی بپردازیم. نخست باید به یک سالنامۀ سریانی متعلق به سدۀ ششم میلادی اشاره نمود که در سال سی از سلطنت خسرو انوشیروان نگاشته شده است. این سالنامه از جمله منابع بسیار ناشناخته سریانی است که فهرستی از شاهان ایرانی از زمان داریوش هخامنشی

تا خسرو انوشیروان را ارائه می‌دهد.[۴۴] این سالنامه که به احتمال فراوان در قلمرو دولت ساسانی نگاشته شده است پس از سلطنت داریوش سوم بلافاصله به سلطنت اردشیر پسر بابک می‌پردازد و کاملاً شاهان اشکانی را نادیده می‌گیرد. از آنجایی که این سالنامه دارای جزئیات ارزشمندی از القاب و عناوین شاهان ساسانی است به نظر می‌رسد که کاملاً تحت تأثیر سنت تاریخ‌نگاری ساسانی قرار داشته است.[۴۵]

پس از آن باید به رویدادنامۀ یعقوب ادسایی اشاره نمود. این رویدادنامه در اواخر سدۀ هفتم میلادی نگاشته شده است و شرح حوادث عالم تا سال ۶۹۲ را ذکر کرده است. تنها نسخۀ خطی موجود از این رویدادنامه امروزه در موزۀ بریتانیا نگهداری می‌شود. یعقوب در تنظیم رویدادنامۀ خود از منابع کهن با ارزشی استفاده نموده است و اگرچه نامی از منابع  مورد استفاده خود نمی‌برد؛ اما می‌توان حدس زد که او از منابع یونانی و همچنین تواریخ سریانی و نیزحداقل یک فهرست از شاهان ایران استفاده نموده است( Hoyland, 1997:410). این رویدادنامه همچنین خود تبدیل به یکی از منابع اصلی رویدادنامه‌های سریانی بعد از خود گشت. این رویدادنامه اگرچه برای تاریخ شاهان ساسانی دارای ارزش بسیار زیادی است و مدت سلطنت شاهان این سلسله را با دقت فروانی (در سال و ماه) ذکر کرده است اما اشاره به شاهان اشکانی نمی‌کند.

از نیمۀ دوم قرن هشتم میلادی سبکی تازه در ادبیات رویدادنامه نویسی سریانی ظاهر می‌شود که ما در اینجا به آن رویدادنامه‌های مفصل می‌گوییم. از این دوران تا نیمۀ نخست قرن سیزدهم میلادی و افول ادبیات سریانی از پسِ حملاتِ ویرانگر مغولان، این رویدادنامه‌هایِ مفصل تبدیل به مهم‌ترین تاریخ‌نگارهای ادبیات سریانی می‌شوند (Brock, 1997: 7).

نخستین و تنها نمونه از رویدادنامه‌هایِ مفصلِ سریانیِ شرقی که امروزه بدست ما رسیده است رویدادنامۀ الیاس نصیبینی است. الیاس در سال ۹۷۵ میلادی در روستای شینایا[۴۶] متولد شد و در سال ۱۰۰۸ میلادی به سمت مطرانی شهر نصیبین رسید و تا زمان مرگش یعنی سال ۱۰۴۶ میلادی در این سِمَت بود.[۴۷] او آثار بسیار زیادی با موضوعات مختلف به زبان سریانی نگاشت از جمله دستور زبانی برای زبان سریانی.[۴۸] اما مهم‌ترین کتاب الیاس، رویدادنامۀ او است که شرح اخبار جهان از آغاز خلقت تا سال ۱۰۱۸ میلادی را در بر می‌گیرد. این رویدادنامه در دو بخش تنظیم شده است. نخست فهرستی از رویدادهای سال‌های جهان و دوم شرح مفصل‌تر وقایع هر سال. این رویدادنامه یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی به خصوص برای دوران ساسانی به شمار می‌رود چراکه بسیاری از منابع کهنی که الیاس برای نگارش کتاب خویش از آن‌ها استفاده کرده است امروزه از میان رفته‌اند.[۴۹] این رویدادنامه در سال ۱۰۱۹ میلادی در دو نسخۀ سریانی و عربی نگاشته شده است و هر دو نسخه در کنار یکدیگر در یک نسخۀ خطی کهن با تاریخ رونویسی ۱۰۱۹ میلادی بازمانده‌اند. این نسخۀ خطی امروزه با شمارۀ (B.M.Add.7197) در کتابخانۀ بریتانیا نگه‌داری می شود و شامل ۱۰۶ برگه است و در بسیار از قسمت‌هایش دچار آسیب دیدگی شده. است.[۵۰] بررسی نسخۀ خطی نشان می‌دهد در حالی‌که متن عربیِ رویدادنامه با پنج دست‌خطِ مختلف نگاشته شده است، اما متن سریانی یکپارچه است و معمولاً چنین فرض می‌شود که متن سریانی به دست‌خط خود الیاس تحریر شده است و احتمالاً پیش‌نویسی برای کاتبان عربی بوده است (Hoyland, 1997:422). این رویدادنامه فهرستی مفصل از تمام شاهان

سلسله‌های عالم (از جمله شاهان هخامنشی و ساسانی) را به دست می‌دهد با این وجود هیچ نشانی از شاهان اشکانی در این رویدادنامه وجود ندارد.

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رویدادنامه‌های سریانی، رویدادنامۀ میخاییل سریانی است. میخاییل، بطریقِ کلیسای یعقوبی انطاکیه در سال ۱۱۲۶ میلادی در شهر ملیطین متولد شد.[۵۱] رویدادنامه‌ای که او به رشتۀ تحریر درآورد شرح وقایع جهان از زمان خلقت تا سال ۱۱۹۵ میلادی را در بر می‌گیرد. تاریخ نگارش این اثر باید میان سال‌های ۱۱۹۵ تا زمان مرگ میخاییل یعنی ۱۱۹۹ میلادی دانست (Howard-Johnston, 2010: 68). روایات رویدادنامۀ میخاییل با وجود تاریخ نگارش متأخرش، به دلیل استفاده از منابعی که اینک بدست ما نرسیده‌اند دارای اهمیت است.[۵۲] یگانه نسخۀ خطی بازمانده از این رویدادنامه که دارای تاریخ رونویسی ۱۵۹۸ میلادی است در سال ۱۸۸۸ میلادی در شهر اورفای ترکیه کشف شد (Brock, 2003: 16). این نسخۀ خطی امروزه در کلیسایی در شهر حلب سوریه نگه‌داری می‌شود و برای محققان قابل دسترس نیست. با این حال در سال ۱۸۸۸ میلادی، شابو موفق شد رونویسی از این نسخۀ خطی تهیه کند و بر اساس همین نسخۀ رونوشت، متن سریانی این رویدادنامه را ویرایش و به همراه ترجمه‌ای به زبان فرانسه منتشر نمود( Chabot, 1889). همان طور که گفته شد نسخۀ خطیِ این رویدادنامه امروزه تقریباً غیرقابل دسترس است، با این حال انتشارات گرگیاس[۵۳]در سال ۲۰۰۹ میلادی با بدست آوردن حقوق انحصاری برای چاپ این نسخه دست نویس توانست برای نخستین‌بار یک نسخۀ کلیشه از اصل دست‌نویس تهیه نماید و در سال ۲۰۰۹ میلادی گرگوریس یوحنا ابراهیم ویرایش تازه‌ای از متن سریانی این رویدادنامه را بر اساس این کلیشه منتشر ساخت(Ibrahim, 2009). همچنین نسخه‌ای مختصر به زبان ارمنی که در سال ۱۲۴۸ میلادی از اصل سریانی انجام شده است امروزه در دست است. جز این، یک ترجمۀ کهن عربی از این متن در دست است که به احتمال فراوان بر اساس نسخه اورفای انجام شده است. این نسخۀ عربی که اینک با شمارۀ B.L.Ms.Or.44.2 در کتابخانۀ بریتانیا نگه‌داری می‌شود.این رویدادنامه برای نگارش تاریخ هر کدام از سلسله‌ها از منابع متنوعی استفاده کرده است و به طور مشخص در بخش تاریخ شاهان ساسانی مسلم است که از منابعی کهن استفاده نموده که تحت تأثیر تاریخ‌نگاری ایرانی بوده است. در این رویدادنامه نیز با وجود آنکه تاریخ شاهان ساسانی با جزئیات فراوان ذکر شده است شاهان اشکانی به کل نادیده گرفته شده‌اند.

در نهایت باید به آخرین رویدادنامۀ مفصل سریانی و یکی از آخرین متون تاریخی ادبیات کلاسیک سریانی یعنی رویدادنامۀ ابن عبری اشاره نمود. گریگوری ابوالفرج جمال‌الدین ملقب به ابن عبری در سال ۱۲۲۵ میلادی در شهر ملیطه و در خانواده‌ای یعقوبی مذهب به دنیا آمد. وی از برجسته‌ترین نویسندگان در کلام سریانی بوده است که زبان عربی را نیز در حد کمال می‌دانسته است. وی خالق آثار فراوانی به زبان‌های سریانی و عربی است و یکی از مشهورترین آثار وی رویدادنامۀ او است که به شکلی مداوم میان سال‌های ۱۲۷۶ تا ۱۲۸۶ میلادی در حال نگارش بوده است (Hoyland, 1997: 423). این رویدادنامۀ مفصل به دو قسمتِ کاملاً متفاوت از هم یعنی تاریخ دنیوی و تاریخ کلیسایی تقسیم می‌شود، تا بدان‌جا که بیشتر محققان این دو بخش را معمولاً به شکلی جدا از هم مورد بررسی قرار داده اند. تاریخ دنیوی رویدادنامۀ ابن‌عبری به یازده بخش تقسیم شده است که نه بخش اول آن شامل سلسله‌های قبل از برآمدن اسلام است و مهم‌ترین منبع ابن‌عبری در نگارش اخبار این دوران کتاب رویدادنامۀ میخاییل سریانی بوده است و جز آنچه در کتاب

میخاییل آمده است در این‌جا دیده نمی‌شود. ابن‌عبری در اواخر عمر خود خلاصه‌ای از تاریخ دنیوی خود را به زبان عربی نگاشت که با نام مختصرالتواریخ الدول شناخته می‌شود.[۵۴] از سویی دیگر تاریخ کلیسایی ابن‌عبری از منابع بسیار مهم و کمتر شناخته شده برای دوران ساسانی به‌شمار می‌رود چراکه ابن عبری در این بخش به تاریخ کلیسای نسطوری نیز پرداخته است و از این جهت در میان تواریخ سریانی غربی یگانه است و از آنجایی‌که ابن‌عبری طی سال‌ها به سرزمین‌های شرقی در رفت و آمد بوده است از جمله مراکزی همچون موصل و مراغه، به احتمال فراوان بخش تاریخ کلیسای نسطوری خود را از منابع شرقی محلی برداشت کرده است از این روی مطالب وی در این بخش بسیار بااهمیت است (Takahashi, 2005: 75). از رویدادنامۀ ابن‌عبری ( تاریخ دنیوی و کلیسایی ) شمار زیادی نسخ‌خطی باقی مانده است. پاره‌ای از نسخ تاریخ دنیوی و کلیسایی را باهم دارد و در پاره‌ای دیگر تنها یکی از این دو وجود دارد.[۵۵]رویدادنامۀ ابن عبری را پایان دوران کلاسیک ادبیات سریانی دانست و پس از آن و با حملات ویرانگر مغولان به سرزمین‌های خلافت شرقی، ادبیات سریانی وارد دورانی از رکود می‌شود (Brock, 2009: 48). در این رویدادنامه نیز شاهان اشکانی کاملاً غایب هستند و نشانی از آنها آورده نشده است.

**۴. شاهان اشکانی در رویدادنامۀ آربلا**

رویدادنامۀ آربلا و یا تاریخ کلیسایی آدیابنه، از جمله متون سریانی است که تمام وقایع ذکر شده در آن، اواخر دوران اشکانی و بخش زیادی از تاریخ دوره ساسانی را در بر می‌گیرد. بدین جهت، از زمانی که این متن توسط آلفونس مینگانا معرفی شد(Mingana, 1907: 1–170)، همواره بسیار مورد توجه محققان تاریخ دوره ساسانی بوده است. این رویدادنامه تنها متن سریانی است که اطلاعاتی در خصوص آخرین شاهان اشکانی بدست می‌دهد و حتی تاریخی از انقراض این سلسله بدست می‌دهد. آنگونه که ناشر این متن، مینگانا یادآور شده است این متن در اواسط سدۀ هفتم میلادی نگاشته است (Mingana, 1907: 25). حال سوال اساسی اینجاست که چگونه است در حالی که تمام منابع سریانی دیگر یادی از شاهان اشکانی نمی‌کنند این متن اطلاعاتی با جزئیاتی گاه حیرت آور در خصوص شاهان این سلسله در اختیار ما قرار می‌دهد؟

کلید حل این معما در بررسی اصالت این متن سریانی است. از همان ابتدا که این متن معرفی شد عده‌ای از محققان از جمله پائول پیترز به اصالت این متن شک کردند (Peeters, 1915). پرداختن به تمام جزئیات مربوط به اصالت این متن خارج از حوصلۀ این نوشتار است اما باید خاطر نشان کرد که پس پیترز در سال‌های اخیر نیز محققان دلایل بیشتری از خصوص عدم اصالت این متن ارائه کرده‌اند (.Walker, 2006: 287-290). همچنین تنها نسخۀ خطی موجود از این متن که در اواخر سدۀ نوزدهم میلادی رونویسی شده است توسط مینگانا به قیمت ۵۰۰ فرانک به کتابخانۀ دولتی برلین فروخته شده است و امروزه اسنادی در دست است که نشان می‌دهد «مینگانا» متنی برساخته توسط خود را به دست کاتبی ماهر در شمال عراق سپرده تا آن را به تحریر درآورد (Birdman, 2012: 35). به احتمال فراوان هدف مینگانا از چنین کاری ارائۀ متنی تازه بوده است که مورد توجه خریداران و محققان قرا بگیرد. از این روی با پیروی از نظر اکثر پژوهشگران معتبر مطالعات سریانی نباید به متن این رویدادنامه اعتماد نمود و آنچه از تاریخ شاهان اشکانی در این رویدادنامه آورده شده است حاصل جعل یک شرق شناس معاصر بوده است (Fiey, 1967: 265).

## ۵.جمع بندی

بنابر آنچه گفته شد گویش سریانی در عهد اشکانی از زبان آرامی مشتق شد، اما ادبیات سریانی و به خصوص تاریخ‌نگاری سریانی هم زمان با حکومت ساسانیان در ایران سر برآورد. نویسندگان سریانی که در قلمرو دولت ساسانی می‌زیستند در نگارش تاریخ ایرانیان بسیار تحت تأثیر سنت تاریخ‌نگاری ایرانیان قرار گرفته بودند. در سدهٔ ششم میلادی یعنی همزمان با برآمدن سنت تاریخ‌نگاری سریانی، موج تازه‌ای از جمع آوری روایات تاریخی و ملی از سوی ایرانیان به جریان افتاده بود که در آن به شکلی عمدی تاریخ اشکانیان نادیده گرفته شده بود. این موضوع پیش از این از طریق بررسی تواریخ دورهٔ اسلامی (به زبان‌های عربی و فارسی نو) کاملاً شناخته شده بود، اما تا کنون این موضوع از دریچهٔ منابع سریانی نگریسته نشده بود. منابع سریانی تحت تأثیر تاریخ‌نگاری ملی دورهٔ ساسانی به هیچ روی شاهان اشکانی را نمی شناسند و در جالب ترین نمونه، یعنی سالنامه‌ای که در سال سی از سلطنت خسرو انوشیروان نگاشته شده است میان شاهان هخامنشی و ساسانی هیچ فاصله‌ای وجود ندارد. از آنجایی که امروزه متون بسیار اندکی از منابع تاریخ‌نگاری به زبان پهلوی باقی مانده است استفاده از این منابع سریانی به ما این کمک را می‌کند تا بدانیم شاهان اشکانی در سنت تاریخ‌نگاری ایرانی به چه شدتی نادیده گرفته شده بوند به خصوص آنکه بسیاری از این منابع سریانی از جمله یعقوب ادسایی، الیاس نصیبینی، میخائیل سریانی و ابن عبری به منابعی از سالنامه های ایرانی دسترسی داشته اند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. خانوادهٔ زبان‌های سامی بنابر سنت از سوی زبان‌شناسان به دو شاخهٔ اصلیِ غربی و شرقی تقسیم می‌شود (Huehnergard, 1995: 264). مهم‌ترین زبان‌های متعلق به شاخهٔ سامی شرقی، اکدی و اُبلایی بودند که هر دو امروزه خاموش گشته‌اند (Yildiz, 2000: 24). شاخهٔ غربی زبان‌های سامی خود به دو زیرشاخهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود (Knauf, 2007: 258). در این میان زبان آرامی در کنار زبان‌هایی همچون عبری و اوگاریت و فینیقی به زیر شاخهٔ شمالی تعلق دارد. برای آگاهی از تقسیم بندی زبان‌های سامی بنگرید به:

Rubin, 2010.

همچنین برای آگاهی بیشتر در خصوص هر یک از زبان‌های سامی رجوع کنید به:

Rubin, 2010.

۲. برای بررسی تفاوت‌های دستهٔ زبان‌های موسوم به آرامی عتیق رجوع کنید به:

Huehnergard 1995.

همچنین بنگرید به:

Greenfiled 1978.

۳. برای فهرستی کامل از این آثار بنگرید به:Fales, 1986

4. Lingua Franca

۵. به عنوان مثال بر اساس کتاب دوم پادشاهان (فصل ۱۸ بند ۲۶) در پایان قرن هشتم میلادی زبان آرامی، زبانی بین‌المللی بوده که مأموران بلند مرتبه و رسمی آشوری و یهودی آن را متوجه می‌شدند و از طریق آن با یکدیگر سخن می‌گفتند. همچنین شمار فراوانی از متون آرامی که در کنار متون اکدی از آرشیوهای آشوری به دست آمده‌اند مؤید نقش رسمی زبان آرامی در نظام اداری

دولت آشورنو است. به عنوان نمونه می‌توان به متون آرامی و اکدی بدست آمده از محوطهٔ تل شیوخ فوقانی در سوریه امروزی اشاره کرد (Bachelot&Fales, 2005). همچنین برای نقش زبان آرامی در دستگاه دیوانی آشور بنگرید به: Fales 2007.

۶. برای فهرستی از متون آرامی در دورهٔ بابل نو بنگرید به:

Greenfiled, 1985: 699-700.

۷. برای بررسی گسترش زبان آرامی در عهد هخامنشی رجوع کنید به:

Folmer, 1995: 1-16.

۸. از جمله مهم‌ترین این شواهد باید به اسناد آرامی بلخ اشاره نمود (Naveh&Shaked, 2012). همچنین پاپیروس‌های یافت شده از پادگان نظامی یهودیان مصر در الفانتین را باید از برجسته‌ترین شواهد زبان آرامی در عصر هخامنشی دانست (Sprengling, 1917). قطعات آرامی کتاب مقدس، شامل بخش‌های عذرا ۸-۴/۶، ۲۶-۷/۱۲ و دانیال ۷-۲/۴، ۲۸ و ارمیا ۱۰/۱۱ و آفرینش ۳۱/۴۷، نیز از شواهد جالب توجه آرامی هخامنشی است. از دیگر شواهد رواج زبان آرامی در دورهٔ هخامنشی، نوشته‌های آرامی به دست آمده از محوطهٔ تخت جمشید (Bowman, 1970) و همچنین نسخهٔ آرامی کتیبهٔ داریوش در بیستون (Greenfield & Others, 1982) است. برای دیدن فهرستی کامل‌تر از متون آرامی شاهنشاهی در دورهٔ هخامنشی رجوع کنید به:

Greenfiled, 1985: 700-705.

9. Amir Harrak.

۱۰. این نام در حقیقت صورت یونانی شدهٔ نام ܒܝܬ ܐܘܪܗܝ, (byt ’wrhy) است.

۱۱. برای تاریخ مفصل شهر ادِسا و شاهک‌نشینِ اوسروئنه در این دوران رجوع کنید به:

Ross, 2001.

۱۲. برای داستان نامه‌نگاری عیسی و آبگار پنجم، شاهک اُسروئنه، و ایمان آوردن آبگار به عیسی بنگرید به:

Eusebius, I: xiii.

برای اطلاعات بیشتر در خصوص فرهنگ بومی اِدِسا در دورهٔ هلنیسم و رومی بنگرید به:

Drijvers, 1980.

۱۳. برای سیستم گاهنگاری در کتیبه‌های سریانی کهن بنگرید به:

Al-Jadir, 2006.

14.Old Syriac.

۱۵. برای متن سریانی و ترجمهٔ انگلیسی تمامی کتیبه‌های سریانی کهن شناخته شده رجوع کنید به:

Drijvers& Healey, 1999.

۱۶. برای نمونه باید به مجموعه‌ای موسوم به قصاید سلیمان اشاره نمود که مشتمل بر ۴۲ قصیدهٔ کوتاه است و توسط نویسنده‌ای ناشناس در اواخر قرن سوم میلادی تنظیم شده است. برای فهرستی از نخستین متون کلاسیک سریانی در قرن سوم میلادی بنگرید به:

Brock, 1997: 13-19.

۱۷. اگرچه از قرن سوم میلادی متون مسیحی به زبان سریانی نگاشته شدند، کهن‌ترین نسخهٔ خطی سریانی با مضمون مسیحی نسخه‌ای با شمارهٔ Br.Add.12,150، متعلق به موزهٔ بریتانیا است. این نسخهٔ خطی در حقیقت جُنگی از متون مختلف است که همگی از زبان یونانی به سریانی ترجمه شده‌اند و در سال ۴۱۱ میلادی توسط کاتبی به نام یعقوب در شهر اِدِسا رونویسی شده است. برای مشخصات این نسخهٔ خطی بنگرید به:

Wright, 1871: 631

تا پیش از این تصور می‌شد که این نسخه علاوه بر اینکه کهن‌ترین نسخهٔ خطی سریانی مسیحی است که ما می‌شناسیم، کهن‌ترین متن با مضمون مسیحی به زبان سریانی که تا به امروز به دست ما رسیده است نیز هست. با این حال در سال ۲۰۰۷ میلادی در شمال شرقی حلب در سوریه، کتیبه‌ای به زبان سریانی با مضمون مسیحی بر روی قطعات موزاییکی کشف شد که

دارای تاریخ ۴۰۶ میلادی است که آن را به کهن‌ترین متن مسیحی سریانی که ما می‌شناسیم تبدیل می‌سازد (Chatonnet and Desreumaux, 2013).

۱۸. برای سروده‌های منسوب به افرئیم بنگرید به:

McVey, 1989.

همچنین برای آشنایی با زندگانی و آثار افرآت بنگرید به:

Lehto, 2010.

۱۹. برای بررسی تاریخچۀ تأسیس مدرسه ادسا بنگرید به:

Vööbus, 1965: 7-30.

۲۰. برای متن ویراستۀ سریانی و ترجمۀ انگلیسی نسخۀ سریانی تاریخ کلیسایی اوزبیوس قیصرانی بنگرید به:

Wright, 1898.

۲۱. ܦܫܝܛܘܬܐ.در لغت به معنای ساده و بسیط.

۲۲. شهری کهن واقع در شمال‌غربی آناطولیِ ترکیه در جاییکه امروزه شهر ایزنیک واقع شده است.

23. SymbolumNicaenum.

۲۴. برای جزییات بیشتر در خصوص برگزاری شورای نخستِ نیقیه و اعتقادنامۀ آن که در شورای بعدیِ قسطنطنیه به تصویب رسید رجوع کنید به:

Dudley, 2007.

۲۵. دیوفیزیسم اصطلاحی در الهیات مسیحی به معنای جدایی ماهیت الوهی مسیح از تن خاکی وی است. لفظ دیوفیزیت به معنای طبیعت دوگانه است.

۲۶. تاریخ تولد وی مشخص نیست با این‌حال بر اساس منابع کهن وی تا سال ۳۹۲ میلادی زنده بوده است.

۲۷. برای اطلاعات بیشتر در خصوص شورای نخست افسوس بنگرید به:

Graumann, 2009: 27-44.

۲۸. از جمله نخستین گونه‌های ادبی سریانی می‌توان به متون شرح حال قدیسین، اندرزنامه‌ها، و اشعار دینی و خطابه‌های دینی اشاره نمود که همگی میان قرن سوم تا پنجم میلادی رشد و گسترش یافتند.

۲۹. این داستان شرحی است بر زندگانی یولیانوسِ کافر، امپراطور روم (۳۶۳-۳۶۱ میلادی) و شرح لشکرکشی به قلمروی ایرانیان و مرگ او. نویسندۀ مسیحیِ این داستان، به دلیل اعتقادات دینیِ یولیانوس در طول متن با الفاظی تند به او تاخته است. این متن را باید یکی از نمونه‌های درخشانِ ادبیاتِ کلاسیک سریانی دانست. این متن به احتمال فراوان در اواسط قرن پنجم میلادی و توسط نویسنده‌ای ناشناس در شهر اِدِسا نگاشته شده است و امروزه از طریق یک نسخۀ خطیِ یگانه، متعلق به قرن ششم یا هفتم میلادی بدست ما رسیده است. این نسخۀ خطی امروزه با شمارۀ B.M.Add.14641 در موزۀ بریتانیا نگه‌داری می‌شود. متن کامل سریانی این متن را هوفمان در سال ۱۸۸۰ میلادی ویرایش و منتشر کرده است (Hoffman, 1880).

30. Philip Wood.

31. Pseudo-Histories.

۳۲. مهم‌ترین نمونه‌هایِ نخستین از تواریخ کلیسایی سریانی در قرن ششم میلادی را می‌توان تاریخ کلیساییِ یوحنا افسوسی و همچنین تاریخ کلیساییِ زکریای دروغین دانست.

۳۳. سنت نگارشِ تواریخ صومعه‌ها در ادبیات سریانی عموماً متعلق به ادبیات سریانی شرقی است که پس از قرن هفتم میلادی رواج بیشتری یافتند. از نمونه‌های عالی این نوع تاریخ‌نگاری را می‌توان در متنی موسوم به تاریخچۀ صومعۀ قوقا مشاهده نمود.

34.Χρονογραφίαι.

35.Eratosthenes of Alexandria.

36.*Sextus* Julius *Africanus*.

37.George Synkellos.

38.Brian Croke.

39.Eusebius Sophronius Hieronymus(Jerome)

۴۰. برای رویدادنامۀ لاتینِ جرومه بنگرید به:
Donalson, 1996.
۴۱. برای مروری بر ترجمۀ ارمنیِ رویدادنامۀ اُوزبیوس بنگرید به:
Sprengling, 1916.
۴۲. عبدیشوع، نویسندۀ نسطوری مذهب قرن سیزدهم میلادی است که کتابی با عنوان فهرست در معرفی نویسندگان و آثار سریانی پیش از خود نگاشته است.
43.mktbnwtazbn’.
۴۴. متن این سالنامه را سجاد امیری باوندپور دراولین کنگرۀ بین المللی انجمن مطالعات ایران شناسی اوراسیا در سنت پترزبورگ روسیه (۲۰۱۹) ارائه کرده است.
۴۵. متن این سالنامه تاکنون به صورت چاپی منتشر نشده است ..
۴۶. بدین سبب از او در پاره‌ای از منابع با نامِ الیاس بر شینایا نیز نام برده شده است.
۴۷. برای اطلاعات بیشتر دربارۀ زندگانی الیاس رجوع کنید به:
Felix, 1998.
۴۸. برای مروری جامع بر روی آثار نگاشته شده از سوی الیاس رجوع کنید به:
MonferrerSala, 2010: 728-741.
۴۹مهم‌ترین منبع الیاس برای تنظیم فهرست مهم خود از شاهان ساسانی، سالنامۀ یعقوب اِدِسایی بوده است. به جز سالنامۀ یعقوب اِدِسایی، الیاس نصیبینی در شرح حوادث بخش دوم کتاب خود از منابع متنوعی نظیر تواریخ سریانی، تواریخ کلیسایی اوزبیوس قیصرانی و سوکراتِس اسکولاری و همچنین کتابی گمشده از ابوجعفر محمد خوارزمی به زبان عربی استفاده نموده است (Felix, 1998).
۵۰. اثر الیاس تا ابتدای قرن نوزدهم میلادی نزد مستشرقین کتابی ناشناس بود تا آنکه در سال ۱۸۲۰ میلادی کلاودیوس ریچ از روستای تل کیفا در نزدیکی موصل بازدید نمود و در آن‌جا موفق به رؤیت پوست‌نوشته‌ای کهن شد که همان یگانه نسخۀ بازمانده از اثر الیاس نصیبینی بود. او این نسخۀ خطی کهن را خریداری نمود و به مجموعۀ نسخ خطی شخصی خود اضافه کرد. با این حال، ریچ یک سال بعد درگذشت و مجموعۀ غنی نسخ خطی او به موزۀ بریتانیا اهدا شد(Youssif, 2002: 347).
۵۱برای جزییات بیشتر در خصوص زندگانی میخاییل بنگرید به :
Hoyland, 1997: 452.
۵۲. از جمله میتوان به کتاب دوم تاریخ کلیسایی یوحنای افسوسی اشاره کرده که امروزه از میان رفته است و تنها از خلال آنچه میخاییل از آن نقل قول کرده است قابل بازسازی است.
53.Gorgias Press.
۵۴. بنگرید به: امیری باوندپور ۱۳۹۶.
۵۵. بررسی تمام نسخ خطی موجود از این متن از حوصلۀ این نوشتار خارج است.
متن سریانی بخش تاریخ دنیوی وقایع نامۀ ابن عبری را بجان در سال ۱۸۹۰ میلادی ویرایش و منتشر کرد و در سال ۱۹۳۲ باج ترجمه‌ای به زبان انگلیسی از ان را به تبع رساند. همچنین متن ویراستۀ سریانی بخش تاریخ کلیسایی این وقایع نامه را آبلوس و لامی از سال ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۷ به همراه ترجمه‌ای به زبان لاتین منتشر کردند و بعد از آن تاکنون پژوهش دیگری بر روی این بخش انجام نشده است که باعث شده است این منبع مهم بسیار کمتر مورد استفاده قرار گرفته باشد.

## منابع

Al-Jadir, A. H.H, 2006, Numbers and Dating Formulae in the Old Syriac Inscriptions, Journal of the Canadian Society for Syriac Studies6: 3-17.

Asmussen,J. P. 1983, Christians in Iran, Cambridge-History-of-Iran, Vol 3:II: 924-948.

Babelon, E. 1904, Numismatiqued'Edessa (Numismatics of Edessa). Paris.

Bachelot, L. &Fales, F.M. (ed.). 2005,TellShiukhFawqani. Padua.

Bae, C. 2004. Aramaic as a Lingua Franca During the Persian Empire (538-333 B.C.E.). Journal of Universal Language 5: 1-20.

Billerbeck, A. 1909, Die PalasttoreSalmanassars III von Balawat. BeitriigezurAssyriologie 6: 50-65.

Black, M. 1950,Rabulla and the Peshitt., BJRL 33: 203-210.

Bowman, A. 1970,AramaicRitual Texts from Persepolis, Chicago.

Brock, S. 1997,A Brief Outline Of Syriac Literature, Beirut.

Brock, S. 2009,EdesseneSyriac Inscriptions in Late Antique Syria, Cotton – Hoyland– Price – Wasserstein (eds.): 289–302.

Brock, S. 2003. Some Diachronic Features of Classical Syriac, Baasten – van Peursen (eds.): 95–111.

Chabot, J. B. 1899, Chronique de Michel le Syrien, Patriarche Jacobited' Antioche (1166-1199).Éditée pour la première foisettr aduiteen francais I-IV. Paris.

Chatonnet, F. B. & Desreumaux, A. 2011, Oldest Syriac Christian Inscription discovered in North-Syria, Hugoye 14/1: 45-59

Croke, B. 1982, The Originality of Eusebius' Chronicle, The American Journal of Philology, vol. 103, no. 2: pp. 195–200.

Dankwarth, G. & Müller, Ch. 1988, Zuraltaramischen “Altar”-Inschriftvom Tell Ḥalaf, AfO35: 73–78.

DeGrado, J. & Richey, M. 2017. An Aramaic-Inscribed Lamaštu Amulet from Zincirli, Bulletin of the American Schools of Oriental Research, No. 377: 107-133.

Dietrich, M., The Babylonian Correspondence of Sargon and Sennacherib (saa 17), Helsinki.

Donalson, Malcolm Drew, A Translation of Jerome's Chronicon With Historical Commentary, Mellen University Press (1996).

Drijvers, H.J.W. &Healey, J.F. 1999., The Old Syriac Inscriptions of Edessa and Osrhoene, (HdO I/42).Leiden.

Dudley, D. 2007.The History of the First Council of Nice: A Worlds Christian Convention. New York.

Ephrem-I.Y. 2002.Les Chroni Queurssy Riaques.Paris.

Fales, F.M, 2007. Between Archaeology and Linguistics: The Use of Aramaic Writing in Painted Characters on Clay Tablets, XIIIncontroItaliano di Linguistica Camito-semitica (Afroasiatica), Soveria Mannelli:139–160.

Fales, F.M. 1986.Aramaic Epigraphs on Clay Tablets of the Neo-Assyrian Period (StudiSemiticins 2), Rome.

Fales, M, 2011. Old Aramaic.HSK 36: 555-573.

Felix, W. 1998, ELĪJĀ BAR ŠĪNĀJĀ. EncyclopaediaIranica. Vol. VIII, Fasc. 4: 363-364.

Fiey, J. M. 1967, Auteur et date de la Chroniqued’Arbèles. OS 12: 265-302.

Folmer, M.L. 1995,The Aramaic Language in the Achaemenid Period: A Study in Linguistic Variation (ola 68).Leuven.

Graumann, T. 2009,‘Reading’ The First Council of Ephesus (431).Liverpool University Press.

Greenfield, J.C., 1982, The Dialects of Early Aramaic, JNES37: 93–99.

Greenfield, J. C. & Shaffer, A. 1982,Notes on the Akkadian-Aramaic Bilingual Statue from Tell Fekherye, Iraq Vol. 45, No. 1(Papers of the 29 Rencontre Assyriologique Internationale):109-116.

Greenspahn, F. E. 2007, AN INTRODUCTION TO ARAMAIC, Society of Biblical Literature. Atlanta.

Gzella, H. 2015, A Cultural History of Aramaic: From the Beginnings to the Advent of Islam (Handbook of Oriental Studies: Section 1; The Near and Middle East). Brill.

Hämeen-Anttila, J. 2018.Khwadāynāmag: The Middle PersianBook of Kings. Brill.

Harrak, A. 1992, The Ancient Name of Edessa, Journal of Near Eastern StudiesVol. 51, No. 3 (Jul., 1992): 209-214 .

Hetzron, R. 1997, The Semitic Languages, Routledge.

Hillers, D.R.& Cussini, E. 1996, Palmyrene Aramaic Texts.Baltimore.

Howard-Johnston, J. 2010, Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century. London.

Hoyland, R. 1997.Seeing Islam as Others Saw It: A Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam (Studies in Late Antiquity and Early Islam). The Darwin Press.

Huehnergard, J. 1995. What is Aramaic?, .ARAM 7: 261-282.

Knauf, E. 2007.The Semitic Languages, Brill New Paully (vol. 8): 116-117.

Lehto, A. 2010.The Demonstrations of Aphrahat, the Persian SageSerie(Gorgias Eastern Christian Studies).Gorgias Press.

Lewy, J. 1954. The Problems inherent in Section 70 of the Bisutun Inscription, Hebrew Union College Annual, Vol. 25: 169-208

Lipiński, E. 1975, Studies in Aramaic Inscriptions and Onomastics I (ola 1).Leuven.

Lipiński, E. 1994, Studies in Aramaic Inscriptions and Onomastics II (ola 57), Leuven.

McVey, K. 1989, Ephrem the Syrian: Hymns, Paulist Press.

Mingana, A. 1907, MêEn1-Zk1, History of the Church of Adiabene.Sources Syriaques1. Leipzig.

Morgenstern, M. 2011,Studies in Jewish Babylonian Aramaic Based upon Early Eastern Manuscripts(hss 62). Winona Lake, Ind.

Morgenstern, M. 1999,The History of the Aramaic Dialects in the Light of Discoveries from the Judaean Desert: The Case of Nabataean, Eretz Israel 24: 134–142.

Muller-Kessler 2002 / Die aramaische Beschworung und ihre Rezeption in den mandaisch-magischen Texten: am Beispiel ausgewahlter aramaischer Beschworungsformulare

Naveh, J. & Shaked, S. 2012,Aramaic Documents from Ancient Bactria (Studies in the Khalili Collection).London.

Peeters, P. 1915, Le “Passionnaired' Adiabène, Analecta Bollandiana, vol. 43: 261-304.

Ross, S.K. 200, Roman Edessa: Politics and Culture on the Eastern Fringes of the Roman Empire, 114–242 c.e. London.

Rubin, A. 2010, A Brief Introduction to the Semitic Languages, Gorgias Press.

Sokoloff, M. 2002, A Dictionary of Jewish Palestinian Aramaic of the Byzantine Period (Dictionaries of Talmud, Midrash and Targum II), Ramat-Gan – Baltimore – London.

Sperling, S. D. 1982, An Arslan Tash Incantation: Interpretations and Implications, Hebrew Union College Annual, Vol. 53: 1-10

Sprengling, M. 1917,The Aramaic Papyri of Elephantine in English, The American Journal of Theology (21): 411-452.

Sprengling, M. 1916, The Armenian Version of Eusebius' Chronicon.American Journal of Theology, Volume 20: 295-297.

Streck, M.P. 2011, Akkadian and Aramaic Language Contact, in: Weninger et al. (eds.): 416–424.
Tadmor, H. On the Role of Aramaic in the Asyrian Empire, Unpublished.
Takahashi, H. 2005, Barhebraeus: A Bio-Bibliography.NewJersay.
Thureau-Dangin, F. &Dunand, M. 1936.Til-Barsib.Paris.
Vööbus, A.1965, History of the School of Nisibis, Corpus Scriptorium Christianorum Orientalium, v. 266. , Louvain, Secrétariat du Corpus SCO.
Walker, J. T. 2006,The Legend of Mar Qardagh: Narrative and Christian Heroism in Late Antique Iraq. The Transformation of the Classical Heritage 40. Berkeley.
Wallraff, M. 2010, Julius Africanus,Encyclopedia of the Medieval Chronicle, (Brill, Leiden and Boston): 952.
Witakowski, W. 2000.The Chronicle of Eusebius: its type and continuation in Syriachistoriography.Aram 11–12: 419–37.
Wright, W. 1898,The Ecclesiastical History Of Eusebius In Syriac. Cambridge.
Wright, W. 1871, Catalogue of Syriac manuscripts in the British museum acquired since the year 1838. London.
Yildiz, E, The Aramaic Language and Its Classification. Journal of Assyrian Academic Studies (200): 23-44.

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022
Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# Explanation and Analysis of Bronze Pottery Making in Khorassan Case Study: Shahrak-e Firouze Site in the Neyshabur Plain

Hassan Basafa[1]

(21-37)

Received: 17, January, 2020; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2021.296601.142842
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

## Abstract

The study of pottery production and organization in the Bronze Age helps us to know the cultural and technical characteristics. Knowing this issue is done by relying on production technology and recognizing the traditions used in pottery production, as well as by examining the possibility of exchange or trade and internal and external regional actions. Accordingly, it is necessary to know about the explanation and analysis of the Bronze Age pottery-making in the prehistoric settlement, especially in the Bronze Age. In Khorasan, we don't have enough archaeological pieces of information about the Bronze Age and this area consists of many plains such as Neyshabur plain that this plain is one of the most important. The location and suitable environment of Neyshabur plain are the most important reasons for the development of human societies. The basis of this research is the construction of furnaces, production techniques, topology, and distribution of pottery pieces, which have been obtained during the 5 seasons of Shahrak-e Firouze archaeological excavations. Based on this, the process of producing pottery has been done outside the residential zone and has been formed centrally, such as large-scale industrial centers on the outskirts or adjacent to the settlement. Their production technology has also been selected and designed with the aim of mass production. The forms are simple and varied and are dated in a comparative approach in the Middle and Late Bronze Ages, while in their development, the influences of the Bactria Margiana Archaeological complex (Oxus Civilization) are seen as the most important known culture of Central Asia in the Bronze Age. The similarities between the pottery traditions and, in a way, the specialized pottery production organization between the Neyshabour plain and Central Asia show similar traditions on a trans-regional scale. The results of this study show that the pottery making of Neyshabour in the Bronze Age has been associated with Central Asia more than the interior of the Iranian plate.

**Keywords:** Neyshabur Plain, Shahrak-e Firouze, BMAC, pottery, Bronze

## Introduction

1. Corresponding Author Email: hbasafa@gmail.com
Associate Professor of Archeology, Neyshabur University, Neyshabur, Iran.

One of the most important cultural materials is pottery that is very useful in recognizing interactions and studying social changes (Abedi, 2004: 21). Also, it is very important for analyzing and distinguishing the relative chronology (Madjidzadeh, 1992: 5). Recent studies of the Greater Khorasan region in the Bronze Age show that Khorasan has played an important role in economic and cultural developments and connected Central Asia to the Iranian plateau. This area has the same pottery traditions and production. This research focused on the Shahrak-e Firouze archaeological site to explain the pottery organization (Basafa, et al. 2015). Shahrak-e Firouze, which is destroyed more than 90% (Fig. 1) has been excavated in five seasons with 13 trenches under the supervision of the author, and the result is belonging to the Middle and Late Bronze Age, in the comparative approach (Basafa, and Rahmati, 2012).

This site consists of industrial and cemetery zones and its residential and agricultural parts are probably located in the east of the site (Basafa, 2012). Along with stone tools (Rezaei and Basafa, 2018) with agricultural function and production of prestige objects, evidence of administrative and industrial management, very important pottery production has been obtained, which shows the same traditional cultures in the Middle and Late Bronze Age between Central Asia and Khorasan.

Bronze Age technological innovations include discovering and enhancing the capabilities of kilns and pottery wheels (Kohl, 198: 107). Which has a direct role in the organization of pottery production (Abedi, 2004). The innovation of furnaces has been due to the need for mass production due to the expansion of human societies and the formation of complex societies and the reduction of production costs (Rice, 1987: 153). In Shahrak-e Firouze, the remains of two pottery kilns have been found. Furnace number one has been severely destroyed and number two is somewhat intact. Both furnaces are built in parallel and there are probably other furnaces that can be identified by expanding the trench. The complete furnace has a northwest-southeast orientation and is oval and created in the natural bed of the earth and has a dome cover. It is a two-part type and in the division of furnaces is considered as a kind of furnace with upward heat (Fig. 2).

Furnaces are located outside the residential zone, exactly on the periphery of the settlement. They are probably located in the industrial part of the site. Due to the dimensions of the kilns, the pottery was mass-produced and the scale of production was probably in the form of off-site production workshops. These techniques and methods of furnace construction were obtained in Central Asia in the late Bronze Age settlements, such as Gonur Depe and Togolog Depe (Sarianidi, 1998, 35; 2002: 31). Another feature of pottery in Shahrak-e Firouze town is the use of sharp pottery wheels. This tool, along with the type of furnaces used, indicates that it is a specialized production. Simple pots are made quickly and pottery forms are varied. Pottery forms are in a comparative approach and chronological view in the Middle and Late Bronze Age. Most of the pottery in the Shahrak are wheel made and are produced with sharp wheels. Although kitchen handmade pottery has been founded.

Coarse mineral temper with quartz particles and sometimes small pieces of pottery have been used to make hand-made kitchen wares. The reason is the fast production of pottery (Shepard, 1980: 25). This tradition has also been reported in Central Asia, especially in Margiana zone (Sarianidi, 1998, 37; Massimov, 1981: 203). In Shahrak-e Firouze, painted pottery has not been found and most of the pottery paste is in the range of buff to red.

In the Middle and New Bronze Ages, pottery is very diverse in form. Considering the quantitative and qualitative variables, seven main groups have been identified, each of which also has subgroups. These groups include: 1- Small Wessel 2- Large vessels with thin bodies, 3- Large kitchen wares, 4- Funnels 5- Flooded weasels 6- Perforated

cylindrical wares (drains), 7- Containers with bridged gutters and 8- burnished Gray wares (Tables 1 and 2).

## Conclusion

According to the pottery kilns of Shahrak-e Firouze, the place of pottery production or industrial zone, is located on the edge of the site, which is one of the characteristics of the Bronze Age settlements. The reason is the creation of environmental pollution by the pottery activity. This pattern, which is important in the economic and social fields of human societies, along with quantitative variables such as the volume and size of kilns in the first step indicates the native production of pottery. Evidence of this hypothesis is interdisciplinary studies with XRD method on pottery and clay mines around the site, which along with studying the geological structure of Neyshabour shows that most of the pottery is produced on site and to make them used from a raw material called Neyshabour soil (Khake Neyshburi). Evidence shows that the process of pottery production in the Shahrak was considered a kind of specialization and had an internal state. So far, there is no conclusive evidence of external specialization. In this regard, the economic system has more intra-regional and regional aspects and there is no conclusive evidence of the trans-regional economic system. With the performed typology, it has been determined that the samples of the Shahrak are comparable in a comparative approach with the three regions of Central Asia, including Kopeh Dagh, Balkh and Merv oasis, and eastern Iran. By examining the variables, it has been determined that the most similarity of the pottery characteristics of the Shahrak is with the Central Asian region, especially with the Merv oasis.

# تبیین و تحلیل سفالگری دوره مفرغ خراسان: مطالعه موردی محوطه شهرک فیروزه نیشابور

**حسن باصفا**[۱]

**دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور، نیشابور، نیشابور، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

علمی- پژوهشی

## چکیده

مطالعه سازمان تولید سفال در دورهٔ مفرغ به شناخت ویژگی‌های فرهنگی و فنی کمک ویژه‌ای می‌کند. این شناخت با تکیه بر فناوری تولید و شناخت سنت‌های به کار رفته در تولید سفال با بررسی امکان مبادله یا تجارت و کنش‌های درون و برون منطقه‌ای حاصل خواهد شد و بر این اساس تبیین و تحلیل شاخصه‌های سفالگری اجتماعات انسانی در دوره‌های پیش از تاریخی به‌ویژه مفرغ ضرورت می‌یابد. حوزه فرهنگی خراسان که اطلاعات باستان‌شناسی دورهٔ مفرغ آن اندک است، از دشت متعددی تشکیل شده که نیشابور یکی از مهم‌ترین آن‌ها است. دلیل این امر موقعیت مکانی مناسب برای توسعه جوامع انسانی و قرارگرفتن در مسیر راه‌های ارتباطی شرق به غرب است. در این دشت محوطه‌ای به نام شهرک فیروزه وجود دارد که به مدت پنج فصل کاوش شده است. در این محوطه مدارک خوبی از ساختمان کوره‌ها، فنون تولید و فرم‌های سفالی به‌دست‌آمده که جامعه آماری پژوهش حاضر را شکل می‌دهد. بر این اساس فرایند تولید سفال خارج از بافت مسکونی انجام‌شده و به صورت متمرکز همچون مراکز صنعتی بزرگ مقیاس در حاشیه یا مجاور استقرار شکل گرفته است. فناوری تولید آنها نیز با هدف تولید انبوه انتخاب و طرح ریزی گشته است. فرم‌های ساده و متنوع در رویکردی تطبیقی با نگاهی گاهشناختی در مفرغ میانی و جدید قرار گرفته و با دانستن بومی بودن تولید در تکوین آن با فرهنگ بلخی-مروی (آمو دریا) به‌عنوان مهم‌ترین فرهنگ شناخته شده آسیای میانه در عصر مفرغ؛ احتمالاً تأثیرگذار بوده است. تشابهات سنت‌های سفالگری و به نوعی سازمان تولید تخصصی سفال مابین دشت نیشابور و آسیای میانه نشان از سنت‌های مشابه در مقیاس فرامنطقه‌ای دارد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که سفالگری دوره مفرغ نیشابور بیش از نواحی داخلی ایران، با آسیای میانه ارتباط و پیوند داشته است.

**واژه‌های کلیدی:** نیشابور، شهرک فیروزه، فرهنگ بلخی-مروی، سفال، روابط فرامنطقه‌ای.

## ۱. مقدمه

سفال از مهم‌ترین مواد فرهنگی است که در شناخت برهم کنش‌ها و مطالعه تغییرات اجتماعی سودمند بوده و پاسخگوی بسیاری از سوالات باستان‌شناسی و سایر رشته‌ها است (عابدی، ۱۳۸۲: ۲۱). بی شک سفال از مهم‌ترین داده‌های در تحلیل‌های مبتنی بر گاهنگاری نسبی محسوب شده (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۵) و با گونه شناسی آن می توان به شناخت الگوهای مشترک تولید سفال در پهنه‌های فرهنگی دست یافت. این شناخت کمک می‌کند تا تفسیر و تحلیل جامع‌تری از کنش‌های فرهنگی و تغییرات اجتماعی و فرهنگی نیز ارائه شود. الگوهای مشترک در بسترهای اجتماعی و اقتصادی پویا با ارتباطات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نمود بیشتری پیدا می‌کنند به نحوی که در دورهٔ مفرغ خراسان و آسیای میانه به خوبی شناخته می‌شود. مطالعات اخیر حوزهٔ خراسان بزرگ در دورهٔ مفرغ نشان می‌دهد که این ماده فرهنگی نقش مهمی در تحولات اقتصادی و فرهنگی داشته و به نوعی گویای بخشی از ارتباطات آسیای میانه با بخش‌های درونی فلات ایران است (ر.ک. باصفا، و داوری ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹). در این حوزهٔ الگوهای مشترکی در زمینه تولید سفال نیز وجود دارد که مطالعه تخصصی محوطه شهرک فیروزه که مبنای پژوهش حاضر است؛ گویای مطلب فوق است. شهرک فیروزه نام

---

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: basafa@neyshabur.ac.ir

استقراری در دشت نیشابور است که در حاشیه رودخانه فاروب رومان که از رشته کوه بینالود سرچشمه می‌گیرد، قرار گرفته است (باصفا و همکاران، ۱۳۹۳) و به دلایل ریخت شناختی دشت؛ زیر رسوبات قطوری به ضخامت یک و نیم تا سه متر مدفون شده است (Rezayi, & Basafa, 2019). همین مسئله سبب شده بود که پیش از سال ۱۳۷۸ ناشناخته باشد و صرفاً هنگام گودبرداری‌های گسترده به منظور ساخت مسکن شرکت تعاونی فولاد نیشابور شناسایی شود. هرچند که این فرایند سبب شد تا بیش از ۹۰ درصد استقرار تخریب شود (Basafa, 2012) و صرفا کاوش‌هایی نجات بخشی در بخش محدودی از آن توسط دانشگاه نیشابور انجام گردد (تصویر شمارهٔ ۱). این کاوش‌ها طی ۵ فصل در ۱۳ برش به سرپرستی نگارنده انجام‌شده و نتیجه آن بر اساس رهیافت مقایسه‌ای و مطلق‌شناسایی استقراری متعلق به دورهٔ مفرغ میانی و جدید است (باصفا، و رحمتی، ۱۳۹۱). شهرک فیروزه نشان از یک مجموعه صنعتی (ر.ک. Basafa, et. al. 2021; Oudbashi, et. al. 2020) و گورستانی است و احتمالاً بخش‌های مسکونی و کشاورزی آن در شرق آن قرار داشته است که ابعاد دقیق آن در شرایط فعلی به دلیل تخریب‌ها غیر قابل تشخیص است. در کنار ابزارهای سنگی (Rezaei, & Basafa, 2018) با کاربرد کشاورزی و تولید کالاهای شان زا، شواهد مدیریت اداری و صنعتی از تولید سفال به‌دست‌آمده که نشان می‌دهد در چهارچوب عصر مفرغ میانی و جدید خراسان؛ الگوهای مشترکی در زمینه مذکور با مناطق همجوار به ویژه آسیای میانه دارد. با توجه به دلایل ذکرشده مطالعه ساختمان کوره، فنون، فرم‌های سفالی و مطالعه سنت‌های مشترک؛ کمک می‌کند تا شاخصه‌های سفالگری دورهٔ مفرغ دشت نیشابور تبیین و تحلیل شوند.

تصویر شمارهٔ ۱: موقعیت شهرک فیروزه و مهم‌ترین استقرارهای دورهٔ مفرغ در شمال شرق ایران و آسیای میانه

Fig. 1: Location of Shahrak-e Firouze and the most important sites in Northeast Iran and Central Asia

## ۲.پیشینهٔ پژوهش

در پهنه شمال شرق ایران پژوهش‌های اندکی در شناخت ویژگی‌های عصر مفرغ صورت گرفته و بیشتر مطالعات تطبیقی مقایسه‌ای مواد فرهنگی یافت شده (باصفا، و داوری، ۱۴۰۰) با فرهنگ‌های همجوار به‌ویژه

آسیای میانه شده است (تپه عشق، رزه فردوس و ...). علاوه بر آن نویافته‌های محوطه چلو در منطقهٔ جاجرم خراسان شمالی نیز نشان داده که با سنت‌های سفالی فرهنگ- بلخ- مرو ارتباطی خاص برقرار بوده است (وحدتی و همکاران ۱۳۹۸). اما پیشتر در محوطه نیشابور P نوعی گونه‌شناسی و تبیین فرهنگ سفالی انجام‌شده که نگارندگان الگوهای یکسانی با کوهپایه‌های کپه داغ در غرب ترکمنستان ارائه کرده و در این راستا از فرهنگ‌های استقراری به نام نمازگا بیشترین بهره را برده‌اند ( Hiebert, & Dyson, 2002). به هر حال پژوهش حاضر اولین اقدام در راستای شناخت تخصصی سفالگری دورهٔ مفرغ خراسان با تأکید بر محوطه شهرک فیروزه نیشابور است.

### ۳.مبانی نظری پژوهش

در دوره مفرغ میانی و جدید درآسیای میانه فرهنگ شاخصی به نام بلخ- مرو (Sarianidi, 1998: 35) شکل می‌گیرد که مواد فرهنگی آن به ویژه گونه‌های سفالی آن در گستره‌ای از جنوب غرب آسیای میانه تا شمال شرق و جنوب شرق ایران و دره سند شناسایی‌شده است. بر اساس گاهنگاری پیشنهادی؛ فرهنگ مذکور متعلق به ۲۴۰۰/۲۳۰۰تا۱۳۰۰/۱۴۰۰ق.م. است (طهماسبی زاوه و ایروانی قدیم، ۹۸:۱۳۹۴). اصطلاح مجموعه باستان‌شناسی بلخی- مروی، توسط ساریانیدی در طول کاوش‌های افغانستان در اواخر دههٔ ۱۹۷۰م انتخاب و مورد استفاده قرار گرفت و باستان‌شناسان بسیاری از جمله هیبرت نیز از آن استفاده نمودند ( Hiebert, & Lemberg-Karlovsky,1992: 2; Hiebert, 1994:1). استفاده از این نام از طرف ساریانیدی علاوه بر پیشگام بودن کاوش‌های باستان‌شناسی در این منطقه و شباهت میان آثار و یافته‌های این دو منطقه، بدین سبب بود که وی، گستره این فرهنگ را در محدوده دو منطقه بلخ و مرو می‌دانست (Sarianidi, 2002: 86-87). هرچند که به علت جامع نبودن و در برنگرفتن مناطقی همچون خراسان و کوپه‌داغ مناسب به نظر نمی‌رسد. علاوه بر آن، فرانکفورت و کارلوسکی این نام را به علت دشوار بودن و همچنین به علت یونانی بودن نام‌های بلخ و مرغیانه مورد انتقاد قرار داده و از آن رو که گسترش این فرهنگ را در راستای رودخانه جیحون (آمودریا) می‌پنداشتند، نام تمدن جیحون (Oxus Civilization) را پیشنهاد دادند (Francfort, 2005:102). در باب گاهنگاری این فرهنگ نیز باید گفت به سه دوره I (مرحله شکل‌گیری فرهنگ بلخی- مروی در هسته‌های اصلی و اولیه)، دورهٔ II (مرحله گسترش فرهنگ بلخی- مروی به مناطق همجوار) و دورهٔ III (مرحله انحطاط و افول تدریجی، در نهایت پایان فرهنگ بلخی- مروی و شروع فرهنگ عصرآهنی یاز در منطقه) تفکیک شده است. دورهٔ I شامل دو فازIa و Ib است و در مجموع بازه زمانی ۲۴۰۰/۲۳۰۰ تا ۲۱۰۰/۲۰۰۰ ق.م را در برمی‌گیرد. دوره II شامل دو فاز IIa و IIb است که در مجموع بازه زمانی ۲۱۰۰/۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰/۱۴۵۰ ق.م را در برمی‌گیرد. آخرین دوره یعنی III بازه زمانی ۱۵۰۰/۱۴۵۰ تا ۱۴۰۰/۱۳۰۰ق.م را شامل می‌شود. میان استقرارهای بلخ- مروی گورستان گنجور تپه جایگاه ویژه‌ای دارد. آن در واحه‌ای مرغانه قرار دارد و مهم‌ترین گور نهاده‌های آن سفال هستند (Sarianidi, 2002; 2005; 2007; 2008). کاوش گسترده و شاخص بودن جایگاه اقتصادی و اجتماعی گنجور سبب گشته تا بیش از ۱۴۰ گونه سفالی شناسایی شود (Udemuradov, 2002: 135). علاوه بر آن در سایر بافتارهای گنجور سفال‌هایی به‌دست آمده که به پژوهش حاضر کمک شایانی نموده است (Hiebert, 1994: 39-44). موارد ذکرشده سبب گشته تا الگوهای سفالگری گنجور مبنای بسیاری از رویکردهای تطبیقی شناخت و گاهشناختی سفالگری در آسیای میانه و مناطق همجوار گردد.

## ۴. فرآیندهای سفالگری شهرک فیروزه

نوآوریهای فناوری دوره مفرغ شامل ارتقا توانمندی کوره‌ها و چرخ سفالگری است (Kohl, 1984: 107). بی شک کوره‌ها نقش مهمی در سازمان تولید سفال داشته‌اند که در پژوهش‌های خاور نزدیک کمتر به آن توجه شده است (عابدی، ۱۳۹۲). نوآوری کوره‌ها به دلیل نیاز به تولید انبوه با توجه به گسترش جوامع انسانی و شکل‌گیری جوامع پیچیده و کاهش هزینه‌های تولید بوده است (Rice, 1987: 153). بی‌شک با بالابردن درجه حرارت کوره‌ها تا حدود ۱۷۰۰ درجه (کریمی، و محمدی‌فر، ۱۳۹۸: ۴۱) و کاهش مصرف سوخت هزینه تولید کاهش چشمگیری داشته است. تاکنون بقایای دو کوره سفالگری در شهرک فیروزه شناسایی‌شده که کورۀ شماره یک به شدت تخریب شده و شماره دو تا حدودی سالم است. هر دو کوره به موازات هم ساخته شده و احتمالاً کوره‌های دیگری نیز وجود دارد که با گسترش برش‌ها؛ شناسایی آنها امکان پذیر است. نمونه سالم دارای جهت شمال غربی- جنوب شرقی، بیضی شکل و درون بستر طبیعی زمین ایجاد شده، دارای پوشش گنبدی بوده و از نوع دو قسمتی است که در تقسیم‌بندی کوره‌ها به نوعی کوره با حرارت رو به بالا محسوب می‌شود (تصویر شماره ۲).

تصویر شمارۀ ۲: کوره سفالگری شمارۀ دو محوطه شهرک فیروزه

Fig. 2: Shahrak-e Firouze pottery Kiln (N. 2)

وجود کوره‌های تخصصی و پیچیده یکی از شاخصه‌های تشخیص تخصص‌پذیری در تولید سفال محسوب می‌شوند؛ چراکه این فرایند ماحصل عوامل چندگانه‌ای است (عابدی، ۱۳۸۲: ۲۷). موقعیت قرار گیری آنها نیز نشان می‌دهد؛ فرایند تولید سفال خارج از بافت مسکونی انجام‌شده و به صورت متمرکز همچون مراکز صنعتی در حاشیه یا مجاور استقرار شکل گرفته است. مکان گزینی آنها بی‌شک با الگوی مکانی تشکیلات تولید ارتباط تنگاتنگی دارد هرچند که دیگر فاکتور های مؤثر کمتر شناسایی‌شده‌اند. با توجه به ابعاد کوره؛ هدف-گذاری تولید انبوه ظروف سفالی ساده آن هم با تأکید بر پوشش نیاز درونی و شاید در مقیاس کارگاه‌های تولیدی برون- محوطه‌ای باشد. فنون و شیوه‌های اجرای ساختمان کوره ذکرشده در استقرارهای دورۀ مفرغ میانی و جدید آسیای میانه همانند گنجور و تغلق گزارش شده است (Sarianidi, 1998: 35; 2002: 31). از

دیگر مؤلفه‌های سفالگری شهرک فیروزه به کارگیری چرخ سفالگری تند است. این ابزار در کنار ساختمان کوره کمک به تخصص پذیری تولید نموده و سبب تولید سریع و انبوه ظروف ساده و فرم‌های متنوع سفالی گشته است. فرم‌های ساده و متنوعی که در رویکردی تطبیقی با نگاهی گاهشناختی در مفرغ میانی و جدید قرار گرفته و با دانستن بومی بودن تولید در تکوین آن فرهنگ بلخ- مرو(آمو دریا) به‌عنوان مهم‌ترین فرهنگ شناخته شده آسیای میانه احتمالاً تأثیرگذار بوده است. در همین زمینه به کارگیری روش نخ بُر نیز قابل‌توجه است که از ویژگی‌های تولید سریع محسوب می‌شود. این فن به وفور در شهرک فیروزه دیده می‌شود و در آسیای میانه نیز گزارش شده است؛ هرچند اطلاعاتی در این زمینه از شمال شرق ایران وجود ندارد. اکثر سفال‌ها چرخ‌ساز و با چرخ تند ساخته شده‌اند، هرچند که سفال دست‌ساز نیز با کارکرد آشپزخانه‌ای وجود دارند. در میان ظروف آشپزخانه‌ای دست‌ساز از تمپر معدنی درشت همراه با ذرات کوارتز و گاهی خرده سفال استفاده‌شده که هم راستا با تولید سریع سفال است (Shepard, 1980: 25). این سنت نیز در آسیای میانه به ویژه مرغانه گزارش شده است (Sarianidi, 1998: 37; Massimov, 1981: 203). در شهرک فیروزه نمونه سفال منقوش به دست نیامده که کاملاً مشابه سنت‌های سفالی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای محسوب است و عمده آنها در طیف‌های نخودی تا قرمز ساده قرار می‌گیرند.

### ۵.گونه‌های سفالی شهرک فیروزه

از ویژگی‌های سفالگری دوره مفرغ میانی و جدید؛ فرم‌های متنوع است. با در نظر گرفتن متغیرهای کمی و کیفی هفت گروه اصلی شناسایی‌شده که هر یک زیر گروه‌هایی نیز دارند. این گروه‌ها شامل ۱- ظروف کوچک ۲- ظروف بزرگ با بدنه نازک ، ۳- ظروف آشپزخانه‌ای بزرگ،۴- قیف‌ها ۵- ظروف آبریز دار ۶- ظروف استوانه‌ای سوراخدار (آبکش‌ها)، ۷- ظروف با آبریز پل دار و ۸- قطعات سفال خاکستری صیقلی می‌شوند (تصاویر شمارۀ ۴ و ۵ ).

### ۵-۱.گروه اول: ظروف کوچک

قطر دهانه این ظروف کمتر از ۱۵ سانتی‌متر است و آن‌ها به لحاظ ابعاد در سه گروه با دهانه باز، دهانه بسته و گلدان‌های استوانه‌ای دراز قرار می‌گیرند که از نوع ظریف محسوب شده و در دو طیف رنگی قرمز و نخودی جای گرفته و دارای آمیزه کانی و چرخ‌ساز هستند. علاوه بر آن، نمونه‌های متفاوتی نیز مانند پیاله لوله‌دار دست‌ساز و خشن نیز وجود دارد (تصویر شماره ۴).

### ۵-۱-۱. ظروف کوچک با دهانه باز

این گروه شامل دو فرم کلی کاسه و پیاله است. کاسه‌ها معمولاً دارای قطر دهانه‌ای بین۱۰ تا ۱۴سانتی‌متر و عموماً دارای کف تخت که نمونه‌هایی با تکنیک نخ بُر ساخته شده‌اند ودارای خمیره‌ای به رنگ قرمز تا نخودی بوده و از نوع ظریف محسوب می‌شود. نمونه‌های به‌دست‌آمده از نظر فرم لبه؛ انواع مختلفی را شامل می‌شوند که تعدادی دارای لبه‌ای ساده گردی هستند که به سمت بیرون برگشته‌اند. نمونه‌های ذکرشده قابل‌مقایسه با نمونه‌های فرهنگ بلخ- مرو در استقرار گنورتپه ( Hiebert, 1994: 41, Fig 4.2; Sarianidi, 1998: 39, Fig. 12; Udemuradov, 2002: 136, Type 1. No 29) و چلو (وحدتی، و همکاران ۱۳۹۷: ۶؛ ت ۱۰، ش ۱۰) هستند. گونه دیگری از کاسه‌های یافت شده؛ بسیار کم عمق بوده و بسیار شبیه به سینی‌اند. لبه آن‌ها عمودی، ساده و گرد بوده و همچون دیگر انواع این گونه ظریف و دارای خمیره‌ای قرمز رنگ بوده و با فن نخ

بر ساخته شده‌اند. نمونه‌های مشابه این فرم با دهانه کمی بسته از گورستان گنجور (Udemuradov, 2002: 138, Form 21, No. 49 and 50) به‌دست‌آمده است (Udemuradov, 2002: 139, Form 19, No. 86 and 87). پیاله‌ها نیز که فراوانی بیشتری در بافتارهای مسکونی دارد؛ دارای لبه‌ای ساده با شکستگی به سمت بیرون‌اند،عموماً از خمیره خوبی برخوردار نبوده، خشن محسوب شده و قابل‌مقایسه با نمونه‌های گنورتپه‌اند (Udemuradov, 2002: 136, Type 2).

۵-۱-۲. **ظروف کوچک با دهانه بسته**

از شاخصه‌های آن گلدان‌های سفالی مینیاتوری اند که دارای لبه ساده گرد برگشته به خارج اند. بعضی از آنها دارای گردن بلند و تعدادی دارای گردن کوتاه هستند. ظریف و دارای خمیره‌ای به رنگ نخودی تا قرمز اند. این گونه که از شاخصه های سفالگری شهرک فیروزه محسوب می‌شود در آسیای میانه؛ بسیار رایج است به نحوی که در آلتین تپه دوره فرهنگی نمازگا V (Masson, 1981: Fig. XXXIII. 1, 5, 7 and 23) یافت شده و به لحاظ گاهشناختی در دوره مفرغ میانی قرار می گیرد. هرچند که آن به‌عنوان سنتی در دوره‌های دیگر ادامه می‌یابد. نمونه‌های شهرک فیروزه قابل قیاس با گنجور تپه‌اند (Udemuradov, 2002: 139, Type 22, No. 124). همچنین گلدآن‌های گردن کوتاه قابل‌مقایسه با استقرار کللی اند (Masimov, 1981: 205, Fig. 5, 37). این فرم در بافتارهای بلخی-مروی گورستان خوراب (Hiebert, & Lamberg-Karlovsky, 1992: Fig. 2, No. 7-9) به‌دست‌آمده و نشان‌دهنده گستردگی الگوهای سفالی در پهنه وسیعی از آسیای میانه تا بخش‌های شرقی ایران است. در این دسته یک نمونه لوله دار نیز به‌دست‌آمده که از کیفیت خوبی برخوردار نبوده و خشن است. ظروف لوله دار در آسیای میانه با انواع مختلفی رایج است و بهترین نمونه‌های قابل‌مقایسه از سومبار در غرب ترکمنستان (Khlopina, 2002: 202, Plate 2. 18) و جنوب ازبکستان (Askarov, 1981: 286, Fig. 3) گزارش شده است. در این دسته فرم استوانه‌ای نیز به‌دست‌آمده که یکی از آنها لبه‌ای به قطر ۸ سانتی متر و به ارتفاع ۲۰ سانتی‌متر است. نمونه‌های مشابه آسیای میانه ابتدا در آلتین تپه دوره نمازگا V (Masson, 1981: Fig. XXXIII. 1, 5, 7 and 23) و سپس گنجور (Sarianidi, 1998: 39, Fig. 12; Sarianidi, 2007: 66, Fig. 32; Udemuradov, 2002: 139, Type 21 No 48, 49 ,51) یافت شده و سپس به دیگر دوره ها راه می‌یابد.

**۵-۲. گروه دوم: ظروف بزرگ با بدنه نازک**

از فرم‌های رایج آسیای میانه بوده و با توجه به بافتار به‌دست‌آمده؛ کارکرد روزمره برای آن تعریف شده است (Hiebert, 1994: 47). قطر لبه آنها بین ۱۵ تا ۴۵ سانتی متر، ولی بدنه نازکی دارند. در این گروه فرم‌های متنوعی مانند کاسه‌های بزرگ با لبه ساده، شیپوری و ظروف لبه خراشیده دیده می‌شوند.

**۵-۲-۱- کاسه‌های بزرگ با لبه ساده**

کاسه‌های بسیار بزرگ با لبه ساده و کفی برجسته تقریباً شبیه پایه، دارای خمیره نخودی‌اند و علی‌رغم بزرگی ابعاد سفال، نیمه ظریف محسوب می‌شوند. نکته مهم این گونه ساخته‌شدن با چرخ تند سفالگری است. نمونه‌های پایه‌دار آن یکی از فرم‌های شاخص آسیای میانه بوده و در گنجور( Hiebert, 1994: 47, Fig 4.9;

Sarianidi, 1998: 39, Fig. 12; Udemuradov, 2002: 136, Type 9, No 16 & 36-Type 2, No 32) به‌دست‌آمده اند.

**۵-۲-۲. ظروف شیپوری**

این نوع از الگوهای بسیار رایج و شاخص آسیای میانه بوده و در گستره وسیعی از آسیای میانه تا بخش‌های شرقی ایران پراکنش دارد و دارای افق گاهشناختی مفرغ میانی و جدید است (Hiebert, 1994: 46). این گونه در شهرک فیروزه نیز بسیار رایج بوده و از خمیره ای نخودی تا قرمز تولیدشده و دارای زاویه‌ای تند شبیه شکستگی در بخش فوقانی سفال و شیاری افقی نزدیک لبه هستند. این فرم که از مشخصه‌های فرهنگ بلخ-مرو است در آلتین (Masson, 1981: Fig. XXXIII. No. 15) ، گنجور ( Hiebert, 1994: 46. Fig 2. A. 2; Sarianidi, 1998: 39, Fig. 12 39; Udemuradov, 2002: 36, Type 5)، کللی (Masimov, 1981: 205, Fig. 5, No. 6-13) و طاهربای (Masson, 1959: 177, No 11) و در شرقی‌ترین قسمت مرو یعنی استقرار شورت‌های (Frankfort, 1989: 351) به‌دست‌آمده‌اند. سفال شیپوری شکل در گورهای بدون جسد خوراب در جنوب شرق ایران (Stein, 1937: P1. XXXIII, 15) و محوطه چلو در حوزه فرهنگی خراسان (وحدتی، و همکاران ۱۳۹۷: ۶؛ تصویر ۱۰، شماره ۹) به‌دست‌آمده و نشان از الگوهای یکسان سفالگری بلخی-مروی دارد. شاخص بودن این فرم که سبب گشته تا در کنار نمونه‌های سفالی، نوع مفرغی آن نیز تولید شود که گورستان شهداد گواه این ادعاست ( Hakemi, 1999: 632, GH. 8).

**۵-۲-۳- ظروف لبه خراشیده**

این فرم درای یک خراشیدگی تیز نزدیک لبه بوده و توسط کوهل تحت عنوان کلیپ ویر نامیده شده است. این ظروف که نیمه ظریف‌اند، در گنجور نیز یافته شده‌اند (Hiebert, 1994: 49, Fig. 4. 11).

**۵-۲-۴- ظروف پایه‌دار**

فرم‌های پایه‌دار همچون فرم شیپوری از فرم‌های شاخص بلخی-مروی محسوب شده و معمولاً از گورهای بدوم مقبره یافت می‌شوند. در شهرک فیروزه؛ نمونه‌ها در طیفی بین نخودی تا قرمز اند و با چرخ تند سفالگری ساخته شده‌اند، علاوه بر گور در یک چاله بزرگ زباله؛ پایه‌های فراوانی از آن به‌دست‌آمده است. نکته قابل‌توجه نمونه‌های شهرک فیروزه کاربرد ثانویه ظروف است چراکه قسمت‌هایی از آن پیش از تدفین شکسته و نشان‌دهنده کاربرد روزمره ظروف پیش از تدفین است. این سنت در گورستان گنجور ( Sarianidi, 2007: 53) و سایر استقرارهایی که تحت عنوان بلخی-مروی شناخته می‌شوند، مانند خوراب ( Stein, 1937: P1. XXXII, 19) مستند شده است. در رویکردی تطبیقی نمونه‌های شهرک فیروزه قابل قیاس با گنجور تپه ( Hiebert, 1994: 46. Fig 2. A. 2; Sarianidi, 1998: 39; Udemuradov, 2002: 36, Type 4) و شورتگای (Francfort, 1989: 349) در آسیای میانه و چلو (وحدتی، و همکاران ۱۳۹۷: ۶؛ تصویر ۱۰، شماره ۶) در شمال شرق ایران می‌باشند.

| | فرم های شهرک فیروزه | | | | کپه داغ | مرو | بلخ | شرق ایران |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| گروه اول | ظروف کوچک | ظروف کوچک با دهان باز | کاسه | | | Gonur (Hiebert 1994a: 41, Fig. 4.2: Sarianidi 1998: 39, Fig. 12:Udemuradow 2002: 136, Type 1 n 29) | | Nishapour P (Hiebert & Dyson 2002: 142, fig. 9 n° 1) چلوا وحدتی و همکاران ۱۳۹۷: ۶ ت ۱۰، ش ۱۰) |
| | | | ظروف کم عمق | | | Gonur (Udemuradow 2002: 138, Form 21 n 49 ) | | |
| | | | پیاله | | | Gonur (Hiebert 1994a: 41, Fig. 4.2 1.A.3:Udemuradow 2002: 136, Type 2 n 85) | | |
| | | ظروف کوچک با دهان بسته | ظروف مینیاتوری | | Altin Depe (Masson 1981: Fig. XXXIII n 1, 5, 7 and 23) and Ulugh Depe (Didier 2008: PL 49) | Gonur (Hiebert 1994a: 43, Fig. 4.4, 1.B.1: Udemuradow 2002: 139, Type 22 n 124) and Kelleli (Masimov 1981: 205,Fig. 5. 37). | | Khurab (Hiebert and lamberg-Karlovsky 1992: Fig. 2 n° 7-9) |
| | | | ظروف لوله دار کوچک | | Sumbar (Khlopina 2002: 202, PL. 2.18) | | South Uzbakistan (Askarov 1981: 286, Fig. 3) | |
| | | | ظروف استوانه ای | | Altin Depe (Masson 1981 : Fig XXXIII. 1, 5, 7 and 23) | Gonur (Hiebert 1994a: 43: Sarianidi 1998: 39, Fig. 12: Sarianidi 2007: 66,Fig. 32: Udemuradow 2002: 139, Type 21 ) | | |
| گروه دوم | ظروف بزرگ با بدنه نازک | | ظروف شیپوری | | Altin Depe (Masson 1981 : Fig XXXIII. No. 15) | Gonur (Hiebert 1994a: 46. Fig. 2, A.2 Sarianidi 1998: 39, Fig. 12: Udemuradow 2002: 36, Type 5), Kelleli (Masimov 1981: 205,Fig. 5 n 6-13) and Takhirbai (masson 1959: 177, No 11 | Shortughai (Francfort 1989: 351) | Khurab (Stein 1937: P1. XXXIII, 15) and Shahdad (Hakemi 1999: 632, GH. 8) چلوا وحدتی و همکاران ۱۳۹۷: ۶ ت ۱۰، ش ۹) |

تصویر شمارهٔ ۳: گروه‌های سفالی شهرک فیروزه و مقایسه تطبیقی با مناطق همجوار

Fig. 3: Shahrak-e Firouze pottery and comparative comparison with other sites

### ۵-۳. گروه سوم: ظروف آشپزخانه‌ای بزرگ

ازآنجاکه یکی از ویژگی‌های استقرارهای عصر مفرغ، کشاورزی بزرگ مقیاس است، ظروف سفالی ذخیره‌سازی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند. این ظروف در شهرک فیروزه دارای قطر دهانه‌ای حدود ۱۵ تا ۴۵ سانتی متر هستند. نمونه‌های شهرک فیروزه همگی ساده با کارکرد ذخیره مواد غذایی‌اند؛ هرچند که در بعضی بافتارهای آسیای میانه نوع منقوش آن در گورها نیز مستند شده است(Hiebert, 1994: 51). با توجه به ابعاد ظروف در دو مرحله ساخته‌شده‌اند بدین گونه که ابتدا قسمت تحتانی آن ساخته و سپس قسمت فوقانی اند اضافه شده است. قسمت تحتانی سمباده‌ای و خشن است. فن ذکرشده ابتدا در دوره نمازگا V در کپه داغ مشاهده‌شده و احتمالاً ریشه در سنت‌های سفالگری اواخر نمازگاه III و اوایل IV دارد. در کللی (Massimov, 1981: 203, Fig 4, No. 14, 15, 23-25) و گنجور (Sarianidi, 1998: 39) و نمونه‌های مشابه به‌دست‌آمده است (تصویر شماره ۴).

### ۵-۳-۱- ظروف لوله دار

قطر کم دهانه و لوله تعبیه‌شده نشان از کاربرد آشپزخانه‌ای و نگهداری مایعات دارد و به تعداد اندک تولید شده است. نمونه‌های شهرک فیروزه با دست و چرخ سفالگری ساخته شده‌اند. نمونه‌های دست‌ساز زاویه‌ای در بدنه دارند، قسمت تحتانی آنها سمباده‌ای و دارای لبه‌گرد ساده‌ای هستند. با توجه به کاربرد آشپزخانه‌ای آنها اثرات حرارت و سوختگی روی آنها مشهود است. تفاوت نمونه‌های چرخ‌ساز با دست‌ساز در لبه برگشته به بیرون آنها است. آبریز آنها استوانه‌ای شکل، صاف و کوتاه هستند. به طور کلی پیشینه نمونه‌های دارای آبریز دوره مفرغ در آسیای میانه را باید در دوره نمازگا V جستجو کرد که در این خصوص آلتین تپه ( Masson,

به درک این فن کمک شایانی می‌کند. در مرغانه نیز گنجور (1981: Fig. XXXIV, No. 6-9) و در بلخ شورتگای نمونه‌های این فن را دارند هرچند که (Udemuradov, 2002: 137, No. 79- 113) تفاوت‌های ظاهری نیز در ابعاد و فرم لوله‌ها مشاهده می‌شود (Frankfort, 1981: 358, Type XII, 1).

### ۵-۳-۲. خمره‌های بزرگ

از دیگر فرم‌های شهرک فیروزه خمره‌های بزرگ ذخیره آذوقه است که داری زاویه‌ای در قسمت تحتانی بوده و در واقع در دو مرحله ساخته شده‌اند. آن با چرخ تند سفالگری نیز ساخته شده است. در شهرک فیروزه این خمره درون چاله‌ای دست‌کند قرار داده‌شده و سپس اطراف آن را با خشت محکم شده است. در نمونه شاخص دیگری که در هنگام پی‌کنی جهت ساخت کاشانه به‌دست‌آمده برای محکم کردن آن از آجرهایی استفاده‌شده است که در نوع خود بسیار قابل‌توجه است و به نظر می‌رسد از محوطه‌ای تاکنون در آسیای مرکزی یافت نشده است. این فرم در دوره مفرغ آسیای مرکزی بسیار معمول بوده و نمونه‌های قابل‌مقایسه این فرم در گنجور (Hiebert, 1994: 54)، و کللی (Massimov, 1981: 203, Fig 4, No. 14) چلو (وحدتی، و همکاران ۱۳۹۷: ۶؛ تصویر ۱۰، شماره ۳) یافت شده است.

### ۵-۴ .گروه چهارم: قیف‌ها

قیف‌ها از هر دو طرف باز اند و قطر قسمت فوقانی آن بین ۳۰ تا ۶۰ سانتی متر و قطر تحتانی آن بین ۲۰ تا ۴۰ سانتی متر اند. نام‌گذاری این فرم با توجه به شکل ظاهری آن انجام‌شده هرچند که در گنجور خمره‌ای متناسب با آن‌ها به دست نیامده است (Hiebert, 1994: 57). در تعدادی از ظروف قیفی شکل علامت‌هایی روی بدنه آنها حک شده است. این فرم در بخش‌های وسیعی از آسیای میانه و خراسان به‌دست‌آمده و تداوم آن در عصر آهن نیز دیده می‌شود. شاخص‌ترین نمونه شهرک فیروزه دارای نقش سه مثلث به هم چسبیده است و به لحاظ فرمی قابل قیاس با گنجور (Hiebert, 1994: 56. Fig 4. 25, n 5)، طاهربای VI (Masson, 1959: 176, No. 7, 8, 10 and 11) و شورتگای (Francfort, 1989 (Vol. 2): Pl. 45, No. 16-20) است.

### ۵-۵- گروه پنجم: ظروف آبریز دار

از فرم‌های کمیاب ولی شاخص شهرک فیروزه محسوب شده و وجود آن در استقرارهای فلات ایران نشانگر عصر آهن است. در شمال شرق در دوره‌های مفرغی حصار نیز شناسایی‌شده است (Schmidt, 1937: Plate XLI , No. 3511). در دوره مفرغ آسیای میانه نمونه‌های مشابه از بررسی سطحی گنجور و تغلق و دو نمونه در گنجور به‌دست‌آمده‌اند (Sarianidi, 1988: 41, Fig. 13, No 5-6). این فرم در کوهپایه‌های ترکمنستان ناشناخته است ولی در دوره آنو III (Pumpelly, 1908: Pl. 12, No 1) و گورستان سومبار (Khlopina, 1981: 35. Fig 9) نمونه‌های به‌دست‌آمده که شباهت زیادی به نمونه یافت شده در شهرک دارند.

### ۵-۶ -گروه ششم: ظروف استوانه‌ای سوراخ‌دار( آبکش)

به‌واسطه فرم استوانه‌ای و سوراخ‌های متعددی که پیش از پخت در بدنه ظروف ایجادشده کارکرد صافی یا آبکش برای آن متصور شده است. این فرم در پهنه‌های فرهنگی گسترده خاور نزدیک به‌دست‌آمده و شاید تأثیرات فرهنگ هاراپا در آسیای میانه و خراسان باشد. نمونه‌های دشت نیشابور علاوه بر شهرک فیروزه از استقرار قاراچشمه نیز به‌دست‌آمده و قابل قیاس با گنجور( Hiebert, 1994: 58. Fig 4. 28; Sarianidi,

1998: 41. Fig. 13 n 8) در آسیای میانه است. نمونه‌های پایه‌دار این فرم از حصارIIIB نیز به‌دست‌آمده است (Schmidt, 1937: Plate XLIII, No. 3304).

### ۵-۷. گروه هفتم: سفال خاکستری

در شهرک فیروزه بدنه‌های خاکستری صیقلی به‌دست‌آمده که از الگوهای سفال خاکستری شمال شرق ایران و مشخصاً حصار IIIB ((Schmidt, 1937: 181, Fig. 107 و استقرارهای دشت گرگان مانند تو رنگ تپه دارد (Deshayes, 1965: 91, Pl, XXIII & XXIV). این نمونه‌های اندک نشان از منطقه‌ای بین فرهنگ‌های مفرغی آسیای میانه و فلات ایران دارد و به نظر می‌رسد مکانیزم‌های تجاری در این پدیده تأثیرگذار بوده‌اند. اهمیت این موضوع در آن است که سفال خاکستری در آسیای میانه ( Sarianidi, 2008: 63, Fig. 22) نیز به‌دست‌آمده که در نگاهی ابتدایی نشان از الگوهای سفالگری در منطقه‌ای وسیع دارد.

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ادامه گروه دوم | ادامه ظروف بزرگ با بدنه نازک | کاسه های بزرگ با لبه ساده | | | ) Gonur (Hiebert 1994a: 47, Fig 4.9: Sarianidi 1998: 39, Fig. 12: Udemuradow 2002: 136, Type 9 n 16 and 36) | | |
| | | ظروف با لبه خراشیده | | | Gonur (Hiebert 1994a: 49, Fig. 4.11) | | |
| | | ظروف پایه دار | | | Gonur (Hiebert 1994a: 46, Fig. 2, A.2: Sarianidi 1998: 39, Fig. 12: Udemuradow 2002: 36, Type 4) | Shortughai (Francfort 1989: 349) | Khurab (Stein 1937: P1. XXXII, 19) چلوا( وحدتی و همکاران ۱۳۹۷: ۶ ت ۱۰، ش ۶) |
| گروه سوم | ظروف آشپزخانه ای بزرگ | ظروف لوله دار | | Altin Depe (Masson 1981: Fig. XXXIV, No. 6-9) | Gonur (Udemuradov 2002: 137 n 79 and 113) | Shortughai (Francfort 1989: 358, Type XII n1) | |
| | | خمره های بزرگ | | | Gonur (Hiebert 1994: 56, Fig. 4. 25, 4b) and kelleli (Massimov 1981: 203, Fig. 4.25 n 5) | | چلوا( وحدتی و همکاران ۱۳۹۷: ۶ ت ۱۰، ش ۳) |
| گروه چهارم | | قیف | 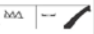 | Takhirbai (Masson 1959: 176 n 7, 8, 10 and 11) | Gonur (Hiebert 1994a: 56, Fig. 4. 25 n 5) | Shortughai (Francfort 1989: P1. 45 n 16-20) | Hissar (Schmidt 1937: Plate XLI, No. 3511) |
| گروه پنجم | | ظروف آبریز دار | | Anu III (Pumpelly 1908: P1. 12, No 1 and sumbar (Kh1opina 1981:35. Fig 9)) | Gonur (Sarianidi 1988: 41, Fig. 13 n 5-6) | | |
| گروه ششم | | ظروف استوانه ای سوراخدار (آبکش) | | | Gonur (Hiebert 1994a: 58, Fig. 4. 28; Sarianidi 1998: 41, Fig. 13 n 8) and Togolok (Sarianidi 1990) | | Hissar (Schmidt 1937: P1 XLIII no 3304) |
| گروه هفتم | | ظروف خاکستری | | | | | Hissar (Schmidt 1937: 181, Fig. 107) |

تصویر شماره ۴: گروه‌های سفالی شهرک فیروزه و مقایسه تطبیقی با مناطق همجوار

Fig. 4: Shahrak-e Firouze pottery and comparative comparison with other sites

### ۶ - تحلیل پایانی و نتیجه‌گیری

فرایندهای تولید سفال در استقرارهای دوره مفرغ میانی و جدید می‌تواند ساختاری ساده تا پیچیده داشته باشد که برای شناخت آن باید کلیه عوامل مؤثر بر آن را تحلیل و ارزیابی کرد. با شناخت سنت‌های سفالی؛ شناخت شاخصه های فرهنگی و فنی حاصل و در نهایت درک کنش‌های فرهنگی یا مبادله و تجارت استقرارها استنباط می‌شود. بر اساس کوره‌های سفالگری شهرک فیروزه، مکان تولید سفال در حاشیهٔ محوطه اصلی قرار گرفته که از دوره مس و سنگ شروع‌شده و از ویژگی‌های مهم استقرارهای دوره مفرغ محسوب می‌شود و دلیل آن ایجاد آلودگی محیطی توسط فعالیت سفالگری است. این الگو که در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی جوامع انسانی مهم است در کنار متغیرهای کَمی؛ نظیر حجم و اندازه کوره‌ها، در گام نخست نشان از تولید

بومی سفال دارد. گواه این فرضیه مطالعات میان‌رشته‌ای با روش XRD بر روی سفال و معادن رس اطراف محوطه است که در کنار مطالعه ساختار زمین شناسی نیشابور نشان می‌دهد که اغلب سفال‌ها در محل تولید شده و برای ساخت آنها از ماده اولیه‌ای به نام خاک نیشابوری استفاده‌شده است. شواهد نشان می‌دهد که فرآیند تولید سفال در شهرک فیروزه به نوعی تخصص‌گرایی محسوب شده و حالت درونی داشته است. در همین راستا نظام اقتصادی بیشتر جنبهٔ درون-محوطه‌ای و منطقه‌ای داشته و مدرک قاطعی از نظام اقتصادی فرامنطقه‌ای به چشم نمی‌خورد. با گونه‌شناسی انجام‌شده مشخص شد که نمونه‌های شهرک فیروزه در رویکردی مقایسه‌ای با سه منطقه آسیای میانه شامل کپه داغ، بلخ و مرو و شرق ایران قابل قیاس‌اند. با بررسی متغیرها مشخص‌شده که بیشترین همگونی شاخصه های سفالگری شهرک فیروزه با منطقه آسیای میانه و به‌ویژه واحه مرو است. در واحه مرو استقرار گنجور به‌عنوان محوطه کلیدی نشان می‌دهد که همگونی ویژه‌ای بین دو منطقه وجود داشته است. علاوه بر آن بخش کپه داغ و مرو نیز نشان از شباهت‌های سفالی دارند. حجم انبوه اطلاعات باستان‌شناختی از آسیای میانه و در کنار آن حجم بسیار اندک پژوهش‌ها در خراسان سبب این فرضیه می‌شود که سفالگری شهرک فیروزه تحت نفوذ آسیای میانه بوده و به نوعی در تبیین شاخصه های آن نقشی کلیدی داشته است. این فرض تا به دست نیامدن مدارک قطعی قابل اثبات یا رد نیست. در همین راستا نویافته‌های محوطه چلو در خراسان شمالی نیز به کمک آمده و نشان می‌دهد که استقراهای دیگری نیز با مشخصه‌های سفالگری واحدی وجود دارند که بررسی دقیق آنها ابعاد ماجرا را روشن‌تر می‌کند. در شرق ایران نیز علاوه بر چلو، مدارک تپه حصار نیز نشان می‌دهد که پدیده سفال خاکستری صیقلی؛ به‌عنوان یکی از ویژگی‌های مهم این منطقه در شهرک فیروزه شناسایی‌شده که در کنار سایر فرم‌های قابل قیاس ارتباطات سفالگری را نشان می‌دهد هرچند که از نظر کمیت بسیار کم اند. در کنار محوطه‌های ذکرشده در بخش جنوبی شرق ایران محوطه خوراب و شهداد نیز قابل تأمل‌اند هرچند پیش‌تر نمونه‌های به‌دست‌آمده، نمونه‌هایی از فرهنگ‌های سفالگری آسیای میانه توصیف شده‌اند. در دشت نیشابور؛ محوطه نیشابور P نشان می‌دهد که همگونی‌های وجود داشته که به نوعی می‌تواند نشان‌دهنده سبک‌های بومی باشد. به هر حال مطالعه نمونه‌های سفالی شهرک فیروزه با رویکرد تطبیقی نشان می‌دهد گونه‌های سفالی دوره مفرغ میانی و جدید از مهم‌ترین دوره‌های فرهنگی شهرک فیروزه محسوب شده و ممکن است بر تکوین آن فرهنگ بلخ-مرو به‌عنوان مهم‌ترین فرهنگ شناخته‌شده آسیای میانه تأثیراتی داشته است. تقویت‌کننده فرضیه تشابهات سنت‌های سفالگری است و نشان از کنش‌های فرهنگی بین دشت نیشابور و فرهنگ بلخ-مرو دارد. در همین راستا اگر این گونه از ارتباط تأیید شود باید گفت که نیشابور دوره مفرغ بیش از نواحی داخلی ایران، با حوزه آسیای میانه ارتباط و پیوند داشته است.

## منابع

باصفا، حسن، علیرضا هژبری نوبری، حمید خطیب شهیدی، جواد نیستانی، (۱۳۹۳)، اثر هیدرولوژی بر فرایند شکل‌گیری استقرار پیش از تاریخ شهرک فیروزه در دشت نیشابور، *پژوهش‌های محیط‌زیست*، ۷۳ تا ۸۷.

باصفا، حسن، محمدصادق داوری، (۱۳۹۸)، پیونده‌ای فرهنگی خراسان با جنوب شرق ایران و آسیای میانه غربی در دوره‌ی مفرغ جدید مطالعه‌ی موردی: ظرف نقره‌ای محوطه‌ی شهرک فیروزه نیشابور، *پژوهش‌های باستان شناسی ایران*، ۷۹-۹۶.

باصفا، حسن، محمدصادق داوری (۱۳۹۹)، رهیافت باستان شناسی چشم‌انداز به منظور تبیین الگوی استقراری و فرهنگی حوضه کشف‌رود(دشت مشهد) از دوره نوسنگی تا مفرغ میانی، *پژوهه باستان سنجی*، ۶ (۲) :۱۵۵-۱۴۱.

باصفا، حسن، محمدصادق داوری، (۱۴۰۰)، درک مقدماتی تحولات و الگوی استقراری دوره مفرغ جدید حوضه کشف‌رود (دشت مشهد، *پژوهش‌های باستان شناسی ایران*، ۵۵-۷۲.

باصفا، حسن، و مهدیه رحمتی (۱۳۹۱)، گزارش مقدماتی کاوش باستان‌شناختی در محوطه شهرک فیروزه نیشابور، *مزدک نامه*، ۵، ۶۱۳-۶۲۳.

طهماسبی زاوه، حامد و فرشید ایروانی قدیم، (۱۳۹۴)، تپه حصار دامغان و فرهنگ بلخی- مروی، *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، ۹۷ - ۱۰۶.

عابدی، نادره، (۱۳۸۲)، یادداشتی بر سازمان تولید و پراکنش سفال، *باستان پژوهشی*، ۲۱-۳۲.

کریمی‌منسوب، مهدی و یعقوب محمدی‌فر، (۱۳۹۸)، بررسی و بازسازی تکنیک‌های پخت سفال خاکستری طی هزارۀ سوم تا اول قبل از میلاد در نواحی شرقی زاگرس مرکزی، *مطالعات باستان شناسی پارسه*، ۳ (۹) :۳۹-۵۸.

مجیدزاده، یوسف، (۱۳۷۰)، باستان‌شناسی و سفال، *باستان شناسی و تاریخ*، ۴-۱۴.

وحدتی، علی اکبر، رافائل بیشونه، مارگارتا تنبرگ و مرجان مشکور، (۱۳۹۷)، کاوش در چلو: شواهدی از مجموعه باستان‌شناسی بلخی-مروی در دشت جاجرم، *باستان‌شناسی*، ۱-۱۳.

Abedi, N., 2004. A note on the pottery organization of production and distribution, *Bastan Pazhohi*, 21-32[In Persian].

Askarov, A.A. 1981. Southern Uzbekistan in the Second Millennium B.C, in KOHL P.L., *the Bronze Age Civilization of Central Asia Recent Soviet Discoveries*, New-York, M.E.Sharpe: 256-279.

Basafa, H. 2012. *Preliminary Report of the first season of archaeological excavations in Shahrak Firuzeh, Neyshabur.[2009]*. Unpublished manuscript, Archive of Iran Cultural Heritage, Handcrafts and Tourism Organization[In Persian].

Basafa, H., Agha-Aligol, D. & Masjedi Khak, P. 2021. Investigation of elemental composition of ancient metal objects found in Khorasan-e Razavi Province of Iran using micro-PIXE technique. *Archaeological and Anthropological Sciences*, 13: 1-14.

Basafa H, Davari M S. 2020. Landscape Archaeological Approach to Explain the Settlement and Cultural Pattern of Kashfarud Basin (Mashhad Plain) from Neolithic to Middle Bronze, *Journal of Research Archaeometry*, 6 (2) :141-155[In Persian].

Basafa, H., Hozhabre, A., Khatib, H., Neystani, J. 2015. Impact of Hydrology on the Formation Process of Shahrak Firoze Prehistoric Settlement in the Neyshabur Plain. *Environmental Researches*, 5(9), 73-78[In Persian].

Basafa, H., Davari, M. 2019. Khorasan Intercultural Relations with the Southeast of Iran and Western Central Asia during the Bronze Age Case Study: The Silver Artifact of Shahrak Firouze in Neyshabour, *pazhoheshha-ye Bastan shenasi Iran*, 9(21), 79-96[In Persian].

Basafa, H., Davari, M. 2021. Preliminary analysis of the developments and settlement pattern of Kashfarud Basin (Mashhad plain) in the Late Bronze Age, *pazhoheshha-ye Bastan shenasi Iran*, 11(30), 55-72[In Persian].

Basafa, H., & Rahmati, M. 2012. Preliminary Report on the Excavation at Shahrak-e Firouzeh. *Neyshabur (Eds. J. Kianfar/P. Estakhri Mazdaknameh)*, 5, 613-523. (In Persian).

Deshayes, J. 1965. Rapport preliminaire sur les troisieme et quatrieme campagnes de fouille a Tureng Tepe, *Iranica Antiqua*, Vol. V: 83- 92.

Francfort, H.P. 2005. L`art De La Civilazation DE L`Oxus a l`age du Bronze (2300-1700), *Et ses relations aves les regions voisines*, 102-127.

Francfort, H. P. 1989. *Fouilles de Shortughaï: recherches sur l'Asie centrale protohistorique*, Diffusion de Boccard, Paris.

Francfort, H. P. 2005. La civilisation de l'Oxus et les Indo-Iraniens et Indo-Aryens en Asie centrale, Aryas, *Ariens et Iraniens en Asie central*, 253-328.

Hakemi, A. 1999. *Shahdad: Archaeological Excavations of a Bronze Age Center in Iran*, Rome, IsMEO.

Hiebert, F.T. 1994. *Origins of the Bronze Age Oasis Civilization in Central Asia*, Harvard University Press.

Hiebert, F. T. and Dyson, R. H. 2002. Prehistoric Nishapur and the frontier between Central Asia and Iran, *Iranica Antiqua*, 113-149.

Hiebert and Lamberg-Karlovsky 1992. Central Asia and the Indo—Iranian Borderlands, *Iran*, Vol. XXX, 1-15.

Karimi Mansoob, M, and Mohammadifar Y. 2019. Experimental Archaeology; Investigating and Reconstructing Gray Pottery Firing Techniques during the Third Millennium B.C. Until the First B.C. in the Eastern Regions of Central Zagros. *Parseh Journal of Archaeological Studies*, 3 (9):39-58[In Persian].

Khlopina, I. N. 2002. *Bronze Age of South-West Turkmenistan*, Saint Petersburg.

Kohl, P.L. 1984. *Central Asia: Paleolithic beginnings to the Iron age*, Paris, White Lotus.

Madjidzadeh, Y. 1992. Pottery and Archaeologist, *Bastanshenasi va Tarikh*, 4-14[In Persian].

Masimov, I.S. 1981. The Study of the Bronze Age sites in the Lower Murghab, in KOHL P.L., *The Bronze Age Civilization of Central Asia. Recent Soviet Discoveries*, New York, M.E. Sharpe: 194-220.

Masson, V.M. 1959. *Drevnezemledel'cheskaja kul'tura Margiany*, M.I.A, vol.73, Moscou, Nauka.

Masson, V. M. 1981. *Altyn-depe*, Leningrad, Nauka.

Oudbashi, O., Mehofer, M., Basafa, H. et al. 2020. Arsenical copper and bronze metallurgy during Late Bronze Age of north-eastern Iran: evidences from Shahrak-e Firouzeh archaeological site. *Archaeological and Anthropological Sciences*, 12: 1-20.

Pumpelly, R. 1908. *Xplorations in Turkestan; expedition of 1904: Prehistoric civilizations of Anan*. Vol. 1, Carnegie Institution (Washington).

Rice, P. M., 1987. *Pottery Analysis: A source Book*, University of Chicago Press

Rezaei, M. H, H. Basafa, 2018. The Production Process of Lithic in Late Bronze Age at Shahrake Firouzeh Site in Neyshabur, North East of Iran, *Ancient Asia*, 1-8.

Rezaei, M. H, H, Basafa, 2019. The Impact of Geological Processes on the Location of Shahrake Firouzeh, a Prehistoric Site from NE Iran, *Ancient Asia*, 1-8.

Rezaei, M. H, H, Basafa, P. M Khak, M. Azar, 2018. Study on Late Bronze Age Potteries of Shahrak-e Firouzeh, Neyshabur, Iran by XRD and XRF, *Interdisciplinaria archaeological*, 21-30.

Sarianidi, V.I. 1998. *Margiana and Protozoroastrism*, Athènes.

Sarianidi, V.I. 2002. *The Palace and Necropolis of Gonur*, in ROSSI-OSMIDA G., *Margiana Gonur-depe Necropolis*. 10 years of excavations by Ligabue Study and Research Centre, Padoue, Il Punto Edizioni: 16-49.

Sarianidi, V.I. 2005. *Gonur depe*. City of Kings and Gods, Ashkhabad, Miras.

Sarianidi, V.I. 2007. *Necropolis of Gonur*, Athens, Kapon Editions.

Sarianidi, V.I. 2008. The Palace-Temple Complex of North Gonur, *Anthropology & Archaeology of Eurasia*, 47 (1): 8-35.

Schmidt, E.F. 1937. *Excavations at Tepe Hissar (Damghan)*, Philadelphia, the University Museum.

Shepard, A. O 1980. *Ceramics for the archaeologist*, Carnegie Institution of Washington, Washington.

Stein, A. 1937. *Archaeological Reconnaissance in Northeastern India and Southeastern Iran*, London.

Tahmasebi Zave, H., and F., Iravani Ghadim, 2016. Dāmḡān Tepe Hissar and Bactria-Margiana Culture, Journal *of Greater Khorasan*, 5(21), 106-97[In Persian].

Udemuradov, B., 2002. Ceramic material from Gonur-Depe Necropolis, in ROSSI-OSMIDA G., *Margiana Gonur-depe Necropolis*, Venise, II Punto Edizioni: 133-143.

Vahdati. A.A, Biscione. R, Tengberg. M, and Mashkour. M, 2019. Preliminary report on the excavations at Tepe Chalow. New GKC (BMAC) finds in the plain of Jajarm, *Bastanshenasi*, 1-13 [In Persian].

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# The Typology of Rusa II's Seal Impressions on the Urartian Bullae of Bastam

Maryam Dara[1]

(39-70)

Received: 13, June, 2021; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2021.325316.143025
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

**Abstract**

Urartiand ruled over the shores of Urmia, Van and Sevan Lakes in from about 9th to 7th centuries B.C.E. Bullae are among the smallest but most significant pieces of information they have left. The Urartian bullae of Iran are only discovered in Bastam and Ziwiye. There are about 1416 damaged Urartian bullae discovered in the excavations of Bastam and are in National Museum of Iran. They are mostly sealed with stamp and cylinder seals. The seals sometimes bear an inscription or a number of inscriptions were directly written on the bulla. Some contributions have been fulfilled regarding the bullae from Bastam but less has taken place on their exact number, different seal impressions, some inscriptions and their difference with the bullae from other sites. They have different stamp and cylinder seal impressions but the cylinder impressions were mainly Rusa II's or an official called *aṣuli*s. Rusa's impressions contain his name, his father's name and a scene of a servant with the shade, king, lion and trident. The author has recognized the different details in the inscriptions, the size of the depicted elements and the place of the signs comparing to the elements. Therefore, she proposed two categories and three subgroups of this sort of seal impression. The first and the second group of inscriptions differ only in *a* in the first line and two subgroups of the first group of bullae differ in the size and detail of the elements of the scenes. There also is a challenging group that the author could not recognize their details due to severe damages. She also compered Rusa II's seal impressions in Bastam with his impressions on the bullae from Ayanais and Ziwiye. Also, a number of possible symbolic interpretations of the elements of the scenes are provided. It is possible that some seal bearers used many similar seals of Rusa for the administrative acts or the seals were even used after Rusa's reign.

**Keywords**: Urartu, Rusa II, Bullae, Seal Impression, Bastam.

1. Corresponding Auther Email: maryam_dara@yahoo.com
Assistant Professor, Institute of Linguistics, Texts and Inscriptions, Institute of Cultural Heritage and Tourism, Tehran, Iran.

## Introduction

Urartiand ruled over the regions mainly around the shores of Urmia Lake in Iran, Van and Çildir Lake in Turkey and Sevan Lake in Armenia from about 9$^{th}$ to 7$^{th}$ centuries B.C.E (Zimansky, 1985: 12). They left a numbers of monuments, objects and inscriptions.The Urartian inscriptions include rock, stone, metal and ceramic inscriptions and are as large as tomb rock inscriptions or as tiny as a small bulla. Bullae are tiny but of the most significant pieces of information they have left. These small pieces of clay lump are excavated and discovered from many Urartian sites and are simple or brought different seal impressions and inscriptions. Bastam and Ziwiye are the only sites that Urartian bullae are discovered from.

Bastam ($^{m}$Rusa=i URU.TUR), close to Gharezyaeddin and Maku in the North West of Iran (Fig 1), is the third most developed of all the Urartian sites and the biggest Urartian fortification in Iran built by Rusa II (the first half of the 7$^{th}$ century B.C) (Piotrovski, 2014: 358-359). There are about 1416 Urartian bullae discovered in the excavations of Bastam fortification (Fig. 2) and are kept in The National Museum of Iran at present which the author sorted, organized and studied. The bullae are mainly excavated in the Bone Room of the fort and are very much damaged by the corrosion, sediment, breaks and losses that caused many problems during the study. Most of them are fired and kept safe but still very fragile. These tiny pieces of information- all less than 5 cm long- are mostly sealed with different stamp and cylinder seals. The seals sometimes bear an inscription or a number of inscriptions were directly written on the bulla when they were still wet. Sometimes more than one cylinder and stamp seal impression is recognized on the bullae. Their inscriptions, seal impressions or seal inscriptions provide us with various data as the names of persons or places, weights, officials and different administrative subjects.

Previously, some contributions have been fulfilled regarding the Urartian bullae in the different Urartian sites but less has taken place on the bullae, their inscriptions and their seal impressions from Bastam including the contributions of Seidl (1976, 1979, 1988), Zimansky (1979, 1988), Salvini (1979, 1988, 2012) and Dara (2017). There still stood the question of the number of the bulla, all the seals, inscriptions, seal inscriptions and the techniques of producing such bullae. Also the comparison and the difference between the bulla from different Urartian sites is less studied.

The author has studied the whole collection of Bastam Urartian bullae in The National Museum of Iran. Her research was mainly focused on the bullae inscriptions and their seal impressions. The significant data mentioned on the inscriptions and seal impressions of these small pieces of evidence were the reason the author fulfills such a study as a field and library research from 2018.

There are different stamp and cylinder seal impressions left on the bullae in Bastam but the cylinder impressions were mainly inscribed by the name of Rusa II's or *aṣuli*s' (the princes or the crowned prince or a specific official in Urartian reign).

Rusa II's impressions on the bullae from Bastam contain his name and his father's name in two lines. Additionally, a scene of a servant holding a shade, the king, the lion and the trident from left to right are depicted between the two lines of the inscription.

The author has recognized the slightly different details in the inscriptions, the place of the Urartian cuneiform signs comparing to the illustrated scene and the elements. Also, the size of the same elements in the scenes of different seal impressions are different on the bullae.

The author proposed two categories with three subgroups of Rusa II's seal impression in this paper. She provided a number of figures and illustrations to demonstrate the detail of the scenes and the differences in the details. The author also mentioned their inscriptions and the reconstruction of their texts in this regard.

The first group of the bullae contains the inscription of 1. $^{m}$ru-sa-i i-ni KIŠIB 2. $^{m}$ar-giš-te-ḫi-ni-i (This is the seal of Rusa, son of Argišti) (Fig. 3-7). The second group includes 1. $^{m}$ru-sa-a-i i-ni KIŠIB 2. $^{m}$ar-giš-te-ḫi-ni-I (Fig. 8).

The two inscriptions are the same except for *a* in the first line of the second group. Two subgroups of the first group of bullae differ in the size and detail of the elements of the scenes.

There also is a challenging group that the author could not recognize the detail of the seal impressions due to the severe damages including the corrosion, sediment, loss and fractures. Therefore, she did not put this small number of bullae in any above-mentioned main or subgroups and instead in another group to be studied in the future (Fig. 9).

The author also compered Rusa II's seal impressions in Bastam with his impressions on the bullae from Ayanais (Salvini, 2001) (Fig. 11) and Ziwiye (Fig. 10) which seem to be a shorter version of the whole scene in Bastam seal impressions. Only the king figure was depicted in these stamp seal impressions not his servant nor the lion and the trident.

Additionally, a number of possible symbolic interpretations of the depicted factors and element on these seal impression scenes are provided in the paper. The servant or the shade holder seems to have the role of introduction of the other person before him as the king. It seems that his role is only to prove that the shad is over the king's head and to demonstrate the king in this method. Also, the lion could be the symbol of the power of the king and his kingdom and the trident possibly represented the every-day life of the ordinary people as the farmers or craftsmen. Perhaps the lion and the trident are only illustrated as the king's power over the kingdom and the people.

Also, there are recognized stamp seal impressions that are not the depiction of the king and his servant but are probably related to an Urartian cult as there is an alter and a winged disc before them. The seal impression from Toprak Kale and another impression from Bastam are as examples in which the scene contains two persons but not the king and his servant (Dara and Shirzade, 2017) (Fig. 13).

It seems that Rusa II did not himself use these seals but some seal bearers or officials with the permission of the king or probably under the speculation of a head used them for the administrative acts.

The difference between the seal impressions bring this to mind that it is possible that there were several seals to be used as the seals of Rusa II. The differences in the details illustrate that there could not be only one seal as the seal of the king. There were many seal bearers or officials who made and used the seal of the king simultaneously or in different periods. It is possible that the seals of Rusa II were even used after his reign.

# گونه‌شناسی اثر مهرهای روسا دوم بر گوی‌های اورارتویی بسطام

**مریم دارا**[۱]

**استادیار پژوهشکدهٔ زبان‌شناسی، متون و کتیبه‌ها پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

علمی - پژوهشی

## چکیده

اورارتوها در حدود سده‌های نهم تا هفتم ق.م در نواحی اطراف دریاچه‌های ارومیه در ایران، وان در ترکیه و سوان در ارمنستان حکومت کردند و آثار و کتیبه‌های بسیاری از خود بر جا نهادند. یکی از انواع این اسناد برجای‌مانده از آن‌ها گوی‌های گلی هستند. تعداد ۱۴۱۶ گوی در کاوش‌های محوطهٔ بسطام در استان آذربایجان غربی به‌دست‌آمده که در موزهٔ ملی ایران نگهداری می‌شوند و با وجود ابعاد کوچک اطلاعات مهمی را ارائه می‌کنند. مهرهای استفاده‌شده بر این گوی‌ها از هر دو نوع جوهرگین و استوانه‌ای بودند که گاه کتیبه داشتند. یکی از انواع اثر مهرهای این گوی‌ها دارای کتیبهٔ روسا دوم اورارتویی است. پیشتر پژوهش‌هایی بر تعداد اندکی از گوی‌ها و اثر مهرهای اورارتویی بسطام انجام شده است. نگارنده با پژوهش به روش میدانی و کتابخانه‌ای بر کلیهٔ گوی‌های بسطام در موزهٔ ملی ایران این پرسش را داشت که آیا اثر مهرهای روسا با یکدیگر تفاوت دارند؟ اگر تفاوتی در آن‌ها دیده می‌شود دقیقاً چیست؟ آیا فقط یک مهر روسا بر گوی‌های بسطام زده شده است؟ آیا مهر روسا در بسطام مشابه سایر محوطه‌های اورارتویی است؟ بر همین اساس نگارنده در این نوشته گوی‌هایی که مهرنبشتهٔ روسا دوم را دارند معرفی و انواع آن‌ها را در سه گروه اصلی و سه زیرگروه دیگر بنا بر متن کتیبه، جایگاه کتیبه در قیاس با نقش اثر مهر و همچنین اندازه عناصر صحنهٔ اثر مهر بر شمرد. همچنین نگارنده اثر مهر استوانه‌ای روسا دوم را با سایر اثر مهرهای استامپی مشابه در آیانیس و زیویه مقایسه کرده است که بر آن‌ها فقط تصویر روسا دیده می‌شود. اثر مهرهایی را نیز که مشابه نمونهٔ بسطام هستند؛ اما، به روسا تعلق ندارند معرفی کرده است. وجود تفاوت‌هایی در جزئیات اثر مهرهای روسا در بسطام نشان از وجود چند عدد و گونه مهر دارد. حتی احتمال دارد تفاوت این مهرها به دلیل تقدم و تأخر زمان تولید و استفاده از آن‌ها باشد. در واقع هدف نگارنده بیان آن است که این مهرهای به ظاهر مشابه تفاوت‌هایی دارند که نشان می‌دهد مهرهای متعددی از روسا بر گوی‌های بسطام زده شده است.

**واژه‌های کلیدی**: اورارتو، روسا دوم، گوی، اثر مهر، بسطام.

## ۱. مقدمه

اورارتوها از حدود قرن نهم تا حدود سه سده پادشاهی خود را در سرزمین‌های اطراف دریاچه‌های وان، ارومیه، سوان و چیلدیر گسترش دادند (Zimansky, 1985: 12; Barnett, 2008: 322). آن‌ها از سه روش نگارش میخی آشوری، میخی اورارتویی و هیروگلیف اورارتویی استفاده می‌کردند.

اثر مُهرها و مهر نبشته‌های اورارتویی بر روی گوی‌ها و الواح همواره اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ موضوعات اداری، درباری، نظامی و زندگی روزمرهٔ اورارتوها در اختیار قرار می‌دهند. اثر مهرهای اورارتویی به دو شکل استامپی و استوانه‌ای بر روی الواح و گوی‌ها در محوطه‌های اورارتویی از جمله بسطام به دست آمده‌اند که گاه کتیبه نیز دارند. ابی دسته‌بندی مهرهای اورارتویی را به شکل استامپی، استوانه‌ای و استامپی-استوانه‌ای ارائه کرده است (Abay, 2001: 321-322) یعنی مهرهای استوانه‌ای اورارتویی گاهی مهری استامپی نیز در پایین مهر داشتند (Zimansky, 1998: 190). زایدل احتمال می‌دهد که این تلفیق مهرهای استامپی و استوانه‌ای ویژهٔ اورارتوهاست (Seidl, 1976: 61).

بسطام (mRusa=i URU.TUR) یا «شهر کوچک روسا» سومین بزرگ‌ترین محوطهٔ اورارتویی در میان همهٔ محوطه‌ها پس از وان قلعه سی و توپراک قلعه و بزرگ‌ترین محوطهٔ اورارتویی در ایران است (پیوتروفسکی، ۱۳۸۳:

---

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: maryam_dara@yahoo.com

۳۵۸-۳۵۹) و در میانۀ راه خوی و ماکو و در حدود ۴۰ کیلومتری خوی، ۸۵ کیلومتری شرق ماکو و ۹ کیلومتری قره ضیاءالدین در آذربایجان غربی قرار دارد (تصویر ۱). هیئت آلمانی به سرپرستی ولف رام کلایس در ۱۹۶۷ دژ بسطام را شناسایی و از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ (به‌جز سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۶) آن را کاوش کرد (Kleiss, 1989). همچنین از ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹ دکتر حمید خطیب شهیدی کاوش در این محوطه را ادامه داد. بسطام را روسا دوم (ح. ۷۳۰ تا ۷۱۳ ق.م)، پسر دوم، بنا نهاد که بخش‌های مختلف سکونتی و نظامی و مذهبی داشت (Kroll, 2013: 248).

گوی‌ها (یا توپی‌ها یا توپک‌ها)، با یا بدون کتیبه بر آن‌ها، با انواع اثر مهرهایی که نقوش اورارتویی دارند یا گاه کتیبه نیز داشتند در انبارهای استخوان (تصویر ۲) دژ بسطام به دست آمده‌اند (Zimansky, 1988: 107) که این مجموعه در سال ۱۳۵۲ هـش به شمارۀ ۹۴۹ در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است. این گوی‌ها احتمالاً برای وصل شدن به ظروف و اشیاء و به منظور مهر شدن و ثبت اداری آن‌ها ساخته می‌شدند و با نخ به ظروف یا اشیاء به شکل مهروموم (Salvini, 1988: 135; Idem, 2001: 280) یا به استخوان‌ها و سبدهای نگهدارنده یا بسته‌بندی آن‌ها (Zimansky, 1979: 54-55) نصب می‌شدند. آن‌ها معمولاً نشانگر اعداد و ارقام و اوزان اجناس درون ظروف و نام افراد و جایی بودند که اجناس به آن تعلق داشتند. هنگامی که گوی‌ها هنوز مرطوب بودند ممهور یا گاهی با قلمی بر آن‌ها کتیبۀ مستقیم و بدون اثر مهر نوشته می‌شد. این گونه گوی‌ها از محوطه‌های دیگر اورارتویی مانند آیانیس، توپراک‌قلعه و انزاف علیا نیز به دست آمده‌اند (Salvini, 2012: 173-206).

چیلینگیراوغلو استفاده از گوی‌ها را ابتکار روسا می‌داند (Çilingiroğlu, 2019: 124). گوی‌های دیگری پیش از روسا به دست نیامده‌اند؛ بنا بر این احتمالاً این نظر صحیح است. البته تاکنون از بسطام مهر استامپی یا استوانه‌ای اورارتویی به دست نیامده است.

الواح و گوی‌های گاه ممهور اورارتویی بسطام کمتر موردعنایت پژوهشگران بوده‌اند و تاکنون گزارش‌ها مختصر یا پژوهش‌های اندکی از این گوی‌ها توسط زایدت (۱۹۷۶؛ ۱۹۷۹؛ 1988)، زیمانسکی (۱۹۷۹؛ 1988)، سالوینی (1979: 133-136; Idem, 1988: 125-144; CTU 2012: 197-210, CB Ba 1-11)، و نگارنده (۱۳۹۶؛ ۱۳۹۸) منتشر شده است. البته بر روی گوی‌ها و مهرها در محوطه‌های دیگر اورارتویی مطالعات بیشتری انجام شده است. به طور مثال اثر مهرها در توپراک‌قلعه به شش گروه تقسیم شده‌اند (Seidl, 1979: 143). پس از کاوش‌های بسطام در بیش از چهار دهۀ قبل پژوهش‌های دیگری بر این گوی‌ها صورت نگرفته بود و نگارنده طی ساماندهی و کارشناسی و پژوهش بر ۱۴۱۶ گوی و چهار لوح بسطام و گوی اورارتویی زیویه در موزۀ ملی ایران در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹ و همچنین گوی نویافتۀ از سطح محوطه بسطام (Dara and Shirzade, 2017) بر انواع مهرهای روی این آثار پژوهش‌هایی انجام داده است.

این پرسش برای نگارنده مطرح بود که آیا فقط یک مهر در بسطام با کتیبۀ روسا دوم بر روی گوی‌ها استفاده می‌شد یا چندین مهر داشتند؟ آیا اثر مهرهای روسا در با یکدیگر تفاوت دارند؟ اگر تفاوتی در آن‌ها دیده می‌شود دقیقاً چیست؟ آیا مهر روسا در بسطام مشابه سایر محوطه‌های اورارتویی است؟ بر همین اساس نگارنده با هدف پاسخ به این پرسش‌ها بر گوی‌های بسطام به شکل میدانی و کتابخانه‌ای پژوهش کرده است و

در این نوشته تلاش دارد حاصل پژوهش‌های خود را ارائه نماید. سه گروه و زیر گروه‌های مربوط به آن‌ها با پژوهش بر اثر مهرها شناسایی شد که در این تقسیم‌بندی جزئیات متن کتیبه، جایگاه کتیبه با توجه به نقش اثر مهر و اندازه و جزئیات عناصر صحنهٔ اثر مهر نقش عمده‌ای در کسب نتایج داشتند. همچنین نیاز بود این اثر مهرها با سایر مهرهای روسا در محوطه‌های دیگر قیاس شوند. اثر مهرهایی نیز منسوب به روسا هستند که در این نوشته به روش قیاس آورده شده تا نشان داده شود احتمالاً متعلق به روسا نباشند.

## ۲. اثر مهر روسا دوم در بسطام

همان‌گونه که در مقدمه آورده شد بیشترین تعداد از ۱۴۱۶ گوی بسطام در اتاق‌ها (انبارهای) استخوان در ۱۹۷۸ به دست آمد که حدود نیمی از آن‌ها هیچ‌گونه کتیبه یا اثر مهر را ندارند یا اثر مهر بسیار محو و غیرقابل شناسایی دارند.

آن‌هایی که اثر مهر دارند نیز گونه‌های متفاوتی را شامل می‌شوند که یکی از آن انواع همان اثر مهر روسا دوم است. وجود این گوی‌ها نشان از اهمیت سازمان اداری قدرتمندی در بسطام است (Salvini, 1979: 136). البته گوی‌هایی مانند گوی‌های Ba 75-99/۵۰۵۶۹ و Ba 75-108/۵۰۶۰۹ در سال ۱۹۷۵ ثبت‌شده و گوی‌هایی نیز مانند Bas.1/۵۰۵۷۶، Bas.3/۵۰۶۶۸ و Bas.7/۵۰۵۷۷ بدون سال کاوش هستند که احتمالاً مجزا از این مجموعه یا در مکانی دیگر در این محوطه به دست آمده‌اند.

اثر مهرهای استامپی و استوانه‌ای گوناگونی بر گوی‌های بسطام دیده شده است. مهرهای استوانه‌ای گاهی کتیبه داشتند و به روسا (دارا، ۱۳۹۶: ۲۴۷) یا مقام اصولی (aṣuli) (همان: ۲۵۳-۲۵۵) تعلق داشتند البته اثر مهر کتیبه‌دار دیگری نیز به دست آمده که کتیبهٔ آن قابل قرائت نیست و آسیب بسیار دیده است (همان: ۲۵۷). مهرهای مقام اصولی منقوش به درخت مقدس و دو پرستنده گاه به شکل موجودات اساطیری در دو سوی آن بود که از آن روی که تعدد و تنوع بسیار دارند و در محوطه‌های دیگر اورارتویی نیز مشابه آن‌ها به‌دست‌آمده در این نوشته مجالی برای آن‌ها نیست. همچنین مهرهای استامپی متنوع با نقوش حیوانی و اساطیری بر این گوی‌ها دیده می‌شود که آن‌ها نیز مجالی مستقل طلب می‌کند.

اثر مهرهایی که نام روسا دوم، فرزند آرگیشتی، را بر خود دارند بر روی بسیاری از گوی‌ها دیده می‌شوند که بر تعداد اندکی از آن‌ها کتیبه باقی‌مانده و دیده می‌شود که آن‌ها نیز معمولاً سابیدگی یا پریدگی دارند و آسیب فراوان دیده‌اند.

در صحنهٔ اثر مهر روسا از سمت چپ ابتدا ملازم شاه با سایه‌بانی در دست در حال حرکت به راست است. سپس شاه با دست‌هایی رو به بالا و گاهی عصای کوتاهی در یکدست به سمت راست در حال حرکت نقش شده است. سپس شیر در حال حرکت به راست و در انتها نیز چنگک یا سه‌شاخه‌ای بزرگ تصویر شده است (تصویر ۳). این روایت را گاه هیروگلیف اورارتویی پنداشته‌اند؛ اما، در نشانه‌های هیروگلیف‌های اورارتویی فقط سرهای حیوانی و انسانی تصویر می‌شدند. پس اینجا با تصویر شاه و نمادها مواجه هستیم نه با هیروگلیف اورارتویی (دارا، ۱۳۹۷: ۱۰۷).

بر بالا و پایین این صحنه دو سطر کتیبه دیده می‌شود. در بالا «این مهر روسا» و در پایین «فرزند آرگیشتی» به چشم می‌خورد (دارا، ۱۳۹۶: ۲۴۷) تا نشان دهد این روسا شاه و فرزند شاه پیشین است.

نگارنده در قیاس با گوی‌ها و الواح ممهور به‌دست‌آمده از سایر محوطه‌های اورارتویی مانند انزال علیا و

توپراک‌قلعه مهری مشابه مهر روسا در بسطام نیافت. البته مهر استامپی روسا مزین به تصویر شاه در آیانیس و زیویه دیده شده که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود. این شاید نشانگر منحصربه‌فرد بودن مهر استوانه‌ای روسا در این منطقه و ابتکار کاتبان «شهر کوچک روسا» باشد. این گونهٔ مهر استوانه‌ای فقط بر گوی‌ها و نه الواح بسطام به‌دست‌آمده است.

زیمانسکی (Zimansky, 1988: 123) و نگارنده هم‌نظر هستند که احتمالاً مهر روسا حتی پس از او در بسطام استفاده می‌شد و یا این مهر در دست مقامات بالا در بسطام بوده است که خود روسا دوم آن‌ها را برمی‌گزید و مجوز استفاده از این مهر را به آن‌ها داده بود. البته به نظر زیمانسکی (Ibid: 109) مهرهای استوانه‌ای مانند امضاء افراد هویت شخص را مشخص می‌کردند. این موضوع دربارهٔ مهرهای استوانه‌ای مقام اصولی و مقامات با عنوان «دارندهٔ مهر» (دارا، ۱۳۹۶: ۲۴۴-۲۴۵) می‌تواند دقیق باشد؛ اما بدیهی است که خود روسا دوم آن تعداد گوی را مهروموم و ممهور نمی‌کرده و شخصی از سوی پادشاه مجوز استفاده از مهر روسا را داشته که آن گوی را متعلق به «شهر کوچک روسا» کند.

نگارنده پیشتر در کتاب *کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران* به ۱۴۱۶ مجموعه گوی‌ها دسترسی نیافته بود و فقط تعداد اندکی را مشاهده یا از گزارش‌های پیشین بهره برده و بر همان اساس دسته‌بندی پیشنهاد کرده بود. پس از دست‌یابی مستقیم نگارنده به گوی‌های بسطام این دسته‌بندی تغییر یافت و گسترده‌تر شده است. با پژوهش مستقیم بر همهٔ گوی‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌های بسطام تفاوت‌های اندک و ظریفی در میان اثر مهرهای فراوان روسا بر گوی‌های بسطام مشخص می‌شود که نتیجهٔ تعدد مهرها و مهر زنندگان می‌تواند باشد. زیمانسکی متوجه تفاوت اندازهٔ این اثر مهر بر گوی‌ها شده بود و آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد (Zimansky, 1979: 54)؛ اما، نگارنده متوجه تغییرات دیگر نیز به‌جز اندازهٔ آن‌ها شد و زیرشاخه‌هایی را نیز ارائه کرده است که بر اساس جای نشانه‌ها بر بالا و پایین صحنه و اندازه عناصر صحنه‌هاست.

با توجه به آسیب‌های وارد آمده به گوی‌ها در زمان پیش و پس از کاوش‌ها از قبیل رسوب گرفتگی، پوستگی، دودزدگی، ترک، شکستگی کسردار و پریدگی پژوهش بر این گوی‌ها بسیار دشوار و زمان‌بر است. مطالعهٔ اثر مهرها و کتیبه‌های این گوی‌ها با توجه به کوچکی آن‌ها به کمتر از ۵ سانتیمتر و تنوع شکل و نقش و کتیبه و آسیب‌های جدی آن‌ها دقت فراوان می‌طلبد.

این اثر مهر بر گوی‌هایی که کتیبه‌ای به شکل مستقیم بر آن‌ها نوشته شده نیامده چون آن گوی‌ها متعلق به اشخاص و صاحبان مناصب هستند نه خود شاه.

دربارهٔ هر یک از چهارعنصر ذکرشده بر مهر روسا دوم می‌توان گفت که احتمالاً ملازم شاه با سایه‌بان برای نشان دادن اهمیت فرد دوم صحنه و شاه بودن او نقش شده است. البته آیوازیان این صحنه را مراسمی مذهبی و ملازم را روحانی نامیده (Ayvazian, 2004: 123, 128) که نگارنده با آن مخالف است چون در خاور نزدیک باستان معمولاً روحانی ارشد با سایه‌بانی برای شاه تصویر نمی‌شد. همچنین مذهبی بودن مراسم با توجه به نمادپردازی و حقیقی نبودن صحنه به نظر نگارنده صحت ندارد. تصویر نفر دوم صحنه با توجه به کتیبهٔ مهر و ملازم پشت سر او همان شاه است. همچنین کتیبه نشان می‌دهد که این شخص روسا، شاه اورارتویی، است. شیر اورارتویی نماد شاهی است (Zimnasky, 2012: 72) و بر مهرهای استامپی نیز به‌وفور بر گوی‌های

اورارتویی بسطام دیده می‌شود که گاه در کنار مهر استوانه‌ای و گاهی مستقل است (تصویر ۴). به نظر نگارنده همهٔ عناصر یعنی شاه و ملازم او با سایه‌بانی در دست مشخص‌کننده شاه و شیر نیز برای نشان دادن قدرت او و پادشاهی است؛ اما، سه‌شاخه نمادی چالش‌برانگیز است. سه‌شاخه در هنر بین‌النهرین و بر روی اثر مهرها از سلسله اول دیده شده است و در زمان اکد، بابل کهن، آشور کهن و نو همراه با سایر نمادهای خدایان دیده شده اما، ویژهٔ خدایی خاص شناسایی نشده است (Black and Green, 1992: 85). از همین روی به نظر نگارنده نماد قدرت می‌تواند باشد و چون بقیهٔ نمادها شاهانه هستند سه‌شاخه نیز در این صحنه نماد قدرت شاه است نه خدایی مانند خدای برکت بخشی مانند آنچه باش تورک پیشنهاد کرده است (Baštürk, 2011: 165). البته ممکن است از آن روی که نماد سه‌شاخه در هیروگلیف‌های اورارتویی به جو (Salvini, 2001: 302) یا محصولات (دارا، ۱۳۹۷: ۴۶) اطلاق شده نماد قدرت برکت بخشی و کنترل محصولات از سوی شاه نیز باشد. البته سه‌شاخه بر روی دو گوی از آیانیس (Salvini, 2012: CB Ay 18-19) نیز به شکل منفرد دیده می‌شود.

زایدل حدود ۶۰۰ گوی ممهور به این صحنه را گزارش کرده است (1988)؛ اما، در این نوشته به اثر مهرهایی که کتیبهٔ آن‌ها قابل روئیت است و پاک نشده یا از ابتدا بر روی گوی نیافتاده پرداخته نمی‌شود چون دسته‌بندی این نوع اثر مهر بر اساس جای نشانه‌های کتیبه صورت گرفته است. با توجه به این موضوع نگارنده مهر استوانه‌ای روسا بر گوی‌های اورارتویی را به سه گروه اصلی و زیرگروه‌هایی تقسیم کرده که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود. همچنین گروهی از این اثر مهرها را به دلیل آسیب‌دیدگی شدید نمی‌توان به‌طور دقیق در گروه اول یا دوم نهاد که به آن‌ها نیز پرداخته می‌شود.

**۲-۱. گروه اول**

تعداد ۶۴ اثر مهر اورارتویی که کتیبهٔ آن‌ها با وجود آسیب‌ها مشخص است در این دسته قرار می‌گیرند (تصویر ۳). البته همان‌گونه که پیشتر ذکر گردید نگارنده با توجه به‌جای کتیبه در کنار صحنه توانسته این دسته‌بندی را ارائه کند و این مهر بر گوی‌های بیشتری استفاده‌شده که چون کتیبهٔ آن‌ها قابل مشاهده نیست نمی‌توان تعلق آن‌ها به این گروه را تأیید یا رد کرد؛ اما به نظر می‌رسد این مهر بیشتر مورد استفاده بوده و احتمالاً زمان استفاده از آن نیز طولانی‌تر بوده یا در دست بیش از یک نفر برای استفاده از آن بوده است.

همان‌گونه که ذکر گردید در صحنه‌ای که این اثر مهر روایت می‌کند از سمت چپ ابتدا ملازم شاه با سایه‌بانی تزئین‌شده با منگوله‌های آویزان در دست در حال حرکت به راست و سپس شاه با دستی رو به بالا و عصایی در دست دیگر به سمت راست در حال حرکت نقش شده است. سپس شیر در حال حرکت به راست و در انتها نیز سه‌شاخه‌ای بزرگ تصویر شده است.

در بالای صحنه «این مهر روسا (است)» ($^{m}$ru-sa-i i-ni KIŠIB) و در پایین «فرزند آرگیشتی» ($^{m}$ar-giš-te-ḫi-ni-i) به چشم می‌خورد تا نشان دهد این مهر روسا شاه و فرزند شاه پیشین است.

این صحنه با توجه به جایگاه کتیبه در بالا یا پایین عناصر صحنه در دو گروه مشابه دیده شده است. این دو گروه فقط در اندازهٔ عناصر صحنه با یکدیگر تفاوت دارند و جایگاه کتیبه در هر دو کاملاً مشابه است. تفاوت جزئی دیگر آن است که در گروه دوم عصایی در دست شاه نیست. در سطر بالا کتیبه از سمت چپِ نوکِ سایه‌بان آغازشده و $^{m}$ru در آنجا، سپس sa-i i بر بالای بدن شیر و ni KIŠIB بالای سه‌شاخه نگاشته شده

است. در سطر پایین te در پایین پای ملازم، ḫi بین ملازم و شاه، ni میان شاه و شیر و i پایین پای عقب شیر نوشته شده است. سپس $^{m}$ پایین پای جلوی شیر و ar-giš زیر سه‌شاخه است. بنابراین تفاوت دو زیرگروه ذیل فقط در اندازهٔ عناصر صحنه در دو زیرگروه و عصای شاه در زیرگروه اول است و تقدم و تأخر استفاده از این دو مهر مشابه مشخص نیست.

**۲-۱-۱. زیرگروه اول**

در این گروه هر چهارعنصر به نسبت گروه بعدی به شکل کوچک‌تری تصویر شده‌اند و جزئیات در تصویرگری شیر کمتر و برای شاه و سایه‌بان او بیشتر است (تصویر ۵). همچنین عصای عمودی و بلندی به دست شاه دیده می‌شود.

در این زیرگروه می‌توان گوی‌های زیر را برشمرد: ۳۷۴۳ (تصویر ۵-۱)،[۱] ۳۷۵۲ (تصویر ۵-۲)،[۲] ۱۳۳۲۴ (تصویر ۵-۳)،[۳] ۱۳۳۳۲ (تصویر ۵-۴)،[۴] ۱۳۳۴۲ (تصویر ۵-۵)،[۵] ۱۳۳۴۷ (تصویر ۵-۶)،[۶] ۵۰۷۴۹ (تصویر ۵-۷)،[۷] ۵۰۹۴۰ (تصویر ۵-۸)،[۸] ۵۰۹۵۰ (تصویر ۵-۹)،[۹] ۵۰۹۵۵ (تصویر ۵-۱۰)،[۱۰] ۵۰۹۵۸ (تصویر ۵-۱۱)،[۱۱] ۵۱۰۴۵ (تصویر ۵-۱۲)،[۱۲] ۵۱۰۴۸ (تصویر ۵-۱۳)،[۱۳] ۵۱۲۰۳ (تصویر ۵-۱۴)،[۱۴] ۵۱۳۷۴ (تصویر ۵-۱۵).[۱۵]

**۲-۱-۲. زیرگروه دوم**

در این گروه هر چهارعنصر به نسبت گروه قبل بزرگ‌تر تصویر شده‌اند به‌ویژه شیر و سه‌شاخه بسیار بزرگ‌تر است و جزئیات در تصویرگری شیر بیشتر و برای شاه و سایه‌بان و ملازم کمتر است. سه‌شاخه نیز در این گروه قوس‌دارتر تصویر شده و در دست شاه عصا دیده نمی‌شود (تصویر ۶).

در این زیرگروه می‌توان به گوی‌های بسیاری اشاره کرد: ۳۲۳۵ (تصویر ۶-۱)،[۱۶] ۳۳۸۴ (تصویر ۶-۲)،[۱۷] ۳۵۸۱ (تصویر ۶-۳)[۱۸] ۳۶۰۸ (تصویر ۶-۴)،[۱۹] ۳۷۵۳ (تصویر ۶-۵)،[۲۰] ۳۷۵۸ (تصویر ۶-۶)،[۲۱] ۱۳۳۲۳ (تصویر ۶-۷)،[۲۲] ۱۳۳۲۷ (تصویر ۶-۸)،[۲۳] ۱۳۳۲۸ (تصویر ۶-۹)،[۲۴] ۱۳۳۳۰ (تصویر ۶-۱۰)،[۲۵] ۱۳۳۳۵ (تصویر ۶-۱۱)،[۲۶] ۱۳۳۴۶ (تصویر ۶-۱۲)،[۲۷] ۱۳۳۵۲ (تصویر ۶-۱۳)،[۲۸] ۵۰۵۷۸ (تصویر ۶-۱۴)[۲۹] ۵۰۵۷۹ (تصویر ۶-۱۵)،[۳۰] ۵۰۷۴۷ (تصویر ۶-۱۶)،[۳۱] ۵۰۸۶۳ (تصویر ۶-۱۷)،[۳۲] ۵۰۸۷۱ (تصویر ۶-۱۸)،[۳۳] ۵۰۹۳۶ (تصویر ۶-۱۹)،[۳۴] ۵۰۹۵۳ (تصویر ۶-۲۰)،[۳۵] ۵۰۹۱۸ (تصویر ۶-۲۱)،[۳۶] ۵۰۹۶۵ (تصویر ۶-۲۲)،[۳۷] ۵۱۰۳۴ (تصویر ۶-۲۳)،[۳۸] ۵۱۰۶۳ (تصویر ۶-۲۴)،[۳۹] ۵۱۱۰۰ (تصویر ۶-۲۵)،[۴۰] ۵۱۱۰۱ (تصویر ۶-۲۶)،[۴۱] ۵۱۱۲۰ (تصویر ۶-۲۷)،[۴۲] ۵۱۱۳۳ (تصویر ۶-۲۸)،[۴۳] ۵۱۱۳۶ (تصویر ۶-۲۹)،[۴۴] ۵۱۱۴۱ (تصویر ۶-۳۰)،[۴۵] ۵۱۱۷۹ (تصویر ۶-۳۱)،[۴۶] ۵۱۲۲۵ (تصویر ۶-۳۲)،[۴۷] ۵۱۲۶۰ (تصویر ۶-۳۳)،[۴۸] ۵۱۳۰۱ (تصویر ۶-۳۴)،[۴۹] ۵۱۳۴۲ (تصویر ۶-۳۵)،[۵۰] ۵۱۳۵۲ (تصویر ۶-۳۶)،[۵۱] ۵۱۳۵۷ (تصویر ۶-۳۷)،[۵۲] ۵۱۳۷۲ (تصویر ۶-۳۸).[۵۳]

**۲-۱-۳. زیرگروه سوم**

گروهی که در اینجا آورده می‌شود بر اساس جای کتیبه در صحنهٔ روایت‌شده در مهر در این زیرمجموعه قرار می‌گیرد؛ اما، اثر مهر به‌قدری آسیب‌دیده که تشخیص جزئیاتی مانند اندازه عناصر که در زیر مجموعهٔ اول و دوم نشان‌گر قرار گرفتن اثر مهر در هر گروه است تقریباً غیرممکن است و از همین روی در زیرگروهی مجزا آورده شده و شامل موارد زیر است: ۳۳۰۶ (تصویر ۷-۱)،[۵۴] ۵۰۷۴۱ (تصویر ۷-۲)،[۵۵] ۵۰۹۱۱ (تصویر ۷-۳)،[۵۶] ۵۰۹۱۷ (تصویر ۷-۴)،[۵۷] ۵۰۹۶۲ (تصویر ۷-۵)،[۵۸] ۵۰۹۶۸ (تصویر ۷-۶)،[۵۹] ۵۱۰۰۸ (تصویر ۷-۷)،[۶۰] ۵۱۰۱۹ (تصویر ۷-۸)،[۶۱] ۵۱۰۵۱ (تصویر ۷-۹).[۶۲]

### ۲-۲. گروه دوم

هشت اثر مهر روسا از بسطام با وجود همهٔ آسیب‌ها در این گروه قابل دسته‌بندی هستند. بزرگی و کوچکی عناصر مانند گروه پیشین در این اثر مهرها مشهود نیست. بنابراین زیرمجموعه‌ای نمی‌توان برای آن مشخص کرد.

در این اثر مهر از سمت چپ ملازم با کلاه استوانه‌ای با سایه‌بان در دست، شاه با کلاه نوک‌تیز با زائده‌ای بر آن مانند نقوش آثار فلزی (Dara, 2020: 41, 48) با عصایی در دست چپ و دست راست رو به بالا، شیر و سه‌شاخه دیده شده است. ملازم و شاه و شیر در حال حرکت به سمت راست هستند؛ اما جاگذاری نشانه‌های کتیبه در بالا و پایین آن‌ها کاملاً متفاوت از گروه پیشین است و به‌جای $^{m}$ru-sa-i از $^{m}$ru-sa-a-i استفاده‌شده است و همین دلایل موجب می‌شود بدانیم با مهری مجزا مواجه هستیم (تصویر ۸- ۱و ۲). در واقع ارزش هر دو واژهٔ نام‌برده یکسان است و فقط یک نشانهٔ a اضافه نگاشته شده که احتمالاً برای پر شدن فضای اختصاص داده‌شده به کتیبه نگاشته شده است و ارزش دستوری ندارد و نقش واژه را تغییر نمی‌دهد. در این اثر مهر نیز در سطر بالای صحنه «این مهر روسا (است)» ($^{m}$ru-sa-a-i i-ni KIŠIB) و در پایین «فرزند آرگیشتی» ($^{m}$ar-giš-te-ḫi-ni-i) دیده می‌شود؛ اما در سطر بالا از سمت چپ بر بالای سر ملازم i و بر بالای سایه‌بان ni نوشته شده است. در ادامه KIŠIB بر بالای سر شاه دیده می‌شد و $^{m}$ru-sa بر بالای شیر و a-i بر بالای سه‌شاخه است. در سطر دوم کتیبه از میان ملازم و شاه با نگارش $^{m}$ آغازشده و سپس ar در زیر پای شاه و giš-te از جلوی شاه تا پیش از سه‌شاخه نوشته شده و ḫi در پایین سه‌شاخه نوشته شده است. ni-i نیز در ادامه است.

این اثر مهرها از گونهٔ پیشین بیشتر آسیب دیده‌اند و نمی‌توان بیش از این به جزئیات آن‌ها پرداخت و زیرگروه‌های احتمالی آن‌ها را تشخیص داد. گوی‌هایی که در این گروه قرار می‌گیرند به قرار زیر هستند: ۳۵۹۰ (تصویر ۸-۳)،[۶۳] ۵۰۵۶۹ (تصویر ۸-۴)،[۶۴] ۵۰۵۷۲ (تصویر ۸-۵)،[۶۵] ۵۰۵۷۶ (تصویر ۸-۶)،[۶۶] ۵۰۵۷۷ (تصویر ۸-۷)،[۶۷] ۵۰۶۶۸ (تصویر ۸-۸)،[۶۸] ۵۰۷۵۴ (تصویر ۸-۹)،[۶۹] ۵۱۰۹۳ (تصویر ۸-۱۰).[۷۰]

### ۲-۳. گروه سوم

هشت اثر مهر در این گروه هستند که آسیب به اثر مهر تا حدی است که حتی تشخیص تعلق آن به گروه اول یا دوم بسیار دشوار است بنابراین نگارنده ناگزیر آن‌ها را در یک گروه مجزا دسته‌بندی کرد. این گروه شامل این گوی‌ها هستند: ۳۳۶۹ (تصویر ۹-۱)،[۷۱] ۳۵۴۵ (تصویر ۹-۲)،[۷۲] ۵۰۶۰۹ (تصویر ۹-۳)،[۷۳] ۵۰۶۷۱ (تصویر ۹-۴)،[۷۴] ۵۰۸۸۲ (تصویر ۹-۵)،[۷۵] ۵۰۹۲۳ (تصویر ۹-۶)،[۷۶] ۵۱۳۳۱ (تصویر ۹-۷)،[۷۷] ۵۰۸۶۴ (تصویر ۹-۸)[۷۸].

## ۳. اثر مهرهای مشابه روسا

اثر مهرهای استوانه‌ای روسا در بسطام به اثر مهرهای استامپی از بسطام و زیویه در ایران و آیانیس و توپراک-قلعه در ترکیه می‌ماند. از آن رو در این نوشته به آن پرداخته می‌شود.

### ۳-۱. اثر مهرهای اورارتویی روسا دوم از زیویه و آیانیس

گویی از قلعهٔ زیویه خارج از مرزهای اورارتو و در شرق سقز در استان کردستان ایران به دست آمده است و اکنون در موزهٔ ملی نگهداری می‌شود (۹۳۰۸ گ.م، ۱۳۲۱۰ د.ک.د) که اثر مهر استامپی مستطیل‌شکل بر آن با تصویر شاه رو به سمت راست با کمان در یک دست و دست دیگر رو به سمت بالا را نشان می‌دهد. لباس بلند شاه، کلاه نوک‌تیز، مویی بلند و صورت بدون ریش و بخش کوچکی از سایه‌بان بر بالای سر او دیده می‌شود.

کتیبه از سمت بالای راست شروع‌شده و $^{[m]}$˹ru˺-sa-i در سمت راست و سپس ˹ar˺ در پایین و بقیهٔ کتیبه به‌صورت giš-ti-ḫi-˹ni-i˺ در سمت چپ مهر نوشته شده است و شامل مضمون «(مُهرِ) روسا، فرزند آرگیشتی» ($^{[m]}$˹ru˺-sa-i [$^{m}$]˹ar˺-giš-ti-ḫi-˹ni-i˺) است (تصویر ۱۰).[۷۹]

این اثر مهر گویی بخشی از اثر مهر روسا در بسطام را تصویر کرده که فقط شاه و سایه‌بان بالای سر او را نشان دهد. از آن روی که بخشی از سایه‌بان را تصویر کرده‌اند احتمالاً قصد داشتند تصویر روسا را نمایش دهند. در این روایت ملازم، شیر و چنگک تصویر نشده و ظاهراً خلاصه‌ای از صحنهٔ مهرهای استوانه‌ای بسطام آورده شده است.

اثر مهرهای استامپی مشابه زیویه و بسطام در آیانیس نیز به دست آمده است (گوی AY.24.94 و AY.32.96) (Abay, 2001: 327) و همان کتیبهٔ زیویه بر آن‌ها نوشته شده است ([$^{m}$ru-]sa-i $^{[m]}$ar-giš-te-ḫi-[ni-i]) (2012: 211, Sig. 12-3). البته در نقش اثر مهر عصایی در دست شاه دیده می‌شود نه کمان (تصویر ۱۱).

**۳-۲. اثر مهر غیر شاهی مشابه بسطام و تپراک‌قلعه**

در توپراک‌قلعه در ترکیه اثر مهر استامپی بر گویی با کتیبهٔ غیر شاهی با مضمون «مهرشده برای گاو شهر اَردونی» (1 KIŠIB GU$_4$.APIN $^{URU}$ar-du-ú-ni) (Salvini, 2012: CB TK-1) دیده می‌شود که فردی در میان صحنه رو به راست دارد و در پشت او فردی با اندازهٔ کوچک‌تر نقش شده و در سمت راست صحنه قرص بالدار بر روی سکویی دیده می‌شود (تصویر ۱۲) که ممکن است به‌اشتباه تصور شاه و ملازم را پیش آورد؛ اما کتیبهٔ آن شخصی و غیر شاهی است.

گویی بر سطح محوطه بسطام نیز با اثر مهرهای مشابه به دست آمده است (Dara and Shirzade, 2017: 59) (تصویر ۱۳). کتیبهٔ آن مضمون «مهر ۱۰۰» (100 KIŠIB) دارد که شاهی نیست و احتمالاً جهت انجام امور اداری روزمره یا شخصی است. بنابراین در اینجا نیز فرد تصویر شده شاه نیست.

## ۴. تحلیل

همان‌گونه که مشاهده گردید اثر مهر روسا بر گوی‌های بسطام را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد و این تقسیم‌بندی را می‌توان بر اساس متن کتیبه، جایگاه نشانه‌ها در قیاس با عناصر صحنهٔ اثر مهر و اندازهٔ این عناصر انجام داد. بر این اساس گروه اول خود شامل سه زیرگروه می‌تواند باشد. در زیرگروه اول و دوم متن کتیبه مشابه اما جای نشانه‌ها متفاوت و اندازه عناصر در آن نیز متفاوت هستند و زیرگروه سوم شامل آن دسته‌ای است که به دلیل آسیب فراوان گوی نمی‌توان تشخیص داد در زیرگروه اول یا دوم نهاده شوند. در گروه دوم نیز متن کتیبه و جاگذاری نشانه‌ها با گروه اول تفاوت دارد. بنابراین تفاوت در جزئیات اثر مهرها حتی در یک گروه دیده می‌شود که شامل متن کتیبه و جای نشانه‌ها در بالا و پایین صحنه و همچنین اندازه عناصر آن است. گروه سوم نیز آن دسته هستند که مشخص نیست در کدام مجموعه قابل دسته‌بندی هستند.

دانستن این نکته نیز ضروری است که مطالب ذکرشده دربارهٔ گوی‌هایی است که رد کتیبه بر آن‌ها هرچند بسیار اندک باقی‌مانده است چون بر بسیاری گوی‌ها این اثر مهرها بدون هیچ ردی از کتیبه‌ها نیز دیده می‌شوند که قابل‌شناسایی و تقسیم‌بندی به شکل فوق نیستند.

در این نوشته اثر مهرهای استوانه‌ای روسا در بسطام با اثر مهرهای استامپی روسا از زیویه و آیانیس که در آن‌ها فقط تصویر شاه دیده می‌شود نیز قیاس گردید که در واقع خلاصه‌شده صحنۀ شاه و ملازم و شیر و چنگک یا سه‌شاخه در بسطام است و در ترکیب‌بندی نقش شاه نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود. به نظر نگارنده نمایش دادن سایه‌بان و ملازم برای نشان دادن مرتبط شخص اصلی در صحنه و شاه بودن او بود و شیر و چنگک شاید نشان از نقش توأمان شاه در حکومت و زندگی روزمره و صنعت و تولیدات مردم مانند کشاورزی یا قدرت شاه در هر دو زمینۀ جنگی و اقتصادی معیشتی باشد. روسا بر گوی‌ها بیشتر با همین لباس و کلاهخود بدون ریش و با ردای بلند و کمی بزرگ‌تر از ملازم تصویر می‌شده است. در واقع ملازم و سایه‌بان نقشی نداشتند مگر نشان دادن این که فرد تصویر شده در مرکز صحنه شاه است. از همین روی در مهر زیویه نیز که کوتاه‌شدۀ روایت اثر مهر بسطام است سایه‌بان دیده می‌شود. همچنین کتیبۀ مهر که از روسا و پدرش یادکرده برای تکمیل این اثر مهر و نشان دادن تعلق آن به روسا به روایت تصویر و نوشتار است.

**۵. نتیجه**

در میان گوی‌های فراوان در بسطام می‌توان حدود نیمی از آن‌ها را ممهور به مهرهای گوناگون یافت. از میان این انواع مهرهای نوعی از مهر استوانه‌ای با تصویر شاه و کتیبۀ روسا دوم دیده می‌شود که در این نوشته به گوی‌های اورارتویی بسطام با مهر شاه روسا پرداخته شد. در این راستا اثر مهر روسا بر گوی‌های بسطام به سه دسته قابل تقسیم‌بندی است که گروه اول خود شامل سه زیر گروه می‌شود.

در واقع تفاوت در جزئیات متن کتیبه، جای نشانه‌ها و اندازۀ عناصر صحنۀ اثر مهرها نشان می‌دهد که بیش از یک مهر روسا دوم در بسطام استفاده می‌شد. همچنین در قیاس میان اثر مهر روسا در بسطام و بقیه محوطه‌ها تفاوت‌هایی مشخص گردید که نشان می‌دهد اثر مهر روسا در بسطام منحصربه‌فرد بوده و با سایر محوطه‌ها مانند زیویه و آیانیس تفاوت دارد و از آن‌ها کامل‌تر و به شکل استوانه‌ای ساخته شده است. در واقع در آیانیس و زیویه مهر روسا خلاصه شده و با تصویر کردن شاه همراه با عصا و کمان و بخشی از سایه‌بان و بردن نام او نشان داده شده است.

اثر مهرهایی از بسطام و تپراک‌قلعه نیز ذکر گردید که مشابه صحنۀ اثر مهر روسا هستند؛ اما، به روسا تعلق ندارند.

بدیهی است که روسا شخصاً از این مهر استفاده نمی‌کرده و تولیدکنندۀ گوی‌ها در زمانی که گوی هنوز رطوبت داشت بر آن مهر می‌زد و احتمالاً مهردارانی از آن مهرها برای جلوگیری از اشتباه یا سوء استفاده پیش و پس از زدن مهر بر گوی نگهداری می‌کردند و در واقع فقط در زمان تولید گوی کارگزارانی بر گوی‌ها مهر می‌زدند؛ اما وجود تفاوت‌هایی در جزئیات اثر مهرها و کتیبه‌هایشان نشان از وجود چند گونه مهر دارد نه یکی.

حتی احتمال دارد تفاوت مهرها در بسطام یا تفاوت مهرهای بسطام با سایر محوطه‌ها به دلیل تقدم و تأخر زمان تولید و استفاده باشد. همچنین همان گونه که ذکر گردید نگارنده با زیمانسکی هم‌نظر است که احتمالاً مهر روسا حتی پس از حکومت او استفاده می‌شده است و پس از شاه مدتی طول می‌کشیده تا مهر او با مهر شاه جدید جایگزین گردد، اگرچه این مدت فقط چند سال می‌بود.

بنا بر کلیۀ شواهد و تحلیل‌های فوق می‌توان پیشنهاد داد که حداقل سه مهر یا گونۀ مهر روسا در بسطام استفاده می‌شده است که شامل گروه اول با دو زیر گروه و گروه دوم است. گروه سوم و زیر گروه سوم از آن

روی که قابل روئیت دقیق نیستند را نمی‌توان به‌عنوان تعداد مهرها برشمرد بلکه فقط جهت ارائه در مقاله نوشته‌شده‌اند.

امید است که در آینده با به دست آمدن گوی‌های بیشتر اورارتویی و همچنین مطالعه با استفاده از فن‌آوری‌های بیشتر و پیشرفته‌تر بر گوی‌ها زوایای پنهان گوی‌ها و مهرهای آن‌ها مشخص‌تر گردند.

**منابع**


پیوتروفسکی، بوریس،(۱۳۸۳)، *تمدن اورارتو*، ترجمه و افزوده حمید خطیب شهیدی، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی.

دارا، مریم،(۱۳۹۶)، *کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

ـــــــ(۱۳۹۷)، *کتیبه‌های هیروگلیف اورارتویی از ایران*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

ـــــــ(۱۳۹۸)، انواع اثر مهرهای استامپی بر گوی‌های اورارتویی بسطام، *مجموعهٔ مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار*، ج ۱، به کوشش یوسف حسنزاده و علی‌اکبر وحدتی و زاهد کریمی، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و موزه ملی ایران، صص ۲۴۳-۲۴۸.

Abay, E. 2001. “Seals and sealings”, *Ayanis* I, Rome, ISMEA: 321-353.

Ayvazian, A. 2004. “Ritual scenes in Urartian glyptic”, *Isimu* VII: 123-130.

Barnett, R. D. 2008. “Urartu”, *The Cambridge ancient history*, vol. 3, Part 1, Cambridge: 314-371.

Baštürk, M. B. 2011. “Thoughts on the trident motif on some Urartian seal impressions”, *ANES* 48: 164-176.

Black, J.; Green, A. 1992. *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*. London, British Museum Press.

Çilingiroğlu, A. 2019. “Ayanis Fortress: Only a Military Fortress or More?”, *Over the Mountains and Far Away (Studies in Near Eastern history and archaeology presented to Mirjo Salvini on the occasion of his 80th birthday)*, P. S. Avetisyan and R. Dan and Y. Grekyan (eds.), Oxford: Archaeopress:124-133.

Dara, M. 2017. Urartian cuneiform inscriptions from Iran. Tehran: RICHT. [In Persain]

______ 2018. Urartian hieroglyph inscriptions from Iran. Tehran: RICHT. [In Persain]

______ 2019. “Different types of stamp seal impressions on the Urartian bullae of Bastam”, *The Iron Age in western Iran and neighbouring regions Conference Book*. Vol. 1. Y. Hassanzadeh and A. Vahdati and Z. Karimi (eds). Tehran: RICHT and National Museum: 243-248. [In Persain]

______ 2020. “The Winged Disc Deity Riding The Bull on Metal Objects in Reza Abbasi Museum”, *Aras* 2: 38-53.

Dara, M.; Shirzade. Gh. 2017. “Newly Found Bulla from Urartian Site of Bastam in Iran”. *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists* 3 (6): 56-60.

Kleiss, W. 1989. Besṭām (2). Encyclopaedia Iranica. Vol. IV. Ehsan Yarshater (ed.). Fasc. 2, online available at https://iranicaonline.org/articles/bestam-2: 175-177.

Kroll. S. 2013. “Notes on the post-Urartian horizon at Bastam”, *Tarhan Armağani- M. Taner Tarhan’a sunulan makaleler (Esseys in honour of M. Taner Tarhan)*, O. Tekin and M. H. Sayar and E. Konyar (eds.), Istanbul: Yayinlari: 247-250.

Piotrovski, B. B. 2014. Urarrtian civilization, H. Khatib Shahidi (ed,). Tehran. ICHTO-ICAR. [In Persain]

Salvini, M. 1979. “Zu den beschrifteten Tonbullen”, *Bastam, Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1972-1975*, W. Kleiss (ed.), vol. 1, Berlin: Gebr. Mann Verlag: 133-136.

______ 1988. “Die urartäischen Schriftdenkmäler aus Bastam (1977-1978)”, *Bastam, Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1977-1978*, W. Kleiss (ed.), vol. 2, Berlin: Gebr. Mann Verlag: 125-144.

______ 2001. “Inscriptions on clay”, *Ayanis I*, A. Çilingiroğlu and M. Salvini (eds.), Roma: CNR- Istituto Per Gli Studi Micenei Ed Egeo-Anatolici: 279-318.

______ 2012. *Corpus dei Testi Urartei*. vol. 4. Roma, CNR.

Seidl, U. 1976. “Urartäische Glyptik”, *Urartui Ein wiederentdeckter rivale Assyriens, Katalog der Austellung, Prähistorische staatssammlung München*, H. –J. Kellner (ed.), Munich: Prähistorische Staatssammlung.

______ 1979. “Die Siegelbilder”, *Bastam, Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1972-1975*, W. Kleiss (ed.), vol. 1, Berlin: Mann Verlag: 137- 149.

______ 1988. “Die Siegelbilder”. *Bastam, Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1977-1978*, W. Kleiss (ed.), vol. 2, Berlin: Mann Verlag: 145-154.

Zimansky, P. 1979. “Bones abd bullae: An enigma from Bastam, Iran”, *Archaeology News* November/December: 53-55.

______ 1985. *Ecology and Empire: The Structure of the Urartian State* (Studies in Ancient Oriental Civilization). No.41. Chicago, The Oriental institute of the University of Chicago.

______ 1988. “MB2/OB5 Excavations and the problem of Urartian bone rooms”, *Bastam, Ausgrabungen in den urartäischen Anlagen 1977-1978*, W. Kleiss (ed.), vol. 2, Berlin: Gebr. Mann Verlagm: 107-124.

______ 1998. *Ancient Ararat* (A Handbook of Urartian studies). Delmar-New York, Caravan Books.

## تصاویر

تصویر ۱. مکان جغرافیایی دژ بسطام (تصویر از نگارنده)

Figure 1. Bastam fortification location (by the author)

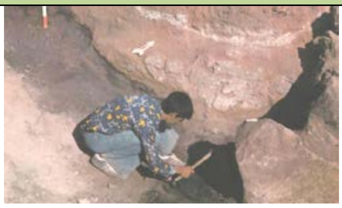

تصویر ۲. اتاق استخوان بسطام (Zimansky 1979, 54)

Figure 2. Bone room in Bastam (Zimansky 1979, 54)

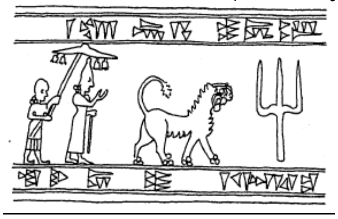

تصویر ۳. بازسازی مهر سروسا (Seidl 1988, 146, B 2)

Figure 3. Reconstruction of Rusa’s seal impression (Seidl 1988, 146, B 2)

تصویر ۴-۱. گوی ۳۷۴۳/Ba 78-234

Figure 4-1. Bulla 3743/ Ba 78-234

تصویر ۴-۲. گوی ۱۳۳۲۳/Ba 78-88

Figure 4-2. Bulla 13323/ Ba 78-88

تصویر ۴-۳. گوی ۱۳۳۴۶/ Ba 78-630

Figure 4-3. Bulla 13346/ Ba 78-630

تصویر ۵-۱. گوی ۳۷۴۳/Ba 78-234

Figure 5-1. Bulla 3743/ Ba 78-234

گوی ۵-۲. گوی ۳۷۵۲/ Ba 78-545
Figure 5-2. Bulla 3752/ Ba 78-545

تصویر ۵-۳. گوی ۱۳۳۲۴/ Ba 78-90
Figure 5-3. Bulla 13324/ Ba 78-90

تصویر ۵-۴. گوی ۱۳۳۳۲/ Ba 78-539
Figure 5-4. Bulla 13332/ Ba 78-539

تصویر ۵-۵. گوی ۱۳۳۴۲/Ba 78-924
Figure 5-5. Bulla 13342/ Ba 78-924

تصویر ۵-۶. گوی ۱۳۳۴۷/Ba 78-868
Figure 5-6. Bulla 13347/ Ba 78-868

تصویر ۵-۷. گوی ۵۰۷۴۹/ Ba 78-777
Figure 5-7. Bulla 50749/ Ba 78-777

تصویر ۵-۸. گوی ۵۰۹۴۰/Ba 78-89

Figure 5-8. Bulla 50940/ Ba 78-89

تصویر ۵-۹. گوی ۵۰۹۵۰/Ba 78-91

Figure 5-9. Bulla 50950/ Ba 78-91

تصویر ۵-۱۰. گوی ۵۰۹۵۵/Ba 78-66

Figure 5-10. Bulla 50955/ Ba 78-66

تصویر ۵-۱۱. گوی ۵۰۹۵۸/Ba 78-680

Figure 5-11. Bulla 50958/ Ba 78-680

تصویر ۵-۱۲. گوی ۵۱۰۴۵/ Ba 78-175

Figure 5-12. Bulla 51045/ Ba 78-175

تصویر ۵-۱۳. گوی ۵۱۰۴۸/ Ba 78-1060

Figure 5-13. Bulla 51048/ Ba 78-1060

تصویر ۵-۱۴. گوی ۵۱۲۰۳ / Ba 78-145

Figure 5-14. Bulla 51203/ Ba 78-145

تصویر ۵-۱۵. گوی ۵۱۳۷۴/ Ba 78-1

Figure 5-15. Bulla 51374/ Ba 78-1

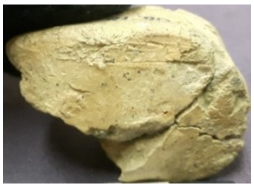

تصویر ۶-۱. گوی ۳۲۳۵/Ba 78-718

Figure 6-1. Bulla 3235/ Ba 78-718

تصویر ۶-۲. گوی ۳۳۸۴/Ba 78-170

Figure 6-2. Bulla 3384/ Ba 78-170

تصویر ۶-۳. گوی ۳۵۸۱/ Ba 78-134

Figure 6-3. Bulla 3581/ Ba 78-134

تصویر ۶-۴. گوی ۳۶۰۸/Ba 78-1218

Figure 6-4. Bulla 3608/ Ba 78-1218

تصویر ۶-۵. گوی ۳۷۵۳/ Ba 78-544

Figure 6-5. 3753/ Ba 78-544

تصویر۶-۶. گوی ۳۷۵۸/ Ba 78-538

Figure 6-6. Bulla 3758/ Ba 78-538

تصویر ۶-۷. گوی ۱۳۳۲۳/Ba 78-88

Figure 6-7. Bulla 13323/ Ba 78-88

تصویر ۶-۸. گوی ۱۳۳۲۷/ Ba 78-590

Figure 6-8. Bulla 13327/ Ba 78-590

تصویر ۶-۹. گوی ۱۳۳۲۸/ Ba 78-425

Figure 6-9. Bulla 13328/ Ba 78-425

تصویر ۶-۱۰. گوی ۱۳۳۳۰/Ba 78-695

Figure 6-10. Bulla 13330/ Ba 78-695

تصویر ۶-۱۱. گوی ۱۳۳۳۵/Ba 78-433

Figure 6-11. Bulla 13335/ Ba 78-433

تصویر ۶-۱۲. گوی ۱۳۳۴۶/Ba 78-630

Figure 6-12. Bulla 13346/ Ba 78-630

تصویر ۶-۱۳. گوی ۱۳۳۵۲/Ba 78-845

Figure 6-13. Bulla 13352/ Ba 78-845

تصویر ۶-۱۴. گوی ۵۰۵۷۸/ BA 78-862

Figure 6-14. Bulla 50578/ BA 78-862

تصویر ۶-۱۵. گوی ۵۰۵۷۹/ Ba 78-818

Figure 6-15. Bulla 50579/ Ba 78-818

تصویر ۶-۱۶. گوی ۵۰۷۴۷/Ba 78-810

Figure 6-16. Bulla 50747/ Ba 78-810

تصویر ۶-۱۷. گوی ۵۰۸۶۳/Ba 78-718

Figure 6-17. Bulla 50863/ Ba 78-718

تصویر ۶-۱۸. گوی ۵۰۸۷۱/Ba 78-744

Figure 6-18. Bulla 50871/ Ba 78-744

تصویر ۶-۱۹. گوی ۵۰۹۳۶/Ba 78-954

Figure 6-19. Bulla 50936/ Ba 78-954

تصویر ۶-۲۰. گوی ۵۰۹۵۳/Ba 78-62

Figure 6-20. Bulla 50953/ Ba 78-62

تصویر ۶-۲۱. گوی ۵۰۹۱۸/Ba 78-870

Figure 6-21. Bulla 50918/ Ba 78-870

تصویر ۶-۲۲. گوی ۵۰۹۶۵/Ba 78-657

Figure 6-22. Bulla 50965/ Ba 78-657

تصویر ۶-۲۳. گوی ۵۱۰۳۴/Ba 78-753

Figure 6-23. Bulla 51034/ Ba 78-753

تصویر ۶-۲۴. گوی ۵۱۰۶۳/Ba 78-1118

Figure 6-24. Bulla 51063/ Ba 78-1118

تصویر ۶-۲۵. گوی ۵۱۱۰۰/Ba 78-370

Figure 6-25. Bulla 51100/ Ba 78-370

تصویر ۶-۲۶. گوی ۵۱۱۰۱/Ba 78-385

Figure 6-26. Bulla 51101/ Ba 78-385

تصویر ۶-۲۷. گوی ۵۱۱۲۰/Ba 78-442

Figure 6-27. Bulla 51120/ Ba 78-442

تصویر ۶-۲۸. گوی ۵۱۱۳۳/Ba 78-317

Figure 6-28. Bulla 51133/ Ba 78-317

تصویر ۶-۲۹. گوی ۵۱۱۳۶/Ba 78-359

Figure 6-29. Bulla 51136/ Ba 78-359

تصویر ۶-۳۰. گوی ۵۱۱۴۱/Ba 78-349

Figure 6-30. Bulla 51141/ Ba 78-349

تصویر ۶-۳۱. گوی ۵۱۱۷۹/Ba 78-46

Figure 6-31. Bulla 51179/ Ba 78-46

تصویر ۶-۳۲. گوی ۵۱۲۲۵/Ba 78-1209

Figure 6-32. Bulla 51225/ Ba 78-1209

تصویر ۶-۳۳. گوی ۵۱۲۶۰/Ba 78-993

Figure 6-33. Bulla 51260/ Ba 78-993

۶-۳۴. گوی ۵۱۳۰۱/Ba 78-495

Figure 6-34. Bulla 51301/ Ba 78-495

تصویر ۶-۳۵. گوی ۵۱۳۴۲/Ba 78-556

Figure 6-35. Bulla 51342/ Ba 78-556

تصویر ۶-۳۶. گوی ۵۱۳۵۲/Ba 78-533

Figure 6-36. Bulla 51352/ Ba 78-533

تصویر ۶-۳۷. گوی ۵۱۳۵۷/Ba 78-539

Figure 6-37. Bulla 51357/ Ba 78-539 Ba 78-539

تصویر ۶-۳۸. گوی ۵۱۳۷۲/Ba 78-2

Figure 6-38. Bulla 51372/ Ba 78-2

تصویر ۷-۱. گوی ۳۳۰۶/Ba 78-685

Figure 7-1. Bulla 3306/ Ba 78-685

تصویر ۷-۲. گوی ۵۰۷۴۱/BA 78-799

Figure 7-2. Bulla 50741/ BA 78-799

تصویر ۷-۳. گوی ۵۰۹۱۱/Ba 78-901

Figure 7-3. Bulla 50911/ Ba 78-901

تصویر ۷-۴. گوی ۵۰۹۱۷/Ba 78-869

Figure 7-4. Bulla 50917/ Ba 78-869

تصویر ۷-۵. گوی ۵۰۹۶۲/Ba 78-587

Figure 7-5. Bulla 50962/ Ba 78-587

تصویر ۷-۶. گوی ۵۰۹۶۸/Ba 78-602

Figure 7-6. Bulla 50968/ Ba 78-602

تصویر ۷-۷. گوی ۵۱۰۰۸/Ba 78-1038

Figure 7-7. Bulla 51008/ Ba 78-1038

تصویر ۷-۸. گوی ۵۱۰۱۹/Ba 78-644

Figure 7-8. Bulla 51019/ Ba 78-644

تصویر ۷-۹. گوی ۵۱۰۵۱/Ba 78-1049

Figure 7-9. Bulla 51051/ Ba 78-1049

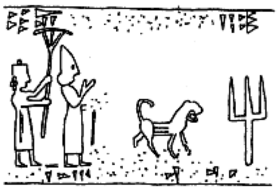

تصویر ۸-۱. بازسازی زایدل (Seidl 1988, 146, B 3)

Figure 8-1. Reconsctructed by Seidl (Seidl 1988, 146, B 3)

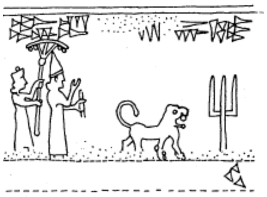

تصویر ۸-۲. بازسازی زایدل (Seidl 1979, 138, B 1)

Figure 8-2. Reconsctructed by Seidl (Seidl 1979, 138, B 1)

تصویر ۸-۳. گوی ۳۵۹۰/ Ba 78-137

Figure 8-3. Bulla 3590/ Ba 78-137

تصویر ۸-۴. گوی ۵۰۵۶۹/Ba 75-99

Figure 8-4. Bulla 50569/ Ba 75-99

تصویر ۸-۵. گوی ۵۰۵۷۲/Ba 77-770

Figure 8-5. Bulla 50572/ Ba 77-770

گوی ۸-۶. ۵۰۵۷۶/ Bas. 1

Figure 8-6. Bulla 50576/ Bas. 1

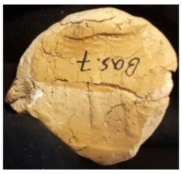

تصویر ۸-۷. گوی ۵۰۵۷۷/Bas. 7

Figure 8-7. Bulla 50577/ Bas. 7

تصویر ۸-۸. گوی ۵۰۶۶۸/Bas. 3

Figure 8-8. Bulla 50668/ Bas. 3

تصویر ۸-۹. گوی ۵۰۷۵۴/ Ba 78-783

Figure 8-9. Bulla 5075/ Ba 78-783

تصویر ۸-۱۰. گوی ۵۱۰۹۳/ Ba 78-1030

Figure 8-10. Bulla 51093/ Ba 78-1030

تصویر ۹-۱. گوی ۳۳۶۹/ Ba 78-1063

Figure 9-1. Bulla 3369/ Ba 78-1063

تصویر ۹-۲. گوی ۳۵۴۵/Ba 78-333

Figure 9-2. Bulla 3545/ Ba 78-333

تصویر ۹-۳. گوی ۵۰۶۰۹/ Ba 75-108

Figure 9-3. Bulla 50609/ Ba 75-108

تصویر ۹-۴. گوی ۵۰۶۷۱/ Ba 78-816

Figure 9-4. Bulla 50671/ Ba 78-816

تصویر ۹-۵. گوی ۵۰۸۸۲/ Ba 78-739

Figure 9-5. Bulla 50882/ Ba 78-739

تصویر ۹-۶. گوی ۵۰۹۲۳/ Ba 78-84

Figure 9-6. Bulla 50923/ Ba 78-84

تصویر ۹-۷. گوی ۵۱۳۳۱/ Ba 78-251

Figure 9-7. Bulla 51331/ Ba 78-251

تصویر ۹-۸. گوی ۵۰۸۶۴/ Ba 78-740

Figure 9-8. Bulla 50864/ Ba 78-740

تصویر ۱۰. گوی زیویه

Figure 10. Bulla of Ziwiye

تصویر ۱۱. آیانیس AY.24.94 (Salvini 2001, 318, a, Seal Ay-1)

Figure 11. Bulla of Ayanis AY.24.94 (Salvini 2001, 318, a, Seal Ay-1)

تصویر ۱۲. گوی توپراک قلعه (Salvini, 2012: CB TK-1)

Figure 12. Bulla of Toprak Kala (Salvini, 2012: CB TK-1)

تصویر ۱۳-۱ و ۲. گوی بسطام (Dara and Shirzade, 2017: 59) Bulla of Bastam

Figure 13-1 and 13-2. Bulla of Bastam (Dara and Shirzade, 2017: 59)

---

۱. نخودی با ابعاد ۳ در ۲,۷ در ۲,۳ سانتی متر همراه با دو اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] .۲ [mar-giš-te-ḫi]- ┌ni┐ -[i]

۲. نخودی با ابعاد ۲,۸ در ۳,۲ در ۰,۹ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] .۲ ┌mar┐ -[giš-te-ḫi-ni-i]

۳. نخودی با ابعاد ۳,۵ در ۳,۲ در ۱,۷ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] .۲ [mar-giš-te]-ḫi- ┌ni┐ -[i]

۴. نخودی دودزده با ابعاد ۳,۴ در ۳,۱ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. mru-[sa-a i-ni KIŠIB] .۲ [mar-giš-te]- ┌ḫi┐ -ni-[i] که سالوینی (Salvini 1988, 78-539) نیز آن را منتشر کرده است.

۵. نخودی دودزده و وصالی‌شده با ابعاد ۴,۵ در ۳ در ۱,۶ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] .۲ [m ar]- ┌giš-te┐ -[ḫi-ni-i]

۶. نخودی با ابعاد ۳ در ۲٫۷ در ۲ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [m] ┌ru-sa┐ -[a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te-ḫi]- ┌ni┐ -i

۷. نخودی دوزده با ابعاد ۳٫۸ در ۲٫۵ در ۲٫۲ سانتی متر، همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست، با کتیبهٔ ۱. [mru- sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš- te]-ḫi-ni-[i]

۸. نخودی با ابعاد ۴٫۲ در ۲٫۷ در ۲٫۳ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru]-sa-a [i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni]- ┌i┐ که سالوینی (1988, 78-89) نیز آن را منتشر کرده است.

۹. نخودی با ابعاد ۳٫۱ در ۲٫۲ در ۲ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te]- ┌ḫi┐ -[ni- i]

۱۰. نخودی دوزده با ابعاد ۳٫۴ در ۲ در ۱٫۸ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m] ┌ar┐ -[giš- te- ḫi-ni- i]

۱۱. نخودی وصالی‌شده با ابعاد ۴٫۵ در ۲٫۷ در ۲٫۱ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i]- ┌ni KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni- i]

۱۲. نخودی با ابعاد ۳٫۵ در ۳ در ۲٫۳ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni] ┌KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni- i]

۱۳. نخودی با ابعاد ۳٫۳ در ۲٫۵ در ۲٫۲ سانتی‌متر ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te- ḫi]- ┌ni┐ -[i]

۱۴. نخودی با ابعاد ۲٫۹ در ۲٫۴ در ۱٫۶ همراه با دو اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [mar- giš- te]- ┌ḫi-ni┐ -[i]

۱۵. نخودی وصالی‌شده با ابعاد ۴٫۴ در ۳٫۴ در ۲٫۲ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a] ┌i-ni┐ [KIŠIB] ۲. [mar- giš-te-ḫi-ni- i]

۱۶. نخودی دوزده وصالی‌شده یا ابعاد ۳٫۸ در ۲٫۷ در ۱٫۸سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a] ┌i-ni KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۱۷. دوزده با ابعاد ۳٫۳ در ۲٫۱ در ۱٫۹ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی حیوانی نامشخص و احتمالاً شیر با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a-i i-ni KIŠIB] ۲. [mar]- ┌giš-te┐ -[ḫi-ni-i]

۱۸. نخودی دوزده با ابعاد ۳٫۶ در ۲٫۹ در ۱٫۷سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a] ┌i┐ -[ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni- i]

۱۹. نخودی رنگ، با ابعاد ۳٫۵ در ۲٫۲ در ۱٫۸ سانتی‌متر با مهر استامپی نامشخص و احتمالاً شیر با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. mar-[giš-te- ḫi-ni- i]

۲۰. دوزده با ابعاد ۴٫۱ در ۲٫۴ در ۲٫۱ سانتی‌متر ۱. [mru-sa-a] i-[ni KIŠIB]. ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni- i]

۲۱. نخودی دوزده وصالی‌شده۳٫۴ در ۲٫۶ در ۱٫۵ سانتی‌متر با مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. ┌mar┐ -[giš-te-ḫi-ni-i]

۲۲. نخودی رنگ با ابعاد ۴ در ۲٫۵ در ۱٫۵ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a] i-ni [KIŠIB] ۲. mar-giš-[te-ḫi-ni-i] که سالوینی (1988, TAF. 23-24, 78-88) نیز آن را منتشر کرده است.

۲۳. نخودی رنگ، با ابعاد ۲٫۸ در ۲٫۲ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru] ┌-sa-a i┐ [-ni KIŠIB] ۲. ┌m┐ [ar-giš-te-ḫi-ni-i]

۲۴. نخودی دوزده با ابعاد ۳٫۶ در ۲٫۵ در ۱٫۷ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. ┌mar┐ -[giš-te-ḫi-ni -i]

۲۵. نخودی دوزده، با ابعاد ۲٫۸ در ۲٫۶ در ۲٫۳ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m]ar-[giš-te-ḫi-ni-i]

۲۶. نخودی دوزده با ابعاد ۳٫۳ در ۲٫۳ در ۲٫۳ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [ m] ┌ru-sa┐ -[a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni-i]

۲۷. نخودی دوزده با ابعاد ۳٫۳ در ۲ در ۱٫۸ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni] KIŠIB ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۲۸. نخودی کم‌رنگ با ابعاد ۴ در ۲٫۴ در ۱٫۵ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni] ┌KIŠIB┐ ۲. mar-giš-te-[ḫi-ni-i]

۲۹. نخودی دوزده با ابعاد ۴ در ۲٫۷ در ۱٫۸ سانتی‌متر همراه با دو اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru- sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš- te-ḫi]-ni-i که سالوینی (1988, 78-862) نیز آن را منتشر کرده است.

۳۰. دودزده با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۳ در ۱٫۸سانتی متر با اثر مهر استامپی نامشخص و احتمالاً شیر با کتیبهٔ ۱. ┌KIŠIB┐ [a i-ni]- ┌sa┐ mru- ۲. [mar- giš- te-ḫi-ni-i] که سالوینی (818-78 ,1988) نیز آن را منتشر کرده است.

۳۱. نخودی دودزده، با ابعاد ۳٫۸ در ۲٫۱ در ۲٫۲ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB]۲. [m] ┌ar┐ -[giš-te-ḫi-ni-i]

۳۲. دودزده با ابعاد ۳ در ۲٫۲ در ۲٫۱ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱.[mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m] ┌ar┐ -[giš-te-ḫi-ni-i]

۳۳. نخودی رنگ با ابعاد ۳٫۸ در ۲ در ۱٫۹ سانتی متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به راست با رد کتیبه

۳۴. نخودی رنگ با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۸ در ۱٫۸ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru]-sa-[a i-ni KIŠIB ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۳۵. نخودی رنگ با ابعاد ۴٫۵ در ۲٫۵ در ۲٫۳ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni] ┌KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni- i]

۳۶. نخودی – صورتی رنگ با ابعاد ۳٫۸ در ۲٫۸ در ۲ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. - [m] ┌ar┐ [giš-te-ḫi-ni-i]

۳۷. نخودی رنگ با ابعاد ۳٫۷ در ۲٫۶ در ۲٫۲ سانتی متر با مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m]ar-[giš-te- ḫi-ni- i]

۳۸. دودزده با ابعاد ۳٫۴ در ۲٫۱ در ۱٫۸ سانتی‌متر با کتیبهٔ ۱. [KIŠIB] ┌ni┐- [mru-sa-a i] ۲. [m ar-giš-te-ḫi-ni-i]

۳۹. نخودی دودزده با ابعاد ۳ در ۲٫۷ در ۱٫۶ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [mru-sa]-a [i-ni KIŠIB] ۲. -[mar-giš-te-ḫi ni-i]

۴۰. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۵ در ۲٫۱ در ۲ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni] ┌KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni-i]

۴۱. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۳ در ۲٫۵ در ۱٫۸ سانتی‌متر همراه با دو اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB ۲. [m] ┌ar┐ -[giš-te- ḫi-ni-i]

۴۲. دودزده با ابعاد ۳٫۳ در ۲٫۴ در ۲٫۳ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی حیوانی در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. ┌i┐- [mar-giš-te- ḫi-ni]

۴۳. دودزده با ابعاد ۴٫۱ در ۲٫۷ در ۲٫۵ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به راست و دو اثر مهر استوانه‌ای مشابه که فقط در یکی کتیبه مانده است: ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m] ┌ar┐ -[giš-te- ḫi-ni-i]

۴۴. دودزده با ابعاد ۳٫۱ در ۲٫۸ در ۱٫۴ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. -[mar- giš]- ┌te- ḫi┐ -[ni-i]

۴۵. نخودی رنگ با ابعاد ۳٫۵ در ۲٫۵ در ۱٫۴ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی حیوانی در حال حرکت به سمت راست و دو اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš- te- ḫi]- ┌ni-i┐

۴۶. نخودی رنگ، با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۳ در ۱٫۷ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m] ┌ar┐ -[giš- te- ḫi-ni-i]

۴۷. نخودی رنگ با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۵ در ۲٫۱ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [ni KIŠIB]- ┌i┐ [mru]-sa-[a] ۲. -[mar-giš- te- ḫi-ni-i]

۴۸. نخودی رنگ با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۵ در ۲٫۱ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. ┌ni┐- [mru-sa-a i] [KIŠIB] ۲. [mar-giš- te-ḫi-ni-i]

۴۹. نخودی رنگ با ابعاد ۴٫۲ در ۲٫۵ در ۲٫۲ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. ┌KIŠIB┐ [mru-sa-a i-ni] ۲. [mar-giš- te-ḫi-ni-i]

۵۰. نخودی رنگ با ابعاد ۴٫۲ در ۲٫۵ در ۲٫۲ سانتی‌متر با دو اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [i]- ┌ni┐ -[mar-giš- te-ḫi]

۵۱. نخودی رنگ با ابعاد ۴٫۵ در ۴ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. -[mar-giš te-ḫi]-ni-[i]

۵۲. دودزده با ابعاد ۴٫۲ در ۳ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. -┌giš- [mar]- te┐ -[ḫi-ni-i]

۵۳. نخودی رنگ وصالی‌شده با ابعاد ۳٫۴ در ۲٫۹ در ۱٫۹ سانتی‌متر با مهر استامپی شیر در حال حرکت به راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. ┌i┐- mar-giš-[te-ḫi-ni]. سالوینی (78-2 :1988) آن را منتشر کرد.

۵۴. نخودی رنگ با ابعاد ۲٫۳ در ۲٫۵ در ۲ سانتی متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m]ar-[giš-te- ḫi-ni- i]

۵۵. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۶ در ۲٫۶ در ۲٫۴ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [i-ni ┌sa-a┐ -[mru] KIŠIB] ۲. [mar-giš- te-ḫi-ni- i]

۵۶. دودزده با ابعاد ۴٫۱ در ۲٫۶ در ۲٫۹ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. [m] ┌ar-giš┐ -[te-ḫi-ni-i]

۵۷. نخودی با ابعاد ۵ در ۳ در ۲٫۵ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru]- ┌sa┐ -[a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te-ḫi]- ┌ni┐ -[i]

۵۸. نخودی با ابعاد ۴ در ۲٫۵ در ۱٫۳ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa]-a i-ni [KIŠIB] ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni- i]

۵۹. نخودی رنگ با ابعاد ۴٫۵ در ۲٫۵ در ۱٫۸ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. [mru]-sa-[a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni- i]

۶۰. نخودی رنگ با ابعاد ۳٫۵ در ۲٫۸ در ۱٫۱ سانتی‌متر با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. ┌mar-giš┐ -[te- ḫi-ni-i]

۶۱. نخودی دودزده با ابعاد ۴٫۳ در ۲ در ۱٫۹ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با کتیبهٔ ۱. ┌mru-sa┐ -[a i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te- ḫi-ni- i]

۶۲. نخودی با ابعاد ۴٫۱ در ۲٫۶ در ۱٫۸ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a i-ni KIŠIB] ۲. ┌mar┐ -[giš-te- ḫi-ni]- ┌i┐

۶۳ . نخودی دودزده با ابعاد ۲٫۷ در ۲ در ۱٫۵ سانتی‌متر همراه با دو اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. - ┌i┐ [mru-sa-a-i] [ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۶۴. این گوی در سال ۱۹۷۵ به دست آمده است و نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۴ در ۱٫۸ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. mru-sa]-a-i i-ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i] است. زایدل (1988, TAFEL 33) و سالوینی (CTU 2012, 210, sig. 12-2) آن را منتشر کرده‌اند.

۶۵. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۵ در ۲٫۷ در ۲ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-i] ┌i-ni KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۶۶. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۸ در ۲٫۳ در ۱٫۶ سانتی‌متر همراه با دو اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru- sa-i] ┌i-ni KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۶۷. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۸ در ۳ در ۱٫۷ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru- sa]-i i-ni [KIŠIB] و [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۶۸. نخودی با ابعاد ۳٫۳ در ۲٫۱ در ۲٫۳ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی حیوانی در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-i] i-[ni KIŠIB] ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۶۹. نخودی با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۵ در ۲٫۵ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی حیوانی در حال حرکت به سمت راست با ردی از نشانهٔ i یا ni

۷۰. نخودی با ابعاد ۳٫۸ در ۲٫۱ در ۱٫۹ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی شیر در حال حرکت به سمت راست با کتیبهٔ ۱. [mru-sa-a-i i]-┌ni KIŠIB┐ ۲. [mar-giš-te-ḫi-ni-i]

۷۱. نخودی با ابعاد ۳ در ۲٫۴ در ۱٫۷ سانتی‌متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با رد نشانهٔ ḫi یا ar در سطر دوم که بستگی دارد اثر مهر متعلق به گروه اول است یا دوم

۷۲. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۲ در ۳٫۲ در ۱٫۴ سانتی‌متر با رد یک میخ از کتیبه

۷۳. این گوی در سال ۱۹۷۵ به دست آمده و نخودی دودزده با ابعاد ۴٫۵ در ۲٫۳ در ۲٫۴ سانتی متر همراه با اثر مهر استامپی نامشخص با رد نشانهٔ sa در سطر اول است

۷۴. نخودی دودزده با ابعاد ۳٫۶ در ۳ در ۲ سانتی‌متر با رد یک نشانه از کتیبه با سه اثر مهر استامپی نامشخص

۷۵. دودزده با ابعاد ۴٫۴ در ۲٫۶ در ۲ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی نامشخص با رد نشانه‌ای در سطر اول

۷۶. نخودی دودزده با ابعاد ۳ در ۲٫۴ در ۱٫۷ سانتی‌متر و اثر مهر استامپی نامشخص و رد نشانه از کتیبه در سطر دو

۷۷. دودزده با ابعاد ۳٫۸ در ۲٫۸ در ۱٫۲ سانتی‌متر با رد یک نشانه از کتیبه با اثر مهر استامپی موجود افسانه‌ای بالدار با رد کتیبه در سطر اول

۷۸. دودزده با ابعاد ۳٫۲ در ۲٫۵ در ۲٫۲ سانتی‌متر با اثر مهر استامپی نامشخص و رد نشانه‌ای در سطر اول

۷۹. نخودی با ابعاد ۲٫۵ در ۱٫۷ سانتی‌متر که از آن روی که واژهٔ «روسا» به شکل اضافی نوشته شده پس احتمالاً کلمه‌ای به روسا به شکل مضاف‌الیه باید افزوده می‌شد که برای مختصر نویسی و فضای کوچک گوی حذف‌شده و کلمهٔ «مُهر» می‌تواند نزدیک‌ترین حدس باشد که در اثر مهرها و گوی‌های اورارتویی رواج دارد.

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# Identifying the Cultural Sequence of Marivan Plain; Based on Archaeological Field Survey

**Morteza Zamani Dadaneh[1] & Sirvan Mohammadi Ghasrian[2] & Amir Saed Mucheshi[3]**

**(71-96)**

Received: 18, April, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2022.279507.142704
Online ISSN: 2251-9297 Print ISSN: 2676-4288-
https://jarcs.ut.ac.ir

## Abstract

In recent years, an increasing number of archaeological investigations have produced new evidence for the prehistoric development (both in chronology and settlement patterns) in the westernmost provinces of Iran. Prior to the commencement of the MPAP an earlier survey in the Marivan region had been carried out by the Department of Archaeology at Bu Ali Sina University in Hamadan (Iran). Research focused on the Paleolithic and Neolithic periods and, unfortunately, evidence from the Chalcolithic periods is yet to be published. The Marivan Plain Survey Project, by Morteza Zamani Dadaneh from the University of Kurdistan, Kurdish Studies Institute, conducted a first season of systematic survey for four weeks in the summer of 2018. The goal of MPAP is to reassess previous survey work in the region. Archaeological project of Marivan plain in 2018 resulted in identifying 60 sites from Neolithic to more recent time. Among identified sites: 1 site dating back to PPN Neolithic, 14 site to chalcolithic period (early, middle and late), 2 site to Bronze Age probably, 11 site to Iron Age, 28 site to historic (Parthian) period and 12 site to Islamic era. Regarding the settlement pattern of prehistoric sites (Neolithic and chalcolithic period), it become clear that all prehistoric sites distributed in the northern and southern shore of Zeribar lake. Most probably such pattern influenced from Zeribar sea level and access to the fertilized agricultural lands in this area in Neolithic and chalcolithic times. But the distribution pattern of historic and Islamic sites is somewhat different from prehistoric pattern and is similar to pattern of nowadays residential areas. Current and historic/Islamic residential area placed close to permanent water sources in the narrow valleys surrounded the Zeribar lake. Of course, part of the Marivan Plain is located in the east of the current Marivan City, which is far from Zarivar Lake, and dispersed settlements in this section formed on the edge of the main river, one of the branches of the Garan River.

**Keywords:** Marivan plain, PPN, Early Chalcolithic, J pottery, Late Chalcolithic, Iron Age, Lake Zeribar

1. Corresponding Author Email: mortezazamani2269@gmail.com
Ph.D. Candidate Department of Archeology. University of Tehran, Iran
2. Ph.D. Candidate Department of Archeology. University of Tehran, Iran
3. Assistant professor. Department of Art and Architecture. University of Payame Noor, Iran

## Intuoduction

In the central western Zagros, archaeological surveys and excavations have documented extensive evidence for the Epipaleolithic to Neolithic transition at sites such as Tepe Asiab, Ganj Dareh, Gouran, Sarab, and most recently Sheikh-i Abad. Further north, however, in the Iranian province of Kurdistan, very little information has been available to assess the pervasiveness of this transition in the small intermontane valleys. In 2002, a team from Bu Ali Sina University conducted fieldwork in the plain around Marivan where they were able to identify early prehistoric sites Mohammadifar & Motarjem, ۲۰۰۲). The team discovered two cave sites (Ashkaft Rivas; Ashkaft Ascule) dated to the Epipaleolithic based on the presence of Zarzian industry lithics and an open air site (Kich Gawr) with Mousterian industry lithics. In addition, they documented one small early Neolithic site (Tepe Hamaomin) located at the external edges of the plain near perennial springs (Mohammadifar & Motarjem, ۲۰۱۵). The lithic artifacts from these sites compare well with Ganj Dareh and Abdolhossein near Kermanshah, while the lack of ceramics at the site point to a single-period occupation during the Pre-Pottery Neolithic (PPN). Additional research was not able to detect occupation of the later Neolithic, with the earliest sites dated to the Dalma period of the fifth millennium BCE.

This paper will present new results of the Marivan Plain Survey project (MPAP) that fill this gap. The site of Qala Zewa (Figure 5) shows evidence for continuous occupation during the Late Neolithic through Early Chalcolithic (Zamani Dadaneh et al 2019) (Zamani Dadaneh, 2018) Pottery from this site shows clear connections with the Mahi Dasht/Kermanshah region based on sherds that have good parallels in the Sarab and J ware traditions (Figure 6 a - 6 b). While these results demonstrate that communities inhabiting the more difficult to access intermontane valleys actively participated in the major socioeconomic changes of the Neolithic, planned future work will focus on reconstructing settlement patterns, chronology, and variations in subsistence economies.

The following period is Represent by new ceramic assemblage (Dalam related; Dalma Impressed, Dalam red-slipped, Dalma painted, Dalam-Ubaid/DUP) (Figure 8-9). The following period is Represent by diagnostics Dalma related (especially the typical Dalma Impressed ware). The Dalma assemblage was found at 3 sites but Just Qala Zewa continue from perevious period and 2 other one laid on virgin soil. The pottery found at these sites including plain red-slipped and painted and impressed wares. In comparison with previous period in Marivan area like almost entire western Zagros there is clear increasing in the number of sites. All sites located outside of Marivan plain distributed in northern, southern and south-eastern highland of plain. Sites are small village size mound with extension less than 1 hectare.

Preliminary studies of the material collected during the survey resulted in the identification of about 7 sites dating to Iron Age period; it was possible to differentiate the material sufficiently to allocate occupation at the sites to the Iron Age I-III. Generally calling the sites would be divided to 3 main group: settlement site, cemetery and defensive (fortress) sites. After this short introduction the site will be as follow.

A look at the studies and excavations carried out in the Marivan region reveals that most of the identified artifacts in this region are related to the historical period, especially the Parthian period. Of course, this situation is not only related to Marivan and many artifacts from the Parthian period have been identified in other parts of the province, but the obvious difference between Marivan and other parts of the province is the unusual number of Parthian cemeteries that are not comparable to other parts of the province. Also, in terms of the density of cemeteries of this period, fewer regions can be compared to Marivan in the west of the country.

In the following, we will introduce the identified artifacts from the Parthian period in the Marivan plain, which can be examined in four sections: 1- Settlement sites, 2- Cemeteries related to the settlement, 3- Cemeteries without Relation to deployment, 4- Defense fortifications.

## 2018 Fieldwork: The Marivan Plain Archaeological Project (MPAP)

In recent years, an increasing number of archaeological investigations have produced new evidence for the prehistoric development (both in chronology and settlement patterns) in the westernmost provinces of Iran. Prior to the commencement of the MPAP an earlier survey in the Marivan region had been carried out by the Department of Archaeology at Bu Ali Sina University in Hamadan (Iran). Research focused on the Paleolithic and Neolithic periods and, unfortunately, evidence from the Chalcolithic periods is yet to be published (Mohammadifar & Motarjem, 2008). The Marivan Plain Survey Project, by Morteza Zamani Dadaneh from the University of Kurdistan, Kurdish Studies Institute, conducted a first season of systematic survey for four weeks in the summer of 2018. The goal of MPAP is to reassess previous survey work in the region.

## Marivan plain

The Marivan Plain is a small elongated alluvial plain (UTM 38S 603000E, 3930000N) which lies at the westernmost extent of the Zagros Mountains in the Iranian province of Kurdistan and around 80km west of the provincial capital, Sanandaj (Figure 1). The plain is c. 65km from the Iraqi city of Sulaymaniyah and less than 20km from the Sharizor Plain in Iraq to the west. In the past, the plain of Marivan with its picturesque Lake Zeribar was an important node in the communication routes between Iraq and Iran. The Marivan Plain is the southernmost plain of a north-south series of plains. From these plains there are only a few east-west passes that connect to the plains on the Iraqi side of the border. From Marivan, it is possible to travel further south through rugged terrain that connects small intermontane valleys leading to the Mahidasht and Kermanshah plains. The plain is located between two archaeologically important regions of western Iran: The central Zagros to the southeast and the Lake Urmia region to the northeast. Early studies of prehistoric periods were mainly conducted in these two regions, while little attention was paid to the region of Marivan.

Recent work in the Marivan region in 2002 identified a few Early Neolithic sites, but they did not report any Late Neolithic to Early Chalcolithic sites. This raised the question about the nature of occupation during this important transitional period. The MPAP initiated new survey work and was able to identify two sites that shed light on this period.

# شناسایی توالی فرهنگی دشت مریوان؛ بر پایۀ پژوهش‌های میدانی باستان‌شناسی

**مرتضی زمانی دادانه[1]**
**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.**
**سیروان محمدی قصریان**
**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.**
**امیر ساعدموچشی**
**استادیار گروه هنر و معماری دانشگاه پیام نور**

تاریخ دریافت:۱۳۹۸/۰۱/۲۹ ؛ تاریخ پذیرش:۱۴۰۰/۱۲/۲۰
علمی- پژوهشی

## چکیده

دشت مریوان در سال ۱۳۹۷ در قالب برنامۀ بررسی و شناسایی باستان‌شناسیِ دشت مریوان به سرپرستیِ مرتضی زمانی دادانه و با حمایت مالی پژوهشکدۀ کردستان‌شناسیِ دانشگاه کردستان مورد شناسایی و بازنگری مجدد قرار گرفت که در طی این پروژه ۶۰ اثر باستانی از دوران نوسنگی بدون سفال تا دوره اسلامی شناسایی و بازنگری شدند. در میان آثار مورد بازدید ۱ محوطه مربوط به دوره نوسنگی بدون سفال، ۱۴ محوطه مربوط به دوره مس‌وسنگ (قدیم، میانی، جدید)، ۲ محوطه احتمالاً متعلق به دورۀ مفرغ، ۱۱ محوطه و گورستان از عصر آهن، ۲۸ محوطۀ تاریخی شامل استقرارها و گورستان‌های اشکانی و ۱۲ محوطه متعلق به دورۀ اسلامی هستند. با توجه به الگوی استقراری شناسایی‌شده در نقاط مختلف دشت مریوان مشخص شد که به طرز جالبی تمامی محوطه‌های پیش‌ازتاریخ شامل دوره‌های نوسنگی و مس‌وسنگ دشت مریوان در بخش شمالی و جنوبی دریاچۀ زریبار واقع‌شده‌اند. به‌احتمال زیاد چنین الگوی پراکنش استقراری به دلیل سطح آب دریاچه در ادوار یادشده و عرض بسیار کم زمین‌های کشاورزی تا دامن ارتفاعات در دو سوی شرقی و غربی دریاچه بوده باشد و احتمالاً این کریدورها فقط مسیرهای مواصلاتی بوده‌اند که شمال و جنوب دریاچه را به هم مرتبط می‌ساخت. البته بخشی از دشت مریوان در شرق شهر کنونی مریوان پراکنده است که فاصله زیادی با دریاچه زریبار دارد و استقرارهای پراکنده در این بخش در حاشیۀ رودخانه اصلی که یکی از شاخه‌های رودخانۀ گاران است شکل گرفته‌اند.

**واژه‌های کلیدی:** دشتِ مریوان، نوسنگی بدونِ سفال، مس‌وسنگ قدیم، سفال جَی، مس‌وسنگ جدید، عصر آهن، دریاچۀ زریبار.

## مقدمه

دشتِ مریوان و دیگر دشت‌ها و دره‌های مناطق دور و نزدیک به این دشت، از نظر مطالعات باستان‌شناسی از تاریخچۀ طولانی برخوردار نیست. این مناطق در غرب ایران واقع‌شده و بین دو حوزۀ مهم مطالعاتی پیش از تاریخ غرب ایران (حوزه زاگرس مرکزی در جنوب و حوزه دریاچه ارومیه در شمال) جای گرفته است. هر دو این حوزه‌ها از جمله شناخته‌شده‌ترین حوزه‌های مطالعاتی پیش‌ازتاریخ ایران به‌حساب آمده که در نتیجۀ آن بیش‌تر پژوهش‌های صورت گرفته بر روی این حوزه‌ها تمرکزیافته و مناطق واقع میان این دو حوزه کم‌تر موردتوجه بوده‌اند. به‌عنوان مثال تاریخچه مطالعات پیش از تاریخ حوزه زاگرس مرکزی به حدود ۹۰ سال قبل و به کاوش‌های تپه گیان نهاوند در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ میلادی برمی‌گردد. چند دهه بعد از آن نیز کاوش-های گستردۀ در تپۀ شناخته شدۀ گودین باعث توجه روزافزون مطالعات در این منطقه گردید.
(Young & Levine, 1974) (Young, 1965). اما در نواحی شمالی زاگرس مرکزی، چنانچه ذکر گردید در محدودۀ امروزی استان کردستان شاهد چنین مطالعات دامنه‌دار و منظمی نبوده‌ایم، تا این‌که در یک یا دو

۱. رایانامۀ نویسندۀ مسئول: mortezazamani2269@gmail.com

دههٔ اخیر وضعیت تغییریافته و بررسی‌ها و کاوش‌هایی نیز در این منطقه صورت پذیرفته است (ساعدموچشی،۱۳۹۰ و ۱۳۸۹) (ساعدموچشی و همکاران، ۱۳۹۵و۱۳۹۴و۱۳۹۱) (محمدی‌فر و مترجم، ۱۳۸۲) (مترجم و شریفی، ۱۳۹۳). از جمله قدیمی‌ترین مطالعات صورت گرفته در دشت مریوان می‌توان به تحقیقات ارزشمند گرده‌شناسی دریاچهٔ زریبار اشاره کرد که شواهد جالبی را از نوع پوشش گیاهی منطقه در دوران پیش از تاریخ نشان داد (Van Zeist and Wright 1963). دشت مریوان به‌عنوان یکی از دشت‌های منطقه مریوان در سال ۱۳۸۱ در خلال برنامهٔ بررسی باستان‌شناسی شهرستان مریوان توسط تیمی از دانشگاه بوعلی سینا همدان مورد بررسی باستان‌شناسی قرار گرفت (محمدی‌فر و مترجم، ۱۳۸۱) که در نتیجهٔ آن آثار جالب توجهی از دورهٔ پارینه‌سنگی میانی تا دوره اسلامی مورد شناسایی و مستندنگاری قرار گرفت. هر چند که در بررسی‌های انجام گرفته توالی فرهنگی نسبتاً کاملی از آثار دوره پارینه‌سنگی میانی تا دوره مس‌وسنگ به دست آمد، اما انتشارات حاصل از این بررسی تقریباً بر روی آثار دوره پارینه‌سنگی و نوسنگی منطقه تمرکزیافته (Mohammadifar and Motarjem 2008) و آثار دوران جدیدتر و به‌ویژه دوران مس‌وسنگ آن منتشرنشده است و کم‌تر اطلاعی از این دوره مهم در توالی گاهنگاری منطقه در دسترس نبود. ازجمله پژوهش‌های باستان‌شناسی صورت گرفتهٔ منطقه مریوان می‌توان به کاوش لایه‌نگاری تپه قلعه ننه (بیننده، ۱۳۹۷)، کاوش قلعه ایمام (کریمیان، ۱۳۹۴)، کاوش گورستان‌های خمره‌ای مریوان (مترجم و محمدی‌فر، ۱۳۸۸)، کاوش اضطراری گورستان زردویان (معصومیان، ۱۳۹۶) و همچنین مقالاتی در زمینه کاوش محوطه‌های با تدفین خمره‌ای در حوزهٔ دشت مریوان اشاره کرد (محمدی‌فر و هژبری نوبری، ۱۳۸۳).

## دشت مریوان

شهرستان مریوان یکی از شهرستان‌های استان کردستان در غرب ایران است (تصویر۱) که در ۱۳۵ کیلومتری غرب شهرستان سنندج و در ۴۶ درجهٔ و۱۰ درجهٔ طول شرقی و ۳۵ درجه و ۳۲ دقیقهٔ عرض شمالی و در ارتفاع ۱۲۸۶ متری از سطح دریا واقع شده است. شهرستان مریوان با مساحت ۲۱۹۳،۴ کیلومترمربع و ۷،۷۷ درصد از مساحت استان را به خود اختصاص داده است که دارای ۳ بخش، ۲ شهر و شش دهستان است. دشت مریوان که شهر کنونی مریوان در بخشی از آن واقع شده است، از شمال به ارتفاعات بی‌سران و فیله قوس و دشت قزل چه سو، از غرب به کوه‌های میراجی، گزسانی و قوچلو، از جنوب به کوه‌های میرحاجی و بولیانه و از شرق به ارتفاعات مشرف بر دره و رودخانهٔ گاران محدود می‌گردد. این دشت در جهت شمال‌غربی-جنوب شرقی گسترش پیدا کرده و دریاچهٔ زریبار با جهت شمالی-جنوبی در وسط دشت واقع شده است. طرز تشکیل دشت مریوان، نحوهٔ بریدگی اطراف آن، شکل ظاهری، طرز گسترش این دشت، غیر منظم بودن آن و نیز عمق زیاد آبرفت (حداکثر ۲۳ متر) با عرض کم نشان می‌دهد که حتماً گسل یا گسل‌هایی باعث افتادگی طبقات، و شرایط مناسب برای تشکیل دشت مریوان شده است. البته در تکوین و تکامل دشت نباید نقش آب و هوا و آب‌های روان را از نظر دور داشت، بدین ترتیب در ادوار پیشین، هم‌زمان و پس از حرکت کوه‌زایی که ساختمان زمین‌شناسی در این منطقه در حین تکوین بوده است، در محل‌هایی که در مسیر آب بوده، لایه‌های سست و نرم وجود داشته و در امتداد لایه‌ها و در قسمت‌هایی که زمین سخت بوده، عمود به امتداد لایه‌ها،

دره‌ها ایجاد شده است (ملکی و کریمی، ۱۳۸۶). این دره‌ها محل مناسبی برای اسکان گروه‌های انسانی است و دارای شرایط مناسب زیستی برای امرار معاش این جوامع هستند. با توجه به موارد یادشده به نتایج و دستاوردهای حاصل از برنامهٔ بررسی باستان‌شناسی دشت مریوان و ادوار شناسایی‌شده و توصیف الگوی استقراری این دشت طی ادوار فرهنگی متفاوت می‌پردازیم. در میان آثار مورد شناسایی و بازنگری شده در محدودهٔ دشت مریوان، ۱ محوطه مربوط به دورهٔ نوسنگی بدون سفال، ۱۴ محوطه مربوط به دورهٔ مس‌وسنگ (قدیم، میانی، جدید)، ۲ محوطه احتمالاً متعلق به دورهٔ مفرغ (؟)، ۱۱ محوطه و گورستان از عصر آهن، ۲۸ محوطهٔ تاریخی شامل استقرارها و گورستان‌های اشکانی و ۱۲ محوطه متعلق به دورهٔ اسلامی هستند (تصویر۲).

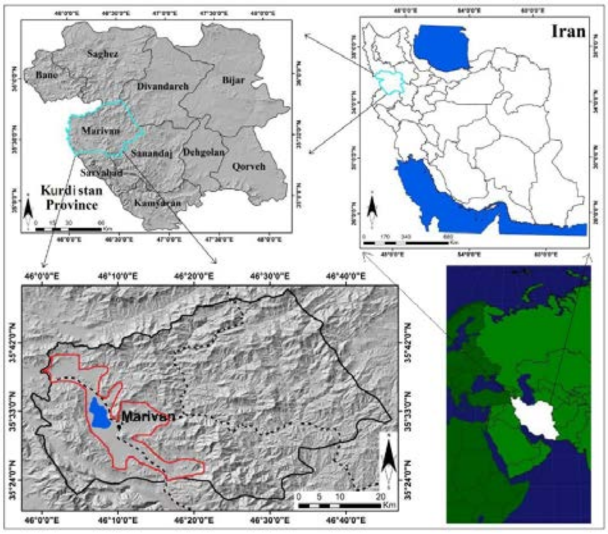


تصویر۱- موقعیت جغرافیایی شهرستان مریوان و دشت مورد مطالعه، ( نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 1- Geographical location of Marivan county and plain under study, (Authors, 2018)

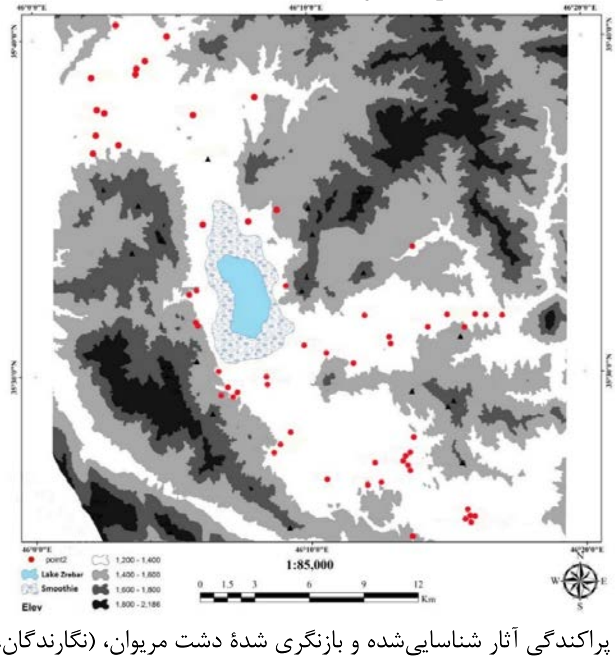


تصویر۲- پراکندگی آثار شناسایی‌شده و بازنگری شدهٔ دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 2 - Distribution of identified and revised works in Marivan plain, (Authors, 2018)

**دورهٔ نوسنگی**

تنها استقرار شناسایی‌شده از دورهٔ نوسنگی در دشت مریوان متعلق به دوره نوسنگی بدون سفال است (تصویر۳). در بررسی ۱۳۹۷ بر روی سطح این اثر هیچ‌گونه شواهد سفالی مشاهده نگردید. این اثر که به صورت یک برجستگی کم ارتفاع در میان اراضی کشاورزی روستای وله‌ژیر واقع شده است نخستین بار توسط هیأت دانشگاه بوعلی سینا همدان شناسایی‌شده و بر اساس تیغه‌ها و ریز تیغه‌های شناسایی‌شده به دوره نوسنگی بدون سفال نسبت داده‌شده است و با نام گرده‌کهٔ (تپه) عبه صوفی همه‌ومین نامیده شده است (محمدی‌فر و مترجم، ۱۳۸۱: ۳۴) که شکل نوشتار صحیح آن در زبان محلی گرده‌که‌ی عه‌به صوفی حه‌مه‌ومین ( Gerdakei Aba sofi Hamaomin) است. در بررسی اخیر در سال ۱۳۹۷ نیز که نوشتار حاضر مربوط به نتایج این بررسی است تیغه‌ها و ریز تیغه‌های مربوط به این دوره از سطح تپه نمونه‌برداری شد (تصویر۴).

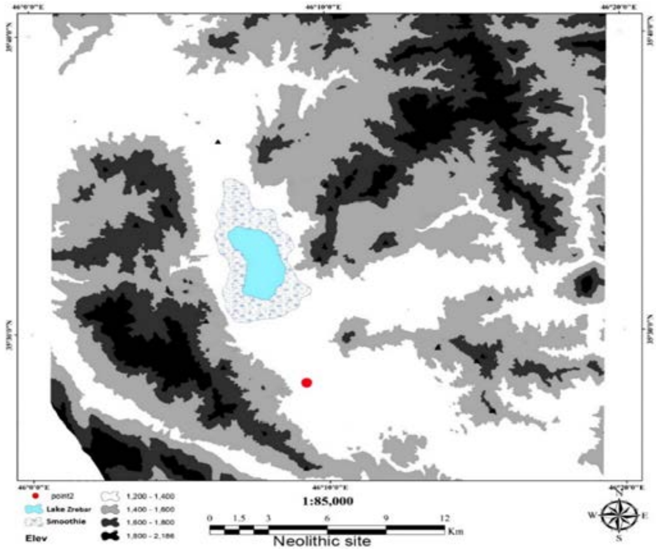


تصویر۳- موقعیت تپه عبه صوفی همه‌ومین در دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 3- The location of Tepe Aba Sofi Hamaomin in the Marivan plain, (Authors, 2018)

تصویر۴- مصنوعات و تراشه‌های سنگی تپه عبه صوفی همه‌ومین، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 4 - Artifacts and stone chips of Tepe Aba Sofi Hamaomin, (Authors, 2018)

## دورۀ مس‌وسنگ قدیم

از میان‌دوره‌های سه‌گانۀ دوران مس‌وسنگ در دشت مریوان، دورۀ مس‌وسنگ قدیم به نسبت دو دوره دیگر ناشناخته‌تر است، وضعیتی که فقط محدود به منطقۀ مریوان نبوده و در سایر حوزه‌های مطالعاتی این دوره در غرب کشور نظیر حوزه زاگرس مرکزی نیز دیده می‌شود. هرچند که اطلاعات محدودی از این دوره در مناطق زاگرس مرکزی در طی بررسی‌های ماهیدشت (Levine & McDonald 1977, Levine and Young 1987) به‌دست‌آمده ولی هنوز بازۀ زمانی دقیق این دوره، الگوی پراکنش محوطه‌ها، کاربری آن‌ها و ابهاماتی از این قبیل در دست نیست. فقط ذکر شده است که نمایندۀ این دوره، سفالی موسوم به سفال جَی ( J ) است که سبک شرقی فرهنگ حلف بین‌النهرین نامیده شده است (Levine & McDonald, 1977: 42). لازم به ذکر است که این دوره در مناطق شرقی زاگرس مرکزی نظیر حوزۀ کنگاور با فرهنگ شهن‌آباد شناخته می‌شود (Levine and Young, 1987). هرچند که این گونۀ سفالی شاخصۀ فرهنگ‌های دورۀ مس‌وسنگ قدیم مناطق غربی زاگرس مرکزی نظیر دشت‌های سرپل ذهاب (علی‌بیگی، ۱۳۹۴) و ماهیدشت ( Levine & McDonald, 1977) بوده و حد نهایی دامنۀ پراکنش آن نیز تا نواحی هرسین و صحنه (محمدی فر و مترجم، ۱۳۸۱) و بیستون مانند تپه نازلیان (محمدی قصریان، ۱۳۹۳) می‌رسد، ولی به طرز جالبی بر سطح یکی از محوطه‌های شناسایی شدۀ مریوان نیز به نام تپه قاله‌زیوا (Tepe Qala Zewa) (تصویر۵)، سفال موسوم به سفال جَی به دست آمده است (زمانی و همکاران، ۱۳۹۷)(تصویر الف و ب۶). فن ساخت، خمیره و نوع پوشش به کار گرفته‌شده در ساخت سفال‌های جَی مریوان کاملاً با ویژگی‌های برشمرده برای این گونۀ سفالی در ماهیدشت مطابق است. با مقدمۀ یادشده می‌توان این‌چنین نتیجه گرفت که دامنۀ پراکنش سفال جَی فقط محدود به مناطق غربی و مرکزی زاگرس مرکزی نبوده و مناطق شمالی‌تر این حوزه و از جمله منطقۀ مریوان را نیز می‌توان به این حوزه اضافه کرد (تصویر۷).

تصویر۵- تپۀ قاله‌زیوا، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 5 – Tepe Qala Zewa, (Authors, 2018)

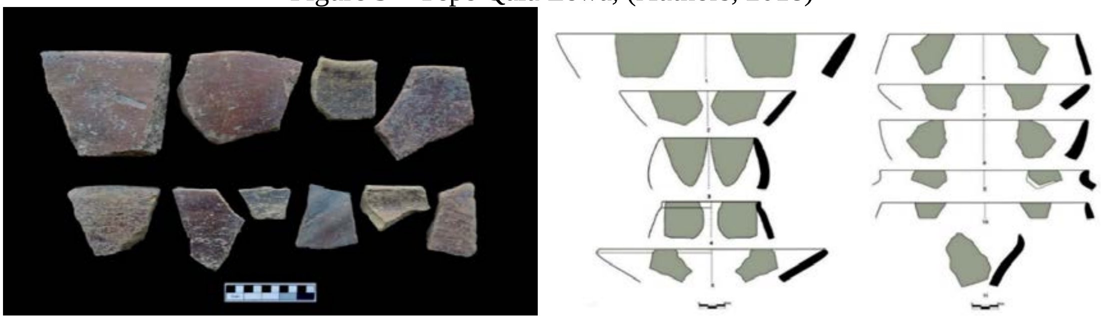

تصویر الف۶- قطعات سفالی سبک جَی از تپهٔ قاله‌زیوا، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure A6- J ware pottery pieces from Tepe Qala Zewa, (Authors, 2018)

تصویر ب۶- قطعات سفالی سبک جَی از تپهٔ قاله‌زیوا، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure B6- J ware pottery pieces from Tepe Qala Zewa, (Authors, 2018)

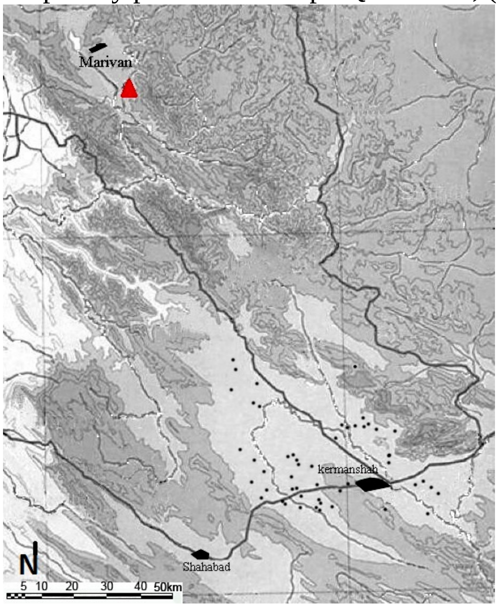


تصویر۷- پراکندگی محوطه‌های معرف فرهنگ جَی در حوزهٔ ماهیدشت (Levine and McDonald, 1977) و محوطهٔ نویافتهٔ مریوان

Figure 7- Distribution of sites representing J culture in Mahidasht area (Levine and McDonald, 1977) and the newly discovered area of Marivan

## دورهٔ مس‌وسنگ میانی

با پایان دورهٔ مس‌وسنگ قدیم در اواخر هزاره ششم ق.م و شروع دورهٔ مس‌وسنگ میانی در نیمهٔ اول هزارهٔ پنجم ق.م شاهد تغییراتی که نمود بیش‌تر آن در افزایش تعداد محوطه‌ها و نیز رواج گونه‌های جدید سفالی نظیر انواع گوناگون سفال دالما در اوایل این دوره و یا سفال‌های نخودی منقوش (B.O.B و گونهٔ سه‌گابی) در فازهای بعدی این دوران هستیم. در دشت مریوان نیز شاهد وضعیت مشابهی هستیم به صورتی که علاوه بر شناسایی محوطه‌های بیش‌تری از دورهٔ مس‌وسنگ میانی نسبت به تک محوطهٔ دورهٔ مس‌وسنگ قدیم (تپهٔ قاله‌زیوا)، سفال‌های شاخص یادشده نیز در بررسی‌ها به دست آمدند. محوطه‌های دورهٔ مس‌وسنگ میانی شامل تپه‌های قاله‌زیوا، عه‌به فَتول (Tepe Aba Fatol)، هان‌الیاس (Tepe Han Elyas)، هه‌سیره‌گه‌وره (Tepe Hasera Gawra)، چخماق‌آوی (Tepe Chakhmaq Avi)، کنگران (Tepe Kangaran) و ژی‌ژوان (Tepe Zhe Zhwan) است.

تپهٔ قاله‌زیوا همان تپهٔ توصیف‌شده در بالا است که علاوه بر شواهد دورهٔ مس‌وسنگ قدیم، سفال‌های دورهٔ مس‌وسنگ میانی (فاز دالما) را نیز دارا است (تصویر۸). به دلیل به دست نیامدن سفال‌های نخودی منقوش (B.O.B و گونهٔ سه‌گابی) که مربوط به فازهای بعدی دورهٔ مس‌وسنگ میانی هستند، به نظرمی‌رسد که این تپه فقط فاز ابتدایی دورهٔ مس‌وسنگ میانی (فاز دالما) را دارا باشد (زمانی و همکاران، ۱۳۹۷). بعد از اوایل هزارهٔ پنجم ق.م و تقریباً در اواسط این هزاره به غیر از گونه‌های مختلف سفال دالما (تصویر۸)، گونه‌های منقوش دیگری نیز ظاهر می‌شوند که نمونهٔ این گونه‌های منقوش نیز در بررسی محوطه‌های مریوان به دست آمد (تصویر۹). این شواهد سفالی مربوط به تپه‌های هان‌الیاس، عه‌به فه‌تول و هه‌سیره‌گه‌وره هستند که نمونه‌هایی از سفال B.O.B و سه‌گابی از آن‌ها به دست آمده است. بر اساس شواهد یادشده به نظرمی‌رسد که از میان ۷ محوطهٔ دورهٔ مس‌وسنگ میانی، یک محوطه (تپهٔ قاله‌زیوا) مربوط به فاز ابتدایی این دوره و ۶ محوطهٔ دیگر مربوط به فازهای بعدی دورهٔ مس‌وسنگ میانی هستند. ابعاد و اندازهٔ کوچک این محوطه‌ها، الگوی پراکنش آن‌ها در کنار چشمه‌ها و مسیل‌ها و نیز برخی شواهد سطحی نظیر سردوک‌های سفالی (تصویر۱۰)، احتمالاً نشان‌دهندهٔ روستاهای کوچک اوایل و اواسط هزارهٔ پنجم ق.م در منطقه است. لازم به ذکر است که نمونه‌های کاملاً مشابه سردوک‌های فاز دالمای دشت مریوان از فاز دالمای کاوش‌های تپه قشلاق بیجار نیز گزارش شده است (Sharifi and Motarjem 2018).

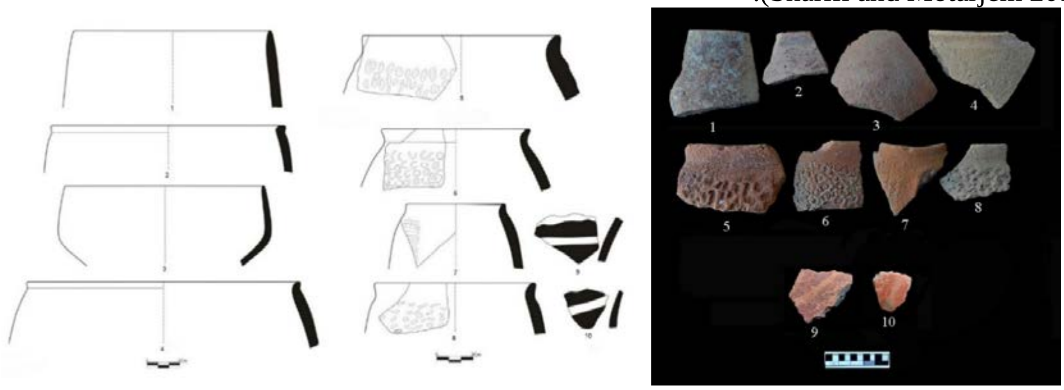

تصویر۸- سفال‌های فاز دالمای دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 8- Dalma phase pottery of Marivan plain, (Authors, 2018)

تصویر۹- سفال‌های فاز سه‌گابی دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 9- She Gabi phase pottery of Marivan plain, (Authors, 2018)

تصویر۱۰- سردوک سفالی از تپهٔ قاله‌زیوا متعلق به دورهٔ مس‌وسنگ میانی، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 10 - Spindle from Tepe Qala Zewa belonging to the Middle Chalcolithic period, (Authors, 2018)

### دورهٔ مس‌وسنگ جدید

این دوره یکی از مهم‌ترین دوره‌های مطالعاتی منطقهٔ جنوب غرب آسیا است. در اواسط و اواخر این دوره شاهد رشد و پیچیدگی جوامع به مرحله‌ای هستیم که اولین شهرها در جنوب و شمال بین‌النهرین ظهور پیدا می‌کند. در این دوره سفال‌های خوش‌ساخت نخودی منقوش دوره‌های قبل تقریباً از رواج افتاده و سفال‌های ساده با شاموت گیاهی جایگزین آن می‌گردد. در منطقهٔ مورد بحث ما نیز وضعیت به این‌گونه است. شاخصهٔ اصلی سفال‌های دورهٔ مس‌وسنگ جدید مریوان نیز، سفال‌های نخودی و قرمز ساده با شاموت کاه هستند (تصویر۱۱). از کل ۱۴ محوطهٔ متعلق به دورهٔ مس‌وسنگ (تصویر۱۴)، ۸ محوطه {تپه بیلو (Tepe Beillou)، تپه

وەسا (Tepe Vassa)، هان‌الیاس، گردی قلقله (Gerdi Qolqola)، هەسیره گەوره، قبرستان قلقله (Tepe Ghabrestane Qolqola)، میرویس (Tepe Mir Vais) و تپه رَشه (Tepe Rasha) متعلق به دورهٔ مس‌وسنگ جدید (Late Chalcolithic) است که همانند دورهٔ مس‌وسنگ میانی که تمامی محوطه‌ها فقط مربوط به یک فاز نبوده، آثار این دوره نیز به پنج فاز (LC1-5 مطابق گاهنگاری شمال بین‌النهرین) تقسیم می‌شوند. از میان آثار شناسایی‌شده هفت محوطه مربوط به فازهای میانی دورهٔ مس‌وسنگ جدید (/$Godin VI_2$ LC3-4) هستند و یک محوطه (تپه رَشه) (تصویر۱۲) نیز مربوط به اواخر این دوره ($LC5/Godin VI_1$) نسبت داده شده‌اند (Zamani dadane et al 2019). به طرز جالبی هیچ اثری از یکی از فازهای اوایل دورهٔ مس‌وسنگ جدید (LC2/Godin VII) در بررسی‌های دشت مریوان به دست نیامد. علی‌رغم هم‌زمانی محوطه‌های دورهٔ LC3-4 مریوان با دورهٔ اوروک میانی در بین‌النهرین و بحث گسترش این فرهنگ در مناطق هم‌جوار، شواهد و مدارک قطعی سفالی دال بر بین‌النهرینی بودن این محوطه‌ها به دست نیامد و به نظرمی‌رسد که این محوطه‌ها، استقرارهای یکجانشین محلی اواسط هزارهٔ چهارم ق.م در منطقه بوده‌اند. تنها در اواخر این دوره است که شواهد احتمالی از ارتباطات فرامنطقه‌ای در دشت مریوان به دست آمده است و آن نیز شواهد سفالی جالبی از تپه رَشه است (تصویر۱۳). این تپه در حومهٔ شهر مریوان و در داخل پادگان تیپ ۳۲۸ شهید عبادت ارتش جمهوری اسلامی ایران واقع شده است. ابعاد آن ۴۸۰ در۳۹۰ متر و ارتفاع آن از سطح زمین‌های اطراف ۳۱ متر است. این تپه در نزد اهالی منطقه با نام تپه رَشه (Rasha) شناخته شده است. آثار سفالی دامنهٔ غربی تپه شامل سفال نوع اوروک جدید و شاخصهٔ آن سفال لبه‌واریخته است. این تپه از وضعیت حفاظتی نامطلوبی برخوردار است و دلیل آن قرار گرفتنش در محدودهٔ پادگان ارتش است. گونه‌شناسی و تاریخ‌گذاری نسبی پیشنهادی برای این تپه دوره $Godin VI_1$ یا LC۵ است.

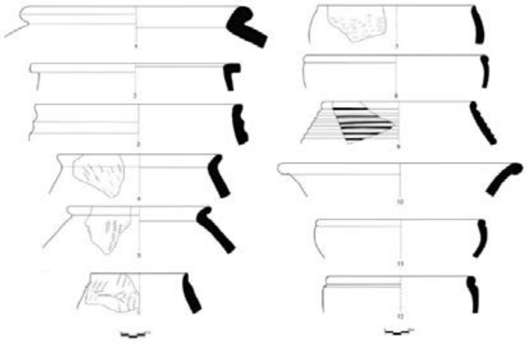

تصویر۱۱- نمونه سفال‌های دورهٔ مس‌وسنگ جدید دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 11- Sample of pottery of LC period of Marivan plain, (Authors, 2018)

تصویر۱۲- نمایی از تپه رَشه، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 12- View of Tepe Rasha, (Authors, 2018)

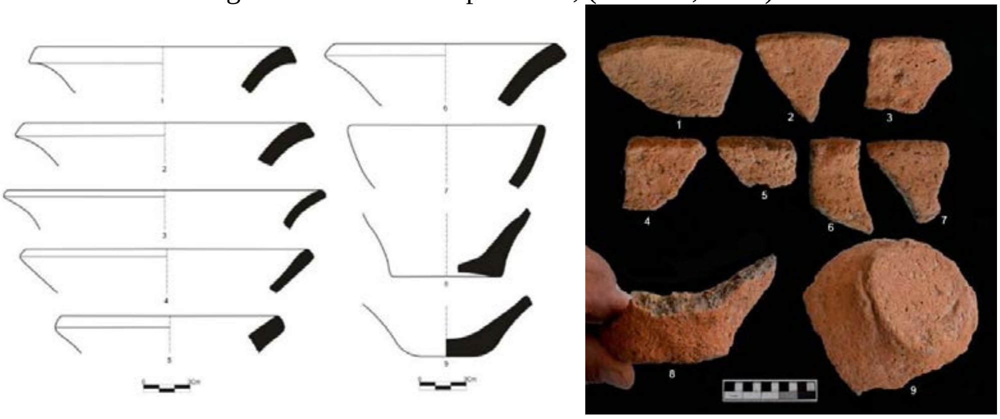

تصویر۱۳- سفال‌های دورهٔ اوروک جدید از تپه رَشه، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 13- Late Uruk phase pottery from Tepe Rasha, (Authors, 2018)

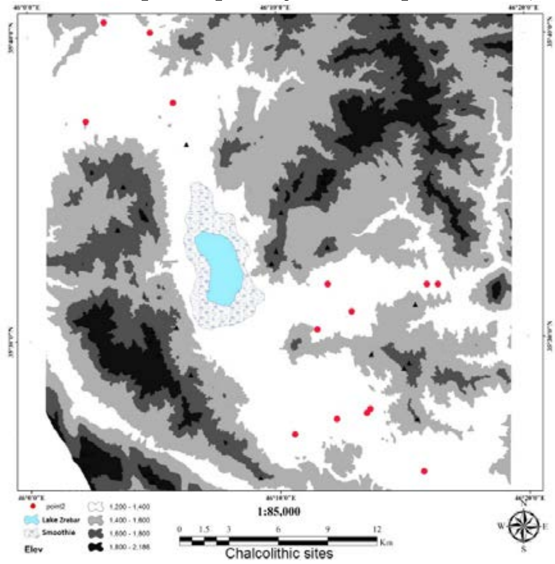


تصویر۱۴- پراکندگی محوطه‌های دورهٔ مس‌وسنگ در دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 14- Distribution of Chalcolithic period sites in Marivan plain, (Authors, 2018)

## عصر مفرغ

از این دوره در دشت مریوان به طرز عجیبی اثری از فرهنگ‌های شاخص عصر مفرغ زاگرس مرکزی و حوزهٔ شمال‌غرب (فرهنگ یانیق، گودینIII و سبک ارومیه) شناسایی نشد (البته محدود بودن حوزهٔ مورد بررسی را باید در نظر گرفت و با توجه به محدودیت حوزهٔ مورد بررسی، امکان این‌که محوطه‌های متعلق به عصر مفرغ در ارتفاعات و مناطقی خارج از دشت شکل گرفته باشند دور از ذهن نیست). لازم به ذکر است این وضعیت، یعنی فقدان فرهنگ‌های عصر مفرغ در برنامهٔ بررسی شهرستان مریوان که توسط هیأت دانشگاه بوعلی سینا انجام‌شده نیز ذکر شده است، به‌جز در تپهٔ قلعه ننه که خارج از محدودهٔ دشت مریوان بوده و شواهدی از سفال سبک یانیق در این اثر شناسایی شده است (محمدی‌فر و مترجم، ۱۳۸۱).

## عصر آهن

از عصر آهن در دشت مریوان ۱۱ اثر مورد شناسایی واقع شد (تصویر۱۵) که شامل محوطه‌های تپه ژی‌ژوان، گردی علی رسول (Gerdi Ali Rasoul)، تپه گلین کبود (Tepe Gellin Kaboud)، تپه کنگران (Tepe-Kangaran)، تپه میرزا آشه (Tepe Mirza Asha)، قلعه خاو (Qale Khaw)، قلعه توراخ تپه (Qale Torakh Tepe)، گورستان شخصه هژاره (Shakhsa Hazhara)، محوطهٔ ده‌کهنهٔ وله‌ژیر (Deh Kohne Wlazher)، تپه چقاله (Tepe Chaqala) و تپه هریزگا (Tepe Harezga) است. برخی از این آثار به صورت یک استقرار از عصر آهن (تپه گلین کبود، قلعهٔ توراخ تپه، محوطهٔ ده‌کهنهٔ وله‌ژیر، تپه چقاله و تپه هریزگا) و برخی دیگر به صورت گورستان-های کلان سنگیِ شاخص عصر آهن (تپه ژی‌ژوان، گردی علی رسول، تپه کنگران، قلعه خاو و گورستان شخصه هژاره) و یک اثر با ساختار دفاعی شناسایی شده‌اند. غالبا گورستان‌های این دوره در مناطقی که دارای ارتفاع بیش‌تری از سطح دشت است ایجادشده و در مواردی نیز به علت ارتفاع مناسب محوطه‌های باستانی متروک‌شده، توسط مردمان عصر آهن جهت ایجاد قبور مورداستفاده واقع شده‌اند. از جمله این گورستان‌ها می‌توان به تپه ژی‌ژوان و تپه کنگران و قلعه خاو اشاره کرد (تصاویر۱۶و۱۷). در برخی موارد نیز گورستان‌ها بر روی ارتفاعات طبیعی منطقه و بر روی بستر طبیعی ایجاد شده‌اند که می‌توان به گورستان شخصه هژاره (تصاویر۱۸و۱۹) و گردی علی رسول اشاره کرد. با توجه به مطالعات انجام‌شده در میان خاک‌های حاصل از حفاری غیرمجاز در گورستان شخصه هژاره و بر اساس پراکنش فرم و لب قطعات سفالی، احتمال این‌که تعداد ۸ ظرف در کنار تدفین گذاشته شده باشد وجود دارد (تصویر۲۰). جالب توجه است که در میان آثار شناسایی شدهٔ عصر آهن در دشت مریوان یک اثر که با توجه به ارتفاع آن از سطح دشت و آثار سطحی آن، ظاهراً یک بنای شاخص تدافعی بوده شناسایی شد. بر روی سطح این اثر شواهد سفالی از عصر آهن و به‌وفور قطعاتی از آجر مشاهده می‌شود (تصویر۲۱). سایر آثار شناسایی شدهٔ متعلق به عصر آهن در دشت مریوان مانند توراخ تپه و تپه چقاله (تصویر۲۲و۲۴) شامل استقرارهای معمولی این دوره است که غیر از شواهد سفالی هیچ‌گونه شواهد فرهنگی دیگری نداشتند (تصویر۲۳و۲۵).

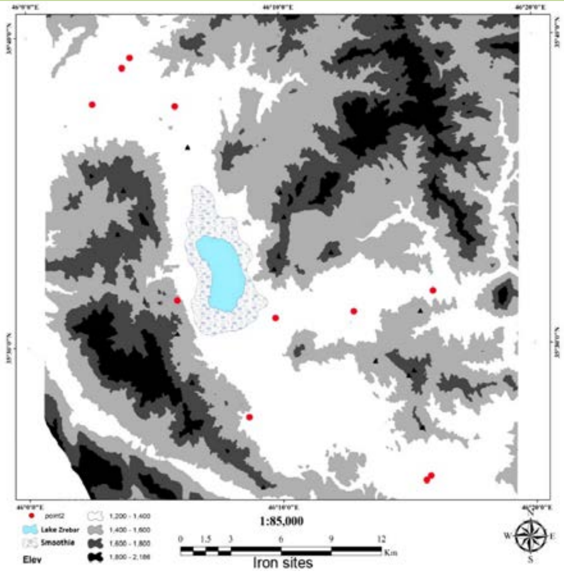


تصویر۱۵- پراکندگی محوطه‌های عصر آهن در دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 15- Distribution of Iron Age sites in Marivan plain, (Authors, 2018)

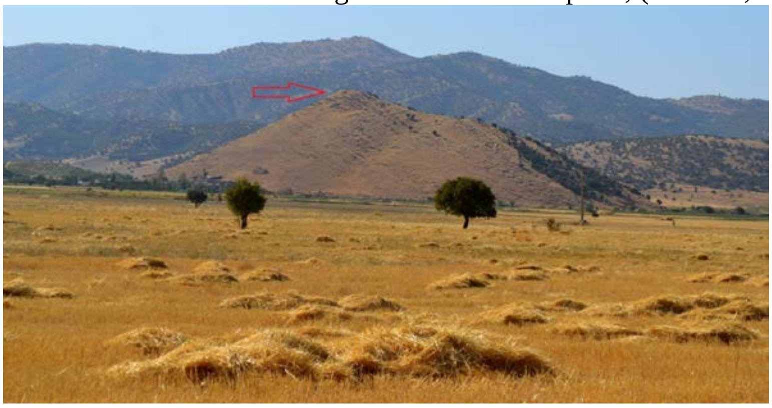

تصویر۱۶- دورنمای قلعه خاو، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 16- Perspective of Khaw Castle, (Authors, 2018)

تصویر۱۷- بخشی از یک ظرف سفالی عصر آهنی از قلعه خاو، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 17- Part of an Iron Age pottery from Khaw Castle, (Authors, 2018)

تصویر۱۸- گورستان شخصه هژاره، یک گور سنگی عصر آهن، حفاری‌شده توسط حفاران غیرمجاز، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 18- Shakhsa Hazharah Cemetery, an Iron Age stone tomb excavated by illegal diggers, (Authors, 2018)

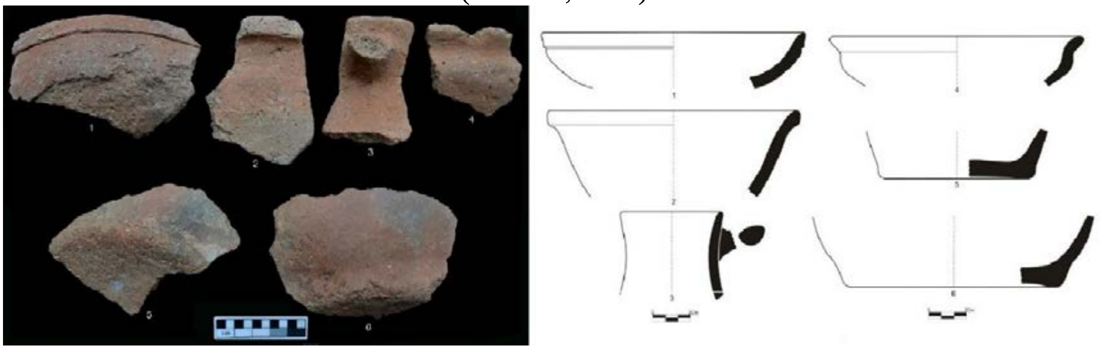

تصویر۱۹- نمونه سفال‌های گورستان شخصه هژاره، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 19- Sample pottery of Shakhsa Hazharah cemetery, (Authors, 2018)

ب الف

تصویر۲۰- الف) سفال‌های عصر آهن گورستانB سیلک (Ghirshman, 1939: plate.XVI). ب) نمونه سفال‌های به دست آمده از خاک‌های حاصل از حفاری غیرمجاز گورستان شخصه هژاره، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 20- a) Iron Age pottery of Cemetery of Sialk B (Ghirshman, 1939: plate.XVI). b) Sample of pottery obtained from the excavated soils of Shakhsa Hazharah Cemetery, (Authors, 2018)

تصویر۲۱- نمایی از تپه میرزا آشه و آجرهای سطحی آن، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 21- View of Tepe Mirza Asha and its surface bricks, (Authors, 2018)

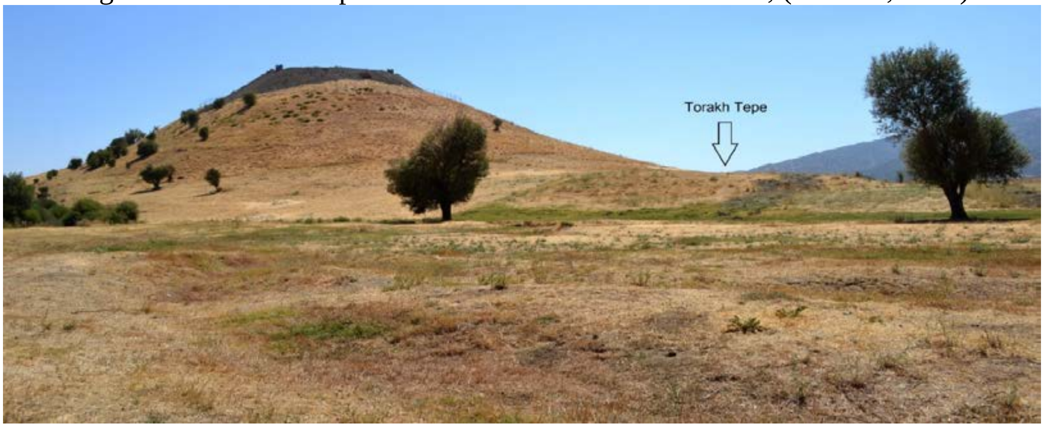


تصویر۲۲- موقعیت استقرار توراخ تپه در دامنه و قلعهٔ تخریب شدهٔ آن، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 22- Location of Torakh Tepe on the slope and its destroyed castle, (Authors, 2018)

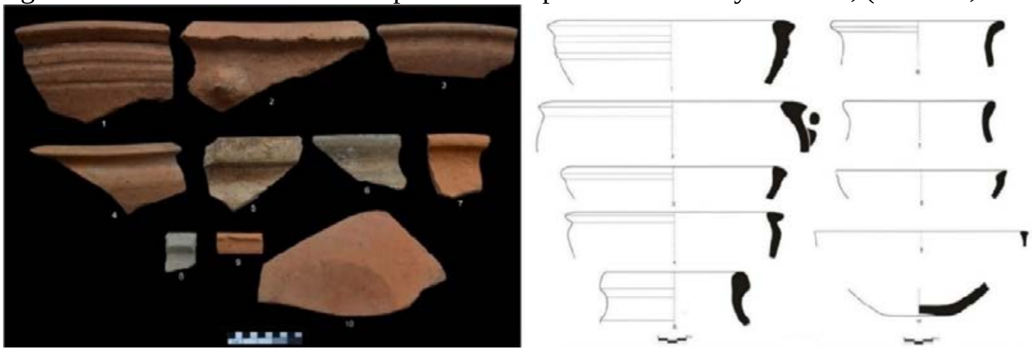

تصویر۲۳- سفال‌های عصر آهن قلعهٔ توراخ تپه، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 23- Iron Age pottery of Torakh Tepe Castle, (Authors, 2018)

تصویر۲۴- دورنمای محوطهٔ استقراری عصر آهن تپه چقاله از روی تپهٔ قاله‌زیوا، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 24- Perspective of the Iron Age settlement area of Tepe Chaqala from Qala Zewa, (Authors, 2018)

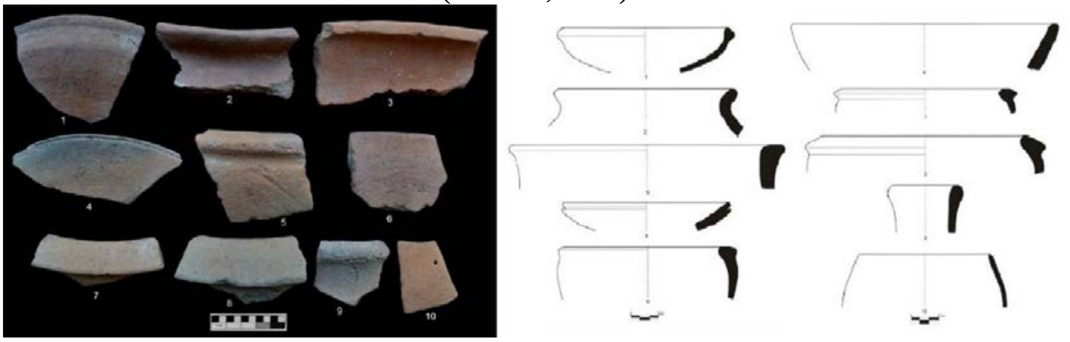

تصویر۲۵- نمونه سفال‌های سطحی عصر آهن تپه چقاله، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 25- Sample of surface Iron Age pottery of Tepe Chaqala, (Authors, 2018)

## دورهٔ اشکانی

در بررسی اخیر در دشت مریوان ۲۸ اثر شامل محوطه‌های استقراری و گورستان‌های خمره‌ای اشکانی شناسایی و بازدید مجدد شد (تصویر۲۶). این در حالی است که در گزارش‌های گذشته از منطقه مریوان تعداد زیادی از گورستان‌های دورهٔ اشکانی شناسایی‌شده اما کم‌تر اشاره‌ای به استقرارهای وابسته به این گورستان‌ها شده است. در بررسی بازنگری سال ۱۳۹۷ چندین محوطهٔ شاخص استقراری از دورهٔ اشکانی مانند محوطهٔ کلکه خزینه (Klka Khazina) مورد شناسایی واقع شد. از جمله شواهد سطحی با ارزش می‌توان به قطعه‌ای از یک پایه اجاق در برش جاده‌ای که از روی محوطه عبور کرده (تصویر۲۷) و یک قطعهٔ دیگر از پایه اجاقی متفاوت از سطح محوطه و هم‌چنین یک گل‌میخ سفالی از محوطهٔ کلکه خزینه اشاره کرد (تصویر۲۸). که با توجه به تک دوره‌ای بودن این استقرار و گسترش افقی آن، بدون شک این آثار می‌تواند متعلق به دورهٔ اشکانی باشد. برخی از گورستان‌های شناسایی‌شده در این بررسی در ارتباط با محوطهٔ استقراری و برخی دیگر نیز بدون ارتباط با استقرار شناسایی شده‌اند و شواهد سطحی آن‌ها شامل قطعات شاخص خمره‌های نوع اشکانی است (تصویر۲۹).

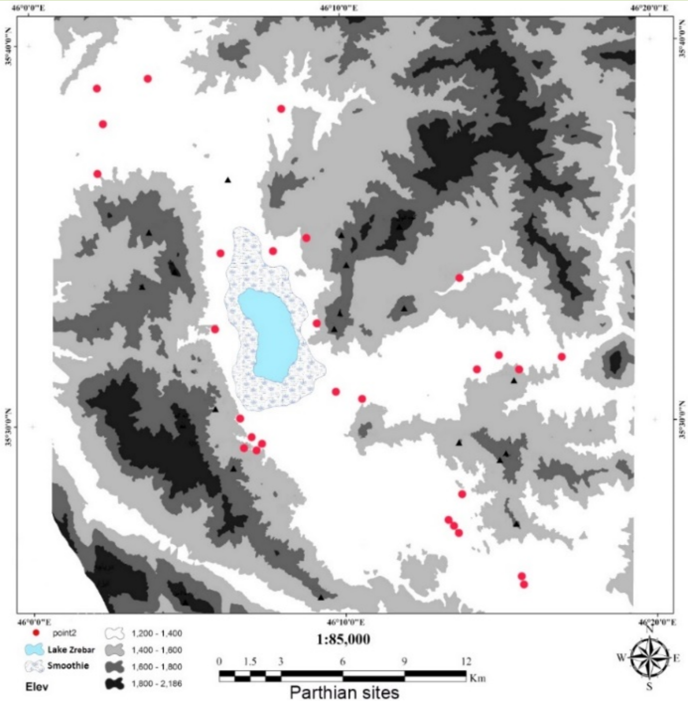


تصویر۲۶- پراکندگی آثار دورۀ اشکانی در دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 26- Dispersion of Parthian period Evidence in Marivan plain, (Authors, 2018)

تصویر۲۷- پایه اجاق مکشوفه از برش کنار جاده در محوطۀ کلکه خزینه، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 27- The base of the stove discovered from a roadside cut in the area of Kelka Khazinah, (Authors, 2018)

تصویر۲۸- پایه اجاق و گل‌میخ سفالی متعلق به دورهٔ اشکانی از سطح محوطهٔ کلکه خزینه، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 28- The base of the stove and clay pot belonging to the Parthian period from the surface of the Kelka Khazinah , (Authors, 2018)

تصویر ۲۹- سفال‌های اشکانی گورستان گرده شمامه، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 29- Parthian pottery of Girda Shamamah cemetery, (Authors, 2018)

## دورهٔ اسلامی

از دوران اسلامی در دشت مریوان ۱۲ محوطه شناسایی شد (تصویر۳۰) که ۱۰ اثر به صورت محوطه‌های باستانی و ۲ اثر به صورت بنا می‌باشند. از جمله محوطه‌های شاخص این دشت یک مسجد از دورهٔ قاجار در روستای بر قلعه است که در منابع مکتوب با نام مسجد ایمام و در نزد اهالی محلی با نام قلعه ایمام (Qale Imam) شناخته می‌شود و توسط هیأت باستان‌شناسی دانشگاه تهران به سرپرستی حسن کریمیان مورد کاوش اضطراری قرار گرفت (کریمیان، ۱۳۹۴). دیگری نیز یک حمام متعلق به دورهٔ پهلوی در روستای نژمار سفلی است (تصویر۳۱) که این اثر هنوز ثبت ملی نشده و نیاز به ثبت در فهرست آثار ملی کشور و انجام مطالعات تکمیلی و ثبت و ضبط دقیق دارد.

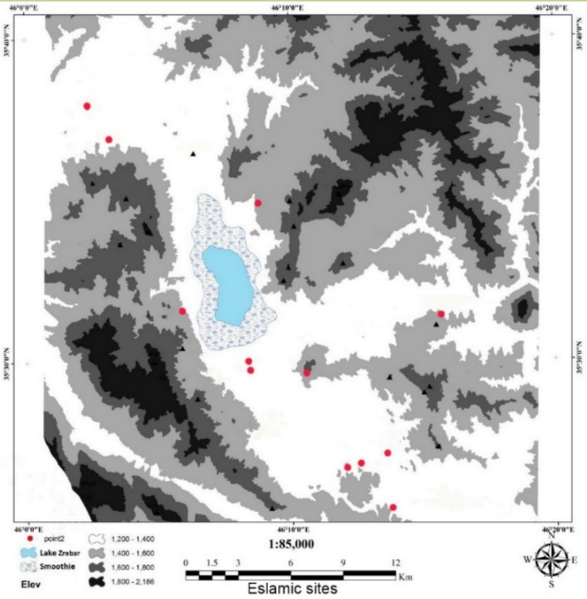


تصویر۳۰- موقعیت پراکندگی محوطه‌های دورۀ اسلامی در دشت مریوان، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 30- Dispersion of locations of Islamic period sites in Marivan plain, (Authors, 2018)

تصویر۳۱- نما و سقف حمام، روستای نژمار سفلی، (نگارندگان، ۱۳۹۷)

Figure 31- Facade and roof of the bath, Nejmar Sofla village, (Authors, 2018)

## نتیجه‌گیری

مهم‌ترین نتایج حاصل از بررسی و شناسایی دشت مریوان به شرح زیر است:

- در بررسی‌های سال ۱۳۸۱ هیأت باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، توالی فرهنگی شهرستان مریوان از دورۀ پارینه‌سنگی میانی تا مس‌وسنگ میانی به غیر از دوران نوسنگی جدید و مس‌وسنگ قدیم به‌دست‌آمده بود. ولی سؤال اصلی این بود که وضعیت استقرارهای بعد از دورۀ نوسنگی آغازین تا شروع دورۀ مس‌وسنگ میانی منطقه به چه صورت است؟ شناسایی تپۀ قاله‌زیوا با آثاری از دورۀ مس‌وسنگ قدیم (نیمۀ دوم هزاره ششم ق.م) این گپ فرهنگی را پر نمود و تقریباً توالی فرهنگی منطقه را کامل نمود.

- بررسی محوطه‌های دورۀ مس‌وسنگ قدیم و میانی مریوان نشان می‌دهد که هم سفال‌های شاخص این دوره و هم الگوی پراکنش محوطه‌ها مشابه با مناطق جنوبی مریوان و به‌ویژه زاگرس مرکزی است. همان‌طور

که ذکر شد سفال جَی، سفالی شناخته‌شده از محوطه‌های مس‌وسنگ قدیم زاگرس مرکزی بوده که در مریوان نیز به دست آمده است. سفال‌های دورۀ مس‌وسنگ میانی منطقۀ زاگرس مرکزی و به‌ویژه سفال گونۀ سه‌گابی نیز از جمله مهم‌ترین شاخصه‌های محوطه‌های دورۀ مس‌وسنگ میانی این منطقه است که در بررسی‌های مریوان نیز به دست آمده است.

- در دورۀ مس‌وسنگ جدید برخلاف دوره‌های گذشته، شاهد قرابت‌های سفالی بیش‌تر با شمال بین‌النهرین هستیم تا زاگرس مرکزی، نمونۀ آن سفال‌های شیاردار کنده از محوطه‌های بیلو و هان‌الیاس است که کاملاً شبیه به نمونه‌های مشابه در تپه سوریژۀ اربیل واقع در بین‌النهرین شمالی است. نمونه‌های دیگر، سفال گونۀ دسته‌دماغی تپۀ میرویس و یا سفال‌های لبه‌واریختۀ شاخص تپه رَشه است که کاملاً مشابه با نمونه‌های بین‌النهرینی است.

- با توجه به مطالعات اخیر در بررسی ۱۳۹۷ به نظرمی‌رسد که فرهنگ‌های مفرغ قدیم، میانی و جدید شمال‌غرب که شاخص آن سفال یانیق و سبک ارومیه است، و هم‌چنین سفال گودین III که شاخص مفرغ میانی و جدید زاگرس مرکزی است، در دشت مریوان حضور ندارند و گویا عصر مفرغ در مریوان با سنت‌های سفالی شمال بین‌النهرین منطبق باشد و نیاز به مطابقت و مقایسه با حوزه فرهنگی بین‌النهرین داشته باشد، که البته اظهار نظر در این مورد نیاز به بررسی‌هایی در سطح وسیع‌تر از دشت مریوان دارد، هم‌چنین انجام مطالعات بیش‌تر در این مورد می‌تواند ابهاماتی را که در خصوص عصر مفرغ منطقه وجود دارد پاسخگو باشد.

- با توجه به شواهد فرهنگی عصر آهن منطقۀ مریوان به نظرمی‌رسد که مطالعۀ گسترده‌تر آثار و محوطه-های عصر آهن مریوان و به‌ویژه محوطه‌های عصر آهن III می‌تواند نقش و جایگاه این کریدور طبیعی بسیار مهم را در برهم‌کنش‌های فرهنگی عصر آهن و نقش آن در تحولات اواخر عصر آهن در منطقه که شامل لشکرکشی‌های حکومت‌های مقتدر نظیر شاهنشاهی آشور نو به حوزۀ دریاچۀ ارومیه، زاگرس مرکزی و بخش-هایی از فلات مرکزی ایران است را بیش از پیش روشن نماید.

- دوران تاریخی دشت مریوان از ابهامات منحصر به فردی برخوردار است. اوایل دوران تاریخی با شواهد عصر آهن III در منطقه قابل بررسی و مطالعه است اما شاخصه فرهنگ‌های هم‌زمان دوران هخامنشی و ساسانی در پاره‌ای از ابهام باقی مانده است که گویا با توجه به حاشیه‌ای بودن این منطقه در دوران‌های مذکور نمی‌توان فرهنگ‌های شاخص نواحی مرکزی در این دوران را در این منطقه پیگیری نمود و به نحوی می‌توان رشد و تداوم فرهنگ‌های محلی اقوام این منطقه را فرهنگ غالب معرفی نمود. در این میان تنها دوره‌ای که به صورت واضح با فرهنگ‌های شاخص دوران خود همگونی داشته است دورۀ اشکانی است. این فرهنگ به صورت همگون با مناطق هم‌جوار در زاگرس مرکزی و حوزه دریاچه ارومیه رشد و تداوم داشته و البته در این میان شاخصه‌های محلی خود را نیز به همراه داشته است. اکثر آثار دورۀ اشکانی دشت مریوان در قالب محوطه‌های تک دورۀ افقی و گورستان‌های خمره‌ای خلاصه می‌شوند. ازجمله استثناء‌های استقرارهای موجود در دشت مریوان، تپه گلین کبود است که می‌تواند با توجه به قرارگیری آن در حاشیۀ دریاچۀ زریبار، وسعت قابل توجه آن و وجود آجرهای پراکنده بر روی سطح، یک مکان مرکزی از دورۀ اشکانی در دشت مریوان باشد. البته لازم به ذکر است این تپه دارای شواهد سفالی از عصر آهن نیز هست که احتمال دارد موارد مذکور متعلق به

استقرار عصر آهن این تپه باشد. پاسخگویی به این سؤالات و آزمایش‌پذیر بودن این فرضیات نیازمند انجام پروژه‌های پژوهشی در قالب طرح‌های لایه‌نگارانه و کاوش‌های در سطح گسترده است.

- دورهٔ اسلامی دشت مریوان به نسبت دوران پیش از تاریخ و یا دوران تاریخی از غنای آن‌چنانی برخوردار نبوده و آنچه در بررسی‌ها مورد شناسایی و بازنگری قرار گرفتند به غیر از یک یا دو محوطه، بیش‌تر شامل محوطه‌های افقی تک دوره و گورستان‌های دوران متأخر اسلامی است.

## پی‌نوشت‌ها

نویسندگان این مقاله از پژوهشکدهٔ کردستان‌شناسی دانشگاه کردستان که برنامهٔ بررسی و شناسایی باستان- شناسی دشت مریوان با حمایت مالی ایشان و از محل اعتبارهای پژوهشی استان انجام گرفته بود کمال تشکر و قدردانی را به عمل می‌آورند.

## منابع

نیکنامی، کمال‌الدین. علی‌بیگی، سجاد. نیکزاد، میثم. دستنائی حیدری، محسن. زینی‌وند، محسن. رضایی، ایرج، منهوبی، سیروان، (۱۳۹۲-۱۳۹۳)، آثار و استقرارهای دشت سرفیروزآباد کرمانشاه، پژوهش‌های باستان شناسی مدرس، شماره دهم و یازدهم: ۶۱-۷۹.

زمانی، مرتضی، محمدی قصریان، سیروان، بهنیا، علی، (تابستان۱۳۹۷)، تپه قاله‌زیوا: نویافته‌ای با سفال جَی در مریوان، مطالعات باستان‌شناسی پارسه، سال دوم، شماره۴: ۴۹-۴۱.

زمانی دادانه، مرتضی، محمدی قصریان، سیروان، (زمستان۱۳۹۷)، بررسی محوطه‌های هزاره چهارم قبل از میلاد در دشت مریوان، مطالعات باستان‌شناسی پارسه، سال دوم، شماره۶: ۳۹-۲۳.

ساعدموچشی، امیر، (الف۱۳۹۰)، بررسی الگوهای استقراری محوطه‌های دوران مس‌وسنگ شرق استان کردستان (حوزهٔ آبگیر رودخانهٔ قزل‌اوزن)، رسالهٔ دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

ساعدموچشی، امیر، نیکنامی، کمال‌الدین، مشکور، مرجان، فاضلی‌نشلی، حسن، فیروزمندی شیره‌جینی، بهمن، (ب۱۳۹۰)، گاهنگاری نسبی و مطلق تپه کلنان بیجار: محوطه‌ای متعلق به دورهٔ مس‌وسنگ میانه در غرب ایران، نامه‌ی باستان‌شناسی، دوره اول، شماره اول: ۳۱-۵۶.

ساعد موچشی، امیر و آذرشب، علیرضا، (۱۳۹۲)، شواهد استفاده از غارهای صعب‌العبور در دورهٔ دالما در غرب ایران، پیام باستان‌شناس، سال دهم، شماره بیستم: ۳۷-۵۰.

ساعدموچشی، امیر، محمدی قصریان، سیروان، زمانی دادانه، مرتضی، خسروی، سلمان، امیری، سریه، (۱۳۹۵)، کاوش نجات‌بخشی محوطهٔ سرچم روستای روآر در محدودهٔ سد داریان، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانهٔ باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی: ۶۶۲-۶۶۶.

ساعدموچشی، امیر، آذرشب، علیرضا، غفاری، زهرا، (پاییز و زمستان۱۳۹۱)، تپه سرقلعه: شواهدی از سفال اوروک در استان کردستان و ارتباط آن با مسیرهای ارتباطی بین‌النهرین، پیام باستان‌شناس، سال نهم، شماره هجدهم: ۳۷-۴۸.

بیننده، علی، (۱۳۹۷)، کاوش لایه‌نگاری تپهٔ قلعه ننه، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان کردستان (منتشرنشده).

کریمیان، حسن (۱۳۹۴)، گزارش کاوش قلعه ایمام مریوان، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان کردستان (منتشرنشده).

محمدی‌فر، یعقوب، مترجم، عباس، (۱۳۸۱)، بررسی باستان‌شناسی شهرستان مریوان، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان کردستان (منتشرنشده).

محمدی‌فر، یعقوب، مترجم، عباس، (۱۳۹۴)، مریوان، از دورۀ پارینه‌سنگی میانه تا دورۀ مس‌وسنگ بر اساس بررسی‌های باستان-شناسی، مفاخر میراث فرهنگی ایران: جشن‌نامه دکتر صادق ملک شهمیرزادی/ به کوشش مرتضی حصاری، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، دانشگاه هنر اصفهان: ۳-۱۰.

محمدی‌فر، یعقوب، (۱۳۸۲)، طرح بررسی و شناسایی و مستندسازی آثار باستانی شهرستان صحنه، آرشیو میراث فرهنگی و گردشگری بیستون (منتشرنشده).

مترجم، عباس و شریفی، مهناز، (بهار ۱۳۹۷)، فرآیند گذار از سنت‌های فرهنگی نوسنگی جدید به مس‌وسنگ قدیم در پس‌کرانه‌های شرق زاگرس مرکزی، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره هشتم، شماره ۱۶: ۸۳-۱۰۲.

مترجم، عباس و شریفی، مهناز، (۱۳۹۳)، تحلیلی بر کارکرد و ماهیت نماد کالاها (توکن) و پیکرک‌های گلی در دورۀ مس‌وسنگی تپه قشلاق تالوار، کردستان، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره هفتم: ۲۷-۴۶.

محمدی قصریان، سیروان، (۱۳۹۳)، تپه نازلیان، مجموعه مقاله‌های باستان‌شناسی در بیستون، به کوشش حسین راعی و مژگان خانمرادی، تهران، نشر ایران نگار.

محمدی قصریان، سیروان، (۱۳۹۳)، گزارش تعیین عرصه و پیشنهاد حریم تپه گلین کبود مریوان، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان کردستان (منتشرنشده).

معصومیان، محمد، (۱۳۹۶)، گزارش کاوش اضطراری گورستان اشکانی زردویان، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان کردستان (منتشرنشده).

زارعی، محمدابراهیم، محمدی قصریان، سیروان، عبدالله پور، محمد، (۱۳۹۶)، بررسی باستان‌شناختی تپه گرینشان سنندج، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۱۲: ۹-۲۳.

علی بیگی، سجاد، (۱۳۹۴)، گزارش بررسی دشت سرپل ذهاب، مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان کرمانشاه (منتشرنشده).

ملکی، سعید و حسین‌زاده دلیر، کریم، (بهار و تابستان۱۳۸۶)، بررسی تغییرات کاربری اراضی شهری در یک دوره ده ساله (۱۳۷۲-۱۳۸۲) در طرح جامع و تفصیلی شهر ایلام، دو فصلنامه جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۸: ۹۳-۶۵.

مترجم، عباس، محمدی‌فر، یعقوب، (۱۳۸۸)، گزارش نهایی فصل اول کاوش گور خمره‌های حوزۀ دریاچۀ زریبار-مریوان، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان کردستان. (منتشرنشده).

محمدی‌فر، یعقوب، هژبری نوبری، علیرضا، (۱۳۸۳)، نگرشی بر آیین تدفین گور خمره‌ای دوران اشکانی در حاشیۀ غربی زاگرس مرکزی (مریوان)، پیام باستان‌شناس، شماره دوم: ۴۲-۲۹.

Algaze, G. 1993. The Uruk World System: The Dynamics of Expansion of Early Mesopotamian Civilization. Chicago, University of Chicago Press.

Alibeigi, S. 2015. Survey report of Sarpol-e Zahab plain. Documentation Center of the General Directorate of Cultural Heritage and Tourism of Kermanshah Province. (unpublished) [in Persian].

Binandeh, A. 2018. Exploring the stratigraphy of Tepe Qaleh Naneh, Documentation Center of the General Directorate of Cultural Heritage and Tourism of Kurdistan Province (unpublished) [in Persian].

Ghirshman, Roman. 1939. “Fouilles de Sialk pres de Kashan, 1933, 1934, 1937”. Vol. 1, Paul Geuthner.

Karimian, H. 2015. Report on the excavation of Qale Imam of Marivan. Documentation Center of the General Directorate of Cultural Heritage and Tourism of Kurdistan Province (unpublished) [in Persian].

Levine, L. D., and McDonald, M. A. 1977. The Neolithic and Chalcolithic periods in the Mahidasht, Iran, 15: 39–50.

Maleki, S. Hosseinzadeh Dalir, K. Spring and Summer 2007. Study of urban land use changes in a 10-year period (2003-2004) in a comprehensive and detailed plan of Ilam, Bi-Quarterly

Journal of Geography and Regional Development, Ferdowsi University of Mashhad, No. 8: 93-65 [in Persian].

Masoumian, M. 2017. Emergency excavation report of Parthian Zarduiyan Cemetery. Documentation Center of the General Directorate of Cultural Heritage and Tourism of Kurdistan Province (unpublished) [in Persian].

Matthews, R. 2006. Administrative Activity and Technology at Godin Tepe in -the Later Forth Millennium B.C. In Proceeding of the international symposium on Iranian archaeology: western region (Kermanshah). Tehran. ICAR.

Mohammadi Ghasrian, S. 2014. Report on determining the area and proposing the privacy of Tepe Gellin Kaboud, Marivan. Documentation Center of the General Directorate of Cultural Heritage and Tourism of Kurdistan Province (unpublished) [in Persian].

Mohammadi Ghasrian, S. 2014. Tepe Nazelian, a collection of archeological articles in Bistoon, by Hossein Rai and Mozhgan Khanmoradi, Tehran, Iran Negar Publishing [in Persian].

Mohammadifar, Y. & A. Motarjem. 2008. Settlement continuity in Kurdistan, Antiquity 82: 31

Mohammadifar, Y. 2003. Plan to study, identify and document the antiquities of Sahneh city, Biston Cultural Heritage and Tourism Archive (unpublished) [in Persian].

Mohammadifar, Y. Hezhabri Nobari, A. 2004. A view on the burial rite of Parthian period in the western margin of the Central Zagros (Marivan). Payame Bastan Shenas, No. 2: 42-29 [in Persian].

Mohammadifar, Y. Motarjem, A. 2002. Archaeological survey of Marivan county, Documentation Center of the General Directorate of Cultural Heritage and Tourism of Kurdistan Province (unpublished) [in Persian].

Mohammadifar, Y. Motarjem, A. 2015. Marivan, from the Middle Paleolithic to the Mesolithic period based on archaeological studies, Iranian cultural heritage celebrities: Dr. Sadegh Malek Shahmirzadi Celebration / by Morteza Hessari, Tehran: Cultural Heritage and Tourism Research Institute, University of Arts Isfahan: 3-10[in Persian].

Motarjem, A and Sharifi, M. 2015. Cultural Development of Chalcolithic Era in The East of Central Zagros Based On Archaeological Excavations at Tepe Gheshlagh. Iranian Journal of Archaeological Studies, University of Sistan and Baluchestan: 4(2014): 49-56.

Motarjem, A. Mohammadifar, Y. 2009. The final report of the first chapter of excavating the tombs of the Zeribar-Marivan Lake basin. General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of Kurdistan Province. (unpublished)[in Persian].

Motarjem, A. Sharifi, M. 2014. An Analysis of the Function and Nature of Symbols (Tokens) and Flower Statues in the Chalcolithic period of Tepe Gheshlagh of Talvar, Kurdistan.Pazhoohesh-haye-Bastan Shenasi, Volume 4, Number 7: 27-46. [in Persian].

Motarjem, A. Sharifi, M. Spring 2018. The Process of Transition from New Neolithic Cultural Traditions to Ancient Chalcolithic in the East Zagros Coast, Iranian Archaeological Research, Volume 8, Number 16: 83-102 [in Persian].

Niknami, K. Alibeigi, S. Nikzad, M. Dastnaei Heydari, M. Zeinivand, M. Rezaei, I. Manhoubi S. 2013-2014. Relics and settlements of Sarfiroozabad plain of Kermanshah, Modares Archaeological Research, No. 10 & 11: 79-61[in Persian].

Rothman, M and Badler. V.G. 2011, contact and development in Godin period VI*:* On the High Road: The History of Godin Tepe, Hilary Gopnik and Michell Rothman (eds), Mazda Publisher. Royal Ontario Museum.

Saed mucheshi, A, Azarshab, A. Ghaffari, Z. Autumn and winter 2012. Tepe Sar Qaleh: Evidence of Uruk pottery in Kurdistan province and its connection with Mesopotamian communication routes, Payame Bastan Shenas, Year 9, Issue 18: 37-48 [in Persian].

Saed Mucheshi, A. 2011 a. Study of settlement patterns in the areas of the Middle Stone Age of East Kurdistan Province (Ghezel Ozan River catchment area), PhD thesis, University of Tehran, Faculty of Literature and Humanities [in Persian].

Saed Mucheshi, A. Azarshab, A. 2013. Evidence of the use of impassable caves in the Dalma period in western Iran, Payame Bastan Shenas, Year 10, Number 20: 37-50[in Persian].

Saed mucheshi, A. Mohammadi Ghasrian, S. Zamani Dadaneh, M. Khosravi, S. Amiri, S. 2016. Rescue excavation of Sarcham area of Roar village in the area of Darian Dam, reports of the 15th Annual Archaeological Conference of Iran, Tehran, Archaeological Research Institute: 662-666 [in Persian].

Saed Mucheshi, A. Niknami, K. Maskour, M. Fazeli Nashli, H. Firoozmandi Shirehjini, B. 2011. Relative and Absolute Chronology of Tepe Kalanan Bijar: An Area Belonging to the Middle Chalcolithic Period in Western Iran. Name Bastan Shenasi, Volume I, Number 1: 31-56 [in Persian].

Sharifi, M and Motarjemm A. 2018. The process of cultuaral change in the chalcolithic period in the highland of western Iran at Tepe Gheshalgh. Documenta Praehistorica XLV.

Stein, Gil J and Alizadeh, Abbas. 2013-2014 SUREZHA, KURDISTAN, intrudeuction: The Origins of Towns and social Complexity in Northern Mesopotamia in the Chalcolithic Period, 5300-3500 BC. ANNUAL Report: 133-146

Van Zeist, W and H. E, Wright. 1963. Preliminary Pollen studies at Lake Zeribar , Zagros Mountain, Southwestern Iran, Science 140.

Weiss, H. and Young, T. C. Jr. 1975. The merchants of Susa: Godin V and plateau–lowland relations in the fourth millennium B.C. Iran 13: 1–17.

Young, T. C. Jr and Levine, L. D. 1974. Excavation at Godin Tepe: second progress report, Toronto, Royal Ontario Museum.

Young, T. C. Jr. 1965. Excavation at Godin Tepe: first progress report, Toronto, Royal Ontario Museum.

Zamani Dadane, Morteza. Mohammadi Ghasrian, Sirvan. Skuldbøl, T. B. B. 2019. Investigation Late Chalcolithic Period settiement on the Marivan Plain, western Iran. First insights from the Marivan Plain Survey project. Ash-sharq. Bulletin of the Ancient Near East: Archaeological, Historical and Societal Studies. Archaeopress Journals, Vol3 N1: 33-46.

Zamani Dadaneh, M. Mohammadi Ghasrian, S. Winter 2018. Survey of the fourth millennium BC sites in the Marivan plain, Archaeological Studies of Parseh, second year, No. 6: 39-23.

Zamani, M. Mohammadi Ghasrian, S. Behnia, A. Summer 2018. Tepe Qala zewa: A new Evidence with J Pottery in Marivan. Archaeological Studies of Parseh. Second Year, No. 4: 49-41 [in Persian].

Zarei, M. E. Mohammadi Ghasrian, S. Abdullahpour, M. 2017. Archaeological study of Tepe Geryashan of Sanandaj. Pazhoohesh-haye-Bastan Shenasi, No. 12: 9-23[in Persian].

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"... University of Tehran

# The Analysis of Settlement Patterns of Iron Age in Piranshahr Plain Relying on Geographic Information System (GIS)

Obaidollah Sorkhabi[1]& Karim Hajizadeh[2]& Reza Rezaloo[3]

(97-115)

Received: 29, April, 2020; Accepted: 10 June, 2021

10.22059/jarcs.2020. 289501.142874
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

## Abstract

Interpretation of human's old behaviors in the past and paying attention to complex and interactive processes between humans and the environment to be understood in terms of their dependence on the components of the natural and ecological environment is the center of modern archaeology's attention. Archaeological surveys and analysis of settlement patterns are considered well-known methods in archaeology to help identify these interactive processes.With the studies of the Archaeological Board of the University of Pennsylvania on Hasanlu Hill and the Sandus Plain, the southern basin of Lake Urmia became one of the most important archaeological sites and a basis for chronology in northwestern Iran. Meanwhile, Piranshahr plain on one hand due to its proximity toHasanlu area in the north and Rabat area in the south and on the other hand due to the neighborhood of this area with great powers such as Assyria, Urartu and Mana in the first half of the first millennium BC, Is one of the important areas in terms of archaeological studies of the Iron Age in northwestern Iran. This study examined the Piranshahr plain, assuming that the Iron Age settlements of the Piranshahr plain follow a specific settlement pattern. In this research, using field and library studies and geographical analysis models, a methodical and appropriate interpretation of the distribution of Iron Age areas and the first millennium BCPiranshahr plain was presented. Studies have shown that the Iron Age settlements in the region are most affected by two geographical factors, altitude from sea surface and access to rivers, and this has led to the creation of linear networks in the course of rivers resulting to a suitable choice of height relating to the plain. It was also found that the Iron Age settlements of this plain, following the shape of the roughness and natural geography of the region in the first half of the first millennium BC, by creating a specific settlement hierarchy, tended to form an independent local political unit. The existence of this political unit in modern Assyrian writings as Xubuskie could be identified.

**Key words:** settlement pattern, Iron age, first millennium BC, Piranshahr plain, GIS.

1 . Corresponding Author Email:obeid.sorkhabi@uma.ac.ir
Ph.D Candidate Archeology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabili, Iran.
2 . Assistant Professor in Archeology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabili, Iran.
3 . Assistant Professor in Archeology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabili,Iran.

## Introduction

Settlement pattern analysis is one of the important topics in archaeology that focuses on regional studies rather than one specific archaeological site. In the settlement model, most attention is paid to biological geography and human relationship in locating and life in the geographical area, at which according to the geographical situation of each region the distribution of settlements are different (Kowalewski, 2008: 277).In the pattern of establishment field, the role of human interaction with environment is important as humans and the set of environmental conditions have always influenced each other. In other words, as much as man has changed the environment in his favor, he has also been affected by environmental conditions (Motarjem and Almasi, 2016: 52). The element that increases the necessity of using such analyzes is the relation between geographical areas and spatial phenomena that are common between the two fields of geography and archaeology, especially wide-field archaeology (Niknami, 2005: 56). Nowadays field surveys are an important step in analytical programs for the development of human history and region explorations, considering the latter fact in most cases archaeological excavations are not practical without surveys or considering the results of earlier ones (Alizadeh, 2007, 189). So far, several Iranian and foreign delegations have studied and excavated this area. Among the most important of these surveys are field surveys to identify and record those historical monuments by the Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts Organization in the Piranshahr plain. In this process, 155 archaeological sites have been nationally registered so far and more than another 100 historic sites have been identified. In addition, during the rescue projects of Kani Sib, Silveh and Bavoleh Dams from 2016 to 2021, more than 20 ancient sites from different periods have been explored and stratified, about which nothing hasbeen published except for a number of surveys and preliminary reports. Piranshahr Plain is located in south of West Azerbaijan province and the northern part of the small Zab river basin. The average height of this plain is 1350 meters above sea level and it is surrounded by mountains from both east and west. The Small Zab River collects running water in this plain and flows to the south. Abundant water, fertile soil and good rainfall are important factors that have made this plain a suitable habitat for humans since the fifth millennium BC. The main purpose of this matter was to study the Piranshahr Plain in the Iron Age and the first half of the first millennium BC and to determine the settlement models of the areas being surveyed. The initial assumption was that the location of these areas and the type of their relationship amongst each other and with the surrounding geographical environment follows a specific pattern that is directly related to geographical factors. In that regard, the behavior of areas in relation to some of the most important environmental characteristics such as altitude and access to rivers and climate, etc. were measured. In this study, we tried to use programs such as GIS and SPSS for spatial analysis and statistical analysis and the results were combined in a logical context to achieve a fair interpretation. The findings of this study shows that as the altitude increases, the diversity of cultural layers of areas that contain Iron Age layers decreases to the point that the highest areas, which are located in mountainous areas and have the use of castles, have more of just one cultural layer relating to the Iron Age. Also, in the K-Score test to calculate the relationship between altitude factor and cultural periods in the sequence of ancient layers of the sites, the number 0.888 was obtained, which is indication of meaninglessness of this relationship. In another experiment to calculate the relationship between altitude and sea area with the probable end of approximate area of the sites, the number 0.648 was obtained, which

indicates that this relationship is statistically meaningless (Table 4). In the continuation of the same analysis, the relationship between altitude factor and sea access to the river was 0.001, which indicates that this relationship is statistically significant (Table 5). When we combine the results of this analysis with the same analysis that was performed latter in this research (Figure 6 and Table 6), we find that with increasing height the cemetery and settlement usage are regularly reduced and military uses increases, which can be a sign of local power and sovereignty existence in the region. As the distance from the river increases, the number of areas decreases. While the settlement use of areas is decreasing more than other cases with the distance from the rivers, but the military use is experiencing a rising trend by adding the distance from the rivers (Figure 13). This is due to the military forces which are locating in the foothills and away from the rivers and these castles are mostly dependent on mountains' rivers. Areas located more than 1000 meters away from the river are dependent on permanent rivers. Studies indicate that the Iron Age areas of this region are most affected by two factors of altitude and distance from the river, and these two factors have the greatest impact on the location and settlement patterns of these areas, size deployments and type of use of the premises. Finally this study showed that the Iron Age sites of Piranshahr Plain follow a specific settlement pattern that is a function of topographic conditions and water resources in the region. Thus, a central area in the middle of the plain with a distance of more than 2000 meters from the main tributaries of the Zab River and with a visible tendency to foothill areas with an area of more than 10 hectares grows and takes control of the plain and justifies in the first level of rank-size of the area. Around this center and with intervals of 7 to 10 kilometers on average, settlement areas with a size of 3 to 8 hectares are inclined to the main tributaries of Zab River, which are under the influence of central area in the second level-size of the area. These centers, in turn, control the seasonal and pastoral areas around the plain and themselves. However, military forts, which are built on the edge of geographical borders and on the heights around the plain and tend to choose heights, are in direct contact with the plain control centers and are categorized at the third level-size level of the area. The continuous ordering of this settlement with a clear pattern indicates the existence of a local power that controls the population of plain with abundant water resources and fertile soil and rich mountain pastures by a main center and there are castles in the heights of this geographical area and mountain passes. They controlled north and west, where the two great powers of Urartu and Assyria were located (Sorkhabi and Salimi, 2019, 225). The information of this situation can be seen in connection with small local governments that were located in the southern plains of Lake Urmia during the Iron Age and relied on farming and ranching populations living in this geography and which are sometimes mentioned in Assyrian texts. Linking this wide research with historical sources and texts of first half of the first millennium BC can lead to very useful results in relation to the historical geography of the region at this historical period. One of these possibilities is equating of Piranshahr Plain with a small kingdom called Xubuskie in the Iron Age, which has been mentioned many times in New Assyrian writings and has been supported by scholars such as Lanfranchi, Reid and Fuxos.

# تحلیل الگوهای استقراری عصر آهن دشت پیرانشهر با تکیه بر سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS)

**عبیدالله سرخ‌آبی**[۱]

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه محقّق اردبیلی، اردبیل، ایران.**

**رضا رضالو**

**استادیار باستان‌شناسی دانشگاه محقّق اردبیلی، اردبیل، ایران.**

**کریم حاجی‌زاده**

**استادیار باستان‌شناسی دانشگاه محقّق اردبیلی اردبیل، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۳۰

علمی- پژوهشی

## چکیده:

تفسیر رفتارهای گذشته‌ی انسان و توجّه به درک و سنجش فرایندهای پیچیده‌ی تعاملی بین انسان و محیط از حیث وابستگی آن به اجزای محیط طبیعی و اکولوژیکی در مرکز توجّه باستان‌شناسی جدید قرار دارد. بررسی‌های باستان‌شناسی و تحلیل الگوهای استقراری، از روش‌های شناخته شده در باستان‌شناسی برای کمک به شناخت این فرایندهای تعاملی است. حوضه‌ی جنوبی دریاچه‌ی ارومیه با مطالعات هیات باستان‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا در تپه حسنلو و دشت سندوس به یکی از مهم‌ترین مناطق باستان‌شناختی و مبنایی برای گاهنگاری در شمال‌غرب ایران بدل گشت. در این میان دشت پیرانشهر از طرفی به دلیل همجواری با محوطه حسنلو در شمال و محوطه ربط در جنوب و از طرف دیگر به دلیل همسایگی این منطقه با قدرت‌های بزرگی چون آشور و اورارتو و مانّا در نیمه‌ی اوّل هزاره‌ی اوّل ق.م جزو نواحی مهمّ از نظر مطالعات باستان‌شناسی عصر آهن شمال‌غرب ایران است.

پژوهش پیش رو با این فرض که استقرارهای عصر آهن دشت پیرانشهر از الگوی استقراری مشخّصی پیروی می‌کنند، دشت پیرانشهر را بررسی کرد. در این پژوهش سعی گردید با استفاده از روش مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای و به‌کارگیری مدل‌های تحلیل جغرافیایی تفسیر روشمند و مناسبی از نحوه‌ی توزیع محوطه‌های عصر آهن و هزاره‌ی اول ق.م دشت پیرانشهر ارائه گردد. بررسی‌ها نشان داد که استقرارهای عصر آهن منطقه بیش از همه تحت تأثیر دو عامل جغرافیایی ارتفاع از سطح دریا و میزان دسترسی به رودخانه‌ها بوده و همین امر باعث ایجاد شبکه‌های خطّی در مسیر رودخانه‌ها و با ارتفاع گزینی مناسب نسبت به دشت گردیده است. همچنین مشخص شد که استقرارهای عصر آهن این دشت به تبعیت از شکل ناهمواری‌ها و جغرافیای طبیعی منطقه در نیمه‌ی نخست هزاره‌ی اول ق.م با ایجاد سلسله مراتب استقراری مشخّص میل به سوی تشکیل یک واحد سیاسی مستقل محلی داشته است که می‌توان نشانه‌های وجود این واحد سیاسی را در متون آشوری نو با نام خوبوشکیا شناسایی کرد.

**واژه‌های کلیدی:** الگوی استقراری، عصر آهن، هزاره‌ی اول ق.م، دشت پیرانشهر، GIS.

## ۱. مقدّمه

در سال‌های اخیر توجّه به درک و سنجش فرایندهای پیچیده‌ی تعاملی بین انسان و محیط در حوضه‌ی مطالعات باستان‌شناسی، طرفداران بسیار زیادی پیدا کرده است. تفسیر رفتارهای گذشته‌ی انسان از حیث وابستگی آن به اجزای محیط طبیعی و اکولوژیکی در مرکز توجّه این نوع اندیشه قرار دارد. (سعیدی هرسینی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۶). آن‌چه ضرورت استفاده از این گونه تحلیل‌ها را فزونی می‌بخشد، ارتباط مناطق جغرافیایی و پدیده‌های مکانی است که در بین دو دانش جغرافیا و باستان‌شناسی و به ویژه باستان‌شناسی پهن‌دشت مشترک است (نیکنامی، ۱۳۸۴: ۵۶). استفاده از GIS و فناوری فضایی در باستان‌شناسی موجب دگرگون شدن نگرش‌ها و پیشرفت تحلیل‌های باستان‌شناسی شده است (کریمی و فرجزاده اصل، ۱۳۸۳: ۱۱۴). سیستم اطّلاعات جغرافیایی در مطالعات ناحیّه‌ای در باستان‌شناسی برای بررسی نمونه‌های محوّطه‌های باستان‌شناسی و برای

[۱]. رایانامه نویسنده مسئول: obeid.sorkhabi@uma.ac.ir

کشف الگوها و هم‌سازی با عوامل زیست-محیطی مانند: ارتفاعات، دامنه‌ها، جهات شیب، برجستگی‌ها، زمین-شناسی و یا فواصل مختلف دسترسی به آب به کار رفته است (یوسفی ژشک و باقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱). در سال‌های اخیر در ایران نیز باستان‌شناسان سعی کرده‌اند با نگاهی ویژه به داده‌های علوم میان‌رشته‌ای، موضوع برهم-کنش میان انسان و محیط زیست را روشن کنند (آفتاب و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۲).

الگوی استقراری عبارت است از الگو و نوع بافت استقراری‌ای که در نتیجه‌ی پیوستگی‌ها و ارتباطات میان مردم، بر پایه‌ی انتخاب آن‌ها با توجّه به موارد کاربردی، اقتصادی و ملاحظات اجتماعی به منظور برقراری استقرار در محل به وجود می‌آید (فاگان، ۱۳۸۲: ۵۶۳). تحلیل الگوی استقرار یکی از موضوعات مطرح در باستان شناسی است که به جای تمرکز بر روی یک مکان باستانی خاص به بررسی منطقه‌ای می‌پردازد. در الگوی استقرار بیشترین توجّه به جغرافیای زیستی و رابطه‌ی انسان در مکان گزینی و زیست در پهنه‌ی جغرافیایی معطوف می‌شود که با توجّه به تفاوت وضعیّت جغرافیایی هر منطقه نحوه‌ی پراکنش استقرارها نیز با هم متفاوت است (Kowalewski, 2008: 277). در دیدگاه باستان‌شناسی زمین‌سیما و نگاه به منظر در الگوی استقرار نیز به تعامل انسان با محیط پرداخته و جوامع انسانی و جغرافیای طبیعی را از عوامل شکل-گیری چشم‌انداز معرّفی می‌کند (Johnson, 2007: 3).

### ۲. روش پژوهش:

این پژوهش ابتدا با مطالعات کتابخانه‌ای شروع شد. بعد از تهیّه‌ی لیستی کامل از محوطه‌های باستانی ثبت شده که قبلاً توسّط هیأت‌های بررسی کننده مطالعه شده بودند و در چهارچوب عصر آهن و هزاره‌ی اوّل قرار داشتند، برای تهیه‌ی مدارک اولیّه مانند عکس و سفال و اطّلاعات مکانی از قبیل طول و عرض جغرافیایی و ارتفاع و... و همچنین تهیّه‌ی نقشه‌های GIS و کسب آگاهی بیشتر از آگاهان محلّی و مردم بومی، بررسی میدانی منطقه شروع شد. در بررسی میدانی ابتدا از چهار جهت از محوّطه‌ی مورد نظر عکس‌هایی که گویای وضع موجود و موقعیّت محلّی اثر بودند، تهیّه گردید. سپس مدارک باستان‌شناختی پراکنده و شاخص در سطح محوّطه از قبیل سفال، خشت، آجر، سنگ و ابزار سنگی و... به روش تصادفی نامنظّم از رأس تپّه تا فاصله‌ی ۱۰ متری از دامنه‌ی تپّه نمونه‌برداری گردید. با استفاده از دستگاه GPS موقعیّت جغرافیایی اثر و ارتفاع آن از سطح دریا و از سطح زمین‌های مجاور و همچنین موقعیّت عارضه‌های طبیعی مثل کوه یا چشمه و کانال و... نسبت به محوّطه ثبت گردید. با استفاده از برنامه‌ی Google Earth، فاصله‌ی محوّطه تا نزدیک-ترین روستا، نزدیک‌ترین رودخانه و شهر پیرانشهر محاسبه و عکس‌های هوایی محوّطه از سایت Bing.com تهیّه شد. با استفاده از سیستم اطّلاعات جغرافیایی GIS و نرم‌افزار آماری SPSS به تجزیه و تحلیل مکانی و آماری داده‌ها هم بر پایه‌ی بررسی جدید و هم بر پایه‌ی بررسی‌های گذشته پرداخته شد.

لازم به ذکر است که در این پژوهش برای نام‌گذاری محوّطه ها از دو حرف انگلیسی P و I و یک نشانه / و یک عدد استفاده شده است که حرف اوّل P نشانه‌ی PIRANSHAHR به معنای دشت پیرانشهر و حرف دوّم I نشانه‌ی IRON به معنای آهن و عدد نیز شماره‌ی محوّطه بر اساس حروف الفبای فارسی است. برای مثال نشانه‌ی PI/4 به معنای محوّطه‌ی شماره‌ی ۴ از محوّطه‌های عصر آهن دشت پیرانشهر است که نام اصلی هر کدام از این محوّطه‌ها هم در فهرست و هم در بخش تشریح توصیفی تپّه‌ها آمده است.

## ۳. پیشینه‌ی پژوهش:

امروزه بررسی‌های میدانی گامی مهم در برنامه‌های تحلیلی توسعه و تحوّل تاریخ انسان و کاوش در منطقه محسوب می‌شوند، از این رو در بیشتر موارد کاوش‌های باستان‌شناختی بدون بررسی‌های نخستین و یا بدون در نظر گرفتن نتایج بررسی‌های پیشین عملی نیست (علیزاده، ۱۳۸۰: ۱۸۹). تا کنون چندین هیأت ایرانی و خارجی در این منطقه به بررسی و کاوش باستان‌شناختی پرداخته‌اند. که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱: کاوش در تپّه لاوین پیرانشهر[۱] در قالب پایان‌نامه دوره‌ی دکتری باستان‌شناسی تحت عنوان بازنگری دوره‌ی مس و سنگ شمال‌غرب ایران، مطالعه‌ی موردی: تپّه لاوین، توسّط علی بیننده در سال ۱۳۸۷.

۲: بررسی باستان‌شناختی حوضه‌ی رودخانه‌ی زاب در قالب پایان‌نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی ارشد علی بیننده در سال ۱۳۸۷.

۳: تحلیلی الگوهای استقراری عصر آهن حوضه‌ی رودخانه‌ی زاب در قالب پایان‌نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی ارشد عبیدالله سرخ‌آبی در سال ۱۳۹۶.

۴: بررسی باستان‌شناختی پیرانشهر توسّط حاکمی و راد در سال ۱۳۴۲.

۵: بررسی باستان‌شناختی پیرانشهر توسّط خرّازی و همکاران در سال ۱۳۸۲.

۶: بررسی باستان‌شناختی پیرانشهر توسّط قلی‌زاده و همکاران[۲] در سال ۱۳۸۵.

۷: بررسی باستان‌شناختی پیرانشهر توسّط خان‌محمّدی و همکاران[۳] در سال ۱۳۸۷.

۸: بررسی کانال انتقال آب سدّ سیلوه به سدّ چپرآباد به سرپرستی نسرین قهرمانی[۴] در سال ۱۳۹۴.

۹: بررسی باشتان‌شناختی حوضه‌ی آبگیر سد سیلوه به سرپرستی اکبر عابدی در سال ۱۳۹۶.

۱۰: بررسی باشتان‌شناختی حوضه‌ی آبگیر سد کانی سیب به سرپرستی رضا حیدری در سال ۱۳۹۷.

۱۱: بررسی باشتان‌شناختی حوضه‌ی آبگیر سد باوله به سرپرستی بایرام آقالاری در سال ۱۳۹۷.

۱۲: علاوه بر این منابع، پژوهشگرانی همچون اورل استین، اشتفان کرول، ولفرام کلایس و فرانک هول نیز به تپّه‌های باستانی این منطقه اشاره کرده‌اند.

## ۴. مبانی نظری تحلیل الگوی استقرار:

انسان همواره برای زیستن در صدد انطباق خود با محیط پیرامون بوده که این انطباق از طریق شناخت محیط صورت گرفته و به تدریج با گسترش دامنه‌ی شناخت انسان، او را به سمت حاکم شدن بر محیط و شکل‌گیری تمدّن پیش برده است. تفکّر آگاهانه‌ی انسان در طول تاریخ همیشه به زمین به عنوان بستری برای زیستن و عوامل زیست محیطی آن به عنوان لازمه‌ی ادامه‌ی حیات توجّه داشته است. این برداشت در روند تاریخ موجب شکل‌گیری اسطوره‌ها و مذاهبی شده است که ساختار اصلی آن‌ها بر مجموعه عوامل زیست محیطی متّکی بوده است. در بحث الگوی استقرار نقش تعامل انسان با محیط از این روی حایز اهمیّت است که انسان و مجموعه‌ی شرایط محیطی همواره بر هم تأثیر گذار بوده‌اند به عبارتی همان‌قدر که انسان محیط را به سود

5- نگارنده عضو تیم کاوش بوده است.

6- نگارنده عضو هیأت بررسی بوده است.

7- نگارنده عضو هیأت بررسی بوده است.

8- نگارنده عضو هیأت بررسی بوده است.

خود تغییر داده به همان اندازه خود نیز متأثّر از شرایط محیطی گردیده است. این تأثیر و برهم‌کنش هم باعث ایجاد تغییرات در محیط و هم بروز تغییراتی در رفتار انسان شده است، آن‌چه ما به عنوان صفت ممیّزه‌ی انسان به نام فرهنگ می‌شناسیم، عمدتاً حاصل این انطباق و برآیند این رفتار است. تعامل انسان با محیط در هر شکلی که باشد -تأثیر محیط بر انسان یا انسان بر محیط- نمی‌توان انسان را خارج از محیط تصوّر کرد (مترجم و الماسی،۱۳۹۲: ۵۲)

واژه‌ی الگوی استقراری در این‌جا به عنوان روشی توصیف می‌شود که در آن انسان خود را بر روی چشم‌اندازی که در آن زندگی می‌نمایند، تصوّر می‌کند (یوسفی زُشک به نقل از پارسونز، ۱۳۹۱: ۱۱). به عبارتی دیگر الگوی استقراری عبارت است از الگو و نوع بافت استقراری‌ای که در نتیجه‌ی پیوستگی‌ها و ارتباطات میان مردم، بر پایه‌ی انتخاب آن‌ها با توجّه به موارد کاربردی، اقتصادی و ملاحظات اجتماعی به منظور برقراری استقرار در محل به وجود می‌آید (فاگان، ۱۳۸۲: ۵۶۳). از نظام بهره‌گیری از زمین که دارای یک نظم و ترتیب فضایی است، به عنوان الگوی استقراری نام برده می‌شود. الگوی استقراری در واقع طُرُقی را نشان می‌دهد که گروه ویژه‌ای از مردم، پهن‌دشت‌های استقراری را مورد استفاده قرار داده‌اند (فدر، ۱۳۹۲: ۹۸). تحلیل الگوی استقرار یکی از موضوعات مطرح در باستان شناسی است که به جای تمرکز بر روی یک مکان باستانی خاص به بررسی منطقه‌ای می‌پردازد. در الگوی استقرار بیشترین توجّه به جغرافیای زیستی و رابطه‌ی انسان در مکان گزینی و زیست در پهنه‌ی جغرافیایی معطوف می‌شود که با توجّه به تفاوت وضعیّت جغرافیایی هر منطقه نحوه‌ی پراکنش استقرارها نیز با هم متفاوت است (Kowalewski, 2008: 277). در دیدگاه باستان شناسی زمین‌سیما و نگاه به منظر در الگوی استقرار نیز به تعامل انسان با محیط پرداخته و جوامع انسانی و جغرافیای طبیعی را از عوامل شکل‌گیری چشم‌انداز معرّفی می‌کند (Johnson, 2007: 3).

به لحاظ نظری روشن است که الگوهای استقراری، متأثّر از محیط طبیعی شکل می‌گیرد. به همین جهت در تحلیل مکانی، رابطه‌ی بین استقرارها و مشخّصه‌های زیست محیطی از قبیل نوع خاک، ارتفاع از سطح دریا، فاصله از رودخانه، شیب زمین، پوشش گیاهی، رژیم رطوبتی و دیگر عوامل مورد توجّه قرار می‌گیرد (بلمکی به نقل از کلارک، ۱۳۹۳: ۳). در تئوری‌های فضایی و جغرافیای اقتصادی الگوهای استقراری به دو ویژگی بنیادی توجّه دارد. اوّلین ویژگی آن ساختار فضایی استقرارها و ویژگی دوّم رابطه‌ی فضایی بین استقرارها می‌باشد (یوسفی زُشک و باقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱). اثرات عوامل طبیعی در ساختارهای فضایی-مکانی در شناخت نحوه‌ی شکل‌گیری و سازمان‌بندی فضاهای جغرافیایی از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین تبیین شکل و نحوه‌ی استقرار و در مجموع علّت وجودی مراکز باستانی نیازمند یک بررسی دقیق و همه جانبه است (آفتاب و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۹). مجموعه عوامل زیست محیطی نقشی موثّر در ایجاد استقرارهای انسانی در هر دوره‌ی زمانی دارند. لذا در باستان‌شناسی علاوه بر شناخت میزان تأثیر محیط در ایجاد هر استقرار، میزان انطباق استقرارها با شرایط محیطی حاکم را نیز ممکن می‌سازد. یکی از روش‌های بررسی انطباق در مطالعات باستان‌شناسی مطالعه‌ی الگوی استقرار و تحلیل استقراری است که به بررسی شکل‌گیری محوّطه‌های باستانی در بسترهای محیطی می‌پردازد (مترجم و الماسی، ۱۳۹۲: ۵۱).

بررسی‌های باستان‌شناسی و تحلیل الگوهای استقراری، از روش‌های شناخته شده در باستان‌شناسی برای کمک به شناخت روابط فرهنگی است. در گذشته این نوع تحلیل با روش‌های سنّتی انجام می‌گردید، امّا امروزه تحلیل الگوهای استقراری با نرم‌افزارهای متفاوتی مانند ARC GIS انجام می‌گیرد که به اطّلاعات واضح‌تر و واقعی‌تری منجر می‌گردد (یوسفی زُشک و باقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۷). بنابراین استفاده از تکنولوژی‌های جدید مانند سنجش از دور (RS) و سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی (GIS) برای این منظور در مناطق مختلف جهان بررسی شده و استفاده از آن نیز مفید شناخته شده است. در ایران با وجود داشتن تاریخ کهن و مکان‌های باستانی فراوان تا زمان حاضر کار چندانی در این زمینه انجام نشده است (کریمی و فرجزاده اصل، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

مبانی تئوریک تحلیل الگوی استقراری در محیط GIS بر این فرض استوار می‌باشد که ایجاد زیستگاه-های دائمی توسّط انسان بر اساس یک مدل توزیع تصادفی نیست. چون رفتار انسان‌ها همیشه الگوپذیر بوده است و بنابر رفتار مکان‌گرایانه‌ی آن‌ها، استقرارها با توجّه به شکل زمین، خاک، پوشش گیاهی، منابع آبی و دیگر ویژگی‌ها انتخاب می‌گردند (یوسفی زُشک به نقل از وارن و آش، ۱۳۹۱: ۱۱). برخی از این تحلیل‌ها بسیار قدیمی شده و در شکل ساختاری خود در باستان‌شناسی جا افتاده‌اند؛ همانند نظریّه‌ی والتر کریستالر که اکثر باستان‌شناسان آن را پذیرفته‌اند. برخی دیگر مانند تحلیل انتروپی، تحلیل رتبه-اندازه، تحلیل نخست شهری به تازگی به کار گرفته شده‌اند و همچنان در حال آزمون و خطا هستند (بلمکی و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۲). بدین ترتیب به تدریج با گسترش مطالعات این‌چنینی در دانش جغرافیا و با افزایش امکان دسترسی به داده‌های الگوی استقراری منطقه‌ای، این تحلیل‌ها به باستان‌شناسی نیز راه پیدا کرد (جانسون، ۱۳۸۱). بررسی رافائل بیشونه در دشت ارومیه و ارمنستان جهت تحلیل الگوهای استقراری اورارتویی و ماقبل اورارتویی در قفقاز و پژوهش آدام اسمیت در آذربایجان‌غربی در راستای تحلیل الگوهای استقراری قلعه‌های اورارتویی بازتاب‌یافته در نظام معماری سیاسی آن را می‌توان از کارهای پیشرو در شمال‌غرب ایران دانست. نمونه‌ی پژوهش‌های بسیار جدیدتر در این زمینه را یوسفی‌زُشک و باقی‌زاده (۱۳۹۱) در دشت درگز برای تحلیل الگوهای استقراری دوره‌ی نوسنگی تا پایان عصر آهن به انجام رسانده‌اند. همچنین بلمکی و تاجبخش (۱۳۹۳) تحلیل الگوهای استقراری را در ارتباط با تشابهات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای محوّطه‌های نوسنگی اطراف الوند به‌کار برده‌اند. یکی از جدیدترین پژوهش‌ها در این زمینه را بلمکی و نیکنامی و هرسینی (۱۳۹۴) برای تحلیل الگوهای استقراری محوّطه‌های مس‌سنگی متأخّر دشت همدان با استفاده از مدل توزیع رتبه-اندازه و مدل آنتروپی شانون انجام داده‌اند.

## ۵. تحلیل الگوهای استقراری عصر آهن دشت پیرانشهر با تأکید بر GIS

### ۵-۱. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به عامل ارتفاع:

از موادّ مهمّی که در بررسی مکان‌های باستانی دارای اهمیّت است، توزیع آن‌ها در سطوح ارتفاعی مختلف می‌باشد. نتایج حاصل از این بررسی‌ها می‌تواند در شناخت مکان‌های باستانی جدید و همچنین نحوه‌ی استقرار مکان‌ها در گذشته اطّلاعات ارزشمندی را در اختیار محقّقان باستان‌شناس قرار دهد (کریمی و فرجزاده-اصل، ۱۳۸۳: ۱۱۹). از ۱۹۰۰ کیلومترمربع منطقه‌ی مورد مطالعه، ۷۰۰ کیلومترمربع را مناطق کوهستانی صعب-العبور با درّه‌های تنگ و بسته‌ی نوار مرزی ایران و عراق واقع در غرب حوضه‌ی رودخانه‌ی زاب (کوهستان‌های

سپی‌ریز، کانی‌خُدا، قَندیل، شَرگه و زَویان) و ۴۰۰ کیلومترمربع را منطقه‌ی کوهستانی حدّفاصل شهرستان‌های پیرانشهر و مهاباد واقع در شرق حوضه‌ی رودخانه‌ی زاب (کوهستان‌های سَرشاخان و لَندی شیخان) تشکیل می‌دهند و ۸۰۰ کیلومترمربع باقی‌مانده را نیز دشت‌های میان‌کوهی پیرانشهر و لاجان و درّه‌های باز اطراف آن تشکیل می‌دهند. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که توزیع مکان‌های باستانی در منطقه‌ی مورد مطالعه هم‌سان نبوده و از ۸۰ مکان باستانی که دارای لایه‌های عصر آهن و هزاره‌ی اوّل ق.م هستند، فقط ۸ مورد در مناطق کوهستانی نوار غربی و شرقی واقع شده‌اند (حدود ۱۲/ از کلّ استقرارها در ۵۸/ درصد از کلّ منطقه‌ی مورد مطالعه) و ۷۲ مورد در دشت میان‌کوهی پیرانشهر و دره‌های باز اطراف واقع گردیده‌اند (حدود ۸۸/ از کلّ استقرارها در ۴۲/ از کلّ منطقه‌ی مورد مطالعه). از لحاظ طبقات ارتفاعی نیز تعداد ۴۲ محوّطه یعنی ۵۲/۵٪ از مجموع محوّطه‌ها در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۵۰۰-۱۳۰۰ متر و تعداد ۲۲ محوّطه یعنی ۲۷/۵٪ از مجموع محوّطه‌ها در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۷۰۰-۱۵۰۱ متر و تعداد ۱۵ محوّطه یعنی ۱۸/۸٪ از مجموع محوّطه‌ها در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۹۰۰-۱۷۰۱ متر و تنها ۱ محوّطه یعنی ۱/۲٪ از مجموع محوّطه‌ها در طبقه‌ی ارتفاعی ۲۱۰۰-۱۹۰۱ متر قرار دارند. در مجموع ۸۰٪ از محوّطه‌ها در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۷۰۰-۱۳۰۰ متر قرار گرفته‌اند که شامل دشت میان‌کوهی لاجان و پیرانشهر و درّه‌های باز اطراف و دامنه‌های با شیب ملایم حواشی دشت می‌شود. یعنی این طبقه‌ی ارتفاعی که دشت‌ها و کوهپایه‌ها را دربر می‌گیرد، بیش‌تر مورد علاقه‌ی استقرارهای عصر آهن و هزاره‌ی اوّل منطقه‌ی مورد مطالعه است (شکل شماره‌ی ۱ و جدول شماره‌ی ۱). از طرفی در یک بررسی جداگانه نشان داده شده است که از مجموع محوه‌طه‌های باستانی استان آذربایجان‌غربی ۳۷/۵٪ در ارتفاع ۱۰۰۰ تا ۱۴۰۰ متر و ۳۵/۲٪ در ارتفاع ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ متر واقع گردیده‌اند (آفتاب و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۳). به طور کلّی این بدان معناست که هر چه از مقدار ارتفاع کاسته می‌شود، بر تعداد استقرارها نیز افزوده می‌شود و نتیجه این که استقرارهای عصر آهن منطقه گرایش به دشت و تا حدودی مناطق کوه‌پایه‌ای داشته‌اند.

واضح است نوع توپوگرافی و ناهمواری‌های منطقه مهم‌ترین عامل در بروز این ناهم‌سانی است. با توجّه به موارد فوق کاملاً روشن است که عامل جغرافیایی ناهمواری و توپوگرافی رتبه‌ی اوّل را در کیفیّت و کمیّت توزیع مکان‌های باستانی منطقه به خود اختصاص می‌دهد. دور از ذهن نیست که با توجّه به توپوگرافی منطقه‌ی مورد مطالعه و شرایط سیاسی و اقتصادی عصر آهن و هزاره‌ی اوّل ق.م شمال‌غرب ایران، قلعه‌های نظامی، استقرارهای فصلی و کوچ‌نشینی و ایستگاه‌های گمرکی تعیین کننده‌ی کاربری استقرارگاه‌های کوهستانی بوده که وسعت کم استقرارها و وجود گورستان‌های بدون ارتباط با مراکز استقراری در نقاط کوهستانی مؤیّد این نکته است و استقرارهای روستایی و مراکز شهری تعیین کننده‌ی کاربری استقرارگاه‌های دشتی بوده‌اند که حصول نتایج بهتر در این رمینه مستلزم تحلیل سلسله مراتبی از طریق مدل رتبه-اندازه است.

تحلیل‌ها در این تحقیق نشان می‌دهند که هر چه بر میزان ارتفاع افزوده می‌شود از تنوّع لایه‌های فرهنگی محوّطه‌هایی که حاوی لایه‌های عصر آهن در منطقه هستند، کاسته می‌شود به طوری که محوّطه‌هایی که در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۳۰۰-۱۵۰۰ متر واقع گردیده‌اند، بیش‌ترین تنوّع لایه‌های باستانی (گاهی تا ۵ لایه‌ی فرهنگی از کالکولتیک تا اسلامی) و محوّطه‌هایی که در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۹۰۰-۲۱۰۰ متر کم‌ترین تنوّع

لایه‌های فرهنگی ( فقط آهن و اسلامی) را دارند. امّا محوّطه‌های تک دوره‌ای عصر آهن و هزاره‌ی اوّل ق.م با ۱۲ محوّطه، بیش‌ترین تمرکز را در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۳۰۰-۱۵۰۰ متر دارند و در طبقات ارتفاعی ۱۵۰۰-۱۷۰۰ و ۱۷۰۰-۱۹۰۰ و ۱۹۰۰-۲۱۰۰ به ترتیب دارای تجمّع ۵ و ۷ و ۰ هستند (شکل‌های شماره‌ی ۲ و ۳ و جدول شماره‌ی ۲). همچنین در آزمون کا-اسکور برای محاسبه‌ی میزان ارتباط عامل ارتفاع از سطح دریا با دوره‌های فرهنگی موجود در توالی لایه‌های باستانی محوّطه‌ها عدد ۰/۸۰۸ به‌دست آمد که نشانگر بی‌معنی بودن این ارتباط است.

در تحلیل دیگری که در ارتباط با میزان رابطه‌ی ارتفاع محوّطه‌ها با وسعت محوّطه‌ها به انجام رسید، این نتیجه حاصل گردید که محوّطه‌های کمتر از ۵/. هکتار با ۶ عدد دارای تحدّب در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۵۰۰-۱۷۰۰ متر بودند و محوّطه‌های ۵/. تا ۲ هکتاری با ۳۹ عدد و همچنین محوّطه‌های ۲ تا ۵ هکتاری با ۲۹ عدد دارای سیر نزولی نزدیک به نرمال بودند و محوّطه‌های ۵ تا ۳۰ هکتاری با ۵ عدد در طبقه‌ی ارتفاعی ۱۳۰۰-۱۵۰۰ متری متمرکز بودند. این آنالیز مشخّص می‌کند که تمایل محوّطه‌های کمتر از نیم هکتار که احتمالاً قلعه‌های نظامی یا پاسگاه‌های مرزی و دیده‌بانی بوده‌اند، گرایش به طبقات ارتفاعی بالاتر نسبت به استقرارهای بزرگ‌تر را دارند و دلیل آن را می‌توان در موقعّیت خاصّ منطقه در عصر آهن و هم‌جواری با قدرت‌هایی مانند آشور و اورارتو و مانا و اهمیّت این دشت به دلیل احتمال وجود یک قدرت محلّی قلمداد کرد (شکل‌های شماره‌ی ۴ و ۵ و جدول شماره‌ی ۳). لانفرانچی، فوخوس و رید با تأکید و زیمانسکی و لوین با تردید در مطالعات خود، توپونیم خوبوشکیه (قدرتی محلی در نیمه‌ی نخست هزاره‌ی اول ق.م که هم‌جوار با آشور و اورارتو و مانا بوده است) را با دشت پیرانشهر منطبق می‌دانند. احتمالاً این پادشاهی محلی حوضه‌ی رودخانه‌ی زاب را با سه محوطه‌ی بزرگ بالای ۱۰ هکتار (تپه‌ی پسوه، تپه‌ی شین‌آباد، تپه‌ی ربط) دربر می‌گرفته است. وجود این پادشاهی محلی که منطبق بر یک حوضه‌ی مشخص جغرافیایی می‌باشد، فلسفه‌ی وجودی قلعه‌ها و استحکامات مرتفع را تبیین می‌کند که در این مجال نمی‌گنجد. همچنین در آزمونی دیگر برای محاسبه‌ی میزان ارتباط عامل ارتفاع از سطح دریا با مساحت احتمالی و تقریبی محوّطه‌ها عدد ۰/۶۴۸ به‌دست آمد که نشانگر بی‌معنی بودن این ارتباط از نظر آماری است (جدول شماره‌ی ۴). در ادامه‌ی تحلیل کا-اسکور برای ارتفاع میزان ارتباط میان عامل ارتفاع از سطح دریا با میزان دسترسی محوّطه‌ها به رودخانه عدد ۰/۰۰۱ به‌دست آمد که نشانگر معنی‌دار بودن این ارتباط از نظر آماری است (جدول شماره‌ی ۵). وقتی نتایج این تحلیل را با تحلیل مشابهی که در ادامه‌ی این پژوهش به انجام رسید (شکل شماره‌ی ۶ و جدول شماره‌ی ۶)، ادغام می‌کنیم متوجّه می‌شویم که با افزایش ارتفاع از کاربری‌های استقراری و گورستانی به طور منظّم و نزدیک به نرمال کاسته شده و بر کاربری-های نظامی افروده می‌شود که می‌تواند نشانه‌ی وجود  سلسله مراتب استقراری با مرکزیّت مشخّص و وجود قدرت و حاکمیّت محلّی در منطقه باشد.

نتایج آزمون کا-اسکور برای محاسبه‌ی میزان ارتباط عامل کاربری احتمالی و تقریبی محوّطه‌ها با میزان وسعت محوّطه‌ها عدد ۰/۰۰ را به‌دست می‌دهد که نشانگر معنی‌دار بودن شدید این ارتباط از نظر آماری است (جدول شماره‌ی ۷). و نیز نتایج آزمون کا-اسکور برای محاسبه‌ی میزان ارتباط عامل اندازه‌ی وسعت محوّطه‌ها با میزان دسترسی محوّطه‌ها به رودخانه عدد ۰/۰۰۵ را به‌دست می‌دهد که نشانگر معنی‌دار بودن این ارتباط از نظر آماری است (جدول شماره‌ی ۸). تحلیل و تبیین الگوهای استقراری نسبت به عامل ارتفاع بسیار پیچیده و

گسترده‌تر از آن است که در این مقام بگنجد ولی آن‌چه مهم است این است که در منطقه‌ی مورد مطالعه‌ی این پژوهش، استقرارها بیش از هر چیز تحت تأثیر عامل ارتفاع بوده و این عامل بسیاری از متغیّرهای محیطی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

**۲-۵. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به جهت شیب زمین**

اوّلین اثر این عامل در اقلیم و حرکات دامنه‌ای متأثّر از آن می‌باشد. تأثیر دیگر جهات جغرافیایی در میزان دریافت نور خورشید و به وجود آمدن هم‌رفت دامنه‌ای است که می‌تواند تأثیر وافری بر محیط اکولوژیکی و مراکز باستانی داشته باشد (آفتاب و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۶). تحلیل الگوی استقرارها نسبت به شیب زمین بیش‌تر تحت تأثیر عوامل ثابت جغرافیایی مانند زاویه‌ی تابش خورشید، اقلیم غالب منطقه‌ی مورد مطالعه، جهت وزش باد در فصول سرد و گرم، میزان درجه حرارت و ... از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر تغییر می‌کند و گویای زوایای آشکار و پنهان در مکان‌گزینی استقرارها است. بیش‌ترین مراکز باستانی استان در شیب‌های ملایم قرار گرفته‌اند، به طوری که بیش از ۴۶٪ در شیب کم‌تر از ۵ درجه قرار دارند (آفتاب و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۴). این وضعیّت کمابیش در محدوده‌ی مورد مطالعه نیز پابرجا بود (شکل شماره‌ی ۷).

دشت پیرانشهر با قرارگیری در عرض‌های شمالی و اقلیم سرد و خشک در زمستان و معتدل و مرطوب در تابستان شرایط ویژه‌ای را در گزینش الگوی مناسب استقرار بر ساکنان کنونی و باستانی منطقه تحمیل کرده است. از ۸۰ محوّطه‌ی مطالعه شده در این پژوهش، جهت شیب شرقی با تعداد ۲۸ محوّطه یعنی ۳۸/۸٪ از کلّ استقرارها در رتبه‌ی اوّل و جهت شیب غربی با تعداد ۱۶ محوّطه یعنی ۲۱/۲٪ از کلّ استقرارها در رتبه‌ی دوّم و جهات شیب شمالی و جنوبی هر کدام با تعداد ۹ محوّطه یعنی هر کدام با ۱۲/۵٪ از کلّ استقرارها مشترکاً در رتبه‌ی سوّم قرار گرفته‌اند. مابقی محوطه‌ها نیز در شیب‌های شمال‌شرقی، شمال‌غربی، جنوب‌شرقی و جنوب‌غربی واقع گردیده‌اند که در مجموع ۱۵٪ از کل استقرارها را شامل می‌شوند.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که استقرارهای عصر آهن و هزاره‌ی اوّل ق.م در این منطقه گرایش به گزینش شیب شرقی دارند و دلیل آن را می‌توان دامنه‌های پر آب با چشمه‌های جوشان نوار کوهستانی غرب دشت و تطابق با زاویه‌ی تابش خورشید جهت استفاده از نور و انرژی آن در ماه‌های سرد سال (۷ ماه در سال) و افزایش مقاومت در برابر جهت شمال‌غربی-جنوب‌شرقی باد غالب سرد و زمستانی عنوان کرد که به باد زریان معروف است و از اوایل پاییز تا اواسط بهمن منطقه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. حتّی امروزه هم این تطابق معماری با محیط جهت غلبه بر بادهای سرد شمالی در روستاهایی که روی شیب‌های غربی قرار گرفته‌اند و حتّی در طراحی خیابان‌های شهری مشاهده می‌شود. نواحی دامنه‌ای و کوه‌پایه‌ای با داشتن رودخانه‌های خروشان و پر آب که از نوار کوهستانی مرز ایران و عراق جار شده و شاخه‌های زاب را شکل می‌دهند و وجود چشمه‌های جوشان در این دامنه‌ها و هم‌چنین نزدیکی به مراتع و چراگاه‌های غنی کوهستانی شرایط مناسب‌تری برای استقرار جوامع دامدار مهیّا کرده است و دو عامل آب و غذا را در دسترس این جوامع قرار داده است (شکل شماره‌ی ۸ و جدول شماره‌ی ۹).

### ۵-۳. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به شکل زمین [1]

لندفرم یا شکل زمین به کلیّه‌ی اشکال و فرم‌های هم‌جنسی اطلاق می‌گردد که به طور منحصر به فرد تحت تأثیر فرایندهای تراکمی یا فرسایشی عوامل جغرافیایی ایجاد می‌گردند. منطقه‌ی مورد مطالعه از نظر واحدهای اراضی به پنج واحد: کوه‌ها، تپّه‌ها، فلات‌ها، دشت‌های دامنه‌ای و واریزه‌های بادبزنی شکل تقسیم شده است. در این تقسیم‌بندی کوه‌ها بیش‌ترین مساحت منطقه را (بیش از نیمی از کلّ منطقه‌ی مورد مطالعه) به خود اختصاص داده‌اند و فلات‌ها، تپّه‌ها، دشت‌های دامنه‌ای و واریزه‌های بادبزنی شکل از این حیث به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. از تعداد ۸۰ محوّطه‌ی باستانی دارای موادّ فرهنگی عصر آهن و هزاره‌ی اوّل منطقه، فلات‌ها ۴۳٪، کوه‌ها ۲۸٪، تپّه‌ها ۲۲٪، دشت‌های دامنه‌ای ۶٪ و واریزه‌های بادبزنی شکل ۱٪ از تعداد کلّ محوّطه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. بدین ترتیب مشاهده می‌شود اگرچه که فلات‌ها که از نظر وسعت و گسترش در رده‌ی سوّم قرار دارند، ولی با ۴۳٪ بیشترین تعداد محوّطه‌ها را در خود جای داده‌اند که شاخصه‌هایی هم‌چون دسترسی به رودخانه‌های دایمی و شیب زمین و جهت شیب و حاصلخیزی خاک بر روی این انتخاب تأثیر داشته است (شکل شماره‌ی ۹ و جدول شماره‌ی ۱۰).

### ۵-۴. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به فرسایش خاک

دشت پیرانشهر از نظر میزان فرسایش خاک به پنج طبقه تقسیم شده است: طبقه‌ی با فرسایش بسیار کم، طبقه‌ی با فرسایش کم، طبقه‌ی با فرسایش متوسّط، طبقه‌ی با فرسایش متوسّط تا زیاد و طبقه‌ی با فرسایش زیاد. منطقه‌ی مورد مطالعه به دلیل شرایط خاصّ جغرافیایی از جمله کوهستانی بودن بیش از دو سوّم منطقه، وزش باد، بارش‌های پاییزی و زمستانی و هم‌چنین گرمای تابستان و سرمای زمستان که باعث یخ‌زدگی و آب-شدگی یا ژلی‌فراکسیون بالا در منطقه می‌شود، به شدّت تحت تأثیر عوامل فرسایش قرار دارد و بیش از دو سوّم منطقه زیر سیطره‌ی طبقه‌ی با فرسایش متوسّط تا زیاد قرار دارد. این طبقه بیش‌تر نواحی کوهستانی را پوشش داده است، ولی تنها ۳۱٪ از محوّطه‌های مورد مطالعه را در خود جای داده است که البته این پژوهش احتمال وجود مراکز ییلاقی باستانی و گورستان‌های کوچک وابسته به جوامع شبانی را در این بخش غیرممکن نمی‌داند. منطقه‌ی با فرسایش کم که بیش‌تر دشت‌های میان‌کوهی لاجان و پیرانشهر و درّه‌های باز مجاور را پوشش داده است، به تنهایی ۶۵٪ از کلّ محوّطه‌های مورد مطالعه را در خود جای داده و منطقه‌ی با فرسایش بسیار کم چیزی حدود ۴٪ از کلّ محوّطه‌ها را در خود جای داده است. مناطق با فرسایش متوسّط و زیاد هم هیچ محوّطه‌ای را شامل نمی‌شوند که این پدیده را می‌توان در ارتباط با شیب بیش از حد دامنه‌ها و نامناسب بودن خاک برای کشاورزی و مهم‌تر از همه وسعت بسیار کم این بخش قلمداد کرد (شکل شماره‌ی ۱۰ و جدول شماره‌ی ۱۱).

### ۵-۵. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به حاصل‌خیزی خاک

میزان حاصل‌خیزی خاک از عوامل بسیار مهم در گزینش استقرارها به خصوص در جوامع کشاورز محسوب می‌شود. خاک‌های منطقه‌ی مورد مطالعه در شش سطح درجه ۱ تا ۶ بررسی شد. خاک‌های درجه ۱ که بیش‌تر به صورت باریکه‌هایی در امتداد شاخه‌های اصلی رودخانه‌ی زاب گسترش یافته‌اند، تعداد ۱۰ محوّطه

---

1. Landforms

یعنی ۱۲/۵٪ از کلّ استقرارها، خاک‌های درجه ۲ تعداد ۱۵ محوّطه یعنی ۱۷/۵٪ از کلّ استقرارها، خاک‌های درجه ۳ تعداد ۱۹ محوّطه یعنی ۲۲/۵٪ از کلّ استقرارها، خاک‌های درجه ۴ تعداد ۵ محوّطه یعنی ۵٪ از کلّ استقرارها، خاک‌های درجه ۵ تعداد ۲۱ محوّطه یعنی ۲۵٪ از کلّ استقرارها و خاک‌های درجه ۶ تعداد ۱۵ محوّطه یعنی ۱۷/۵٪ از کلّ استقرارها را در خود جای داده‌اند. با مقایسه‌ی دو متغیّر نوع کاربری محوّطه‌ها و وسعت حرایم پیشنهادی محوّطه‌ها با عامل میزان حاصل‌خیزی خاک متوجّه می‌شویم که هر چه بر وسعت محوّطه‌ها افزوده می‌شود، استقرارها بیش‌تر به سوی خاک‌های مرغوب و فلاتی تمایل دارند که نشان از وابستگی استقرارها به خاک‌های مرغوب کشاورزی و بزرگ‌تر شدن استقرارها است (شکل شماره‌ی ۱۱). مقایسه-ی نوع کاربری‌ها با حاصل‌خیزی خاک نیز نشان دهنده‌ی وابستگی سکونتگاه‌ها به خاک‌های مرغوب فلاتی و مکان‌گزینی قلعه‌های نظامی در دامنه‌های کوهپایه‌ای حاشیه با خاک‌های درجه ۵ و ۶ است. آن‌چه از این تحلیل نتیجه می‌شود این است که کشاورزی آبی وابسته به خاک‌های مرغوب و حاصل‌خیز دشت در کنار دامداری در کوهستان‌های مرتفع و مراتع مرغوب دو بخش اصلی اقتصاد را در عصر آهن منطقه فراهم کرده‌اند (جدول شماره‌ی ۱۲).

### ۶-۵. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به منابع آب

در طول تاریخ بشر دسترسی به منابع آبی جزو اصلی‌ترین فاکتورهای مکان‌گزینی برای جوامع بوده است. رودخانه‌ی زاب که مهم‌ترین و اصلی‌ترین رودخانه‌ی منطقه است، با داشتن شاخه‌های پر آب مانند رودخانه‌ی بادیناوه، رودخانه‌ی سیلوه، رودخانه‌ی لاوین، رودخانه‌ی گولاوه، رودخانه‌ی آوخوارده، رودخانه‌ی پردانان و... و چشمه‌های جوشان یکی از پر بارترین حوضه‌های آبی کشور را تشکیل داده است. تجمّع زیاد استقرارهای باستانی در این حوضه به خصوص در نیمه‌ی شمالی آن و تعدّد لایه‌های باستانی در این محوّطه‌ها نشان از جاذبه‌های زیاد این منطقه برای جوامع باستانی دارد. رودخانه‌های دایمی و چشمه‌های پر آب این منطقه بدون شک عامل اصلی در بروز چنین جاذبه‌ای است. در بررسی رفتار محوّطه‌های باستانی مورد مطالعه نسبت به منابع آب به دو فاکتور اساسی توجّه گردید که عبارتند از: فاصله‌ی محوّطه‌ها تا نزدیکترین رودخانه و نسبت وسعت محوّطه‌ها به فاصله تا رودخانه.

در استان آذربایجان‌غربی بیش‌ترین مراکز باستانی با ۲۷/۸٪ در فاصله‌ی ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ متری از رودخانه‌ها قرار گرفته‌اند، به طور کلّی می‌توان گفت مراکز باستانی استان به فواصل بسیار نزدیک به رودخانه‌ها گرایش جدّی دارند (آفتاب و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۸). در محدوده‌ی مورد بررسی نیز از تعداد ۸۰ محوّطه‌ی دارای لایه‌های فرهنگی عصر آهن و هزاره‌ی اوّل ق.م تعداد ۳۴ محوّطه یعنی ۴۱/۲٪ از کلّ محوّطه‌ها در فاصله‌ی ۲۰۰-۰ متری از رودخانه، تعداد ۲۰ محوّطه یعنی ۲۳/۸٪ از کلّ محوّطه‌ها در فاصله‌ی ۵۰۰-۲۰۰ متری از رودخانه، تعداد ۱۱ محوّطه یعنی ۱۲/۵٪ از کلّ محوّطه‌ها در فاصله‌ی ۱۰۰۰-۵۰۰ متری از رودخانه، تعداد ۶ محوّطه یعنی ۶/۲٪ از کلّ محوّطه‌ها در فاصله‌ی ۲۰۰۰-۱۰۰۰ متری از رودخانه، تعداد ۱۴ محوّطه یعنی ۱۶/۲٪ از کلّ محوّطه‌ها در فاصله‌ی ۵۰۰۰-۲۰۰۰ متری از رودخانه قرار داشتند (شکل شماره‌ی ۱۲). بدین ترتیب مشاهده می‌شود که تعداد ۵۴ استقرار از ۸۵ استقرار بررسی شده یعنی ۶۵٪ از کلّ محوّطه‌ها در فاصله‌ی ۵۰۰-۰ متری از رودخانه واقع گردیده‌اند. این آمارها نشان‌دهنده‌ی رفتار محوّطه‌ها در گرایش

استقرارها به سوی رودخانه‌ها هستند (جدول شماره‌ی ۱۳). شاخه‌ی اصلی زاب حدّفاصل نَلاس تا پردانان به دلیل موقعیّت خاصّ توپوگرافی و درّه‌های تنگ و باریک محوّطه‌های چندانی را در خود جای نداده است. ولی حوضه‌ی بالادست رودخانه‌ی زاب با داشتن دشت‌های باز میان‌کوهی بیش‌ترین محوّطه‌ها را در خود جای داده است. در این قسمت یعنی از تقاطع شاخه‌ی پردانان تا تقاطع شاخه‌های لاوین و آوجار ۶ محوّطه در فاصله‌ی کمی از رودخانه‌ی زاب واقع گردیده‌اند. شاخه‌ی آوجار با داشتن ۲۴ محوّطه، شاخه‌ی لاوین با داشتن ۱۰ محوّطه، شاخه‌ی جلدیان با داشتن ۵ محوّطه در رتبه‌های یک تا سه‌ی این گروه‌بندی قرار می‌گیرند. در مجموع با افزایش فاصله از رودخانه از تعداد استقرارها کاسته می‌شود. در حالی که کاربری مسکونی محوّطه‌ها با فاصله‌گیری از رودخانه‌ها بیش از موارد دیگر رو به کاهش است ولی کاربری نظامی با افزایش فاصله از رودخانه‌ها روند صعودی را تجربه می‌کند (شکل شماره‌ی ۱۳). و این به دلیل مکان‌گزینی قلعه‌های نظامی در نواحی کوهپایه‌ای و دور از رودخانه‌ها است. این قلعه‌ها بیش‌تر به چشمه‌های کوهپایه‌ای وابسته هستند. محوّطه‌هایی که بیش‌تر از ۱۰۰۰ متر با رودخانه فاصله دارند، وابسته به چشمه‌های پر آب و دایمی هستند. دو محوّطه‌ی بالای ۵ هکتار که جزو بزرگ‌ترین محوّطه‌های بررسی شده بودند، تپّه‌ی پسوه با ۳۰ هکتار وسعت و تپّه‌ی شین‌آباد با ۱۲ هکتار وسعت بودند، که هر دوی این محوّطه‌ها با شاخه‌های اصلی رودخانه‌ی زاب بیش از ۲۰۰۰ متر فاصله دارند و وابسته به چشمه‌های دایمی کوه‌پایه‌ای و جویبارهای فصلی بوده‌اند. البته علاوه بر جویبارهای فصلی که آب را از شاخه‌های اصلی یا چشمه‌های کوه‌پایه‌ای به محوطه‌ها می‌رسانده در بعضی از این محوطه‌های بزرگ استقراری مانند تپه‌ی پسوه (از جانب شمالی محوطه) و تپه‌ی شین‌آباد (از جانب غربی محوطه) آثار لوله‌کشی سفالی که برای انتقال آب استفاده می‌شده است مشاهده گردیده که متأسفانه ساخت و سازهای جدید اطراف این محوطه‌ها قسمت بیش‌تر این آثار را از بین برده است ولی تعدادی از تمپوش‌های سفالی هنوز هم در دست مردم محلی هستند. لازم به ذکر است وابستگی استقرارها به فاکتور دسترسی به رودخانه در هر جا که شیب زمین و بستر رودخانه اجازه داده است، به استقرارها شکلی خطّی بخشیده است.

### ۷-۵. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به پوشش گیاهی

با توجّه به شکل شماره‌ی ۲۲، بیش از ۶۰٪ پوشش گیاهی منطقه‌ی مورد مطالعه را مراتع کوهستانی، ۳۳٪ را زراعت آبی، ۱۰٪ را جنگل، ۵٪ را زراعت دیم و مراتع تخریبی و اراضی مسکونی و کم‌تر از ۲٪ را بستر رودخانه‌ها تشکیل می‌دهد. از تعداد ۸۵ استقرار عصر آهن و هزاره‌ی اوّل ق.م در منطقه‌ی مورد مطالعه، ۳۰٪ محوّطه‌ها در منطقه‌ی با پوشش گیاهی مرتعی، ۶۶٪ در منطقه‌ی با پوشش گیاهی زراعت آبی، ۳٪ در منطقه-ی با پوشش گیاهی زراعت دیم و ۱٪ در منطقه‌ی با پوشش گیاهی جنگلی قرار گرفته‌اند (شکل شماره ۱۴ و جدول شماره‌ی ۱۴). بدین ترتیب مناطق با پوشش گیاهی مرتعی و زراعت آبی با مجموع ۹۶٪ بیش‌ترین و یا به عبارتی نزدیک به تمامی محوّطه‌های مورد مطالعه را در خود جای داده‌اند که نشان از اهمیّت و اقتدار دو شیوه‌ی اقتصادی کشاورزی و دامداری در تأمین معیشت و به تبع آن گزینش الگوی استقراری مناسب در دوره‌ی مورد مطالعه است و این نوع نگاه به گرینش الگوی اقتصادی هنوز هم نگاه غالب ساکنان منطقه است. به عبارتی نزدیکی دشت‌های پر آب با رودخانه‌های خروشان و چشمه‌های جوشان به کوهستان‌های سرسبز و برف‌گیر با مراتع مرغوب همیشه دو شیوه‌ی اقتصادی کشاورزی و دامداری را برای تأمین معیشت ساکنان این منطقه در اولویّت قرار داده است. با وجود این تا یک سده‌ی گذشته، دامداری با کوچ فصلی نسبت به

کشاورزی در اولویّت بوده است. فاصله‌ی استقرارهای دشت لاجان و پیرانشهر تا ییلاق‌های اطراف با پای پیاده نصف روز است و این عامل باعث گردیده است که کوچ ساکنان این منطقه فصلی بوده و در کنار دامداری و کوچروی به کشاورزی نیز مشغول باشند.

**۵-۸. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به اقلیم منطقه**

بیش از ۵۰٪ از مراکز باستانی استان در اقلیم مرطوب و نیمه مرطوب قرار دارند (آفتاب و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۰). با توجّه به نقشه‌ی شماره‌ی آب و هوای خیلی مرطوب و سرد که نوار کوهستانی غربی حوضه‌ی رودخانه‌ی زاب را در حیطه‌ی خود قرار داده است اگر چه از لحاظ گسترش در رتبه‌ی اوّل قرار دارد ولی از تعداد ۸۵ استقرار دوره‌ی آهن و هزاره‌ی اوّل منطقه تنها ۸ استقرار را در خود جای داده و آب و هوای خیلی مرطوب و معتدل که نواحی دشتی و منطقه‌ی کوهستانی شرقی این حوضه را در حیطه‌ی خود قرار داده در رتبه‌ی دوّم قرار دارد و ۲۸ استقرار را در خود جای داده است و از این حیث در رتبه‌ی اوّل قرار گرفته است (شکل شماره‌ی ۱۵ و جدول شماره‌ی ۱۵). این واقعیّت گویای گرایش استقرارهای این دوره به مکان‌گزینی در ناحیّه‌ی آب و هوایی خیلی مرطوب و معتدل است. لازم به ذکر است که بیشتر این استقرارها در نیمه‌ی غربی این منطقه واقع گردیده و نیمه‌ی شرقی به دلیل کوهستانی و صعب‌العبور بودن فقط تعداد ۴ استقرار را در خود جای داده است. آب و هوای مدیترانه‌ای و معتدل نیز که نوار شمالی حوضه را دربر گرفته از لحاظ گسترش در رتبه‌ی سوّم قرار دارد ولی با تعداد ۱۱ استقرار از این حیث در رتبه‌ی دوّم است.اقلیم هر منطقه‌ای تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی یا محلّی قرار دارد. عوامل بیرونی عواملی مانند باد و ابر و بخار و غیره را شامل می‌شوند که از سالی به سال دیگر تغییر می‌کنند و عوامل محلّی به عوامل ثابت و پایداری گفته می‌شوند که طی سالیان دراز بدون تغییر یا با تغییر بسیار کم باقی می‌مانند، مانند شیب زمین، ناهمواری‌ها، زاویه تابش خورشید و... آن چه که مسلّم است عامل جغرافیایی اقلیم منطقه اگرچه بر مکان‌گزینی و نوع توزیع و پراکندگی استقرارها تأثیر غیر قابل انکاری داشته ولی عامل نهایی و درجه یک نیست و این عامل خود تحت تأثیر نوع ناهمواری‌ها و توپوگرافی و پوشش گیاهی و نوع خاک منطقه است و این حقیقت از نوع پراکندگی استقرارها در منطقه‌ی آب و هوایی خیلی مرطوب و معتدل کاملاً پیدا است، زیرا با وجود یک‌دستی نوع آب و هوا در این منطقه، مکان-گزینی و توزیع استقرارها به سوی نواحی دشتی تمایل دارد و تقریباً تمامی استقرارها از ۲۸ استقرار موجود در آن در قسمت غربی که دشت میان‌کوهی پیرانشهر را دربرمی‌گیرد، متمرکز شده‌اند که مهم‌ترین استدلال منتج به این گزاره را می‌توان در میزان دسترسی محوطه‌ها به منابع دایمی آب رودخانه‌ها و زمین‌های حاصلخیز آبرفتی برای کشاورزی یافت.

**۵-۹. تحلیل الگوهای استقراری نسبت به خطوط هم‌دما و هم‌باران**

میزان بارندگی در منطقه‌ی مورد مطالعه از ۳۵۰ میلیمتر در سال در شمال منطقه و دشت صوفیان تا ۱۱۰۰ میلیمتر در نوار کوهستانی غرب حوضه متغیّر است و هر چه از شمال حوضه به طرف جنوب و غرب پیش‌روی کنیم بر میزان بارندگی افزوده می‌شود. از لحاظ آماری حدود ۹۹٪ از کلّ محوّطه‌های مورد مطالعه در منطقه-ی با بارش ۳۵۰ تا ۶۰۰ میلیمتر قرار دارند که بیش‌تر مشتمل بر نواحی دشتی و درّه‌های باز مجاور است و

تنها ۱٪ از کلّ استقرارهای دوره‌ی مورد مطالعه در منطقه با بارش بیش از ۶۰۰ میلیمتر واقع گردیده است. از طرفی دیگر بیشینه‌ی محوطه‌های مورد مطالعه در محدوده‌ی دمای متوسط سالیانه‌ی ۱۲ درجه سانتیگراد قرار دارند که مشتمل بر دشت‌های لاجان و پیرانشهر با خاک‌های مناسب کشاورزی و رودخانه‌های دایمی است و از این حیث مطابق با وضعیّت کلّی استان است، که این پدیده را می‌توان در ارتباط با تمایل دسترسی محوطه‌ها به آب دایمی و خاک مناسب برای کشاورزی تبیین کرد. شواهد ذکر شده در این پژوهش حاکی از این است که اقتصاد غالب این منطقه در هزاره‌ی اول ق.م متکی بر دو بخش کشاورزی محدود در دشت‌های میان‌کوهی و اطراف رودخانه‌ها با استقرارهای دایمی و دامداری در کوهستان‌های مرتفع و برف‌گیر با استقرارهای موقت و گورستان‌های کوچک بدون ارتباط با محوطه‌ی استقراری است که وجود ایل‌راه‌های باستانی که تا این اواخر نیز توسط کوچ‌نشینان منطقه استفاده می‌شدند دلیلی بر این مدعا است (شکل شماره‌ی ۱۶ و ۱۷).

## ۶. نتیجه

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهند که محوّطه‌های عصر آهن این منطقه بیش از هر چیز تحت تأثیر دو عامل ارتفاع از سطح دریا و فاصله از رودخانه قرار دارند و این دو فاکتور بیش‌ترین تأثیر را در مکان‌گزینی و الگوهای استقراری این محوّطه‌ها، وسعت استقرارها و نوع کاربری محوّطه‌ها دارند. از تعداد ۸۰ محوّطه‌ی بررسی شده، ۶۴ محوّطه یعنی ۸۰٪ از کلّ محوّطه‌ها در طبقات ارتفاعی ۱۳۰۰ تا ۱۷۰۰ متری واقع گردیده-اند که بیش‌تر این طبقات ارتفاعی مشتمل بر دشت میان‌کوهی پیرانشهر و لاجان و تا حدودی دامنه‌های با شیب ملایم و درّه‌های باز اطراف می‌شود. در این قسمت رودخانه‌های پر آب و دایمی، چشمه‌های کوه‌پایه‌ای و خاک مرغوب برای کشاورزی وجود دارد و شیب زمین بسیار ملایم است. استقرارها در این طبقات ارتفاعی بیش‌تر مسکونی و گورستان بوده و قلعه‌ها تمایل به مکان‌گزینی در ارتفاعات بالاتر با دید بیش‌تر را دارند. محوّطه‌های با وسعت بالای ۲ هکتار در این طبقات ارتفاعی قرار دارند. بررسی عامل دسترسی به آب‌های سطحی نشان می‌دهد که از ۸۰ محوّطه‌ی بررسی شده تعداد ۵۲ محوّطه یعنی ۶۵٪ از کلّ محوّطه‌ها در فاصله‌ی ۰ تا ۵۰۰ متری رودخانه‌ها واقع گردیده‌اند و مابقی نیز در فاصله‌ی بسیار نزدیک از چشمه‌های دایمی کوه‌پایه‌ای قرار دارند. وابستگی استقرارها به آب رودخانه‌ها حالتی خطّی به نوع پراکنش جغرافیایی محوّطه‌ها داده است. بیش‌تر استقرارها در حواشی شاخه‌های اصلی زاب مانند شاخه‌های لاوین، زنگیاوه و سیلوه با حفظ فاصله‌ی لازم جهت در امان ماندن از سیلاب و بر روی تراس‌های رودخانه‌ای واقع گردیده‌اند.

شیب مورد علاقه‌ی استقرارهای عصر آهن منطقه بیش‌تر شرقی بوده که عوامل اقلیمی مانند زاویه‌ی تابش خورشید و جهت باد غالب می‌تواند در این انتخاب دخیل باشد. البتّه انتخاب جهت شیب غربی نیز در رده‌ی دوّم قرار دارد مخصوصاً در مواردی که خطر بروز رانش زمین افزایش می‌یابد.

از نظر پوشش گیاهی از تعداد ۸۰ محوّطه‌ی بررسی شده تعداد ۴۶ محوّطه یعنی ۵۷٪ از کلّ محوّطه‌ها گرایش به مناطق مستعد کشاورزی آبی و ۲۷ محوّطه یعنی ۳۳٪ از کلّ محوّطه‌ها نیز علاقمند به مناطق مرتعی هستند که نشان‌دهنده‌ی دو نوع معیشت متّکی به کشاورزی و دامداری است. البّته لازم به ذکر است که فاصله‌ی مناطق کشاورزی با کوهستان‌های مستعد و مناطق ییلاقی خیلی کم بوده و در نصف روز طی می‌شود که وابستگی استقرارها به مراتع و معیشت دوگانه‌ی کشاورزی و دامداری را در کنار هم نشان می‌دهد.

بدین صورت مشاهده می‌گردد که استقرارهای دشت پیرانشهر از الگوی استقراری مشخّصی که تابع شرایط توپوگرافی و منابع آب منطقه است پیروی می‌کنند. بدین صورت که یک محوّطه‌ی مرکزی در وسط دشت با فاصله‌ی بیش از ۲۰۰۰ متر از شاخه‌های اصلی رودخانه‌ی زاب و با تمایل قابل مشاهده‌ای به مناطق کوه‌پایه‌ای با بیش از ۱۰ هکتار وسعت رشد کرده و دشت را در کنترل خود می‌گیرد و در سطح یکم رتبه-اندازه‌ی ناحیّه قرار می‌گیرد. حول این مرکز و در فواصلی با میانگین ۷ الی ۱۰ کیلومتر محوّطه‌های استقراری با وسعت ۳ الی ۸ هکتار متمایل به شاخه‌های اصلی رودخانه‌ی زاب شکل می‌گیرند که زیر نفوذ محوّطه‌ی مرکزی در سطح دوّم رتبه-اندازه‌ی ناحیّه قرار می‌گیرند. این مراکز به نوبه‌ی خود مراکز استقراری و شبانی اطراف خود را کنترل می‌کنند. ولی قلعه‌های نظامی که در لبه‌ی مرزهای منطقه‌ای و بر روی تپّه‌ماهورهای اطراف دشت احداث گردیده و تمایل به ارتفاع گزینی دارند، در ارتباط مستقیم با مراکز کنترل دشت بوده و در سطح سوّم رتبه-اندازه‌ی ناحیّه جای می‌گیرند. این سلسله مراتب استقراری با الگوی مشخّص نشان از وجود یک قدرت محلّی دارد که می‌توان فلسفه‌ی وجودی آن را در ارتباط با دولت‌شهرهای مقتدری که در متون آشوری به آن‌ها اشاره گردیده است تبیین نمود. ارتباط دادن این پژوهش میدانی با منابع و متون تاریخی نیمه اوّل هزاره‌ی اوّل ق.م می‌تواند به نتایج بسیار مفیدی در ارتباط با جغرافیای تاریخی منطقه در این برهه‌ی تاریخی منجر گردد.

## سپاس‌گذاری

نویسندگان مقاله از همکاران محترم اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان آذربایجان‌غربی و همچنین اداره‌ی شهرستان پیرانشهر، آقایان سلیمان بشیری و انور آریامنش بخاطر همکاری در بررسی میدانی و تدوین مقاله نهایت سپاس را دارند. از آقای طاهر ابوبکری بخاطر راهنمایی در تهیه و طراحی نقشه‌ها و رفع اشکالات GIS تقدیر می‌شود.

## منابع

آفتاب، احمد و همکاران، (۱۳۹۳)، بررسی تأثیر عوامل طبیعی در توزیع فضایی مراکز باستانی آذربایجان‌غربی با استفاده از GIS، *برنامه‌ریزی فضایی*، پاییز ۱۳۹۳، شماره ۱۴، صص ۳۷ تا ۶۰.

بیننده، علی، (۱۳۸۷)، بررسی باستان‌شناسی حوضه‌ی رودخانه‌ی زاب کوچک، *پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی باستان-شناسی*، دانشگاه تربیت مدرّس، تهران.

بیننده، علی، (۱۳۹۰)، بازنگری دوره‌ی مس و سنگ شمال‌غرب ایران (مطالعه‌ی موردی: تپّه‌ی لاوین)، *پایان‌نامه‌ی دکتری باستان‌شناسی پیش از تاریخ*، دانشگاه تربیت مدرّس، تهران.

خان‌محمّدی، بهروز و همکاران، (۱۳۸۷)، گزارش محوّطه‌های ثبتی شهرستان پیرانشهر در سال ۱۳۸۷، *بایگانی فنّی سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان‌غربی*، منتشر نشده.

خرّازی، ابراهیم و همکاران، (۱۳۸۷)، گزارش محوّطه‌های ثبتی شهرستان پیرانشهر در سال ۱۳۸۱، *بایگانی فنّی سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان‌غربی*، منتشر نشده.

درِوت، پیتر اِل، (۱۳۹۲)، *درآمدی بر باستان‌شناسی میدانی*، ترجمه‌ی حجّت دارابی، تهران، سمت.

سرفراز، علی‌اکبر و بابک راد، (۱۳۴۵)، گزارش‌های باستان‌شناسی منطقه‌ی آذربایجان‌غربی، *مرکز اسناد و مدارک فرهنگی سازمان میراث فرهنگی کشور*، منتشر نشده.

سعیدی هرسینی، محمدرضا و کمال‌الدّین نیکنامی و اکرم طهماسبی، (۱۳۹۱)، برهم‌کنش محیط و فرهنگ: چشم‌انداز جغرافیایی و تحلیل باستان‌شناختی از استقرارهای دوره‌ی مس‌سنگی زاگرس مرکزی، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، بهار و تابستان ۱۳۹۱، دوره‌ی دوّم، شماره ۲، صص ۲۵-۳۶.

فاگان، برایان، (۱۳۹۰)، *درآمدی بر باستان‌شناسی (اصول، مبانی و روش‌ها)*، ترجمه‌ی غلامعلی شاملو، تهران، سمت.

فدر، کنت و همکاران، (۱۳۹۲)، *روش‌های میدانی در باستان‌شناسی*، مترجمان: کمال‌الدین نیکنامی و حسین صبری، تهران، سمت.

قلی‌زاده، خیرالله و همکاران، (۱۳۸۶)، گزارش محوّطه‌های ثبتی شهرستان پیرانشهر در سال ۱۳۸۵، *بایگانی فنّی سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان‌غربی*، منتشر نشده.

کریمی، جلال و منوچهر فرجزاده اصل، (۱۳۸۸)، تحلیل الگوهای فضایی استقرارگاه‌های باستانی دشت میاناب شوشتر با کاربرد سنجش از دور و سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی، *مدرّس علوم انسانی*، زمستان ۱۳۸۳، شماره ۳۵، صص ۱۱۳-۱۲۶.

مترجم، عبّاس و طیّبه الماسی، (۱۳۹۲)، بررسی تغییرات فرهنگی دشت کنگاور از دوره‌ی مس‌سنگ تا پایان عصر مفرغ بر اساس مدل‌های استقراری، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۵، ۵۱-۶۲.

نیکنامی، کمال‌الدّین، (۱۳۸۴)، ارائه‌ی مدل برای تخمین و سنجش بسندگی اندازه‌ی نمونه و انتخاب اشکال بهینه‌ی پیمایشی در استراتژی‌های بررسی‌های میدانی باستان‌شناختی، *مجله دانشکده‌ی ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۱۷۳، ۴۳-۶۰.

یوسفی زُشک، روح‌الله و سعید باقی‌زاده، (۱۳۹۱)، کاربرد سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی (GIS) در تحلیل الگوهای استقراری: مطالعه‌ی موردی محوّطه‌های دشت درگز از دوره‌ی نوسنگی تا پایان عصر آهن IV، *نامه‌ی باستان‌شناسی*، بهار و تابستان ۱۳۹۱، دوره‌ی دوّم، شماره‌ی ۲، صص ۷-۲۴.

Aftab, Ahmad et al., 2014, Study of the impact of natural factors on the spatial distribution of the ancient centers of West Azerbaijan using GIS. *Spatial Planning*, fall 2014, No. 14, pp. 37-60. [in Persian].

Binandeh, Ali, 2008, Archaeological study of the Small Zab River basin, Master Thesis in Archaeology, *Tarbiat Modares University*, Tehran. [in Persian].

Binandeh, Ali, 2011, A Review of the Copper and Stone Age of Northwestern Iran (Case Study: Lavin Hill), PhD Thesis in Prehistoric Archaeology. *Tarbiat Modares University*, Tehran.

Khan Mohammadi, Behrooz et al., 2008, The report of Piranshahr city registration sites in 2008,*technical archive of the Cultural Heritage Organization of West Azerbaijan Province*, has not been published. [in Persian].

Kharazi, Ebrahim et al., 2008, Piranshahr city registration sites report in 2002, *technical archive of the Cultural Heritage Organization of West Azerbaijan Province*, has not been published. [in Persian].

Drout, Peter L., 2013, *An Introduction to Field Archaeology* , translated by HojjatDarabi, Tehran, Samat.

Sarfaraz, Ali Akbar and Babak Rad, 1967, Archaeological Reports of the West Azerbaijan Region, *Center for Cultural Documents of the Cultural Heritage Organization*, has not been published. [in Persian].

SaeedHersini, Mohamadreza and Kamaladin Niknami and Akram Tahmasebi, 2013, Environment and Culture Interaction: Geographical Landscape and Archaeological Analysis of the Settlements of the Central Zagros Stone Age, *Iranian Archaeological Research*, Spring and summer 2012, Volume 2, Number 2, pp. 25-36. [in Persian].

Fagan, Bryan, 2011, *An Introduction to Archaeology (Principles, Foundations and Methods)*, translated by Gholamali Shamloo, Tehran, Samat. [in Persian].

Feder, Kent et al., 2013, *Field Methods in Archaeology*, Translators: KmaluddinNiknami and HosseinSabri, Tehran, Samat. [in Persian].

Gholizadeh, Kheirolah et al., 2008, The Report of Piranshahr city registration sites in 2006, *the technical archive of Cultural Heritage Organization of West Azerbaijan Province*, has not been published. [in Persian].

Karimi, Jalal and Manouchehr FarajzadehAsl, 2010, Analysis of Spatial Patterns of Ancient Settlements in the Mianab Plain of Shushtar Using Remote Sensing and Geographic Information Systems, *Lecture of Humanities*, Winter 2004, No. 35, pp. 113-126. [in Persian].

YousefiZoshk, Rohollah and Saeid Baghizadeh, 2012, Application of Geographic Information Systems (GIS) in the analysis of settlement patterns: a case study of Dargaz plain sites from the Neolithic period to the end of the Iron Age I, *Archaeological Letter*, Spring and summer of 2012, Volume 2, Number 2, Pp. 7-24. [in Persian].

Johnson, H. 2007. *Ideas of Landscepe*, Londen, Blackwell Publishing.

Kowalewski, S. A. 2008. Regional Settelement Pattern Studies, *Jornal Archaeo Res*, vol 16, pp: 225-285.

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# Restoration of Folk Murals of Shia's Religion in Iran: The Influences of the Expectations of their Public Audiences and the Preference of the Values of these Paintings on the Process of Reconstruction

**Reihaneh Ghasemabadi[1] & Hossein Ahmadi[2]**

**(117-140)**

## Abstract

Murals of Shia's history from the late Safavid period and its culmination from the Qajar period onwards as the historical religious culture of the public in religious historical sites to this day by continuity of use, cause the emergence of a special attitude to the outstanding features of these paintings and the expectations of their general audience in the restoration. The majority of the murals of such buildings were based on Shiite religion traditions. Overall, the combination of a number of factors namely the significance of the values that have made a connection with the target audience of the heritages in use and the focus on their perception in the last decades, led to this study to pursue this goal to investigate the effects of the characteristics of folk-art paintings in Iran and the needs of their audiences, on their perception of the narrative during the reconstruction. This research has been done due to the development of value-based approaches in the restoration's contemporary theory at the international level and the importance of the sociological issue of audiences, and the lack of academic research in this field in Iran. This article used purposeful and semi-structured interview techniques with 13 experts and library studies in a qualitative method and performed the analysis with the Colaizzi phenomenological approach by categorizing the interviews. The findings led to the achievement of 6 auxiliary categories and 11 subcategories, that auxiliary categories as factors affecting the reconstruction of the loss of religious-narrative folk murals based on value preference and the expectations of their general audience are:1)the place of special values of folk-art paintings of Shia's history, 2)factors affecting the perception of public audiences 3)factors affecting the mental retelling of public audiences 4)definition of target audiences(stakeholders),5)the expectations of the public audience from reading the images of historical-religious narratives, and 6)the expectations of the public audience from the restoration and reconstruction of the paintings;

**Keywords**: Religious Folk Murals, Values, public audiences (Target Audiences), Restoration and Reconstruction, Shia's History of Iran.

Received: 12, August, 2020; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2021.308101.142915
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

1. Ph. D Candidate in Conservation and Restoration of Cultural and Historical Objects, Isfahan University of Arts, Faculty of Conservation and Restoration, Isfahan, Iran.
2. Corresponding Author Email: h.ahmadi@aui.ac.ir
Associate Professor of Conservation and Restoration of Cultural and Historical Objects, Isfahan University of Arts, Faculty of Conservation and Restoration, Isfahan, Iran.

## Introduction

Drawing folk murals concentrating on national-religious themes peaked during the Qajar dynasty.(figs: 1-4) Given the significance of these artworks' social function and the fact that most religious monuments still have their target audiences– especially during mourning rituals– when restoring these murals, special attention should be paid to the target audiences. This study aims at investigating two factors that impact the audience's narrative perception of Shiite murals throughout the restoration process: the particular values of the folk paintings and the contemporary public audiences' perception.

In this regard, semi-structured purposive interviews were analyzed using the descriptive-survey technique and the Colaizzi phenomenological approach. The respondents were 13 experts specialized in the field of restoration and painting. To achieve the conclusions, interviews were used along with desk research and the field study method. According to Colaizzi's seven-step analytical approach, the researcher first reviews the source text to extract the meaning and then starts taking notes and turning them into statements. The meanings of these statements must next be formulated and coded to achieve the major and minor categories as well as sub-categories. Finally, the findings should be incorporated to explain the fundamental phenomena, and they need to be returned to the respondents for confirmation. (Sanders, 2003: 294-301)

A total of 6 minor categories and 11 sub-categories were derived from interviews with experts. These include 1) the significance of particular values of folk painting in the history of Shiism: 1-1) Priority given to narrative and religious values above aesthetic values. 2) Factors affecting the public audience's perception: 2-1) Religion's impact on perception; 2-2) The impact of the audience's mental background (mentality) on perception; 2-3) The impact of narrative on perception. 3) Factors affecting the audience's mental re-interpretation: 3-1) The association between the audience's mental reconstruction and visual features; 3-2) The association between the audience's presumptions and his/her mental reconstruction. 4) Identifying the target audience (stakeholder): 4-1) The target audience's characteristics. 5) Audience expectations from reading images of historical-religious narratives: 5-1) Narrative relationship and audience perceptions; 5-2) Audience expectations based on understanding paintings. 6) Audience expectations about the restoration of paintings: 6-1) The impact of the audience's presumptions on the reconstruction; 6-2) The association between the target audience and the extent of visual reconstruction. When the interviewees' comments are compared to the study literature, it is reasonable to conclude that the murals in tombs are visual translations of religious narratives. Given the intense focus on narrativity in murals (Mirzaei-Mehr, 2007: 98), coloring and theme - as standard representations of aesthetic values - are not important since these artworks aim at affecting the audience. According to experts, the aesthetic values of these paintings are less relevant than the target audiences' narrative perception or religious values. Respondents stated, the religious narrative motifs– which also are cultural and ideological-oriented– have no significant aesthetic value without the narrative's meaning and context. The Constance school theorists suggest that a religious audience's images of a text vary from those of a non-target audience (Meghdadi, 2005: 20). Furthermore, cultural heritage may link people and places via collective memory and shared narratives (Avrami & others, 2019: 184). This highlights the significance of the target audience's presumptions to understand them. The audience perceives the picture while using the memories connected to such presumptions. (Ahmadi, 1995: 407). These presumptions include the audience's understanding of the repeated narrative motifs in such murals, which experts mentioned. Characters, especially sacred idols, are depicted via symbolic portrayals and conceptual symbolism of limited colors (Shad Ghazvini, 2018: 64). This enables the target audience to interpret the painting by referring to their mental background. This is a point brought up by the respondents. It was also stated that if the painting's lack of contextual clues is not

remarkable, or if the deficiency is not in a significant and critical part of the painting, the target audience can usually form a general narrative in their mind by referring to their presuppositions. Regarding the concerns about the audience's interpretation, experts stated that religious tendencies are the primary objective of the murals' stakeholders. When referring to the audience's preference in cultural aesthetics, the respondents noted that these audiences must have a cultural or religious aesthetic perception of such paintings (Akhavian, 2012: 195). Experts highlighted the target audience's non-museum-based perspective regarding the group's expectations. Therefore, analyzing the stakeholders' expectations should be based on the "aesthetic values of the audience" (Taylor & Cassar, 2008: 8). On the other hand, one of the key characteristics of these paintings is "the tendency to repeat common forms and create extremely simple pieces," which sometimes reaches the level of primitivism (Marasi and Nadaliyan, 2014: 59). It is normal for this perspective to drive the target audiences to simplified narratives. Respondents stated the public audiences focus on the elegancy of the sacred idols' facial features. As a result, they often tend to give priority to restoring of these characters. The public audience prioritizes mental association when it comes to determining the degree of restoration in the large scale or key parts of the painting. Since the target audience perceives these works based on presumptions (Wilson, 2009: 64), the form and color of the figures should only change at a level that facilitates the social interaction between the audience and the artwork. The murals should be reconstructed to minimum extent that the audience can associate it with his/her background knowledge.

The findings indicate that the following factors affect and estimate the level and quality of mural restoration: recognizing the value of murals; audience expectations or beliefs about these works; audience mental background; knowledge and understanding of the narrative motifs; identifying symbols and visual contracts and the work's contemporary functions.

# مرمت دیوارنگاره‌های عامیانۀ تاریخ شیعی ایران: تأثیرات انتظارات مخاطبان عامۀ آنها و اولویت ارزش‌های این نقاشی‌ها بر روند بازسازی

**ریحانه قاسم‌آبادی**[1]

**دانشجوی دکتری حفاظت و مرمت اشیاء فرهنگی و تاریخی، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت، اصفهان، ایران.**

**حسین احمدی** [2]

**دانشیار حفاظت و مرمت اشیاء فرهنگی و تاریخی دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت، اصفهان، ایران.**

**تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۳۰**

**علمی - پژوهشی**

## چکیده

نقاشی‌های دیواری میراث تاریخ شیعی در قالب هنر عامیانه از اواخر دورۀ صفوی و اوج‌گیری آن از دوران قاجار به بعد، به‌عنوان بخشی از فرهنگ دینی تاریخی اجتماع عامه در بناهای مذهبی (بقاع، تکایا، و امامزاده‌ها) با تداوم کاربری تا به امروز، سبب ظهور نگرش مخصوص به ویژگی‌های شاخص این نقاشی‌ها و انتظارات مخاطبان عامۀ آنها به‌عنوان مخاطبان هدف، در فرایندهای مرمتی می‌گردد. اکثر دیوارنگاره‌های این ابنیه به شرح روایات مذهب شیعه پرداخته‌اند به‌طورکلی در دهه‌های اخیر بیان اهمیت جایگاه ارزش‌های مرتبط با مخاطبان هدف آثار میراثیِ در حال کاربری و تمرکز بر ادراکشان منجر به این تحقیق گردید تا در این مقاله به دنبال این هدف باشد که تأثیرات ارزش‌های نقاشی‌های عامیانۀ تاریخ شیعی ایران و انتظارات مخاطبان عامۀ امروزی آنها را بر ادراک ایشان از روایت‌های تاریخی دیوارنگاره‌ها در طی بازسازی تصویری این آثار، بررسی نماید. این مهم به سبب گسترش رویکردهای ارزش‌مدار در مبانی مرمت معاصر در سطح بین‌المللی و اهمیت مبحث جامعه‌شناسی مخاطبان هنر عامه و نیز به ضرورت و به جهت فقدان پژوهشی دانشگاهی در این زمینه در داخل کشور، صورت گرفته است. این مقاله در یک روش کیفی، از مطالعات کتابخانه‌ای و فن مصاحبۀ هدفمند و نیمه ساختاریافته با ۱۳ نفر از متخصصین جهت جمع‌آوری داده‌ها استفاده کرده، و با رویکرد پدیدارشناسی کُلایزی به‌صورت طبقه‌بندی مصاحبه‌ها تا دستیابی به پاسخ سؤال تحقیق، مورد تجزیه‌وتحلیل قرار گرفت. یافته‌های پژوهش منجر به دستیابی به ۶ مقولۀ فرعی و ۱۱ زیر مقوله گردید که مقولات فرعی به‌عنوان عوامل مؤثر بر بازسازی کمبودهای دیوارنگاره‌های عامیانۀ مذهبی بر اساس اولویت‌های ارزشی و انتظارات مخاطبان عامۀ این آثار عبارت‌اند از:۱) جایگاه ارزش‌های ویژۀ نقاشی‌های عامیانۀ تاریخ شیعی، ۲) عوامل مؤثر بر ادراک مخاطبان عامه ۳) عوامل مؤثر بر بازخوانی ذهنی مخاطبان ۴) تعریف مخاطبان هدف (ذینفعان) ۵) انتظارات مخاطبان از خوانش تصاویر روایات تاریخی - مذهبی، و ۶) انتظارات مخاطبان از مرمت و بازسازی نقاشی‌ها؛

**واژه‌های کلیدی**: دیوارنگاره‌های عامیانۀ مذهبی، ارزش‌ها، مخاطبان عامه (مخاطبان هدف)، مرمت و بازسازی، تاریخ شیعی ایران

## ۱.مقدمه

نقاشی‌های برجای‌مانده بر بدنۀ اماکن تاریخی مذهبی مانند بقاع، تکایا و امامزاده‌ها از دوران قاجار به بعد بخشی از هنر تاریخ عامیانۀ ایران محسوب شده که به سبب یکسانی پایگاه اجتماعی تولیدکنندگان و مخاطبانشان، از مقبولیت عمومی میان مردم عامۀ جامعه برخوردارند. در این دیوارنگاره‌ها، نقاشی

[1]این مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده اول با عنوان «تبیین رویکرد اصلاحی در بازسازی دیوارنگاره‌های تصویری ابنیۀ مذهبی شیعی ایران، با نگرش ویژه بر مبانی مرمت در پیوند با ادراک مخاطب هدف» به راهنمایی نویسنده دوم، در رشته «حفاظت و مرمت اشیاء فرهنگی و تاریخی» دانشگاه هنر اصفهان است.

۲. رایانامۀ نویسندۀ مسئول: H.Ahmadi@aui.ac.ir

تحت‌الشعاع روایت قرار داشت (آژند، ۱۳۸۹: ۱۸۷). ازاین‌رو شمایل نگاری در باب تشیّع بر پایهٔ روایت‌های مذهبی و با بهره‌گیری از تخیل نقاشان و باورهای عامه از دوران صفوی به بعد شکل می‌گیرد؛ بنابراین پیداست که انتظارات مخاطب عامه از یک دیوارنگارهٔ تاریخی مذهبی در وهلهٔ اول مرتبط با داستان روایی نقاشی خواهد بود زیرا آنان با نگاهی عاطفی به این تصاویرِ سرشار از قهرمان‌پروری و شفاعت دهندگی ائمه، می‌نگرند و ارتباطی معنوی در بقعه برقرار می‌سازند که جزئی از تاریخ فرهنگ‌عامهٔ مذهبی قلمداد می‌شود. باید بیان داشت که ویژگی‌های بصری و کاربردی این نقاشی‌های عامیانهٔ تاریخی روایی و همین‌طور حضور آن دسته از مخاطبان عامهٔ این آثار که هنوز به سبب باورهای فرهنگی و مذهبی در تعامل با این اماکن هستند، ارزش‌های ویژه‌ای به آنها بخشیده که ذیل مبحث ارزش‌شناسی و تأثیرات آن بر روند حفظ و مرمت آثار تاریخی بسیار مهم خواهد بود.

چرخهٔ مرمت امروزی و مبانی معاصر آن، بر نقش مؤثر دریافت مخاطب در فرایند حفظ و مرمت، تأکید می‌ورزد؛ زیرا منظور از این عمل، درک معنا و ارزش‌های میراثی از طریق صیانت محتوایی و مفهومی در کنار صیانت مادی و کالبد تاریخی است (حبیب، ۱۳۸۹: ۳۱). با نظری بر سطور فوق، اهمیت موضوع پژوهش مبنی بر نقش فعال مخاطبان عامهٔ این نقاشی‌ها که در حوزهٔ مرمت از آنها به‌عنوان «ذی‌نفعان» (Stakeholders) یا «مخاطبان هدف» (Target Audiences) یاد می‌شود، مشهود است؛ در سالیان اخیر در سطوح ملی و بین‌المللی، ضرورت نگرش جدی به مسئلهٔ حفظ و مرمت آثار تاریخی مذهبی در اغلب کشورها، به علت فقدان محورها و اصول راهبردی، احساس شده است (Stovel,2005: 2). مسلم است که مرمت این دیوارنگاره‌های عامیانهٔ مذهبی در کشورمان که ارزش منحصربه‌فرد آنها در هویت غیر قابل جدایش از عملکردشان نهفته است، نیز از این قاعدهٔ سردرگمی مستثنا نبوده است؛ به‌ویژه در ارتباط با کمبودهای بزرگ و قابل‌توجه در این آثار که بر مبنای شیوه‌های پیشین و مبانی کلاسیک مرمت، قابلیت بازسازی تصویری نداشته‌اند؛ بنابراین این پژوهش جهت پاسخگویی به این سؤال که: ویژگی‌ها و ارزش‌های مختص این دیوارنگاره‌های عامیانه تاریخی مذهبی، در کنار انتظارات مخاطبان عامهٔ آنها از ادراک نقاشی‌ها، چه تأثیری بر تصمیم‌گیری‌های مرمت و بازسازی این آثار خواهد داشت؟ انجام گردید و تحقیق در سه حوزهٔ ۱) تاریخ هنر نقاشی عامیانه، ۲) مبانی مرمت آثار تاریخی، و ۳) بخشی از جامعه‌شناسی مخاطبان هنر، صورت پذیرفت.

در حوزهٔ ادبیات تحقیق مرتبط با نقاشی‌های تاریخی مذهبی، منابع متعددی به ذکر زمینه‌های شکل‌گیری این سبک هنری، اقدامات و خصایص نقاشان مردمیِ آنها و نیز ویژگی‌های مخاطبانشان، مضامین روایات نقاشی شده و تأثیرات تعزیه بر آنها، پرداخته‌اند (علیمحمدی اردکانی، ۱۳۹۱: ۳۷، ۳۹، ۲۷۹-سیف، ۱۳۷۹: ۱۸، ۱۹، ۴۲،۴۳،۸۱-پوپ، و اکرمن، ۱۳۸۷: ۶۱۵-آژند، ۱۳۸۹: ۱۸۷-محمودی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۸، ۳۲،۳۳، ۳۷تا۴۰۱۹-پوراحمد جکتاجی، ۱۳۸۵: ۴۹، ۵۱، ۵۱-اخویان،۱۳۹۱- میرزایی‌مهر، ۱۳۸۶: ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۶۰، ۶۳، ۹۸، ۱۱۰ و ۱۱۱-عیسی‌زاده، ۱۳۹۲: ۷و۸، ۱۰-کوثری، ۱۳۹۰- عناصری، ۱۳۸۳-افهمی، و شریفی مهرجردی، ۱۳۸۹-محمودی، و طاووسی،۱۳۹۰-حسینی‌راد، و عزیززادگان، ۱۳۹۰-شادقزوینی، ۱۳۹۷).

در حوزهٔ ادبیات تحقیق مرتبط با مبانی معاصر مرمت و همین‌طور جایگاه مخاطبان هدف (ذینفعان) در فرایندهای مرمت و بازسازی، موضوعات تعیین ویژگی‌های گروه‌های ذینفع و روش‌های ارزشیابی ایشان توسط مرمتگران، بسیار مهم قلمداد می‌شود ( (Cather, 2007: -Mason, 2002: 17, 20-brajer, 2008 173,174-de la Torre, 2013) ) این مخاطبان هدف در رویکرد ارزش‌مدار در فرایندهای مرمت، حائز اهمیت‌اند ( (sully& Pombo Cardoso, 2014-loulanski, 2006-Poulios, 2014-Mason & Avrami, 2000:19-23-de la Torre, 2005:4-8-Demas, 2002:48-49) ). به‌طورکلی امروزه توجه به ارزش‌های فرهنگی اجتماعی ذینفعان آثار میراثی و نقش عملکرد این آثار بر شیوه‌های درک ارزش آنها نزد مخاطبانشان، مدنظر قرار گرفته‌اند(sully & Pombo و -Loulanski, 2007-taylor & cassar, 2008 Cardoso, 2014-Houbart & Dawans, 2019: 56) ). منابعی چند، در پیوند با میراث مذهبی زنده و بیان ارزش‌های ویژهٔ آنها از منظر معانی قابل انتقال به مخاطبان، و چالش برقراری تعادل بین استانداردهای مرمتی و آرمان‌های جامعهٔ مذهبی در حوزهٔ حفظ و مرمت به تحقیق پرداخته‌اند؛ (Wijesuriya, 2005: 31-Solomidou-Ieronymidou, & Rickerby, 2010) ، -(Faranda, 2007-- -Coccia, & Knight, 2009)- (Baillie, 2006- ،sanjay, 2006)(da Costa, 2006)

## ۲. روش تحقیق

در راستای پاسخگویی به سؤال و هدف تحقیق، رویکردی جدید (شیوه کلایزی [Colaizzi] در رویکرد پدیدارشناسی) که تا پیش از این در حوزه‌ی تحلیل پژوهش‌های مرمت آثار تاریخی استفاده نشده است، بکار گرفته شد. شیوهٔ این پژوهش توصیفی - پیمایشی انتخاب شده است. ادبیات به روش کتابخانه‌ای، و داده‌های پاسخ به سؤال، به روش پیمایشی از طریق مصاحبهٔ عمیق و هدفمندِ نیمه‌ساختاریافته گردآوری شد.

«در تحلیل پاسخ‌های کیفی مصاحبه‌شوندگان، می‌توان از طریق مقوله‌بندی و طبقه‌بندی، یعنی تعیین عوامل و مفاهیم معین»، بر روی آنها عملیات لازم را انجام داد (بریس و دیگران،۱۳۸۴: ۲۳۲). نوع اطلاعات موردنیاز در پاسخ به پرسش پژوهش در حوزهٔ بازسازی دیوارنگاره‌های عامیانهٔ مذهب شیعی، سبب انتخاب افراد موردنظر برای مصاحبهٔ هدف‌دار می‌گردد؛ بنابراین مصاحبه با دو گروه متخصصین انجام شد: ۱- متخصصین و اساتید رشتهٔ نقاشی دارای تحقیقات در زمینهٔ بررسی میدانی نقاشی‌های عامیانهٔ تاریخی - مذهبی که از نزدیک با این آثار و مخاطبان عامهٔ آنها برخورد داشتند؛ ۲- مرمتگران دانش‌آموختهٔ دانشگاهی که تجربهٔ مرمت این دیوارنگاره‌ها را داشته و از نزدیک با چالش‌های مرتبط با مبانی مرمت و دیدگاه‌های مخاطبان هدف آنها، درگیر بوده‌اند. استاندارد تعیین تعداد افراد در نمونه‌گیری هدفمند برای انجام مصاحبه، رسیدن به حد اشباع اطلاعات و عدم حصول اطلاعات جدید از مصاحبه‌ها است (تشکری و تدی، ۱۳۹۴: ۳۴۵).

بدین منظور «تشکری و تدی» (۱۳۹۴) پیشنهاد حداقل ۶ تا ۱۰ نفر در این حجم از نمونه را داده‌اند؛ بنابراین مصاحبه با ۱۱ نفر انجام گرفت و در این مرحله، اشباع اطلاعات به دست آمد اما به‌منظور اعتباربخشی یافته‌ها، مصاحبه‌ها تا ۱۳ نفر ادامه یافت (جدول ۱). درواقع سؤالات مصاحبه بر مبنای ادبیات تحقیق طراحی‌شده و به‌صورت از پیش تنظیم یافته در اختیار تمام مصاحبه‌شوندگان به‌صورت یکسان قرار گرفته است و باتوجه‌به قالب مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، ایشان در پاسخ به این سؤالات و ارائهٔ توضیحات بیشتر، از آزادی عمل برخوردار بودند. در این مقاله باتوجه‌به هدف پژوهش، از رویکرد پدیدارشناسی یعنی بررسی

برداشت‌های افرادی که موضوع را تجربه کرده‌اند، به‌عنوان روش تجزیه‌وتحلیل مصاحبه‌ها، با راهبرد تحلیل هفت مرحله‌ای «کلایزی» (Colaizzi) استفاده شد. به این صورت که جهت آنالیز مصاحبه‌ها، بایستی متن اولیه جهت کشف معنای اصلی آن چندین بار مطالعه شود. سپس اظهارات مهم هر مصاحبه یادداشت شده و در مرحله بعدی به‌منظور دستیابی به مقولات اصلی و فرعی و زیر مقولات، فرموله و کدگذاری گردد. درنهایت یافته‌ها به‌منظور توصیف پدیدۀ اصلی و رسیدن به ساختار کلی آن، یکپارچه می‌شوند و سرانجام جهت اعتباریابی یافته‌ها، نتایج این طبقه‌بندی‌ها به مصاحبه‌شوندگان بازگشت داده می‌شد تا تأییدیۀ آنها را کسب نماید (Edward & Welch,2011: 165-Sanders, 2003: 294-301).

جدول ۱. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در مصاحبه (منبع: نگارندگان)

Table 1: Demographic characteristics of interview participants (Source: Authors)

| مدرک تحصیلی | اشتغال | مدرک تحصیلی | اشتغال |
|---|---|---|---|
| ۱.دکترای تاریخ هنر اسلامی | محقق میدانی و مدرس دانشگاه | ۸.دکترای مرمت آثار تاریخی | هیئت علمی پژوهشکده حفاظت و مرمت |
| ۲.دکترای پژوهش هنر | محقق میدانی و مدرس دانشگاه | ۹.دانشجو دکترا مرمت آثار تاریخی | مرمتگر میراث فرهنگی |
| ۳.دکترای پژوهش هنر | محقق میدانی و مدرس دانشگاه | ۱۰.دانشجوی دکترا مرمت آثار تاریخی | ناظر مرمت میراث فرهنگی |
| ۴.دکترای فلسفه هنر گرایش نقاشی | محقق میدانی و مدرس دانشگاه | ۱۱.کارشناس ارشد مرمت آثار تاریخی | ناظر مرمت میراث فرهنگی |
| ۵.دکترای مرمت آثار تاریخی | مرمتگر و مدرس دانشگاه | ۱۲.کارشناس ارشد مرمت آثار تاریخی | مرمتگر میراث فرهنگی |
| ۶.دکترای مرمت آثار تاریخی | مرمتگر و کارشناس میراث فرهنگی | ۱۳.کارشناس ارشد مرمت آثار تاریخی | مرمتگر میراث فرهنگی |
| ۷.دکترای مرمت آثارتاریخی | مرمتگر و مدرس دانشگاه | | |

درواقع اظهارات و جملات مهم و مرتبط با هدف تحقیق، از مصاحبه‌ها استخراج‌شده و هرکدام به‌صورت یک «عبارت مفهومی» یادداشت شدند. سپس عبارات مشابه در یک دسته قرار گرفته و «زیر مقوله‌ها» شکل گرفته است.

در مرحلۀ بعدی زیر مقولات مرتبط در یک دسته قرار گرفتند و «مقولات فرعی» حاصل‌شده است و در انتها مقولات فرعیِ همبسته، در کنار یکدیگر «مقولۀ اصلی» یا همان کلیّت پاسخ به سؤال را تحت عنوان «تأثیرگذاری ارزش‌ها و ویژگی‌های مخصوص دیوارنگاره‌های عامیانۀ تاریخی - مذهبی ایران، و انتظارات مخاطبان عامۀ آنها بر تصمیم‌گیری‌های مرمتی» تشکیل داده‌اند.

### ۱-۲. یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش ذیل مقوله اصلی منجر به دستیابی به ۶ مقولۀ فرعی و ۱۱ زیر مقوله گردید. (جدول ۲)

جدول ۲: مقوله‌های حاصل از تجزیه و تحلیل مصاحبه با متخصصان پیرو سؤال تحقیق و به روش پدیدارشناسی کلایزی (منبع: نگارندگان)

Table 2: Categories from the analysis of interviews with experts on research questions and in the Colaizzi phenomenological approach (Source: Authors)

| مقوله فرعی | زیر مقوله |
|---|---|
| ۱-جایگاه ارزش‌های ویژۀ نقاشی‌های عامیانه تاریخ شیعی ایران | ۱-۱-اولویت ارزش‌های روایی و مذهبی به نسبت ارزش هنری |
| ۲- عوامل مؤثر بر ادراک مخاطبان عامه | ۲-۱- اثر عقاید مذهبی بر ادراک مخاطبان هدف |
| | ۲-۲- اثر پیش‌زمینۀ ذهنی (ذهنیت) مخاطب بر ادراک |
| | ۲-۳- اثر روایت بر ادراک مخاطب |
| ۳- عوامل مؤثر بر بازخوانی ذهنی مخاطبان | ۳-۱- ارتباط بازسازی ذهنی مخاطب و ویژگی‌های بصری نقاشی عامیانه |
| | ۳-۲- ارتباط پیش‌زمینۀ ذهنی و بازسازی ذهنی مخاطب عامه |
| ۴- تعریف مخاطبان هدف (ذینفعان) | ۴-۱- ویژگی‌های مخاطب هدف |
| ۵- انتظارات مخاطبان از خوانش تصاویر روایات تاریخی - مذهبی | ۵-۱- ارتباط روایت و انتظارات مخاطبان، |
| | ۵-۲- انتظارات مخاطبان از ادراک نقاشی |
| ۶- انتظارات مخاطبان از مرمت و بازسازی نقاشی‌ها | ۶-۱- اثر بازخوانی ذهنی مخاطب بر اصول بازسازی و مرمت |
| | ۶-۲- ارتباط گروه مخاطبان هدف و میزان بازسازی تصویری |

در ادامه نظرات مصاحبه‌شوندگان در زیر هر مقوله، بیان می‌شود و مصداق آنها از ادبیات تحقیق به‌عنوان شواهد همسویی این دیدگاه‌ها، جستجو شده و برابرِ آن نظرات بیان می‌گردد.

## ۳.تحلیل یافته‌ها به روش پدیدارشناسی کُلایزی:

**۳-۱.جایگاه ارزش‌های ویژۀ نقاشی‌های عامیانۀ تاریخ شیعی:۳-۱-۱) اولویت ارزش‌های روایی و مذهبی به نسبت ارزش هنری**

به‌منظور تحلیل نظرات تخصصی مصاحبه‌شوندگان در مقولۀ فوق در ارتباط با اولویت ارزش‌های مذهبی و روایی در این نقاشی‌ها می‌توان به حقایق و ارزش‌های مذهبی در تجربۀ مخاطبان پیرو مذهب، اشاره داشت که از رهگذر تصاویر و از بُعد تجسم و درک زیباشناختی، به‌صورت ملموس‌تر برای مخاطبان هدف متجلی می‌شوند (قاسمی،۱۳۸۴: ۷۵). نقاشی‌های بقاع ترجمۀ تصویری روایات مذهبی و ادبی عامیانه با تأکید بر روایتگری است (میرزایی مهر، ۱۳۸۶: ۹۸- گودرزی،۱۳۸۴: ۷۸). نقاش بقاع با اشراف بر روایات مذهبی و باورهای مردمی که از وعاظ و نقالان می‌شنید، ذهنیات خویش را تصویر می‌کرد. به‌طورکلی نگاه به هنرهای مذهبی در سراسر دنیا، به‌عنوان «واسطه‌های منحصربه‌فرد در انتقال نیروهای روحانی و[به‌عنوان [بخش جدایی‌ناپذیر ابعاد زیباشناختی و آیینی در عبادات دینی» است (هوشنگی و غلامیان، ۱۳۹۴: ۸)؛ بنابراین برای انتقال این نیروهای نامبرده، هدف نقاشان این هنر عامیانه در ایران، تأکید بر جنبه‌های اخلاقی و حفظ سجایای انسانی متأثر از حوادث عاشورا و زندگی ائمه اطهار با بیانی رسا بوده است (انصاری و دیگران،۱۳۹۰: ۷۳- جوانی و کاظم‌نژادی، ۱۳۹۵: ۲۸). این دیوارنگاره‌ها بازتاب فرهنگ بومی و مذهبی مخاطبان بوده و «در متن بیشتر روایت‌های هنر عامه نوعی آرمان‌گرایی ... دیده می‌شود. شخصیت‌های این روایت‌ها واجد نقش‌های مهم تاریخی، مذهبی، اسطوره‌ای و فرهنگی هستند» (مراثی و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۴). مطالب فوق به اختصار بیانگر اهمیت ارزش مذهبی

و روایی از دیدگاه مخاطبان عامهٔ این دیوارنگاره‌ها در بناهایی است که همچنان کاربری خود را حفظ کرده‌اند. به‌طورکلی شالودهٔ پیدایی و کاربرد این نقاشی‌ها برمبنای بازگویی داستان شخصیت‌های نام‌آشنای مذهب شیعه برای مخاطبان جامعهٔ عامیانه بوده است. درواقع نقاش دینی آنها را صرفاً به‌منظور «ارائهٔ اثری هنری و به عبارتی هنر برای هنر ایجاد نمی‌کند» (نقی‌زاده،۱۳۸۰: ۱۱۶)، بلکه مراد اصلی او بیان ارزش‌های دینی و اندیشه‌های اجتماع به‌عنوان آرمان و امانت سنت‌های فرهنگی است. از این جهت پیداست که نقاش سعی بر بیان مهارت‌های فنی خویش ندارد و «ذوق هنری و شخصی خود را در جایی که احتمال دارد با ذوق گروهی و همگانی جامعه فاصله بگیرد، خیلی کمتر از هنرمندان دیگر بیان می‌کند» (اخویان،۱۳۹۶: ۷۳). به عبارتی در این سبک عامیانه از تاریخ نقاشی ایران، اصول زیباشناسی معین در قالب یک نظام ساختاری، دیده نمی‌شود و نقاشان، روایات تصویری را با بهره‌گیری از اشکال ساده، خطوط منحنی و مورب، رنگ‌های نمادین و محدود در ترکیب‌بندی‌های ساده و فضاسازی‌های ضعیف به‌صورت ساده گاهی حتی در حد نقاشی‌های بدوی، نقش می‌زدند (اعظم زاده، ۱۳۹۲: ۱۶۷- مراثی و دیگران،۱۳۹۳: ۵۹). یعنی در این آثار «غنا و بدایع طراحی، رنگ و سوژه به‌عنوان مثال‌هایی رایج از ارزش‌های زیباشناختی» (حسینی،۱۳۹۶: ۱۰۰). به چشم نمی‌خورد و نقاش با اتکا بر ذوق ایمانی و ادراک حسی خویش با هدف اثرگذاری هرچه بیشتر بر مخاطب (چلیپا، ۱۳۹۰: ۲۹)، دست به نقاشی زده است. از این جهت همان‌طور که شرکت‌کنندگان در مصاحبه اشاره داشتند، ارزش هنری این نقاشی‌ها، اهمیت کمتری نسبت به ارزش روایی و مذهبی آنها در دید مخاطبان هدفشان دارد. شناخت جایگاه واقعی ارزشی این نقاشی‌ها از منظر مخاطبان عامه که ذینفعان در فرایند مرمت محسوب می‌شوند، می‌تواند به اولویت‌بندی ارزشی در چگونگی حفظ و مرمت این بخش از میراث کشورمان کمک نماید.

**۲-۳.عوامل مؤثر بر ادراک مخاطبان عامه:۳-۲-۱)اثر عقاید مذهبی بر ادراک، ۳-۲-۲) اثر پیش‌زمینهٔ ذهنی (ذهنیت) مخاطب بر ادراک، ۳-۲-۳) اثر روایت بر ادراک**

به‌منظور تحلیل مقولات بالا، پیرو اهمیت و جایگاه ارزش‌های مذهبی و روایی در این نقاشی‌های عامیانه، باید به نقل از نظر مصاحبه‌شوندگان بیان کرد که باور به عقاید دینی مخاطبان عامه به‌عنوان ذی‌نفعان این آثار بر ادراکشان مؤثر خواهد بود زیرا این نقوش روایی مذهبی، بدون پیام منتشرکنندهٔ روایت که آن هم‌ریشه‌ای عقیدتی فرهنگی دارد، ارزش هنری والایی از منظر زیباشناسی کلاسیک نداشته و بیان پیام داستان در قالب شرح وقایع آموزندهٔ اخلاق در دین، مایهٔ هویت‌بخشی به این نقاشی‌هاست؛ بنابراین مخاطب معتقد می‌تواند جان‌مایهٔ این آثار را از طریق «آشکار کردن متن به‌عنوان یک رویداد زنده، پیش‌بینی کند» (Habib,2007: 727)؛ و درک نماید. درواقع طبق دیدگاه مکتب کنستانس ۱ از جامعه‌شناسی، هنگام خواندنِ یک متن، مخاطبی که از ... مذهب ... آگاهی دارد، ایماژهایی که در ذهن خود مجسم می‌کند، تـفاوت[خواهد داشت ]» (مقدادی،۱۳۸۴: ۲۰) با مخاطبان غیر هدف و از این جهت مطابق نظر متخصصان، ادراکات متفاوتی به‌واسطهٔ عقاید دینی مذهبی پدید خواهد آمد.

از سویی در ادبیات میراث‌فرهنگی همواره بر ارزش‌های اجتماعی در پس‌زمینهٔ میراث تأکید شده است، زیرا میراث به‌عنوان وسیله‌ای برای پیوند دادن مردم و مکان‌ها از طریق حافظه و پیوستگی معنوی و روایت دیده می‌شود (Avrami & others, 2019: 184) . این موضوع بیانگر اهمیت پیش‌زمینه‌های ذهنی یا همان

ذهنیت و حافظۀ پیشین مخاطبان هدف این نقاشی‌های عامیانه هست. در حقیقت بخشی از ادراک هنر، برقراری ارتباط بین تصویر موجود در حافظه با تصویر قابل مشاهده است (رازافشا، ۱۳۷۸: ۱۱۳). آنچه در حافظۀ مخاطب عامه به‌عنوان پیش‌زمینۀ ذهنی جای گرفته است، برآمده از سنت است به معنای «آگاهی مرجعیت و پیش‌فرض بودنِ برخی آگاهی‌ها و معرفت‌ها» (میرخندان،۱۳۹۱: ۷۲)که در بستر زندگی اجتماعی و مذهبیِ او از طریق شنیدنی‌ها، دیدنی‌ها و خواندنی‌هایی از روایات مذهبی پرتکرار این نقاشی‌ها به او منتقل شده است و مخاطب عامه با «عطف به گذشته» (Habib,2007: 727) از این پیش‌پنداشت‌ها و ذهنیت‌ها در راستای ادراک و شناخت تصویر بهره می‌گیرد (احمدی،۱۳۷۴: ۴۰۷- نصری،۱۳۸۳: ۶۲- نوروزی‌طلب، ۱۳۸۹: ۷۶)؛ بنابراین ضرورت دارد تا طبق نظر مصاحبه‌شوندگان، این آگاهی‌های تثبیت شده در ذهنیت مخاطبان به‌عنوان عوامل مؤثر بر «انتظارات مخاطب بر اساس حافظۀ او» (selden, 2005:53) در فرایند بازسازی و مرمت این دیوارنگاره‌ها لحاظ گردد.

از دیگر موارد تأثیرگذار بر ادراک مخاطبان هدف این نقاشی‌های عامیانه می‌توان به سطح باورمندی اعتقادی در آنان اشاره کرد که به‌گفتۀ مصاحبه‌شوندگان، آن گروه از ذی‌نفعان که ارادتمندی بیشتری به اولیا و شخصیت‌های مذهبی دارند، می‌توانند از ادراک بالاتری برخوردار باشند. دلیل اصلی این موضوع را می‌توان ویژگی «افراط در تحریک احساسات» در این نقاشی‌ها برشمرد (مراثی و دیگران،۱۳۹۳: ۵۹). زیرا در این نقاشی‌های عامیانه می‌توان ستایش آزادگی، باورپذیری ایثار، ترسیم چهرۀ بیداد، تحمل مصائب، تصویرگری آرزوهای مخاطبان به جهت تسلی‌بخشی و ایجاد حس امنیت در ایشان را دید (هاورز،۱۳۵۵، ۲۵). آنها به این خصایص که در شخصیت‌های داستان تشخیص داده‌اند، عکس‌العمل نشان می‌دهند زیرا به‌طورکلی هنر دینی پاسخگوی «تمایلات آرمانی بشر» است (فدوی، ۱۳۷۴: ۸)؛ بنابراین این آثار با داشتن این ویژگی قطعاً بر مخاطبان باورمندتر تأثیر احساسی و عاطفی بیشتر گذاشته و این نوع ادراک را در آنها بالا می‌برند. شمایل‌های مذهبی باعث ایجاد ارتباط معنوی و یادآوری ارزش‌های جاودانۀ دینی شده (هوشنگی و غلامیان، ۱۳۹۴: ۱۷)؛ و ازاین‌رو مخاطبانی که ارادت بیشتری به این شخصیت‌ها داشته باشند، ارتباط عمیق‌تری با نقش آنان برقرار کرده و به ادراک عاطفی بالاتری دست می‌یابند زیرا یکی از شرایط تأثیرگذار بر ارتباط بین مخاطب و تصویر و شکل‌گیری کنش اجتماعی، اعتقادات و ارزش‌هاست (محسنی، ۱۳۸۶: ۱۴۷)؛ بنابراین تأثیرپذیری بیشتر ناشی از تعامل احساسی مخاطبان عامه با این‌گونه نقاشی‌ها در فضای عبادی اماکن مذهبی، به‌نوعی کنش اجتماعی بالاتری را سبب می‌شود و می‌بایست در تصمیم‌گیری‌های مرمتی در راستای انتظارات مخاطبان عامه موردتوجه باشد.

همچنین در ارتباط با نظرات مصاحبه‌شوندگان مرتبط با تأثیرات آگاهی مخاطبان هدف، از داستان‌های پرتکرار مذهبی و فرهنگی جهت اطلاع از مضامین این نقاشی‌ها و حتی اثرات تشخیص یک روایت اشتباه، در راستای ادراک نقاشی، می‌توان توضیح داد که «بینندۀ عام با دیدن این تصاویر ... قادر است تا با دانستن اصل داستان، روایت موردنظر را پی‌جویی کند» (ولی‌پور و قاضی‌زاده، ۱۳۹۴: ۸۵). زیرا موضوع این نقاشی‌های روایی برخاسته از فرهنگ عامه مردم است و بنابراین ایشان «دیوارنگاره‌ها را به روایت دانش از پیش تعیین‌شدۀ خود بازخوانی می‌کنند» (اخویان، ۱۳۹۱: ۱۳۷)؛ و پس از این بازخوانی، ادراک صورت می‌گیرد. درواقع ازآنجاکه مضمون این نقاشی‌ها «منطبق با داستان‌ها و باورهای کهن جامعه» (مراثی و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۹)، و «حوادث

مشترک زندگی مردم» (آریان‌پور، ۱۳۵۴: ۴۹) و روایات مذهبی است، بنابراین مخاطب هدف این آثار که در بطن اجتماع تولیدکنندهٔ هنر عامیانه به کسب مفاهیم و تجارب پرداخته است، ضمن برخورداری هرچه بیشتر از این مضامین، از ادراک شفاف‌تر و بهتری نسبت به آنها برخوردار خواهد بود. از منظر مکتب کنستانسک نیز، مخاطب هدف بایستی در جریان خوانش خود، متن را مجدد مشابه آنچه که خالق آفریده است، سازماندهی کرده و بیافرینند تا به ادراک برسد (Habib,2007: 726) و این عمل با اتصال به پیش‌زمینهٔ ذهنی و آموخته‌ها از دانش قراردادهای متنی صورت می‌گیرد (Wilson,2009: 61) که همان آگاهی از زمینهٔ روایات پرتکرار در این نقاشی‌هاست. به عبارتی دیگر مخاطب هدف این آثار با استفاده از تجارب و اطلاعات خود از مضامین داستان‌های عامیانهٔ مذهبی، می‌تواند ساختار بالقوهٔ اثر را در ذهن خویش تجسم بخشد. از جهتی با توجه به اینکه مخاطب این آثار، «به‌واسطهٔ ادراکات و دانسته‌های قبلی خود، چیزی مشابه آنچه را که قبلاً درک کرده است، در ذهن خود تداعی می‌کند، و اثر ... خاطرات را در ذهن خواننده زنده می‌کند» (جواری و حمیدی کندول، ۱۳۸۶: ۱۵۹) بنابراین اگر ذی‌نفعان این نقاشی‌ها با عدم تطابق روایت موجود در ذهنشان با تصویر فعلی، به‌صورت وجود و باور به یک داستان اشتباه مواجه شوند، آنگاه اختلالی در ذهنیت پیشین و در نتیجه در ادراک آنها پیش خواهد آمد که مصاحبه‌شوندگان به این نکته اشاره داشتند.

**۳-۳. عوامل مؤثر بر بازخوانی ذهنی مخاطبان عامه:۳-۳-۱ ارتباط بازسازی ذهنی مخاطب و ویژگی‌های بصری، ۳-۳-۲ ارتباط پیش‌زمینهٔ ذهنی و بازسازی ذهنی مخاطب**

پیرو مقولات فوق، متخصصان در مصاحبه بیان داشتند که این نقاشی‌های عامیانه دارای نمادها و نشانه‌هایی است که مخاطب هدف می‌تواند با دیدن آنها و با اتصال به پیش‌زمینهٔ ذهنی خود به ادراک بهتری از روایات تصویر شده برسد و از همین ویژگی‌ها جهت بازخوانی ذهنی بخش‌های نقاشی که دچار آسیب و کمبود شده‌اند، باتوجه‌به میزان گستردگی و موقعیت این بخش‌ها، استفاده نماید.

می‌دانیم که هنر از طریق به‌کارگیری یکسری نشانه‌ها و رمزها برای نشان‌دادن حقیقت موجود در حافظه تلاش می‌کند (رازافشا، ۱۳۷۸: ۱۱۳)، این نکته به‌روشنی در ارتباط با این دیوارنگاره‌های عامیانهٔ مذهبی که سرشار از نمادها و کلیدهای تصویری‌اند، مصداق می‌یابد. تصویرسازی‌های نمادین و نمادگان مفهومی رنگ‌های محدود (شاد قزوینی، ۱۳۹۷: ۶۴- عناصری،۱۳۸۳: ۱۰۰- افشاری،۱۳۸۶: ۴۳) بخصوص در مورد شخصیت‌های مثبت این نقاشی‌ها بسیار دیده می‌شود و مخاطب هدف عامه می‌تواند با مراجعه به حافظه یا همان پیش‌زمینهٔ ذهنی خویش و برقراری ارتباط با مفاهیم این نمادگرایی‌ها، تصویر را بازخوانی و ادراک نماید. نمادهایی مانند رنگ زرد در هاله‌های نورانی اولیا، سبز برای لباس‌ها، دستار و عمامه، پرچم و زین اسب‌ها و حتی گاه در هالهٔ اولیا خدا، رنگ قرمز برای گروه اشقیا، رنگ نیلی گاهی برای لباس و اسب قدیسان (تصویر ۱)، سفید برای اسب امام حسین (ذوالجناح) و اهل‌بیت او (تصویر ۲)، برای براق پیامبر نیز سفید یا اُکر، و رنگ‌های تیره برای اسب‌های گروه اشقیا، و سیاه برای پوشش زنان اهل‌بیت، (شاد قزوینی،۱۳۹: ۶۴و۶۵- اخویان، ۱۳۹۱: ۱۸۷-۱۸۸) گاه پرهای کلاه‌خود حضرت ابوالفضل به رنگ سرخ یا سفید و گاه تنها یک پر به جای دو پر جفت دیده می‌شود (نوروزی و دادور، ۱۳۹۷) (تصویر ۳). برخی قراردادهای تصویری مانند نمایش اولیا به‌صورت آرام و باوقار حتی در میانهٔ جنگ (تصویر ۴) و اشقیا به شکل بزدل و مضطرب، (عناصری،۱۳۸۳: ۱۰۰) ترسیم بزرگ‌تر شخصیت‌های مثبت

(پرسپکتیو مقامی)، استفاده از شخصیت‌هایی مرسوم قاجاری و پوشش‌ها و ادوات خاص آنها در این دوره، و ترسیم چهره‌ها بر اساس معیارهای کمال زیبایی دوره قاجار (شادرخ و رحمتی، ۱۳۹۶: ۱۰۵)گزیده‌ای از کلیدهای تصویری این نقاشی‌ها هستند که به‌دفعات تکرار شده‌اند.

تصویر ۱: بقعه آقا سید محمد پینچاه. (موسوی لر و خاکپور، ۱۳۹۴: ۱۷)

Figure 1: Tomb of Agha Seyed Mohammad in Pinchah (Mousavilar & Khahpour 2015:17)

تصویر ۲: بقعه رودبند دزفول. (منبع: آرشیو میراث فرهنگی دزفول)

Figure 2: Tomb of Roodband in Dezful (Dezful Cultural Heritage Archive)

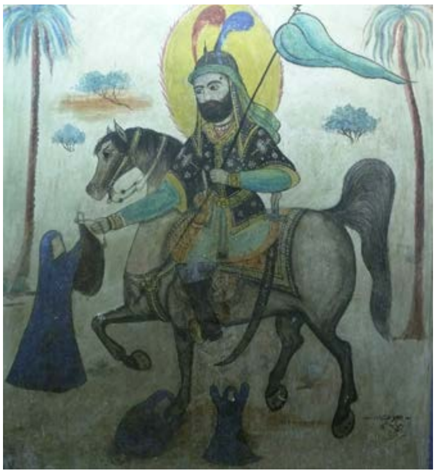

تصویر ۳: امامزاده اسماعیل اصفهان. (منبع: نگارندگان)

Figure 3: Imamzadeh Ismail in Isfahan (authors)

تصویر ۴: بقعه آقا سید حسین لنگرود. (منبع: نگارندگان)

Figure 4: Tomb of Agha Seyed Hossein in Langarud (authors)

انتظار می‌رود که مخاطب عامه بتواند با آشنایی با نشانه‌ها و رمزگان فرهنگی، پیام تصویر را تشخیص دهد؛ بنابراین مخاطب هدف این دیوارنگاره‌ها، آن‌گونه که مصاحبه‌شوندگان نیز اشاره داشتند دارای ذهنیت قبلی و شناخت نسبت به این نمادها از طریق تکرار روایات مطرح‌شده در تعزیه‌ها و دیدن شبیه‌خوانی‌ها و نقاشی‌های مشابه هست و این موارد می‌تواند به‌عنوان عوامل ملموس، یاریگر ادراک و شناخت او در نقاشی عمل نمایند.

همچنین در ارتباط با نقش ذهنیت پیشین مخاطبان عامیانه در دریافتشان از این نقاشی‌ها می‌توان بیان کرد که «ادراک همواره با دانسته‌های پیشین آغاز می‌شود.» (مریدی و تقی‌زادگان،۱۳۸۴: ۱۷۹) این پیش‌زمینه‌ها بر باورها و مفاهیم ذهنی مخاطب از روایت‌های مذهبی و موجود در سنت، استوار است و اگر کمبود از نظر وسعت چندان بزرگ نباشد یا از نظر محل وقوع، در قسمت خیلی مهم و کلیدی نقاشی ایجاد نشده باشد، مخاطب هدف معمولاً می‌تواند بر پایهٔ این پیش‌دانسته‌ها، ذهنیت خویش را سامان داده و روایت کلی را در ذهن بسازد و به‌نوعی پیام نقاشی «از ورای [عناصر تصویر] یا بر اساس پیش‌داشت‌ها و افق تاریخی [مخاطب]»، قابل بازخوانی و ادراک خواهد بود (افلاکی،۱۳۸۴: ۲۲). افق تاریخیِ انتظارات مخاطبان به معنای معیارهایی است که خوانندگان در طول تاریخ برای داوری متون در ذهنشان دارند (غفارعدلی،۱۳۹۰: ۴۱). بنا به دیدگاه مکتب کنستانس، افق‌ها و ادراکات فردی مخاطبان گرچه با یکدیگر متفاوت‌اند ولی افق تاریخی مخاطبان عامهٔ این نقاشی‌ها به‌صورت انتظارات جمعی جامعهٔ عامه‌ای که در تعامل با این آثار قرار داشته‌اند، به‌صورت نسبتاً واحد پدید آمده است زیرا «هنر عوام خصلت جمعی دارد» (آریانپور،۱۳۵۴: ۴۹) و ادراک مخاطبان «تنها در میان محدودهٔ اعمال‌شده توسط اثر،» (Schwa´b, 2003:171) صورت می‌گیرد؛ به عبارتی دیگر متن نقاشی عامیانه می‌تواند ادراک مخاطبان را از میان عناصر و قراردادهای تصویری راهنمایی کند و در این حالت با همکاریِ هدایت متن، و ذهنیت پیشین مخاطب از روایات و نشانه‌های آشنا، دریافت مخاطب می‌تواند بر اختلال ناشی از کمبودهای کوچک یا کم‌اهمیت فائق آید.

**۴-۳.تعریف مخاطبان هدفِ عامه (ذینفعان):۳-۴-۱)ویژگی‌های مخاطب هدف**

مرتبط با این مقوله و در ارتباط با دیدگاه پاسخ‌دهندگان به مصاحبه در خصوص موضوعات خوانش این مخاطبان و مرمت و بازسازی این دیوارنگاره‌ها، ابتدا تعریف مخاطب هدف بیان شده است. در زمان خلق این آثار، مخاطبان به‌عنوان حامیان نقاشان از یک تودهٔ اجتماعی با «مجموعه‌ای از گرایش‌ها و باورهای ملی و دینی-مذهبی» (بلوک باشی،۱۳۷۶: ۱۱) بوده‌اند که امروزه نیز وجود گرایش‌ها و تمایلات دینی و مذهبی به‌عنوان مشخصهٔ اصلی گروه ذی‌نفعان و مخاطبان عامهٔ این نقاشی‌ها مدنظر هست. به عبارت دیگر لازم است که این مخاطبان نگاه زیباشناسانهٔ فرهنگی و دینی به این نقاشی‌ها داشته باشند (اخویان،۱۳۹۱: ۱۹۵). همان‌طور که مصاحبه‌شوندگان به زیباشناسی فرهنگی میان مخاطبان این آثار به معنای تشخیص ریشه‌های فرهنگی در ادراک معنا و نمادهای نقاشی‌های عامیانه، اشاره داشتند. «می‌توان گفت باورها و عقاید عامه مردم در این نقاشی‌ها متجلی است» (پوراحمد جکتاجی، ۱۳۸۵: ۵۲) این دسته از مخاطبان به فراخور اعتقادات خویش، «شخصیت‌های مورد علاقه‌شان را زیبا می‌بینند و اشقیا و دشمنان دینشان را زشت و کریح می‌پندارند،» (اخویان،۱۳۹۱: ۱۳۷) زیرا «تودهٔ مردم با استفاده از معیارهای زیبایی‌شناختی دربارهٔ هنر قضاوت نمی‌کنند.» (اخویان،۱۳۹۶: ۷۲) مخاطبان هدف این نقاشی‌ها با درگیری احساسی و عاطفی، از این آثار متأثر شده و الگوهای رفتاری و عقیدتی را به‌تناسب باورهایشان ادراک می‌کنند. گرچه فرهنگ عامیانه متأثر از این زمینه‌های باورمندی و ذهنیت مخاطبان، در شهرها به نسبت روستاها، ضعیف‌تر دیده می‌شود. ویژگی دیگر مخاطب هدف این هنر عامیانه، دریافت احساسی روایات به‌صورت تجربه‌ای بی‌واسطه است ( افلاکی،۱۳۸۴: ۶۰). زیرا این مخاطبان که عموماً غیر دانش‌آموخته‌اند، «توفیق اثر را با معیارهایی به‌جز معیارهای زیبایی‌شناسی محک

می‌زنند. آنها «به آنچه از نظر هنری خوب یا بد است واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه به خصایصی عکس‌العمل نشان می‌دهند که اثری اطمینان‌بخش یا پریشان کننده بر مسیر زندگی‌شان دارد.»(هاورز،۱۳۵۵: ۲۵) در این میان مصاحبه‌شوندگان میزان سواد را مطرح ساختند که در این مورد می‌توان به تعریف سطح سواد از سوی سازمان یونسکو اشاره داشت. امروزه سواد به‌غیراز خواندن و نوشتن یا همان سوادآموزی دانشگاهی، سطوح دیگری همچون «سواد رایانه»، «سواد رسانه»، «سواد سلامت»، «سواد محیط‌زیست»، «سواد عاطفی»، «سواد فرهنگی» و«سواد اجتماعی» و ...را نیز در برمی‌گیرد(UNESCO, 2017:15) (UNESCO,2004: 7) . بنابراین ممکن است برخی از مخاطبان عامهٔ این نقاشی‌ها در بعضی از این ابعاد مختلف سوادآموزی در سطوح پایین‌تری نسبت به مخاطبان آموزش‌دیدهٔ سایر شاخه‌های هنرهای زیبا و فاخر قرار داشته باشند اما در بعضی سطوح مانند سواد عاطفی یا فرهنگی و اجتماعی، اندوختهٔ غنی داشته باشند زیرا توانایی ادراک احساسی و عاطفی از ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی روایات نقاشی‌های عامیانه را دارا هستند.

**۵-۳. انتظارات مخاطبان عامه از خوانش تصویر:۱-۵-۳)ارتباط روایت و انتظارات مخاطبان، ۳-۵-۲)انتظارات مخاطبان از ادراک نقاشی**

در ارتباط با موارد مطرح در انتظارات این گروه مخاطبان هدف، مصاحبه‌شوندگان در راستای مقولات فوق، به تمایلِ درک روایت عامیانه با نگاه غیر موزه‌ای اشاره داشتند. درواقع «آثار مذهبی برای آنچه که آنها ارائه می‌دهند، و نه برای آنچه که [به‌عنوان وجه هنری]هستند ستایش می‌شوند. هنر مذهبی با مقاصد موزه‌ای ساخته نشده است، بلکه با هدف بیان عبادت، تعلیمات دینی، و اهداف فرهنگی و .... ساخته شده‌اند.» (da costa, 2006: 7) همچنین اینکه عامهٔ مخاطب هنر عامیانه مایل نیستند هنر را در مقام هنر بررسی کنند یا با معیارهای صوری دربارهٔ آن داوری نمایند (اخویان،۱۳۹۱: ۱۳۶) این موضوع حاکی از ارزش‌های فراتر از ابعاد مادی و صوری و تاریخی در این نقاشی‌هاست. از این جهت برای حفظ شیء در چارچوب خود، فرایند حفاظت هنر مذهبی به‌عنوان یک روش انسان‌شناسی، باید قبل از اتخاذ تصمیم، جنبه‌های ناملموس را نیز در نظر بگیرد. این یعنی بررسی کاربرد سنتی و نیازهای جامعهٔ  صاحب این میراث عامیانه در تطابق با نیازهای ویژهٔ تصویر و کاربرد اجتماعی آن (Cotte,2008: 23-Balbas,2016: 320) به عبارت دیگر انتظارات ذینفعان عامهٔ این نقاشی‌ها می‌بایست در راستای «آنچه که برای مخاطب ارزش دارد»، (Talor & Cassar, 2008:8) سنجیده شود. مصاحبه‌شوندگان به تمایل عمومی مخاطبان هدف بر سادگی درک داستان نقاشی پس از مرمت و بازسازی اشاره داشتند. زیرا «همواره نقش مخاطب در کامل نمودن روایت، کلیدی بوده است» (ولیپور و قاضی‌زاده، ۱۳۹۴: ۸۹) از سویی دیگر «گرایش به تکرار فرم‌های آشنا، میانه نداشتن با ابهام و جهت‌گیری به سمت آسان‌پسندی» که گاه حتی به سطح بدوی‌گرایی نزدیک می‌شود، (مراثی و نادعلیان،۱۳۹۳: ۵۹) از ویژگی‌های اصلی این دسته نقاشی‌های عامیانه است و طبیعی است مخاطبی که با این گروه از تصاویر از گذشته و در پس‌زمینهٔ سادهٔ فرهنگ عامیانهٔ خود آشناست، تمایل به آسان دیدن کلیت و سادگی روایت از پسِ اَشکال و فرم‌های زیباشناختی داشته باشد که باید در تصمیمات مرمت و بازسازی این آثار موردتوجه باشد.

**۳-۶. انتظارات مخاطبان عامه از مرمت و بازسازی نقاشی‌ها:۳-۶-۱)اثر بازخوانی ذهنی مخاطب بر اصول بازسازی و مرمت، ۳-۶-۲)ارتباط گروه مخاطبان هدف و میزان بازسازی تصویری.**

مخاطبان عامه همان‌طور که شرکت‌کنندگان در مصاحبه بیان داشتند، به زیبایی چهرهٔ اولیا و شخصیت‌های مثبت (شادرخ و رحمتی، ۱۳۹۶: ۱۰۵) اهمیت می‌دهند زیرا از آنجا که در این گونه نقاشی‌ها، حالت و حرکت بسیار محدود هست بنابراین نقاش از طریق حفظ اصالت چهره‌ها، سرشت شخصیت‌های مثبت و منفی و علایق و نفرت مخاطبان را نسبت به آنها، در چهره‌ها بازتاب داده است (جوانی و کاظمی‌نژاد،۱۳۹۵: ۳۳) و درک این وضعیت نیز به باور طرفداران و مخاطبان هدف این آثار وابسته است (Belting,2016: 235). به گفتهٔ مصاحبه‌شوندگان، از جهت این علاقه به زیبایی چهرهٔ شخصیت‌های مثبت در میان مخاطبان عامه یا ذی‌نفعان آنها، ایشان معمولاً تمایل به تکمیل نقش این اشخاص در بازسازی و مرمت دارند. زیرا مردم ترجیح می‌دهند دیوارنگاره‌هایشان به زمان خلقشان نزدیک شوند (Brajer,2008: 36). این بازسازی‌ها در چهارچوب اخلاق مرمت در برخی از پروژه‌های مرمتی در آیین‌های دیگر نظیر بودیسم یا هندوئیزم و یا دین مسیحیت به فراخور نقاشی تاریخی مذهبی که همچنان کاربری خود را حفظ کرده است، و در تناسب با میزان و اهمیت کمبودِ وارد شده، و ضرورت انجام بازسازی بر اساس ارزیابی‌ها بر بستر سنت و ارزش‌های جامعهٔ مخاطبان هدف، صورت گرفته است.(Cotte,2008:23-Brajer,2008:33-Avrami & others,2019: 195-Sanjay,2006: 151-155) اما همان‌طور که متخصصان نیز خاطرنشان داشته‌اند، بایستی آسیب‌های ناشی از تقدس و وandalیزم را «به دلیل عکس‌العمل عاطفی مخاطبان[عامه]» (هجرتی طلوعی،۱۳۹۳: ۲۵) در مورد شخصیت‌های مثبت و منفی نیز مدنظر داشت. این موضوع بیانگر «کاربرد اجتماعی» آنهاست که بایستی در حفظ و مرمتشان (Balbas,2016: 32). از طریق مذاکره و «ارتباط با ذینفعان» (Henderson & nakamoto, 2016: 75) لحاظ گردد. درواقع این تصمیمات مرمتی به‌گونه‌ای بر اساس معانی که در طول تاریخ اثر توسط ذینفعان و عامهٔ مخاطبان به آن افزوده شده است، مشخص می‌شود (طباطبایی،۱۳۹۳: ۹۰). زیرا از ابتدای پیدایش این نقاشی‌ها، این وجه از کاربرد به‌صورت برخورد فیزیکی مسح اولیا و تخریب چهرهٔ اشقیا، مدنظر نقاشِ آنها نبوده است و به ارزش «کارکرد» (میونز ویناس،۱۳۸۸: ۱۷۷) در طول زمان برمی‌گردد. این مورد را می‌توان از دیدگاه مکتب کنستانس نیز به این صورت بیان داشت که مخاطبان هدف این آثار «با دیدی سرشار از انتظار ...... متن را در راستای افق انتظاراتشان می‌خوانند. درنتیجه، معنایی که خوانندگان از متن دستگیرشان می‌شود، متأثر از پیش‌زمینه‌هایشان خواهد بود.» (ملکیاری،۱۳۸۸: ۱۱۵) از این جهت تقدس و تکفیر شخصیت‌های دیوارنگاره‌ها در افق انتظارات مخاطبان یعنی همان ضوابط ذهنی ایشان جهت داوری اثر و خوانش آن بر مبنای پیش‌زمینه‌های ذهنی‌شان قرار می‌گیرد. اما از آنجا که این افق انتظارات ذی‌نفعان جایگاهی ثابت و ایستا نیست، (ریما مکاریک،۱۳۸۳: ۳۹) بنابراین در زمانِ تصمیم‌گیری مرمتی بایستی نظر مخاطبان عامهٔ امروزی در رابطه با تکمیل یا عدم تکمیل آسیب‌های ناشی از تقدس و وandalیزم سنجیده شود.

در ادامه مصاحبه‌شوندگان به میزان بازسازی کمبودهای بزرگ این نقاشی‌ها در حدی که بازخوانی ذهنی مخاطب عامه (تداعی ذهنی) تأمین گردد، پرداخته‌اند. در اینجا چند نمونه از کمبودهای قابل توجه در این نوع دیوارنگاره‌ها در تصاویر ۵ تا ۸ مشاهده می‌شود.

تصویر۵: بقعه پیر ملا شمس‌الدین لاشیدان لاهیجان. (منبع: آرشیو میراث فرهنگی گیلان)

Figure5:Tomb of Pir Mullah Shamsuddin Lashidan in Lahijan (Guilan Cultural Heritage Archive)

تصویر ۶: بقعه صعصعه (علمدار) دزفول. (منبع: آرشیو میراث فرهنگی دزفول)

Figure 6:Tomb of Sasaeh(Alamdar) Dezful (Dezful Cultural Heritage Archive)

تصویر۷: بقعه آقا سید محمد یمنی لیچاه لشت نشا. (منبع: آرشیو میراث فرهنگی گیلان)

Figure 7:Tomb of Agha Seyed Mohammad Yomni Lichah Lasht-e Nesha (Guilan Cultural Heritage Archive)

تصویر۸: بقعه آقا سید محمد یمنی گورابسر کیسم. (منبع: آرشیو میراث فرهنگی گیلان)

Figure 8:Tomb of Agha Seyed Mohammad Gurab-sar Kisom (Guilan Cultural Heritage Archive)

همانگونه که در تصاویر فوق ملاحظه می‌شود، کمبودها یا در وسعت گسترده یا در بخش مهمی از نقاشی مانند چهرهٔ اولیا رخ داده است که به منظور تعیین سطح میزان بازسازی در چنین موارد و نمونه‌هایی مشابه، می‌توان موضوع تداعی ذهنی مخاطب را مدنظر داشت که بی‌ارتباط با مباحث آشنایی با نشانه‌های تصویری نیست. زیرا از آنجا که مخاطبان هدف این آثار آنها را با اتکا به دانش از پیش تعیین‌شده و قراردادها و توافقات تصویری خود بازخوانی می‌کنند، (Wilson,2009: 64) و به جهت آگاهی ایشان دربارهٔ فرم‌های پرتکرار، رمزگان و ویژگی‌های بصری این نوع نقاشی عامیانه که پیشتر عنوان شد، بنابراین برقراری فرم و رنگ اشکال به‌ویژه نشانه‌ها و کلیدهای تصویری در حداقل میزان بازسازی به‌گونه‌ای مورد نظر هست که «کنش متقابل اجتماعی امکان‌پذیر» گردد (محسنی،۱۳۸۶: ۱۴۷) و قوه خیال مخاطب را به فعلیت وادارد تا پیام اثر از ورای عناصر متنی قابل ادراک گردد (افلاکی،۱۳۸۴: ۲۲)؛ و یا حداقل بازسازی جهت رسیدن به بازخوانی ذهنی مخاطبان هدف انجام گردد از طریق یک سازش قابل‌قبول از پسِ رویکردی مشترک مبتنی بر هم‌نظری بین

مرمتگران با متولیان مذهبی (Cotte,2008: 25) که این متولیان نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ حیات این اماکن مذهبی دارند. از این جهت انجام حداقل بازسازی در کمبودهای قابل توجه، تا مرحلهٔ دستیابی مخاطب به آستانهٔ سطح پذیرش نقاشی در بازخوانی ذهنی، از سوی مصاحبه‌شوندگان بیان شده است. در انتها نیز به تأثیر انتخاب ذینفعان این نقاشی‌ها توسط گروه مرمتی، بر میزان بازسازی تصویری آنها اشاره شده است. تفکیک مخاطبان بر اساس گرایش‌ها و باورها و رسومات فرهنگی، سبب آسان‌تر شدن تصمیم‌گیریِ مرمتی خواهد شد. در واقع طبق دیدگاه مکتب کنستانس، هر خواننده مطابق با افق علایق و خواسته‌های خود برطبق شرایط طبقه و جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، معانی خود را از اثر ادراک می‌نماید؛ (جواری و حمیدی کندول، ۱۳۸۶: ۱۵۶- غفارعدلی، ۱۳۹۰: ۱۲۱)؛ بنابراین انتخاب هر گروه از مخاطبان به‌عنوان ذینفعان این دیوارنگاره‌ها قبل از اقدام به مرمت، می‌تواند بر اساس توانایی آنها در ادراک معانی متأثر از پیش‌زمینه‌های ذهنی و افق انتظاراتشان، تصمیمات مرمتی را متأثر سازد. درواقع اختلاف چارچوب مرمتگران در انجام بازسازی و مرمت، به انتخاب رویکرد مقتضی آنها بر مبنای زمینهٔ اثر و اجتماع (نوع مخاطبان)، برمی‌گردد( Boon Nee Loh, 2002: 5). زیرا در حفاظت معاصر، انتخاب روش‌های حفظ و مرمت، برمبنای اعتقادات و ارزش‌های فرهنگی اجتماعی مخاطبین اما با نظارت مرمتگران صورت می‌گیرد.

**۴.نتیجه**

درخصوص «تأثیر ارزش‌های دیوارنگاره‌های عامیانه و مذهبی از منظر مخاطبان هدفِ آنها بر مرمت و بازسازی» بایستی ابتدا به اولویت ارزش‌های مذهبی و روایی در برابر اهمیت زیباشناسی بصری اشاره داشت. زیرا مقولهٔ روایتگری در آثار نقاشی عامیانهٔ تاریخی با مضامین دینی و برگرفته از تاریخ مذهب شیعه، به‌عنوان مهم‌ترین خصیصهٔ کاربردی این دیوارنگاره‌ها هست و همچنین سایر ویژگی‌های بصری آنها که معمولاً به‌دوراز اصول زیباشناسی کلاسیک بیان شده است، ارزش هنری آنها را شاخص نمی‌نماید. درواقع مخاطبان عامه بر پایهٔ ریشه‌های فرهنگی خود، ارزش‌ها را به این آثار نسبت داده‌اند که شناخت اولویت ارزشی از ارکان هر فعل مرمتی بخصوص در مورد این دیوارنگاره‌های دارای کاربری محسوب می‌گردد؛ بنابراین طبق یافته‌های تحقیق، التفات به انتظارات مخاطبان هدف دیوارنگاره‌ها از منظر جامعه‌شناسی مخاطب، از طریق بررسی افق انتظارات و پیش‌زمینه‌های ذهنی آنها از نمادگان و ویژگی‌های این تصاویر مذهبی - روایی، در رابطه با ادراک نقاشی به‌عنوان «تأثیرات انتظارات مخاطبان عامه (هدف) بر بازسازی کمبودهای نقاشی» بایستی مورد توجه باشد. تمام این تأکیدات به جهت اهمیت خوانش و دریافت اثر در مبانی معاصر مرمت و جامعه‌شناسی مخاطب است چراکه بر این اساس موجودیت هر اثر به اتصال به مخاطبانش وابسته هست؛ بنابراین تسهیل راه‌های ارتباط اثر با مخاطب و عوامل مؤثر بر آن، در بازسازی تصویری نقاشی‌هایی که دچار آسیب‌های قابل توجه شده باشند، از اهمیت برخوردار است.

در واقع مشخص شد که سطح باورهای فرهنگی مذهبی مخاطب عامه به سبب تجسم‌ها و بازخوانی‌ها در ذهن، و ذهنیت پیشین او از شرح روایاتی که در جریان سنت‌های موجود، دیده یا شنیده است، همچنین تطبیق داستان‌هایی که در حافظه دارد با نقاشی موجود، همگی بر ادراک این مخاطبان هدف (ذینفعان) مؤثرند. ادراک مخاطب نیز برطبق مبانی معاصر مرمت، در بازسازی آثار میراثی حائز اهمیت خواهد بود؛

بنابراین مشاوره با این مخاطبان پیش از تصمیمات مرمتی به منظور سنجش پیش داشته‌های ذهنی نسبت به این نقاشی‌ها واقعاً مهم به نظر می‌رسد. در مجموع می‌توان بیان داشت که دریافت مخاطبان هدف این آثار، به واسطهٔ راهنمایی‌های متن نقاشی صورت می‌گیرد. این مطلب بیانگر اهمیت آشنایی با سبک این آثار و ویژگی‌های تصویرسازی‌های نمادین آنها توسط مخاطب است. این اشارات متنی با ایجاد انگیزش لازم در به خاطر آوردن ادراکات و پیش‌فهم‌های گذشته در ذهن مخاطب، سبب خوانش شده و مخاطب می‌تواند معنای دریافته از متن را با معنای مورد انتظار در افق ذهنی خود مقایسه نماید؛ و هر چه این دو وجه معنایی سازگارتر باشند، درجه پذیرش اثر نزد مخاطب بالاتر خواهد بود و بالعکس. در اینجا اثرات وقفهٔ ادراکیِ حاصل از کمبودهای مهم بر اختلال ذهنیت پیشین مخاطبان در فرایند خوانش این آثار مشخص می‌شود و با این یافته‌ها، سوگیری عمل بازسازی در این نقاشی‌ها به منظور کمک به تداعیِ ذهنی مخاطبان در چهارچوب اصول اخلاقی مرمتی و سنجش تمام ضابطه‌های لازم، نمایان است. البته در مورد کمبودهای جزئی اثر، رجوع مخاطب به پیش‌زمینه‌های ذهنی خود و آشنایی با مضمون روایت و ویژگی‌های بصری این نقاشی‌ها که پیشتر ذکر شد، می‌تواند یاریگر او در بازسازی ذهنی تصاویر باشد. همچنین مشخص شد که با توجه به کارکرد اجتماعی این دیوارنگاره‌های تاریخی مذهبی نزد ذینفعان عامهٔ آنها، و اولویت ارزش‌های ایشان، معمولاً در فرایند بازسازی تصویری، تمایل بیشتری از سوی این مخاطبان مبنی بر درک سادهٔ کلیت روایت نقاشی، مشاهده شده است؛ بنابراین کاربری این آثار می‌تواند سطح بازسازی را در کمترین میزانِ ممکن تا آستانهٔ رسیدن به کلیت مفهومی روایت تعیین نماید درواقع نتایج تحقیق نشان داده است که شناخت زمینهٔ ارزشی ویژه در مورد این نقاشی‌ها، انتظارات و اعتقادات مخاطبانشان، پیش‌زمینه‌های ذهنی آنها، آشنایی با مضمون روایت اثر، نشانه‌ها و قراردادهای تصویری نقاشی، و بررسی کاربری کنونی این آثار در تصمیم‌گیری مرمتی به منظور تعیین چگونگی و میزان عمل بازسازی آن‌گونه که شرح داده شد، قابل توجه‌اند. پیش از همه، تعریف ویژگی‌ها و شناسایی مخاطبان هدف برمبنای گرایش‌های فرهنگی مذهبی با توجه به متغیرهای مختلف جمعیت‌شناختی ایشان که به اتخاذ چشم‌انداز ویژه و الگوهای رفتاری بر بستر اجتماع، در این گروه از افراد منجر می‌شود، بر تصمیم‌های مرمتی به فراخور شناسایی افق انتظارات جمعیِ این گروه تأثیرگذار خواهد بود و بایستی در مورد معانی دریافتی ایشان مذاکره و مشورت صورت گیرد. سنجش انتظارات مخاطبان عامه به‌عنوان مخاطبان هدف در پیوند با چگونگی و انجام بازسازی یا خودداری از آن، و میزان تکمیل نقوش به‌ویژه در مورد شخصیت‌های مثبت و منفی نقاشی با توجه به وجه ارزشی آنها در قالب تکریم یا تکفیرشان، در حداقل میزان ممکن جهت بازگرداندن زمینهٔ بازخوانی ذهنی مخاطبان بسیار مؤثر خواهد بود؛ درنهایت این انتظارات بایستی در چهارچوب اصول مرمتی همچون روندی از تفسیر انتقادی، برای یافتن تعادلی بین حفظ اصالت تاریخی، و احساسات مذهبی ذینفعان در رویکردی ارزش‌مدار، گنجانده شود. هدف اصلی این رویکرد، توجه به ساماندهی ابعاد ملموس و مادی این بخش از میراث کشورمان در کنار اهتمام به برقراری تعادل با انتظارات معاصرِ مخاطبان عامهٔ آنها با نظارت نهایی مرمتگران است.

**پی‌نوشت:**

۱.طی سال‌های آخر دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، توسط استادان و دانشجویان دانشگاه کنستانس در آلمان غربی، «مکتب کنستانس» شکل گرفت که نظریهٔ دریافت به‌عنوان رویکرد اصلی در این مکتب، در نقد ادبی و سپس در جامعه‌شناسی ادبی و هنری، به کار می‌رود.

## منابع


احمدی، بابک، (۱۳۷۴)، *حقیقت و زیبایی درس‌های فلسفه هنر*، تهران، مرکز.

اخویان، مهدی، (۱۳۹۱)، *خاستگاه اجتماعی دیوارنگاره‌های اسلامی شمال ایران*، رساله دکترا پژوهش هنر، به راهنمایی دکتر محمدعلی رجبی و دکتر علی‌اصغر شیرازی، دانشگاه شاهد، دانشکده هنر.

اخویان، مهدی، (۱۳۹۶)، «بررسی دلایل بازتولید نقاشی دیواری‌های بقاع نقشین منطقه گیلان.» *نگره*، د۱۲،ش ۴۲، ۷۱ – ۸۲.

آریانپور، امیرحسین، (۱۳۵۴)، *جامعه‌شناسی هنر*. تهران، انجمن کتاب دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

آژند، یعقوب، (۱۳۸۹)، *نگارگری ایران*، تهران، سمت.

اعظم زاده، محمد، (۱۳۹۱)، *تحلیل مفهومی نقش‌مایه‌های بومی و سنتی در معماری تکایای مازندران*، رساله دکترا پژوهش هنر، به راهنمایی دکتر مجتبی انصاری، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده هنر و معماری.

افشاری،مرتضی، (۱۳۸۶)،«خیالی نگاری، پایه‌گذار شمایل‌نگاری به مفهوم امروزین»، *کتاب ماه هنر*، د۱۱، ش ۱۰۷و۱۰۸، ۳۸-۴۴.

افلاکی،علی، (۱۳۸۴)، «جستاری در زیباشناسی نسبت تصویر با ادبیات داستانی»، *باغ نظر*، د۲، ش ۳، ۲۱ – ۲۶.

افهمی، رضا، و شریفی مهرجردی،علی‌اکبر، (۱۳۸۹)، «نقاشی و نقاشان دوره قاجار»،*کتاب ماه هنر*، د ۱۴،ش ۱۴۸،۲۴-۳۳.

انصاری، مجتبی، اعظم زاده، محمد، و پورمند، حسنعلی، (۱۳۹۰)، «مضامین مذهبی در نقاشی‌های عامیانه تکایا در مازندران»، *مطالعات هنر اسلامی*. د۸،ش ۱۵، ۷۳-۹۰.

بریس، نیکلا، کمپ، ریچارد، و سلگار، رزمری، (۱۳۸۴)، *تحلیل داده‌های روانشناسی با برنامه اس پی اس اس*. ترجمه خدیجه علی‌آبادی و علی صمدی. تهران، آگاه.

بلوکباشی، علی، (۱۳۷۶)، *قهوه خانه‌های ایران*. تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

پوپ، آرتور آپهام، و اکرمن، فیلیس، (۱۳۸۷)،*سیری در هنر ایران*. مترجم نجف دریابندی و دیگران. جلد پنجم. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

پوراحمد جکتاجی، محمدتقی، (۱۳۸۵)، *فرهنگ عامیانه زیارتگاه‌های گیلان*، رشت، فرهنگ ایلیا.

تشکری، عباس و چارلز تدی، (۱۳۹۴)، *راهنمای روش‌های آمیخته در پژوهش‌های علوم رفتاری و اجتماعی*، ترجمهٔ مرتضی اکبری و دیگران. تهران، دانشگاه تهران.

جواری،محمدحسین، و حمیدی کندول، احمد، (۱۳۸۶)، «سیر نظریه‌های ادبی معطوف به خواننده در قرن بیستم»، *ادب پژوهی*، د۲،ش ۳، ۱۴۳-۱۷۶.

جوانی، اصغر، ، حبیب ا...، (۱۳۹۵)، «بررسی ویژگی‌های شمایل‌نگاری شیعی»، *شیعه شناسی*. د ۱۴، ش ۵۵، ۲۷ تا ۴۶.

چلیپا، کاظم، (۱۳۹۰)، *بررسی تأثیر هنر و ادبیات ملی مذهبی بر نقاشی خیالی نگاری (قهوه‌خانه‌ای)*، رساله دکتری پژوهش هنر، به راهنمایی دکتر علی‌اصغر شیرازی، دانشگاه شاهد، دانشکده هنر.

حبیب، فرح، (۱۳۸۹)، «جنبه‌های انسانی فضای شهری سنتی ایرانی»، در: ناصر فکوهی (ویراستار)، مجموعه *مقالات اولین و دومین هم‌اندیشی انسان‌شناسی هنر*، تهران: متن.

حسینی، بهشاد، (۱۳۹۶)، «تبیین ارزش‌های دیوارنگاره‌های ایرانی با رویکرد ثبت جهانی میراث غیرمنقول و تدوین مبانی حفاظت.» رساله دکترا مرمت آثار تاریخی، به راهنمایی دکتر بهنام پدرام و دکتر عبدالله جبل عاملی، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت آثار و ابنیه تاریخی.

حسینی‌راد، عبدالمجید، و عزیززادگان، محبوبه، (۱۳۹۰)، «تأثیر تعزیه بر دیوارنگاره‌های مذهبی دوره قاجار»، *هنرهای دیداری*، د۱ ش۱، صص ۳۱-۴۴.

رازافشا، مهدی، (۱۳۷۸)، «بررسی جایگاه ویژه ادراک هنر و زیبایی‌شناسی»، *هنر دینی*. د۱،ش ۱، ۱۰۵ - ۱۱۸.

راودراد، اعظم، (۱۳۸۴)،«جایگاه اقتصاد در جامعه‌شناسی هنر»، *بیناب*، د۵، ش ۸، ۴۸ - ۶۳.

ریما مکاریک، ایرنا، (۱۳۸۳)، *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمۀ مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.

سیف، هادی، (۱۳۷۹)، *نقاشی روی گچ*، تهران، سروش.

شادرخ، سارا، و رحمتی، هادی، (۱۳۹۶)، «بازتاب وجوه هنر عامیانه دورۀ قاجار در نقاشی‌های بقاع متبرکه لاهیجان»، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، د۸، ش ۲۷، ۸۵– ۱۰۶.

شادقزوینی، پریسا، (۱۳۹۷)، *مذهبی‌نگاری در بقاع شرق گیلان*، تهران، کتاب سبز.

طباطبایی، زهره، (۱۳۹۳)، *مدل درک و دریافت ارزش‌های زیبایی شناسی و هنری جهت حفاظت از میراث هنری بر اساس رهیافت‌های فلسفی ملاصدرا و هرمنوتیک فلسفی گادامر*، رساله دکترا مرمت آثار تاریخی، به راهنمایی دکتر فرهنگ مظفر و دکتر رسول وطن‌دوست، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت آثار و ابنیه تاریخی.

علیمحمدی اردکانی، جواد (۱۳۹۱)، *همگامی ادبیات و نقاشی قاجار*، تهران، یساولی.

عناصری، جابر، (۱۳۸۳)، «هنر ایرانی و تأثیر تشیُّع بر گونه‌های آن»، *شیعه شناسی*، د۲، ش۸، ۸۵-۱۱۳.

عیسی‌زاده، طاهر، (۱۳۹۲)، *چهل مجلس*، رشت، فرهنگ ایلیا.

غفارعدلی، اشکان، (۱۳۹۰)، «خواننده/ خواندن؛ نظریه معطوف به مخاطب»، *تئاتر*. د ۱۳، ش ۴۴، ۱۰۷-۱۲۶.

فدوی، سید محمد، (۱۳۷۴)، «خاستگاه هنر انسانی و هنر اسلامی»، *هنرهای زیبا*، د۱، ش۱، ۶-۸.

قاسمی، جواد، (۱۳۸۴)، «انواع تجربه‌های زیباشناسی دینی» *زیبا شناخت*، د۵، ش ۱۳، ۶۵ - ۸۴.

کوثری، مسعود، (۱۳۹۰)، «هنر شیعی در ایران»، *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، د۳، ش۱، ۷-۳۶.

گودرزی (دیباج)، مرتضی، (۱۳۸۴)، *تاریخ نقاشی ایران از آغاز تا عصر حاضر*، تهران، سمت.

محسنی، منوچهر، (۱۳۸۶)، *بررسی در جامعه‌شناسی فرهنگی ایران*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

محمودی، فتانه، و طاووسی، محمود، (۱۳۹۰)، «جایگاه هویت آیینی- مذهبی تعزیه و واقعه عاشورا در هنرهای تصویری مازندران»، *مطالعات ملی*، د۱۲، ش ۴، صص ۶۷-۹۲.

محمودی‌نژاد، احمد، (۱۳۸۸)، *نقاشی‌های دیواری بقعه‌های گیلان*، رشت، فرهنگ ایلیا.

مراثی، محمد، و نادعلیان، احمد، و معین‌الدینی، محمد، (۱۳۹۳)، «بررسی مفهوم و جایگاه سبک هنری در هنر عامه»، *مطالعات فرهنگ ارتباطات*. د ۱۵، ش ۵۹،۸۷ تا ۱۱۰.

مریدی، محمدرضا، و تقی‌زادگان، معصومه، (۱۳۸۴)، «بررسی جامعه‌شناختی عناصر ساختاری سیستم هنر»، *علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، د۲، ش۶، ۱۶۳-۱۹۱.

مقدادی، بهرام، (۱۳۸۴)،«نقد ادبی در حوزه مخاطب شناسی»، *فصلنامه هنر*، د ۲۴، ش ۶۵، ۸ - ۲۷.

موسوی لر، اشرف السادات، خاکپور، مینو، (۱۳۹۴)، «تحلیل مضامین نقوش دیواری بقعه روستای پینچاه در گیلان (مطالعۀ تطبیقی دیوارنگاره حضرت قاسم و علی‌اکبر»، باغ نظر د۱۲ ش ۳۶، ۱۳-۱۸.

الکساندر، ویکتوریا، (۱۳۸۸)، «رویکردهای دریافت»، ترجمۀ مسعود ملکیاری، *بیناب*، د ۱۱، ش۱۴، ۱۰۶-۱۲۵.

میرخندان، حمید، (۱۳۹۱)، «بررسی انتقادی مبانی فلسفی هرمنوتیک گادامر»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، د۳، ش۴، ۶۸-۸۵.

میرزایی‌مهر، علی‌اصغر، (۱۳۸۶)، *نقاشی‌های بقاع متبرکه در ایران*، تهران، فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.

میونز ویناس، سالوادور، (۱۳۸۸)، *نگره معاصر نگاهداشت*، ترجمۀ فرهنگ مظفر و دیگران، اصفهان، گلدسته.

نصری، عبدالله، (۱۳۸۳)، «عناصر فهم در اندیشۀ گادامر»، *نامه حکمت*، د۲، ش ۴، ۵۵-۶۵.

نقی‌زاده، محمد، (۱۳۸۰)، «بهره‌گیری دین از هنر، رابطه متقابل دین و هنر (۲)»، *هنر دینی*، د۳، ش ۹، ۱۱۲-۱۲۹.

نوروزی‌طلب، علیرضا، (۱۳۸۹)، «جستاری در شکل‌شناسی اثر هنری و دریافت معنا»، *باغ نظر*، د۷، ش ۱۴، ۶۹-۸۶.

هاوزر، آرنولد، (۱۳۵۵)، *محدوده و گسترۀ جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، ترجمۀ فیروز شیروانلو، تهران، توس.

هجرتی طلوعی، مرتضی، (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی نشانه‌های تصویری نقوش بقاع گیلان با تصاویر چاپ سنگی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد نقاشی، به راهنمایی منیژه صحی، دانشگاه آزاد تهران مرکز، دانشکده هنر و معماری.

هوشنگی، لیلا، و غلامیان، ریحانه، (۱۳۹۴)، «نگارگری و شمایل‌نگاری: تجلی هنر دینی در میان شیعیان امامیه و مسیحیان ارتدوکس»، *معرفت ادیان*، د۶، ش۲۲، ۷-۳۲.

ولیپور، آرمین، و قاضی‌زاده، خشایار، (۱۳۹۴)، «بررسی جنبه‌های افتراق و اشتراک در نقاشی خیالی‌نگاری و داستان‌های مصور دنباله‌دار»، *نگره*، د۱۰، ش۳۳، ۷۹ – ۹۱.

Afhami, R; & Sharifi Mehrjerdi, A, 2011, “Art and artists in Qajar Persia”, *Ketab-e-Mah-e-Honar*, 24-33. [In Persian]

Aflaki, A, 2005, “A research on aesthetic of the relation between image and narrative literature”, *Bagh-e Nazar journal*, 21-26. [In Persian]

Afshari, M, 2007, "Imaginary paintings (Khialinegari), the basis of iconography in the modern concept”, *Ketab-e-Mah-e-Honar*, 38-44. [In Persian]

Ahmadi, B, 1995, *Truth and beauty, lessons of philosophy of art*, Tehran, Markaz. [In Persian]

Akhavian, M, 2012, *The social origin of Islamic murals in north of Iran*, Doctoral dissertation in Art research, Shahed university. [In Persian]

Akhavian, M, 2017, “Reproduction of the Frescoes on the Walls of the “Naqshin” Holly Tombs in the Region of Guilan”, *Negareh journal*, 71-82. [In Persian]

Alexander, V, 2010, “Reception Approaches (Approaches to Understanding)”, *Binab Journal*, 106-125. [In Persian]

AliMohammadi Ardakani, J, 2013, *Synchronization of Qajar literature and painting*, Tehran, Yassavoli. [In Persian]

Anasori, J, 2005, “Iranian Art and The Impact of Shiism on Its Types”, *Shi’a Studies Journal*, 85-113. [In Persian]

Ansari, M; Azamzadeh, M; & Pourmand, H, 2012, “Religious Concepts in the Local Paintings of Tekyeh Places in Mazandaran”, *Islamic Art journal*, 73-90. [In Persian]

Aryanpour, A, 1975, *Sociology of Art*. Tehran, Book Association for Students of the Faculty of Fine Arts, University of Tehran. [In Persian]

Avrami, E; & others(eds), 2019, *Values in heritage management emerging approaches and research*, Los angeles, the Getty conservation مؤسسه.

AzamZadeh, M, 2012, *Conceptual analysis of native and traditional motifs in the architecture of Tekyehs of Mazandaran*, Doctoral dissertation in Art research, Tarbiat Modares university. [In Persian]

Azhand, y, 2010, *Iranian Painting*, Tehran, Samt. [In Persian]

Baillie, B, 2006, “conservation of the sacred at angkorwat”, *Conservation and management of archaeological sites*, vol 8 no3,123-131.

Balbas, D, 2016, “To be preserved or to be replaced?”, *studies in conservation*, vol61, no2, 319-320.

Belting, H, 2016, “Iconic Presence”, *Material Religion*, Vol 12, no2,235-237.

Boon NeeLoh, J, 2002, “Decision from indecision: conservation of thangka significance, perspectives and approaches”, *Journal of conservation and museum studies*, vol 8,1-5.

Brace, N; Kemp, R; & Snelgar, R, 2006, *Spss for Psychologists*, Tehran, Agah. [In Persian]

Brajer, I, 2008, “Values and opinions of the general public on wall paintings and their restoration”, *Studies in conservation*, vol53, no1,33-38.

Bulookbashi, A, 1998, *Iran coffee-houses*, Tehran, Iran Cultural Studies. [In Persian]

Cather, S, 2007, “Issues in the conservation of mural paintings”, In: kazuya yamauchi, and others(eds), *mural paintings of the silk road*, London, archetype,173-174.

Chalipa, K, 2011, *Investigation of the Impact of National Religious Art and Literature on Imaginary paintings (Khialinegari)*, Doctoral dissertation in Art research, Shahed university. [In Persian]

Coccia, M; & Eugenie, K, 2009, “Two interventions on devotional paintings: religious devotion”, *Kermes: la rivista del restauro,* vol22, no. 73, 45-50

Cotte, S, 2008, “Conservation of thangkas”**,** *Proceedings of the forum on the conservation of thangkas*, special session of the icom-cc 15th triennial conference, India, ICOM-CC,21-29.

Da Costa, A, 2006, “Christian sacred art”, Studies in conservation, Vol 51, issue 3, 7-11.

De la torre, M, 2005, “part one: project background”, In: De la torre, M; & others(eds), *heritage values in site management*, los angeles, the Getty conservation institute.

De la torre, M, 2013, “Values and heritage conservation”, *Heritage & society,* Vol 6, issue 2, 155-166.

Demas, M, 2002, “planning for conservation and management of archaeological sites”, In: Teutonico, J.M; & Palumbo, G, (eds), *management planning for archaeological sites*, los angeles, the Getty conservation institute.

Edward, K; & Welch, T, 2011, “The extension of colaizzi’s method of phenomenological enquiry”, *contemporary nurse*, vol39, no2, 163-171.

Fadavi, M, 1995, “Origin of human art and Islamic art”, *Honar-Ha-Ye Ziba Journal,* 6-8. [In Persian]

Faranda, F, 2007, “Longiano's cross: notes and considerations for the history of conservation”, *Conservation science in cultural heritage*, No 7, 321-349.

GhafarAdli, A, 2011, “Reader/Reading: Reader-Oriented Theory”, *Theater Journal*, 107-126. [In Persian]

Ghasemi, J, 2005, “A variety of religious aesthetic experiences”, *Ziba Shenakht Journal*, 65-84. [In Persian]

Goodarzi(Dibaj), M, 2005, *History of Iranian Painting from the Beginning to Present*, Tehran, Samt. [In Persian]

Habib, F, 2010, “Human Aspects of Traditional Iranian Urban Space”, In: *The Proceedings of 1st & 2nd Conference on Anthropology of Art*, Tehran, Matn. [In Persian]

Habib, M, 2007, *A History of Literary Criticism*, Londen, Wiley-Blackwell.

Hauser, A, 1977, *The Extent and Limitation of Sociology of Art and Literature*, Tehran, Toos. [In Persian]

Hejrati Tolouei, M, 2015, “Comparative research on visual signs of Guilan shrines with lithographic images”, MA Thesis in Painting, Islamic Azad University Central Tehran. [In Persian]

Henderson, J; & Nakamoto, T, 2016, “Dialogue in conservation decision making”, *studies in conservation*, Vol 61, No2, 67-78.

Hooshangi, L; & Gholamian, R, 2015, “Painting and iconography: the manifestation of religious art among Shiites and Orthodox Christians”, *Marefat-e Adyan Journal*, 7-32. [In Persian]

Hosseini Rad, A; & AzizZadegan, M, 2011, “The Impact of Ta’Ziyeh [A Religious Passion Theater] On Religious Wall-Painting of Qajar Period”, *Research Letter of Visual Arts Journal*, 31-44. [In Persian]

Hosseini, B, 2017, *Explanation of Persian mural-paintings' Values Approaching World Inscription of Immovable Heritage and Codification of Conservation Principles*, Doctoral dissertation in Conservation and Restoration of Historical Properties, Art university of Isfahan. [In Persian]

Houbart, C; & Dawans, S, 2019, “Conservation ethics today”, In: Schädler-Saub, U; & Szmygin, B(eds), *international scientific committee on theory and philosophy of conservation and restoration*, Florence – Lublin, Lublin university of technology.

IsaZadeh, P, 2013, *The Forty Sessin*, Rasht, Farhang-e Ilia. [In Persian]

Javani. A; & KazemiNezhad, H, 2016, “Investigation of the Features of Shiite Iconography”, *Shi’a Studies*, 27-46. [In Persian]

Javari, M; & Hamidi, A, 2007, “A Review of the Reader-Oriented Theories in the 20th Century”, *Adab Pazhuhi Journal*, 143-176. [In Persian]

Kousari, M, 2012, “The Shiite Art in Iran”, *Sociological Journal of Art and Literature*, 7-36. [In Persian]

Loulanski, T, 2006, “Revising the concept for cultural heritage”, *International journal of cultural property*, vol13 no2, 207–233.

Mahmoudi, F; & Tavousi, M, 2012, “Ritual – Religious Identity of "Ta'ziyeh" and Ashura in Mazandaran's Visual Arts”, *National Studies Journal*, 67-92. [In Persian]

MahmoudiNejad, A, 2009, *The Murals of the Tombs in Guilan*, Rasht, Farhang-e Ilia. [In Persian]

Marasi, M; Nadalian, A; & MoeinAdini, M, 2014, “A Study of the Concept of Style and its Role in Folk Art”, *Culture communication studies journal*, 87-110. [In Persian]

Mason, R; & Avrami, E, 2000, “Heritage values and challenges of conservation planning”, In: Teutonico, J.M; & Palumbo, G(Eds), *management planning for archaeological sites*, Los angeles, Getty publications.

Mason, R, 2002, “Assessing values in conservation planning”, In: De la torre, M(Editor), *assessing the values of cultural heritage*, Los angeles, the Getty conservation institute.

Meghdadi, B, 2005, “Literary Criticism in the Field of Audience Analysis”, *Honar Quarterly Journal*, 8-27. [In Persian]

MirKhandan, H, 2012, “A critical review of the philosophical theory of Gadamer's hermeneutics”, *Ma'rifat-i Farhangi Ejtemaii Journal*, 68-85. [In Persian]

Mirzai Mehr, A, 2007, *The Paintings of The Iranian Holy Shrines*, Tehran, Iranian Academy of the Arts. [In Persian]

Mohseni, M, 2007, *A Study in Iranian Cultural Sociology*, Tehran, Research Center for Culture, Art and Communications. [In Persian]

Moridi, M; & TaghiZadegan, M, 2006, “A Sociological Study of The Structural Elements of the Art System”, *Journal of Social Sciences*, 163-191. [In Persian]

Mousavilar, A; & Khahpour, M, 2015, “Wall Drawings of the Shrines of Pinchah Village in Guilan and Analysis of the Contents”, *Bagh-e Nazar Journal*, 13-18. [In Persian]

Munos Vinas, S, 2010, *Contemporary Theory of Conservation*, Isfahan, Goldasteh. [In Persian]

NaghiZadeh, M, 2001, “Religion's usage of art, the interrelationship between religion and art”, *Religious Art Journal*, 112-129. [In Persian]

Nasri, A, 2004, “Elements of Understanding in Gadamer’s Thought”, *Philosophy of Religion Research (Namah-i Hikmat) Journal*, 55-65. [In Persian]

Noroozitalab, A, 2010, “An Inquiry into (morphology) Iconology of Artwork and Meaning Perception”, *Bagh-e Nazar Journal*, 69-86. [In Persian]

P. Jaktaji, M, 2008, *The Folk Beliefs Concerning the Shrines f Guilan*, Rasht, Farhang-e Ilia. [In Persian]

Pope, A; & Ackerman, P, 2008, *A New Survey of Persian Art*, Tehran, Elmi Farhangi Publishing Co. [In Persian]

Poulios, I, 2014, “Discussing strategy in heritage conservation living heritage approach as an example of strategic innovation”, *Journal of cultural heritage management and sustainable development*, vol4 no1,16-34.

Ravadrad A, 2006, The Place of Economics in The Sociology of Art, *Binanb Journal*, 48-63. [In Persian]

RazAfsha, M, 2000, Investigation of The Special Place of Art Perception and Aesthetics, *Religious Art Journal*, 105-118. [In Persian]

Rima Makaryk, I, 2005, *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*, Tehran, Agah. [In Persian]

Sanders, C, 2003, "application of colaizzi's method", *contemporary nurse*, vol14, no3, 292-302.

Sanjay, d, 2003, "Challenges in the context of the living sacred tradition of mahayana Buddhism", *studies in conservation*, vol51, no2, 151-155.

Schwa´b, Z, 2003, "Mind the Gap: The Impact of Wolfgang Iser's Reader-Response Criticism on Biblical Studies", *Literature and Theology*, Vol17, No2, 170-181.

Seif, H, 2001, *Persian Murals*, Tehran, Soroush press. [In Persian]

Selden, R, 2005, *A reader's guide to contemporary literary theory*, London, Pearson Education Limited.

Shad Ghazvini, P, 2018, *The sacred painting in the mausoleums of the eastern of Guilan*, Tehran, Ketab-e-Sabz. [In Persian]

Shadrokh, S; & Rahmati, H, 2017, Reflection of different aspects of folk arts in the paintings of holy shrines in Lahijan in the Qajar period, *The history of Islamic culture and civilization journal*, 85-106. [In Persian]

Solomidou-Ieronymidou, M, & Rickerby, S, 2010, "the byzantine and post-byzantine wall paintings of Cyprus", *Studies in conservation*, Vol 55 no2,231-236.

Stovel, H, 2005, "Introduction", In: Stovel, H; & others, (eds), *Conservation of Living Religious Heritage*, Rome, ICCROM.

Sully, D; & Pombo Cardoso, I, 2014, "Painting Hinemihi by numbers", *Studies in conservation*, vol59 no3,180-193.

Tabatabaei, Z, 2015, *Modeling perception and reception of aesthetic and artistic values for conservation artistic heritage (based on approaches of mullasadra's philosophy and gadamer's philosophical hermeneutic)*, Doctoral dissertation in Conservation and Restoration of Historical Properties, Art university of Isfahan. [In Persian]

Tashakkori, A; & Teddie, Ch, 2010, *Mixed Methods in Social & Behavioral Research*, Tehran, University of Tehran. [In Persian]

Taylor, J; & Cassar, M, 2008, "Representation and intervention", *Studies in conservation*, vol53, no1,15-19.

UNESCO Education Sector, 2004, *The Plurality of Literacy and Its Implications for Policies and Programs: Position Paper*, Paris, UNESCO.

UNESCO Education Sector, 2017, *Reading the past, writing the future*, Paris, UNESCO.

Valipour, A; & Ghazizadeh, Kh, 2015, "A Study of Distinctions and Similarities in Coffeehouse Painting and Comic Strips", *Negareh Journal*, 79-91. [In Persian]

Wijesuriya, G, 2005, "The past is in the present: perspectives in caring for buddhist heritage sites in seri lanka", In: Stovel, H; & others(eds), *conservation of living religious heritage*, Rome, ICCROM.

Wilson, T, 2009, *Understanding Media Users: From Theory to Practice*, Londen, Wiley-Blackwell.

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# A Typology of Genre of Luristan Ware, Based on New Archaeological Survays in Luristan

Alireza Goudarzi[1]

(141-160)

## Abstract

The genre of Luristan ware, which was first emerged in the early first millennium BC, was distributed in the Pish-Koh region. The typology of this ware was not clear because of the lack of excavation and surveys on the first millennium BC site of the region. Only painted ceramics of genre of Luristan ware, known as Baba-Jan III, had been well introduced. Regarding the lack of comprehensive typology for the genre of Luristan ware, many suggested pottery typologies and relative dating for the first millennium BC sites of Luristan were unreliable. According to the results of the several new-excavated sites containing genre of Luristan ware and the author's survey in the Pish-Koh region, it is possible to suggest a comprehensive typology for the genre of Luristan ware for the first time. Based on some factors such as manufacturing, forms, paintings, and hardness, genre of Luristan ware can be divided into three groups: rough ware, medium ware, and fine ware. These wares are mostly in simple and painted forms and some with application decorations. The result of the research showed that the tradition of genre of Luristan ware was common in the early first millennium BC in the Pish-Koh region. This research also indicated that the genre of Luristan ware was distributed on a broad scale. In this type of pottery, the shape, size and smallness of the designs best match the shape of the container. Hand-lit tea pots are found only in cemeteries that seem to have a ritual application. Jars are found in government areas such as Baba-Jan tape. Ordinary simple dishes are also more common in nomadic villages. Since the main and largest amount of the genre of Luristan ware has been documented from the royal place of Baba-Jan, it seems that this place was a center for distribution of this ware. The appearance of this ware may indicate a political-cultural unity in Pish-Koh during the early first millennium BC .

**Keywords** : Pish-Koh, 1st *millennium B.C*, Genre of Luristan wares, typology, pottery of Baba-Jan III.

Received: 12, July, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2019.282333.142723
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

1 . Corresponding Author Email: gudarzi@ut.ac.ir
Ph.D. Graduated in Department of Archaeology, University of Bu-Ali sina, Hamedan, Hamedan, Iran.

## Introduction

The genre of Luristan ware, which was first emerged in the early first millennium BC, during the Iron Age IIB(950–800BC)& IIIA (800-650BC), was distributed in the settlement and graveyards of Pish-Koh region(Adachi, 2004: 81). The pottery is often called by Roman Ghirshman «Genre Luristan», that were found from Tape Giyan(Contenau&Ghirshman, 1935). Although after excavation at Baba Jan tape by Clare Goff, she named them «Baba Jan III painted ware»(Goff, 1978 : 29). Baba Jan III painted wares, decorated with the bow-tie designs, which has called the kite design(Fig 1).

But the appearance for about 300 years of genre of Luristan ware or Baba Jan III painted wares, can be divided into two phases old style and new style. Old style of genre of Luristan ware (Baba Jan III) is mostly handmade or thrown on a slow wheel. But the new style of this pottery (Baba Jan IIB) is made entirely by wheel. In addition to the Pish-Koh area, the new style of genre of luristan ware has been obtained in the south of Hersin(Goudarzi, 2017 : 226). This phenomenon is the result of the expansion of cultural relations and has led to the evolution of technology and wheel maker genre of Luristan ware.

Moorey suggested that genre of Luristan ware in the Iron Age Luristan can be generally attributed to invader from outside of this region(Moorey,1974:19). The invaders have been considered to be Kassites, Cimmerians, Median or Elamite people. Goff thinks that the culture of Baba Jan III was mist probably Median(Goff, 1968: 131). Medvedskaya believes that Baba Jan III painted ware belongs to the Ellipian kingdom. She says it cannot be Median, because it is quite different from the pottery found at Nush-I Jan tape.

The typology of this ware was not clear because of the lack of excavation and surveys on the first millennium BC site of the region. Only painted ceramics of genre of Luristan ware, known as Baba-Jan III, had been well introduced. Regarding the lack of comprehensive typology for the genre of Luristan ware, many suggested pottery typologies and relative dating for the first millennium BC sites of Luristan were unreliable. According to the results of the several new-excavated sites containing genre of Luristan ware includes Baba-Jan tape and Baba-Jilan graveyard (Hassanpor, 2008) and Frood-Gah tape(Sajadi, 2015), and also the author’s survey in the Pish-Koh region, it is possible to suggest a comprehensive typology for the genre of Luristan ware for the first time. Therefore, the basis of study and relative chronology of the studied pottery and the samples obtained from the survey, based on the comparison with the pottery, these index sites have been excavated, which have a valid stratigraphy. Based on some factors such as manufacturing, forms, paintings, and hardness, genre of Luristan ware can be divided into three groups: coarse ware, medium ware, and fine ware. These wares are mostly in simple and painted forms and some with application decorations. Fine ware is a medium thickness 7-8 mm, hard, string, well levigated, with inclusions which range from barely visible sand particles grits. The colour varies from off-white through cream to peach, pale orange and a light reddish brown, though a warm buff is the shade most frequently occurring. The surface id normally wet smoothed, and often several shades lighter than the interior due to firing processes. Based on author's field and studies, fine ware of Genre of Luristan can be classified into tree types: painted, decorated and simple. A pattern of kite design on the painted pottery of genre of luristan ware. In this type, the usual designs are hatch and bow-tie pattern. Typology of fine painted pottery of genre of Luristan ware included jar, tea-pot and small bowl forms. The most prominent form of this pottery type is the jar without handles in different sizes. These jars can be seen in most of the study areas, northwest of Pish-Koh from Sefid-Koh to Garin mountain, in Delfan area. It has been found in central sites such as Baba Jan tape and graveyards such as Baba Jilan(Hasanpur&et.al, 2015 :205). These vessels are always elaborately decorated with variations on the kite theme. also small bowls with no handles, fine type of genre of

Luristan ware(Table 1&2). Medium wares are made from a light brown, medium-textured clay with large, black grits give the surface a speckled appearance, rather like a hen s egg. Medium ware of genre Luristan ware included the large storage vessels and pithoi. Due to daily use of Medium ware, this type of pottery has made the largest number. The outside is smoothed but the interior is often untreated and rather friable ad flaky. Buff or reddish brown fabrics are most common(Goff, 1978 : 31). The jars are normally decorated with applied cordons and impressed motifs. The most common forms are jars with a handle, glass and pitchers with a handle(Fig 4), jugs and vats(Fig 5), pots and large bowls with a handle(Fig 8&9). Small bowls usually with a slightly inverted rim and horizontal handle, decorated with ladders or varieties on the pendent triangle theme, are found in their hundreds throughout the central mound of Baba Jan tape. Small bowls with spouts sometimes occur in private collections but are not definitely attested at Baba Jan tape. Coarse wares are invariably dark and friable with closely-packed, black or brown grits. They range in colour from reddish brown to black, and the exterior is often patchy and smoke-blackened. The most common forms of coarse type of genre of Luristan ware are cups, pots and storage pithos. In fact, their use has been used as kitchen utensils. Cups normally with a single and horizontal handle, occur in a variety of forms(Fig 14). The storage pithos are made in large dimension(Fig 15). Due to the large volume of these jars, they were made thick and been installed on the floor of storage rooms and kitchens.

**The Analysis and the results**

The result of the research showed that the tradition of genre of Luristan ware was common in the early first millennium BC in the Pish-Koh region. This research also indicated that the genre of Luristan ware was distributed on a broad scale. In this type of pottery, the shape, size and smallness of the designs best match the shape of the container. Hand-lit tea pots are found only in cemeteries that seem to have a ritual application. Jars are found in government areas such as Baba-Jan tape. Ordinary simple dishes are also more common in nomadic villages. Since the main and largest amount of the genre of Luristan ware has been documented from the royal place of Baba-Jan, it seems that this place was a center for distribution of this ware. The appearance of this ware may indicate a political-cultural unity in Pish-Koh during the early first millennium BC. The long tradition of the bow-tie designs suggests that the indigenous pottery culture survived despite repeated invasions by various ethnic groups into Luristan(Chart 1). This might explain how Bronze Age motifs, notably the kite and the Kassite cross came to adorn Iron Age II pottery. According to studies, Caspian people that living in the Eastern Luristan at the beginning of the first millennium BC, likely has been able to establish the kingdom of Ellipi(Mollazah&Goudarzi, 2016: 93-94). A great achievement for this people, that even earlier of the Medes and Persians and contemporary with Mannea, were achieved.

# «گونه‌شناسی سفال نوع لرستان؛ در پرتو بررسی‌های باستان‌شناختی جدید در لرستان»

**علیرضا گودرزی[۱]**

دانش‌آموخته دکترای باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا، دانشکده هنر و معماری، همدان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۰

علمی - پژوهشی

## چکیده

سفال نوع لرستان طی سده‌های نخستین هزارهٔ اول ق.م در منطقهٔ پیشکوه لرستان رواج یافته است. تاکنون گونه‌شناسی جامعی از این گونه سفال ارائه نشده و تنها نوع منقوش آن شناخته شده است. به همین دلیل سفال نوع لرستان به سفال منقوش باباجانIII نیز شهرت دارد. علت عدم وجود گونه‌شناسی کامل سفال نوع لرستان، کمیاب بودن این نوع سفال در محوطه‌های کاوش شده و همچنین محدود بودن بررسی‌ها و مطالعات باستان‌شناختی هزاره اول ق.م در پیشکوه طی دهه‌های گذشته است. نتیجهِ این فقدان در برخی موارد سبب بروز اشتباهاتی در تاریخ‌گذاری محوطه‌ها و نیز گونه‌شناسی سفال‌های مربوط به آنها شده است. اما طی سال‌های اخیر با کشف سفال نوع لرستان در کاوش چندین محوطه و نیز طی بررسی‌های هدفمند نگارنده در منطقه پیشکوه، داده‌های لازم برای این پژوهش به‌دست‌آمده است. لذا در این مقاله سعی شده با اتکا به داده‌های کاوش‌ها و بررسی‌های جدید باستان‌شناختی، گونه‌شناسی جامعی از سفال نوع لرستان ارائه شود. در این راستا تلاش شده بر اساس طبقه‌بندیِ یکسری از مشخصه‌ها مانند کیفیت ساخت، نقوش و فرم ظروف گونه‌شناسی معتبری از این نوع سفال ارائه گردد. نتایج این پژوهش نشان داد که سفال نوع لرستان یک فرهنگ سفالگری طی سده‌های نخستین هزاره اول ق.م در منطقه پیشکوه بوده است. این گونه سفال از لحاظ کیفیت ساخت در سه نوع ظریف، متوسط و خشن ساخته شده است؛ و به سه صورتِ سفال با تزیینات منقوش، سفال با تزیینات حجمی و سفال ساده تولید شده است. وجود انواع استانداردها در سفال نوع لرستان که با مطالعه و گونه‌شناسی این سفالینه‌ها حاصل شد، نشان از تولید آنها در سطح گسترده دارد. علاوه بر آن، محوطه حاکمیتی باباجان تپه منبع اصلی توزیع این فرهنگ سفالگری بوده است؛ به‌طوری که بیشترین حجم و اصلی‌ترین نمونه‌های سفال نوع لرستان در این محوطه به‌دست‌آمده است. این پدیده خود می‌تواند نشانگر نوعی از وحدت سیاسی- فرهنگی حوزه پیشکوه طی اوایل هزاره اول ق.م باشد.

**واژه‌های کلیدی:** پیشکوه، هزاره اول ق.م، سفال نوع لرستان، گونه‌شناسی، سفال باباجان III.

## ۱.مقدمه

سفال نوع لرستان طی عصر آهن[(1)] $II_B$ (۸۰۰-۹۵۰ق.م) و $III_A$ (۶۵ -۸۰۰ ق.م) در استقرارها و قبرستان‌های منطقه پیشکوه ظاهرشده که بین ۹۵۰ تا ۶۵۰ ق.م تاریخ‌گذاری می‌شود( Adachi, 2004: 81). حوزه پراکنش آن از کوه‌های گرین تا رومشگان(مسیر شمالی- جنوبی) و از خرم‌آباد تا سیمره در دامنه کبیرکوه(مسیر شرقی- غربی) است(ملازاده و گودرزی، ۱۳۹۵ :۹۰). این نوع سفال که گونه منقوش آن دارای خمیره نخودی متمایل به صورتی با نقش مثلث‌های آویزان در بدنه بیرونی ظروف است، در ادبیات باستان‌شناسی به‌عنوان «سفال نوع لرستان»(*Genre of Luristan*شناخته می‌شود. بعد از کاوش باباجان تپه توسط خانم کلر گوف‌مید، به‌عنوان سفال «منقوش باباجان III» نیز نام‌گذاری شد(Goff, 1968; Goff, 1978: 29.41-42). طی سال‌های اخیر در کاوش محوطه‌های شاخص عصر آهنII و III پیشکوه از جمله بقایای دژ نویافته زیر قلعه فلک‌الافلاک و تپه فرودگاه خرم‌آباد و نیز گورستان باباجیلان دلفان، سفال نوع لرستان به‌دست‌آمده است.

---

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: gudarzi@ut.ac.ir

سفال نوع لرستان از لحاظ خصوصیات فنی برای باستان‌شناسانی که در این حوزه فعال هستند، به‌خوبی شناخته شده نیست. در واقع بحث عدم شناخت مشخصات فنی و گونه‌شناسی این سفال مطرح است. این عدم شناخت در بعضی مواقع سبب شده، سفال منقوش سلوکی و یا سفال منقوش اشکانی به‌اشتباه سفال نوع لرستان معرفی شود(گراوند، ۱۳۹۲) و یا حتی مبنای گاهنگاری یک محوطه قرار گیرد(شیشه‌گر، ۱۳۸۴). لذا در این پژوهش سعی شده، در پرتو بررسی‌های جدید باستان‌شناختی در حوزه پیشکوه لرستان، یک گونه‌شناسی جامع از این نوع سفال ارائه شود.

## ۲.گاه‌نگاری سفال نوع لرستان

سفال نوع لرستان توسط خانم گوف به قرون ۹ و۸ ق.م گاه‌نگاری شده است(Goff,1970: 155). وی ظهور این گونه سفال را در محوطه شاخص باباجان تپه به سه فاز اولیه، میانه و متأخر تقسیم‌بندی کرده است. به‌تازگی نیز با گاه‌نگاری مطلق استخوان‌های یکی از قبور گورستان باباجیلان که در آن سه سبو از گونه منقوش سفال نوع لرستان قرار داشته، تاریخ‌گذاری گوف تأیید شده است. در این گاه-نگاری مطلق سه تاریخ کالیبره شده ۸۸۸، ۸۰۸ و ۸۰۴ ق.م ارائه شده است(حسن‌پور، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

به‌طورکلی بر اساس کاوش‌های باستان‌شناختی محوطه‌های شاخص بخصوص باباجان تپه، گاه‌نگاری سفال نوع لرستان محدوده زمانی نیمه دوم عصر آهنII(۸۰۰-۹۵۰ ق.م) و نیمه اول عصر آهن III (۶۵۰-۸۰۰ق.م)را در برمی‌گیرد. اما می‌توان حضور حدود ۳۰۰ ساله سفال باباجانIII را به دو فاز قدیم (سبک قدیم) و فاز جدید (سبک جدید) تقسیم‌بندی کرد.

**الف) سفال فاز یا سَبک قدیم (عصر آهن$II_B$ ۸۰۰–۹۵۰ق.م):** این همان فازی است که گوف‌مید آن را باباجانB می‌خواند و در تمام پیشکوه دیده می‌شود و همزمان با حسنلو IVB است( Adachi, 2004: 81). اما برخلاف منطقه حسنلو در این زمان در پیشکوه سفال خاکستری نایاب است. گونه اصلی سفالی این فاز بیشتر قوری‌های دسته زنبیلی، کاسه‌های عمیق با دو دسته، سبوهای نیم‌کروی و سبوهای بدون دسته هستند که نقش مثلثی موتیف اصلی آنها است.

**ب) سفال فاز یا سَبک جدید (عصر آهن$III_A$ ۶۵۰–۸۰۰ق.م):** این فاز تحت عنوان تپه شرقی یا همان فاز باباجانA همزمان با عصر آهن $III_A$ است. برخی از گونه‌های فاز قبلی در اینجا تداوم دارند، اما فرم مشخص سفال سبک جدید کاسه‌های منقوش هستند که چرخ‌سارند و کاملاً از سفال‌های باباجانB مجزا هستند. نقوشی مانند نقطه‌ها و مثلث‌ها روی بدنه ظروف و دسته‌قوری‌ها دیده می‌شود؛ این فاز همزمان با حسنلویIVA و IIIB است.

سفال سبک جدید نوع لرستان پراکُنش بیشتری از سبک قدیم آن دارد و مرتبط با سفال نوع ماد یعنی سفال نوشیجان است و نیز اغلب سفال‌ها چرخ‌ساز شده‌اند. علاوه بر آن، در این فاز فرم‌های مرسوم سفال مادی مانند کاسه و بشقاب‌ها با دسته‌های عمودی استفاده شده است( Stronach&Roaf, 1978: Pl. Ivb؛ جاوری، ۱۳۸۳: ۳۸). به نظر توزیع گسترده‌تر سبک جدید در خارج از پیشکوه یعنی نهاوند، کنگاور، جنوب هرسین و در کل نواحی اطراف، نتیجه گسترش ارتباطات فرهنگی بوده و در پی آن تحول فناوری و چرخ‌ساز شدن سفال نوع لرستان را به همراه داشته است.

## ۳.توصیف، طبقه‌بندی و تحلیل گونه‌شناختی سفال نوع لرستان

به علت عدم وجود یک طبقه‌بندی منسجم و گونه‌شناسی معتبر، شناخت ما از گونه‌های سفال نوع لرستان محدود است. به همین سبب در اینجا سعی شده بر اساس طبقه‌بندیِ یک‌سری از مشخصه‌ها مانند کیفیت ساخت، نقوش و فرم ظروف گونه‌شناسی جامعی از این نوع سفال ارائه شود. کامل‌ترین مجموعه گونه‌های سفال نوع لرستان از محوطه‌های کاوش شدهٔ باباجان تپه III (Goff,1978)، گورستان باباجیلان (حسن‌پور،۱۳۸۷) و تپه فرودگاه خرم‌آباد(سجادی، ۱۳۹۳) به‌دست‌آمده است. لذا مبنای مطالعه و گاه‌نگاری نسبی سفال‌های مورد مطالعه و نمونه‌های به‌دست‌آمده از بررسی، بر اساس مقایسه با سفال‌های این محوطه‌های شاخص کاوش شده است که دارای لایه‌نگاری معتبری هستند.

سفال سبک قدیم نوع لرستان (سفال باباجانIII) بیشتر با یک نوع چرخ سفالگری بَدوی با دور کم و به‌صورت چرخ‌ساز ساخته شده است؛ و برخی نمونه‌ها نیز دست‌ساز هستند. اما سفال سبک جدید نوع لرستان (سفال باباجانIIB) به‌طور کامل به‌صورت چرخ‌ساز ساخته شده‌اند. به‌طورکلی از لحاظ کیفیت ساخت می‌توان سفال نوع لرستان را به سه دستهٔ ظریف، معمولی(متوسط) و خشن طبقه‌بندی کرد(نمودار ۱). گوف‌مید بر اساس نمونه‌های کشف شده از باباجان تپه، سفال باباجانIII را به سه گروه معمولی، متوسط و خشن طبقه‌بندی کرده است (Goff, 1968: 116). در واقع دسته‌ای که در طبقه‌بندی ما به‌عنوان سفال ظریف آورده شده، گوف‌مید معمولی نامیده است. زیرا که ضخامت این گونه سفال‌ها بین ۷ تا ۸ میلی‌متر است؛ اما باید به ماهیت این گونه سفال‌ها توجه کرد که با چه هدفی و برای چه کاربری و در چه نوع جامعه‌ای تولید شده‌اند. گوف‌مید بر مبنای ضخامت، سفال ظریف نوع لرستان را به‌عنوان گروه معمولی طبقه‌بندی کرده است. اما در واقع در بافت محوطه‌های هزاره اول ق.م پیشکوه لرستان با شرایط معیشتی عموم ساکنان که مبنی بر کوچ‌روی بوده، تنها معیار ظریف بودن یک گونه سفالی ضخامت کم آن نیست. در نتیجه منظور از گونه ظریف در این بخش با دیگر گونه‌های ظریف سفالی تا حدودی متفاوت است.

### ۳-۱. سفال ظریف نوع لرستان

سفال ظریف نوع لرستان، همگی ضخامتی بین ۷ تا ۸ میلی‌متر دارند و کامل صیقل داده شده‌اند. به نظر دلیل این ضخامت، نوع جامعه و شرایط معیشتی مبتنی بر کوچ‌روی و زیست‌محیطی مردمان تولیدکننده این گونه سفال بوده است. رنگ این گونه بیشتر هلویی، کِرمی و نارنجی کم‌رنگ است که در خمیر آنها برای چسبندگی از ذرات شن ریزه استفاده شده است. ذرات ریز میکا که در سفال ماد غربی و سفال وارادتی باباجانII بکار رفته، در سفال نوع لرستان دیده نمی‌شود. پخت این گونه سفال کافی است. نمونه‌های منقوش بیشتر دارای نقوش بومی منطقه یعنی طرح‌های به شکل مثلث‌های آویزان هستند، که ریشه در الگوهای تزیینی سفال هزاره دوم ق.م لرستان دارد. بعد از کاوش گوف‌مید در باباجان تپه، سفال نوع لرستان به«سفال منقوش باباجانIII» مشهور شد. اما این نام‌گذاری ناقص و تمامی گونه‌های سفال نوع لرستان را در برنمی‌گیرد؛ و تنها شامل نمونه‌های منقوش آن می‌شود. بر اساس بررسی‌های میدانی و مطالعات نگارنده، سفال ظریف نوع لرستان را می‌توان به سه گونهٔ منقوش، تزیینی و ساده طبقه‌بندی کرد.

**الف) سفال ظریفِ منقوش**

سفال ظریفِ منقوش، تنها گونهٔ شناخته شده سفال نوع لرستان است و به سفال منقوش باباجانIII نیز معروف است. نمونه‌های ظریفِ منقوش بیشتر دارای خمیره نخودی و نقوش قهوه‌ای و حنایی دارند. نقوش بر بدنه بیرونی ظرف و در قسمت بالایی و حاشیه لبه آنها اجرا شده است. این نقوش شامل طرح‌هایی به شکل خطوط افقی موازی و مثلث‌هایی هستند که به‌صورت افقی داخل آنها خط‌کشی شده است. در مجموع در این گونه سفال اغلب سه نوع نقش خطی دیده می‌شود؛ که مشتمل بر خطوطی در گردنه ظرف، دیگری موتیف‌های ساده شبیه مثلث‌های آویزان در بدنه بیرونی و نیز باندهای لکه‌ای بر روی لبه ظرف می‌باشند(شکل ۱).

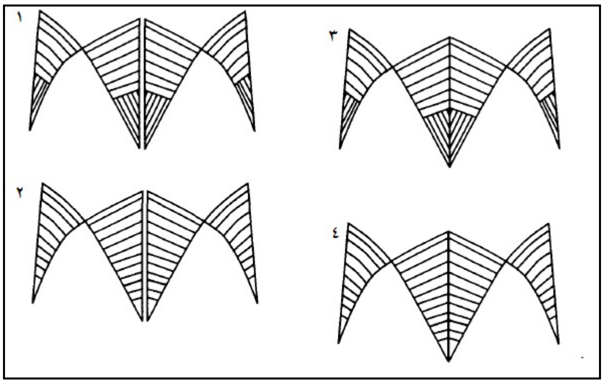


**شکل۱ : طرح به شکل مثلث‌های آویزان که در گونهٔ ظریفِ منقوش از سفال نوع لرستان بکار رفته است؛ در این گونه طرح‌های معمول به‌صورت زیگزاگ، هاشور و تارعنکبوتی دیده می‌شود**(طرح از نگارنده)

**Figure 1: Pattern of kite design on the painted pottery of gerne of luristan ware. In this type, the usual designs are hatch and bow-tie pattern**(Author)

به‌طورکلی در نمونه سفال‌های منقوشِ نوع لرستان(ظریف و معمولی)، معمولاً نقوش بر بدنه بیرونی ظرف و گاهی اوقات بر روی لبه نیز اجرا شده است. اما در اینجا یک مشکل فنی وجود دارد، به‌طوری‌که در اغلب نمونه‌های منقوش، نقش به‌خوبی بر بدنه سفال تثبیت نشده است. یعنی اینکه در بیشتر مواقع قسمتی از نقش محو شده است. علاوه بر آن در برخی نمونه‌ها، به نظر در اثر قرارگیری در معرض نور خورشید، نقش سفال کاملاً خشکیده و محو شده است. چنانچه با شُستن این گونه سفال، به‌راحتی نقش شُسته و پاک می‌شود. سفال ظریفِ منقوش از نوع لرستان در قالب چند فرم متداول تولید شده که در آنها نقش به بهترین وجه با فرم ظرف انطباق یافته است(جدول۲). این اشکال شامل انواع سبوهای بدون دسته، قوری‌ها و انواع قدح می‌باشند.

۱- سبوها (*Jars*): شاخص‌ترین فرم این گونهٔ سفالی، سبوهای گردن باریک بدون دسته در اندازه‌های مختلف هستند. این سبوها در اغلب محوطه‌های مورد مطالعه شمال‌غرب پیشکوه از سفیدکوه تا گرین یعنی حوزه شهرستان دلفان دیده می‌شوند؛ به‌طوری‌که هم در محوطه‌های مرکزی مانند باباجان تپه(Goff, 1978: 43) و نیز در محوطه‌های گورستانی مانند باباجیلان( Hasanpur&et.al, 2015: Pl.18) به‌دست‌آمده‌اند.

سبوهای مورد بحث دارای خمیرۀ نخودی و شاموت شن ریزه هستند و با رنگ قهوه‌ای روشن، بدنۀ بیرونی آنها منقوش شده است. شاخص‌ترین نقش این سبوها، طرح مثلث‌های آویزان است که به بهترین وجه با شکل ظرف انطباق یافته و همگی بر بدنۀ بیرونی سفال بکار رفته است. معمولاً نقش مثلث‌های آویزان بین یک یا دو رشته از خطوط افقی محدود شده و گاهی اوقات بین آنها نقش چرخی شکل دیده می‌شود. این سبوها را می‌توان از لحاظ شکل و اندازه به سه دسته‌ای اصلی تقسیم کرد: الف) سبوهای پَخ گلابی شکل با کف تخت، ب) سبوهای گلدانی شکل، ج) سبوهای بلند و کشیده با ته دکمه‌ای.

۲- قوری‌ها (*Tea-pots*): انواع قوری از فرم‌های متداول سفال نوع لرستان بخصوص در باباجان تپه و تپه گیان(Contenau&Ghirshman,1935: Pl. XVII)هستند؛ که مربوط به نیمه دوم عصر آهن II و هم‌زمان با حسنلوی IV است. این گونه قوری‌ها را می‌توان از لحاظ شکل دسته و آبریز به دو گونه تقسیم کرد که شامل قوری‌های دسته زنبیلی با آبریز افقی و قوری‌ها با آبریز کوتاه هستند.

*الف) قوری‌های دسته زنبیلی*: در این گروه از قوری‌ها، دستۀ زنبیلی طنابی شکل برای حمل ظرف به آنها افزوده شده است؛ که عموماً محل اتصال به شکل سر یک جانور(بیشتر مار) است. این قوری‌ها علاوه بر دستۀ زنبیلی حمل کننده، دارای یک دستۀ عمودی نیز هستند که فرایند ریختن مایع درون آن را آسان می‌کرده است. همچنین علاوه بر دو دسته عمودی، دارای یک آبریز متوسط نیز بوده‌اند. نقوش این گروه از قوری‌ها بر بدنه بیرونی و در نیمۀ بالایی ظرف اجرا شده و عموماً نیمه پایینی قوری ساده رها شده است. نقش روی آنها طرح متداول یعنی مثلث‌های آویزان است که بین خطوط افقی شطرنجی شکل محاط شده‌اند. اما به‌طورکلی در سفال نوع لرستان نقوش مثلثی از گردنه ظرف آویزان شده که به‌طور معمول نیمۀ بالایی در بدنه بیرونی را در برمی‌گیرد. اما این قضیه در ظروف با کف ته دکمه‌ای شکل صدق نمی‌کند. قوری‌های دسته زنبیلی به نظر کاربردی آیینی داشته که از نوع لرستان آن تنها در قبور لایه IC تپه گیان به‌دست‌آمده است(Ibid). در محوطه سنگ‌تراشان( Oudbashi &et.al, 2013: Pl.3) و گورستان خاتون‌بان(Haerinck&et.al, 2004:150-151) نمونه‌های فلزی متنوعی از این قوری‌ها یافت شده است. کشف این قوری‌ها در محوطه‌های مذهبی و نیز گورستانی نشان‌دهنده کاربری خاص آنها به‌عنوان ظروفی آیینی است. نمونه قابل مقایسه در دیگر مناطق ایران، قوری‌های گورستان B سیلک است که آنها نیز در داخل قبور کشف شده‌اند.

*ب) قوری‌ها با آبریز کوتاه*: در این نوع از قوری تنها یک دستۀ عمودی برای ریختن مایع درون ظرف در بدنۀ مخالف آبریز آن تعبیه شده است. این نوع از قوری‌ها تنها در محوطۀ حاکمیتی باباجان تپه به‌دست‌آمده که آبریز آنها کوتاه است(Goff, 1978: Pl. IIa). رنگ خمیره آنها نخودی با شاموت شن ریزه که با لعاب گِلی غلیظ پوشانده شده است. همانند قوری‌های آیینی، بدنۀ بیرونی این نوع نیز با نقوش مثلثی شکل به رنگ قهوه‌ای روشن منقوش شده که بین آنها نقش چرخی شکل دیده می‌شود.

۳- قدح‌ها (*Small bowls*): قدح‌ها گونۀ دیگر از سفال ظریفِ منقوش نوع لرستان هستند. این گونه ظروف در محوطه‌های متنوعی مانند محوطه‌های یکجانشینی از جمله تپه فرودگاه(سجادی، ۱۳۹۳: ۶۲۶(PN.1-PN.6)) و تلیاب تپه(گودرزی، ۱۳۹۶: ۱۷۹) و همچنین در محوطۀ حاکمیتی باباجان

تپه(Goff, 1978: 43.44) و نیز در محوطه خانسالاری هفت‌اوران(گودرزی، ۱۳۹۶ : ۱۶۹) به‌دست‌آمده است. قدح‌های ظریف و منقوشِ نوع لرستان را می‌توان از لحاظ فرم به دو دسته تقسیم کرد:

*الف) قدح‌های کوچک بدون دسته:* رنگ خمیرهٔ این قدح‌ها نخودی مات و هلویی است؛ که نیمه بالایی در بدنهٔ بیرونی، حاشیه لبه و گاهی اوقات روی لبهٔ آنها منقوش شده است. نقش غالب این قدح‌ها، خطوط افقی و موجی و باندهای افقیِ شطرنجی است

*ب) قدح‌های کم‌عمق و بدون دسته:* این گونه قدح‌ها معمولاً بافتی نخودی رنگ دارند که حاشیهٔ لبهٔ ظرف در بدنه بیرونی منقوش شده است. این نقوش شامل خطوط افقی شطرنجی، خطوط نقطه‌ای روی لبه و بدنه و گاهی مثلث‌های کوچک به رنگ قهوه‌ای روشن می‌باشند. این قدح‌ها ابعادی کوچک دارند، به‌طوری‌که قطر دهانهٔ آنها کم‌تر از ۲۰ سانتی‌متر و نیز عمقی کم‌تر از ۸ سانتی‌متر دارند(جدول ۱).

**جدول۱ : قدح‌های کم‌عمق و بدون دسته از گونهِ ظریف سفال نوع لرستان**(گودرزی، ۱۳۹۶ : ۳۱۱)

**Table 1 : Small bowls with no handles, fine type of genre of Luristan ware**(Goudarzi, 2017 : 311)

| گونه سفال | نوع | نام محوطه | عکس و طرح سفال | موقعیت کشف و مشخصات فنی | منبع |
|---|---|---|---|---|---|
| قدح های ظریف منقوش | قدح های کم عمق بدون دسته | باباجان تپه | 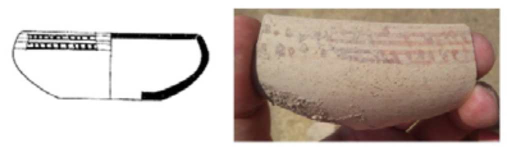 | موقعیت کشف : طی بررسی نگارنده در لایه سطحی تپه مرکزی باباجان تپه دلفان بدست آمده است. توصیف : قسمتی از لبه و بدنه ی یک کاسه که بصورت چرخ ساز ساخته شده است. خمیره آن نخودی رنگ با ماده چسباننده ی ماسه و شن ریزه که با رنگ قهوه ای روشن قسمت بالایی بدنه بیرونی ظرف منقوش شده است. ضخامت کاسه نیز ۷ میلیمتر است. | نگارنده |
| | | محوطه هفت اوران | | موقعیت کشف : بررسی سطحی محوطه هفت اوران دلفان توصیف : قسمتی از لبه یک کاسه کم عمق که خمیره آن به رنگ نخودی و ماده چسباننده کانی است. این قطعه دارای دو نوع تزیین بصورت افزوده و منقوش است. نقوش با رنگ قهوه ای روشن بر لبه و بر روی تزیین افزوده اجرا شده است. همچنین ضخامت این قطعه ۷ میلیمتر است که بصورت چرخ ساز ساخته شده است. | نگارنده |
| | | قلعه فلک الافلاک | | موقعیت کشف : گمانه ی کف حیاط دوم قلعه فلک الافلاک خرم آباد توصیف : قسمتی از لبه یک کاسه با خمیره نخودی و ماده چسباننده ماسه که با رنگ قهوه ای روشن قسمت بالایی و حاشیه لبه بیرونی ظرف منقوش شده است. ضخامت آن بین ۷ تا ۸ میلیمتر که دارای پوشش گلی نخودی رنگ است. نقش ایجاد شده قسمتی از همان مثلث های آویزان است که مورد علاقه ء سفالگران این دوره ی پیشکوه بوده است. | سجادی، رجبی و بهرامی، ۱۳۸۷ |

**جدول۲: گونه‌شناسی اشکال سفال ظریفِ منقوش از نوع لرستان**(گودرزی، ۱۳۹۶ : ۳۱۲)

**Table 2 : Typology of fine painted pottery of genre of Luristan ware**(Goudarzi, 2017 : 312)

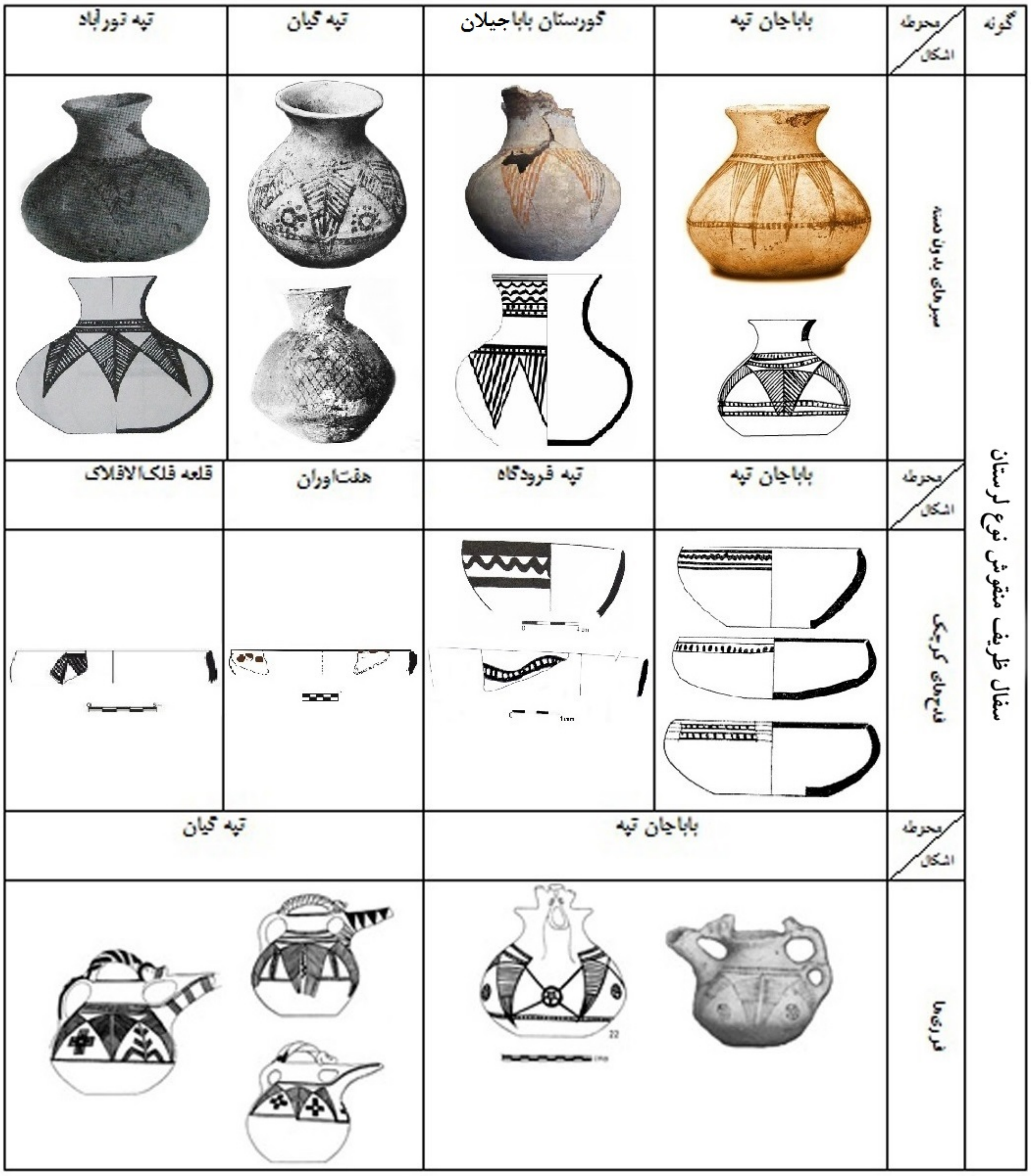


**ب) سفال ظریف با تزیینات حجمی**

نمونه سفال‌های ظریفِ تزیین‌شده از نوع لرستان دارای خمیرهٔ نخودی و با پوشش اغلب رقیق و یا غلیظ نخودی رنگ و مات هستند. همچنین از لحاظ فرم ظروف شبیه گونهٔ ظریف منقوش می‌باشند؛ در واقع دقیقاً هنرمند در اینجا بجای نقاشی کردن ظروف، به تزیین آنها پرداخته است( Contenau& Ghirshman, 1935: Pl.XVI). انواع سبوهای بدون دسته و انواع کاسه‌ها، فرم غالب ظروف گونهٔ ظریفِ تزیینی از سفال نوع لرستان هستند. این گروه از سفال نوع لرستان تاکنون به‌درستی معرفی نشده‌اند. سفالینه‌های ظریف تزیینی همان‌طور که اشاره شد، از لحاظ فرم ظروف شبیه نمونه‌های ظریفِ منقوش

هستند؛ لذا با توجه به رواج سنت سفال منقوش، در نتیجه فراوانی کم‌تری دارند. در واقع هنرمند سفالگر بیشتر ترجیح داده این‌گونه ظروف ظریف را منقوش کند؛ به‌طوری‌که در برخی موارد نمونه‌های دیده می‌شود که یک ظروف به‌صورت ترکیبی علاوه بر تزیین افزوده، هم‌زمان منقوش نیز شده است. نمونه سفال‌های ظریفِ تزیینی دارای نقوش تزیینی حجمی هستند و به دو روش تزیین افزوده و کنده تزیین شده‌اند. برخی از نمونه‌ها دارای تزیینی به شکل افزوده‌های مرواریدی هستند(چهری، ۱۳۹۳ : ۴۵۸)، که به‌صورت نواری شکل بر بدنهٔ ظرف ایجاد شده است. دسته دیگر دارای تزیین کَنده هستند که در این نمونه‌ها هنرمند سعی کرده با خطوط کندهٔ هاشوری شکل، باندی تزیینی در بدنه بیرونی ظرف ایجاد کند. در مواردی این تزیین کَنده به‌صورت طرح مثلثی است که نقش غالب ظروف منقوشِ نوع لرستان است.

**ج) سفال ظریف ساده**

سفال‌های ظریفِ ساده از نظر ساخت مشابه نمونه‌های منقوش هستند، اما خمیره و پوشش آنها بیشتر به رنگ نخودی و نارنجی است. اشکال این گونه شامل انواع کوزه‌ها بخصوص با فرم دهانه باز است(شکل۲و۳). سفالینه‌های ظریفِ ساده بیشتر در محوطه‌های مرتبط با کوچنشینان موقت مانند روستاهای عشایری(*Comp sites*)دیده می‌شوند. این‌گونه سفال‌های ظریف در محوطه‌های مرکزی و بخصوص حاکمیتی عموماً منقوش شده‌اند. به همین دلیل در محوطهٔ مانند باباجان تپه سفال ظریفِ ساده از نوع لرستان کمیاب است.

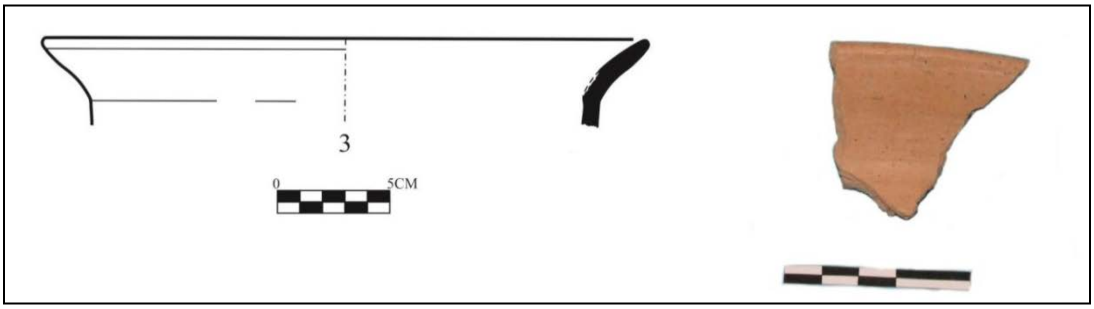


**شکل۲ : کوزهٔ دهانه باز از گونهٔ ظریفِ ساده از تپه مرکزی تلیاب**(طرح و عکس از نگارنده)

**Figure 2 : A open mouth jar from simple and fine types of genre of Luristan ware**(Author)

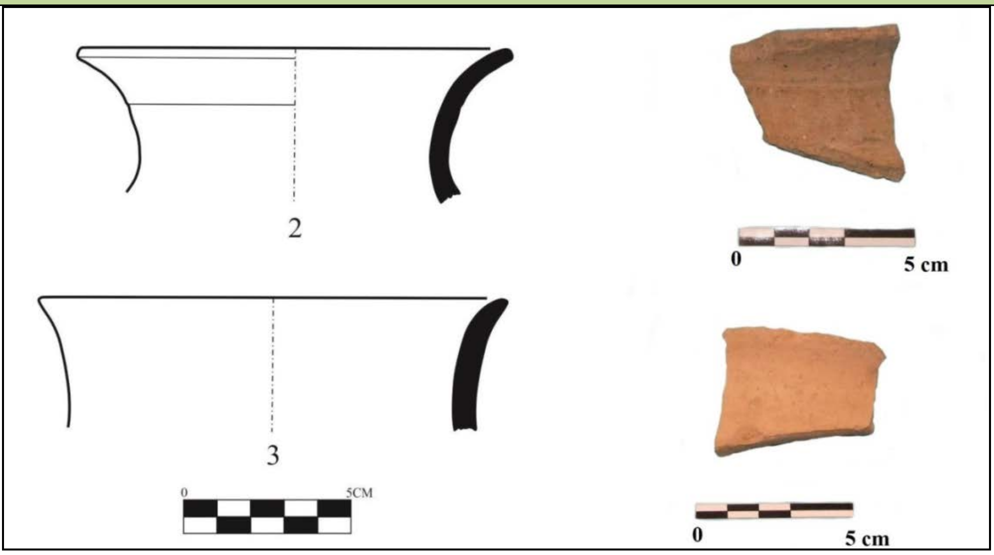


**شکل ۳ : کوزه‌های گونهٔ ظریفِ ساده سفال نوع لرستان از محوطهٔ ایمان‌آباد سفلی**(طرح و عکس از نگارنده)

**Figure 3: Jars of simple and fine type of genre of Luristan ware, from Iman-Abad site**(Author)

### ۳-۲. سفال معمولی(متوسط) نوع لرستان

گونهٔ معمولی(متوسط) از سفال نوع لرستان شامل ظروف بزرگ و جادار و خمره‌های ذخیره‌سازی هستند. گونهٔ معمولی با توجه به کاربری روزمرگی آنها، بیشترین حجم سفال نوع لرستان را به خود اختصاص داده و از لحاظ تنوع فرم و میزان تولید، بیشتر از دیگر گونه‌ها در محوطه‌های مربوطه دیده می‌شوند. رنگ سفالینه‌های نوع معمولی بیشتر قهوه‌ای مایل به قرمز و زرد تیره است که ضخامتی بیش از ۸ میلی‌متر دارند و از شن و سنگ‌ریزه به‌عنوان شاموت آنها استفاده شده است. مهم‌ترین اشکال سفال گونه معمولی شامل دیگ و دیگچه، سبوهای دسته‌دار و کوزه‌های جادار هستند. همچنین سفال نوع معمولی(متوسط) را می‌توان به سه گونهٔ سفال متوسط منقوش، سفال متوسط با تزیینات حجمی و سفال متوسطِ ساده طبقه‌بندی کرد.

**الف)سفال معمولی(متوسط)منقوش**

نمونه‌های منقوشِ از گونه معمولی دارای همان نقش سُنتی سفال نوع لرستان یعنی مثلث‌های آویزان است؛ که در نیمهٔ بالایی و بر بدنه بیرونی ظروف ایجاد شده‌اند. به دلیل اینکه فرم ظروف در ابعاد بزرگ‌تری همانند دیگچه‌ها و کوزه‌های بزرگ ساخته شده، لذا ضخامت این نمونه‌ها سفال‌ها بیشتر است. علاوه بر آن به علت بزرگی ظروف، نقوش نیز به‌صورت مثلث‌هایی در ابعاد بزرگ‌تر در بدنه بیرونی ایجاد شده‌اند. همچنین با توجه به اینکه خمیره و پوشش بیرونی این گونه ظروف عموماً روشن نبوده، لذا نقوش بیشتر قرمز رنگ هستند. این گونه سفال به نسبت دیگر گونه‌ها در حجم بیشتری تولید شده، به همین سبب اشکال متنوعی دارند. با توجه به اشکال متنوع و تولید فراوان این گونه، می‌توان کاربری‌های مختلفی برای آنها تعریف کرد. مهم‌ترین اشکال این گونه سفال شامل انواع سبوهای دسته‌دار، انواع لیوان و پارچهای دسته‌دار، انواع کوزه‌های متوسط و تغارها، دیگ و دیگچه‌ها و کاسه‌های دسته‌دار هستند.

۱- سبوهای دسته‌دار(*Jars with a handle*): سبوهای منقوش معمولی(متوسط) از لحاظ نقش و خمیره شبیه سبوهای ظریفِ منقوش هستند؛ و به علت ابعاد بزرگ‌تر دارای ضخامت بیشتری می‌باشند(۱۰- ۱۵ میلی‌متر) و نیز برای حمل راحت‌تر به‌صورت دسته‌دار ساخته شده‌اند. این گونه سفال در بافت‌های متنوعی مانند گورهای تپه گیان(Contenau&Ghirshman, 1935: Pl.XVI) و محوطه حاکمیتی باباجان تپه(Goff, 1978: fig.9, Pl.XVIII)به‌دست‌آمده است.

۲- لیوان‌ها و پارچ‌های دسته‌دار(*Glass&pitchers with a handle*): این دو گونه از لحاظ فرم تقریباً مشابه هستند. پارچ‌ها یک دستۀ عمودی دارند و فاقد آبریز هستند که با کف تخت و تا حدودی کمر باریک ساخته شده‌اند. بر روی لبه، دسته و نیمۀ پایینی در بدنۀ بیرونی این پارچ‌ها نقوش معمول سفال نوع لرستان یعنی خطوط افقی(بر روی لبه و دسته) و مثلث‌های کوچک آویزان(بر روی نیمه پایینی در بدنۀ بیرونی) اجرا شده است. لیوان‌ها نیز از لحاظ فرم شبیه پارچ‌ها هستند، با این تفاوت که فاقد دسته و باریک‌تر ساخته شده‌اند. این لیوان‌ها با انواع طرح‌های مثلثی منقوش شده‌اند که معمولاً بین این مثلث‌ها نقوش چرخ و صلیب دیده می‌شود(شکل۴).

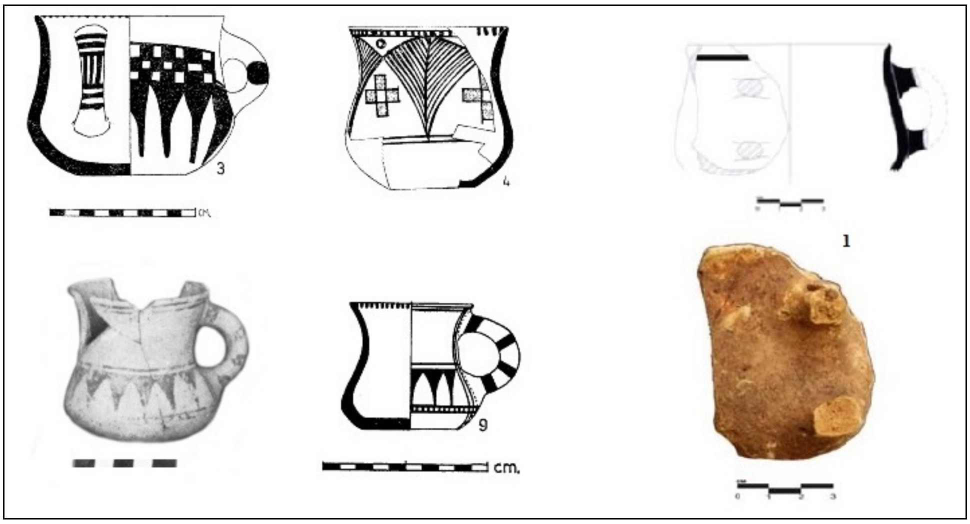

**شکل۴ : لیوان و پارچ‌های دسته‌دار(گونۀ منقوشِ معمولی از سفال نوع لرستان)؛ شماره ۱ از گورستان باباجیلان**(Hasanpur&et.al, 2015: Pl.19)**، شماره ۳ ، ۴ و ۹ از باباجان تپه**(Goff, 1978: fig.6, Pl.III)

**Figure 4 : Glass&pitchers with a handle (painted medium types of genre of Luristan ware)N.1 from Baba-Jilan graveyard(**Hasanpur&et.al, 2015: Pl.19**), N. 3.4.9 From Baba-jan Tapeh** (Goff, 1978: fig.6, Pl.III)

۳-کوزه‌ها و تغارها (*Jugs&vats*): این گونه ظروف، خمیره‌ای به رنگ نخودی و یا نارنجی دارند که نمونه‌های نارنجی با رنگ قرمز و نمونه‌های نخودی با رنگ قهوه‌ای روشن منقوش شده‌اند. کوزه‌ها دارای بدنۀ شکم‌دار و گردن باریک هستند که نمونه‌های بزرگ آنها با دو دستۀ عمودی و نمونه‌های متوسط فاقد دسته می‌باشند. کوزه‌های متوسط بدون دسته، در لبه دارای نقش نقطه‌چین هستند؛ همچنین در گردنه ظرف نقشِ خطی به‌صورت باند شطرنجی و نیز در نیمه بالایی بر بدنۀ بیرونی با نقوش مثلث‌های آویزان منقوش شده که بین آنها نقش چرخی شکل دیده می‌شود. علاوه بر این، یک

نقش خطیِ افقی و به‌صورت یک باند نازک شطرنجی، نیمهٔ بالایی و منقوش ظرف را از یک سوم پایینی و ساده ظرف، جدا کرده است. تنها در باباجان تپه که در سطح وسیعی کاوش شده، نمونه‌های کامل این کوزه‌ها به‌دست‌آمده است(Goff, 1978: fig.5, pl.4). اما در دیگر محوطه‌های بررسی شده، تنها قطعاتی از دسته و بدنهٔ این گونه ظروف کشف شده است(شکل۵ و۶).

**شکل۵ : کوزه‌های بزرگ دسته‌دار، نوع متوسطِ منقوش از سفال نوع لرستان که از گمانه‌زنی حیاط قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد به‌دست‌آمده**(بهرامی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱)

**Figure 5 : Big Jugs with handles, painted medium types of genre of Luristan ware, from stratigraphy of Khorramabad Falak-Aflak castle**(Bahrami&et.al, 2015 : 11)

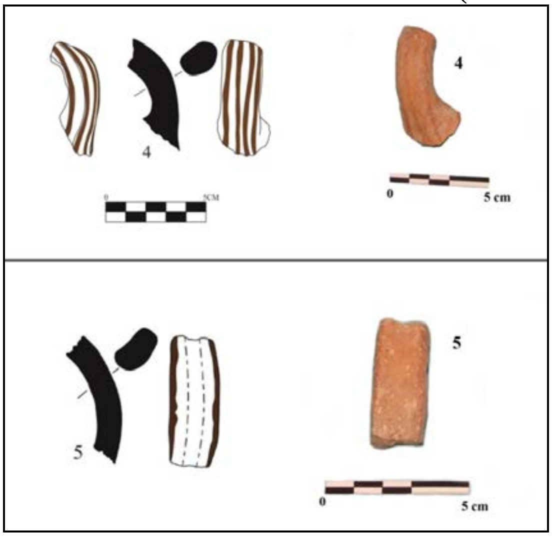

**شکل۶ : نمونه دسته‌های کوزه، گونهٔ معمولیِ منقوش سفال نوع لرستان که از بررسی محوطه‌های ایمان‌آباد سفلی(شماره۴) و هفت‌اوران(شماره۵) به‌دست‌آمده است**(عکس و طرح از نگارنده).

**Figure 6 : Sample jar handles, painted medium types of genre of Luristan ware, from the surface layer of Iman-Abad(N.4)& Haft-Oran(N.5)sites**(Author)

تغارها دارای بدنۀ شکم‌دار و زاویه‌دار با گردنۀ باریک‌تر و کوتاه هستند که دو دستۀ عمودی به حالت دستگیره‌ای شکل در شانۀ ظرف تعبیه شده است. این دستگیره‌ها اغلب به شکل یک حیوان یا به سر یک حیوان ختم می‌شوند(حسن‌پور، ۱۳۸۷ : ۱۸۴و شکل۷۶، شماره۸۴) که برای حمل و نقل این ظروف نیمه سنگین بوده است. همانند سنت سفال منقوش نوع لرستان، نقش غالب آنها مثلث آویزان است. اما در یک نمونه از باباجان تپه بین مثلث‌ها نقش بُز کوهی دیده می‌شود(Goff, 1978: fig.6, pl.1). همان‌طور که می‌دانیم، نقوش حیوانی در سفال نوع لرستان بسیار کمیاب است. این تغارها همانند تمامی ظروف نوع منقوش و متوسط لرستان، کاربری خانگی داشته‌اند. به طوری که پیدا شدن این‌گونه ظروف در اتاق‌ها و قلعۀ باباجان تپه که فضاهایی مسکونی بوده، به‌وضوح نشان‌دهندۀ کاربری این‌گونه ظروف به‌عنوان کالایی روزمره است(شکل۷).

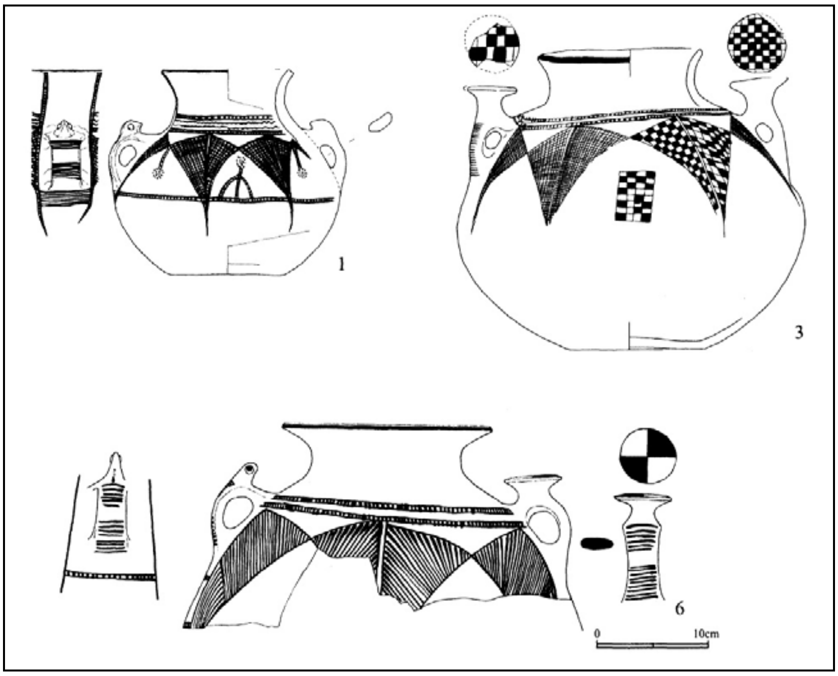

**شکل۷ : سه نمونه تغار با دو دسته‌گیرۀ عمودی در دو شانۀ ظرف، گونۀ سفال متوسط منقوش نوع لرستان که از کف اتاق سفید و اتاق شماره(۵) لایه III تپه شرقی باباجان به‌دست‌آمده**(Goff, 1978: 58)

**Figure 7 : Three examples of vats with two vertical clamp handles on two pottery shoulder, painted medium types of genre of Luristan ware, from the floor of white room and room 5 of level III on the east mound of Baba-jan tapeh(**Goff, 1978: 58**)**

۴- دیگ و دیگچه‌ها (*Pots*): گونه دیگری از اشکال متنوع سفال معمولی(متوسط) و منقوشِ نوع لرستان، دیگچه‌ها و دیگ‌ها هستند. این گونه ظروف دارای طیفی از خمیره به رنگ نخودی مات تا نخودی تیره هستند که از شن‌ریزه‌های سفید به‌عنوان ماده چسباننده در آنها استفاده شده است. ضخامت آنها معمولاً کمی بیش از ۱۰ میلی‌متر است. دیگچه‌ها با اشکال دهانه باز ساخته شده که با دو فرم دسته‌دار و بدون دسته تولید شده‌اند. نمونه‌های دسته‌دار، دارای دو دستۀ عمودی در نزدیکی لبه هستند. اما دیگچه‌های بدون دسته، به علت ابعاد کوچک، فاقد دسته هستند(شکل۸). نقش غالب

دیگچه‌ها به‌صورت خطوط باندی افقی و عمودی است که بین آنها طیفی از نقش‌های شطرنجی، زیگزاگی و غیره با رنگ قهوه‌ای روشن و قرمز ایجاد شده است. این نقوش طبق سنت رایج سفال نوع لرستان در بدنهٔ بیرونی و در نیمهٔ بالایی ظرف اجرا شده است.

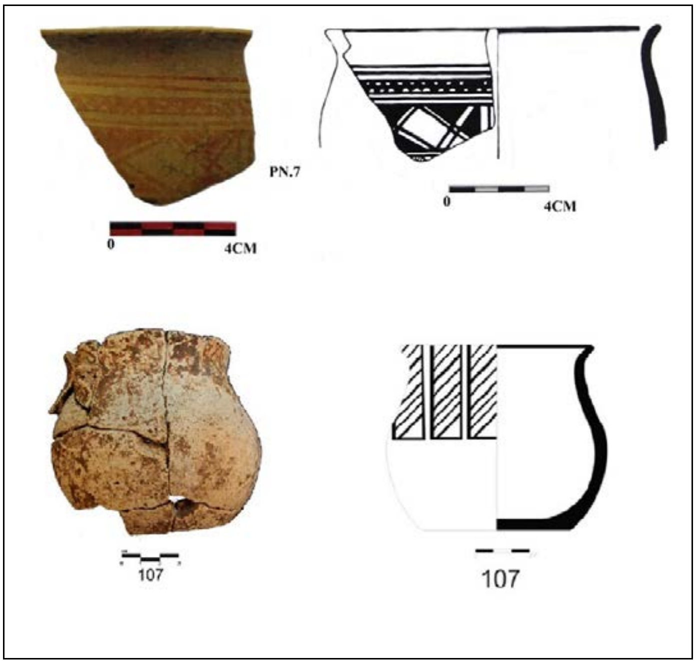


**شکل۸ : دیگچه‌های بدون دسته از گونهٔ سفال منقوشِ معمولی؛ تپه فرودگاه خرم‌آباد**(سجادی، ۱۳۹۳ :PN.7) **و گورستان باباجیلان دلفان**(حسن‌پور، ۱۳۹۱: لوح۲۰، شماره ۱۰۷)

**Figure 8 : Pots without handles from painted medium types of genre of Luristan ware, Forood-Gah tapeh**(Sajadi, 2013 : PN.7)**& Baba-Jilan graveyard**(Hassanpur, 2012, Fig.20: 107)

دیگ‌ها از لحاظ فرم و نقش تنوع بیشتری نسبت به دیگچه‌ها دارند. دیگ‌ها با توجه به اندازهٔ بزرگ‌تر آنها، ضخامت بیشتری دارند. فرم مشهور این نوع از ظروف منقوشِ متوسط، دیگ‌ها با کف تخت و دهانهٔ بسته هستند و معمولاً دو دستهٔ افقی بر روی شانهٔ ظرف تعبیه شده است. با توجه به بدنهٔ بزرگ‌تر این دیگ‌ها، زمینهٔ بیشتری برای هنرمند سفالگر فراهم شده است(Goff,1978: Pl. III). در نتیجه طیفی از نقوش متنوع همانند مثلث‌های آویزان، نقش چرخی شکل و خطوط باندی شطرنجی بر روی بدنهٔ بیرونی این گونه دیگ‌ها نقاشی شده است.

۵- کاسه‌های دسته‌دار(*Large bowls*): این کاسه‌های بزرگ دارای دو دستهٔ افقی هستند که حمل و نقل این ظروف را راحت‌تر می‌کند. این کاسه‌های دسته‌دار منقوش خود به دو گروه تقسیم می‌شوند. یک گروه از این کاسه‌ها ابعاد بزرگ‌تری دارند که دارای آبریزی در لبه هستند و از لحاظ آبریز و دسته تنوع دارند. بدین صورت که برخی آبریز کوتاه و نمونه‌هایی نیز آبریز بلند دارند. دسته‌های آنها نیز به صورت توپُر و در لبهٔ ظرف واقع شده است. اما گروه دیگری از کاسه‌ها ابعاد کوچک‌تری دارند که فاقد آبریز هستند و تنها دو دستهٔ افقی تو خالی در لبهٔ آنها تعبیه شده است. انواع این کاسه‌های بزرگ دسته‌دار(چه بزرگ‌تر آبریزدار و چه کوچک‌تر فاقد آبریز) در کاوش باباجان تپه به‌دست‌آمده است(Goff, 1978: fig.2). به نظر کاسه‌های بزرگ و منقوش کاربری خانگی داشته‌اند که در سرتاسر

لایه۳ و در فضاهای خانگی تپه مرکزی باباجان تپه کشف شده‌اند. طبق سنت سفال منقوشِ نوع لرستان، تنها بدنۀ بیرونی این کاسه‌ها مزین به نقش شده است. از لحاظ نقش نیز تنوع دیده می‌شود؛ بدین صورت که کاسه‌های آبریزدار معمولاً دارای نقوش خطی با طرح باندی شطرنجی شکل هستند. کاسه‌های فاقد آبریز، علاوه بر نقوش باندی خطی با طرح شطرنجی، بر بدنۀ آنها نقوش مثلث‌های آویزان نیز دیده می‌شود(شکل۹).

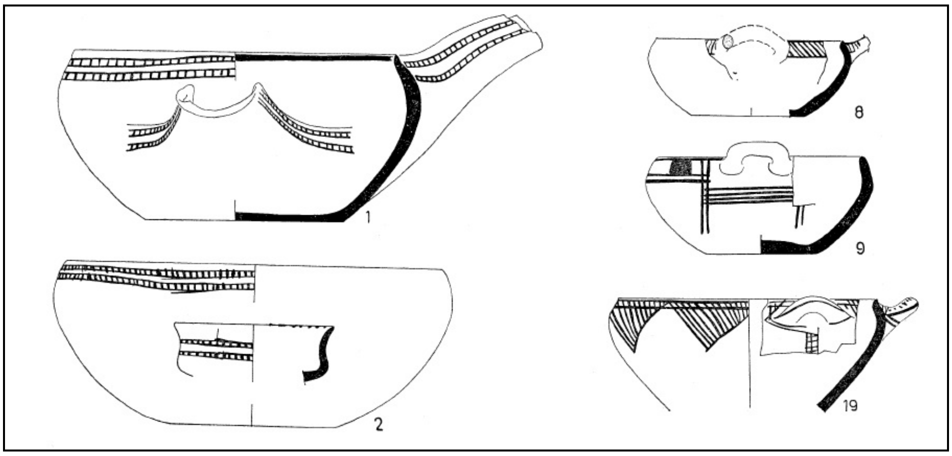

**شکل۹ : انواع کاسه‌های بزرگ دسته‌دار(سفال نوع متوسط و منقوش لرستان) از باباجان تپه** (Goff, 1978: 44)

**Figure 9 : Types of large bowls with handles(painted medium types of genre of Luristan ware) from Baba-jan tapeh**(Goff, 1978: 44).

**ب) سفال معمولی(متوسط) با تزیینات حجمی**

سطح بیرونی این گونه سفالینه‌ها عموماً با نوارهای افزوده به‌صورت طنابی و مرواریدی شکل تزیین شده است. در واقع این نوارها علاوه بر تزیین ظرف موردنظر، کاربری استحکام‌بخشی برای بدنۀ سفال را نیز داشته‌اند. به همین دلیل تزیین افزوده طنابی شکل در خمره‌ها، در همۀ دوره‌ها بخصوص در خمره‌های دوران تاریخی مشاهده می‌شود. در نتیجه شناسایی دوره ساخت این گونه سفال‌ها خارج از بافت محوطه‌های تک دوره‌ای دشوار است. این گونه از سفال نوع لرستان دارای طیفی از خمیرۀ نخودی رنگ تا نخودی تیره است و بدنۀ بیرونی ظروف با لعاب گِلِی غلیظ به رنگ نخودی مات پوشانده شده است. علاوه بر آن، دسته دیگری از این گونه ظروف نیز دارای تزیین فشاری هستند که در آنها حاشیۀ لبه ظرف عموماً به اَشکال ناخنی شکل تزیین شده‌اند. این گونه ظروف فراوانی کم‌تری دارند و فرم آنها بیشتر به‌صورت دیگ است و در کل کمیاب هستند. فرم شاخص این نوع ظروف شامل کوزه و خمره‌ها در ابعاد متوسط و ظروف گلدانی شکل است.

۱- کوزه و خمره‌ها در ابعاد متوسط (*Large jars*): فرم ظروف این نمونه‌ها اغلب به‌صورت کوزه‌ها و خمره‌ها در ابعاد متوسط هستند که برای ذخیره‌سازی مورداستفاده قرار گرفته‌اند. خمیرۀ این خمره‌ها طیفی از رنگ‌های نخودی تا قهوه‌ای را در برمی‌گیرد و با یک یا دو ردیف از نوارهای افزوده تزیین شده‌اند(شکل۱۰). تزیین افزودۀ این گونه به‌صورت طرح‌های ظریف مرواریدی و طنابی شکل است که

دلیل آن، فرم متوسط ظروف است؛ لذا بیشتر بر امر تزیین توجه شده است. علاوه بر آن در برخی از موارد بر روی طرح افزوده، تزیین استامپی شکل دیده می‌شود که خود نشان از اهمیت امر تزیین در این گونه ظروف است.

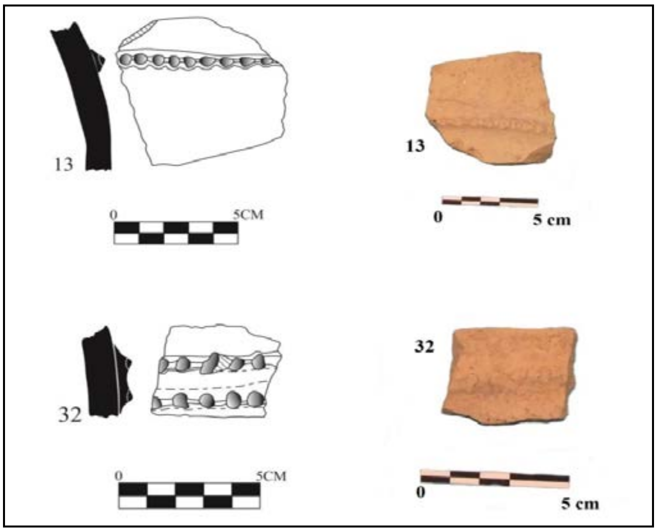


**شکل۱۰ : دو قطعه بدنۀ ظروف تزیینی (گونه معمولی سفال نوع لرستان) از بررسی محوطه هفت‌اروان**(عکس و طرح از نگارنده)

**Figure 10 : Two pieces of decorative wares(medium types of genre of Luristan ware)from surface layer of Haft-Oran site**(Author)

۲- ظروف گلدانی (*Flower pots*): این گونه ظروف بیشتر در اندازه‌های متوسط دیده می‌شوند و دارای یک نوار تزیینی افزوده به دور لبه بیرونی ظرف هستند. شکل آنها تقریباً به‌صورت کاسه‌های عمیق یا همان گلدانی شکل است که تسمۀ تزیینی دور لبه سبب ضخامت این قسمت از ظرف شده است(شکل۱۱). به علت بدنۀ کوچک ظرف، هیچگونه تزیینی برای بدنه در نظر گرفته نشده است. لذا قسمت افزوده شده صرفاً کارکرد تزیین داشته که بر لبۀ ظرف گلدانی شکل اضافه شده است.

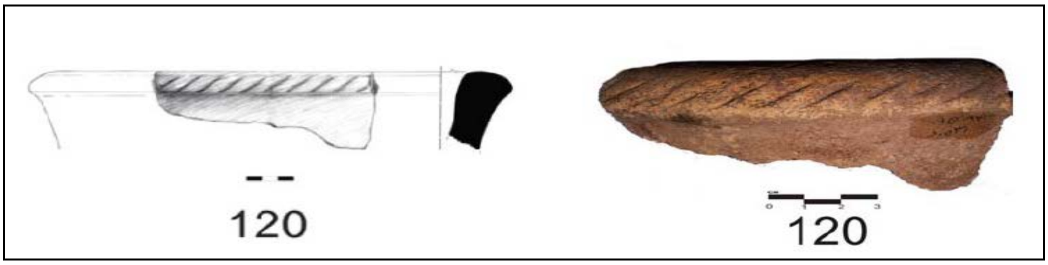


**شکل۱۱ : قسمتی از یک گلدان تزیینی (گونۀ معمولی«متوسط» سفال نوع لرستان )، گورستان باباجیلان دلفان**(حسن‌پور، ۱۳۹۱ : ۱۹۲)

**Figure 11 : Part of a flower pots(medium types of genre of Luristan ware), from Baba-Jilan graveyard**(Hassanpur, 2013: 192)

**ج) سفال معمولی ساده**

این گونه سفال در همۀ محوطه‌ها به‌صورت ظروف بزرگ و جادار دیده می‌شود و به‌عنوان وسایلی برای ذخیره مواد روزمره مورد استفاده قرار گرفته‌اند. خمیرۀ این ظروف که بیشتر به فرم انواع کوزه‌ها هستند، طیفی از رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز تا نخودی تیره را در برمی‌گیرد(شکل۱۲و۱۳). همچنین از

سنگ‌ریزه و شن به رنگ سیاه و سفید، در ابعاد به نسبت متوسط، به‌عنوان ماده چسباننده استفاده شده است؛ به‌طوری‌که خلل و فرج حاصل از آن در بدنه این سفال دیده می‌شود. این خصیصه خود یک ویژگی و مشخصه برای شناخت این گونه از سفال نوع لرستان است.

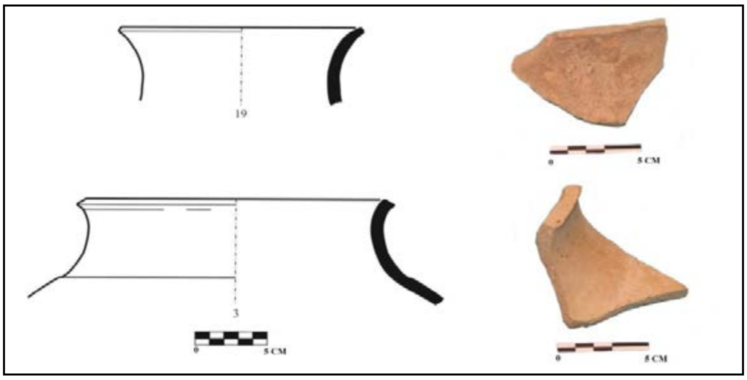


**شکل۱۲: قطعاتی از لبهٔ دو کوزه (گونه معمولی ساده سفال نوع لرستان) با خمیرهٔ نخودی، لایه سطحی محوطهٔ هفت‌اوران**(عکس و طرح از نگارنده)

**Figure 12 : Pieces of two jars(medium types of genre of Luristan ware) with buff paste, surface layer of Haft-Oran site**(Author)

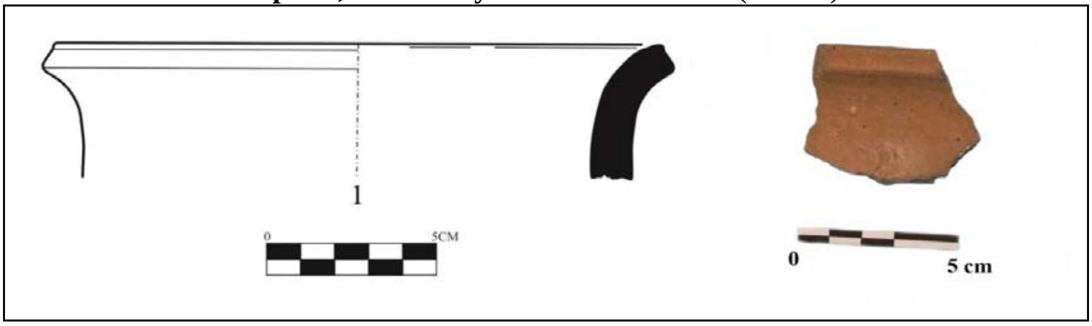


**شکل۱۳: نمونه کوزه (گونهٔ متوسط ساده سفال نوع لرستان) با خمیرهٔ قهوه‌ای از لایه سطحی محوطه ایمان‌آباد سفلی**(عکس و طرح از نگارنده)

**Figure 13 : A sample jars(medium types of genre of Luristan ware) with brown paste from surface layer of Iman-Abad site**(Author)

### ۳-۳. سفال خشن نوع لرستان

تمامی نمونه‌های این گونه از سفال نوع لرستان به‌صورت خشن و تُرد هستند که در بافت آنها سنگ‌ریزه‌های قهوه‌ای و یا سیاه رنگ دیده می‌شود. طیف رنگ بدنهٔ آنها قهوه‌ای مایل به سیاه است و اغلب بدنهٔ بیرونی آنها سیاه دود زده است که کاربری آنها را به‌عنوان ظروف آشپزخانه‌ای و برای پخت‌وپز نشان می‌دهد. مهم‌ترین اشکال گونه خشن سفال نوع لرستان شامل فنجان‌های کوچک، انواع دیگ(دسته‌دار و بدون دسته) و خمره‌های ذخیره‌سازی هستند.

الف) فنجان‌ها (*Cups*): این ظروف فنجانی ابعاد کوچکی دارند و دارای یک دستهٔ عمودی هستند. ضخامت آنها بین ۱۵ تا ۲۰ میلی‌متر است و آثار دودزدگی که در اثر مجاورت با آتش بر روی بدنهٔ بیرونی ایجاد شده، به‌وضوح کاربری آشپزخانه‌ای این نوع ظروف را نشان می‌دهد. این نوع فنجان‌ها از

دوره II تپه فرودگاه خرم‌آباد(سجادی، ۱۳۹۳ : PN.5) و باباجان تپه دلفان(Goff, 1978:fig.4, pl.19) به‌دست‌آمده است.

ب) انواع دیگ (*Pots*): نمونهٔ شاخص گونه خشن سفال نوع لرستان، دیگ‌ها هستند که با توجه به کاربری آشپزخانه‌ای، به همین علت اغلب با اشکال عمیق و گود ساخته شده‌اند. این گونه ظروف به علت قرارگیری در مجاورت آتش، بدنهٔ بیرونی آنها دود زده شده است. این دیگ‌ها در دو فرم دسته‌دار و بدون دسته ساخته شده و معمولاً فاقد لولهٔ آبریز هستند. در نمونه‌های دسته‌دار، بر روی لبهٔ آنها دسته یا دسته‌هایی برای حمل و نقل راحت‌تر تعبیه شده(Goff,1978:fig.4, No 33-48)، و در نتیجه ابعاد و ضخامت بیشتری دارند. اما در نمونه‌های بدون دسته، ضخامت کم‌تر و ابعاد کوچک‌تری دارند و در نتیجه فاقد دسته هستند(شکل۱۴).

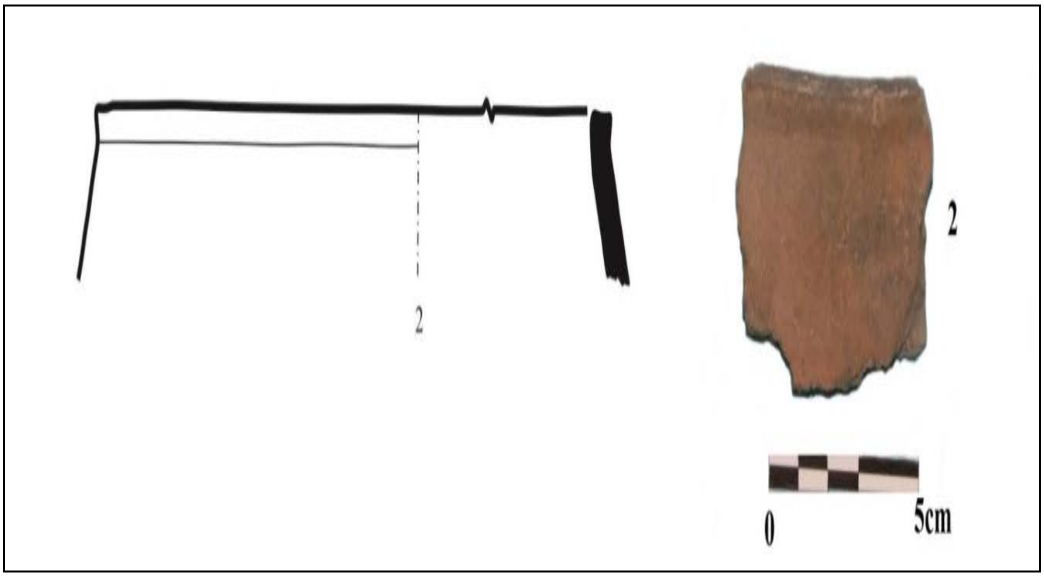


**شکل۱۴ : دیگ بدون دسته (گونهٔ خشن سفال نوع لرستان) با کاربری آشپزخانه‌ای از محوطهٔ هفت‌اوران**(عکس و طرح از نگارنده).

**Figure 14 : Pots without handles(Rough type of genre of Luristan ware)with kitchen type from Haft-Oran site**(Author)

ج) خمره‌های ذخیره‌سازی(*Storage pithos*): گونهٔ دیگر از سفال‌های نوع خشن، خمره‌های ذخیره‌سازی هستند که در ابعاد بزرگ ساخته شده‌اند. با توجه به حجم بزرگ این خمره‌ها، به‌صورت ضخیم ساخته شده و در کف فضاهای انباری و آشپزخانه‌ای تعبیه شده بودند( Goff,1978:fig.3, No. 28-40).

رنگ خمیرهٔ آنها طیفی از قرمز کم رنگ تا قهوه‌ای است و از شن‌ریزه برای شاموت آنها استفاده شده است. ضخامت بدنهٔ این خمره‌ها بین ۲۰ تا ۳۰ میلی‌متر و ضخامت لبه و کف آنها بین ۳۰ تا ۴۰ میلی‌متر است. این خمره‌ها به‌صورت لبه تخت ساخته شده‌اند. خمره‌های مخصوص مایعات دارای دهانه با قطر کم‌تری هستند، اما نمونه‌های ویژهٔ جامدات قطر دهانهٔ بیشتری دارند.

همچنین خمره‌هایی که برای ذخیرهٔ مایعات در نظر گرفته‌شده، با کف کوچک و محدب ساخته شده‌اند. اما نمونه‌هایی که برای ذخیره جامدات بوده با کف تخت و بزرگ‌تر تولید شده‌اند(شکل۱۵).

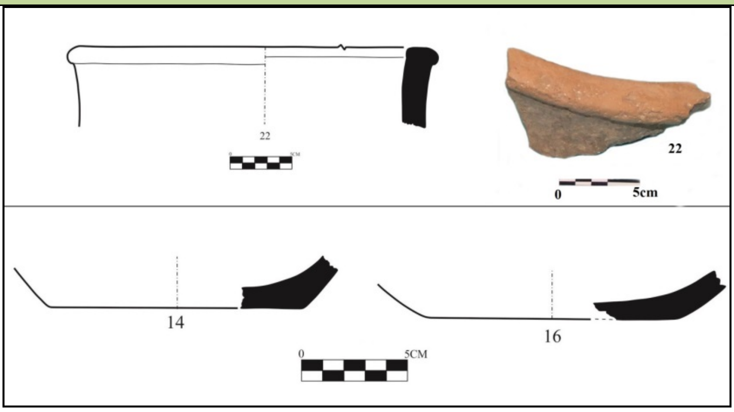


**شکل۱۵ : خمره‌های ذخیره‌سازی از محوطهٔ هفت‌اوران**(عکس و طرح از نگارنده)

**Figure 15 : Storage pithos from Haft-Oran site**(Author)

## ۴.جمع‌بندی و نتیجه

با توجه به مواردی که مطرح شد، شاخصه‌های کلی و ویژگی‌های اصلی سنت سفالگری پیشکوه لرستان طی اوایل هزاره اول ق.م که به سفال نوع لرستان مشهور شده(نمودار۱) و (جدول۳)، شامل موارد ذیل است:

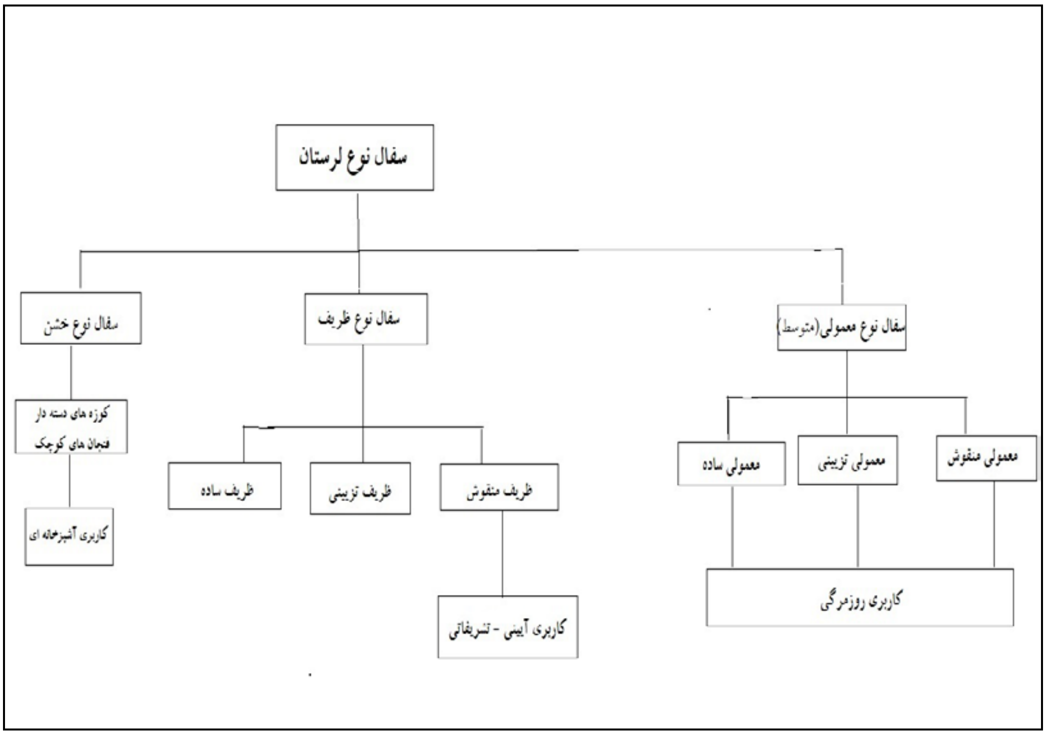


**نمودار۱ : طبقه‌بندی سفال نوع لرستان بر اساس کیفیت ساخت گونه‌ها**(نگارنده)

**Chart 1 : Classifiction of genre of Luristan Ware based on their function and quality**
(Author)

**جدول ۳ : گونه‌شناسی سفال نوع لرستان**(نگارنده)

**Table 3 : Typology of genre of Luristan ware** (Author)

| | نوع | گونه | اشکال | طرح نقوش | نوع محوطه | کاربری |
|---|---|---|---|---|---|---|
| سفال نوع لرستان | ظریف | منقوش | سبوهای بدون دسته | مثلث‌های آویزان | حاکمیتی<br>گورستانی | تشریفاتی |
| | | | قوری‌ها | مثلث‌های آویزان<br>صلیب<br>چرخ | حاکمیتی<br>گورستانی | تشریفاتی<br>آیینی |
| | | | قدح | خطوط باند شطرنجی | حاکمیتی | تشریفاتی |
| | | تزیینی | سبوهای بدون دسته | طرح کنده هاشوری<br>بصورت باندی افقی | گورستانی<br>روستانشینی | مصرفی |
| | | | کاسه های کوچک | طرح افزوده بصورت<br>مرواردی | حاکمیتی<br>خان‌سالاری | تزیینی |
| | | ساده | کوزه‌های دهان‌باز | – | محوطه‌های<br>متنوع | روزمره |
| | | | کوزه‌های دهان بسته | – | محوطه‌های<br>متنوع | روزمره |
| | متوسط (معمولی) | منقوش | انواع سبوهای دسته‌دار<br>انواع لیوان و پارچ‌های دسته‌دار<br>انواع کوزه‌های متوسط و تغارها<br>دیگ و دیگچه‌ها<br>کاسه‌های دسته‌دار | مثلث های آویزان<br>باندهای افقی با طرح<br>شطرنجی<br>نقش صلیبی شکل<br>نقش چرخی شکل | محوطه‌های<br>متنوع | روزمره |
| | | تزیینی | کوزه و خمره‌ها در ابعاد متوسط<br>ظروف گلدانی | تزیین افزوده با طرح<br>طنابی و مرواریدی | محوطه‌های<br>متنوع | حمل جامدات و<br>مایعات |
| | | ساده | انواع کوزه‌ها | – | محوطه‌های<br>مختلف | ذخیره مواد<br>روزمره |
| | خشن | ساده | فنجان | – | محوطه‌های<br>مختلف | آشپزخانه‌ای |
| | | | دیگ | – | استقراری | آشپزخانه‌ای |
| | | | خمره | – | استقرار دائم | ذخیره سازی |

۱- سفال نوع لرستان (سبک قدیم) توسط یک چرخ سفالگری ابتدایی با دُور کم ساخته شده و از پخت مناسبی برخوردار است. خمیره این سفال عموماً نخودی رنگ و از شن ریزه به‌عنوان شاموت استفاده شده و دارای پوشش غلیظ گِلی است.

۲- این نوع سفال از لحاظ کیفیت ساخت در سه نوع ظریف، متوسط و خشن تولید شده که به سه صورت سفال با تزیینات منقوش، سفال با تزیینات حجمی و سفال ساده هستند.

۳- سفال ظریف در سه گونه منقوش، با تزیینات حجمی و ساده تولید شده که بین ۷ تا ۸ میلی‌متر ضخامت دارند. فرم ظروف(هر سه گونه منقوش، تزیینی و ساده) به شکل سبوهای بدون دسته، قدح و کاسه و قوری‌های دسته‌دار می‌باشند.

۴- سفال متوسط نیز در سه گونهٔ منقوش، با تزیینات حجمی و ساده تولید شده که ضخامت آنها از ۸ میلی‌متر بیشتر است. گونه منقوش آنها ظروفی به شکل دیگچه و گلدان، گونه تزیینی به شکل کوزه‌ها و خمره‌های متوسط و گونه ساده آنها به شکل ظروف آشپزخانه‌ای و خمره‌های متوسط تولید شده‌اند.

۵- نقش بر روی گونه‌های منقوش سفال نوع لرستان تثبیت نشده و در اکثر مواقع بخشی از نقش محو شده است؛ در واقع به‌عنوان یک نقص فنی محسوب می‌شود.

۶- نقش بر روی گونه‌های منقوش با سه رنگ قهوه‌ای روشن، حنایی و قرمز ایجاد شده است. همچنین نقوش در همهٔ موارد بر بدنهٔ بیرونی(بخصوص نزدیک لبه) و روی لبه اجرا شده است. نقوش رایج شامل مثلث‌های آویزان بر روی بدنه، خطوط افقی و شطرنجی بر روی گردنه و نیز نقش نقطه‌ای بر لبهٔ ظروف ایجاد شده است.

۷- شکل، بزرگی و کوچکی نقوش با فرم ظرف به بهترین وجه انطباق دارد.

۸- قوری‌های دسته‌دار تنها در گورستان دیده می‌شود که به نظر کاربردی آیینی داشته‌اند. سبوها در محوطه‌های حاکمیتی مانند باباجان تپه و هفتاوران دیده می‌شود. همچنین ظروف معمولی ساده بیشتر در روستاهای عشایری مشاهده می‌شود.

۹- مطالعه گونه‌شناسی سفال نوع لرستان نشان داد که در واقع ما با یک سبک سفالگری و یک مکتب هنری منسجم روبرو هستیم.

۱۰- وجود انواع استانداردها در سفال نوع لرستان که با مطالعه گونه‌شناسی این ظروف حاصل شد، نشان از تولید آنها در سطح گسترده دارد. این پدیده خود نشانی از وحدت سیاسی- فرهنگی پیشکوه طی اوایل هزاره اول ق.م است.

## پی‌نوشت‌ها

۱- شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهد که پیشکوه طی عصر آهن بیشتر با مناطق شمالی خود یعنی دره‌ها و دشت‌های جاده خراسان بزرگ همانند ماهیدشت، کنگاور و نهاوند در ارتباط بوده است. این قرابت در نوع محوطه‌ها و نیز سنت‌های سفالگری به‌خوبی مشاهده می‌شود. لذا در این پژوهش از گاهنگاری لوییس لوین که پیشکوه را در قالب عصر آهن منطقه غرب ایران گاهنگاری کرده(لوین : ۱۳۸۱ : ۴۹۲)، استفاده شده است.

## تشکر و قدردانی

از دوست عزیز و بزرگوار دکتر مجید منصوری که نگارنده را در تدوین این پژوهش یاری رسانید، نهایت تشکر و قدردانی را دارم.

## منابع

بهرامی، محمد، سجادی، علی، رجبی، نوروز (۱۳۹۴)، «گزارش دو فصل لایه‌نگاری تپه فلک‌الافلاک خرم‌آباد، لرستان»، *دومین همایش ملی باستان‌شناسی ایران*، دوره دوم، دانشگاه بیرجند، صص ۱-۱۱.

جاوری، محسن (۱۳۸۳)، «محوطهٔ باستانی گورتان»، *نامه پژوهشگاه*، انتشارات سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، دوره دوم، شماره ششم، صص ۳۵-۴۴.

چهری، رامین (۱۳۹۳)، *بررسی و تحلیل الگوی استقرار محوطه‌های اشکانی منطقه کوهستانی شهرستان هرسین*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد - واحد تهران مرکز(منتشرنشده).

حسن‌پور، عطا (۱۳۸۷)، *گزارش فصل سوم کاوش اضطراری گورستان باباجیلان- دلفان*، مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان لرستان، (منتشرنشده).

حسن‌پور، عطا (۱۳۹۱)، گاهنگاری *عصر آهن II در لرستان شمالی بر اساس گاهنگاری مطلق محوطه باباجیلان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد- واحد تهران مرکز(منتشرنشده).

سجادی، علی، بهرامی، محمد، رجبی، نوروز (۱۳۸۷)، *گزارش دو فصل لایه‌نگاری محوطه قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد*، مرکز اسناد میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان لرستان (منتشرنشده).

سجادی، علی (۱۳۹۳)، *گزارش نهایی نخستین فصل کاوش باستان‌شناختی تپه فرودگاه – خرم‌آباد*، مرکز اسناد میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان لرستان (منتشرنشده).

شیشه‌گر، آرمان (۱۳۸۴)، *گزارش کاوش محوطه سرخدم لکی، کوهدشت لرستان(فصل دوم – ششم)*، چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی.

گراوند، مرتضی (۱۳۹۲)، «شواهدی احتمالی از حضور الیپی‌ها در غار بتخانه کوهدشت»، پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، دوره پنجم و ششم، شماره دهم و یازدهم، صص ۲۰۶- ۲۱۵.

گودرزی، علیرضا (۱۳۹۶)، *باستان‌شناسی، تاریخ سیاسی و جغرافیای تاریخی پادشاهی الیپی*، پایان‌نامه دوره دکتری در رشته باستان‌شناسی(گرایش دوران تاریخی)، به راهنمایی دکتر کاظم ملازاده، دانشگاه بوعلی سینا، دانشکده هنر و معماری(منتشر نشده).

لوین، د. لوییس (۱۳۸۱)، «عصرآهن»، در *باستان‌شناسی غرب ایران*، بکوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.

ملازاده، کاظم، گودرزی، علیرضا (۱۳۹۵)، «جغرافیای تاریخی پادشاهی الیپی»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دوره ششم، شماره ۱۰، صص ۱۰۱- ۱۱۸.

Adachi, T. 2004. Tentative Chronological Sequence of Bow-Tie Designs in Baba Jan III Painted Ware, *Orien : Report of society for near eastern studies in japan*, vol.39, p.79-95.

Bahrami, M., Sajadi, A., Rajabi, N. 2015. *Report of two season of stratigraphy of Tape Falak-Aflak-e Khorramabad, Lorestan*, The 2nd National Conference on Archaeology of Iran, University of Birjand, In date 2015,[in persian].

Chehri, R. 2014. *survey and analysis of the pattern of settlement of Parthian areas in the mountainous region of Harsin city*, un published thesis, Department of archaeology of IAUCT University, [in persian].

Contenau, J., Ghirshman, R. 1935. *Fouilles de Tepe Gian*, Librairie Orientaliste Paul Geuthner, Paris.

Garavand, M. 2014. *Possible Evidence of Ellipian in the Cave of Botkhaneh, Kouhdasht*, Modares Archaeological Research, Vols. 5 & 6, Nos. 10- 11, pp. 206-216, [in Persian].

Goff, C. 1968. Luristan in the first half of the first millennium B.C , A preliminary report on the first season's excavations at Bgba Jan, and associated surveys in the Eastern Pish-i-Kuh, *Iran: Journal of the British Institute of Persian Studies*, Vol. VI, pp. 105-135.

Goff, C. 1969. Excavations at BāBā Jān1967: Second Preliminary Report , *Iran, Published by: British Institute of Persian Studies*, Vol. 7 , pp. 115-130.

Goff, C. 1970. Excavations at BāBā Jān1968: Third Preliminary Report, *Iran, Published by: British Institute of Persian Studies*, Vol. 8 , pp. 141-156.

Goff, C. 1978. Excavation at Baba Jan: the Pottery and Metal form levels III, *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*, vol. XVI, pp. 29-67.

Haerinck, E., Overlaet, B., Jaffar- Mohammadi, Z. 2004. Finds from Khatunban B-Badavar valley(Luristan) in the Bastan museum, Tehran, *Iranica Antiqua*, vol. XXXIX, PP. 105-168.

Goudarzi, A. 2017. *The Archaeology, political history and historical geography of Ellipian kingdom*, Thesis Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Doctor of Philosophy in Historical, Faculty of Art Architecture Department of Archaeology, Bu-Ali Sina University, unpublished, [in Persian].

Hasanpur, A. 2008. *The unpublished archaeological reports of Three seasons excavation in the BABA-JILAN graveyard*, centre of Cultural Heritage Organisation of Lorestan, [in Persian].

Hasanpur, A. 2012. *The Chronology of the Iron Age II in the north Luristan: based on the absolute chronology of Baba-jilan graveyard*, unpublished thesis, Department of archaeology of IAUCT University, [in persian]

Hasanpur, A., Hashemi, Z., Overlaet, B. 2015. The Baba Jilan graveyard near Nurabad, Pish-I Kuh, Luristan- A preliminary report, *Iranica Antiqua*, vol. L, 2015, PP. 169-220.

Javeri, M. 2004. *Ancient site of Gortan*, Jornal of Nameh Pajooheshgah, No. 6, Tehran, Published by Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organisation of Iran, pp. 35-44, [in persian].

Levine, L. 2003. *Iron age: in the archaeology of west Iran*, eds by Frank Hole, Translated by Zahra Basti, No. 1., Tehran, published by SAMT, [in Persian].

Molazadeh, k., goudarzi, A. 2016. Historical Geography of Ellipian Kingdom, *Jornal of Pazhohesh-ha-ye Bastanshenasi Iran, Volume 6, Issue 10, Serial Number10, Summer 2016, Pages 83-100*, [in Persian].

Moorey, P.R.S, 1974. *Anceint bronzes from Luristan*, Publisher: British Museum, London.

Oudbashi, O., Mohammadian Emami, S., Malekzadeh, M., Hassanpour, A., Davami, P. 2013. Archaeometallurgical studies on the bronze vessels from Sangtarashan Luristan, W-IRAN, *Iranica Antiqua*, vol. XLVIII, PP. 147-174.

Sajadi, A., Bahrami, M., Rajabi, N. 2008. *Unpublished Report of two season of stratigraphy of Tape Falak-Aflak-e Khorramabad, Lorestan*, Centre of Cultural Heritage Organisation of Lorestan, [in Persian].

Sajadi, A. 2015. *The final report of the first season of the archaeological excavation of the Tape Forood-gah–Khorramabad*, Centre of Cultural Heritage Organisation of Lorestan, unpublished, [in Persian].

Shishegar, A. 2006. *Archaeological report of excavation at Sorkh Dom-e Laki, Kuhdasht, Lorestan:2nd-6th seasons 2001-2004*, Archaeological reports monograph series(9), [in Persian].

Stronach, D., Roaf, M. 1978. Excavations at Tepe NUSH-I JAN : part 1. A Third Interim Report, *IRAN* : Journal of the British Institute of Persian Studies, Vol XVI, PP. 1-28.

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# Recognition of Sassanid Takht-i-Nishin (Throne Room) in the Middle of Ardeshir Khorra City; A Proposition of a Temple of Anahita and Fire Chartaqi in the Continuation of Previous Traditions

Hamed Mohanmmadpour[1] & Elham Andaroodi [2] & Mohammad Hassan Talebian[3]

(161-187)

Received: 27, May, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2020. 282253.142722
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

**Abstract**

In the middle of the city of Ardeshir Khoreh (the city of Gur), there is a rectangular tower, a circular structures, as well as a fort and a circular moat, which are considered to be the most prominent structures of this city; But in the northeastern part of the city of Ardeshir Khoreh, a place called "Takht-i-Nishin" (throne room) remains in the form of a platform of heavy dressed stone and a hollow or pit in the form of a reservoir, which has been studied by different scholars from the early centuries of Islam until now. However, there are still differing views on this complex; For example, the four-arched structure located on a flat platform is called by the names of Atashgah, Qasr, Tarbal, Atashkadeh, Dekan, Atashkhaneh, Kooshak, Irankiakhareh, Ivan, Dekeh, Irangardeh, palace, mansion, tower, house, and ziggurat. In addition, the reservoir next to the platform is also called Cheshmeh, Ghadir, Hoz Ab (water pool), AbAnbar (water reservoir) and Abnama (fountain). Therefore, attributing various names to this complex indicates the ambiguity in the nature of the constructions. The demolition the complex's most buildings and the coverage of its remains bu rubbles over time, has caused less attention to this building in various documents and sources. Therefore, by interpreting the different views that exist around the structures of this building, this study aims to recognize the function of the Takht-i-Nishin complex, how the spaces are related and why it was built in the middle of the city of Ardeshir Khoreh. In order to achieve this goal, the interpretive-historical method have been used and library resources such as archaeological reports and historical documents were studied. Also, more accurate and up-to-date information was obtained through field visits and surveys, which paved the way for research. Then, by physical and spatial analysis of similar buildings such as the Anahita temple in Bishapour, a comparative comparison of the combination of four arched structure or Chartaqi and the water basin in the middle of Ardeshir Khoreh city has been conducted. As a result, the research findings show that the building on the platform is in the form of a cruciform hall with a four arched pattern and is located in an adjacent bed overlooking the man-made pond in the middle of the city of Ardeshir Khoreh. According to Ibn Balkhi, and the remains of debris visible on the ground, there was probably a similar quadrangle in front of the second basin or behind the available one. Hence, these Chartaqi, as a continuous fireplace connected to the water basin, have created a structure that shows a common pattern in the formation of Sassanid period religious collections related to water and sacred fire. The findings indicate that it can be a place of worship for the goddess Anahita in a ritual complex by being located next to the holy water pool and fire place.

**Keywords**: Ardeshir Khorra Takht-i-Nishin, Anahita Temple, Fire Chartaqi, Water Pond, Sassanid Architecture.

1.Graduated of Master of Iranian Architectural Studies, College of Fine Arts, University of Tehran, Tehran, Iran.
2.Corresponding Author Email: andaroodi@ut.ac.ir
Associate Professor, Department of Restoration and Iranian Architectural Studies, Faculty of Architecture, College of Fine Arts, University of Tehran, Tehran,Iran.
3.Associate Professor, Department of Restoration and Iranian Architectural Studies, Faculty of Architecture, College of Fine Arts, University of Tehran, Tehran,Iran.

## Intuoduction

The flourishing of Ardeshir Khoreh city is known in the time of Ardeshir Pabgan (the founder of Sassanian Dynasty) (Bal'ami, 1349: 35); But the history of this city, according to historians and geographers of the early and middle centuries of Islam, dates back to the reign of Kiyanian [probably Achaemenid], which was destroyed by the order of Alexander.

With the rise of Ardeshir in Fars, he was able to rebuild this city (Karnameh Ardeshir Pabgan, 1306: 380 and Estakhri, 1340: 110; Bal'ami, 1349: 35; Ibn Faqih, 1349: 12 and Ibn Balkhi, 1385: 137). Studying the text of "Ardeshir Karnamag", it is considered that Ardeshir dug a big hole or pit in the middle of the city; Then water was directed and filled the pit from the northern springs of Ardeshir Khoreh area, so that Chaharjou (four channel) could spring from it. A fire temple is then built near the ponds (Forsat al-Dawla Shirazi, 1998: 182 and Huff, 2012: 165). The founder of the Sassanid government spent the last years of his life in the magnificent buildings of Ardeshir Khoreh and prayed and rested in peace (Bal'ami, 1349: 38-39; Rajabi, 1383: 58-59 and Mehrafarin et al., 1392: 116).

In the middle of the city of Ardeshir Khoreh, there is a rectangular tower, circular structures as well as a circular moat; But in the northeastern part of the middle place (Miyangah), there is a platform of heavy and dressed stones that was once the throne of Ardeshir Pabgan (Bal'ami, 1349: 35; Flandan, 1356: 386; Forsat al-Dawla Shirazi, 1377: 180 and Ibn Balkhi, 1385: 138). This building is called "throne room" or "Takhtgah or Takht-i-Nishin" literary meaning the throne room due to its scaly appearance (Hoff, 1986: 79).

Most attention to this position is around the body and function of the collapsed staired platform and the cruciform hall left on the platform; Also, in the vicinity of this platform, two water basins are surrounded by a wall connected to the platform (Figure 1). The two water basins with an integrated wall of stone and mortar can be seen next to the bed platform.

Historians and geographers of the early and middle centuries of Islam have reported on the characteristics of the "Takhtgah". Archaeologists and researchers who have studied Ardeshir Khoreh have considered two main functions for the structure. For example, some have considered it a fire temple with religious uses (Huff, 1365: 79; Huff, 2012: 165) and others have considered its function as a palace with ceremonial and court purposes (Tahmasebi et al., 2016). Due to the different views that exist around the structures of this complex, the present study has restudied Takhtgah complex in the middle of the Sassanid city of Ardeshir Khoreh to increase our awareness of the architectural and urban features of the Sassanid era in the first years of their rule.

The structure of the throne with four pillars and a cruciform shape plan is similar to Chartaqi, a four arched structure with the function of fire place common during Sassanian period as Zoroastrian temples. In the field survey of the mentioned area, in addition to the four arched structure located on the flat stone platform and two water basins which can be the pools, another structure can be seen on the eastern side of the second basin and on higher plates (Figure 1). There is an accumulation of man-made stones in this place, but the extent of its destruction is so great that no specific structure can be imagined for it. However, based on Ibn Balkhi's reference to two fires on top of the two Ghadirs, it can be assumed that the second fire could have been the same structure destroyed. Meanwhile, at the back of the present throne, there are traces of walls that must indicate a large building reaching to the available four piled structure. Therefore, the function of the whole complex is becoming more important considering the debris around the two basins.

This study showed that the throne of Ardeshir Khoreh is in close connection with religious and ritual complexes. The four-arched space organization as well as the basins

and other surrounding constructions, indicated that the building was neither a palace nor a single fire temple, but a complex consisting of an enclosed fire place for the sacred fire, and the spring as an open shrine for the worship of running water. A cruciform hall with a four-arched pattern and a water basin in its vicinity have appeared in response to providing a place for water and fire worship. The research findings also showed that this complex was part of an integrated religious complex in the center of the city that Ardeshir Pabgan offered it following his ancestors and in praise of Goddess Anahita. Ardeshir Pabgan, who considered himself a king and, like his ancestors, set fire to the Anahita shrine, was able to both build his ambitious political ideas and instill a worldview of the Sassanid dynasty; As a result, it can be assumed that in the continuation of the previous traditions, a shrine for the worship of Anahita and a fire temple in gratitude for the victory for the king appeared in the new city. The surrounding complex can be considered as supporting structures for the presence of the ceremonies related to the presence of Ardeshir as the founding ruler in Ardeshir Khoreh, as the new city.

# بازشناسی تخت‌نشین ساسانی در میانگاه شهر اردشیرخوره؛ انگاره‌ای بر نیایشگاه و آتشگاه آناهیتا در تداوم سنت‌های پیشین

**حامد محمدپور**

**دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.**

**الهام اندرودی[1]**

**دانشیار گروه مرمت و مطالعات معماری ایران، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.**

**محمدحسن طالبیان**

**دانشیار گروه مرمت و مطالعات معماری ایران، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

## چکیده

در میانگاه شهر اردشیرخوره (شهر گور)، برجی چهارگوش، سازه‌ای به شکل دایره و همچنین بارو و خندقی مدور قرار دارند که از شاخص‌ترین ساختارهای این شهر به شمار می‌روند؛ اما در بخش شمال شرقی شهر اردشیرخوره، مکانی به نام «تخت‌نشین» به شکل سکویی از سنگ‌های گران‌وزن و پاک‌تراش و گودالی به شکل آبگیر باقی مانده است که افراد مختلفی از سده‌های اولیه اسلامی تا امروز، به چیستی و کارکرد آن پرداخته‌اند. با این حال، هنوز دیدگاه‌های متفاوتی دربارهٔ این مجموعه مطرح است؛ برای نمونه چهارتاقی واقع بر روی سکوی تخت‌نشین با نام‌هایی مانند آتشگاه، قصر، طربال، آتشکده، دکان، آتشخانه، کوشک، ایران‌کیاخره، ایوان، دکه، ایران‌گرده، کاخ، عمارت، برج، خانه، چهارطاق و زیگورات نامیده شده است. افزون بر این، آبگیر کنار سکو نیز چشمه، غدیر، حوض آب، آب‌انبار و آب‌نما نام‌گذاری شده است. این اسامی متفاوت نمایانگر ناشناختگی و ابهام در ماهیت ساخته‌های مجموعهٔ تخت‌نشین است. تخریب بخش عمده‌ای از ساختمان‌های مجموعهٔ تخت‌نشین و پنهان ماندن بقایای آن در زیر آوار در گذر زمان، سبب شده است که در اسناد و منابع مختلف کمتر به این مجموعه توجه شود. بنابراین با نقد دیدگاه‌های متفاوتی که پیرامون ساخته‌های این بنا وجود دارند، این پژوهش با هدف بازشناسی کارکرد مجموعهٔ تخت‌نشین به چگونگی ارتباط فضاها و چرایی ساخت آن در میانگاه شهر اردشیرخوره می‌پردازد. برای دستیابی به هدف یادشده از روش تفسیری-تاریخی با مطالعه و تحلیل منابع کتابخانه‌ای، به بازخوانی گزارش‌های باستان‌شناسی و سندهای تاریخی پرداخته شده است. همچنین از طریق بازدیدها و برداشت‌های میدانی هم اطلاعات دقیق‌تر و جدیدتری به دست آمدند که راهگشای پژوهش بودند. به علاوه با تحلیل کالبدی و فضایی بناهای مشابهی همچون چهارتاقی و معبد آناهیتای شهر بیشاپور به مقایسه تطبیقی چهارتاقی و حوض آب در میانگاه شهر اردشیرخوره پرداخته شده است. در نتیجه، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ساختمان روی سکو به شکل تالاری چلیپایی است که الگوی چهارتاقی دارد و در بستری هم‌جوار و مشرف بر حوض دست‌ساز در میانگاه شهر اردشیرخوره قرار گرفته است. به احتمال بر طبق گفتهٔ ابن بلخی و بقایای آوار قابل مشاهده بر روی زمین، چهارطاقی مشابهی نیز وجود داشته است که مکان آن می‌تواند همجوار بنای موجود یا روبروی حوض دوم باشد. از این رو، این چهارطاقی‌ها به‌مثابهٔ آتشگاهی پیوسته و متصل به حوض آب، ساختاری را پدید آورده‌اند که نشان از الگویی رایج در شکل‌گیری مجموعه‌های آیینی دوره‌ی ساسانی در ارتباط با آب و آتش مقدس دارد و این انگاره را به میان می‌آورد که می‌تواند با قرارگیری در کنار حوض آب مقدس و آتشگاه، نیایشگاهی برای ایزد بانو آناهیتا در یک مجموعهٔ آیینی-تشریفاتی باشد.

**واژه‌های کلیدی:** اردشیرخوره، تخت‌نشین، چهارطاقی، معبد آناهیتا، آتشگاه، معماری ساسانی.

## ۱. مقدمه

در میانگاه شهر اردشیرخوره، برجی چهارگوش، سازه‌ای به شکل دایره و همچنین بارویی مدور جای گرفته‌اند؛ اما در بخش شمال شرقی میانگاه، سکویی از سنگ‌های گران‌وزن و پاک‌تراش قرار دارد که روزگاری تخت‌نشین اردشیر پابگان بوده است (بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۵؛ فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۸۶؛ فرصت الدوله شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۰ و ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۸). کالبد و کارکرد سکوی پلکانی فروریخته و تالار چلیپایی برجامانده بر روی سکو بیشترین توجه به این جایگاه را جلب کرده است؛ همچنین در هم‌جواری این سکو، دو حوض آب احاطه‌شده با دیواری متصل به سکو دیده می‌شوند (شکل ۱).

---

۱. رایانامه نویسنده مسئول: andaroodi@ut.ac.ir

پنهان ماندن دیوارهای حوض در زیر آوار و تخریب بخش عمده‌ای از آن در گذر زمان، سبب شده است که در اسناد و منابع توجه کم‌تری به آن شوند. با بررسی آنچه از سکو و چهارتاقی باقی مانده است می‌تواند تا حدودی چیستی و چگونگی این ساختمان را آشکار سازند. در لبهٔ استخر شمالی، ویرانهٔ ساختمانی قرار دارد که از سنگ تراش‌خورده ساخته‌شده و به مناسبت ظاهر سکو مانند آن، «تخت‌نشین» نامیده می‌شود (هوف، ۱۳۶۵: ۷۹). ساختار تالار چلیپایی الگوی چهارتاقی دارد و دارای تهرنگی چلیپایی است که با چهارستون بر روی سکویی سنگی قرار گرفته است. این ساختار نشان از الگویی رایج در شکل‌گیری چهارطاقی‌های ساسانی به‌ویژه در سرزمین پارس دارد که نمونه‌های نزدیک و مشابه آن را می‌توان در چهارتاقی فراشبند، جره، قنات‌باغ، نقاره‌خانه، خرمایک، کنار تخته و موردستان مشاهده کرد، این الگو، همواره پرسش‌هایی را دربارهٔ کارکردشان به‌همراه داشته‌اند. چهارتاقی تخت‌نشین ساسانی در میانگاه شهر اردشیرخوره نیز با این پرسش روبروست و دیدگاه‌های گوناگون و گاه ناهمسانی برای آن مطرح است. بخش زیادی از مجموعه آثار اطراف چهارطاقی نیز از بین رفته‌اند و نمی‌توان در مورد وجود چهارطاقی مشابه و سازه‌های دیگر نظر قطعی داد.

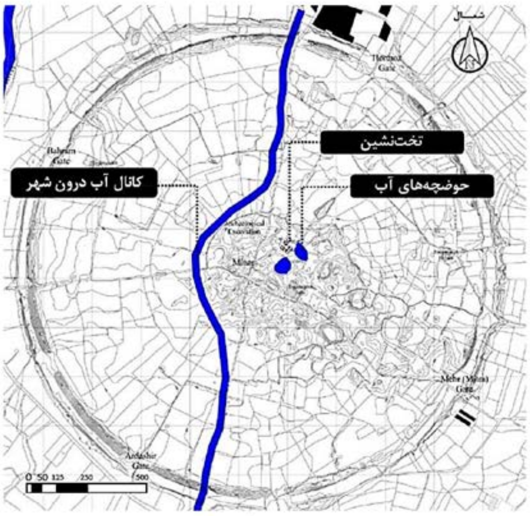


شکل ۱- تحلیل مسیر احتمالی کانال آب‌رسانی شهر و جانمایی حوض‌ها در کنار تختگاه بر روی نقشه شهر اردشیرخوره (منبع نقشه: اداره میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی فارس)

Figure 1- Analysis of the possible route of the city water supply canal and the location of the basins next to the bed on the map of Ardeshir Khoreh city (map source: Fars Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts Department)

چرایی ساخت این چهارتاقی و همچنین کارکرد و کاربرد آن همواره مورد بحث و نظر بوده است. مورخان و جغرافی‌دانان سده‌های آغازین و میانی اسلامی مانند طبری (۲۱۰ قمری)، یعقوبی (۲۵۸ قمری)، همدانی (۲۹۰ قمری)، استخری (۳۴۰ قمری)، مسعودی (۳۴۵ قمری)، بلعمی (۳۵۲ قمری)، ابن حوقل (۳۳۱ تا ۳۵۹ قمری)، ابن‌فریغون (۳۷۲ قمری)، فردوسی (۳۶۷ تا ۳۹۷ قمری)، ابن بلخی (۴۹۸ تا ۵۱۱ قمری) و مستوفی قزوینی (۷۴۰ قمری)، گزارش‌هایی از ویژگی‌ها و شناسه‌های تخت‌نشین آورده‌اند. باستان‌شناسان و پژوهشگرانی که بر روی اردشیرخوره مطالعه کرده‌اند، دو کارکرد عمده را برای تخت‌نشین متصور شده‌اند. به‌طور مثال برخی آن را آتشکده‌ای با کاربرد مذهبی دانسته‌اند (هوف، ۱۳۶۵: ۷۹، Huff, 2012: 165) و گروهی دیگر نیز کارکردش را کاخی با کاربرد تشریفاتی و درباری پنداشته‌اند (طهماسبی و همکاران، ۱۳۹۵). با توجه به دیدگاه‌های متفاوتی که پیرامون ساخته‌های این مجموعه وجود دارد، پژوهش پیش روی نیز با هدف بازشناسی چیستی و چگونگی ساختمان‌های تخت‌نشین و چرایی کارکرد آن در میانگاه شهر ساسانی اردشیرخوره انجام گرفته است. این بازشناسی می‌تواند به آگاهی ما پیرامون ویژگی‌های معماری و شهرسازی روزگار ساسانیان در نخستین سال‌های پیدایش فرمانروایی‌شان بیفزاید.

## ۲. روش پژوهش

برای دستیابی به هدف یادشده در پژوهش پیش روی، از روش تفسیری-تاریخی، پژوهش‌های کتابخانه‌ای و همچنین برداشت‌های میدانی استفاده شده است؛ کاربرد این شیوه، بازاندیشی و تحلیل سندهای تاریخی را در پی داشت. برای شناخت گمانه‌ها و دیدگاه‌های مطرح‌شده، نوشته‌ها و گزارش‌هایی از مورخان، جغرافی‌دانان، گردشگران و نیز گمانه‌هایی از باستان‌شناسان و پژوهشگران از آغاز تاکنون و به ترتیب زمانی بررسی شد. همچنین در بازدیدهای میدانی، اطلاعات و داده‌های موجود، با بستر کنونی تطبیق و برابر سنجی شدند. در نهایت نیز با توجه به سندهای تاریخی و تحلیل یافته‌ها، به بازشناسی کارکرد ساختمان‌های تخت‌نشین پرداخته شد. با این وجود، در این پژوهش تلاش شد فرضی قطعی صادر نشود و پژوهش حاضر بیش از آنکه نظریه‌پردازانه باشد، گمانه‌زنانه است، تا نزدیک‌ترین انگاره برای کاربری ساختمان تخت‌نشین شناسایی شود. این انگاره می‌تواند به مستندنگاری بنا و بررسی‌های دقیق‌تر پیرامون کاربری مجموعه و کاوش‌های باستان‌شناسی در آینده یاری رساند.

## ۳. پیشینهٔ پژوهش

می‌توان اسناد و منابعی که به تخت‌نشین اردشیرخوره اشاره کرده‌اند را در چهار گروه به ترتیب زمانی بررسی کرد. گروه نخست، گزارش‌های مورخان و جغرافی‌دانان سده‌های یکم تا هشتم هجری قمری هستند. گروه دوم، سفرنامه‌های خاورشناسان و گردشگران اروپایی و ایرانی در زمان قاجار هستند. گروه سوم شامل کاوش‌ها و گزارش‌های باستان‌شناسی در دوران پهلوی می‌شوند و گروه چهارم نیز کاوش‌ها و گزارش‌های باستان‌شناسی و پژوهش‌های تاریخی و معماری در چهار دههٔ گذشته‌اند. درون‌مایهٔ بیشتر سندها و گزارش‌هایی که تاکنون به نگارش درآمده‌اند، معطوف به اهداف دیگری بوده‌اند که سبب شده است در گزارش‌هایشان با نگاهی کوتاه و گذرا تخت‌نشین را بررسی کنند یا به بازنویسی اسناد و منابع پیشین بپردازند (برای نمونه بنگرید به: مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱؛ مصطفوی، ۱۳۴۳: ۱۰۱-۱۰۲؛ امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۴۵۴؛ موسوی، ۱۳۶۷: ۲۶-۲۷؛ پرادا، ۱۳۸۳: ۲۷۹-۲۸۰؛ رویتر، ۱۳۸۷: ۶۹۳-۶۹۴). دیتریش هوف (Dietrich Huff) باستان‌شناس آلمانی پس از کاوش شهر اردشیرخوره، چهارتاقی تخت‌نشین را نخستین نمونهٔ تاریخی چهارتاقی با سنگ تراشیده و آجر می‌داند و آن را گونه‌ای از آتشکده [Feuertempel] می‌داند (هوف، ۱۳۶۵: ۷۹؛ Huff, 2012: 165). احسان طهماسبی و همکاران (۱۳۹۵) در مقالهٔ «بررسی جایگاه شهر گور در دورهٔ ساسانیان و چیستی و کارکرد بناهای میانی آن»، چیستی و کارکرد دو سازهٔ مهم تخت‌نشین و منار را در کانون شهر بررسی کرده‌اند و به جایگاه و اهمیت شهر اردشیرخوره از نظر سیاسی و دینی پرداخته‌اند. ایشان به دو حوض آب در همجواری چهارتاقی اشاره‌ای نکرده‌اند و نگاه‌شان معطوف به چهارتاقی تخت‌نشین بوده است. بنابراین با بررسی دیدگاه‌های گوناگون، چهارتاقی تخت‌نشین را نمونه و الگویی برای کاخ خلیفهٔ عباسی در بغداد پنداشته‌اند و با این فرض، کاربری چهارتاقی را «کاخ» دانسته‌اند. ناصر نوروز زاده چگینی و همکاران (۱۳۹۳)، در مقالهٔ «از کاخ تا شهر (بررسی و شناسایی شیوه‌های انتقال آب اردشیرخوره (گور) در دوران ساسانی و اسلامی)»، به پژوهش بر روی الگوی جانمایی و شیوه‌های مدیریت منابع آب و جابه‌جایی آن در گسترهٔ اردشیرخوره پرداخته‌اند. ایشان با سنجش پژوهش‌های باستان‌شناختی و سندهای تاریخی، دو آبگیر جای گرفته در کنار چهارتاقی تخت‌نشین را آب‌انباری برای سیراب کردن زمین‌های کشاورزی و آب‌نمایی در میان باغ‌های شهر دانسته‌اند. همچنین اسدالله جودکی عزیزی و همکاران (۱۳۹۶) نیز در مقالهٔ «بررسی و تحلیل تخت‌نشین شهر گور؛ بنایی نُه‌گنبد با کارکرد تشریفاتی»، به بررسی چهارتاقی پرداخته‌اند؛

ایشان برج‌سنگی را معبدی برای نیایش ایزد بانو آناهیتا دانسته‌اند و با تجزیه‌وتحلیل الگوهای سازندهٔ چهارتاقی، این سازه را در گروه ساختمان‌های نه گنبد با کارکرد تشریفاتی طبقه‌بندی کرده‌اند. همچنین کاربری چهارتاقی را نیز «کاخ» دانسته‌اند؛ با این حال، این پژوهش‌ها توجه چندانی به حوض آب متصل به چهارتاقی یا ارتباط میان این دو فضا با یکدیگر نداشته‌اند؛ افزون بر این، چنین انگاشته می‌شود که چگونگی همجواری و ارتباط چهارتاقی با حوض آب نیز نیازمند بررسی بیشتری است تا از این بررسی به چرایی ساخت این بنا و بازشناسی کارکرد تخت‌نشین در میانگاه شهر ساسانی اردشیرخوره پرداخت. از این‌رو، این پژوهش با دو پرسش بنیادین روبروست:

۱. کارکرد تختگاه در میانگاه شهر ساسانی اردشیرخوره چیست و آن را با چه هدفی ساخته‌اند؟

۲. چه پیوندی میان چهارتاقی و حوض آب در تختگاه شهر ساسانی اردشیرخوره وجود دارد؟

## ۴. تخت‌نشین و شهر اردشیرخوره

شکوفایی شهر اردشیرخوره را در زمان اردشیر پابگان می‌دانند (بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۵)؛ اما پیشینهٔ این شهر، بر پایهٔ گزارش مورخان و جغرافی‌دانان سده‌های آغازین و میانی اسلام، به روزگار فرمانروایی کیانیان [به احتمال هخامنشیان] بازمی‌گردد که به دستور اسکندر ویران شد. برای نمونه ابن بلخی در این‌باره نوشته است:

> «فیروزآباد به‌قدیم جور گفتندی [...] و به‌روزگار کیانیان این شهری بزرگ بود و حصاری عظیم داشت. پس چون ذوالقرنین به پارس آمد، چندان که کوشید نتوانست آن را ستدن. [...] اسکندر آن رود [رود بُرازه] را بگردانید و در شهر افکند و لشکر بنشانید تا نگاه می‌داشتند و به حکم آنکه فیروزآباد در میان اخرّه نهاده است، [...] آن شهر غرق شد و آن اخرّه پرآب بایستاد» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

با قدرت‌یابی اردشیر در پارس، او توانست به آبادانی دوبارهٔ این شهر بپردازد (کارنامه اردشیر پابگان، ۱۳۰۶: ۳۸۰ و استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۰؛ بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۵؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۲ و ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۷). در نهایت نیز پایه‌گذار دولت ساسانی، سال‌های پایانی زندگی‌اش را در ساختمان‌های باشکوه اردشیرخوره به گوشه‌نشینی و نیایش پرداخت و در آسودگی بیارامید (بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۸-۳۹؛ رجبی، ۱۳۸۳: ۵۸-۵۹ و مهرآفرین و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۶). دیتریش هوف، دربارهٔ ساخت شهر اردشیرخوره چنین می‌نویسد:

> «از شهر گور به‌علت شکل مدور دقیقش در نوشته‌های قرون‌وسطی تعریف و تمجید شده است. تحقیقات جدید و وسیع هم عملاً محاسبات دقیق ریاضی شگفت‌آوری را بر روی تمام نقشه شهر اثبات می‌کند و این ویژگی‌ها سبب شد که «اردشیرخوره» از بسیاری از شهرهای دایره مانند همچون «هترا» و «دارابگرد» متمایز باشد» (هوف، ۱۳۶۵: ۱۷۸).

شکل ۲- نقشه شهر اردشیرخوره (هوف، ۱۳۷۵: ۴۱)

Figure 2- Map of Ardeshir Khoreh city (Huff, 1375: 41)

اگر نقشه‌ای که هوف برای شهر اردشیرخوره بازنمایی کرده است را نزدیک‌ترین طرح شناسایی‌شده در جانمایی ساختار کالبدی و سازمان فضایی این شهر بدانیم، اردشیرخوره شهری با دایره‌های تودرتو است که به چهار بخش و سه بافت کانونی و میانی و پیرامونی بخش‌بندی

می‌شوند. هر کدام از بخش‌ها نیز ریز بخش‌های پنج‌گانهٔ کوچک‌تری را پدید آورده‌اند. در شمال شرقی میانگاه شهر، صفه‌ای برآمده از خاک با ویرانه‌ای پراکنده از سنگ‌های گران‌وزن و پاک‌تراش قرار دارد. این بقایا را کلاوس شیپمان (Schippmann, 1971) و دیتریش هوف (Huff,1972)، با عنوان تخت‌نشین [Takht-i-Nishin] نام برده‌اند. در سوی شرقی این بقایا نیز دو حوض آب قرار دارند که با دیواری دست‌ساخت احاطه شده‌اند (جانمایی در شکل ۲).

## ۵. گاه‌نگاری بقایای تخت‌نشین در سندهای تاریخی و کاوش‌های باستان‌شناسی

کهن‌ترین متنی که به اردشیرخوره و روند ساخت آن می‌پردازد، «کارنامگ اردشیر» در سدهٔ دوم هجری قمری بود. درون‌مایهٔ متن این کتاب به روزگار ساسانی بازمی‌گردد که در گذر زمان بارها دچار دگرگونی شده است؛ آنچه اینک از این کتاب برجامانده، از «کندن گودال»، «روان کردن آب رودخانه به شهر»، «برآوردن چهار جوی» و «نشاندن آتش» در آن محل به دستور اردشیر پابگان یاد می‌کند (کارنامه اردشیر پابگان، ۱۳۰۶: ۳۸۰). بدین ترتیب می‌توان چنین انگاره‌ای را در ذهن پروراند که **هدایت آب و نشاندن آتش در کنارهم**، فرایندی مهم در روند ساختن شهر اردشیرخوره و ساختمان‌های درون آن است؛ هرچند در این متن اشاره‌ای مستقیم به جای‌نام و مکان مشخصی در شهر دیده نمی‌شود، اما در ادامه کوشیده شده است تا با بررسی دیگر شواهد و اسناد تاریخی، رد و نشان آن را در میانگاه شهر اردشیرخوره جست‌وجو کرد.

با گذشت نزدیک به ششصد سال از آغاز شاهنشاهی ساسانیان و پس از برآمدن دولت اسلامی، نخستین سندی که پس از اسلام از اردشیرخوره یاد می‌کند، ابوجعفر محمد طبری در سدهٔ سوم قمری است. طبری، از بنیاد کردن «قصر طربال» و «آتشکده‌ای» در شهر می‌نویسد (طبری، ۱۳۶۲: ۲، ۵۸۲)؛ هرچند اشارهٔ روشنی به مکان‌یابی قصر طربال و آتشکده در شهر نمی‌کند. نزدیک به چهار دهه پس از طبری، احمد بن ابی‌یعقوب آورده است که اردشیر پس از پیروزی بر اردوان و دست‌یابی به شاهنشاهی، دستور به ساخت «آتشکده‌ای» در شهر

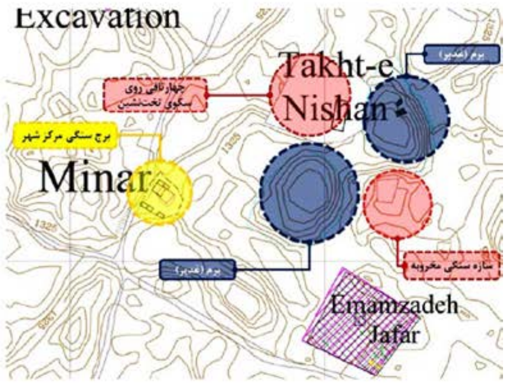


شکل ۳- جانمایی فضاهای مختلف مجموعه تخت‌نشین بر اساس موقعیت توپوگرافی زمین شهر گور بر روی نقشه (تحلیل از نگارنده)

Figure 3- Location of different spaces of Takht-i-Nishin based on the topographic position of the land of Gore city (authors)

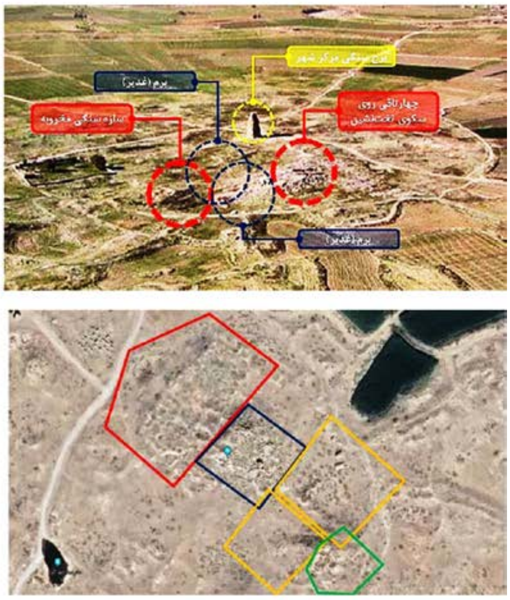

تصویر۱- جانمایی فضاهای مجموعه تخت‌نشین در مرکز شهر در عکس ماهواره‌ای (بالا)، تحلیل ساختارهای پنهان در خاک در دو طرف چشمه و تخت‌نشین پایین)، (تحلیل از نگارنده)

Photo 1- Location of Takht Nishin spaces in the city center in Satellite photo (up), Analysis of the hidden structures around the basin and Takht Nishin (down)

اردشیرخوره داد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۴). ابن فقیه همدانی در پایان سدهٔ سوم، ساخت شهر اردشیرخوره را به دستور اردشیر و به‌کردار [به‌مانند] دارابگرد می‌داند و می‌نویسد که در آنجا «آتشگاهی» برپا کرده‌اند (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۲). او نیز فقط به ساخت آتشگاه در آن شهر اشاره می‌کند و اشاره‌ای به مکان‌یابی و موقعیت قرارگیری آتشگاه و دیگر ویژگی‌های آن ندارد. در سدهٔ چهارم قمری، ابواسحاق ابراهیم استخری، تخت‌نشین را ساختمانی «سرپوشیده» و «دکان مانند» در میان شهر می‌داند که می‌توان از آن جایگاه، به سراسر روستاها و ناحیه‌های پیرامون دید داشت. استخری چنین می‌نویسد که آن ساختمان را «طربال» گویند و به پارسی «ایوان» و «کیاخره» خوانند. او همچنین از برون‌آوری آبی در کوه روبروی تخت‌نشین یاد می‌کند که همچون «فواره‌ای» در آن می‌جوشد و سپس در روزنه‌ای دیگر فرو می‌رود و چنین می‌آورد که اکنون ویران است (استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۱). با وجود اینکه سکوی تخت‌نشین ارتفاع بلندتری نسبت به پیرامونش دارد، اما اشارهٔ استخری دربارهٔ بلندی بنا و اشرافیت بنا بر دیگر مناطق دوردست، با ویژگی‌های برج سنگی در مرکز شهر نیز همپوشانی دارد.

«علی بن حسین مسعودی»، مورخ و جغرافی‌دان دیگری در سدهٔ چهارم قمری، از «آتشکده‌ای در اردشیرخوره» می‌نویسد که اردشیر پس از پیروزی در نبرد هرمزدگان، سرها و گنج‌های شکست‌خوردگان را بدانجا فرستاد؛ همچنین از ساختمانی می‌نویسد که ایرانیان آن را محترم می‌دانستند، اما به دست مسلمانان ویران شد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۰۶). «ابوعلی محمد بلعمی» در نیمهٔ سدهٔ چهارم، از بنیاد شهر اردشیرخوره به دستور اردشیر می‌نویسد؛ سپس می‌افزاید که اردشیر در آنجا «کوشک» و «بارویی» ساخت و نام آن را «طربال» و «آتشخانه» گذارد و در آنجا بیارامید (بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۵). در گزارش بلعمی به نام‌های «کوشک»، «بارو»، «طربال» و «آتشخانه» اشاره شده است. در فرهنگ واژگان نفیسی، کوشک به معنای قصر یا هر بنای رفیع، بارگاه و سرای عالی آمده است (نفیسی، ۱۳۵۵، ۴، ۲۸۶۱)؛ «طربال» نیز در فرهنگ واژگان المعجم الوسیط، به هر بنای بلندی گفته می‌شده است (ابراهیم، ۱۴۰۴: ۵۵۳) و «آتشخانه» نیز جایی برای روشن کردن آتش و محلی برای نیایش بود؛ آن‌چنان که کاربرد نیایشگاهی آن برای زرتشتیان، به‌مثابه کعبه برای مسلمانان باشد (تاریخ سیستان، ۱۳۵۲: ۹۳). محمد ابن حوقل در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم، گزارش پرمایه‌تری از موقعیت قرارگیری، نام، کاربری و ویژگی‌های معمارانهٔ بنا ارائه می‌کند. او از ساختمانی در میان شهر به‌سان «دکه‌ای» [احتمالاً همان سکو] می‌نویسد که «طربال» گویند و ایرانیان آن را «ایران‌کیاخره» نامند. اردشیر بر روی آن، آتشکده‌ای ساخت که بر شهر و روستاهای پیرامون اشراف داشته باشد. همچنین آب رودخانه‌ای از کوه روبرو مانند فواره‌ای بر بالای آتشکده می‌جوشد و به مجرایی [آبراهی] از گچ و سنگ سرازیر می‌شود؛ ابن حوقل این ساختمان را همانند با «ایوان بلخ» می‌داند و «ایوان» می‌نامد (ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۴۸).

ابن‌فریغون که گمان می‌برند نگارندهٔ حدود العالم باشد، از ساخت شهر گور به دستور اردشیر می‌نویسد و یادآور «چشمهٔ آب» آن شهر شد (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۳۱-۱۳۲). همزمان با او، ابوالقاسم فردوسی نیز در «شاهنامه» به ساخت شهر اردشیرخوره می‌پردازد. درون‌مایهٔ شاهنامه، برگردان متنی به زبان پارسی از «خدای‌نامگ» به زبان پهلوی است که تا سدهٔ چهارم قمری همچنان در دسترس ادیبان بود. پس از آنکه اردوان در نبرد با اردشیر کشته شد، اردشیر جایی که در آن چشمهٔ آبی بزرگ بود، اردشیرخوره را بنا کرد و جوی‌های فراوانی از آن چشمه جاری ساخت. بر کنار آن چشمه نیز آتشکده‌ای برآورد تا جایگاهی برای جشن مهرگان و جشن سده برپا کند. چنانکه

فردوسی از ساخت «آتشکده‌ای در کنار چشمه» می‌سراید که گرداگردش «باغ» و «میدان» و «کاخ» است (فردوسی، ۱۳۷۵: ۶، ۱۶۵).[۵]

ابن بلخی، مورخ دهه‌های پایانی سدهٔ پنجم، گزارش پردامنه‌تری پیرامون تخت‌نشین می‌آورد. او از «دکه‌ای انباشته» و «سایه‌سار» در میانهٔ شهر می‌نویسد که نامش «ایران‌گرده» بود، اما آن را به زبان عربی «طربال» می‌خواندند. همچنین می‌آورد که آبی از کوه در فاصلهٔ «یک فرسنگی» روان است و با «فواره» بر بالای تخت‌نشین می‌آید؛ **در آنجا «دو غدیر [آبگیر]» است که یکی «برم پیر» و دیگری «برم جوان» نام دارند. بر بالای هر غدیر نیز «آتشگاهی» ساخته‌اند** (شکل ۳). ابن بلخی در ادامه یادآور می‌شود که آتشگاه را با « قبّه [گنبد] آجری» و بدنه‌ای سترگ ساخته‌اند و گنبد را نیز بر فضای میانی استوار کرده‌اند و نامش را «گنبد گیرمان» گذارده‌اند. بلندای چهار دیوار آتشگاه تا زیر گنبد «هفتادوپنج گز» است که آن را از «سنگ خارا» برآورده‌اند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

در بازدید میدانی از محوطه یادشده علاوه بر چهارتاقی واقع بر سکوی سنگی تخت‌نشین و دو گودال که استخری از آن‌ها نام می‌برد، سازهٔ دیگری هم در ضلع شرقی گودال و بر روی صفه‌ای مرتفع‌تر دیده می‌شود (تصویر۱). در این جایگاه انباشتی از سنگ‌های دست‌ساز وجود دارد، اما میزان تخریب آن به حدی است که نمی‌توان ساختار مشخصی برای آن متصور شد. اما بر پایهٔ اشاره ابن بلخی به دو آتشگاه بر بالای دو غدیر، می‌توان چنین پنداشت که آتشگاه دوم، می‌تواند همین سازهٔ ویران‌شده باشد. همچنین در پشت تخت‌نشین نیز رد دیوارها و ساختارهایی قابل تشخیص است که می‌توان گنبد دیگری را در میان آن یافت. بدین ترتیب کارکرد بناهای مجاور دو چشمه فراتر از سازه سنگی باقیمانده بر روی زمین است.

حمدالله مستوفی قزوینی، مورخ و جغرافی‌دان و شاعر سدهٔ هشتم، ساخت شهر را در زمان اردشیر پابگان می‌داند؛ اما از ساخت «عمارت عالی» در میانهٔ شهر به دستور فیروز می‌نویسد. این ساختمان را آن‌چنان بلند ساختند که هوایی خوش داشته باشد. همچنین آبی را از کوه، با فواره به بالای آن برند و می‌افزاید برگرد این ساختمان «دکه‌ای عظیم» جای دارد که «ایوان» خوانده می‌شد (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱).

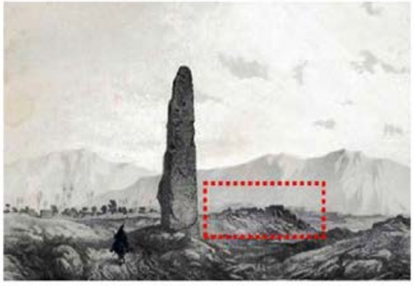

شکل ۴- میانگاه شهر اردشیرخوره؛ سکوی تخت‌نشین در مستطیل نشان داده شده است (فلاندن و کوست، ۱۳۵۶: ۴۱)

Figure 4- The center of Ardeshir Khoreh city; The platform is shown in the square (Flanden and Coste, 1356: 41)

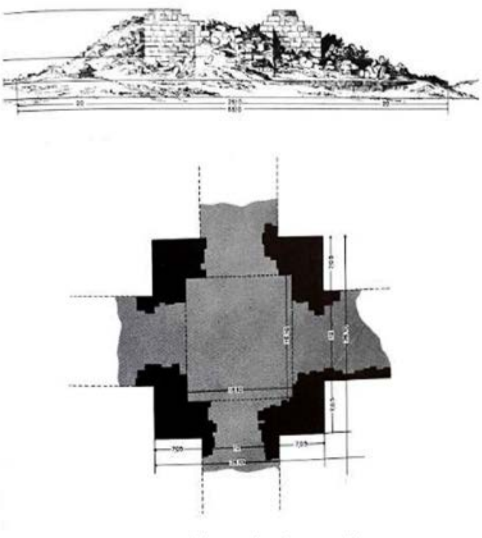

شکل ۵- نما و پلان چهارتاقی تخت‌نشین (فلاندن و کوست، ۱۳۵۶: ۴۱)

Figure 5 - View and plan of a four-arched structure (Flanden and Coste, 1356: 41)

چند سده بعد، اوژن ناپلئون فلاناں (Eugène Napoléon Flandin) و پاسکال کوست (Pascal Coste)، نقاش و معمار و خاورشناس سدهٔ سیزدهم هجری قمری از این محل بازدید و نگاره‌ای ترسیم کردند که قدیمی‌ترین نگارهٔ موجود از محوطهٔ برج سنگی و تخت‌نشین به شمار می‌رود (شکل ۴ و ۵). این دو بلندای تخت‌نشین را نزدیک به ۱۰ متر برشمرده‌اند و گمان برده‌اند که چهارتاقی، دارای تالاری ستون‌دار است. همچنین با توجه به برخی شباهت‌ها در شیوهٔ ساخت با سنگ، ساخت تخت‌نشین را به زمان هخامنشیان نسبت دادند (فلاندن و کوست، ۱۳۵۶: ۳۸۶-۳۸۷).

شکل ۶- طرحی از میانگاه شهر اردشیرخوره (فرصت الدوله شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۰)

Figure 6- A plan of the middle of Ardeshir Khoreh city (Forsat al-Dawla Shirazi, 1998: 180)

پنج دهه پس از چاپ سفرنامهٔ فلاندن و کوست، «فرصت الدوله شیرازی»، نقاش و موسیقی‌دان و گردشگر سدهٔ چهاردهم قمری، گزارش‌هایی از شهر اردشیرخوره می‌آورد (شکل ۶). او بازسازی شهر اردشیرخوره را به دستور «اردشیر» می‌داند و می‌نویسد که «فیروز شاه» به نوسازی شهر می‌پردازد و ساختمان‌هایی به آن می‌افزاید. همچنین می‌آورد که در بلندی کنار منار [برج سنگی]، «عمارتی» بود که «حوضی» داشت و آبی در یک فرسنگی از آن بالا می‌آمد. اشارهٔ منابع مختلف به «عمارت حوض‌دار» در کنار هم، نشان می‌دهد که ساختمان و حوض آب در یک کاربری مشترک نقش داشته‌اند. سکو را از سنگ‌های تراشیده‌ای در اندازه‌های گوناگون با شکل‌های مربع یا مستطیل ساخته‌اند که اکنون بر زمین ریخته‌اند، اما شالودهٔ آن همچنان پابرجاست. فرصت الدوله این ساختمان را به نام «تربال» می‌خواند. ساختمان را با سقفی استوار بر روی چهارپایهٔ تنومند می‌داند که برای پایداری بیشتر سنگ‌هایش در هنگام ساخت، از «سرب» به‌جای ملات در میان آن استفاده کرده‌اند. او در ادامه چنین می‌افزاید که «حوض آبی» نزدیک ساختمان قرار دارد که با دیواری از مصالح «ساروج» و «بارویی نمایان» باقی مانده است، اما بخش‌هایی از بدنهٔ یکپارچهٔ آن بر زمین فرو ریخته‌اند (فرصت الدوله شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۰-۱۸۵).در روزگار معاصر نیز همچون سده‌های نخستین و میانی دوره اسلامی، دیدگاه‌های گوناگونی پیرامون کارکرد ساختمان‌های تخت‌نشین به میان آمده است. نخستین بار ارنست امیل هرتسفلد (Ernst Emil Herzfeld) در آغاز سدهٔ چهاردهم خورشیدی، نزدیک به یک‌صد سال پیش، به این موضوع پرداخت و از سردرگمی گزارش‌ها در شناسایی ساخته‌های تخت‌نشین یاد کرد (هرتسفلد، ۱۳۵۵: ۱۵۲). او از گنبدخانه‌ای بر فراز چهارپایه و چهار پلکان در چهارسوی تخت‌نشین می‌نویسد که به دستور اردشیر پابگان ساخته شد. افزون بر این، نایاب بودن ساختار سنگ‌های تراشیدهٔ تخت‌نشین را در معماری زمان ساسانیان یادآور می‌شود.همچنین واژهٔ «طربال» در زبان عربی را برگرفته از «تارابیل» در زبان پهلوی با ریشه‌ای از «تتراپایلون [Tetrapylon]» در زبان یونانی می‌داند که همسان با واژهٔ امروزی «چهارقاپی» در زبان ترکی یا «چهارضلعی» و «چهارطاق» در زبان فارسی و به معنای «دروازهٔ چهارضلعی» است. در پایان نیز می‌آورد که طربال، کاربری «نیایشگاه» یا «آتشکده» دارد (هرتسفلد، ۱۳۵۵: ۱۵۲ - ۱۵۳). لازم به ذکر

است که «ترا [Tetra]» در زبان یونانی به معنای چهار و «پایلون [Pylon]» نیز به معنای «دروازه» است و به بنایی مکعب‌شکل گفته می‌شود که در هر چهارسو، یک دروازه دارد (American Heritage Dictionary, 1969: 5893 & 7368).

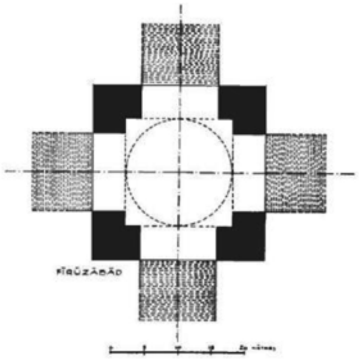


شکل ۷- پلان چهارتاقی تخت‌نشین (گدار و همکاران، ۱۳۷۱: ۳۱)

Figure 7- Four-arched plan of Takht-i-nishin (Godard et al., 1992: 31)

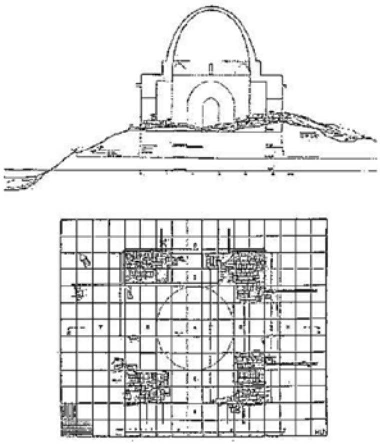

شکل ۸- بازنمایی تالار چلیپایی (بالا) و تهرنگی از بقایای موجود آن (پایین) (Huff, 2012: 166)

Figure 8- Representation of the cruciform hall (above) and the ruins of its existing remains (bottom) (Huff, 2012: 166)

چند سال پس از هرتسفلد، آندره گدار (Andre Godard) باستان‌شناس فرانسوی و همکارانش، به اشتباه و سردرگمی استخری و ابن بلخی در شناسایی ساختمان برج مانند و چهارتاقی تخت‌نشین اشاره می‌کنند. آنان دیدگاه هرتسفلد را درباره نام واژهٔ «طربال» می‌پذیرند و همچون فردوسی و ابن بلخی به «سایه‌سار بودن» تخت‌نشین و قرارگیری صفه در زیر سایهٔ درختان اشاره می‌کنند. همچنین می‌نویسند که فقط یک چهارتاقی از آتشکده برجامانده است. این چهارتاقی را برگرفته از الگوی فراگیر چهارپایه و تک‌گنبد در زمان ساسانیان می‌دانند و به بررسی اندازه‌های آن می‌پردازند. پایه‌های چهارتاقی را روی صفه‌ای به فضای مربع شکل با ضلع‌های ۱۶/۱۰ متر و دهانه‌ای به اندازهٔ ۱۱ متر می‌دانند (شکل ۷) (گدار و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۸). همچنین به سنگ‌فرشی به اندازه ۱۰/۶۶ در ۱۰/۸۲ درون محوطه سکو اشاره می‌کنند و از ساخت مایهٔ سنگی تخت‌نشین با ملات «ساروج» می‌نویسند (گدار و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۹). آنان از اندازه دهانهٔ گنبد چهارتاقی در شگفتی بودند و آن را با دیگر ساختمان‌های زمان ساسانی همچون کاخ فیروزآباد و کاخ سروستان و چند بنای دیگر مقایسه می‌کنند. همچنین این انگاره را به میان می‌آورند که اگر چهارتاقی دارای آسمانه‌ای تخت باشد، به‌مانند فلاندن و کوست می‌پذیرند که تالاری ستون‌دار داشته است؛ با این همه، بازهم انگارهٔ الگوی چهارتاقی گنبددار با کارکرد «آتشگاه» را قوی‌تر می‌داند (گدار و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۴-۳۲).

چندی پس از گدار، رومن گیرشمن (Roman Ghirshman)، از برپایی آتشکده‌ای در میان شهر با تخته‌سنگ‌هایی خوش‌تراش یاد می‌کند (گیرشمن، ۱۳۹۰: ۱۲۳). اسکار رویتر (Oscar Ruiter)، در بررسی ساختمان‌های مذهبی روزگار ساسانی، دربارهٔ چهارتاقی تخت‌نشین می‌نویسد که با چهار پلکان در چهارسو از پایین به فضای میانی «آتشکده» بر روی صفه راه می‌یابند. او فضای میانی را جایگاهی برای اتاق آتش می‌داند (رویتر، ۱۳۸۷: ۶۹۳-۶۹۴).به باور لویی واندنبرگ (Louis Vandenberghe)، تخت‌نشین به دستور اردشیر پابگان ساخته شد. این ساختمان با الگوی چهارتاقی بر روی سکو، دارای «آتشی مقدس» درون آن بود که جایگاهی برای روحانیان برگزیده به شمار می‌رفت؛ همچنین از حوضی بزرگ و پیوسته به چهارتاقی می‌نویسد (واندنبرگ، ۱۳۴۸: ۵۰-۵۱). ادیث پُرادا (Edith Porada)، به بقایای «یک برج آتش» بر روی «سکویی

مصنوعی» در مرکز اشاره می‌کند (پرادا، ۱۳۸۳: ۲۷۹-۲۸۰). اشاره به جانمایی برج بر روی سکویی مصنوعی نشان می‌دهد که پرادا همانند شماری دیگر از پژوهندگان، در شناسایی برج سنگی و چهارتاقی تخت‌نشین دچار سردرگمی بوده است. محمدتقی مصطفوی، باستان‌شناس دیگری است که گزارش‌هایش تا حدی بر پایۀ گمانه‌های گدار است. او از صفه‌ای به شکل مربع‌مستطیل به پهنای ۱۰/۶۶ و درازای ۱۰/۸۲ با سکویی مربع شکل می‌نویسد. بلندای این سکو را ۸/۸۶ متر برشمرده است و اندازۀ هر چهارسوی سکو را ۱۰/۲۶ می‌داند. همچنین آورده است که چهارتاقی بزرگی بر روی سکو از سنگ‌های تراش‌خورده و سنگ‌فرش‌های منظم ساخته‌اند که بر کل شهر مسلط بود. چهارتاقی، دارای چهارستون سنگی با پهنای ۵ متر است که **گنبدی با دهانۀ ۱۱ متری** بر آن افراشته‌اند. مصطفوی این چهارتاقی را بزرگ‌ترین چهارتاقی زمان ساسانیان می‌داند.

شکل ۹- طرح دوم بازسازی‌شده تالار چلیپایی با سقفی مسطح، ستون‌ها و آتشدانی در مرکز و پله‌های ارتباطی (هوف، ۱۳۶۵: ۸۳)

Figure 9- The second reconstructed plan of a cruciform hall with a flat roof, columns and a fireplace in the center and communication stairs (Hoff, 1986: 83)

همچنین او تخت‌نشین را ویرانه‌ای از «آتشکدۀ فیروزآباد» می‌دانست که در کنار برج سنگی، «یک مجموعۀ هماهنگ» را تشکیل داده بود؛ در این مجموعه، برج سنگی نیز جایگاهی برای آتش افروخته در فضای باز است (مصطفوی، ۱۳۴۳: ۱۰۱-۱۰۲)؛ بنابراین، مصطفوی از نخستین افرادی است که پیوستگی و ارتباط ساخته‌های میانگاه شهر را به‌مثابۀ یک مجموعه هماهنگ اشاره می‌کند؛ هرچند اشاره‌ای اندک و گذرا به این مسئله داشته است. کلاوس شیپمان احتمال آرامگاه بودن بنا را نمی‌پذیرد و آن را معبدی کوچک یا محراب آتش می‌داند. همچنین اشاره می‌کند که چهارتاقی را از سنگ‌های تراش‌خورده‌ای با بست‌های دم چلچله‌ای به ابعاد۲۶/۳۸× ۲۶/۳۰ متر چیده‌اند (Schippmann, 1971: 106).بنا بر توصیف دیتریش هوف چهارتاقی تخت‌نشین، ساختمانی چهارگوش با اتاقی گنبد دار در فضای میانی است که مربعی را به شکل هشت‌ضلعی نزدیک به دایره تبدیل کرده است. چهار دهانه با پوشش تاق آهنگ در هر یک از چهارسوی این اتاق قرار دارد که می‌تواند درگاه ورودی باشد؛ همچنین از چهار اتاق مکعب‌شکل در پیکرۀ بیرونی چهارتاقی می‌نویسد که ایوان یا فضای پیشخوان ساختمان را پدید آورده‌اند (شکل ۸ و ۹) (هوف، ۱۳۶۵: ۷۹ و Huff, 2012: 165). هوف، به‌مانند کورت اردمان (Kurt Eremann) و آندره گدار، این الگو را از ویژگی‌های ساختمان‌های زمان ساسانی می‌داند و هرگونه احتمال هخامنشی بودن چهارتاقی را رد می‌کند. افزون بر این، باور دارد که تکه ستون‌های سنگی سیاه‌رنگ در امامزاده جعفر را نیز از جایی دیگر آورده‌اند (Huff, 1972:159). او تخت‌نشین را با دیدن آجرهای پراکنده در پیرامونش، همان «گنبد گیرمان» و آتشکدۀ گزارش‌شده به دست ابن بلخی می‌داند و به دو فرورفتگی نامنظم با دیواری نگه‌دارنده و استخرهای آب در آنجا اشاره می‌کند (هوف، ۱۳۶۶: ۷۹). علی سامی پژوهشگر دیگری است که پیشینۀ صفه را به «کاخ» یا «آتشکده‌ای کهن» از زمان هخامنشیان می‌رساند. او این مدعا را با آوردن چند نشانه برشمرد؛ برای نمونه سنگ‌های گران‌وزن و پاک‌تراش و تک‌ستون سیاه‌رنگ تخت‌نشین را همانند تنه ستون‌های به‌کار رفته در تخت

جمشید می‌داند؛ همچنین شیوهٔ سنگ‌تراشی و اندازه و روش اتصال سنگ‌های این ساختمان را همانند با سنگ‌تراشی‌های زمان هخامنشی می‌پندارد (سامی، ۱۳۵۵: ۳-۴).

پژوهشگر دیگری به نام محمدعلی امام شوشتری باور دارد که واژهٔ «طربال» یا «طرابیل» به معنای هر سازهٔ بلند است که از دور دیده می‌شود. او در فرهنگ واژه‌های فارسی، ریشهٔ نام‌واژهٔ «طربال» در زبان عربی می‌داند که معرب واژهٔ «دربال»، یا «در خانهٔ شاه» است و می‌نویسد که طربال در عربی، مفهوم «کوشک» را به همراه دارد (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۴۵۴). احمد موسوی، به بررسی نام واژهٔ «طربال» و ویژگی‌های معماری آن در میانگاه شهر اردشیرخوره پرداخت. او طربال را «طیراگ» یا «تیراگ» می‌پندارد که به معنای رشته‌کوه بلند از یک ریشه و بن‌مایه گرفته‌اند (موسوی، ۱۳۶۷: ۲۶-۲۷). موسوی نیز با بررسی گزارش‌های درهم‌آمیختهٔ تخت‌نشین و برج سنگی، طربال را در تداومی از معماری زیگورات‌ها می‌داند. باستان‌شناسان دیگری با نام علی‌اکبر سرفراز و بهمن فیروزمندی، طرح چلیپایی شکل چهارطاق را همگام با ایدئولوژی مذهبی در آغاز فرمانروایی ساسانیان می‌داند؛ اما بر این باورند که نام «طربال» یا «تخت‌نشین» از آغاز اسلام تاکنون، به معنای «کاخ ویژهٔ اردشیر» شناخته شده است (سرفراز و فیروزمندی، ۱۳۷۳: ۳۹۴)؛ از این رو، تخت‌نشین را ساختمانی «اشرافی و تشریفاتی» می‌دانند، نه ساختمانی مذهبی. در این میان، محمدکریم پیرنیا به‌عنوان یک معمار پژوهشگر، دیدگاهی ناهمسان با هرتسفلد و گدار و سرفراز و فیروزمندی دارد. او ریشهٔ واژهٔ «طربال» را در معماری بومی ایران می‌داند و آن را «تالار» معنی کرده است. همچنین باور دارد که «تالار» ریشه در واژهٔ پهلوی «تلوار» دارد که به مرور زمان تغییر کرده است و هردو با «طربال» هم معنی‌اند و ارتباطی با «تراپیلون» ندارد (پیرنیا ۱۳۷۸: ۷۸).

در یک دههٔ گذشته نیز پژوهشگران دیدگاه‌های گوناگونی را برای کاربری و ویژگی ساختمان‌های موسوم به «طربال» یا «تخت‌نشین» مطرح کرده‌اند. مهرآفرین و همکاران در پژوهش‌های باستان‌شناسی خود، چهارتاقی تخت‌نشین را به‌عنوان «کاخ بزرگ اردشیر» می‌دانند که با الگوی جدیدی به شکل «چلیپایی» در کنار برج سنگی ساخته شد. افزون بر این، ایشان برج سنگی را نیز «معبد» و نیایشگاهی برای پرستش ایزد بانو آناهیتا می‌دانند و بر این باورند که برج سنگی برای انجام مراسم آیینی زرتشتیان در ستایش آناهیتا ساخته شده است (مهرآفرین و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۶).

تصویر ۲- تخت‌نشین و برج سنگی در میانگاه شهر اردشیرخوره (نگارنده)

Photo 2- Takht-i-nishin and a stone tower in the middle of Ardeshir Khoreh city

باستان‌شناسان دیگری «میلاد وندایی» و «رویا تاجبخش»، چهارتاقی تخت‌نشین را در شمار «چهارطاقی‌های مذهبی» کورهٔ اردشیرخوره می‌آورند که هریک از ضلع‌های آن بیش از ۲۵ متر و بلندای آن بیش از ۱۵ متر بود. آنان این چهارتاقی را ویژه‌ترین و بزرگ‌ترین چهارتاقی زمان ساسانی و نمونهٔ ایده‌آل مهندسی مذهبی ساسانیان برشمرده‌اند (وندایی و تاجبخش، ۱۳۹۳: ۲۹). نوروز زاده چگینی و همکارانش به پژوهش‌های باستان‌شناسی در گسترهٔ تاریخی اردشیرخوره پرداخته‌اند. آنان با بررسی نقش آب و شناسایی شیوه‌های انتقال آب در گسترهٔ اردشیرخوره، بر این باورند که برکه‌های

کنار چهارتاقی تخت‌نشین، «آب‌نمایی در میانگاه شهر» بوده است. کاربرد این آب‌نما را سیراب کردن زمین‌های کشاورزی و باغ‌های درون شهر برشمرده‌اند که می‌تواند نمونه‌ای کهن برای آب‌نماهای درون باغ‌های روزگار اسلامی همانند آب‌نمای باغ فین در کاشان و آب‌نمای باغ عباس‌آباد در بهشهر و نمونه‌های مشابه دیگر باشد (نوروز زاده چگینی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۶۵).مجید منتظرظهوری و حسن کریمیان باستان‌شناسان دیگری هستند که با بررسی سامانمند میانگاه شهر اردشیرخوره به توده‌ای انباشته از مصالح آجر در میان ویرانه‌های تخت‌نشین دست یافته‌اند که بر درستی گزارش‌های تاریخی دربارهٔ قرارگیری گنبد آجری (گیرمان) را بر فراز چهارتاقی تخت‌نشین تأیید می‌کند (منتظرظهوری و کریمیان، ۱۳۹۳: ۷۵). ایشان با استناد به گزارش‌های تاریخی مبنی بر وجود آتشکده‌ای در شهر اردشیرخوره، چهارتاقی تخت‌نشین را همان «آتشکده» یادشده دانسته‌اند (منتظرظهوری و کریمیان، ۱۳۹۳: ۷۵). طهماسبی و همکاران در پژوهش‌های معمارانهٔ خود، این گمانه را به میان آورده‌اند که اگر چهارتاقی تخت‌نشین دارای سقفی رو بسته باشد، تیرپوش بودن سقف آن را امکان‌پذیرتر از سازهٔ گنبدی می‌دانند؛ هرچند گمانه‌ای بر داشتن فضای روباز نیز برای آن برشمرده‌اند. ایشان چهارتاقی را فضایی رسمی برای برگزاری آیین دینی یا درباری می‌دانند؛ هرچند ساختمان تخت‌نشین را آتشکده نمی‌دانند و آن را «کاخ» دانسته‌اند؛ با این حال تصور کارکرد دینی برای این بنا را دور از ذهن ندانسته‌اند (طهماسبی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۰۳). همانند کاخ خلیفهٔ عباسی که در کانون شهر بغداد قرار داشت. همچنین استخرهای آب در نزدیکی چهارتاقی را برای فراهم کردن آب آشامیدنی مجموعه و شست‌وشوی آیینی دانسته‌اند؛ مانند آنچه در آتشکدهٔ بندیان درگز و نیایشگاه آناهیتا شهر بیشاپور دیده می‌شود (طهماسبی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۰۴).

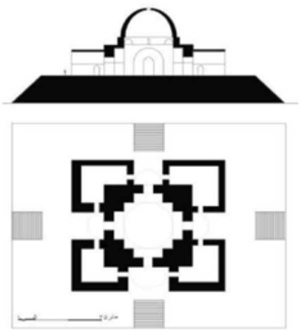

شکل ۱۰- طرح بازسازی چهارتاقی تختگاه (جودکی عزیزی و همکاران، ۱۳۹۶: ۶۴)

Figure 10 - Reconstruction plan of a four-arched bed (Judaki Azizi et al., 2017: 64)

«جودکی عزیزی و همکاران»، به بررسی ساختار کالبدی و سازمان فضایی چهارتاقی پرداخته‌اند و کارایی آن را کاخ تشریفاتی با الگوی نه گنبد می‌دانند. ایشان همچون طهماسبی و همکاران، با تطبیق جانمایی فضای شهر گور و شهر بغداد، کاربرد چهارتاقی را همانند ساختمان خلیفه عباسی در بغداد، «کاخ» دانسته‌اند. همچنین به بررسی نام‌واژه «طربال» پرداختند و سه مفهوم هموند با جایگاه کنونی تخت‌نشین را برای این واژه برشمرده‌اند: نخست، انگاره‌ای همگانی از ساختمانی بلند و افراشته؛ دوم، طرحی مانند منار و در آخر، طرحی از یک گنبدخانهٔ بزرگ (شکل ۱۰) (جودکی عزیزی و همکاران، ۱۳۹۶: ۶۳-۶۶). با بررسی گزارش‌ها و گمانه‌زنی‌ها در اسناد و منابع، جدولی بر اساس ترتیب زمانی گردآوری شده است که دیدگاه‌های مختلفی را در خصوص کاربری ساختمان‌های تخت‌نشین از آغاز تاکنون برمی‌شمارد (جدول ۱). با توجه به اینکه در گزارش‌های موجود از هر سه تاریخ سخن به میان آمده است. برای شناسایی بهتر نیز از سه سالنامهٔ خورشیدی و قمری و میلادی استفاده شده است.

### ۶. نیایشگاه آناهیتا و آتشگاه در تداوم سنت‌های پیشین

متن «کارنامگ اردشیر»، می‌تواند یادآورندهٔ روند ساخت‌وساز تخت‌نشین در میانگاه شهر اردشیرخوره باشد. در کارنامگ اردشیر چنین آمده است:

«و [اردشیر پابگان] به پارس بازگشته شهرستانی که اردشیرخره خوانند برپا کرد و دریاچه بزرگی کنده چهار جوی ازش برآورد و آتش بدانجا نشاند و کوه ستبری کنده و رود بُرازه را روان ساخت بسیار دیه دستگرد آبادان ساخت و بسیار آتش بهرام فرمود نشاندن " (کارنامه اردشیر پابگان، ۱۳۰۶: ۳۸۰).

جدول ۱: ترتیب زمانی گزارش‌ها و گمانه‌زنی‌ها بر کاربری ساختمان‌های تخت‌نشین (نگارندگان)

Table 1: Timeline of reports and speculations on the use of flat buildings

| گزارش‌ها و گمانه‌زنی‌ها بر کاربری ساختمان‌های تخت‌نشین | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| روایتگر | زمان | | | دیدگاه | روایتگر | زمان | | | |
| | خورشیدی | قمری | میلادی | | | خورشیدی | قمری | میلادی | |
| کارنامگ اردشیر پابگان | ۱۳۲ | ۱۳۶ | ۷۵۴ | آتشگاه | رومن گیرشمن | ۱۳۴۱ | ۱۳۸۱ | ۱۹۶۲ | آتشکده |
| ابوجعفر محمد طبری | ۲۰۴ | ۲۱۰ | ۸۲۵ | قصر طربال و آتشکده | ایدت پرادا | ۱۳۴۳ | ۱۳۸۳ | ۱۹۶۴ | برج آتشگاه |
| احمد بن ابی‌یعقوب | ۲۵۰ | ۲۵۸ | ۸۷۱ | آتشکده | محمدتقی مصطفوی | ۱۳۴۳ | ۱۳۸۳ | ۱۹۶۴ | آتشکده |
| ابن فقیه همدانی | ۲۷۱ | ۲۹۰ | ۹۰۲ | آتشگاه | محمدعلی امام شوشتری | ۱۳۴۷ | ۱۳۸۷ | ۱۹۶۸ | کوشک (خانهٔ شاه) |
| ابواسحاق ابراهیم استخری | ۳۳۰ | ۳۴۰ | ۹۵۱ | ساختمانی دکان مانند | اسکار رویتر | ۱۳۴۸ | ۱۳۸۹ | ۱۹۷۰ | چهارطاق یا آتشکده |
| علی ابن محمد مسعودی | ۳۳۵ | ۳۴۵ | ۹۵۶ | طربال | کلاوس شیپمان | ۱۳۴۹ | ۱۳۹۰ | ۱۹۷۱ | طربال، آتشکده |
| ابوعلی محمد بلعمی | ۳۴۱ | ۳۵۲ | ۹۶۳ | آتشخانه و کوشک | دیتریش هوف | ۱۳۵۲ | ۱۳۹۳ | ۱۹۷۴ | آتشکده |
| محمد ابن حوقل | ۳۲۱ تا ۳۴۸ | ۳۳۱ تا ۳۵۹ | ۹۴۳ تا ۹۷۰ | طربال و ایران‌کیاخره و ایوان | علی سامی | ۱۳۵۵ | ۱۳۹۶ | ۱۹۷۶ | کاخ یا آتشکده‌ای از زمان هخامنشی |
| ابن‌فریغون | ۳۶۱ | ۳۷۲ | ۹۸۲ | چشمهٔ آب | احمد موسوی | ۱۳۶۷ | ۱۴۰۸ | ۱۹۸۸ | تداوم زیگورات |
| ابوالقاسم فردوسی | ۳۵۶ تا ۳۸۵ | ۳۶۷ تا ۳۹۷ | ۹۷۷ تا ۱۰۰۶ | آتشکده | علی‌اکبر سرافراز و بهمن فیروزمندی | ۱۳۷۳ | ۱۴۱۴ | ۱۹۹۴ | ساختمان اشرافی و تشریفاتی |
| ابن بلخی | ۴۸۳ تا ۴۹۶ | ۴۹۸ تا ۵۱۱ | ۱۱۰۴ تا ۱۱۱۷ | دکه و ایران‌گرده و طربال؛ دو آتشگاه بر سر دو آبگیر (غدیر) | محمدکریم پیرنیا | ۱۳۷۸ | ۱۴۱۹ | ۱۹۹۹ | آتشکده |
| مستوفی قزوینی | ۷۱۸ | ۷۴۰ | ۱۳۳۹ | دکه‌ای عظیم (ایوان) | رضا مهرآفرین و همکاران | ۱۳۹۲ | ۱۴۳۴ | ۲۰۱۳ | کاخ شاهانه |
| اوژن ناپلئون فلاندن و پاسکال کوست | ۱۲۲۹ | ۱۲۶۷ | ۱۸۵۱ | آرامگاه یا آتشگاهی از زمان هخامنشیان | میلاد وندایی و رویا تاج‌بخش | ۱۳۹۳ | ۱۴۳۵ | ۲۰۱۴ | چهارتاقی مذهبی |
| فرصت الدوله شیرازی | ۱۲۷۲ | ۱۳۱۰ | ۱۸۹۳ | عمارتی با حوض آب | ناصر نوروز زاده چگینی و همکاران | ۱۳۹۳ | ۱۴۳۵ | ۲۰۱۴ | گودال: آب‌انبار و آب‌نما |
| ارنست هرتسفلد | ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ | ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ | ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵ | آتشکده | مجید متظهرظهوری و حسن کریمیان | ۱۳۹۳ | ۱۴۳۵ | ۲۰۱۴ | آتشکده |
| آندره گدار | ۱۳۰۷ تا ۱۳۳۹ | ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۹ | ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۰ | آتشگاه | احسان طهماسبی و همکاران | ۱۳۹۵ | ۱۴۳۷ | ۲۰۱۶ | کاخ شاهی در کنار استخر آب برای شست‌وشوی آیینی یا فراهم کردن آب آشامیدنی مجموعه |
| لویی واندنبرگ | ۱۳۳۶ | ۱۳۷۷ | ۱۹۵۸ | آتشگاهی روباز | جودکی عزیزی و همکاران | ۱۳۹۶ | ۱۴۳۸ | ۲۰۱۷ | کاخ نه‌گنبدی و آب‌نمایی در کنار آن |

مکان‌یابی دقیق این متن در شهر اردشیرخوره نامشخص است؛ اما با واکاوی متن و سنجش آن با جایگاه کنونی تخت‌نشین، می‌توان شاهد یافته‌هایی همسان و همانند بود. چنین انگاشته می‌شود که اردشیر با پیروزی بر اردوان به پارس بازگشت و دستور به ساخت شهر اردشیرخوره داد.

سپس گودالی بزرگ کندند؛ شاید سکوی تخت‌نشین از پسماند خاک همان گودال باشد؛ چنانکه در گزارش‌ها، بارها به سکویی افراشته در میانگاه شهر اردشیرخوره اشاره شده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱؛ استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۱؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۳۱ – ۱۳۲ و ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

سپس آبی برای پر کردن گودال از سرچشمه‌های شمالی گسترهٔ اردشیرخوره بدان روانددند، تا چهارجوی از آن سرچشمه گیرد. چنانچه دو حوض آب نیز با دیواری یکپارچه از سنگ و ساروج در کنار سکوی تخت‌نشین دیده می‌شوند (فرصت الدوله شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۲ و Huff, 2012: 165).

تصویر ۳- پایه‌های ایوان شرقی رو به حوض آب (نگارندگان)

Photo 3- Pillars of the east porch facing the water ponds

تصویر ۴- دورنمای تختگاه از کانون شهر (نگارندگان)

Photo 4- View of the throne from the city center

در نزدیکی دو گودال، سکویی سنگی برافراشته‌اند. بر روی آن، چهارستون تنومند و سنگ‌های پاک‌تراش فروریخته‌ای قرار دارند. اتصال سنگ‌های پاک‌تراش، به روش دم‌چلچله‌ای است (تصویر ۳ تا ۵). (Schippmann, 1971: 106). این شیوهٔ ساخت و سنگ‌های تراشیده، می‌تواند دیرینگی سکو را به پیش از زمان ساسانیان برساند (فلاندن و کوست، ۱۳۵۶: ۳۸۶-۳۸۷ و سامی، ۱۳۵۵: ۳). تهرنگ چهارتاقی با دهانه‌ای بزرگ بر روی سکو، یادآورندهٔ الگوی فراگیر در سازمان فضایی ساختمان‌های زمان ساسانی به شمار می‌رود؛ چنانکه گدار هم بر این باور است (گدار و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۴-۳۲) و گزارش‌های تاریخی نیز از ساخت این بنا در زمان ساسانیان یاد می‌کنند (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱؛ بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۵؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۲؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۳۱ – ۱۳۲؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۰۶؛ فردوسی، ۱۳۷۵: ۶، ۱۶۵ و یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۴)؛ با این وجود آگاهی روشنی از زمینه‌های شکل‌گیری مجموعهٔ تخت‌نشین در دسترس نیست. گروهی نیز با بررسی و تفسیر فن ساخت و شیوه‌های چینش سنگ‌های تراشیدهٔ بنا، آن را برساخته‌ای از ارتباط دوسویهٔ فرهنگی میان ساسانیان و رومیان می‌دانند که پیام ایدئولوژیک روشنی به همراه دارد. آنان این ساختمان را ابزاری می‌دانند که اردشیر برای پیوند قدرت نوظهورش با سازندگان تخت جمشید به‌کار برده است و برای ساخت آن نیز از معماران استان‌های شرقی امپراتوری روم بهره گرفته است (Sauer, 2017: 223-224)؛ گرچه هوف با مقایسهٔ چهارتاقی تخت‌نشین و نمونه‌های مشابه رومی، ساخت این بنا را به صنعت‌گران بومی نسبت داده است (Huff, 2012: 165)؛ لیکن زمانی که او مطالعهٔ خود را بر روی این بنای تاریخی آغاز کرد، با کمبود منابع پژوهشی در این زمینه روبرو بود، چنانکه نسبت به این موضوع نیز اظهار نظر کرده است (Huff,1972: 510-517).

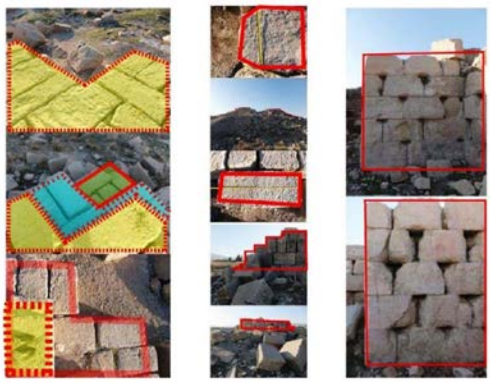

تصویر ۵- تحلیل جزییات سنگ پاکتراش تختگاه در دیوار و کف (نگارندگان)

Photo 5 - Detailed analysis of bed stone on the wall and floor

اما پژوهش‌های متأخرتر، از پیشرفت‌های ارتش اردشیر در شرق روم خبر می‌دهند و آگاهی بیشتری از چگونگی ارتباط ساسانیان و رومیان در اختیار گذاشته‌اند که قابل تأمل است.[۶] همچنین در بررسی‌های باستان‌شناختی، آبراهی به اندازهٔ ۶۰ در ۴۰ سانتی‌متر، از سنگ لاشه و ملات ساروج و گچ یافتند که آب قناتی را از سطحی پایین‌تر به تخت‌نشین می‌رساند (نوروز زاده چگینی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۳)؛ از این رو، گذر رودخانه‌ای که از شمال غرب به درون شهر روان است و آبراهی که در پیرامون گودال کاوش شده‌اند، پذیرفتن گزارش کارنامهٔ اردشیر را ممکن می‌سازد (تصاویر ۵ و ۶).

تصویر ۶- آبراه سنگی منتهی به میانگاه در ضلع شمال غربی (نوروز زاده چگینی، ۱۳۹۳: ۱۶۷)

Photo 6- Rocky waterway leading to the middle ground on the northwest side of the city (Nowruzzadeh Chegini, 2014: 167)

تصویر ۷- دیوارهای باقی‌مانده در ضلع شمالی شرقی حوض آب (نوروز زاده چگینی، ۱۳۹۳: ۱۶۷)

Photo 7- Remaining walls on the northeastern side of the water basin (Nowruzzadeh Chegini, 2014: 167)

همان‌طور که اشاره شد، در شرق گودال دوم موجود که یادآور حوض دوم است نیز ردپای بقایای آثاری درک می‌شود که می‌تواند حاوی بقایای گنبدی باشد که ابن بلخی به آن اشاره کرده است. افزون بر این، در ادامه تحلیل‌ها شباهت نزدیکی میان شیوهٔ ساخت تخت‌نشین و معبد آناهیتای بیشاپور دیده می‌شود؛ برای نمونه می‌توان به حضور طرحواره‌هایی مانند تالار چلیپایی، پله‌های دالان مانند ارتباطی و حوض آب در هردو بنا اشاره کرد که نمایانگر زبان فضایی مشترکی در سازمان‌دهی معماری هر دو بنا است. همچنین از نظر فن ساخت نیز در هردو حوض آب، از مصالح سنگ‌های پاک‌تراش و در هردو تالار هم از سنگ‌های لاشه استفاده شده است (شکل ۱۱ و ۱۲).

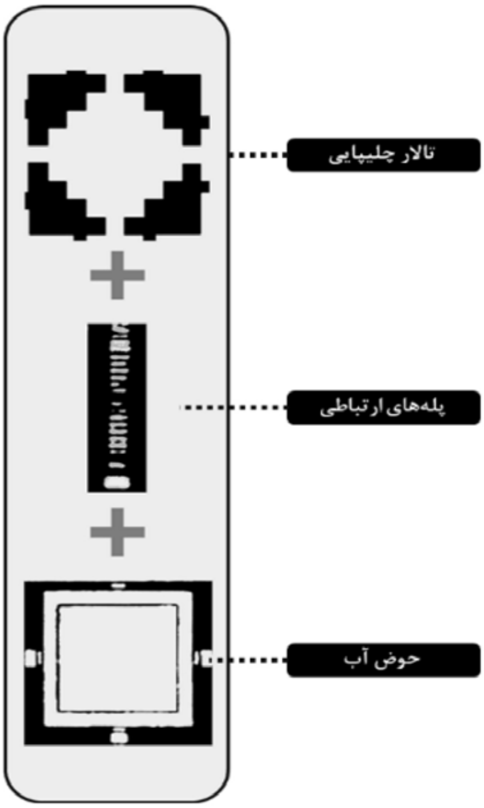


شکل ۱۱- کاربرد طرحواره‌های مشابه در سازمان‌دهی مجموعهٔ تخت‌نشین و مجموعهٔ بیشاپور (نگارندگان)

Figure 11 - Application of similar schemas in organizing the Takht-i-nishin complex and the Bishapour complex

پلکان‌هایی در پیرامون چهارتاقی به چهارسو گسترده‌اند؛ ردیفی از پلکان‌ها در سوی غربی به حوض آب راه می‌یابند؛ این پلکان‌ها، پیوندگاه سکوی چهارتاقی و حوض آب بودند. با

روی‌آوری به تهرنگ چهارطاقی‌های گسترهٔ اردشیرخوره (وندایی و تاجبخش، ۱۳۹۳: ۲۹) و گزارش‌های تاریخی، می‌توان چنین انگاشت که چهارتاقی تخت‌نشین با توجه به سازمان فضایی و ساختار سازه‌ای‌اش، نمی‌تواند شایستهٔ کاخی بزرگ برای شاهنشاه ساسانی باشد. همچنین نمی‌توان آن را نیز در شمار آتشکده‌ها برشمرد؛ چراکه آتشکده، مجموعه‌ای از چندین فضاست که قرارگیری این ریزفضاها در کنار یکدیگر، ساختمان آتشکده را تشکیل داده‌اند.این آتشکده‌ها دارای مجموعه‌ای از چند فضای گوناگون مانند اتاق نگهداری آتش، منزلگاه موبدان، اتاق نگهداری هدایا و نذورات و نیز فضایی برای برگزاری جشن‌های مذهبی با مشارکت مردم (غالباً حیاطی در کنار چشمه و آبریزگاه) و ... هستند؛ بنابراین از نظر سازمان فضایی با بنای چهارتاقی بر روی سکوی تخت‌نشین متفاوت‌اند. به نظر می‌رسد چهارتاقی تخت‌نشین را می‌توان در گروه «آتشگاه‌ها» در نظر گرفت؛ هرچند که آتشگاه می‌توانست در مقام «اتاق آتش» بخشی از فضای آتشکده نیز باشد. آتشگاه، اتاقی کوچک است با چند فضای کوچک‌تر در پیرامون که معمولاً به‌صورت چهارتاقی مستقلی ساخته می‌شد که اطراف آن باز باشد؛ همچنین ریزفضاهای آن نسبت به آتشکده کم‌تر بود. چنانچه در تخت‌نشین شهر اردشیرخوره یا برای نمونه در چهارتاقی نیاسر، جره، قنات‌باغ، نقاره‌خانه، خرمایک، موردستان و غیره نیز این سازمان فضایی دیده می‌شود.حوض و استخر کنار سکو را هم می‌توان در پیوندی تنگاتنگ با ایزد بانوی آناهیتا و نیایشگاه آب دانست؛ چراکه در پندار زرتشتیان، آب عنصری مقدس است و اَرِدْویسورَ اناهیتا [نمناک نیرومند نیالوده]، انگارهٔ آسمانی و زمینی آب، هم رودی مینوی و هم محافظ آب‌هاست (اوستا، ۱۳۷۱: ۲۹۷-۳۲۲). خانهٔ آناهیتا نیز در کنار دریاچه‌ها و رودها قرار دارد؛ آن‌چنان‌که در «اوستا»، کردهٔ ۲۳، آمده است:

"اوست دارندهٔ هزار دریاچه و هزار رود... در کرانهٔ هریک از این دریاچه‌ها، خانه‌ای خوش ساخت با یک‌صد پنجره درخشان و یک‌هزار ستون خوش‌تراش برپا است. خانه‌ای کلان‌پیکر که بر هزار پایه جای دارد." (اوستا، ۱۳۷۱: ۳۱۶)؛ حوض آب در سوی شرقی تخت‌نشین با دیواری یکپارچه محصور بود و پلکانی ارتباطی برای رفت‌وآمد با سکوی چهارتاقی داشت که نشان از شکل‌گیری فضایی معمارانه دارد؛ همچنین آورده‌اند که آبراهی بر روی سکو است که آب را همچون فواره از یک‌سوی آن روان می‌کند و به سوی دیگر فرو می‌رود (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱؛ استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۱ و ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۸). این حوض را آب‌انبار یا آب‌نمایی برای تأمین آب باغ‌های درون شهر دانسته‌اند (نوروز زاده چگینی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۶۵).

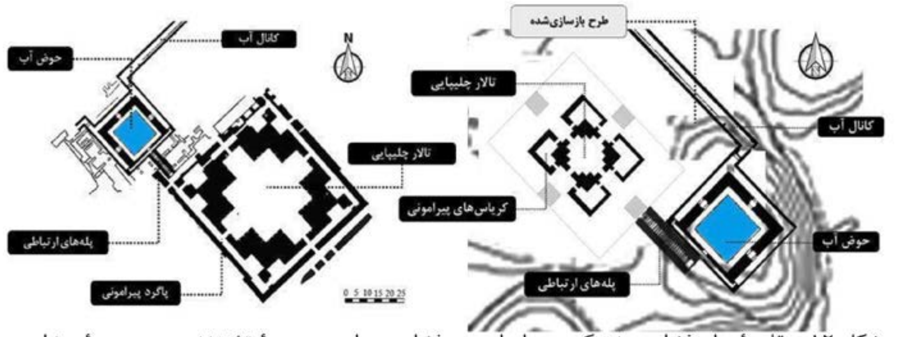


شکل ۱۲- مقایسهٔ زبان فضایی مشترک در سازمان‌دهی فضای معماری مجموعهٔ تخت‌نشین و مجموعهٔ بیشاپور (نگارندگان)

Figure 12- Comparison of common spatial language in organizing the architectural space of Takht-i-nishin complex and Bishapour complex

اما گزارش‌های پرتکرار به مسئله روان ساختن آب به شهر و جوشش فواره مانند آن در تخت‌نشین، و احداث دو حوض آب و چهارطاقی مرتبط با آن (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۸) می‌تواند نشانگر جایگاه برجستهٔ

آب و داشتن کارکردی ویژه برای آن باشد؛ از این رو، به نظر می‌رسد نمی‌توان این فضا را فقط یک آب‌انبار برای سیراب کردن باغ‌های شهر یا آب‌نمایی برای زیباسازی فضای میانگاه دانست؛ بلکه می‌توان با نظر اندازی بر اندیشه‌های شکل‌دهندهٔ این فضا و همچنین قداست آب نزد زرتشتیان توجه کرد. این مفاهیم در لایه‌هایی واپس‌تر، پیوندی نزدیک با سنت‌های آیینی و آموزه‌های مذهبی زرتشتیان دارد؛ چنانکه می‌توان چهارتاقی و حوض آب را بخشی از یک مجموعهٔ آیینی پنداشت؛ آتشگاه و نیایشگاه در تخت‌نشین، جایگاهی برای نیایش آتش و ستایش آب‌های روان بود. از این رو، این مجموعه را می‌توان نیایشگاهی برای پرستش ایزد بانو آناهیتا دانست؛ چراکه ستایش آناهیتا را همراه با ستایش آب‌وآتش می‌دانند (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۴۹)؛ آن‌چنان‌که در «دفتر سوم دینکرد»، کردهٔ ۱۸۷، به پاییدن آب در کنار آتش و پرهیز از آن به تاریکی [آلودگی] توصیه شده است (دینکرد سوم، ۱۳۸۴: ۲۷۴-۲۷۵). با این گزاره، چرایی کاربرد پلکان‌های سکو آسان‌تر می‌نماید؛ چراکه پیوندگاهی میان چهارتاقی و حوض آب بود. موبدان با پایین آمدن از پلکان سکو، به پایاب نیایشگاه راه می‌یافتند و پس از نیایش در پیشگاه ایزدان و انجام مراسم آیینی، آب حوض را در بوستان‌ها و خانه‌های شهر روان می‌کردند تا زمین‌های شهر از موهبت ایزدان پربار شوند؛ آن‌چنان‌که آناهیتا، ایزد حاصلخیزی و باروری هم بود (اوستا، ۱۳۷۱: ۲۹۷) و شهر نیز بوستان‌های پربار و سرسبز فراوانی داشت (ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۴۹). بنابراین چهارتاقی آتشگاه، جایگاهی برای آتش مقدس است که نیایش آن بر بالای فضایی روباز انجام می‌گرفت؛ بدین ترتیب، تخت‌نشین می‌توانست به‌مانند یک مجموعهٔ آیینی-تشریفاتی، کاربری چندگانه و پیوسته‌ای مانند آتشگاهی رو بسته برای آتش مقدس و نیایشگاهی روباز برای ستایش آب‌های روان فراهم سازد. همچنین مراسم نمادین قربانی هم در فضای روباز انجام می‌گرفت (گدار و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۴). هرودوت آورده است هنگامی‌که ایرانیان می‌خواهند برای آب نیاز و فدیه دهند، به کنار دریاچه و جویبار و چشمه‌سار می‌روند، در کنار آن خندق [گودال] حفر می‌کردند؛ موبدان هم برای پاکی آب، در کنار خندق کلام مقدس می‌خوانند (Herodot, 2013: 61)؛ بنابراین، احترام و قداست آب در نزد ایرانیان سنتی دیرینه داشت. هوف نیز عقیده دارد که آتشگاه‌های روزگار ساسانی، توسعهٔ نهایی همان پرستشگاه‌های روبازی بودند که هرودوت از آن یاد می‌کند (هوف، ۱۳۹۳: ۱۲۳). اما از سویی دیگر، افرادی همانند مایکل رف (Michael Roaf)، نظریهٔ متفاوتی در رابطه با پیشینه معابد (با وجود عنصر تورفتگی راست‌گوشه در کنار درگاه در آن‌ها در عصر آهن در آشور و غرب ایران، به‌ویژه تالارهای ستون‌دار حسنلو، گو دین، باباجان و درگاه کاخ خشیارشاه در تخت جمشید) مطرح می‌کنند (Roaf, 1998: 57-80). به‌هرحال، این جایگاه که بیشتر در پیشگاه چهارتاقی قرار می‌گرفت، برای شست‌وشو و پاکیزگی پرستشگران استفاده می‌شد. این جایگاه را «پت‌سیاو» یا «پادیاو» می‌نامیدند و در پیرامون آن هم ساختمان‌هایی با کارکرد دیگر جای داشتند؛ گاه دورتادور پادیاو را به‌مانند گودال باغچه، درخت می‌کاشتند (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۴۹)؛ حتی در جایی که آب روی زمین روان بود و نیاز به گودال نبود، باز هم کمی زمین را گود می‌کردند تا نظرگاه ایوان را نبندد. در آنجا مردم دست‌ورو می‌شستند. اتاق‌هایی برای پوشیدن لباس‌های سفید بود تا پس از آن وارد پرستشگاه شوند؛ همانند این پادیاوها، همانی است که در روزگار اسلامی، به شکل وضوخانه وارد معماری مسجدها شد (پیرنیا، ۱۳۹۱: ۱۹۷-۱۹۹). بنابراین فضای حوضخانه و وضوخانه در مسجدها که پادیاو هم خوانده می‌شدند، پیشینه‌ای کهن دارند که می‌تواند ریشه در نیایشگاه‌هایی همچون آناهیتا و حوضچه‌های آب مقدس پیش از اسلام داشته باشند؛ آن‌چنان‌که در تخت‌نشین اردشیرخوره نیز حوضچهٔ آب مقدس یا پت‌سیاو در کنار تالار چلیپایی آتشگاه با الگوی چهارتاقی قرار گرفته است. این الگوی ارتباط معماری و آب، در سازمان فضایی

معماری روزگار ساسانی بارها تکرار شده است؛ برای نمونه می‌توان به ارتباط کاخ آتشکدهٔ اردشیر در فیروزآباد و چشمهٔ روبروی آن اشاره کرد؛ چنانچه چارچوبی سنگی و مربع شکل به دور چشمهٔ آب و پله‌هایی که ایوان را به چشمه می‌رساند، نشان از شکل‌دهی فضایی معمارانه دارد. نمونه‌های دیگری از این ارتباط در چهارتاقی نیاسر و مجموعه آتشکده شیز در تخت سلیمان و چندین بنای دیگر وجود دارند که احتمالاً کاربری مذهبی داشته‌اند. این سازمان‌دهی فضا در معماری روزگار ساسانی، هم به بهره‌گیری از اقلیم و مکان جغرافیایی یاری رساند و هم از طریق معماری، فضاهای آیینی و مذهبی را پدید آورد. دودمان ساسانیان، از سویی پیوند تنگاتنگی با پیشهٔ زردشتی‌گری و پیشوایی مذهبی داشتند و از سویی دیگر با توانمندی‌های سیاسی و قدرت فرمانروایی به سیاست‌مداری پرداختند؛ از این رو، هم قدرت مذهبی را در اختیار گرفتند و هم قدرت سیاسی را به دست آوردند. اردشیر پابگان [اردشیر یکم، ۱۹۲ – ۲۴۲ میلادی] خود را از فرزندان پادشاهان پیشین [کیانیان] می‌دانست و به پیروی از سنت پیشینیانش، آتشبان و سپاه گردان یکی از چند دولت کوچکی بود که در گذر زمان و پس از چندپاره شدن گسترهٔ فرمانروایی پارتیان سر برآورد (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۱-۱۲؛ بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۰؛ طبری، ۱۳۶۲: ۲، ۵۸۰؛ گیرشمن، ۱۳۷۰، ۱۲۳؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱، ۴۴۱؛ رجبی، ۱۳۸۳: ۳۱-۳۲؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۲۰ و یانگ و همکاران، ۱۳۸۹: ۹۱). اردشیر به‌عنوان شاه موبد دولت ساسانی، علاقهٔ وافری به انجام مراسم مذهبی به‌ویژه آتشبانی آتشکدهٔ آناهیتا داشت. آناهیتا در این زمان در اوج قدرت بود. او در مقام ایزد آب و باروری و پیروزمندی، رونقی بی‌سابقه پیدا کرد و پرستشگاه‌هایش بر اهورامزدا پیشی گرفت (رجبی، ۱۳۸۳: ۴، ۱۹۰)؛ البته می‌توان چنین انگاشت که اهورامزدا در مقام خدای بزرگ، نیازی به بارگاه نداشته است. گرچه با توجه به برتری میترا نسبت به آناهیتا، هنوز بر ما روشن نیست که چرا با وجود خویشاوندی آتش با خورشید، بزرگ‌ترین آتشکده‌ها منضم به نیایشگاه‌های آناهیتا بوده‌اند و چه ارتباطی میان نیایشگاه آناهیتا و آتشکده برقرار بوده است. نخستین سندهای مکتوب از ساسانیان دربارهٔ ایزد بانو آناهیتا، در زمان «شاپور یکم [۲۴۱-۲۷۳ میلادی]» به‌جامانده‌اند. سنگ‌نبشته کعبهٔ زرتشت در نقش رستم، از ساخت آتشکده‌ای برای آناهیتا در شهر بیشاپور یاد می‌کند که برای همسرش آناهیدبانو ساخته است (رجبی، ۱۳۵۰: ۶۵-۶۶)؛ از این رو، نمی‌توان اشاره‌ای مستند به نیایشگاه آناهیتا در زمان اردشیر پابگان داشت و بنیان نوشته‌های پژوهشگران در این باره، برپایهٔ گمانه‌هاست. هرچند به باور گیرشمن، بیشتر نیایشگاه‌های روزگار پارتیان به آناهیتا [ناهید] تعلق دارد (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۲۰)؛ سندهای تاریخی هم پذیرفتن این دیدگاه را دوچندان می‌کند. چنانکه در گزارش‌های تاریخی به وجود نیایشگاه آناهیتا پیش از فرمانروایی ساسانیان، در شهرهایی مانند پاسارگاد، پارسه، شوش، الشتر، بلخ، بابل، همدان، سارد، دمشق، کنگاور، ارشک و چند شهر دیگر آگاهی داده‌اند (گدار، ۱۳۷۱: ۳۲۰؛ شامون و اردستانی، ۱۳۸۱: ۱۳۲-۱۳۹ و پیرنیا، ۱۳۹۱: ۱۹۵). گرچه به نظر می‌رسد که بازهم نیازمند پژوهش‌های بیشتری در این زمینه است. بنابراین ساخت نیایشگاه آناهیتا در

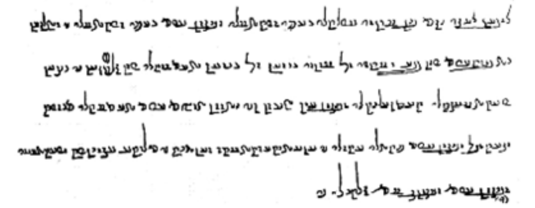

تصویر ۸- اشاره به آتشکدهٔ «آناهید اردشیر» در متن پهلوی سنگ‌نبشتهٔ کعبهٔ زرتشت به دستور کرتیر (رجبی، ۱۳۵۰: ۵۶

Photo 8- Referring to the fire temple of "Anahid Ardeshir" in the Pahlavi text of the stone inscription of the Kaaba of Zoroaster by the order of Carter (Rajabi, 1350: 56)

زمان اردشیر، رخدادی تازه به شمار نمی‌آید؛ چنانکه پیش از او، ساسان [نیای اردشیر] و پابگ [پدر اردشیر]، از شاهکان [شهرداران] و آتشبانان نیایشگاه ایزد بانو آناهیتا در شهر استخر بودند (بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۰؛ لوکنین، ۱۳۵۰: ۳۹-۴۰؛ نلدکه، ۱۳۵۸: ۴۲؛ گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۲۳ و ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۱، ۴۴۱)؛ همچنین شاپور [فرزند اردشیر] هم پس از اردشیر در شهر بیشاپور، به بنیان نیایشگاهی برای ایزد بانو آناهیتا پرداخت. از این رو، ساسانیان به‌ویژه در آغاز کارشان، با پیروی و تداوم از سنت‌های پیشین به برپایی نیایشگاه‌های مذهبی پرداختند. پس از شاپور، کرتیر [موبدان موبد یا روحانی بزرگ زرتشتیان]، در بند ۸ سنگ‌نبشتهٔ کعبهٔ زرتشت، از دو آتشکدهٔ آناهیتا در اردشیرخوره و استخر یاد می‌کند (تصویر ۸) و چنین می‌نگارد: " [بهرام شاه شاهان] مرا در همه شهر [کشور] موبد و داور کرد. مرا در آتشکدهٔ «آناهید اردشیر» و «آناهید بانوی استخر»، آیین‌بد [رییس تشریفات مذهبی] و فرمانروا کرد و مرا کرتیر بخت‌روان [رهانندهٔ روان] بهرام-هرمزد-موبد نام کرد "(رجبی، ۱۳۵۰: ۶۵-۶۶).از این رو، با وجود اشاره به آتشکدهٔ «آناهید اردشیر» بی‌گمان می‌توان به وجود نیایشگاهی برای ایزد بانو آناهیتا در شهر اردشیرخوره اندیشید. جایگاه و اهمیت نیایشگاه آناهیتا در اردشیرخوره و نیز نیایشگاه آناهیتا در استخر، آن‌چنان ارزشمند بود که کرتیر، بزرگ‌ترین موبد زمان ساسانی، به ریاست تشریفات مذهبی آن افتخار می‌کند و این سرافرازی را با سنگ‌نبشته‌ای بر پیکرهٔ کعبهٔ زرتشت به یادگار می‌گذارد. همچنین نگاشته‌اند که اردشیر پیش از نبرد هرمزدگان در برابر اردوان، نذر کرد اگر پیروزمند باشد، سر و گنج‌های اردوان را بر نیایشگاه آناهیتا در اردشیرخوره خواهد آویخت (طبری، ۱۳۶۲: ۲، ۵۸۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱، ۴۴۴؛ رجبی، ۱۳۸۳: ۱، ۳۵۵) یا در ادامهٔ پیروزمندی‌هایش، سرهای دشمنانش در مرو را به آتشکدهٔ آناهیتا پیشکش کرد (بلعمی، ۱۳۴۹: ۳۸ و نلدکه، ۱۳۵۸: ۴۸). در زمان شاپور دوم [۳۰۹-۳۷۹ میلادی] نیز همچنان رسم بر این بود که سر بریدهٔ دشمن را به آناهیتا پیشکش کنند؛ همان‌گونه که او با سرهای مسیحیان چنین کرد (رجبی، ۱۳۸۳: ۱، ۲۱۴). پیشکش آوردن به درگاه آناهیتا، رسمی است که از دیرباز انجام می‌شد. چنین فدیه‌ای را اُرُد یکم [۳۷-۵۶ پیش از میلاد]، پادشاه پارتی، در نبرد پرآوازهٔ حرّان میان کراسوس [کنسول روم] و سورنا [سردار پارتی] انجام داد. ارد یکم به نشانهٔ پیروزی، پرچم‌های سیاه رومیان را بر درگاه نیایشگاه آناهیتا آویخت (رجبی، ۱۳۸۳: ۴، ۱۹۴). در آبان یشت هم آمده است که آناهیتا، پیشکش دهندگان راستین و نیک‌اندیش را به خواسته و آرزویشان می‌رساند: "اردویسور اناهیتا که همیشه خواستار زَور نیاز کننده و به آیین، پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشد "(اوستا، ۱۳۷۱: ۲۹۷-۳۲۲). آن‌چنان‌که در آبان یشت آمده است، یکی از آرزوهای بزرگ پادشاهان این بود که در نبرد با هماوردان خود پیروز شوند و بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها باشند و آناهیتا آن‌ها را کامیاب گرداند. آناهیتا آرزوی اردشیر را هم برای پیروزی در جنگ با هماوردان پارتی و یکپارچه ساختن ایرانشهر برآورد تا اردشیر، سپاسگزار و تابندهٔ راستین ایزد بانوی جنگ و جنگاوری باشد؛ او تبدیل به بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها شده بود (جلیلیان، ۱۳۹۷: ۵۱). از گزارش‌های پراکنده چنین برمی‌آید که نیایشگاه‌های آناهیتا از ثروت سرشاری برخوردار بودند. آن‌چنان‌که بارها به تاراج رفتند یا پادشاهان هنگام نیاز مالی به گنجینهٔ سرشار آن روی می‌آوردند (گویری، ۱۳۷۱: ۱۰۳۲ و رجبی، ۱۳۸۳: ۱، ۳۵۴). افزون بر این، بسیاری از نیایشگاه‌های آناهیتا را بر بلندی و بر روی سکو می‌ساختند تا هم از آلودگی‌اش پرهیز شود و هم دور از دسترس باشد؛ چراکه این نیایشگاه پر از گنجینه‌ها و کالاهای ارزشمند بودند و برای جلوگیری از دست‌آویزی دشمنان، آن را بر فراز بلندی‌ها و کوه‌ها می‌ساختند و در آنجا به نیایش می‌پرداختند (باستانی‌پاریزی، ۱۳۴۴: ۲۵). تخت‌نشین اردشیرخوره نیز بر بلندای سکو قرار داشت و این مسئله یکی از شناساترین ویژگی‌ها در گزارش‌های تاریخی به شمار می‌رفت (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱؛ استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۱ و ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۴۸)؛ به همین سبب، گزارش‌های پیشکش آوری اردشیر به درگاه آناهیتا در اردشیرخوره نیز پذیرفتنی می‌نماید. گزارش‌های طبری و استخری و

ابن حوقل و ابن بلخی نیز تخت‌نشین را با واژهٔ «طربال» نوشته‌اند (استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۱؛ ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۴۶؛ طبری، ۱۳۶۲: ۲، ۵۸۲ و ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۸)؛ هرچند که بررسی ریشهٔ «طربال» به پژوهش‌های زبان‌شناسی ویژه‌ای نیازمند است؛ اما هرتسفلد و گدار و امام شوشتری و پیرنیا و موسوی هم این واژه را واکاوی کرده‌اند (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۴۵۴؛ هرتسفلد، ۱۳۵۵: ۱۵۲؛ موسوی، ۱۳۶۷: ۲۶-۲۷ و گدار و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۶ و پیرنیا ۱۳۷۸: ۷۸). در بررسی این دیدگاه‌ها، چند ساختار گوناگون مطرح است؛ مهم‌ترین مفهوم، انگاره‌ای از ساختمان بلند و افراشته‌ای است که شاید نزدیک‌ترین مفهوم با جایگاه کنونی تخت‌نشین باشد. با بررسی این نام‌واژه، نام‌های دیگری مانند «ایوان» و «کیاخره» و «ایران‌گرده» نیز دیده می‌شوند (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱ و استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۱)؛ نام‌واژهٔ «ایوان» می‌تواند در اینجا نزدیک‌ترین یادآورندهٔ مفهوم «کاخ» باشد که شماری از پژوهندگان هم از آن یاد کرده‌اند؛ اما چنین پنداشته می‌شود که سازمان فضایی چهارتاقی تخت‌نشین، شایستهٔ کاخی بزرگ نیست و چنین گمانی در بنیاد نادرست و نارواست؛ چون همان‌طور که پیش‌تر آمد، کاخ دارای ریزفضاهای گسترده و گوناگونی است که در این چهارتاقی دیده نمی‌شود. اما می‌توان ایوان را با مفهومی نزدیک به «نظرگاه» دانست، چنانکه در گزارش‌ها به اشرافیت و دید داشتن بنا نسبت به دیگر نقاط شهر اشاره شده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۴۱؛ استخری، ۱۳۴۰: ۱۱۱ و ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۴۸).

## ۷. نتیجه

واکاوی سندهای تاریخی در این پژوهش چنین گواهی می‌دهند که دیدگاه‌های پرشمار و گاه ناهمسانی دربارهٔ چیستی و چگونگی کارکرد ساختمان‌های تخت‌نشین مطرح است. از سده‌های آغازین شکل‌گیری دولت اسلامی تاکنون، پژوهندگان پرشماری به گمانه‌زنی پیرامون کارکرد ساخته‌های تخت‌نشین پرداخته‌اند. شماری از پژوهندگان، این مجموعه را کاخ دانسته‌اند، و شماری دیگر به آتشکده بودن این مجموعه اشاره کرده‌اند؛ هرچند در این میان دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که به سردرگمی و ناشناختگی بیشتر این مجموعه افزوده‌اند. کاربری‌هایی مانند «طربال»، «آتشگاه»، «آتشخانه»، «کوشک»، «دکان»، «آتشکده»، «کاخ»، «خانه»، «نیایشگاه»، «ایران‌کیاخره»، «ایوان»، «ایران‌گرده»، «آرامگاه»، «تخت‌نشین»، «زیگورات» و «نیایشگاه» از جمله نام‌هایی است که برای این ساختمان پنداشته‌اند. همچنین دو گودال در نزدیکی چهارتاقی جای دارند که در بررسی‌ها آن را «غدیر»، «حوض آب»، «آبگیر»، «چشمهٔ آب»، «آب‌انبار» و «آب‌نما» دانسته‌اند؛ شمار دیگر از گزارش‌ها، چهارتاقی تخت‌نشین را به‌اشتباه با برج سنگی و کاخ بیرون شهر یکسان پنداشته‌اند. بنابراین، بهره‌گیری از روش ترتیب تاریخی در بازخوانی و بازاندیشی سندهای تاریخی، بازشناسی عمیق‌تری را از گزارش‌ها و گمانه‌زنی‌های پیرامون تخت‌نشین فراهم ساخت. همچنین با بررسی و تحلیل فضای تخت‌نشین در بازدیدهای میدانی، انگاره‌هایی پیرامون کاربرد ساختمان‌های تخت‌نشین پدید آورد که توانایی تجزیه‌وتحلیل سندهای تاریخی را در مطالعهٔ تطبیقی و برابر سنجی با بستر محیطی به همراه داشت.در این بررسی‌ها، تخت‌نشین به‌مثابه پدیده‌ای در نظر گرفته شد که نیروها و انگیزه‌های سیاسی و مذهبی بیشترین نقش را در شکل‌دهی به آن ایفا می‌کردند. گزارش‌های متعدد به نشاندن آتش بر بالای سکویی افراشته به‌مثابهٔ نظرگاه و در کنار آن اشاره به رساندن آب از طریق آبراه‌ها و فواره‌ها به تخت‌نشین، نشان از اهمیت دو پدیدهٔ آب‌وآتش دارند که دین زرتشت از قداست ویژه‌ای برخوردارند. با بررسی سازمان فضایی مجموعهٔ تخت‌نشین و تطبیق این عوامل با نمونه‌های مشابه، چنین انگاشته شد که تخت‌نشین اردشیرخوره در پیوندی نزدیک با مجموعه‌ای مذهبی و

مجموعه‌ای آیینی باشد. سازمان فضایی چهارتاقی نشان می‌دهد که این بنا، نه کاخ و نه آتشکده، بلکه آتشگاهی رو بسته برای آتش مقدس بوده است و حوضچهٔ آب نیز نیایشگاهی روباز برای ستایش آب‌های روان بود. چنانکه در مجموعهٔ تخت‌نشین نیز تالار چلیپایی با الگوی چهارتاقی و حوض آب در همجواری آن، در پاسخ به فراهم نمودن جایگاهی برای نیایش آب‌وآتش پدیده آمده‌اند و بنا بر گفته‌ی ابن بلخی و بقایای ویرانه‌های موجود در شرق حوض دوم، احتمالاً الگوی آتشگاه و حوض در کنار هر دو چاله‌ی آب قابل بازخوانی از نقشه‌ی توپوگرافی وجود داشته است. این دو ساختمان مجموعه‌ای پیوسته به یکدیگرند و زبان مشترکی را در خوانش فضا در برداشته‌اند؛ یافته‌های پژوهش نیز نشان می‌دهد که این مجموعه بخشی از یک مجموعهٔ مذهبی یکپارچه در میانگاه شهر بوده است که اردشیر پابگان آن را به پیروی از نیاکانش و برای ستایش ایزد بانو آناهیتا پیشکش کرد. اردشیر پابگان که خود را شاه موبد می‌دانست و همچون نیاکانش به آتشبانی نیایشگاه آناهیتا می‌پرداخت، با ساخت مجموعهٔ مذهبی تخت‌نشین توانست هم به اندیشه‌های بلندپروازانهٔ سیاسی‌اش بپردازد و هم با قدرت‌نمایی و جاه‌طلبی‌اش، جهان‌بینی دودمان ساسانی را بر همگان آشکار سازد؛ در نتیجه، می‌توان این انگاره را به میان آورد که در تداوم سنت‌های پیشین، نیایشگاهی برای ستایش آناهیتا و آتشگاهی به شکرانهٔ پیروزی برای پادشاه پیروزگر پدید آمد. از این رو، رویکرد آیندهٔ این پژوهش، طرح مستند نگاری بقایای تخت‌نشین و انطباق یافته‌های حاصل از مطالعات تاریخی و محیطی با بقایای کالبدی بر روی زمین و نیز طرح‌های بازسازی‌شده به‌منظور یافتن شکل احتمالی تالار یا تالارهای چلیپایی چهارطاقی و حوض‌های آب است.

## پی‌نوشت

۵. متن سرودهٔ فردوسی به شرح زیر است:

یکی شارستان کرد پر کاخ و باغ * بدو اندرون چشمه و دشت و راغ / که اکنون گرانمایه دهقان پیر * همی خواندش خوره‌اردشیر

یکی چشمهٔ بی‌کران اندروی * فراوان از آن چشمه بگشاد جوی / برآورد بر چشمه آتشکده * بر او تازه شد مهر و جشن سده

به گرد اندرش باغ و میدان و کاخ * برآورده شد جایگاه فراخ / چو شد شاه با دانش و فر و زور * همی خواندش مرزبان شهر گور

۶. برای مطالعهٔ بیشتر این منابع را بخوانید.

Edwell, P. (2008), Between Rome and Persia: The Middle Euphrates, Mesopotamia and Palmyra under Roman Control, London and New York: Routledge.

Edwell, P. (2013), "Sasanian Interactions with Rome and Byzantium', in D.T. Potts (ed.), The Oxford Handbook of Ancient Iran, New York: Oxford University Press, pp.840-55.

Kettenhofen, E. (1995), 'Die Eroberung von Nisibis und Karrhai durch die Sasaniden in der Zeit Kaiser Maximins (235/236 n. Chr.)', Iranica Antigua, 30, PP. 159-77.

Dignas, B. and Winter, E. (2007), Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals, Cambridge: Cambridge University Press.

## منابع

ابراهیم، مصطفی، (۱۴۰۴ ه.ق.)، المعجم الوسیط، استانبول، ترکیه، نشر دارالدعوه.

ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۳)، تاریخ کامل، ترجمهٔ محمدحسین روحانی، تهران، اساطیر.

ابن حوقل، محمد، (۱۳۴۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الارض)، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.

ابن بلخی، (۱۳۸۵)، فارسنامه، نگارش: گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلیسون، تهران، اساطیر.

حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۶۲)، مترجم: منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری.

ابن فقیه، احمد. (۱۳۴۹)، مختصر البلدان: بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ محمدرضا حکیمی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

استخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۴۰)، مسالک و ممالک، ترجمهٔ ایرج افشار، تهران، ایران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

امام شوشتری، محمدعلی، (۱۳۴۷)، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

ــــــــــ (۱۳۷۱)، اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایران، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، مروارید.

ـــــــــــ (۱۳۹۵)، بندهش، گردآوری: فرنبغ دادگی، برگردانی به فارسی: مهرداد بهار، چاپ پنجم، تهران، توس.
پرادا، ادیث؛ دایسون، رابرت و ویلکینسون، چارلز. (۱۳۸۳). هنر ایران باستان، ترجمهٔ یوسف مجیدزاده، تهران، دانشگاه تهران.
پیرنیا، محمدکریم، (۱۳۶۲)، معماری مساجد ایران، نشریهٔ هنر، بهار، شمارهٔ ۳، صص ۱۳۶ تا ۱۵۱.
پیرنیا، محمدکریم، (۱۳۷۸)، تحقیق در معماری گذشتهٔ ایران، با تدوین غلامحسین معماریان، تهران، نشر مرکز انتشارات دانشگاه علم و صنعت ایران.
پیرنیا، محمدکریم، (۱۳۹۱)، معماری ایرانی، تدوین غلامحسین معماریان، تهران، سروش دانش.
ـــــــــــ (۱۳۵۲). تاریخ سیستان، به کوشش ملک‌الشعرا بهار، تهران، کلاله خاور.
جلیلیان، شهرام، (۱۳۹۷)، اردشیر پابگان و خدا بانو آناهیتا، فصلنامهٔ علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)، سال بیست و هشتم، شمارهٔ ۳۷، صص ۳۵ تا ۵۶.
جودکی عزیزی، اسدالله و همکاران، (۱۳۹۶)، بررسی و تحلیل تخت‌نشین شهر گور؛ بنایی نُه گنبد با کارکرد تشریفاتی، مطالعات باستان‌شناسی دانشگاه تهران، سال ۹، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، صص ۵۵ تا ۷۴.
فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۵، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر: احسان یار شاطر، دفتر ششم، کالیفرنیا، آمریکا، انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران.
بلعمی، محمد، (۱۳۴۹)، کارنامه ساسانیان (گزیده بخشی از تاریخ بلعمی)، نگارش: بدیع الله دبیری‌نژاد، اصفهان، نشر کتابفروشی ثقفی.
ـــــــــــ (۱۳۸۴)، دینکرد سوم، به کوشش فریدون فضیلت، تهران، مهرآیین.
رجبی، پرویز، (۱۳۵۰)، کرتیر و سنگ‌نبشتهٔ او در کعبهٔ زرتشت، نشریه بررسی‌های تاریخی، شمارهٔ مخصوص، صص ۱ تا ۶۸.
رجبی، پرویز، (۱۳۸۳)، هزاره‌های گمشده: زرتشت، اهورامزدا و اوستا و اشکانیان (پارت‌ها)، ، تهران، توس.
رویتر، اسکار، (۱۳۸۷)، معماری سنتی، در کتاب: سیری در هنر ایران، به کوشش آرتور پوپ و فیلیس اکرمن، ترجمهٔ مهدی مقیسه و محمدعلی شاکری‌راد، تهران، علمی و فرهنگی.
سامی، علی، (۱۳۵۵)، شهر باستانی گور و فیروزآباد کنونی (کاخ - آتشکده - سنگ‌نگاره فیروزآباد و سنگ‌نبشته پهلوی آن)، نشریهٔ هنر و مردم، آبان و آذر، شمارهٔ ۱۶۹ و ۱۷۰، از ۲-۹.
سرفراز، علی‌اکبر و بهمن فیروزمندی، (۱۳۷۳)، مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر ایران در دوران تاریخی ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی، با تدوین حسین محسنی و محمدجعفر سرو قدی، تهران، ققنوس.
شامون، م. ل. و اردستانی، مریم، (۱۳۸۱)، آناهید: کیش و پراکنش و او، نشریهٔ نامهٔ انجمن، تابستان، شمارهٔ ۶، از ۱۳۲ تا ۱۳۹.
طبری، ابوجعفر محمد، (۱۳۶۲)، تاریخ الرسل و الملوک، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
طهماسبی، احسان؛ ایمانی، نادیه و رحیم زاده، محمدرضا، (۱۳۹۵)، بررسی جایگاه شهر گور در دورهٔ ساسانیان و چیستی و کارکرد بناهای میانی آن، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، پاییز و زمستان، شمارهٔ ۱۱، ص ۹۱ - ۱۰۶.
فرصت الدوله شیرازی، محمد نصیر، (۱۳۷۷)، آثار عجم، ویرایش: منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.
فلاندن، اوژن ناپلئون و پاسکال کوست، (۱۳۵۶)، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمهٔ حسین نور صادقی، اصفهان، اشراقی.
ـــــــــــ (۱۳۰۶)، کارنامه اردشیر پابگان، ترجمهٔ احمد کسروی، نشریه ارمغان، مرداد و شهریور، شمارهٔ ۶۵ و ۶۶، ص ۲۷۷ - ۳۸۴.
گدار، آندره، و سیرو، ماکسیم، (۱۳۷۱)، آثار ایران، ترجمهٔ ابوالحسن سرو قد مقدس، چاپ دوم، مشهد، ایران، آستان قدس رضوی.
گیرشمن، رومن، (۱۳۷۰)، هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، ترجمهٔ بهرام فره‌وشی، تهران، علمی و فرهنگی.
ـــــــــــ (۱۳۷۲)، ایران از آغاز تا اسلام، برگردانی به فارسی، ترجمهٔ محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی.

گیرشمن، رومن، (۱۳۹۰)، هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمۀ عیسی بهنام، تهران، علمی و فرهنگی.

گیمن، دوشن، (۱۳۸۵)، دین ایران باستان، برگردانی به فارسی، رویا منجم، تهران، علم.

مستوفی قزوینی، حمدالله، (۱۳۳۶)، نزهة القلوب، به کوشش گای لیسترانج، ویرایش محمد دبیر سیاقی، قزوین، ناشر حدیث امروز.

مسعودی، علی، (۱۳۷۴)، مروج الذهب، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.

مصطفوی، محمدتقی، (۱۳۴۳)، اقلیم پارس (آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس)، شمارۀ ۴۸، تهران، انجمن آثار ملی.

منتظرظهوری، مجید و کریمیان، حسن، (۱۳۹۳)، اردشیرخوره از شکل‌گیری تا زوال با استناد به متون تاریخی، پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۴، شمارۀ ۲، پاییز و زمستان، صص ۶۵ - ۸۳.

موسوی، احمد، (۱۳۶۷)، طربال تداوم معماری زیگورات، نشریه کیهان فرهنگی، سال پنجم، دی، شمارۀ ۵۸، صص ۲۶ - ۲۷.

مهرآفرین و همکاران، (۱۳۹۲)، اردشیرخوره تخت‌نشین اردشیر پابگان، مجله پیام باستان‌شناس، سال دهم، شمارۀ نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۰۷ - ۱۲۰.

نفیسی، علی‌اکبر، ۱۳۵۵، فرهنگ نفیسی، تهران، خیام.

نوروز زاده چگینی، ناصر، ناصر خاکی، احمد و احمدی، حسام‌الدین، (۱۳۹۳)، از کاخ تا شهر بررسی و شناسایی شیوه‌های انتقال آب اردشیرخوره ( گور) در دوران ساسانی و اسلامی، در مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دورۀ هفتم، شمارۀ ۴، صص ۱۵۳ تا ۱۷۳.

نلدکه، تئودور، (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمۀ عباس زریاب، تهران، انتشارات انجمن ملی.

واندنبرگ، لویی، (۱۳۴۸)، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمۀ، عیسی بهنام، تهران، دانشگاه تهران.

وندایی، میلاد و تاجبخش، رویا، (۱۳۹۳)، اردشیرخوره، پایتخت مذهبی ساسانیان، دو فصلنامه تخصصی دانش مرمت و میراث فرهنگی، زمستان، ویژه‌نامۀ آتشکده‌ها و آتشگاه‌های ایران، صص ۱۱ - ۴۲.

هرتسفلد، ارنست، (۱۳۵۵)، تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ترجمه: علی‌اصغر حکمت، تهران، ایران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

هوف، دیتریش، (۱۳۶۵)، نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران، به کوشش: محمدیوسف کیانی، تهران، نشر ارشاد اسلامی.

هوف، دیتریش، (۱۳۶۶)، فیروزآباد، برگردانی: کرامت‌الله افسر، مجموعه مقالات شهرهای ایران، بـه کوشش محمدیوسف کیانی، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد.

هوف، دیتریش،(۱۳۷۵)، در زمینه بازسازی برج فیروزآباد، فارس، ایران، نشر سازمان میراث فرهنگی.

ــــــــــــــ(۱۳۹۳)، چهارطاقی‌های ساسانی در فارس، ترجمه: احسان طهماسبی، مجله بین‌المللی مطالعات و تحقیقات ایرانی، سال اول، شمارۀ سوم، صص ۱۲۳ - ۱۳۴.

یانگ، کایلر و همکاران، (۱۳۸۹)، ایران باستان، ترجمۀ یعقوب آژند، تهران، انتشارات مولی.

یعقوبی، احمد. (۱۳۸۲). «تاریخ یعقوبی»، ترجمۀ محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.

Andenberg, Louis, 1969: Archeology of Ancient Iran, Translated by Issa Behnam, Tehran, Iran, University of Tehran Publication [In Persian].

Herodotus, 2013: The Histories, Translated By: George Rawlinson, Book 1, Russia, Moscow, Roman Roads Media [In Persian].

Herzfeld. Ernst, 1976: Ancient History of Iran Based on Archeology, Translated by Ali Asghar Hekmat, Tehran: National Anthem Association Publication [In Persian].

Huff, Dietrich, 1972: Der Takht-I-Nishin in Firuzabad: Mass-Systeme Sasanidischer Bauwerke I, Archäologischer Anzeiger. pp. 510-17.

Huff, Dietrich, 1986: A Brief Overview of Urbanization and Urban Planning in Iran, By: Mohammad Yousef Kiani, Tehran, Iran, Islamic Guidance Publication [In Persian].

Huff, Dietrich, 1987: Firoozabad, Translation by Keramatollah Afsar, Collection of Articles on Iranian Cities, Ed: Mohammad Yousef Kiani, Volume 2, Tehran, Iran, The Ministry of Culture and Guidance Publication [In Persian].

Huff, Dietrich, 1996: In the Field of Reconstruction of Firoozabad Tower, Fars, Iran, by The Cultural Heritage Organization Publication [In Persian].

Huff, Dietrich, 2012: Das Plansystem von Ardašīr-xwarrah: Agrarkolonisatorisches Großprojekt und gebautes Staatsmodell eines von Gott gegebenen Königtums, Beiträge des internationalen Symposiums in Göttingen, 28. und 29. Juni 2012.

Huff, Dietrich, 2014: The Sassanid Four Studies in Persia, Translated by Ehsan Tahmasebi, International Journal of Iranian Studies and Research, First Year, No. 3, Pp. 123-134 [In Persian].

Noldeke, Theodore, 1979: History of Iranians and Arabs during the Sassanid era, translated by Abbas Zaryab, Tehran, Iran, National Association Publishing Series [In Persian]

Nowruzzadeh Chegini, Nasser, Naser Khaki, Ahmad and Ahmadi, Hesamuddin, 2014: From Palace to City, A Study and Identification of Ardeshirkhoreh (Goor) Water Transfer Methods in The Sassanid and Islamic Periods, In Iranian of Archaeological Research Journal, Volume 7, Number 4, Pp. 153 - 173 [In Persian].

Roaf, Micheal, 1998: Multiple Rabbets on Doors in Iron Age Assyria and Western Iran, In: Iranica Antica, Volumn 33, 57-80.

Sauer, Eberhard W., (ed. 2017. Sasanian Persia: Between Rome and the Steppes of Eurasia. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Schippmann, Klaus, 1971: Die iranischen Feuerheiligtümer, Walter de Gruyter, Berlin.

Wandai, Milad and Tajbakhsh, Roya, 2014: Ardeshir Khoreh, The Religious Capital of The Sassanids, Two Specialized Quarterly on The Science of Restoration and Cultural Heritage Journals, Winter, Special Issue of Fire Temples and Fire Temples of Iran, Page 11 42 [In Persian].

Yaqubi, Ahmad, 2003: Yaqoubi History, Ed: Mohammad Ibrahim Ayati, Volume I, elmi and farhangi Publication [In Persian].

Young, Keller et al, 2010: Ancient Iran, Translated by Yaghoub Azhand, Second Edition, Tehran, Iran, Molly Publication [In Persian].

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022
Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"... University of Tehran

# Introduction and Analysis of the Architecture of the Tomb of Sultan Ibrahim Reza in Darmian City and Reading the Relics of its Historical Writings

Ali Asqar Mahmoodi Nasab [1]& Seyyed Rasool Mousavi Haji [2]& Abed Taghavi[3]

(189-213)

Received: 12, July, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2021. 280274.142706
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

**Abstrac**

The study of Islamic Period buildings in Iran proves the presence of countless religious and non-religious tombs that are scattered in most parts of this border and region. As one of the most important elements of Islamic-Iranian architecture, these buildings have a special diversity, so that their study reveals the architectural and decorative features of each period. Tomb for religious Personalities in Iran has received more attention than other Islamic countries; the reason for this is the role of tombs and its integration with the customs and religion of Muslim Iranians, and this is the reason that justifies the continued popularity of religious tombs in Iran. In this research, the architecture of the tomb of Sultan Ibrahim Reza located in Abgarm village of Darmian city, South Khorasan province will be introduced. In the present article, while introducing and analyzing the architecture of the building, motifs and decorations, inscriptions and memorabilia of the building are discussed. The present article is based on a descriptive-analytical method and its findings are partly through the study of library resources and the other part is done in the field. The main question of the research is in what period this building was built and what are the salient features of the building architecture? According to the inscription of the building and short reports made by previous scholars, the construction date of the building dates back to the Safavid period, while by studying and analyzing the architecture of Timurid buildings in Khorasan, it probably dates back to the late Timurid period. The tomb of Sultan Ibrahim Reza is a two-storey building with four porches and a magnificent dome. Among the architectural features of the building are symmetry, the use of various arches and magnificent inscriptions on the body of the building, which provide complete information about this building over a long period of time.

**Keywords:** Tombs of Sultan Ibrahim Reza, Timurid - Safavid, Architecture, Inscription.

1. Ph.D. Candidate in Archeology, Mazandaran University, Babolsar, Iran.
2. Corresponding Author Email: Seyyed_rasool@yahoo.com
Professor, Department of Archeology, Mazandaran University, Babolsar, Iran.
3. Assistant Professor, Department of Archeology, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

## Interdiction

The study of Islamic Period buildings in Iran proves the presence of countless religious and non-religious tombs that are scattered in most parts of this border and region. As one of the most important elements of Islamic-Iranian architecture, these buildings have a special diversity, so that their study reveals the architectural and decorative features of each period. In this research, the architecture of the tomb of Sultan Ibrahim Reza will be introduced. In terms of location of this tomb in South Khorasan province, Darmian city, Gezik section (easternmost part of the city and adjacent to the Afghan border) and located in the village of Abgarm and based on the point (utm) in latitude and longitude 0243998/3644094 and altitude It is located on average 1325 meters above sea level (Fig 1). The existence of many historical monuments from prehistoric to Islamic periods shows the importance of this region from the east of the country and the borders of the land of Qohestan. Among the monuments of this region, we can mention the ruins of Shah Vali, the area of Abbasabad Pal, the area and castle of Tabas Messina, the castle of Muslims, the castle of Patang, the castle of the mosque of Hendvalan, and so on. The main research questions are: 1- In what period was this building built? 2- What are the features of the building architecture?

The tomb of Sultan Ibrahim Reza is built in the north-south direction with dimensions of 19 × 20 meters (area 380 square meters) and the architecture of the building consists of different parts such as porch, dome space, room and water storage. In terms of plan, this building is quadrangular and the interior space in which the tomb is located is square and with an area of 91.2 square meters has a dome cover (shape 1). The tomb of Sultan Ibrahim Reza is built on two floors and in the form of four porches, all four porches leading to the dome of the building, which today, except for the west and east entrance porches, the two north and south entrances are blocked (Fig 3). The entrance porch on the north side of the building has a higher height than the other sides, the porch on the south side is smaller than the others and the height of the west and east sides is the same and symmetrical. Access to the first floor is possible through a staircase from the west and east sides, each side of which is designed with porches and leads to each other. The dome that is located on top of this tomb has been turned into a circle from a square perimeter and a dome has been made through a sequencing (Fig 7). The depth of corner construction used in the building is 1.5 meters and its dome is designed and built as a shell (saber moghadam, 1997: 4). One of the important features in the construction of the dome of the building is the use of sequencing, which is the main feature of the architecture of the Timurid period (HillenBrand, 2010: 294 & Blair and Bloom, 2007: 99). Inside the porches, the north, west and east sides of the three gypsum lattice windows are worked with a crescent arch that provided light inside the building. The door of the porch on the west and east sides of the building is inlaid and these wooden doors have two leaves and an inscription that shows the construction of the building and its builder (Fig 5). The inscription engraved on the east and west doors shows the name of the door manufacturer and its construction date to 1890 AD. Manuscripts have been written on the inner walls of the dome of the tomb of Sultan Ibrahim Reza. These relics are the heart of the pilgrims' writings, some of which belong to the Safavid period and some of which belong to the later periods, which have been written in ink with Nasta'liq, Nasta'liq broken, Naskh and Sols lines. The most important topics of these manuscripts are: memorabilia, Quranic verses and chapters, prophetic hadiths, references to historical events and poems on various topics, especially the praise of the Prophet, Imams and the person buried in the tomb. The inscriptions cover a period of 370 years, so that the oldest identified inscription dates to 1568 and 1594 AD and the newest inscription dates to 1938 AD (nasrabadi, 2003- Fig 10-20). The date of construction of the tomb of Sultan Ibrahim Reza, according to the inscription of the western porch, dates back to the early Safavid period (1495 AD- Fig 2).

## Conclusion

By observing the architecture, we find that its architectural style is taken from the architectural features of the Timurid period, and after this inscription, repairs have been done in the building.

Regarding the architecture of the building, as it was said, this tomb had four porches and the entrance of all four porches directly entered the central dome. The north porch of the building was higher than the other porches. An example of such a high porch that is used as an entrance can be seen in the landmarks of the Timurid period (Hattstein And Delius, 2004: 417-423), including the shrine of Mullah Kalan Monastery, the tomb of Qasim Anwar (O'kane, 2007) and the local architecture of the Qohestan region in the tomb of Turanshah Sarayan (mahmoodi nasab, 2014: 209) and even the mosque of Hendvlan Clearly seen (O'kane, 2007: 268). However, as it was said, the main porch of the building is closed and today it is possible to enter the building from both the east and west porches, and the fact that the inscription is inside the west porch can be said to have been restored in 1495 AD. The north porch is blocked and the west and east porches are used as the main entrance and the inscription is installed in the same (west) porch, creating the suspicion that the building was built in the Safavid period. But another reason could be that the year of construction began at the end of the Timurid period and its completion is in the Safavid period, and for this reason the year of construction is mentioned on the inscription and the inscription is installed in this porch. However, it can be said that the centrality of Herat during the reign of the kings of the Timurid period and the proximity of Herat to the region of Qohestan and the late Timurid period of government is limited to Khorasan, the construction of these buildings in this region was not ineffective, including buildings in this period A landmark in the cities and villages of Qohestan, including the Qayen Grand Mosque, the tomb of Turanshah Sarayan, the tomb of Gol Khosf, the mosque of Handwalan, the mosque and the tomb of the four domes of Afin, etc., which is one of the interesting points. This period is built between buildings.

Special elements and features of Sultan Ibrahim Reza architecture, such as porch, dome, the presence of tombstones with inscriptions and monuments of historical writings written on the wall, this building as one of the last buildings with Timurid architecture style built in Khorasan, Counted.

# معرفی و تحلیل معماری آرامــگاه سلــطان ابراهــیم رضا (ع) در میان و خوانش یادگار نوشته‌های تاریخی آن[1]

**علی‌اصغر محمودی نسب**

**دانش‌آموختهٔ دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.**

**سید رسول موسوی حاجی[2]**

**استاد گروه باستان‌شناسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.**

**عابد تقوی**

**استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

علمی - پژوهشی

## چکیده

بررسی بناهای دوران اسلامی در ایران، حضور بی‌شمار آرامگاه‌های مذهبی و غیرمذهبی را نشان می‌دهد که در اکثر نقاط این مرز و بوم پراکنده‌اند. این ابنیه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر معماری اسلامی - ایرانی از گوناگونی ویژه‌ای برخوردارند، به‌طوری‌که مطالعهٔ آنها ویژگی‌های معماری و تزئینی هر دوره را نمایان می‌کند. آرامگاه برای شخصیت‌های مذهبی و بزرگان در ایران بیشتر از سایر کشورهای اسلامی مورد توجه بوده است؛ دلیل این امر نیز به نقش آرامگاه‌ها و آمیختگی آن با آداب‌ورسوم و مذهب ایرانیان مسلمان برمی‌گردد و همین امر است که توجیه‌گر تداوم اقبال عامهٔ مردم به آرامگاه‌های مذهبی در ایران است. در این تحقیق به معرفی معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) واقع در روستای آبگرم شهرستان در میان، استان خراسان جنوبی پرداخته خواهد شد. در پژوهش حاضر ضمن معرفی و تحلیل معماری بنا، نقوش و تزئینات، کتیبه‌ها و یادگار نوشته‌ها بنا موردبحث قرار می‌گیرد. مقاله حاضر بر اساس روش توصیفی- تحلیلی بوده و یافته‌های آن بخشی از طریق مطالعهٔ منابع کتابخانه‌ای و بخش دیگر به‌صورت میدانی انجام شده است. سؤال اصلی پژوهش این است که این بنا در چه دوره‌ای ساخته شده است و معماری بنا دارای چه ویژگی‌هایی شاخصی است؟ با توجه به کتیبهٔ بنا و گزارش‌های کوتاهی که توسط محققان قبلی انجام شده، تاریخ ساخت بنا به دورهٔ صفوی برمی‌گردد، درحالی‌که با مطالعه و تحلیل معماری بنا با بناهای تیموری در خراسان، احتمالاً قدمت آن به اواخر دورهٔ تیموری برمی‌گردد. آرامگاه سلطان ابراهیم رضا، بنایی چهار ایوانی که دارای گنبد و ایوان رفیعی در دو طبقه ساخته شده است. از جمله ویژگی‌های معماری بنا ضمن قرینگی آن و استفاده از طاق‌ها و قوس‌های متنوع، وجود کتیبه‌هایی با خطوط مختلف در داخل آرامگاه و درب‌های کتیبه‌دار است که اطلاعات کاملی از این بنا طی یک بازهٔ طولانی را ارائه می‌دهد.

**واژه‌های کلیدی:** آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع)، تیموری - صفوی، معماری، ایوان، کتیبه، نقاشی.

## ۱. مقدمه

مطالعه دربارهٔ معماری ایران، نشان‌دهندهٔ چگونگی گسترش آن در طی پانزده قرن گذشته است. در هر دوره بناهایی با ویژگی‌های گوناگون در روستاها، شهرها، جاده‌های کاروانی، مناطق کویری، گذرگاه‌های کوهستانی و شهرهای ساحلی ایجاد گردیده که کاربردهای متفاوت داشته‌اند. اهمیت معماری اسلامی وقتی آشکار می‌شود که بدانیم در معماری این دوره به کاربرد مادی و معنوی بناها که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن است، توجه شده است (کیانی، ۱۳۸۶: ۸-۷). با توجّه به شواهد معماری و باستان‌شناسی منتشرشدهٔ موجود می‌توان چنین بیان کرد که بناهای آرامگاهی در ایران بیشتر از سایر کشورهای اسلامی ساخته شده‌اند؛ زیرا ایرانیان به اولیاء و بزرگان خود بسیار احترام می‌گذارند و آنها را تقدیس می‌کردند و برای جاویدان ماندن نام این بزرگان و مردم

---

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری علی‌اصغر محمودی‌نسب با عنوان «بررسی و تحلیل بناهای آرامگاهی اهل تشیع و تسنن در استان خراسان جنوبی» به راهنمایی دکتر سید رسول موسوی حاجی در دانشگاه مازندران است.

۲. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: seyyed_rasool@yahoo.com

نیکوکار و خوش‌نام مقبره‌هایی ساخته می‌شد (حاتم، ۱۳۹۰: ۱۰۲). در صدر اسلام مسلمانان بنا به توصیۀ پیامبر (ص) با هرگونه تظاهر و جلوه‌گری مرتبط با عزاداری، مرگ و تدفین مخالفت می‌ورزیدند (صالحی‌شامی، ۱۴۱۴/ ۸: ۳۸۴ و سبحانی، ۱۴۲۷: ۹۶). یکسان کردن قبور با سطح زمین (تسویه القبور) نشان از برابری همه مؤمنان در مرگ و زندگی دارد و با عادت اسلامی هماهنگ است (هیلن براند، ۱۳۸۹: ۲۵۳). در قرآن کریم (جزء ۱۶)، سورۀ طه آیه ۵۵ این‌طور آمده است: «از آن زمین شما را آفریدیم و به آن بازمی‌گردانیم و از آن بار دیگر بیرون‌تان خواهیم آورد». در اوایل اسلام هر چند آرامگاه سازی از نظر اسلام جایز نبود، ولی با این وجود بناهای آرامگاهی غیرمذهبی زیادی ساخته شد که از آن جمله آن می‌توان به آرامگاه هارون رشید در سناباد اشاره کرد که توسط مأمون این بنا ساخته شد و بعد از فوت امام رضا (ع)، به دستور مأمون آن حضرت را در همان چهار دیواری گنبددار هارون در محوطۀ بالا سر وی به خاک سپرد (غروی، ۱۳۷۶: ۹۹). از جمله دیگر مقابر غیرمذهبی قرون اولیۀ اسلامی می‌توان به مقبرۀ امیر اسماعیل سامانی در بخارا حدود سال‌های ۳۰۰ هـ‌ق (Hattstein And Delius, 2004: 115)، بقعۀ عرب آتا در تیم ۳۳۶ هـ‌ق (هیلن‌براند، ۱۳۸۷: ۱۰۳) و مقبرۀ برجی گنبد قابوس به سال ۳۹۷ هـ‌ق (کیانی، ۱۳۸۶: ۴۵) اشاره کرد. در قرون سوم و چهارم هـ‌ق که هم‌زمان با تأسیس سلسله‌های (علویان و آل‌بویه) است؛ از یک طرف با قدرت گفتن مذهب تشیع و از طرف دیگر با تسلط کامل آنها بر عباسیان علاوه بر مقابر غیرمذهبی، مقابر مذهبی نیز ساخته شد و از قرون میانی و متأخر اسلامی در ایران بناهای آرامگاهی مذهبی زیادی بر جا مانده است. ارادت و توسّل خاصی که مردم این مرزوبوم مخصوصاً شیعیان به اهل‌بیت دارند، مهم‌ترین دلیل برای ساخت و حفظ آرامگاه‌ها مذهبی در طول دوران اسلامی بوده است؛ به‌طوری که کمتر منطقه‌ای را می‌توان یافت که سهمی از این بناها نداشته باشد. جایگاه مقابر مذهبی باعث شده که این بناها در حیات اجتماعی و مذهبی ایران در بافت سنتی شهرها و روستاها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد. عوامل متعددی در شکل‌گیری و توسعه این بناها نقش داشته که نقش مذهب در این موارد به مراتب بیشتر و پُر رنگ‌تر بوده است. معرفی بناهای آرامگاهی ویژگی‌ها معماری و تزئینی هر دوره را نمایان می‌کند و خود گامی در جهت شناخت این بناها در مناطق مختلف ایران است.

در این تحقیق به معرفی معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) واقع در روستای آبگرم شهرستان در میان، استان خراسان جنوبی پرداخته خواهد شد که تاکنون موردمطالعه قرار نگرفته و ضمن توصیف معماری بنا، نقوش و تزئینات و کتیبه‌های آن معرفی می‌شود. این آرامگاه با توجه به کتیبۀ ایوان غربی، بنایی مربوط به اوایل دورۀ صفوی شناخته می‌شود. درحالی‌که نقشه و طرح بنا با ویژگی‌های معماری دورۀ تیموری ساخته شده است. در رابطه با معماری آرامگاه تاکنون تحقیق جامعی صورت نگرفته و تحقیقات انجام‌گرفته بیشتر جنبۀ معرفی و توصیف بنا را به‌صورت مختصر دارد که از آن جمله می‌توان به گزارش ثبتی بنا (صابر مقدم، ۱۳۷۶)، بازخوانی دیوارنگاره‌های آرامگاه سلطان ابراهیم (نصرآبادی، ۱۳۸۲)، طرح مرمت و بازپیرایی ساماندهی بنا و محوطۀ آرامگاه امامزاده ابراهیم رضا (ع) (نوروزی، ۱۳۸۶)، گزارش گمانه‌زنی آرامگاه سلطان ابراهیم (ع) (یوسفی، ۱۳۸۷)، کتاب وارثان عترت، بقاع متبرکه خراسان جنوبی (شاطری، ۱۳۹۴: ۱۲۹) و بررسی شهرستان در میان (صدیقیان، ۱۳۹۴: ۱۰۰) اشاره کرد. این تحقیق اطلاعات کاملی نسبت به معماری این بنا و تزئینات آن ارائه می‌دهد. این اثر در تاریخ ۱۳۷۶/۰۵/۱۱ با شمارۀ ۱۸۸۵ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

## ۲. موقعیت جغرافیایی آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع)

آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) در روستای آبگرم، بخش گزیک، شهرستان در میان (شرقی‌ترین بخش شهرستان و همجوار با مرز افغانستان) واقع‌شده و بر اساس نقطه (UTM) در طول و عرض جغرافیایی ۳۶۴۴۰۹۴/۰۲۴۳۹۹۸ و با ارتفاع متوسط ۱۳۲۵ متر از سطح دریا قرار دارد (تصویر ۱). این بنا در جانب شرقی روستای آبگرم در دامنهٔ کوهی کم ارتفاع و به فاصلهٔ ۴۵ کیلومتری شرق شهر اسدیه (مرکز شهرستان در میان) است. دسترسی به این بنا از طریق جادهٔ اسدیه به گزیگ و سپس به سمت روستای آبگرم میسر می‌شود. نام روستا برگرفته از چشمهٔ آبگرمی است که در انتهای جنوب‌شرقی روستا قرار دارد. این چشمه دارای خواص معدنی بوده به‌طوری‌که علاوه بر ساکنین روستا، مورداستفاده سایر نقاط شهرستان و استان است و افراد زیاد با توجه به خواص آب، به این آبگرم مراجعه می‌کنند. وجود آثار تاریخی فراوان از دوره‌های پیش از تاریخی تا اسلامی نشان از اهمیت این منطقه از شرق کشور و محدودهٔ سرزمین قُهِستان است. از جمله آثار این منطقه می‌توان به محوطهٔ خرابه-های شاه ولی، محوطهٔ رزه، محوطهٔ پَل عباس‌آباد، محوطه و قلعهٔ طبس مسینا، محوطهٔ راوکان، مسجد هندوالان و... اشاره کرد. در قرون میانی اسلامی این منطقه از اهمیت زیادی برخوردار به‌ویژه اینکه در این دوره، فرقهٔ اسماعیلیه در این منطقه قدرت پیدا می‌کنند و از جمله آثار معماری آن می‌توان به قلعهٔ مسلمانان، قلعهٔ کافران، قلعهٔ دختر کلاته گاویچ و قلعهٔ پاتنگ اشاره کرد.

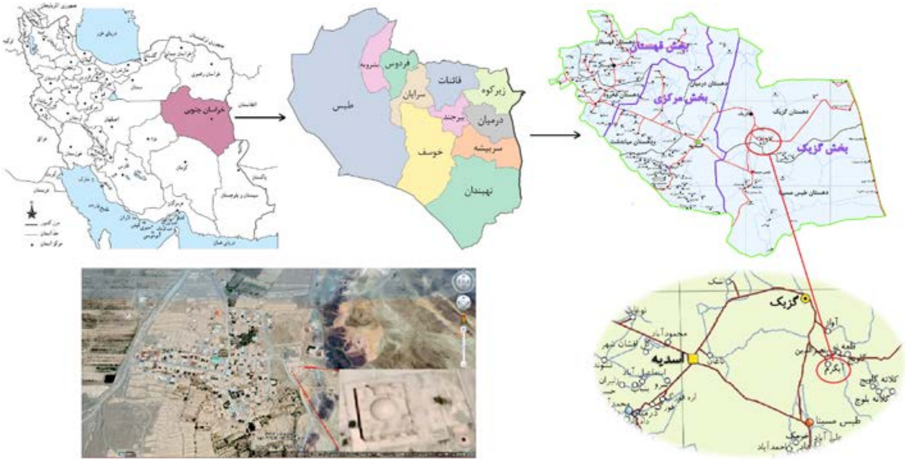

**تصویر ۱: موقعیت آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) در نقشه تقسیمات سیاسی و تصویر ماهواره‌ای (نگارندگان، ۱۳۹۸)**

**Figure 1: Location of the tomb of Sultan Ibrahim Reza in the map of political divisions and in the satellite image (Authors, 2019)**

هم‌چنین این منطقه گذرگاه یکی از راه‌های حیاتی قُهِستان بوده که این راه از زرنگ (زرنج) سیستان شروع می‌شد و بعد از رسیدن به دِه قدیمی طبسین به دُرُح و طبس مسینا (روستای آبگرم در ۱۰ کیلومتری شمال شهر طبس قرار دارد) می‌رسید و از آنجا به نیشابور و یا به زوزن و خواف و هرات وصل می‌شد و از همین راه بوده است که حضرت امام محمدتقی (ع) به طبس مسینا تشریف برد (فرقی، ۱۳۸۱: ۸۴). بیهقی می‌نویسد: «در سال ۲۰۲ هـق محمد بن علی بن موسی‌الرضا (ع) که لقب او تقی بود از راه طبس مسینا دریا عبرت کرد که آن وقت راه قومس مسلوک نبود و آن راه در عهدی نزدیک مسلوک گردانیدند به ناحیت بیهق آمد و در دیه ششتمد نزول کرد و از آنجا به زیارت پدر خویش علی بن موسی‌الرضا (ع) رفت فی سنهٔ اثنتین و ثلاثین و مأتین (بیهقی، ۱۳۶۱: ۴۶).

**۳. تاریخچۀ بنا و شخصیت سلطان ابراهیم رضا (ع)**

داخل ایوان ورودی ضلع غربی بنا و بر بالای درب ورودی کتیبۀ کوچکی روی سنگی سیاه رنگ از جنس گرانیت است که تاریخ ساخت بنا را سنه ۹۱۷ هجری قمری (به علت ساییدگی و شکستگی کتیبه فقط تاریخ آن مشهود است) نشان می‌دهد (نصرآبادی، ۱۳۸۲: ۳؛ تصویر ۲). این بنا هر چند بر اساس کتیبه در دورۀ صفوی ساخته شده، ولی سبک و معماری بنا برگرفته از هنر معماری دورۀ تیموری است. دورۀ تیموریان روزگار رونق و رواج هنر و معماری است. انبوه آثار و اخبار بازمانده از بناهای آن عهد گواه آن است که سران تیموری هوای جاه‌طلبی و میل به جاودانگی نامشان را با حمایت از احداث ابنیه و عمارات برمی‌آوردند (کاوسی، ۱۳۸۹: ۱۰۸). معماری در عصر تیموریان به سبکی یکپارچه نائل شد که بازتاب دهندۀ جهان‌بینی و آرمان‌های زیبایی‌شناختی آن دوران است. این دوران در مقایسه با دورۀ پیشا مغولی، مرحله‌ای نو در توسعۀ معماری در آسیای میانه قلمداد می‌شود. نکتۀ مهم، نو بودن اثر است که بر انگیزانندۀ احساس زیبایی‌شناختی ویژه‌ای در معاصران و نسل‌ها است؛ لیکن نو بودن به معنای قطع رابطه با گذشته نیست. هنر ساختمان‌سازی در عصر تیموری عناصر بسیاری را از گذشته به ارث برده است: معماری، فن معماری، نوع شناسی، تزیینات و حتی نقش‌های تزئینی. نوآوری نه تنها بنیادهای پیشین را ویران نمی‌کند، بلکه آنها را در خود ادغام می‌کند و در دوره‌های عظمت، آنها را توسعه می‌دهد تا به سطحی عالی‌تر برساند. معماری تیموری نظامی منسجم و تلفیقی مستحکم بود که در آن درخشان‌ترین موفقیت‌های گذشته با سهم خلاق حال غنی‌تر می‌شدند؛ چنین بود که این معماری به حدنصابی بی‌سابقه از کمال نائل شد (پوگاچنکووا، ۱۳۸۷: ۱۰۳ - ۱۰۶). به‌طور کل در دورۀ تیموریان روح مذهبی بر مسائل گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سایه انداخته بود. تعصب سلاطین تیموری در دین یا تظاهر آنان به دینداری، فزونی یافتن حرمت سادات، علما و بزرگان دین در جامعه، دستاویز قرار دادن دین برای انجام فتوحات به‌ویژه در دورۀ تیمور، مداومت سلاطین بر زیارت مقابر بزرگان دین و مشایخ، برگزاری مجالس دینی و مباحث کلامی و شرعی، تعمیر بقاع متبرکه، فزونی یافتن روند ساخت ابنیۀ مذهبی، ترویج و گسترش علوم دینی، ظهور نهضت‌های مذهبی شیعی – صوفی، همگی بیانگر تسلط دین و مذهب بر جنبه‌های مختلف اجتماعی در این دوران است. بالطبع در چنین جامعه‌ای توجه به اعتقادات دینی و جهت‌گیری‌های مذهبی افراد در آثارشان نقش مهمی در ارزیابی جایگاه آنان دارد، زیرا همسویی افکار و آثار آن‌ها با جامعه عصر خویش را آشکار می‌سازد (سمائی دستجردی و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۴).

**تصویر ۲: موقعیت کتیبه به تاریخ ۹۱۷ هجری در ایوان غربی (نگارندگان، ۱۳۹۶)**

**Picture 2: Location of the inscription dated 1495 in the western porch (Authors, 2017)**

شخصیت مدفون در این بنا را سلطان ابراهیم رضا (ع) می‌دانند و به قولی این شخص یکی از برادران امام هشتم بوده است و چنان‌که روایت می‌کنند امام رضا به مرزبان می‌نویسد: «یک نفر از ما (طبس مسینا) به طرف

طوس آمده که به ما نرسیده است که احتمال می‌دهند او باشد» (آیتی، ۱۳۷۱: ۱۴۴). طبق گفتهٔ اهالی محلی روستای آبگرم سلطان ابراهیم رضا (ع)، پسر امامزاده حسین بن موسی کاظم (ع) است که مدفن این بزرگوار در طبس گلشن قرار دارد.[۱] اهالی روستای آبگرم از سادات اهل تسنن هستند و خود را از نسل همین امامزاده می‌دانند و پیرو طریقت نقش‌بندی هستند و نسبت به این امامزاده احترام زیادی قائل هستند. روستای آبگرم در گذشته جزء آبادی‌های طبس مسینا یا طبس عناب بوده است که متون تاریخی به آن اشاره کرده که از آن جمله می‌توان به نویسندهٔ مجهول الاسم حدود العالم (۱۳۶۱: ۹۱)، مقدسی (۲/۱۳۶۱: ۴۷۱ )، حمدالله مستوفی (۱۳۸۱: ۲۰۸)، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۰: ۳۱ و ۳۲) و... اشاره کرد.

## ۴. معرفی معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع)

**۱-۴. فضای بیرونی آرامگاه:** آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) در راستای شمال - جنوب با ابعاد ۱۹×۲۰ متر (مساحت ۳۸۰ مترمربع) ساخته شده و معماری بنا از قسمت‌های مختلفی از جمله ایوان، فضای گنبدخانه، حجره و آب‌انبار[۲] تشکیل شده است. این بنا از نظر پلان به شکل چهارضلعی و فضای داخلی که بقعه در آن قرارگرفته نیز به‌صورت مربع و با وسعت ۹۱/۲ مترمربع دارای پوشش گنبدی است. آرامگاه سلطان ابراهیم رضا در دو طبقه و به‌صورت چهار ایوانی ساخته شده (شکل ۱) که هر چهار ایوان به گنبدخانه بنا منتهی می‌شود که امروزه به جزء ایوان ورودی غربی و شرقی دو ورودی شمال و جنوب مسدود شده است. ایوان ورودی ضلع شمالی بنا نسبت به بقیه اضلاع از ارتفاع بیشتری برخوردار بوده، ایوان ضلع جنوبی نسبت به بقیه کوچک‌تر و ارتفاع دو ضلع غرب و شرق به‌صورت یکسان و قرینه است.

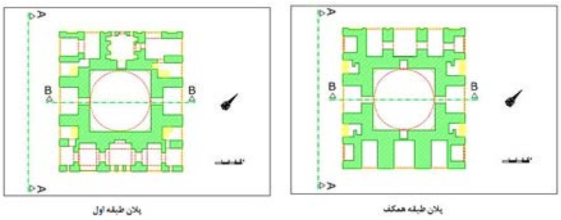

**شکل ۱: پلان بنا در طبقه همکف و اول (آرشیو اداره کل میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی)**

**shape 1: Plan of the building on the ground floor and first (Archive of the General of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of the County of Southern Khorasan)**

در طبقهٔ همکف علاوه بر ایوان‌های اصلی، ایوانچه‌هایی در دو طرف ایوان اصلی با استفاده از قوس جناغی ساخته شده است که این در اضلاع غربی و شرقی به‌صورت قرینه ساخته شده، ضلع شمالی این ایوانچه‌ها به‌صورت مجزا در دو طبقه بوده و ورودی به ایوانچه‌های طبقهٔ اول (دو طرف ایوان شمالی) از طریق پلکان ضلع غربی و شرقی بنا میسر می‌شود. از لحاظ وسعت ایوانچه‌ها ضلع شمالی نسبت به اضلاع غربی و شرقی بزرگ‌تر است. ضلع جنوبی بنا با سه ضلع دیگر تفاوت دارد که سه ایوانچه با قوس جناغی ایجادشده که ایوانچه وسط دارای ارتفاع قوس و مساحت بیشتری نسبت به ایوانچه‌های طرفین است. ایوانچه وسط ورودی به گنبدخانه بنا نیز بوده که مسدود شده است. این سه فضا از طریق یک راهرو در پشت این فضا، به همدیگر راه دارد. علاوه بر این دسترسی به این راهرو از طریق ایوانچه‌های ضلع غربی و شرقی بنا نیز میسر می‌شود. پوشش ایوانچه‌ها به‌صورت عرقچین بوده است و سقف ایجادشده از طریق چهار قوس جناغی که روی پایه‌هایی قرار گرفته، ساخته شده است، به این شکل که بعد از اینکه طاق‌های اصلی روی دیوار قرار گرفت، فضای بین قوس‌ها را بالا آورده و رجچینی قسمت بالایی قوس‌ها به‌صورت مدور می‌شود. معمولاً استفاده از این پوشش به

دلیل اینکه دارای ارتفاع کمتر است و در محیط‌های کوچک نیز می‌توان استفاده کرد، کاربرد دارد و با توجه به دو طبقه بودن بنا ارتفاع کم این پوشش ساخت طبقهٔ اول را نیز راحت‌تر می‌کند. ورودی که ارتباط دهندهٔ این ایوانچه‌ها به یکدیگر است به دلیل عرض کم با طاق خنچه پوش تک گلیویی ساخته شده است. این قوس جنبهٔ تزئینی دارد و بیشتر برای راهروها و سقف‌هایی با دهانهٔ کوچک مورد استفاده قرار می‌گیرد (زمرشیدی، ۱۳۸۷: ۷۲). برخلاف ضلع جنوبی که راهرو در کل این ضلع پشت ایوان‌ها امتداد دارد، ایوانچه‌های سه ضلع دیگر به‌صورت مستقل بوده و به یکدیگر راه ندارد (به جزء ایوانچه سمت راست ایوان غربی و ایوانچه سمت چپ ایوان ضلع شرقی که به این راهرو، راه دارد). دسترسی به طبقهٔ اول بنا از طریق پلکانی در ضلع غربی و شرقی بنا که به‌صورت قرینه طراحی‌شده، انجام می‌شود. این پلکان با طاق خنچه‌پوش تگ گیلویی ساخته شده است. پلکان سمت چپ ایوان غربی و سمت راست ایوان شرقی به دو ایوانچه در طبقه بالا منتهی می‌شود که یک ایوانچه کوچک‌تر و ایوانچه دیگر دارای ابعاد بزرگ‌تری است. این ایوانچه‌ها به ایوانچه‌ها ضلع شمالی بنا نیز راه دارد و درون این ایوانچه‌ها، طاق‌نماهایی قرار دارد که با قوس جناغی تزئین شده است. پلکان سمت راست ایوان غربی و سمت چپ ایوان شرقی، قرینه پلکان سمت مقابل ایوان است با این تفاوت که بعد از ایوانچه بزرگ‌تر به راهرویی در ضلع جنوبی بنا امتداد دارد. این راهرو با طاق خنچه‌پوش تک گیلویی ساخته شده و فضاها با یکدیگر در ارتباط است. جزئیات اندکی در معماری طبقه اول بنا نسبت به طبقهٔ همکف در ضلع جنوبی بنا دیده می‌شود. به این شکل که ایوانچه‌هایی که در دو طرف ایوانی که به گنبدخانه منتهی می‌شود در نقشه طبقهٔ اول نیز به‌صورت قرینه و در بالای این ایوانچه‌ها قرار گرفته است. ولی نقشهٔ ایوان همکف در طبقهٔ اول تکرار نشده و به جای آن سه ایوانچه با طاق هلالی که جنبهٔ تزئینی دارد با ابعاد یکسان کار شده است و قرینگی که در سایر اضلاع این بنا می‌توان دید، در طبقهٔ همکف و اول این ضلع دیده نمی‌شود. به‌طور کلی در فضای طبقهٔ اول ضلع جنوبی پنج فضا وجود دارد که سه فضا در نمای بیرون مشخص است و دو فضای طرفین ورود به ضلع جنوبی که از جنوب‌شرقی و جنوب‌غربی میسر می‌شود، در نمای بیرونی مسدود بوده و فقط دو پنجره با طاق هلالی و با ابعاد ۵۰ سانتیمتر در نمای ضلع جنوبی مشخص است (تصویر ۳).

**تصویر ۳: نمای چهار جهت اصلی بنا (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 3: View of the four main directions of the building (Authors, 2014)**

**۴-۲. ورودی به گنبدخانه:** ورودی به گنبدخانه آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) از طریق ایوان‌های چهارگانه در میانهٔ اضلاع بنا میسر می‌شود. ورودی اصلی بنا از ایوان شمالی بوده که امروزه ورودی این ایوان و ایوان جنوبی مسدود شده و ورود به بنا از ایوان غربی و شرقی امکان‌پذیر است. داخل ایوان‌ها ضلع شمالی، غربی و شرقی سه پنجرهٔ مشبک گچی با طاق هلالی کارشده که نور داخل بنا را تأمین می‌کرده است (تصویر ۴). داخل ایوان ضلع غربی و شرقی بنا دو درب چوبی منبت‌کاری شده مربوط به سال ۱۳۱۲ هجری قرار دارد. این درب‌های چوبی به‌صورت دو لنگه و دارای کتیبه می‌باشند که ساخت بنا و سازندهٔ آن را نشان می‌دهد. کتیبهٔ که قسمت بالای درب شرقی حک‌شده به این شرح است: «عمل استاد بعون صانع جلیل بنده ذلیل محمدابراهیم خلف مرحوم مغفور جنت مکان جامع میرزا اسماعیل‌خان این باب وقف نمود ۱۳۱۲ هـق (تصویر ۵). کتیبهٔ درب غربی روی ستون عمودی درب حک‌شده که متن آن به این شرح است: هو {ناخوانا}کار سلطان میرزا محمدابراهیم خان عمل استاد عبدالرحمن در سنه ۱۳۱۲ هـق (تصویر ۶). گره به‌کاررفته در درب‌های مورد مطالعه از نوع ساده است که نقش بر اساس نقشه از پیش طراحی‌شده، بریده و سپس بروی درب با اتصالات نصب‌شده است. برای نصب طرح مورد نظر از بست‌های فلزی و یا میخ و یا چسب و سریشم استفاده می‌شود. آلت گره در آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) بازوبندی مربع است که علاوه بر مربع اشکال مستطیل، لوزی و ذوزنقه نیز به کار رفته است.

**تصویر ۴: ایوان ورودی ضلع غربی جزئیات پنجره مشبک و طاق‌نماهای کم‌عمق داخل ایوان (نگارندگان، ۱۳۹۶)**

**Figure 4: Entrance porch on the west side details of lattice windows and shallow arches inside the porch (Authors, 2017)**

**تصویر ۵: درب شرقی آرامگاه و کتیبهٔ بالای آن   تصویر ۶: کتیبهٔ درب غربی آرامگاه (نگارندگان، ۱۳۹۶)**

**Figure 5: East door of the tomb and the inscription above it (Authors, 2017) Figure 6: Inscription on the west door of the tomb Authors, 2017)**

**۴-۳. گنبد بنا:** بعد از ورودی فضا گنبدخانه قرار دارد، گنبدی که بر فراز این آرامگاه قرارگرفته از طریق گوشه‌سازی (سِکُنج) از محیط مربع به دایره تبدیل‌شده و گنبد ساخته شده است. عمق گوشه‌سازی به کار رفته

در بنا ۱/۵ متر است و گنبد آن به‌صورت یک پوسته طراحی و ساخته شده است (صابرمقدم، ۱۳۷۶: ۴). یکی از ویژگی‌های مهم در ساخت گنبد بنا استفاده از سِکُنج است که نظام طاقبندی سِکُنج و پیشخان از ویژگی‌های اصلی معماری دورهٔ تیموری است (هیلن براند، ۱۳۸۹: ۲۹۴ و بلر و بلوم، ۱۳۸۶: ۹۹) و به نظر می‌رسد که از تجارب پیشین نظام طاقبندی متقاطع بر روی فضاهای مستطیلی بهره گرفته باشد (اوکین، ۱۳۸۶: ۱۱۱). از جمله بناهایی با ساخت ویژگی معماری گنبد آرامگاه سلطان ابراهیم رضا در منطقه، می‌توان به مسجد هندوالان (همان: ۲۶۸)، آرامگاه تورانشاه (محمودی‌نسب، ۱۳۹۳: ۲۰۹) و مزار گل اشاره کرد.

به‌طورکلی بناهای ساخته شده در دورهٔ تیموری علاوه بر ارتفاع در معماری ایوان و گنبد (Petersen, 1996: 124) رابطه بین اندازهٔ طاق و ارتفاع دیوار و بلندی منطقهٔ انتقالی و گنبد (ویلبر و گلمبگ، ۱۳۷۴: ۲۸۸) تا حدودی به یک شکل استاندارد و یکدست توسعه یافت که علاوه در شرق ایران در غرب ایران هم این معماری گسترش پیدا کرد که از جمله مهم‌ترین گنبدهای ساخته شده در این دوره می‌توان به گنبد حرم امام رضا (ع) در مشهد اشاره کرد (Petersen, 1996: 124). این‌طور می‌توان گفت که مهم‌ترین عامل منحصربه‌فرد که ایجاد وحدت می‌کند، هماهنگی هندسی در کار معماری است (ویلبر و گلمبگ، ۱۳۷۴: ۲۸۷). این ویژگی‌های معماری به‌خوبی در ساخت آرامگاه ابراهیم سلطان به‌ویژه در قسمت ورودی و گنبدخانه مرکزی بنا که با استفاده از سِکُنج ساخته شده به کار رفته است (تصویر ۷). گنبد بنا فاقد هرگونه تزئینات معماری است و با گچ اندود شده است. وجود گنبد تک پوسته در این بنا با توجه به زلزله‌های موجود موجب شده این بنا در طول زمان کمتر آسیب ببیند و دلیل هم این است که از زمان اجرای بنا تا پوشش نهایی قطر آن به‌تدریج کاسته شده است. طراحی دقیق تناسبات هندسی و اجرای قوس‌ها در چهار گوشهٔ این سازه یکی از نکات مثبت در طراحی این فضای معماری بوده است.

**تصویر ۷: گوشه سازی گنبدخانه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 7: Cornering of the dome (Authors, 2014)**

**۴-۴. فضای داخلی آرامگاه:** در مرکز بنا قبر سلطان ابراهیم رضا (ع) قرار دارد که درون ضریحی فلزی جای گرفته است. سنگ‌قبر آرامگاه صندوقی شکل و از جنس مرمر است که روی آن کتیبه‌هایی با خط ثلث و کوفی نقر شده است. این سنگ‌قبر به‌صورت مستطیل شکل است که قسمت پایینی آن به‌صورت پِخ و تراش‌خورده است. ضریح قدیمی بنا از جنس چوب گردو بوده (تصویر ۸) که شبیه به درب‌های مجموعه دارای تزئینات گره است که از دایره‌های متقاطع و گل‌ها چهارپر تشکیل‌شده که امروزه ضریحی فلزی روی قبر توسط اداره اوقاف

و امور خیریه قرار گرفته است. قسمت داخل بنا فاقد تزئینات شاخصی و فقط روی دیوارهای آن نوشته‌هایی در طول زمان توسط زوار با خطوط مختلف نوشته‌شده که در ادامه به معرفی بعضی از این خطوط می‌پردازیم.

**تصویر ۸: ضریح قدیمی (صابری مقدم، ۱۳۷۶: ۱۱)**

**Figure 8. The old of shrine (Saberi Moghaddam, 1997)**

## ۵. مصالح و تزئینات بنا

مصالح عمده برای ساخت آرامگاه آجرهایی با ابعاد ۵×۲۵×۲۵ سانتیمتر و ملات گچ بوده است که آجر مهم‌ترین و پر کاردترین مصالحی که در ساخت آن به کار رفته است. در بحث تزئینات هم همان‌طور که در معماری بنا اشاره شد، بنا دارای تزئینات خاصی نیست و از جمله تزئینات شاخص آن می‌توان به کاربندی در طبقهٔ اول، پنجره‌های مشبک گچی، درب‌ها منبت‌کاری، استفاده از هنر گره در ساخت درب و پنجره و کتیبه-های نگاشته شده روی دیواره بنا به‌عنوان آثار شاخص نام برد و چون این آرامگاه طی دوره‌های مختلف اندود گچ شده است، در بعضی قسمت‌ها بیرونی آرامگاه که پس از مرمت بنا (در سال ۱۳۸۶ روی بدنهٔ دیوار را به‌عنوان شاهد نگه داشته‌اند)، نمایان شده، نقاشی‌هایی با رنگ قرمز بروی دیوار ترسیم شده است که از آن جمله می‌توان به نقش یک شتر و نقوش گیاهی در داخل ایوانچه نمای بیرونی در طبقه همکف اشاره کرد (تصویر ۹).

**تصویر ۹: نقش شتر و نقوش گیاهی روی دیوار بیرونی بنا (نگارندگان، ۱۳۹۴)**

**Figure 9: Camel and plant motifs on the outer wall of the building (Authors, 2015)**

## ۶. معرفی تعدادی از کتیبه‌های نگاشته شده داخل بنای آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع)

روی دیوارهای داخلی گنبدخانه آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) دست‌نوشته‌هایی به نگارش درآمده که این یادگارها، دل نوشته‌های زائرانی است که برخی متعلق به دورهٔ صفویه و بعضی مربوط به دوره‌های بعد از آن است (شاطری، ۱۳۹۴: ۱۳۲) که با خطوط نستعلیق، شکسته، نسخ و ثلث و با مرکب نوشته‌شده و گنجینهٔ ارزشمندی از هنر خوشنویسی است. با توجّه به قرار گرفتن درگاه‌های ورود و خروج در وسط هرکدام از این چهار ضلع، دیوارها به دو نیم تقسیم‌شده و مجموعاً تعداد دیواره‌های دارای کتیبه به هشت عدد می‌رسد. طول هرکدام از این دیوارها حدود ۴/۲۰ متر و ارتفاع کتیبه‌های نوشته‌شده بروی هر یک از دیوارها ۱/۲۰ متر است. طی مرمت‌هایی که در بنا از زمان ساخت بنا انجام شده چهار لایه اندود گچ مشهود است. لایهٔ اول یا لایهٔ

زیرین یک لایۀ گچ سیاهی که به زمان ساخت بنا مربوط می‌شود و لایۀ دوم، یک لایۀ گچ سفیدی که بر سطح آن یک لایۀ زرد رنگ ملموس است. با توجّه به این‌که این لایه گچ مدت زمان طولانی استفاده می‌شده (حداقل از سال ۹۹۰ تا ۱۲۸۷هـق یعنی به مدت حداقل ۲۹۷ سال) به نظر می‌رسد که این لایۀ زرد رنگ به دلیل گذشت زمان و دست کشیدن‌های متوالی روی دیوار ایجاد شده باشد. سوّمین لایه یک لایۀ گچ که در سال ۱۲۸۷هـق روی لایۀ دوّم کشیده شده است. روی این لایه نیز نوشته‌های متعددی وجود دارد که البته نسبت به لایۀ دوم تعداد آن‌ها کاهش چشمگیری می‌یابد. قدیمی‌ترین کتیبۀ کشف‌شده این لایه مربوط به سال ۱۲۸۷ هـق است و تا حدود ۱۳۶۴ هـق کتیبه‌هایی روی آن به چشم می‌خورد. آخرین لایه یا لایۀ بالایی حدود ۳۰ سال قبل روی لایۀ سوم کشیده شده است. از میان کتیبه‌های موجود، بخش اعظم آن به دلایل زیر قابل خواندن نیست:

الف- اجرای چهار دوره اندود گچ بر روی دیوارها که باعث پوشیده شدن لایه‌های قبل و بالتبع کتیبه‌های سطح آن شده و بخش زیادی از کتیبه‌ها را مخدوش کرده است.

ب- نگارش کتیبه‌های جدید بر روی کتیبه‌های قدیمی‌تر که این تراکم و تداخل نوشته‌ها باعث درهم ریختگی آن‌ها و غیرممکن شدن مطالعۀ آنها شده است. این مسئله در خصوص لایۀ دوم گچ که حداقل به مدت ۲۹۷ سال نگارش کتیبه‌ها بروی آن انجام می‌شده، بیشتر صادق است.

ج- بسیاری از کتیبه‌ها به‌طور عمدی مخدوش شده‌اند به‌گونه‌ای که در بسیاری از موارد، کتیبه‌هایی وجود داشته که با عقاید یا نظریات افراد دیگری همخوانی نداشته لذا به‌طور عمد تخریب شده‌اند. از میان تعداد فراوان کتیبه‌های موجود، تعداد کمی از آن‌ها یعنی تعداد ۹۷ کتیبه بررسی شد که ۳۵ مورد با خط ثلث، ۲۱ مورد با خط شکسته، ۲۰ مورد با خط شکسته نستعلیق، ۱۳ مورد با خط تحریری، ۱۱ مورد با خط نستعلیق و دو مورد با خط نسخ است. این کتیبه‌ها به موضوعات مختلفی در کتیبه‌ها پرداخته شده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: یادگاری‌ها، آیات و سوره‌های قرآنی، احادیث نبوی، اشاره به وقایع تاریخی و اشعاری در موضوعات مختلف به‌خصوص مدح پیامبر، امامان و شخصیت مدفون در بنا. دورۀ تاریخی کتیبه‌ها، یک دورۀ حداقل ۳۷۰ ساله را شامل می‌شود به‌گونه‌ای که قدیمی‌ترین کتیبۀ شناسایی‌شده دارای تاریخ ۹۹۰ و ۱۰۱۶ هـق و جدیدترین کتیبه نیز دارای تاریخ ۱۳۶۰ هـق است. قسمتی از یکی از کتیبه‌ها به حروف لاتین نگاشته شده است. در ذیل به معرفی بعضی از کتیبه‌های خوانده‌شده در بنا می‌پردازیم. قدیمی‌ترین کتیبه تنها شامل یک بیت شعر است به این مضمون:

الف- «در این منزل ز ایام گذشته یادها کردم/ نهادم سر به زانوی غم فریاد کردم (۹۹۰ هـق)» (نصرآبادی، ۱۳۸۲: ۴).

ب- جدیدترین کتیبه نیز دارای تاریخ پنجم ذیحجه الحرام ۱۳۶۰ هـق است، به این مضمون: «هو الحی القیوم تبارک و تعالی/ این کلمه در یوم جمعه پنجم شهریور ذیحجه الحرام ۱۳۶۰ که خدمت ملازمان و ....... عمده الاعاظم و الاعیان صاحب اختیاران آقای حسین علی بن ....... آقای....... قلمی شد» (تصویر ۱۰).

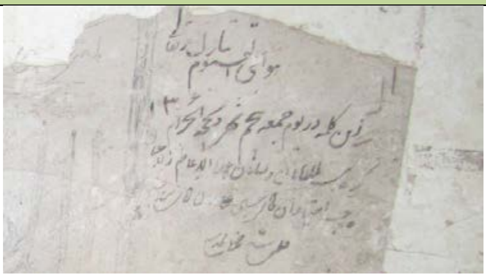

**تصویر ۱۰: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 10: Inscription (Authors, 2014)**

### ۶-۱. در ذیل به معرفی بعضی از کتیبه‌های روی دیوارهای آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) می‌پردازیم:

۱- یکی از کتیبه‌ها نیز دارای تاریخ ۱۸۹۱ میلادی (برابر با ۱۳۱۸ هـق) است با این مضمون: «لا اله الا الله محمدیوسف هراتی چهارباغیMohamad yosef Haraty 1897»

۲- «ای مرشد کامل بپابوست رسیدستم/ ازون کسرا زپنهانی معرفت شنیدستم/ و ما تولا بالله بتاریخ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۹۶ هجری قمری»

۳- «فرزند علی شوم فدای سرتو/ کردم به فدای روضه انور تو/ دلارام جهان زخاندان دور شدی/ ای جان جهانیان فدای سرتو/ سنه ۱۱۸۷ هجری قمری» (تصویر ۱۱).

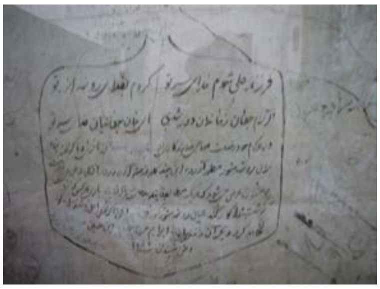

**تصویر ۱۱: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 11: Inscription (Authors, 2014)**

۴- «آنان که غم تو برگزیدند همه/ در کوی شهادت آرمیدند همه/ در معرکه دو کون فتح از عشقست/ با آنکه سپاه او شهیدند همه[3] / العبد الاقل الفقیر ......... سنه ۱۳۰۱ هجری قمری» (تصویر ۱۲).

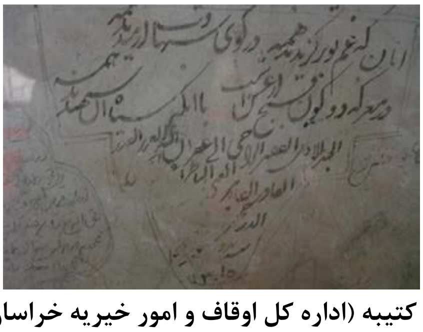

**تصویر ۱۲: کتیبه (اداره کل اوقاف و امور خیریه خراسان جنوبی)**

**Figure 12: Inscription (Authors, 2014)**

۵- بر جانب چپ در ورودی بر روی دیوار لوحی به این شرح است که تاریخ و اهدا کنندهٔ فرش نفیس نوشته‌شده است: «بتاریخ یوم پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۱۹ هجری قمری مطابق تبلور شد این فرش عالی که به اهتمام وسعی و توفیق تاریخ الاهالی میرزا غلام رفکان اتمام یافته و ...... این آستانه و ....... قبول درگاه ......... کتبه العبد علی اکبر ابن حسین» (تصویر ۱۳).

**تصویر ۱۳: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 13: Inscription (Authors, 2014)**

۶- «هذا حدیث قدسی مخاطبا للنبی/ لولاک لولاک لما خلقت الافلاک/ فی حین کنت مع جمع من طلاب المدرسه الجزیک کنا یعنی انا و طلبه من تلامیذ الاشیخ الانبیا اعز (؟) اخوند ملا شیخ زیارت کردیم حضرت سلطان معظم و مکرم حضرت سلطان العارفین و قطب الساکنین حضرت سلطان ابراهیم رضا رضی الله کفی عنه و ....... وانا که یکون مذکور (؟) هو یکون ..... تاریخ ۱۳ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۱» (تصویر ۱۴).

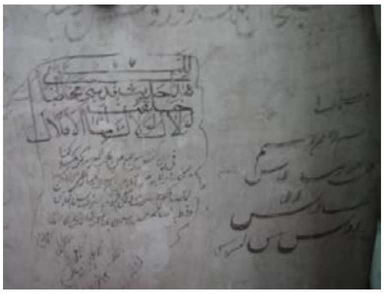

**تصویر ۱۴: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 14: Inscription (Authors, 2014)**

۷- «خوشا بحال کسی کز کمال صدق و یقین کند زیارت این روضه بهشت آئین» (تصویر ۱۵).

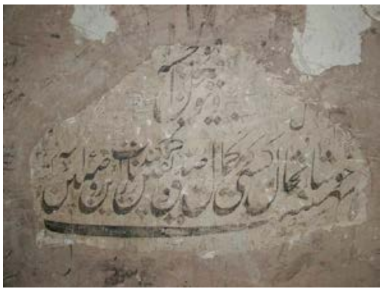

**تصویر ۱۵: کتیبه (آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی، ۱۳۹۳)**

**Figure 15: Inscription (Archive of the General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of South Khorasan, 2014)**

۸- «بسم‌الله الرحمن الرحیم/ تاریخ فوت مرحوم جنب مکان فردوس آشیان میرزا عبدالخالق مستوفی در سال ....... ۱۳۰۷ در قصبه بیرجند اول نماز بامداد یوم جمعه ۲۴ شهر شوال المکرم از آن‌جا به آستانه مبارکه حضرت سلطان ابراهیم رضا علیه السلام آورده در ایوانچه قبله طرف شمال زیارت مدفون/ او رفت و ما رویم ز دنبال آخر همه را بود همین حال/ حرره محمد عظیم ....... مرحوم مستوفی فوق» (تصویر ۱۶).

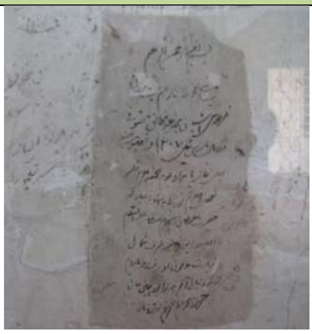

**تصویر ۱۶: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 16: Inscription (Authors, 2014)**

۹- «قال رسول الله صلی‌الله علیه و سلم شرف الانسان با العلم و لادب لا بالمال و نسب/ حرره محمد ربیع سنه ۱۳۳۱» (تصویر ۱۷).

**تصویر ۱۷: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 17: Inscription (Authors, 2014)**

۱۰- «یسبح الله ما فی السموات و الارض»

۱۱- شعری است در دو بیت به این مضمون:

«دیدم بخاب روی دلارای مصطفی/ جانم فدای خاک کف پای مصطفی/ در دل مصور ست ......... محمدی/ جان جلوه می‌کند ز تماشای مصطفی»

۱۲- «الفقر فخری یا حق

الا ای مرشد کامل بیا بوست رسیدستم از اون کسرار پنهانی ز معشوقت شنیدستم

یکی من از خریداران روی دلبرت باشم زاقل تا کنون تا هر زمان کندر زمان هستم

غلام پاک عشاقان کوی دلبرت کردم ندانی در ده ایجانا و بستان جانم از دستم

و یا جامی دهم تا بگذرم از خود پرستی‌ها به یک جامی نما ای جان جانان این زمان مستم

من اون جامی که اقل (؟) خورده‌ام از دست اون ساقی ازون ساعت ........... تو ایمولاکمر رستم

فقیری تا یکی .......... که بگذشتم از این عالم اگر بگذشتی از من گویی آندم از جهان رستم

الیوم العبد الفقیر المسکین غلام حسین ابن بهرام داروغه قصبه بیرجند با حاجی عسگر خلف مرحوم عزیزی (؟) پسر عموی فقیر عازم ........ هستیم امید داریم از درگاه رب بعزت سلامت وارد شویم و چشم زخمی رخ ندهد.

یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن

چون در این محل شریف و در این روضه متبرک رسیدیم و یادگاری آقایان دیدیم لازم شد که دو کلمه یادگاری ......... شود. تا اگر یکی از دوستان یا رفیقان تشریف آورده چشم مبارک براین خط ناقابل و براین اشعار مهمل (؟) افتد مارا یاد کند

دوستان که فارقند از یاد من از من ایشان را هزاران یاد باد

التماس دعا دارم فی یوم پنجشنبه ۱۲ صفرالمظفر سنه ........ ئیل ترکی و هزار و سیصد یازده هجری نبوی سنه ۱۳۱۱».

۱۳- «جهان جام و فلک ساقی اجل می/ خلایق باده نوش مجلس وی/ خلاصی نیست اصلی هیچکس را/ ازین جام و ازین ساقی ازین می[۴]

راقمه الاقل الجانی (؟) ابن مرحوم حاجی ........ عبدالجواد الحسینی القاینی الدرخشی در نهم شهر ذیحجه رقم گردید مطابق با ۱۳۰۵» (تصویر ۱۸).

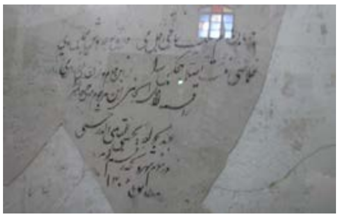

**تصویر ۱۸: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 18: Inscription (Authors, 2014)**

۱۴- این کتیبه دارای یک بیت شعر به خط نستعلیق و نام نگارنده و تاریخ نگارش به خط شکستهٔ تحریری

«............ دل خوش دار/ که مانده از پدر این باغ و اولاد ............/ العبد الاقل محمد رفیع ابن .......... سنه ۱۱۹۱» (تصویر ۱۹)

**تصویر ۱۹: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 19: Inscription (Authors, 2014)**

۱۵- «بسم الله الرحمن الرحیم/ قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» (تصویر ۲۰).

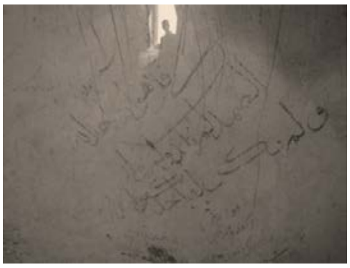

**تصویر ۲۰: کتیبه (نگارندگان، ۱۳۹۳)**

**Figure 20: Inscription (Authors, 2014)**

۱۶- «هر که آمد به جهان ز اهل فنا خواهد بود/ آن که پاینده و باقی است خدا خواهد بود/ تاق تا تاق جهان ........... کشیدست اجل/ ............. را بر سر این ................ خواهد بود»

۱۷- «بی علم و عمل بهشت و رضوان مطلب/ بی روزه و نماز ایمان مطلب/ خواهی ز پل صراط آسان گذری/ آزار دل هیچ مسلمان مطلب»

۱۸- «هو الله الباقی/ انما الدنیا لیس للدنیا ثبوت/ انما الدنیا کبیت یستحله العنکبوت/ فقیر حقیر خاکسار .......... و تراب اقدام اهل الله محمد مهدی ابن محمد قاسم فی سلخ جمادی الاول سنه ۱۱۴۸ قلمی نمود»[5]

## ۷. بحث و تحلیل سال ساخت و معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع)

تاریخ ساخت آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) با توجه به کتیبهٔ ایوان غربی بنا به اوایل دورهٔ صفوی (۹۱۷ هـق) برمی‌گردد، اما با مشاهدهٔ معماری آرامگاه به این امر پی می‌بریم که اسلوب و سبک معماری آن برگرفته از ویژگی‌های معماری دورهٔ تیموری است و بعدازاین کتیبه هم در بنا تعمیراتی انجام شده است. در رابطه با معماری بنا همان‌طور که در ابتدای بحث گفته‌شده این آرامگاه چهار ایوانی و ورودی هر چهار ایوان مستقیم وارد گنبدخانه مرکزی می‌شدند که ایوان شمالی بنا نسبت به سایر ایوان‌ها دارای ارتفاع بیشتری بوده و مسلماً در گذشته ورودی اصلی بنا هم به یقین همین ایوان بوده است که نمونه این‌طور ایوان بلندی که به‌عنوان ورودی مورد استفاده قرار می‌گیرد را می‌توان در بناهای شاخص دورهٔ تیموری (Hattstein And Delius, 2004: 417-423) از جمله زیارتگاه خانقاه ملا کلان، آرامگاه قاسم انوار (اوکین، ۱۳۸۶) و در معماری محلی منطقهٔ قُهِستان در بنای آرامگاه تورانشاه سرایان (محمودی‌نسب، ۱۳۹۳: ۲۰۹) و حتی مسجد جامع هندوالان (اوکین، ۱۳۸۶: ۲۶۸) به وضوح دید. با این وجود ایوان اصلی بنا همان‌طور که گفته شد مسدود و امروزه ورود به بنا از دو ایوان شرقی و غربی امکان‌پذیر است و اینکه کتیبهٔ داخل ایوان غربی قرار دارد، شاید بتوان گفت در تاریخ ۹۱۷ هـق که بنا مرمت می‌شود، ایوان شمالی مسدود و ایوان غربی و شرقی به‌عنوان ورودی اصلی مورد استفاده و کتیبه هم در همین ایوان (غربی) نصب می‌شود و این شُبهه را به وجود می‌آورد که بنا در دورهٔ صفوی ساخته شده است. اما دلیل دیگر می‌تواند این باشد که شروع ساخت بنا در اواخر دورهٔ تیموری بوده و اتمام آن در دورهٔ صفوی است و به همین دلیل سال پایان ساخت بنا را روی کتیبه ذکر می‌کنند و کتیبه در این ایوان نصب می‌شود. با این وجود شاید بتوان گفت مرکزیت هرات در زمان شاهان دورهٔ تیموری (از جمله در زمان شاهرخ میرزا و به‌ویژه اواخر دورهٔ تیموری در زمان حکمرانی سلطان حسین بایقراء و وزیرش علیشیر نوایی) و همجواری هرات با منطقهٔ قُهِستان و اینکه اواخر دورهٔ تیموری حکومت از لحاظ سرزمینی محدود به خراسان می‌شود، ساخت این بناها در این منطقه بی‌تأثیر نبوده از جمله اینکه در این دوره بناهای شاخص و فاخری در شهرهای و روستاهای قُهِستان از جمله مسجد جامع قاین، آرامگاه تورانشاه در سرایان، مزار گل در روستای گل خوسف، مسجد هندوالان، مسجد و مزار چهار گنبد افین و... ساخته می‌شود که از نکات جالب توجه وجود بناهای آرامگاهی زیاد مربوط به این دوره در بین بناهای ساخته شده است. به همین دلیل مرکزیت حکومت دورهٔ تیموری در زمان این شاهان موجب می‌شود که شهرهای دیگر خراسان را تحت‌الشعاع قرار داده و موجبات رونق و شکوفایی این مناطق شده است.

در کتاب «بهارستان در تاریخ رجال قاینات و قُهِستان» این‌طور آمده است که سرزمین قُهِستان در زمان تیموریان پیوسته محل آمدوشد امراء و شاهزادگان تیموری بوده و عده‌ای از شاهزادگان ایشان در این ولایت امارات و حکومت کرده‌اند. سه پسر از شاه سلطان حسین میرزا در بلده قاین وفات یافته‌اند که در منطقه‌ای موسوم به مزار شاهزاده حسین (محل مسجد جامع کهن قاین) مدفون شده‌اند (آیتی، ۱۳۷۱: ۹۳). هم‌چنین در دورهٔ تیموری هنرمندان زیادی از این منطقه به دربار هرات راه یافتند که از جمله این هنرمندان می‌توان به حسین‌الدین ابن شهاب‌الدین بیرجندی (احسانی، ۱۳۶۸: ۱۷۲) و عبدالعلی بیرجندی (وفات ۹۳۴ هـق) منجم این دوره در دربار علیشیر نوایی اشاره کرد (سروش، ۱۳۸۶: ۲۶۳). نزدیکی هرات و بیرجند و وجود راه‌های تجاری که از بیرجند می‌گذشتند و به هرات منتهی می‌شد به این پیشرفت کمک زیادی کرد (فرقانی، ۱۳۸۵:۷۰).

هر چند تیموریان پیرو مذهب تسنن (حنفی) بودند، ولی امیر تیمور به سادات احترام زیادی می‌گذاشت و آنها را از مالیات نیز معاف کرده بود و یا در زمان شاهرخ، وی چندین بار به زیارت امام رضا (ع) در مشهد رفت (صفا، ۴/۱۳۷۸: ۵۳ و راوندی، ۱۳۸۲/ ۴: ۴۹) و در این زمان بناهای زیادی اطراف حرم رضوی ساخته شد. سلطان حسین بایقراء نیز ارادت ویژه‌ای نسبت به اهل‌بیت داشت، به‌طوری‌که زمانی که به حکومت رسید سکه‌هایی با نام دوازده امام ضرب کرد و هم‌چنین نوع نگرش وزیر سلطان حسین (علیشیر نوایی) که خود نیز شیعه بود در اعتقادات مذهبی سلطان حسین تأثیر می‌گذاشت.[۶] در رابطه به ارادات سلطان حسین بایقراء به اهل‌بیت در کتاب تاریخ حبیب السیر این‌طور آمده است: «در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین‌السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبهٔ الاسلام بلخ لواء ایالت و رعیت‌پروری مرتفع گردانیده بود از ورای استاد غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس‌الدین محمد نام که نسبش بحضرت زبده اولیاء گرام و عمده اصفیا عظام سلطان ابویزید بسطامی قدس سره اتصال می‌یافت، از طرف کابل و غزنین بقبهٔ الاسلام بلخ شتافت و شرط ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملک شاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمده اصفیا محبط انوار عواطف و مواهب اسد اللّه الغالب امیرالمومنین علی (ع) در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابر این بایقرا میرزا به قریه مذکوره تشریف برد و در آن موضع که در کتاب تعین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان‌بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسداللّه اخ رسول اللّه علی ولی اللّه. میرزا بایقراء چون حال بر آن منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراهٔ فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله آمانی و آمال بست و با فوجی از امراء خواص بدانجانب نهضت فرموده پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوان‌ها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاد» (خواندمیر، ۱۳۸۰/ ج ۴: ۱۷۲).

علاقه‌مندی فرمانروایان تیموری به دین و حمایت و احترام به مشایخ، زهاد، عباد علما و سادات (صفا، ۴/۱۳۷۸: ۴۷) باعث شد مطالعات و مباحثات دینی رواج پیدا کند و بناهای زیادی از جمله بناهای آرامگاهی ساخته شود. همان‌طور که گفته شد سلاطین و شاهزادگان تیموری بر مذهب تسنن بودند و قرائنی در دست نیست تا معتقدان به سایر مذاهب سنت یا مذهب تشیع را در فشار گذاشته و به پیروی از مذهب خاندان سلطنتی مجبور کرده باشند. گاهی هم از سلاطین این سلسله آثاری از آزادمنشی در اعتقاد به تسنن یا تشیع ملاحظه می‌شود و احترام زیادی به ائمه اثنی عشر داشتند و گاه کار مبالغه در این‌گونه مسائل به‌جایی می‌کشید که تصور اعتقاد آن سلاطین به تشیع می‌رفت (همان: ۵۳-۵۲). چنان‌که دربارهٔ سلطان حسین بایقراء می‌بینیم.

یکی از مشخصات عصر تیموری ظهور نهضت‌های شیعی ـ صوفی است که صوفیه در قرن هفتم و هشتم هجری، قدرت بسیاری به دست آوردند و تصوّف توسعه و رواجی روزافزون می‌پذیرفت و در این دوره، تصوف و

تشیع با هم ارتباط نزدیکی پیدا کردند و هنگامی‌که مغول به ایران حمله کرد کمتر شهر و دیاری در ایران از دسته‌های صوفیان خالی بود و شماره خانقاه‌ها و باشید نگاه‌های سالکان و اهل مجاهدت و ریاضت حساب و شماری نداشت (صفا، ۳/۱۳۸۷: ۱۶۶). در دورهٔ تیموریان فرقه‌های بزرگ تصوف، مثل نقشبندیه، نعمت‌اللهیه، صفویه، نوربخشیه، حروفیه و... به وجود آمدند و همان‌طور که در ابتدای بحث نیز گفته شد دورهٔ تیموریان روح مذهبی بر مسائل گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سایه انداخته بود. نتیجه امر اینکه شیعه در دورهٔ تیموری آزادی بیشتری دارد و فرقه‌های مذهبی که در این دوره شکل‌گرفته از جمله نقشبندیان زیارت قبور را از وظایف خود می‌دانستند موجب شد که در این دوره علاوه بر آرامگاه‌های مذهبی، آرامگاه‌های غیرمذهبی زیادی نیز ساخته بشود و اینکه منطقهٔ قُهِستان نیز دارای جمعیتی شیعی بوده و در این دوره شاهد ورود افراد مختلف از این منطقه به دربار هرات هستیم خود نقش اساسی در ساخت بناهایی این چنینی در قُهِستان داشته است. اهالی روستای آبگرم که خود از سادات موسوی هستند خود را از نسل همین امامزاده می‌دانند و پیرو طریقت نقشبندی هستند که می‌توان یکی از دلایل اصلی ساخت بنا نقش همین فرقه مذهبی دانست.

همان‌طور که گفته‌شده در معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) سبک معماری تیموری بارز است به همین دلیل نمی‌توان بنا را با توجه به کتیبهٔ آن‌که در دورهٔ صفوی ساخته شده را با سبک این دوره معرفی کرد. در دورهٔ تیموری ایوان اصلی و جلوی گنبدخانه بلندتر و مرتفع‌تر ساخته می‌شد که این ویژگی را می‌توان در ایوان شمالی این آرامگاه دید (Anisi, 2007: 268). ارتفاع بنا خود از ویژگی معماری این دوره است به‌طوری‌که تا جایی که دیوار بنا فشار وارده ایوان و گنبد را تحمل می‌کردند، بلند ساخته می‌شده است و همان‌طور که در معماری بنا اشاره شد، این بنا به‌صورت دو طبقه ساخته شده که دو طبقه بودن بنا خود دلیلی بر سبک کردن بار وزن گنبد بر دیوارها بوده تا بنا مرتفع‌تر ساخته شود. همین‌طور طاق‌های که در ساخت گنبد به کار رفته، طاق‌ها جناغی بوده که دارای قوس‌های تندی است که فشار وارد بنا بر اثر ارتفاع و مصالح موجود باعث شکست پوشش نشود. هم‌چنین گنبد اصلی بنا بروی چهار طاق جناغی بلند استوار است که بنا را از داخل بسیار بلندتر نشان می‌دهد. یکی دیگر از ویژگی‌های معماری تیموری استفاده از تزئینات در ساخت بنا است که این ویژگی با مطالعهٔ معماری بناهای دورهٔ تیموری در نمای بیرونی بنا بارزتر است که اساساً بناهای این دوره برونگرا است. از جمله تزئینات شاخصی که در تزئین نمای بیرونی آرامگاه سلطان ابراهیم به کار رفته می‌توان به استفاده از قوس‌های متنوع و گچ‌کاری به‌ویژه در نمای داخل ایوان، پنجره‌های مشبک گچی و نقاشی روی گچ به رنگ قرمز که نقوش حیوانی و گیاهی به تصویر کشیده شده، اشاره کرد. همان‌طور که گفته شد، روی دیوارهای این بنا دست‌نوشته‌هایی به یادگار در طی بازه زمانی طولانی با خطوط مختلف به نگارش درآمده است که بین این نوشته‌ها سورهٔ توحید و ناس نیز نوشته شده است. سورهٔ توحید را به این دلیل توحید یا اخلاص نامیده‌اند که درباره یگانگی خدا سخن می‌گوید و انسان را از شِرک، خلاصی می‌دهد. محتوای سوره اخلاص، توحید و یگانگی خداوند و بی‌نیازی او از غیر خودش و نیازمندی مخلوقات به اوست و سورهٔ ناس نیز به‌عنوان دفع شر و آفت بوده که انسان به خدا پناه می‌برد و می‌تواند نگارش این سوره در این بنا پناه بردن شخص زائر به خدا بوده باشد. اما مورد بعدی این دست‌نوشته‌ها مربوط به احادیثی است که زبان پیامبر (ص) نقل شده است و بیش‌تر این دست‌نوشته‌ها مربوط به یادگاری زائران است که اسم و تاریخ نوشتن را قید نیز کردند که بعضی از این یادگاری‌ها همراه با اشعاری است که توسط خود شخص یادگار نویس سروده

شده و یا اشعاری عرفانی مربوط به شاعرانی همچون سعدی، عوفی شیرازی و... است. بیش‌ترین این یادگار نویسان اهالی روستاهای اطراف روستای آبگرم از جمله طبس مسینا، فورگ، در میان، مسک، درخش، هندوالان و... و حتی بیرجند و قاین هستند.

## ۸. نتیجه‌گیری

حکومت تیموری یکی از درخشان‌ترین ادوار تمدن اسلامی است، در زمان حکومت تیموری، معماری از نظر عظمت و سترگ نمایی و از حیث غنای تزیینات به شکوه و شکوفندگی بی‌سابقه‌ای دست یافت؛ یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) در دورهٔ تیموری و آنچه سبب می‌شود این بنا در این دوره ساخته شود، می‌توان به هم‌جواری قُهِستان با مرکز حکومت (هرات)، آزادی مذهبی در دورهٔ تیموری و اهمیت دادن به مقابر تشیع به‌ویژه در زمان شاهرخ و سلطان حسین بایقراء، رفت‌وآمد سلاطین تیموری در این منطقه و حضور هنرمندان این خطه در دربار و ظهور طریقت‌های مذهبی از جمله نقشبندی با تمایلات شیعی اشاره کرد. با مطالعهٔ در معماری آرامگاه سلطان ابراهیم رضا (ع) می‌بینیم که هر چند این بنا عظمت بناهای اوایل دورهٔ تیموری در آسیای مرکزی را ندارد، اما با این وجود این بنا تمام ویژگی‌های معماری تیموری از جمله تأکید بر ارتفاع ایوان و گنبد در ساخت بنا به کار رفته و با توجه به حجم کم بنا و اینکه بنا تقریباً پلان کوچکی دارد، ولی سادگی و موزون بودن اجزاء و عناصر به کار رفته در آن گویای معماری عظیمی است که سرچشمهٔ دینی دارد و بالاخره تزئینات آن اگرچه محدود است ولی در زمره شاهکارهای سبک معماری دورهٔ تیموری محسوب می‌شود. مرتفع ساختن بنا تا حدی که مقاومت جرزها و مصالح موجود اجازهٔ آن را می‌دهد، در دورهٔ تیموری انجام گرفته است که این امر در این بنا به‌خوبی نمایان است. این بنا طی دوره‌های مختلف دچار آسیب‌هایی شده به همین دلیل در طول زمان مرمت‌شده و دخل تصرف‌هایی در آن ایجادشده است که از آن جمله می‌توان به لایه‌های گچی برای اندود دیوار اشاره کرد و همین امر موجب شده که بسیاری از تزئینات اصلی بنا به مرور زمان از بین برود. ولی آنچه در مطالعهٔ معماری بنا مشخص است. تقارن بنا در ضلع غربی و شرقی، چهار ایوان ورودی از چهار طرف به همراه گنبد باشکوه آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. عناصر و ویژگی‌های خاص معماری سلطان ابراهیم رضا (ع)، همچون ایوان، گنبدخانه، وجود سنگ‌قبر کتیبه‌دار و یادگار نوشته‌های تاریخی نوشته شده روی دیوار، این بنا رو به‌عنوان یکی از آخرین بناهایی با سبک معماری تیموری که در محدودهٔ خراسان ساخته شده، به شمار آورد. یادگار نوشته‌های تاریخی داخل آرامگاه بیشتر مربوط به زواری است که به زیارت بنا آمده‌اند و هر چند جنبهٔ یادگاری دارد، اما در ارتباط با ارادات زوار به اهل‌بیت است که در بعضی موارد آن را به‌صورت شعر نیز بیان کرده‌اند، هم‌چنین سوره‌های قرآن و احادیثی مربوط به بزرگان دین از جمله پیامبر (ص) نیز در بنا مورد استفاده قرار گرفته است. آنچه که در درجهٔ اهمیت قرار دارد، تلفیق هنر و دین در معماری این مقبره خصوصاً مقابر امامزادگان است.

## پی‌نوشت‌ها

۱- عامه مردم به چنین پنداری معتقدند «که سلطان ابراهیم رضا (ع) همراه گروهی وارد قُهِستان می‌شود و در محلی به نام سبز پوشان گوزوند با گبرهای منطقه درگیر که منجر به شهادت تنی چند از یاران می‌شود. این گبرها متعلق به روستای گاویچ به فاصلهٔ ۱/۵ کیلومتری شمال‌شرق روستای آبگرم بوده است. طبق گفتهٔ اهالی روستای آبگرم اسم روستای گاویچ در ابتدا گَبریچ

بوده و گروهی از مسلمانان به رهبری سلطان ابراهیم رضا (ع) از طرف امام رضا (ع) مأموریت می‌گیرند که اهالی روستا را به دین اسلام دعوت کنند و بعد از جنگی که بین آن‌ها شکل می‌گیرد، عده‌ای از یاران سلطان ابراهیم رضا (ع) شهید و در همان محل دفن می‌شوند که امروز به نام مزار سبزپوشان معروف است و این‌طور که بیان می‌شود، شخص امامزاده سلطان ابراهیم رضا (ع) زخمی برمی‌دارند که بعد از چند روز به شهادت می‌رسند و چون در زمستان این اتفاق می‌افتد و جنازه را می‌خواهند غسل بدهند، چشمه آبی که از کوهی در جنوب‌شرقی روستا جاری و دارای آی سردی است به آب گرم تبدیل می‌شود» و از همین چشمه آبگرم در پای آن کوه تا به امروز مردم در آن استحمام می‌کنند و آن را برای امراض پوستی مفید می‌دانند. اهالی محلی نقل‌قول می‌کنند: موقع عبور سپاه سی‌هزارنفری سلطان حسین بایقراء از این محل به هنگام استراحت وی سلطان ابراهیم رضا (ع) را در خواب می‌بیند و مأمور ساختن بنایی بر قبر آن حضرت می‌شود. از جمله نکات جالب‌توجه در رابطه با سلطان ابراهیم رضا (ع)، وجود غاری در روستای کلاته گاویچ است که دقیقاً پشت رشته‌کوهی در شرق روستای آبگرم قرار گرفته که این غار در ادبیات محلی به بی‌بی سنگی مشهور و طبق گفته اهالی بی‌بی سنگی خواهر امامزاده سلطان ابراهیم رضا (ع) است.

۲- در ضلع جنوب‌شرقی بنا و به فاصلهٔ ۱۳ متری از آرامگاه آب انباری قرار دارد که در ارتباط با همین بنای امامزاده است و به‌احتمال زیاد در دورهٔ صفوی – قاجار برای تأمین آب مراجعین به این مکان ساخته شده است. آب انبار با ابعاد ۴ × ۸ متر و در راستای شمالی – جنوبی ساخته شده است. این آب‌انبار از نوع بناهای مخزنی گنبددار با یک درگاه ورودی است که مستقیم به داخل مخزن بنا راه دارد. مصالح مورد استفاده در بنا لاشه‌سنگ، آجر و اندود گل آهک است. درگاه ورودی بنا در جانب شمالی آن قرار گرفته و مجرای ورودی آب در جانب جنوب‌غربی گنبدخانهٔ بنا تعبیه شده است. ۱۰ فنجان آب از آبگرم وقف (یک تاقه آب از قنات خسروآباد با اراضی وقف و حدود ۷۰ فنجان آب بدون زمین از قنات منصورآباد وقف این امامزاده است.) ذخیره‌سازی آب در آب‌انبار امامزاده است.

۳- این دو بیت شعر برگرفته از دیوان عرفی شیرازی است. مولانا محمد بن خواجه زین‌الدین علی بن جمال‌الدین شیرازی ملقب به جمال‌الدین و متخلص به عرفی از مشاهیر و شعرای قرن دهم هجری قمری در شیراز است. چند بار به هندوستان رفته و در دربار اکبر شاه گورکانی تقرب یافته است (برگرفته از ویکی‌پدیا).

۴- این شعر مربوط به بابا اصلی دماوندی از سخنوران و شاعران قرن یازدهم هجری و از معاصران میرزا محمد طاهر نصرآبادی است. بابا اصلی شاعر درویش مشرب و در کمال جذبه و حال بود و نقل‌های عجیب از او می‌کردند. چندی به سیاحت پرداخت، عاقبت در شیراز ساکن و ظاهراً همان‌جا بدرود زندگی گفت.

۵- متن بعضی از این دست‌نوشته‌ها توسط نگارندگان و بعضی توسط آقای علیرضا نصرآبادی در سال ۱۳۸۲ خوانده‌شده که گزارش آن در آرشیو اداره کل سازمان میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی موجود است.

۶- سلطان حسین بایقرا (جلوس در سال ۸۷۵ ه.) در شعر «حسینی» تخلص می‌کرد، شیعه شهرت دادند که او هم‌کیش آنهاست و مذهب سنت و جماعت به‌زودی متروک و مطعون خواهد ماند و در این راه چندان پیش رفتند که گفتند باید بر منابر خطبه بنام دوازده امام خوانند و اسامی خلفای راشدین را از منابر حذف کنند، و از میان آنان عالمی بنام «سیدحسن کربلایی» که در جزو ملازمان سلطان حسین درآمده بود، در این راه بسیار می‌کوشید (زمچی اسفزاری، ۲/۱۳۳۸: ۳۲۸).

## منابع


قرآن کریم.

آیتی، محمدحسن (۱۳۷۱)، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قُهِستان*، مشهد، دانشگاه فردوسی.

احسانی، محمدتقی (۱۳۶۸)، *هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران*، تهران، علمی و فرهنگی.

اوکین، برنارد (۱۳۸۶)، *معماری تیموری در خراسان*، ترجمهٔ علی آخشینی، مشهد، آستان قدس رضوی.

بلر، شیلا، بلوم، جاناتان (۱۳۸۶)، *هنر و معماری اسلامی*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران، سمت.

بیهقی، علی بن زید (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهق*، مصحح احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی.

پوگاچنکووا، گالینا (۱۳۸۷)، *شاهکارهای معماری آسیای میانه*، ترجمهٔ سید داوود طبایی، چاپ اول، تهران، فرهنگستان هنر.

حاتم، غلامعلی (۱۳۷۹)، *معماری اسلامی ایران در دورهٔ سلجوقیان*، تهران، جهاد دانشگاهی.

خوافی، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۷۰)، *جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان هرات)*، تصحیح غلامرضا ورهرام، تهران، اطلاعات.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، تهران، خیام.

راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، نگاه.

زمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، مصحح، سید محمدکاظم امام، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.

زمرشیدی، حسین (۱۳۸۷)، *طاق و قوس در معماری ایران*، تهران، شرکت عمران و بهسازی شهری ایران.

سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۷)، *الوهابیه فی المیزان*، قم، انتشارات موسسه امام صادق (ع).

سروش، محمدرضا (۱۳۸۶)، «گزارش مختصر از مراحل شناسایی و کاوش باستان‌شناسی در گورستان تاریخی بجد»، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت عبدالعلی بیرجندی*، به کوشش محمود رفیعی، تهران، هیرمند.

سمائی دستجردی، معصومه؛ الهیاری، فریدون؛ فروغی ابری، اصغر (۱۳۹۵)، «بررسی جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دورهٔ تیموریان»، *فصلنامهٔ علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران*، سال بیست و ششم، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار، ۱۳۹۵، صص ۱۰۶ - ۸۱.

شاطری، مفید (۱۳۹۴)، *وارثان عترت: بقاع متبرکه خراسان جنوبی*، چاپ اول، شرکت چاپ و وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه.

صابرمقدم، فرامرز (۱۳۷۶)، گزارش ثبتی آرامگاه سلطان ابراهیم رضا، بیرجند، آرشیو اداره میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی، منتشرنشده.

صالحی شامی، محمد بن یوسف (۱۴۱۴)، *سبل الهدی*، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیهٔ.

صدیقیان، حسین (۱۳۹۴)، *گزارش بررسی باستان‌شناختی بخش‌های قُهستان و گزیک شهرستان در میان*، آرشیو اداره میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی، منتشرنشده.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳ و ۴، چاپ هشتم، تهران، فردوس.

غروی، مهدی (۱۳۷۶)، *آرامگاه در گسترهٔ فرهنگ ایرانی*، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فرقانی، محمدفاروق (۱۳۸۵)، *تاریخ اسماعیلیان قُهستان*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کاوسی، ولی‌الله (۱۳۸۹)، «بازسازی آثار معماری در دورهٔ تیموریان»، مجلهٔ تاریخ و تمدن اسلامی، سال ششم، شمارهٔ دوازدهم، پاییز و زمستان، صص ۱۲۹ - ۱۰۷.

کیانی، محمدیوسف (۱۳۸۶)، *تاریخ هنر معماری ایران در دورهٔ اسلامی*، تهران، انتشارات سمت.

مجهول مؤلف (۱۳۶۱)، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری.

محمودی‌نسب، علی‌اصغر (۱۳۹۳)، *معماری بافت تاریخی شهر سرایان با تکیه بر اقلیم گرم و خشک منطقه*، تهران، سمیرا.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، *نزهةالقلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، قروین، حدیث امروز.

مقدسی، محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، *أحسن التقاسیم*، ترجمهٔ علی‌نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.

نصرآبادی، علیرضا (۱۳۸۲)، *گزارش بازخوانی دیوارنگاره‌ای آرامگاه سلطان ابراهیم (ع)*، بیرجند، آرشیو اداره میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی، منتشرنشده.

نوروزی، ساسان (۱۳۸۶)، *طرح مرمت و بازپیرایی ساماندهی بنا و محوطه آرامگاه امامزاده ابراهیم رضا (ع)*، بیرجند، آرشیو اداره میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی، منتشرنشده.

ویلبر، دونالد؛ گلمبگ، لیزا؛ هلد، رنتا (۱۳۷۴)، *معماری تیموری در ایران و توران*، ترجمهٔ محمدیوسف کیانی و کرامت‌الله افسر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

هیلن براند، روبرت (۱۳۸۹)، معماری اسلامی: شکل، کارکرد و معماری، ترجمهٔ باقر آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران، روزنه.

هیلن‌براند، روبرت (۱۳۸۷)، *هنر و معماری اسلامی*، ترجمهٔ اردشیر اشراقی، تهران، انتشارات روزنه.

یوسفی، صاحب (۱۳۸۷)، *گزارش گمانه‌زنی پژوهشی آرامگاه سلطان ابراهیم (ع)*، بیرجند، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری خراسان جنوبی، منتشرنشده.

Anisi, A. 2007. *Early Islamic Architecture In Iran .637-1059***.** Ph.D. Thesis. The University Of Edinburgh.

Ayati, M. H. 1992. *Baharestan in the history and translation of the men of Qayenat and Qohestan*. second edition. Mashhad. Ferdowsi University. [in Persian].

Bayhaqi, A. 1982. *History of Bayhaqi. edited by Ahmad Bahmanyar*. first edition. Tehran. Foroughi Bookstore. [in Persian].

Blair, Sh. Bloom, J. 2007. *Islamic Art and Architecture*. Vol 2. translated by Yaghoub Azhand. second edition. Tehran. Samat. [in Persian].

Ehsani, M. T. 1989. *Seven Thousand Years of Metalworking in Iran*. First Edition. Tehran. Scientific and Cultural. [in Persian].

Forghani, M. F. 2006. *History of the Ismailis of Qohestan*. Second Edition. Tehran. Association of Cultural Works and Honors. [in Persian].

Gharavi, M. 1996. *Tomb in the field of Iranian culture*. first edition. Tehran. Publications of the Association of Cultural Works and Honors. [in Persian].

Hatam, Q. A. 2000. *Islamic Architecture of Iran in the Seljuk Period*. First Edition. Tehran. University Jihad. [in Persian].

Hattstein. M. Delius, P. 2004. *Islam: Art and Architecture*. Ullmann.

HillenBrand, R. 2008. *Islamic Art and Architecture*. translated by Ardeshir Ishraqi. second edition. Tehran. Rozaneh Publications. [in Persian].

HillenBrand, R. 2010. *Islamic architecture: form, function and architecture*. Translated by Baqer Ayatollah Zadeh Shirazi. fifth edition. Tehran. Rozaneh. [in Persian].

Kavousi, V. 2010. «Reconstruction of architectural works in the Timurid period». *Journal of Islamic History and Civilization*, Year 6. Number 12. Fall and Winter. autumn and winter 2010. pp 129-107. [in Persian].

Khafi, Sh. A. 1991. *Historical Geography of Khorasan in the History of Hafez Ebro .Part of Khorasan Herat*. edited by Gholamreza Varhram. first edition. Tehran. Information. [in Persian].

Khwandmir, Gh. 2001. *History of Habib Al-Seer*. Vol 4. Fourth Edition. Tehran. Khayyam. [in Persian].

Kiani, M.Y. 2007. *History of Iranian Architecture in the Islamic Period*. Ninth Edition. Tehran. Samat Publications. [in Persian].

Mahmoodi Nasab, A. A. 2014. *Architecture of the historical context of Sarayan city based on the hot and dry climate of the region*. first edition. Tehran. Samira. [in Persian].

Maqdasi, M. 1982. *Ahsan Al-Taqasim*. Vol 2. Translation on the isolated side. First Edition. Tehran. Authors and Translators Company. [in Persian].

Mostofi, H. 2002. *Nozhat Alghlob*. By the efforts of Mohammad Dabir Siyaghi. Qarvin. Hadith Today. [in Persian].

Nasrabadi, A. 2003. *Report on the re-reading of the murals of the tomb of Sultan Ibrahim*. Birjand. Archive of the General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of South Khorasan. has not been published. [in Persian].

Nowruzi, S. 2007. *The plan to repair and rehabilitate the building and the tomb of Imamzadeh Ebrahim Reza*. Birjand. Archive of the General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of South Khorasan. has not been published. [in Persian].

O'kane, B. 2007. *Timurid Architecture in Khorasan*. translated by Ali Akhshini. first edition. Mashhad. Astan Quds Razavi. [in Persian].

Petersen, A. 1996. *Dictionary Of Islamic Architecture*. First published. London. Routledge.

Pogachenkova, G. 2008. *Central Asian Architectural Masterpieces*. translated by Seyed Davood Tabaei. first edition. Tehran. Academy of Arts. [in Persian].

Ravandi, M. 2003. *Social History of Iran*. Vol 9. Second Edition. Tehran. Negah. [in Persian].

Saber Moghadam, F. 1997. *Registration Report of the Tomb of Sultan Ebrahim Reza*. Birjand. Archive of the General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of South Khorasan. has not been published. [in Persian].

Safa, Z. 1999. *History of Literature in Iran*. Vol 3 and 4. Eighth Edition. Tehran. Ferdows. [in Persian].

Salehi Shami, M. Y. 1992. *Sabl al-Huda*. Vol 8. First Edition. Beirut: Dar Al-Kitab Al-Alamiya Publications. [in Persian].

Samaei Dastjerdi, M. Al-Hayari, F. Foroughi Abri, A. 2016. «Study of the social status of artists and craftsmen in the Timurid period». *Scientific-Research Quarterly of the History of Islam and Iran*, Vol. 26. New Volume. No. 29. 119 consecutive. Spring 2016. pp 81- 106. [in Persian].

Sedighian, Hossein. 2015. *Report on Archaeological Survey of Qohestan and Gazik Departments of Darmian County*. Archive of the General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of South Khorasan. Unpublished. [in Persian].

Shateri, Mofid. 2015. *Heirs of Atrat: Holy Shrines of South Khorasan*. First Edition. Printing Company and affiliated with the Endowment and Charity Organization. [in Persian].

Sobhani Tabrizi, Jafar. 2005. *Al-Wahhabiya Fi Al-Mizan Al-Mizan*. third edition. Qom. Imam Sadegh Institute Publications. [in Persian].

Soroush, M. R. 2007. «A Brief Report on the Steps of Archaeological Identification and Excavation in the Historical Cemetery of Bojd». *Proceedings of the International Conference in Honor of Abdul Ali Birjandi*, by Mahmood Rafiei. Tehran. Helmand. [in Persian].

The Holy Quran. [in Persian].

Unknown author. 1982. *Hudud Al-Alam from the East to the West*. By Manouchehr Sotoudeh. Tehran. Tahoori Library. [in Persian].

Wilber, D. Golmbag, L. Held, R. 1995. *Timurid architecture in Iran and Turan*. translated by Mohammad Yousef Kiani and Keramatullah Afsar. first edition. Tehran. Ministry of Culture and Islamic Guidance. [in Persian].

Yousefi, S. 2008. *Research Speculation Report on the Tomb of Sultan Ibrahim*. Birjand. Archive of the General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of South Khorasan. Unpublished. [in Persian].

Zomarshidi, H. 2008. Arches and Arches in Iranian Architecture. First Edition. Tehran. Iran Urban Development and Improvement Company. [in Persian].

Zomchi Esfezary, m. A. 1959. Rawdat al-Janat in the descriptions of the city of Herat. Vol 2. Corrected by Seyed Mohammad Kazem Imam. First Edition. Tehran. University of Tehran. [in Persian].

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# Notes on the Sasanian Alabaster Disc in the Cleveland Museum of Art

Parastoo Masjedi Khak[1], Mostafa Khazaei Kouhpar[2]

(215-232)

Received: 8, May, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2021.280949.142715
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

## Abstract

Among the Sassanid artifacts is a disc at the Cleveland Museum of Art. There is no information about person engraved on the disk, just in the Cleveland Museum's recorded information, and idea of Dorothy Shepard, this hunter man is Ardeshir II of Sasanian Dynasty. Due to the unusual form and uniqueness of disc among the Tape Hesar Bronze Age culture works, and despite the fact that the motif and subject engraved on it are characteristic of the art of the Sassanid period; But with the help of archaeological data, interesting information can be provided. The objectives of this study are to understand the person engraved on this marble disk In this study, In addition, the authors try to evaluate the origin of the marble disk based on archaeological findings so that they can speculate about the geographical area production of this object and determine whether this work is the production of the area from which it was found. Or was it produced elsewhere in the realm of the Sassanid kingdom? the authors have shown similar examples of disks from the prehistoric period and have shown that the construction site of this object in North and Northeastern Iran is in sites that contain both Bronze Age cemetery and the Sassanid period remains. And the original disk belongs to the Bronze Age and the culture of Hesar / Gorgan, examples of which have been found in the tombs of this period. Also, considering the form and decoration of the crown engraved on this disc and its comparison with the crown of Ardeshir II in the Taq-e Bostan and the plate of Ardeshir II recovered from the Mes Aynak site in Afghanistan, it seems that Ardeshir II could not be the king engraved on this disk. The depicted person on this plate is probably one of the Sassanid princes who ruled the Northern region or one of the local dynasties kings; during early Islam of the region, dynasties that remained faithful to the Sassanid traditions for several centuries. However, we will need more information from archaeological or incidental findings to reinforce these ideas or change it.

**Keywords:** Sassanid, Bronze Age, stone disc, Ardeshir II, Cleveland Museum of Art.

1. Corresponding Auther Email: parastomasjedi@yahoo.com
Assistant Professor, Department of Archaeology, University of Neyshabur, Khorasan Razavi, Iran.
2. Ph.D of archaeology, University of Tarbiat Modares, Free Researcher, Tehran, Iran.

## Introduction

Based on the identified kings on the plates of the Sassanid period, we know that since the Bahram I, making plates with the role of the Sassanid kings has become common and the largest number belongs to Shapur II and Bahram V (Akbari, 2020: 186). Studies show that most Sassanid plates represent the royal hunting scene; However, plates with the display of the crown scene, feasts, family scenes as well as single and legendary animals have also been represented (Vosough Babaei and Mehrafarin, 2015). The prevalence of plate-making at the same time as the decline in relief-making suggests that perhaps plate-making is in some way significantly related to the diminishing importance of reliefs. Certainly, the Sassanid kings replaced the plates with reliefs for reasons that are not clear. The advantages of plates seem to be cheaper, require less manufacturing time and be portable. According to this fact that these plates have been discovered in lands far from the center of the empire, on the southern shores of the Caspian Sea, Central Asia, and the former Soviet Union and more recently in Afghanistan, these objects may be a means of propaganda and displaying the power and legitimacy of the Sassanid kings (Gireshman, 2012: 203; Orbeli, 2009; Seyed Aliyev, 2013). Although most Sassanid plates are made of gold and silver, a different piece has been reported; this piece is a marble disc that has been registered in the Cleveland Museum of Art with the number D. 19-1 / 4 in.63.258 (Handbook of the Cleveland Museum of art.1969: 13) (Fig.1), It is the subject of this research. About depicted person on the disc, according to Dorothy Shepard, he is Ardeshir II. Due to the unusual form and uniqueness of such an object among the Sassanid works and considering that the subject engraved on it are characteristic of the art of the Sassanid period; But with the help of archaeological data, interesting information can be provided. The objectives of this study are to understand the person engraved on this marble disk and to try to evaluate the claim that the person engraved is Ardeshir II of Sassanid? In addition, the authors try to evaluate the origin of the marble disk based on archaeological findings so that they can speculate about the geographical area production of this object and determine whether this work is the production of the area from which it was found. Or was it produced elsewhere in the realm of the Sassanid kingdom? There is not much reliable information about the location of this disc. According to reports, this work was apparently found in 1954 along with a silver plate with a very similar scene by a brick factory worker near the Sari railway (Sami 2010, vol. 2: 120; Vandenberg, 1970: 7) (Fig.2). The silver plate, unlike the marble disc in the Cleveland Museum, is kept in the National Museum of Iran. The person depicted in both works is undoubtedly one person; this assurance is due to the accurate repetition of the crown, details of the face, costume and scene. The plate is made of marble and the engraved king has been introduced as Ardeshir II (Shepard, 1983). Shepard’s reason for the attribution was the similarity between the plate crown and the relief of Ardeshir II in the Tagh=e Bostan. Considering the kings with plates with very similar scene, namely Hormozd II and Shapur II, respectively, it is possible that the marble disk also belongs to the same period. The Bronze Age stone disk on which the Sassanid motif is engraved has probably been obtained from its original context for some reason and has been given to the artist of the Sassanid period. But why and how this object was used to create such a role is unclear. Bronze Age stone disks were not used during the Sassanid period, or at least were not so similar. It is therefore clear that the specimen is evidence of unearthing of a Bronze Age object in a Sasanid period. The Cleveland Museum’s Sassanid/Bronze Age disc is definitely inspired by the Bronze Age culture of the region. This example proves that many of silver artifacts found from Mazandaran are actually made in the region and were not because of treasures sending to Mazandaran at the time of Sasanian collapse. In addition to the disk and the abundance of silver works found in Mazandaran, another evidence that supports this claim is the inscribed specimens with the names of Espahbodan and the elites of Mazandaran on some specimens. At the same time, it should be borne in mind that probably not all Sassanid plates in the royal workshops of the Sassanid are produced in the hinterland, but also in areas far from these centers. Due to the shape of Ardeshir's crown, which is engraved in the Tagh-e Bostan

with good quality and clarity, as well as his coins, is different of the rider's crown on the marble disc of the Cleveland Museum of Art, difference is in decoration and form. Crown has two spherical protrusions. It is engraved on the king's forehead and have a crescent on top, so it cannot belong to Ardeshir II. The final point is that the role of the Sassanid disk crown and plate under study has not been reported in any reliefs or coins. Hence, the person in the scene is the crown prince or prince who rules in Mazandaran and the northern and northeastern regions, but has never ascended to the throne or changed his crown after it. The influential kings in the history of the region are: Bahram I, Firuz I, Bahram V, Ghobad and his son Kyus. Among them, Firuz I, Bahram-V and Ghobad never ruled Mazandaran or related regions and entered the region only after being crowned. Bahram I and Kyus were both princes and crown princes and ruled the northern regions of Iran. The shape of the Bahram's crown is unknown before his reign, and Kyus was killed before the reign during a campaign to gain the monarchy against his brother; however, his descendants always maintained their power in the region. If we consider the person engraved on the Sassanid disk and plate as a member of the Sassanid royal family in the Mazandaran region, this person will most likely be Bahram I or Kyus. But if we consider this person as one of the ruling families of Tabarestan in the beginning of Islam, who were often completely loyal to the customs and traditions of the Sassanids, it will be very difficult to identify him; Because the local kings of Tabarestan minted coins in Sassanid kings motif, and the image of the local kings was not used on the coins; As a result, it is not possible to identify them at present and we will have to wait for future archaeological findings. In addition, it should be noted that this plate and disk is more in the style of the royal plates of the Sassanid period than it is similar to the samples of the Islamic period or the copies modeled on the Sassanid samples. As a result, it is unlikely to belong to local families, although it is not impossible.

# نکاتی پیرامون دیسک مرمری ساسانی موجود در موزه هنر کلیولند آمریکا

**پرستو مسجدی خاک**[۱]

**استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه نیشابور، خراسان رضوی، نیشابور،ایران.**

**مصطفی خزائی کوهپر**

**دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، پژوهشگر آزاد**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

علمی - پژوهشی

## چکیده

در بین اشیاء هنری دوره ساسانی، دیسکی مرمری در موزه هنر کلیولند وجود دارد که تاریخ ورود آن را سال ۱۹۶۳ میلادی ثبت کرده‌اند. در ارتباط با نقش فرد حک‌شده روی دیسک، در اطلاعات ثبت‌شده موزه کلیولند با توجه به نظر دوروتی شپارد از موزه کلیولند آمده است که این نقش متعلق به اردشیر دوم است. با توجه به فرم غیرعادی و تک بودن چنین شیئی در میان آثار دوره ساسانی و با وجود آنکه نقش و موضوع حک‌شده بر آن شاخصه هنر دوره ساسانی است؛ اما به کمک داده‌های باستان‌شناسی می‌توان اطلاعات جالبی برای آن ارائه کرد. اهداف این مطالعه، درک ماهیت نقش شخص حک‌شده بر روی این دیسک مرمری و تلاش جهت ارزیابی این ادعا که فرد نقش شده آیا اردشیر دوم ساسانی است؟ به‌علاوه نگارندگان سعی کردند تا در مورد ماهیت اصلی خود دیسک مرمری بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی ارزیابی انجام دهند تا بتوانند در مورد منطقه جغرافیایی تولید این اثر گمانه‌زنی کرده و مشخص کنند که آیا این اثر تولید همان منطقه‌ای است که از آن یافت شده یا تولید محل دیگری از قلمرو شاهان ساسانی بوده است؟ نگارندگان در این پژوهش با آوردن نمونه‌های مشابه دیسک‌های مرمری از دوره پیش از تاریخ، نشان داده‌اند محل ساخت این شئ در شمال‌شرق ایران، در محوطه‌ای است که هم قبرستان عصر مفرغ بوده و هم آثار سکونت دوره ساسانی را داشته است؛ اصل دیسک متعلق به دوره مفرغ و فرهنگ حصار / گرگان است که نمونه‌های آن از قبور این دوره یافت شده است. همچنین با توجه به فرم و تزیین تاج نقش شده روی این دیسک و مقایسه آن با تاج اردشیر دوم در طاق بستان و بشقاب اردشیر دوم که از محوطه مس عینک افغانستان به دست آمده است، به نظر می‌رسد اردشیر دوم نمی‌تواند شاه نقش شده بر این دیسک باشد. فرد نقش شده بر این بشقاب احتمالاً یکی از شاهزادگان ساسانی حاکم منطقه یا یکی از شاهان سلسله‌های محلی صدر اسلام منطقه است، سلسله‌هایی که چندین قرن به سنن ساسانی وفادار باقی ماندند.

**واژه‌های کلیدی:** ساسانی، عصر مفرغ، دیسک مرمری، اردشیر دوم، موزه هنر کلیولند.

## ۱. مقدمه

بر اساس شاهان شناسایی‌شده بر روی بشقاب‌های دوره ساسانی می‌دانیم که از زمان بهرام اول ساخت بشقاب‌هایی با نقش شاهان ساسانی رایج شد و بیشترین تعداد نیز به شاپور دوم و بهرام پنجم تعلق دارد (اکبری، ۱۳۹۸: ۱۸۶) بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد، بیشتر بشقاب‌های ساسانی بازنمایی کننده صحنه شکار شاهی هستند؛ اگرچه بشقاب‌هایی با نمایش صحنه تاجستانی (شاه نامشخص)، بزم، صحنه‌های خانوادگی و همچنین جانوران تک و افسانه‌ای نیز گزارش شده است (وثوق بابایی و مهرآفرین، ۱۳۹۴: ۳۸). رواج گسترده ساخت بشقاب‌ها هم‌زمان با افول ساخت نقش‌برجسته‌ها نشان می‌دهد شاید به نوعی ساخت بشقاب‌ها ارتباط معناداری با کم‌رنگ شدن اهمیت نقش‌برجسته‌ها داشته باشد. قطعاً شاهان ساسانی به عللی که به درستی مشخص نیست بشقاب‌ها را جانشین نقش‌برجسته‌ها کردند. به نظر می‌رسد ارزان‌تر بودن، نیاز به زمان ساخت کمتر و منقول بودن از مزایای بشقاب‌ها است. با توجه به این امر که این بشقاب‌ها در سرزمین‌هایی دور از مرکز امپراتوری یعنی در سواحل جنوبی دریای مازندران، آسیای مرکزی، شوروی سابق و اخیراً نیز در

---

[۱].رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: parastomasjedi@yahoo.com

افغانستان کشف شده است، شاید این اشیاء، ابزاری جهت تبلیغ و نشان دادن قدرت و مشروعیت شاهان ساسانی بوده است (گیرشمن، ۱۳۹۰: ۲۰۳؛ اربلی، ۱۳۸۷: ۹۲۶؛ سید علی‌یف، ۱۳۹۲: ۱۳۱-۱۳۳). گیرشمن معتقد است که دوره سلطنت خسرو اول و خسرو دوم پررونق‌ترین دوره مبادلات محصولات تجملی ساسانی با سنگ‌های قیمتی و پوست‌های گران‌بهایی است که در مناطقی از روسیه وجود داشت و مورد تقاضای دربار و اشراف ساسانی بود؛ ازاین‌رو است که نمونه‌های ساسانی و یا کپی‌های جدیدتر آن‌که در قرون بعد از روی نمونه‌های ساسانی الگوبرداری شده، در مناطق مختلف روسیه وجود دارد (گیرشمن، ۱۳۹۰: ۲۰۳). ظروف و بشقاب‌های ساسانی به لحاظ فرم، نقش، فن ساخت و ترکیب عنصری مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. مطالعات بر روی این بشقاب‌ها نشان داد این اشیاء قابل‌تقسیم به سه گروه عمده اولیه، میانی و متأخر است (هرمان، ۱۳۷۳: ۱۲۵). اگرچه اغلب بشقاب‌های ساسانی از جنس طلا و نقره هستند، اما یک قطعه متفاوت نیز گزارش شده است؛ این قطعه، یک دیسک از جنس مرمر است که در موزه کلیولند نگهداری می‌شود و موضوع مطالعه این پژوهش است. اهداف این مطالعه، درک ماهیت نقش شخص حک‌شده بر روی این دیسک مرمری و تلاش جهت ارزیابی این ادعا که فرد نقش شده اردشیر دوم ساسانی است؟ علاوه بر این نگارندگان در تلاش هستند تا در مورد ماهیت اصلی خود دیسک مرمری بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی ارزیابی انجام دهند تا بتوانند در مورد منطقه جغرافیایی تولید این اثر گمانه‌زنی کرده و مشخص کنند که آیا این اثر تولید همان منطقه‌ای است که از آن یافت شده یا تولید محل دیگری از قلمرو شاهان ساسانی بوده است؟

## ۲. معرفی دیسک مرمری

در موزه هنر کلیولند یک پلاک سنگی مدور از جنس سنگ وجود دارد که با شمارۀ D. 19-1/4 in.63.258 ثبت‌شده است (*Handbook of the Cleveland Museum of art.1969: 13*) (شکل ۱). این اثر در هنر ساسانی تک و منحصربه‌فرد است و اگرچه نقش حک‌شده بر آن آشنا و متداول بوده است، اما به لحاظ جنس و فرم این شیء، نمونه مشابهی در بین آثار به دست آمده از محوطه‌های ساسانی گزارش نشده است. در مورد محل کشف این شیء، اطلاعات چندان موثقی وجود ندارد و این مشکلی است که در مورد اغلب بشقاب‌های ساسانی وجود دارد؛ زیرا این آثار عموماً از قاچاقچیان یا در حین انجام فعالیت‌های عمرانی به‌صورت اتفاقی به دست آمده‌اند (هرمان ۱۳۷۳: ۱۲۵؛ اربلی، ۱۳۸۷: ۷۶۸). بر اساس گزارش‌ها، ظاهراً این اثر در سال ۱۹۵۴م به همراه یک بشقاب نقره  با نقشی بسیار مشابه توسط کارگر یک کارگاه آجرپزی در نزدیکی راه‌آهن ساری یافت شده است (شکل ۲) (سامی ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۲۰، ، ۱۳۴۸: ۷). بشقاب نقره مذکور برخلاف دیسک مرمرینی که در موزه کلیولند وجود دارد، در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود. نقش این بشقاب، شاه (؟) در حال شکار دو شیر نر است؛ شیر اول در حال جان دادن و در زیر پای اسب شاه نقش شده است. شیر دوم بر روی دو پای خود ایستاده و با دو دست و دهان باز در مقابل شاه قرار گرفته است؛ شاه کلاهی بر سر دارد که روبانی از آن آویزان است. در قسمت بالای کلاه شاه، قبه‌ای همچون تبر رو به بالا و در بخش پایین کلاه در محل اتصال به سر با روبانی بسته شده است. در قسمت بالای پیشانی شاه دو برآمدگی که بر فراز آن دو گوی قرار دارد نقش شده است. شاه گوشواره دارد و قسمت پایین ریش او همچون دیگر شاهان ساسانی از میان حلقه‌ای عبور کرده است. بر روی جناق سینه شاه مدالی ستاره مانند با شش پر نقش شده که دایره‌ای در مرکز آن قرار دارد. او شمشیری

در سمت چپ کمر خود آویخته است و در سمت راست آن تیردانی پر از تیر نقش شده است. بر روی تیردان طرح‌های جناغی دیده می‌شود. شاه شلواری گشاد بر تن دارد و حرکت چین‌ها در مسیر باد در حین حرکت شاه نشان می‌دهد پارچه آن جنس بسیار لطیفی دارد. در قسمت بالای قوزک پا، شلوار با روبانی به پا بسته شده است.

شخص نقش شده در هر دو اثر بدون شک یک نفر است که این اطمینان به‌واسطه تکرار بدون تفاوت تاج، جزئیات صورت، لباس و صحنه است. جنس پلاک مذکور از مرمر است و شاه نقش شده را اردشیر دوم معرفی کرده‌اند (Shepard,1983:1098)؛ شپارد علت انتساب را شباهت بین نقش تاج با نقش‌برجسته اردشیر دوم در تاق بستان ذکر کرده است. با توجه به ترتیب پادشاهان دارای بشقاب‌هایی با نقش کاملاً مشابه یعنی هرمزد دوم و شاپور دوم (شکل ۴ و ۵) که به ترتیب هشتمین و دهمین شاهان ساسانی هستند؛[۱] می‌توان احتمال داد دیسک مرمری مذکور نیز متعلق به همین بازه زمانی باشد.[۲]

علی سامی نیز او را اردشیر دوم در زمان ولیعهدی معرفی کرده است و دلیلی برای این ادعا نیاورده است (سامی ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۲۰). واندنبرگ نیز نقش مذکور را شاهنشاه ساسانی و احتمالاً یکی از پسران شاپور دوم (شاید شاپورسوم) معرفی کرده است (واندنبرگ، ۱۳۴۸: ۷). گیرشمن در توصیف بشقاب نقره مذکور در مورد فرد نقش شده معتقد است از آنجا که پیروزی بر حیوان (شیر) امتیازی شاهانه است و نقش تاج در هیچ سکه‌ای وجود ندارد، بنابراین او را شاهزاده‌ای ساسانی معرفی می‌کند که رویای به سلطنت رسیدن دارد. او در مورد تاریخ اثر معتقد است که نیم تاج این شاهزاده شبیه نیم تاج هرمزد اول و شاپور دوم است و به این ترتیب این اثر متعلق به اواخر قرن سوم یا قرن چهارم میلادی است (گیرشمن، ۱۳۹۰: ۲۰۹).

شکل ۱: دیسک ساسانی با نقش شکار شیر (Cleveland Museum of art.1969: 13).

Figure 1: Sasanid disc with lion hunting scene (Cleveland Museum of art.1969: 13)

شکل ۲: بشقاب ساسانی با نقش شکار شیر (واندنبرگ، ۱۳۴۸: ۷).

Figure 2: Sasanid silver plate with lion hunting scene (Vandenberghe, 1970: 7)

### ۳. نقش شکار شیر در هنر ایران

شکار شیر توسط شاه/شاه پهلوان در هنر خاور نزدیک نماد قدرت و از ویژگی‌های صحنه‌های شاهانه است و در ادبیات، منظومه‌ها و حماسه‌های منطقه نقشی اساسی داشته است. نمونه‌های متعددی از نمایش صحنه شکار شیر از ادوار گوناگون تاریخی در ایران و خاورمیانه بجای مانده است؛ از جمله در هنر بین‌النهرین و همچنین مجموعه تخت جمشید، آثاری با صحنه شکار شیر به دست شاه/شاه پهلوان بجای مانده که بدون شک در زمان ساسانیان بخش‌هایی از آن خارج از خاک بوده است و نشانه آن نقش و کتیبه شاپور نامی از شاهزادگان ساسانی بر کاخ تچر است. مشابه نقش این دیسک مرمری در چندین بشقاب ساسانی وجود دارد. نمونه‌های آن بشقابی از شاپور دوم در موزه ارمیتاژ روسیه (شکل ۳)، بشقاب هرمزد دوم (شکل ۴)، بشقاب اردشیر دوم در مس عینک (شکل ۵) و چند بشقاب از بهرام گور است (شکل ۶) که در آنها نیز صحنه شکار شیر بازنمایی شده است.

شکل ۳: بشقابی از شاپو دوم در حال شکار شیر، موزه ارمیتاژ روسیه (وثوق بابایی و مهرآفرین، ۱۳۹۴: شکل۲).

Figure 3: A plate of the Shapur II, lion hunting, Russian, Hermitage Museum (Vosough Babaei and Mehrafarin, 2015: Figure 2).

شکل ۴: بشقاب با نقش هرمزد دوم در حال شکار شیر، موزه هنر کلیولند (Harper, 1981: 215).

Figure 4: Plate with the scene of Hormozd II hunting a lion, Cleveland Museum of Art (Harper, 1981: 215).

شکل ۵: نقش اردشیر دوم در حال شکار شیر، مس عینک افغانستان (سید علی‌یف ۱۳۹۲: تصویر ۱,۳؛ طرح بشقاب از Skupniewicz 2019: fig 13).

Figure 5: The scene of Ardashir II while hunting lions, Mes Aynak, Afghanistan (Seyed Aliyev 2015: Figure 1.3; plate design from Skupniewicz 2019: fig 13).

شکل ۶: بشقاب ساسانی با نقش بهرام گور در حال شکار شیر؛ محل نگهداری موزه بریتانیا (Harper, 1981: 226).

Figure 6: Sasanid plate with the scene of Bahram Gore hunting two lions; British Museum (Harper, 1981: 226).

در نقش برجسته‌های ساسانی نیز صحنه شکار شیر به دفعات بازنمایی شده است و نمونه‌های آن عبارت‌اند از: نقش‌برجسته شاپور اول در دارابگرد (هوف ۱۳۷۴: ۴۱۷؛ شفیعی ۱۳۸۳: ۸۹-۹۴) بهرام دوم در سر مشهد (هینتس ۱۳۸۵: ۲۸۲؛ گیرشمن ۱۳۹۰: ۱۷۳).

### ۴. توصیف نقش

اگرچه اساس شناسایی پادشاهان ساسانی برمبنای تاج‌های آنها است؛ اما با توجه به تاج نقش شده بر این پلاک و مقایسه تاج اردشیر دوم در طاق بستان، مشخص می‌شود که این دو تاج هم به لحاظ فرم و هم به

لحاظ تزیین متفاوت از هم هستند. تزیین بالای تاج اردشیر دوم به‌صورت گوی کامل است، اما تاج شاه روی پلاک سنگی همچون هلال است. تزیین گوی اردشیر دوم مواج است و چه‌بسا بخشی از موی او باشد، اما هلال نقش شده بر تاج شاه روی پلاک سنگی در قسمت فوقانی دندانه‌دار و همچون تشعشع خورشید به نظر می‌رسد (شکل ۷ و ۸).

شکل ۷: نقش تاج روی سر شاه دیسک مرمری ساری (Handbook of the Cleveland Museum of art.1969: 13).

Figure 7: The crown on the head of the king of disk (Handbook of the Cleveland Museum of art.1969: 13).

شکل ۸: نقش تاج روی بشقاب نقره ساسانی ساری (گیرشمن، ۱۳۹۰: تصویر ۲۵۰).

Figure 8: The crown in the Sasanid silver plate of Sari (Ghirshman, 2012: Fig 250).

شکل ۹: نقش تاج ستانی اردشیر دوم (نفر میانی) در طاق بستان (فریه، ۱۳۷۴: شکل ۲۶).

Figure 9: Ardashir II (middle person) in the Tagh-e Bostan (Fariyeh, 1374: Figure 26).

این نوع دیسک سنگی با تفاوت‌هایی در ظرافت و همچنین ساده یا تزیین دار بودن در محوطه‌های عصر مفرغ شمال و شمال‌شرق ایران تا جنوب ترکمنستان وجود داشته است. در ادامه به معرفی برخی نمونه دیسک‌های سنگی به دست آمده از محوطه‌های عصر مفرغ پرداخته خواهد شد.

### ۵. دیسک‌های سنگی

این اشیاء سنگی که در عصر مفرغ رایج می‌شود، تاکنون به‌صورت علمی مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. اشمیت (Schmidt, 1937: 216-218)، ماسون (Masson,1988: Plate XXXV) و وحدتی (وحدتی و دیگران، ۱۳۹۸: ۶۳-۷۴) این اشیاء را سنگ وزنه معرفی کرده‌اند، اما توضیحی برای این ادعا که بتواند کاربری آن را به‌عنوان سنگ

وزنه ثابت کند یا قابل‌پذیرش جلوه دهد ارائه نداده‌اند و همچنان کاربرد آنها نامشخص است. همچنان که در بالا اشاره شد نمونه‌های سنگی عصر مفرغ به لحاظ ظرافت در ساخت، ساده یا تزیین دار بودن با یکدیگر متفاوت هستند. دو قطعه از نمونه دیسک‌ها از محوطه چلو به دست آمده است. این محوطه در شرق دشت جاجرم و در ۳ کیلومتری شرق شهر سنخواست قرار دارد (وحدتی و دیگران، ۱۳۹۸: ۶۳-۷۴). این نمونه‌ها به لحاظ ظرافت و تزیین جزء نمونه‌های ساده و زمخت هستند (شکل ۱۱).

شکل ۱۰: نمونه دیسک‌های عصر مفرغ تپه چلو (عکس از وحدتی و دیگران، ۱۳۹۸ تصویر ۷؛ با اندکی تغییرات).

Figure 10: Sample of Bronze Age Discs (Photo by Vahdati *et al.* 1398 Figure 7; with some changes).

نمونه‌ای مشابه نیز از نرگس تپه به دست آمده است. اگرچه حفار، این نمونه را در بین آثار دوره آهن III یافته و آن را منتسب به این دوره می‌داند، اما بر اساس ماهیت این شیء و موارد مشابه، این نمونه متعلق به عصر مفرغ نرگس تپه است. نمونه مذکور از جنس ماسه‌سنگ و از نوع زمخت و ساده است (عباسی، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

بر اساس گزارش منتشرشده ماسون از کاوش‌های آلتین‌تپه ترکمنستان که محوطه‌ای از دوره مفرغ و دارای فرهنگ بلخی/مروی (BMAC) است، نمونه‌های ساده و تزیین‌شده از این شیء به‌دست‌آمده است (شکل ۱۲). این محوطه در نزدیکی مرز ایران و محوطه‌های فرهنگ حصار/گرگان قرار دارد.

شکل ۱۱: دیسک سنگی دسته‌دار از نرگس تپه (عباسی، ۱۳۹۰: تصاویر ۳۶۹ و ۳۷۰).

Figure 11: Stone disk with handles from Narges Tappeh (Abbasi, 2011: Pictures 369 and 370.

شکل ۱۲: نمونه دیسک‌های عصر مفرغ آلتین تپه (Masson, 1988, Plate XXXV با اندکی تغییرات).

Figure 12: Sample from Altin Teppeh Bronze Age Discs (Masson, 1988, Plate XXXV with minor.

تپه حصار در جنوب شهر دامغان امروزی قرار دارد. این محوطه همچون آلتین‌تپه از مراکز مهم عصر مفرغ منطقه شمال‌شرق است. تپه حصار از دیرباز در مسیر ارتباطی شرق (چین، افغانستان و آسیای میانه) به غرب (مرکز

فلات ایران، زاگرس، بین‌النهرین و فراتر از آن) قرار داشته است (روستایی ۱۳۸۵: ۷). از دورۀ IIIC تپه حصار گنجینه‌ای به دست آمد که در میان آن یک دیسک مرمری با شکاف دسته مانندی در بالای آن وجود داشت (شکل ۱۳). این نوع از دیسک‌ها اغلب همراه ستونی یافت شده‌اند. در بالای این ستون، شیاری ایجادشده که ممکن است این دیسک‌ها روی این شیار قرار می‌گرفته است (Schmidt, 1937: 216-218).

شکل ۱۳: یک صفحه سنگ مرمر به دست آمده از تپه حصار دوره IIIC ۲۵۰۰ ق.م. (Salzman, 2007: Fig 68).
Figure 13: A marble slab from the Tapeh Hesar, Phase IIIC 2500 BC (Salzman, 2007: Fig 68).

حلقه ارتباطی بین این اشیاء عصر مفرغی تپه حصار و شیء منقوش دورۀ ساسانی را شاید بتوان کاخ ساسانی تپه حصار دانست؛ کاخ مذکور در ۲۰۰ متری تپه قرار دارد. تاریخ‌گذاری این بنا بر اساس سکه قباد اول است که از این محوطه یافت شده است (Schmidt 1937: 337-338). هرتسفلد کاخ مذکور را متعلق به اوایل دوره ساسانی می‌داند (Kimball, 1937: 350). به‌طورکلی برای این کاخ تاریخ‌گذاری‌های دیگری نیز بیان شده است؛ برای مثال این بنا را متعلق به دوره خسرو دوم (هرمان ۱۳۷۳: ۱۲۲)، اواخر قرن ۶ میلادی (Wachtsmuth, *et al*. 1933: 22)، قرن ۵ میلادی (Compareti,2011: 19) و اواخر دوره ساسانی (Trinkaus, 1983: 137) منتسب کرده‌اند. کمپارتی حتی بدبینانه‌تر نظر می‌دهد و شواهد هنری و غیر قابل انکار و متعدد دوره ساسانی کاخ را نادیده گرفته و آن را به دوره اسلامی منتسب می‌کند (Compareti, 2011: 19).

با توجه به شباهت فوق‌العاده بین دیسک مرمری موزه هنر کلیولند با دیسک‌های تدفینی عصر مفرغ شمال و شمال‌شرق ایران، به‌احتمال قوی اصل دیسک ساسانی متعلق به یکی از قبور یا محوطه‌ای از عصر مفرغ شمال / شمال‌شرق است (اگر نگوییم قطعاً از حصار است). علاوه بر این، محوطه مهمی همچون تورنگ تپه نیز در دورۀ ساسانی مورد توجه و سکونت قرار گرفت؛ اگرچه تاکنون اطلاعات و گزارش‌ها تورنگ تپه به‌صورت جامع و کامل منتشر نشده است، تا از وجود چنین دیسک‌هایی از این محوطه مطمئن باشیم. شواهد نشان می‌دهد در گذشته نیز مردم در حین انجام فعالیت‌های خود آثاری از مردمان پیش از خود می‌یافتند و بسته به نوع یافته

از آن بهره می‌گرفته‌اند[۳]. از این‌رو این دیسک پس از خارج شدن از بستر اولیه خود توسط هنرمند ساسانی تغییر ماهیت یافته است و با ایجاد نقش روی آن، به دیسک هویت و کاربری جدید داده شده است.

استفاده از اشیاء قدیمی‌تر در ادوار بعدی به دفعات رخ داده است؛ مانند استفاده از سفال‌های نوسنگی فرهنگ وینچا در نزدیکی بلگراد در ادوار بعد (Vuković, 2015:115-120). نمونه دیگر از چنین مواردی از محوطه آلبان در نزدیکی روم گزارش شد. در این محوطه از ابزارهای سنگی دوران پیش از تاریخ در طی دورهٔ تاریخی استفاده شده است (Altamura, 2013: 20-25). تبر دستی (چکش) سنت مارتین در موزه سنت کاترینِ شهر اوترخت هلند[۱] نمونه دیگری از این موارد است. تیغه این چکش در واقع یک تبر سنگی است که بر روی یک دسته چوبی با روکش نقره از عهد قرون وسطی قرارگرفته است (Knight, *et al*. 2019:1-19). استفاده از دستبندهای دوران روم به‌عنوان حلقه‌های آنگلوساکسون و استفاده دستبندهای عصر مفرغ در سوئیس به‌عنوان تیغ در ادوار بعد برخی از نمونه‌های استفاده مجدد از آثار باستانی است (Jennings, 2014:168-169). استفاده از سکه‌های قدیمی به‌عنوان تزیین لباس زنان و همچنین استفاده مجدد از مصالح و بقایای معماری که نمونه‌های متعددی از آن در ایران وجود دارد، نمونه‌های ملموس استفاده مجدد از آثار باستانی پس از پایان کاربری یا مدفون شدن آنها است.

## ۶. بحث

یافت شدن هر دو شیء مورد بحث و انبوهی از آثار نقره ساسانی در مازندران و همچنین این واقعیت که منطقه مورد اشاره در عصر مفرغ در دامنه گسترش فرهنگ حصار / گرگان قرار داشته است، نشان‌دهنده تولید احتمالی این دو اثر در استان مازندران یا مجاورت آن است؛ لذا اشاره به حوادث و شاهان تأثیرگذار در تاریخ منطقه، ممکن است در بیان احتمالات پیرامون شخص حک‌شده روی این دو شیء مفید باشد. همچنین این احتمال که فرد بازنمایی شده یکی از اسپهبدان مازندران پس از فروپاشی امپراتوری ساسانی و یا از شاهزادگان ساسانی در مازندران باشد، دور از ذهن نیست.

سرزمینی که امروزه به نام مازندران خوانده می‌شود، در منابع تاریخی با نام‌های متفاوتی از جمله طبرستان / تپورستان، پرشوارگر / پتشخوارگر و هیرکانی از آن یاد شده است. لازم به یادآوری است که در برخی دوره‌ها، وسعت این ایالت مختلف بوده و بزرگ‌تر از حد امروزی آن بوده است و گاه برخی نواحی امروزی آن دارای اسم و ساختاری مجزا از آن بوده است.

نخستین اشاره به این سرزمین (ری، دماوند، دیلمان و پتشخوارگر) در منابع دوره ساسانی در کارنامه اردشیر بابکان است (کارنامه اردشیر بابکان: ۱۳۵۴: ۴۹) و در کتیبه شاپور اول ساسانی در کعبه زرتشت به‌صورت پریشخوارگر ( /Parishkhwargar) به آن اشاره شده است.

بر اساس منابع صدر اسلام، حکومت طبرستان/پتشخوارگر از آغاز دولت ساسانی تا زمان فیروز اول در اختیار خاندان گشنسب بوده است (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۵). سلطنت فیروز همزمان با حملات هپتالیان به مرزهای ساسانیان است؛ بر اساس نوشته حمدالله مستوفی ساخت دیوار گرگان از اقدامات وی است که موجب امنیت بیشتر ناحیه در برابر حملات اقوام بیابان‌گرد و مهاجم شد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۵۹). علاوه بر این از زمان فیروز اول برای نخستین بار سکه‌های ساسانی ضرب‌شده در منطقه موردبحث آغاز می‌شود (چگینی، ۱۳۶۵: ۴۶).

1. Utrecht

همچنین ابن اسفندیار در کتاب خود از ازدواج شاهی به نام فیروز شاه با دختری از منطقه مازندران به نام آمله یاد می‌کند و شاه به همین مناسبت شهر آمل را بنیان می‌نهد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۷۰-۷۱). اگرچه مشخص نیست فیروزه شاه ذکرشده در روایت ابن اسفندیار همان فیروز شاه ساسانی است یا روایتی افسانه‌ای و رایج در مورد بنیان شهرهای مختلف است؛ بر اساس منابع تاریخی می‌دانیم پیش از سلطنت فیروز اول و کاهش قدرت حکام محلی و خاندان گشنسب در پتشخوارگر، بهرام اول پسر شاپور اول پیش از به سلطنت رسیدن، حاکم گیلان بوده و لقب گیلانشاه داشته است (Frye, 1986: 116-180). دیگر شاه ساسانی که در منطقه حضور مؤثر داشته، بهرام پنجم است. او در زمان لشکرکشی به شمال‌شرق علیه هپتالیان از این ناحیه عبور کرد و به اردوگاه شاه هپتالیان رسید (Farrokh, 2007: 212؛ ثعالبی ۱۳۶۸: ۳۶۰؛ گردیزی ۱۳۴۷: ۲۸؛ مارکوارت ۱۳۷۳: ۱۱۲-۱۱۳). در زمان وی نواحی خراسان تا ری از حمله هپتالیان در امان نبود و با کشته شدن شاه هپتالیان و غنیمت گرفته شدن حرم‌سرای او به دست بهرام پنجم، آنها عقب‌نشینی کردند. بهرام پنجم به علت شورش دیلمیان لشکری را به این منطقه فرستاد و شورش را سرکوب کرد و سپس شاه گیلان را عفو کرده و به دیلمان بازگرداند (نلدکه ۱۳۷۸: ۱۹۸). در منابع ذکرشده است، بهرام پنجم تاج پادشاهی خود را از میان دو شیر به دست آورد (طبری ۱۳۷۵: ۶۱۹-۶۲۰؛ ثعالبی ۱۳۶۸: ۳۵۵). دیگر شاه ساسانی که در تاریخ مازندران می‌توان به او اشاره کرد، قباد است. قباد، دهستان را که از اقالیم مازندران بود بنا نهاد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۵۹). در زمان سلطنت قباد ساسانی، پسرش کاووس (کیوس) به‌عنوان حاکم پتشخوارگر انتخاب شد و لقب پتشخوارگر شاه بر او نهاده شد و حضور او در طبرستان موجب آرامش منطقه گردید (Pourshariati, 2008: 288). کیوس، ولیعهد و پسر بزرگ قباد بود و همچون پدرش پیرو مزدکیان بود. به‌واسطه روحانیون و بزرگان کشور برادر کوچک‌تر او یعنی خسرو اول (انوشیروان) به حکومت رسید. او که در زمان قباد در شکست اقوام مهاجم به پدرش کمک کرده بود، مجدد در زمان خسرو اول هنگامی‌که قبایل مهاجم به مرزهای شمال‌شرق هجوم آورده بودند، با شکست دادن خاقان ترک و گسترش عملیات نظامی تا غزنی و فتح آن کمک بزرگی به خسرو اول کرد. کیوس با غنائم به طبرستان بازگشت و بعدها بر اساس حق ارشد بودنش مدعی تاج‌وتخت شد و در نبرد شکست خورد. خسرو به او در انتخاب اعتراف به گناه یا مرگ، حق انتخاب داد و کیوس گفت مرگ را به خفت اعتراف به گناه ترجیح می‌دهم. خسرو وقتی این را شنید، به سرنوشت لعنت فرستاد که مجبور به کشتن برادری همچون کیوس شده است (Pourshariati, 2008: 288-289). فرزندان کیوس با وجود کشته شدن پدر، همچنان در دربار ساسانیان به‌ویژه در دوره خسرو دوم دارای قدرت بودند. نوادگان کیوس بعدها در مازندران سلسله باوندیان را بنیان نهادند. درگیری با اقوام مهاجم در شمال‌شرق در زمان یزدگرد دوم و پیروز نیز ادامه یافت. از مازندران چندین بشقاب نقره‌ای به‌دست‌آمده است که بر روی برخی از آنها کتیبه‌های پهلوی حک‌شده است. در بین نمونه‌هایی که در سال ۱۳۳۴ به دست آمد، سه ظرف دارای تزیینات غنی وجود دارد که بر روی دو نمونه نام ونداد هرمز کارنی و در نمونه سوم نام آذرمیک شهرونان حک‌شده است (Henning, 1959: 133؛ چگینی، ۱۳۶۷: ۱۸). به احتمال قریب به یقین ونداد هرمز ذکرشده در ظرف مذکور همان ونداد هرمز از خاندان کارن / قارن است که مسلمانان و عمال خلفای عرب را از مازندران بیرون راند. نمونه دیگر ظرفی در موزه ارمیتاژ است که کتیبه‌ای با نام ملک داد برزمهر فرماندار خراسان و فرزند فرخان اسپهبد

طبرستان بر آن حک‌شده است (چگینی، ۱۳۶۷: ۲۰). ظرف دیگر به دست آمده از مازندران که دارای کتیبه پهلوی است و در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، بشقابی است که نام انوش زاد پسر خسرو اول بر روی آن ذکرشده است (همان). افزون بر این حدود ۱۷ ظرف نقره ساسانی / صدر اسلامی از مازندران یا منتسب به مازندران شناسایی‌شده است (چگینی، ۱۳۶۷: ۲۱؛ عابدینی عراقی و دیگران، ۱۳۹۹).

## ۷. نتیجه

هنگامی‌که با یک اثر باستانی در خارج از بافت و بستر گاهنگاری و فرهنگی آن به‌ویژه در ادوار متأخرتر روبرو هستیم (در صورت اطمینان از برهم‌خوردگی و مضطرب نبودن لایه‌ها)، دو احتمال اصلی برای آن می‌توان تصور کرد؛ اول آنکه این شیء با وجود پایان دوره مذکور به‌صورت پیوسته مورد استفاده قرارگرفته است و از این‌رو در بافت متأخرتر یافت شده است. احتمال دوم این است که این شیء نشان می‌دهد یک محوطه یا لایه قدیمی توسط فرد یا افرادی از دوره متأخرتر به شکلی هدفمند یا به‌صورت تصادفی مورد تجسس و خاک‌برداری قرارگرفته است و نمونه مذکور وارد بافت متأخر شده است. دیسک سنگی عصر مفرغ که نقش‌مایه ساسانی بر روی آن حک‌شده است، احتمالاً به دلایلی از بستر اصلی و اولیه خود خارج شده است و در اختیار هنرمند دوره ساسانی قرارگرفته است. اما اینکه چرا و چگونه این شیء برای ساخت چنین نقشی مورد استفاده قرار گرفته، نامشخص است و تنها می‌توان به احتمالات متوسل شد. دیسک‌های سنگی که در عصر مفرغ مورد استفاده بودند، در طی دوره ساسانی استفاده‌ای از آنها نمی‌شد و یا حداقل تا به این حد مشابه هم نبوده‌اند. از این‌رو مشخص است که نمونه مذکور در زمره احتمال دوم پیرامون یافت شدن نمونه‌ای باستانی در بافتی متأخرتر است. دیسک ساسانی / عصر مفرغی موزه کلیولند قطعاً برگرفته از فرهنگ عصر مفرغ منطقه است. این نمونه ثابت می‌کند بسیاری از آثار سیمین یافت شده از مازندران واقعاً ساخت منطقه هستند و معلول ارسال خزائن ساسانیان در زمان فروپاشی به مازندران نبوده است. علاوه بر نمونه دیسک و فراوانی آثار سیمین یافت شده در مازندران، شاهد دیگر که این ادعا را تقویت می‌کند، کشف نمونه‌های کتیبه‌دار با نام اسپهبدان و بزرگان مازندران است. در عین حال باید در نظر داشت که احتمالاً همه بشقاب‌های ساسانی در کارگاه‌های شاهان ساسانی در مراکز اصلی حکومت تولید نمی‌شده‌اند، بلکه در مناطق دور از این مراکز نیز نقش می‌شده‌اند. نقش ایجادشده کمکی به شناسایی شاه نمی‌کند، زیرا همچنان که ملاحظه شد، این نقش با درجه شباهت بسیار زیاد در بشقاب‌های دیگر شاهان ساسانی نیز نقش شده است.

با توجه به شکل تاج اردشیر با کیفیت و وضوح خوب در طاق بستان و همچنین سکه‌های او و تاج سوارکار روی دیسک مرمری موزه هنر کلیولند، این تاج به لحاظ فرم، تزیین و نداشتن دو برجستگی گوی مانند که بر فراز پیشانی شاه نقش شده است، نمی‌تواند به اردشیر دوم تعلق داشته باشد.

در پایان باید مجدداً به دو نکته اشاره کرد: نخست اینکه نقش تاج دیسک و بشقاب ساسانی مورد پژوهش، در هیچ نقش‌برجسته یا سکه‌ای گزارش نشده است؛ از این‌رو فرد نقش شده ولیعهد یا شاهزاده‌ای است که در مازندران و نواحی شمال و شمال‌شرق حکومت می‌کرده است، اما هرگز به سلطنت نرسیده یا پس از به سلطنت رسیدن تاج خود را به‌صورت کامل تغییر داده است. شاهان مؤثر در تاریخ منطقه عبارت‌اند از: بهرام اول، فیروز اول، بهرام پنجم، قباد و پسرش کیوس. از این بین فیروز اول، بهرام پنجم و قباد هرگز حکمرانی و فرمانروایی مازندران و مناطق مربوطه را به عهده نداشتند و تنها پس از تاج‌گذاری به منطقه وارد شده‌اند.

بهرام اول و کیوس افرادی هستند که هم شاهزاده و هم ولیعهد بودند و مناطق شمالی ایران تحت فرمانروایی آنان بوده است. از شکل تاج بهرام اول پیش از سلطنت اطلاعی در دست نیست و کیوس نیز پیش از سلطنت در طی لشکرکشی برای کسب حق سلطنت علیه برادرش کشته شد؛ اگرچه اولاد و نوادگانش همواره در منطقه قدرت خود را حفظ کردند.

چنانچه فرد نقش شده روی دیسک و بشقاب سیمین ساسانی را فردی از خاندان سلطنتی ساسانیان در منطقه مازندران بدانیم، این فرد به احتمال بسیار فراوان بهرام اول یا کیوس خواهد بود. ولی چنانچه این فرد را یکی از خاندان‌های حاکم طبرستان در صدر اسلام فرض کنیم که غالباً به‌طور کامل به آداب و سنن ساسانیان وفادار بودند، امکان شناسایی او بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا شاهان محلی طبرستان به سبک و سیاق و با نقش شاهان ساسانی سکه ضرب می‌کردند و از تصویر و تمثال شاهان محلی بر روی سکه استفاده نمی‌شد، در نتیجه شناسایی آنها در حال حاضر امکان‌پذیر نیست و باید منتظر یافته‌های باستان‌شناسی آینده باشیم. علاوه بر این باید توجه داشت این بشقاب و دیسک، بیش از آنکه مشابه نمونه‌های دوره اسلامی و یا کپی‌های الگو گرفته از نمونه‌های ساسانی باشد به سبک بشقاب‌های سلطنتی دوره ساسانی است. در نتیجه احتمال تعلق آن به خاندان‌های محلی اندک است، اگرچه غیرممکن نیست.

## پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که بین هرمز دوم و شاپور دوم، آذر نرسه قرار دارد که نهمین شاه ساسانی بود و کمتر از یک سال حکومت کرد.

۲ . باید اذعان کرد از این جهت حدس موزه هنر کلیولند تا حدی مطابق این نظر است زیرا اردشیر دوم دهمین شاه این سلسله است.

۳. در این مورد ممکن است جهت تهیه خشت و مصالح معماری برای ساخت کاخ ساسانی تپه حصار از خاک تپه استفاده شده باشد و به این نحو در حین عملیات خاک‌برداری چنین دیسک‌هایی نیز یافت شده باشد.

## منابع


ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد، (۱۳۲۰)، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانه خاور.

اربلی، ژوزف، (۱۳۸۷)، «*فلزکاری ساسانی و آغاز دوره اسلامی*»، ترجمۀ پرویز مرزبان، کتاب سیری در هنر ایران از دوران پیش از تاریخ تا به امروز جلد دوم، زیر نظر آرتور پوپ و فیلیپس اکرمن، تهران: علمی و فرهنگی.

اکبری، احسان، (۱۳۹۸)، «*بررسی و تحلیل مبانی مشروعیت پذیری در حکومت‌های ایرانی از هخامنشیان تا ساسانیان*،» پایان‌نامه دکترای، تاریخ، دانشگاه آزاد واحد نجف‌آباد، اصفهان.

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، (۱۳۶۸)، *غرر اخبار الملوک الفرس و سیرهم*. ترجمۀ محمد فضائلی، تهران، نقره.

چگینی، ناصر نوروز زاده، (۱۳۶۵)، «مازندران در دوره ساسانی (۱)»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال اول، شمارۀ ۱: ص ۴۳-۴۹.

چگینی، ناصر نوروز زاده، (۱۳۶۷)، «مازندران در دوره ساسانی (۳)»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال دوم، شمارۀ ۲: ص ۱۷-۲۲.

روستایی، کورش، (۱۳۸۵)، *ویژه‌نامه همایش فرهنگ هفت‌هزارساله‌ی حصار*، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی.

سامی، علی، (۱۳۸۸)، *تمدن ساسانی*، ج ۲، تهران، سمت.

سید علی یف، جمعه خان، (۱۳۹۲)، «بازیافت‌های نادر از بخش حفاری‌شده کوه عینک»، در، *آثار باستانی مس عینک، نتایج مقدماتی کاوش‌های باستان شناسان تاجیک و افغان*، کابل، وزارت معادن و پترولیم و وزارت اطلاعات و فرهنگ جمهوری اسلامی افغانستان.

شفیعی، فاطمه، (۱۳۸۳)، «دومین نقش‌برجسته ساسانی در دارابگرد فارس»، *باستان‌پژوهی*، شمارهٔ ۱۲؛ ص ۸۹-۹۴.

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری (تاریخ‌الرسل و الملوک)*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.

عابدینی عراقی، مهدی؛ عبدالرضا مهاجری نژاد؛ محمد مرتضایی، (۱۳۹۹)، «بررسی سه ظرف نویافته ساسانی در مازندران»؛ *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۱۲، شمارهٔ ۱، ص ۱۷۹–۱۹۸.

عباسی، قربانعلی، (۱۳۹۰)، *گزارش پایانی کاوش‌های باستان‌شناختی نرگس تپه دشت گرگان*، تهران، گنجینه نقش‌جهان.

فریه، ر، دبلیو، (۱۳۷۴)، *هنرهای ایران*. ترجمهٔ پرویز مرزبان، تهران، نشر فرزان.

*کارنامه اردشیر بابکان*، (۱۳۵۴)، ترجمهٔ بهرام فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران.

گردیزی، ابوسعید، (۱۳۴۷)، *زین‌الاخبار*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیا فرهنگ ایران.

گیرشمن، رومن، (۱۳۹۰)، *هنر ایران در دوران پارت و ساسانی*، ترجمهٔ بهرام فره‌وشی، تهران، علمی فرهنگی.

مارکوارت، یوزف، (۱۳۷۳)، *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمهٔ مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*. تصحیح گای لسترنج، تهران، نشر ارمغان.

نلدکه، تئودور، (۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*. ترجمهٔ عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

واندنبرگ، لویی، (۱۳۴۸)، *باستان‌شناسی ایران باستان*، ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران، دانشگاه تهران.

وثوق بابایی، الهام و رضا مهرآفرین، (۱۳۹۴)، «بررسی و تحلیل نقش شکار در دوره ساسانی»، مجلهٔ نگره، شمارهٔ ۳۵، ص ۴۷-۳۲.

وحدتی، علی‌اکبر، رافائل بیشونه، مارگارتا تنبرگ، مرجان مشکور، (۱۳۹۸)، «کاوش در تپه چلو: شواهدی از مجموعه باستان‌شناختی بلخی-مروی در دشت جاجرم»، باستان‌شناسی، سال سوم، شمارهٔ یک. ص ۶۳-۷۴.

هرمان، جورجینا، (۱۳۷۳)، *تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان*، ترجمه مهرداد وحدتی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

هوف، دیتریش، (۱۳۷۴)، *داراب پایتخت باستانی، در پایتخت‌های ایران*، به کوشش محمدیوسف کیانی؛ ترجمهٔ فرامرز نجد سمیعی، تهران، سازمان میراث فرهنگی.

هینتس، والتر، (۱۳۸۵)، *یافته‌های تازه از ایران باستان*، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران،: ققنوس.

Abbasi, G. A. 2011. *The final report of the archaeological excavations of Narges Tappeh in Gorgan plain*. Tehran: Ganjineh Naghshe Jahan. [In Persian].

Akbari, E. .2020. "*Study and analysis of the principles of legitimacy in Iranian governments from the Achaemenids to the Sassanids*," PhD thesis, History, Najafabad Azad University. [In Persian].

Altamura, F. 2013. Reuse of prehistoric lithic implements in historical times: case studies from the Alban hills. *ORIGINI*, XXXV: 7-29.

Ibn Esfandiar, B. M. .1320. *Tarikhe Tabarestan*. Corrected by Abbas Eqbal. Tehran: Ketabkhaneh Khavar. [In Persian].

Abedini Araqi, M; Mohajerinejad, A.R; Mortezaei, M. .1399."Study of three newly discovered Sassanid vessels in Mazandaran"; *Motal’at-e Bastanshenasi*, Vol.12 (1): 179-198. [In Persian].

Cleveland Museum of Art. 1969. Handbook of the Cleveland Museum of Art. Cleveland, Ohio: The Museum Press.

Compareti, M. 2011. the state research on Sasanian painting, *e-sasanika* 13.

Tha'labi, A.M. (1368), *Gharr Akhbar al-Muluk alfars and Sirham*. Translated by Mohammad Fazaeli, Tehran: Noghreh. [In Persian].

Chegini, N. N. 1365. "Mazandaran in the Sassanid period (1)", *Journal of Bastanshenasi Va Tarikh*, first year No. 1: 43-49. [In Persian].

Chegini, N. N. 1367. "Mazandaran in the Sassanid period (3)", *Journal of Bastanshenasi Va Tarikh*, second year No. 2:17-22. [In Persian].

Schmidt, E. 1937. *Excavations at Tepe Hissar*, *Damghan*. University of Pennsylvania Press.

Farrokh, K. 2007. *Shadows in the Desert, Ancient Persia at war*, Osprey Publishing, New York.

Frye, R. N. 1986. "Chapter 4: *The political history of Iran under the Sasanians*". In Yarshater, Ehsan. The Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian and Sasanian periods, Vol. 3(1). Cambridge University Press.

Ferrier ،R. W. 1374. *The arts of Persia*. Translated by Parviz Marzban. Tehran: Farzan. [In Persian].

Gardizi, A. S. 1347. *Zayn al-Akhbar*, edited by Abdolhai Habibi, Tehran: Donya-e Farhange Iran. [In Persian].

Ghirshman, R. 2012. Iran; *Parter und Sasaniden*. Translated by Bahram Farahvashi, Tehran: Elmi Farhangi. [In Persian].

Harper, P. O. 1981. *Silver Vessels of the Sasanian Period*: Vol.1 Royal Imagery, New York: Metropolitan Museum of Art.

Henning, W. B. 1959. “New Pahlavi inscription on the silver vessels” *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. 22 (1): 132 – 134.

Herrmann, G. 1995. *He Iranian revival*, Translated by Mehrdad Vahdati, Tehran: Markaz Nashre Daneshgahi. [In Persian].

Hinz, W. 2006. *Altiranische Funde und Forschu*ngen, Translated by Parviz Rajabi, Tehran: Qoqnous. [In Persian].

Huff, D. 1996. Darab: *ancient Capital, in Iranian capitals*, edited by M.Y.Kiani and M. E. Bastani Parizi. Translated by Faramarz Najd Sami’I, Tehran: Sazman Miras Farhangi. [In Persian].

Jennings, B. 2014. Repair, recycle or re-use? Creating mnemonic devices through the modification of object biographies during the Late Bronze Age in Switzerland. *Cambridge Archaeological Journal*. 24(1): 163–176.

*Karnameh Ardeshir Babakan*. 1975. translated by Bahram Farhvashi, Tehran: Daneshgah Tehran. [In Persian].

Knight, M. G., Boughton, D and Wilkinson, R. E. 2019. *Objects of the Past in the Past*. In: Objects of the Past in the Past Investigating the significance of earlier artefacts in later contexts. Edited by Matthew G. Knight, Dot Boughton and Rachel E. Wilkinson. Archaeopress Publishing Ltd.

Markwart, J. 1995. *Eranasahr nach der Geographie desps*. Moses Xorenaci. Mit historisch - kritischen kommentar und historischen und Topographischen excursen, translated by Maryam Amirahamdi, Tehran: Ettela’at. [In Persian].

Masson, V. M. 1988. *Altyn-Depe*. Translated by Henry N. Michael. Published by the University Museum, University of Pennsylvania.

Mostofi, H. 1362. *Nozhat al-Qulub*. Edited by Guy Lestrange, Tehran:Armaghan. [In Persian].

Noldeke, T. 2000. *eschichte du Parser und Araber zur zeit des Sasaniden*, Translated by Abbas Zaryab, Tehran: Pazhoheshgah Olom Ensani va Motaleat Farhangi. [In Persian].

Orbeli, J. 2009. " *Sasanian and Early Islamic Metalwork*", translated by Parviz Marzban, a survey of Persian art, Vol. 2, under the supervision of Arthur Pope and Phillips Ackerman, Tehran: elmi va farhangi. [In Persian].

Pourshariati, P. 2008. *Decline and fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*. London and New York: I.B. Tauris.

Roustaei, K. 2007. *Special issue of the 7,000-year-old Hesar Culture Conference*. Tehran: Pazhoheshkadeh Bastanshenasi. [In Persian].

Salzmann, A. G. 2007. *Exploring Iran the Photography of Erich F*. Schmidt, 1930–1940. Part 2. Philadelphia. University of Pennsylvania.

Sami, A. 2010. *Sassanid Civilization*, Vol. 2, Tehran: Samat. [In Persian].

Seyed Aliyev, J. K. 2013. "Rare recoveries from the excavated part of Aynak Mountain", in: Archaeological Mes Aynak: *Preliminary Results of Tajik and Afghan Archaeological Excavations*. Kabul, Ministry of Mines and Petroleum and Ministry of Information and Culture of the Islamic Republic of Afghanistan. [In Persian].

Shafiee, F. 2004. "The second Sassanid relief in Darabgard Fars". *Journal of BastanPazhohi*. No.12: 89-94. [In Persian].

Shepherd, D. 1983. *Sasanian art, in the Cambridge history of Iran*, VoL.3 (2). Edited by Ehsan Yarshater.1055-1112.

Skupniewicz, P. 2019. Sasanian' silver plate from al-Ṣabāḥ Collection in light of aesthetic features of Sasanian toreutics. *HISTORIA I ŚWIAT*, nr 8: 59-78.

Tabari, M. 1997. *History of Tabari (History of Prophets and Kings)*, translated by Abolghasem Payende, Tehran: Asatir. [In Persian].

Trinkaus, M. 1983. Pre-islamic settlement and land use in Damghan Northeast Iran, *Iranica antiqua* 18: 119-144.

Vandenberghe, L. 1970. *Archeologie de L'Iran Ancien*, Translated by Esa Behnam, Tehran: Daneshgah Tehran. [In Persian].

Vahdati, A. A., Biscione, R., Tengberg, M., Mashkoor, M. 2020. "Excavation in Tapeh Chelou: Evidence from Balkhi-Marvi Archaeological Collection in Jajar Plain",*Bastanshenasi*, Third Year, No.1: 63-74. [In Persian].

Vosough Babaei, E and Mehrafarin, R. 2015. "Study and analysis of the role of hunting in the Sassanid period", *Journal of Negreh*, No. 35: 47-32. [In Persian].

Vuković, J. 2015. Secondary use, reuse and recycling of ceramic vessels: evidence from Late Neolithic Vinča. *Archaica*, Vol. 3: 108-126.

Wachtsmuth, F., Kuhnel, E., Dimand, M. S. 1933. *Die Ausgrabung der zweitm Ktisphon - Expedition: (winter 1931/32).* Berlin, Islamische kunstabteilung der Staatlichen museen.

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022
Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# Recognition of the Great Khorasan Road in the North of Markazi Province

Majid Montazer Zohouri &[1] Esmail Sharahi[2]

(233-260)

Received: 6, August, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2020.286724.142763
Online ISSN: 2251-9297 Print ISSN: 2676-4288-
https://jarcs.ut.ac.ir

## Abstract

Undoubtedly, the Great Khorasan Road, known as the Silk Road, has been one of the most important trade routes during the historical periods of Iran. In a comprehensive perspective this route would link China to the Mediterranean coast and would pass through the Great Khorasan throughout cultural Iran and many other neighboring areas. In addition to the commercial function and economic and subsistence impacts of people from different regions, the Great Khorasan Road had profound social impacts on human societies of different eras because of the interaction of cultures. Meanwhile, Markazi province and especially the northern part of the province, has an important role in the current borders of the two counties of Saveh and Zarandieh, from pre-Islamic period to its decline in the Safavid period. Therefore, in the present research, using historical and geographical texts, archeological surveys and excavations, we attempt to determine the direction of this ancient road as well as the important cities, buildings and houses along this road and explain the why and how of the ancient communication routs and the historical existence of this ancient road in this area. The most important achievement was explaining how and why and the geographical and historical perspective of this ancient road based on the correspondence of the location of the identified ancient sites with the location of the stations mentioned in the historical sources and texts and the relative drawing of the Khorasan road in the north of Markazi province, in the meantime, Saveh and Moshkuyeh, as two important stations - which have been repeatedly addressed in the texts and valuable archaeological evidence that shows their high status and credibility - have been explored along the road to Khorasan and monuments related to this ancient route were counted.

**Keywords:** Great Khorasan Road, Saveh, Moshkuyeh, Caravanserai, Islamic period

1. Corresponding Author Email: majidzohouri@ut.ac.ir
Assistant Professor Department of Archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran.
2. M.A. Archeology, General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of Markazi Province, Arak, Iran.

## 1.introduction

The Khorasan Road is a large part of a highway which is known today as the Silk Road (Thubron, 2009: 3). As a significant part of the main Silk Road passed through the Great Khorasan, from Qumes to the other side of Jeyhun, it had been rightfully noted as the great road of Khorasan within the Islamic geography sources, and it appears to have had historical roots. This road consisted of a series of commercial routes. In fact, it can be said that it was mostly a network of trade routes. Along the Great Khorasan Road from East to West Asia, caravans passed through several cities within the borders of ancient cultural Iran. These cities included Merv, Balkh, Samarkhand, Bukhara, Herat, Neishabour, Damghan, Semnan, Ray, Qazvin, Saveh, Sarab, Marand, Khooy, Hamedan, Ctesiphon and Antioch, along with many other cities that were on this road. Prior to archaeological surveys, our knowledge of the Great Khorasan Road and its significance and also of the stations along its route was limited to the historical sources and texts, references to geographers, itineraries and historians. Nowadays, with an initial knowledge that has been obtained through geographical sources, steps towards a more complete and comprehensive study of Khorasan and its stations have been taken by examination of the findings from the archaeological survey. It should be noted that the role of archaeological studies and surveys in gaining an understanding of this commercial and historical route is currently of great importance and can complement our information.

Undoubtedly, the Great Khorasan Road has been one of the most important trade routes during the historical periods of Iran. In a comprehensive perspective this route would link China to the Mediterranean coast and would pass through the Great Khorasan throughout cultural Iran and many other neighboring areas. In addition to the commercial function and economic and subsistence impacts of people from different regions, the Great Khorasan Road had profound social impacts on human societies of different eras because of the interaction of cultures. Meanwhile, Markazi province and especially the northern part of the province, has an important role in the current borders of the two counties of Saveh and Zarandieh, from pre-Islamic period to its decline in the Safavid period. Therefore, in the present research, using historical and geographical texts, archeological surveys and excavations, we attempt to determine the direction of this ancient road as well as the important cities, buildings and houses along this road and explain the why and how of the ancient communication routs and the historical existence of this ancient road in this area. In the northern part of Markazi province in the region of Saveh and Zarandieh counties, Saveh and Moshkuyeh were considered as two big cities in the middle of the Great Khorasan Road from east to west, that in previous decades we have known about their importance on the great Khorasan road and the distance from Rey to Hamedan, with the help of useful contents of travel writers, geographers, and historians of the Islamic period (Moghaddasi, 1982: 575; Istakhri, A. 1994: 201). According to the historical texts of the first centuries of the Islamic period (or early Islamic period), the city of Saveh had a special place in the middle of Khorasan road for traders and travelers. By mentioning the distances, stages and amount of miles between the two stations, these writings provide the possibility of more detailed study of the stations and their relative boundaries and location in regard to Saveh city. It allows archaeologists to identify these sites better by the remnants of the archeological sites with an initial understanding. Some of these sources also provide detailed information on the landscape of the area and provide more information, allowing a more reliable and accurate study of the location of some stations. A detailed review of texts, along with archaeological surveys and comparative evaluation and reading of these two components, provided us with documentary and convincing evidence. The first achievement of this research was the recognition and historical confirmation and accuracy of the existence of the great

Khorasan Road in this area in the pre-Islam centuries and its prosperity in the region at least until the Ilkhanid period. The second was explaining how and why and the geographical and historical perspective of this ancient road based on the correspondence of the location of the identified ancient sites with the location of the stations mentioned in the historical sources and texts and the relative drawing of the Khorasan road in the north of Markazi province, in the meantime, Saveh and Moshkuyeh, as two important stations- which have been repeatedly addressed in the texts and valuable archaeological evidence that shows their high status and credibility - have been explored along the road to Khorasan and monuments related to this ancient route were counted. Recognition of remnants and historical monuments leftover from this important route such as Karvansara (inns), Mills (towers), Chapar Khaneh (postal service system), and archeological sites is the most important part of the archaeological surveys and activities (Kleiss,1984; Sharahi, 2007) (Fig. 1-9). Now, with the information obtained based on historical and geographical sources and texts, and archaeological field studies, it is possible to draw the length of the Khorasan Road and the relative locations of the stations and Karavansaras located on this road and provided an overview of how and what it is from a geographical and historical point of view. It is also possible to provide a better understanding and more complete and comprehensive study of this and other routes that have affected the Markazi province and Saveh region economically, socially, and politically from prehistoric to the late Islamic period.

# بازشناسی راه بزرگ خراسان در شمال استان مرکزی

**مجید منتظرظهوری[۱]**
**استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.**
**اسماعیل شراهی**
**کارشناس ارشد باستان‌شناسی، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مرکزی، اراک، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰
علمی - پژوهشی

چکیده
بی‌تردید راه بزرگ خراسان که به تعابیری مصطلح راه ابریشم خوانده می‌شود، یکی از مهم‌ترین راه‌های تجاری در طول دوران تاریخی ایران بوده است. این مسیر مهم در یک‌چشم‌انداز و منظر جامع و کلی، کشور چین را به سواحل مدیترانه پیوند می‌داد و در این راستا جاده مذکور از خراسان بزرگ در گستره ایران فرهنگی و بسیاری از نواحی مهم دیگر همجوار می‌گذشت. راه خراسان بزرگ علاوه بر کارکرد تجاری و تأثیرات اقتصادی و معیشتی مردمان نواحی مختلف، به دلیل برخورد فرهنگ‌ها، تأثیرات اجتماعی عمیقی و گسترده‌ای بر جوامع انسانی دوره‌های مختلف داشت. در این میان استان مرکزی و بخصوص بخش شمال این استان در محدوده‌های فعلی دو شهرستان ساوه و زرندیه نقش بسیار مهمی در این راه از پیش از اسلام تا افول آن در دوره صفوی داشته است. از این رو در پژوهش حاضر با بهره‌برداری از متون تاریخی و جغرافیایی، بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی صورت گرفته، تلاش شده تا امتداد این راه باستانی و همچنین شهرها، بناها و منزلگاه‌های مهمی که در این مسیر تاریخی قرار داشته، مشخص و چگونگی و چرایی مسیرهای ارتباطی و موجودیت تاریخی این راه باستانی، در این ناحیه تبیین گردد. مهم‌ترین دستاورد این پژوهش تبیین چگونگی و چرایی و چشم‌انداز جغرافیایی و تاریخی این راه باستانی بر اساس انطباق موقعیت محوطه‌های باستانی شناسایی‌شده با جایگاه منزلگاه‌های اشاره‌شده در منابع و متون تاریخی و ترسیم نسبی راه خراسان در شمال استان مرکزی است که در این میان ساوه و مشکویه به‌عنوان دو منزلگاه مهم که به‌صورت مکرر متون به آنها پرداخته‌اند و شواهد باستان‌شناسی ارزشمندی که نشان از جایگاه و اعتبار بالای آنهاست، به دست آمده است؛ در طول مسیر راه خراسان مورد واکاوی قرار گرفته و آثار فرهنگی و بناهای مرتبط به این مسیر باستانی، مشخص شدند.

**واژه‌های کلیدی:** راه بزرگ خراسان، ساوه، مشکویه،کاروانسرا، دوره اسلامی

## ۱.مقدمه

راه خراسان بخش بزرگی از راهی است که امروزه به راه ابریشم یا جاده ابریشم (Silk Road) مشهور گشته است. راه ابریشم، نخستین بار در اواسط قرن نوزدهم از طرف جغرافیدان آلمانی؛ فردیناند فون ریشتهوفن (Ferdinand von Richthofen) نام‌گذاری گردید و دلیل این نام‌گذاری را می‌توان عبور مهم‌ترین کالا از این راه یعنی ابریشم چین دانست (فرانک و براونستون، ۱۳۷۶: ۱۲). این جاده مجموعه‌ای از مسیرهای تجاری بوده و در واقع می‌توان گفت، بیشتر شبکه‌ای از مسیرهای بازرگانی بوده است و تنها منوط به یک مسیر مشخص نمی‌شده است (Thubron, 2009: 3) و علاوه بر ابریشم کالاهایی از قبیل رنگ، قالی، سنگ‌های گران‌بها، پارچه، وسمه، عاج، عطر، مفرغ آلات، شیشه و روغن نیز در این مسیر تجاری مبادله می‌شده است (رضا، ۱۳۷۶: ۲۳۶؛ گیرشمن، ۱۳۶۳: ۳۷۷). از آنجاکه بخش وسیعی از راه اصلی ابریشم از خراسان بزرگ یعنی قومس تا آن سوی جیحون می‌گذشت، در منابع جغرافیایی اسلامی به‌درستی از آن به راه بزرگ خراسان یادشده و به نظر می‌رسد که این نام ریشه در تاریخ دارد (قرچانلو و حاتمی،۱۳۹۱: ۸۰؛ باستانی پاریزی، ۱۳۸۰ : ۲۰۰-۱۹۹).

هر چند بسیاری از پژوهشگران آغاز استفاده از راه بزرگ خراسان را به دوره اشکانی همزمان با اقدامات ووتی (woti) امپراتور سلسله «هان» (۸۷-۱۴۰ ق.م)، در اتخاذ تدابیر جدی برای هم‌پیمانی با اقوام آسیای میانه برای اتحاد علیه دشمنان مشترکشان در شمال این سرزمین، منتسب می‌سازند (فرانک و براونستون، ۱۳۷۶: ۱۲) ولی برخی باستان‌شناسان اولین بهره‌برداری از این راه را دوران پیش از تاریخ می‌دانند. با توجه به شواهد

---

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: majidzohouri@ut.ac.ir

باستان‌شناسی تجارت ابسیدین از مهم‌ترین فعالیت‌های اقتصادی در دوران پیش از تاریخ محسوب می‌گردد (Abdi, 2004). همچنین یکی دیگر از قدیم‌ترین تجارت‌های دنیای باستان تجارت سنگ لاجورد بوده است که تجار در پی سودای سود در طی دوره‌های عبید جدید و اوروک (هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد) در شمال بین‌النهرین و در دوره‌های جمدت نصر، سلسله‌های قدیم در جنوب بین‌النهرین، از طریق جاده بزرگ خراسان، تمامی راه را ابتدا از شمال و بعدها از جنوب بین‌النهرین به بدخشان در افغانستان سفر می‌کردند (مجیدزاده،۱۳۶۶: ۴). همچنین برخی از محققان مهاجرت‌های پیش از تاریخی همچون هندواروپایی‌ها را از این مسیر دانسته‌اند (Foltez, 2013:203). محققانی نیز به ارتباطات تجاری زمینی و دریایی ساکنان فلات ایران با سرزمین‌های همجوار همچون شرق دور در طول این مسیر باستانی از دوران تاریخی، ماد (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۸۹)، هخامنشیان (Daryaee, 2003) و سلوکیان (فرای، ۱۳۷۳: ۱۲) اشاره کرده‌اند.

به هر روی این جاده در ایران در دوره اشکانی بنا بر برقراری روابط رسمی میان دربارە امپراتوری هان و دولت اشکانی رونق دو چندانی داشت. بعد از این سلسله از دوران ساسانیان تا دوره صفوی همچنان راه ابریشم پابرجا بود (UNWTO, 2015). این مسیر در طول دوران قرون نخستین اسلامی و قرون میانه از جایگاه و اهمیت زیادی برخوردار بوده که بازتاب آن را در متون تاریخی و جغرافیایی این بازه زمانی به وفور شاهد هستیم. به ترتیب طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل‌بویه، غزنویان، سلجوقیان، ایلخانیان، قراختائیان، آل مظفر، سربداران، تیمور و اوزون حسن بر بخش‌هایی از راه خراسان بزرگ سلطه یافتند (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۲۳۵-۲۳۶). در زمان صفوی، در زمان شاه‌عباس و سپس سایر شاهان این سلسله، ایران به دلیل تولید ابریشم در داخل کشور (اشراقی، ۱۳۷۶: ۱۹۶)، رقابت‌های ژئوپلیتیکی (Matthee, 1999) و تعارض بارز دینی با ازبک‌ها و عثمانی‌ها در شرق و غرب دیگر نتوانست به نقش تاریخی خود به‌عنوان حلقه پیوند شرق و غرب عمل کند و بدین ترتیب مسیر زمینی جاده ابریشم قطع شد (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۳۱؛ Ackerman, 1964: 3074-78).

جاده ابریشم با فرض یکپارچگی بخش‌های مختلف راه، گفته‌شده که در حدود سال ۲۰۰ میلادی ۱۳ هزار کیلومتر طول داشته که سرزمین چین را به آسیای مرکزی، آسیای غربی و روم باستان ارتباط می‌داده است (فرانک و براونستون، ۱۳۷۶: ۱۲). این راه از شرق به غرب، از شهرستان توان هوانگ (Touang Huang) در چین شروع می‌شد (لسترنج، ۱۳۷۳: ۹) و از طریق «تورفان» و صحرای تکلمکان به کاشغر می‌رسید و از آن سمت به اوزکند و فراغانه می‌رفت (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۹۲-۲۰۳) در فرغانه تبادل کالا می‌شد و یا همراه کاروان دیگری از راه سمرقند به بخارا و مرو و از طریق توس، نیشابور، دامغان، سمنان، ری، ساوه، همدان، کرمانشاه و حلوان به بغداد می‌رسید. این راه مسیر اصلی بود اما در طول راه انشعابات زیادی داشت (قرچانلو و حاتمی، ۱۳۹۱: ۸۰). در آنجا پس از عبور از فرات به انطاکیه و بنادر مدیترانه که مرکز مبادلات کالاهای امپراتوری روم بود، ختم می‌شد (اسفندیاری فرد، ۱۳۷۶: ۷۰) (تصویر ۱). در طول این مسیرها از شرق به غرب آسیا، کاروانیان از شهرهای متعددی از سپهر ایران فرهنگی باستان عبور می‌کردند. این شهرها شامل مرو، بلخ، سمرقند، بخارا، هرات، نیشابور، دامغان، سمنان، ری، قزوین، ساوه، سراب، مرند، خوی، انقره، هگمتانه (همدان)، تیسفون و انطاکیه بود و بسیاری شهرهای دیگر نیز در این مسیر قرار داشتند.

همان‌طور که گفته شد، در مسیر راه بزرگ خراسان شهرها و سکونتگاه‌هایی وجود داشته که نوشته‌های سفرنامه‌نویسان و منابع تاریخی پیش از اسلام و اسلامی به آنها اشاره‌های فراوانی داشته و نقش آنها را در مسیر این راه مشخص نموده‌اند. از این میان محدوده فعلی استان مرکزی که در ادوار تاریخی ایران جزئی از سرزمین ماد و بعدها در دوره اسلامی جزئی از جبال و عراق عجم به‌حساب می‌آمد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۷۵-۵۷۶؛

یعقوبی ۱۳۴۲/ ۱: ۲۱۸؛ اصطخری ۱۳۷۳: ۲۰۱)، در مسیر راه خراسان بزرگ واقع بوده که شهرها، دیه‌ها، منزلگاه‌ها، کاروانسراها و آثاری از آن برجای مانده که نقش برخی از آنها را می‌توان از خلال متون تاریخی و جغرافیایی و جایگاه برخی دیگر بخصوص منزلگاه‌ها و آثار و ابنیه میان راه را می‌توان از طریق مطالعات و بررسی‌های باستان‌شناسی مشخص نمود. در مسیر راه یادشده در محدوده شمالی استان مرکزی دو شهر ساوه و مشکویه دارای اهمیت ویژه‌ای بوده که حدود و فواصل آن با منزلگاه‌ها و دیگر شهرهای واقع در مسیر راه خراسان را می‌توان از طریق منابع تاریخی بررسی نمود. همچنین کاروانسراها و برخی آثار معماری حدفاصل این دو شهر و شهر «ری» به‌عنوان نقطه ثقل راه خراسان، در بررسی‌های میدانی شناسایی و مطالعه شده که می‌توان نقش آنها را در ارتباط با راه‌های تجاری و در پیوند با تاریخ راه بزرگ خراسان در قرون اولیه و میانی دوره اسلامی مطالعه نمود.

نگارندگان در این پژوهش برآنند با توجه به اهمیت شناخت راه‌های باستانی به‌ویژه راه خراسان بزرگ یا به خوانش دیگر راه ابریشم به جهت عامل ارتباطی دنیای شرق و غرب، به تبیین موجودیت این مسیر تجاری در محدوده شمالی استان مرکزی پرداخته و بر پایه و اساس بررسی و مطالعات منابع تاریخی و باستان‌شناسی، چرایی و چگونگی و جایگاه این راه باستانی را در این منطقه تا حد امکان مشخص نمایند.

## ۲.روش پژوهش

مقاله پیش رو حاصل مطالعات کتابخانه‌ای برای بازشناسی جغرافیای تاریخی منطقه مورد مطالعه و نیز بررسی‌های میدانی به‌صورت پیمایش از سوی نگارندگان برای شناسایی محوطه‌ها و مطالعه دقیق مواد فرهنگی برجای مانده به‌خصوص یافته‌های معماری و سفالی، انجام پذیرفته است. درروند انجام این پژوهش از رویکرد «تاریخی ـ توصیفی ـ تحلیلی» استفاده‌شده است که منتج از مطالعه و بررسی منابع تاریخی و باستان‌شناسی و تطبیق و سنجش برآیند این دو مؤلفه است.

## ۳.پیشینهٔ مطالعات باستان‌شناسی در منطقه مورد مطالعه

نخستین بررسی‌های باستان‌شناسی در بخش شمالی استان مرکزی توسط هوشنگ عظیم زاده، در سال ۱۳۵۴ صورت گرفت که طی آن محوطه‌های زیادی همانند مشکویه شناسایی و ثبت گردید (عظیم زاده،۱۳۵۴: ۹۸). سید محمود موسوی همچنین فعالیت‌های باستان‌شناسی در مسجد جامع ساوه انجام داد (موسوی، ۱۳۵۴). از دیگر فعالیت‌های باستان‌شناسی این منطقه کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه آوه بین سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۸۸ توسط حمید خطیب شهیدی است (خطیب شهیدی، ۱۳۸۶). اسکندر مختاری طالقانی نیز تحلیل‌های آماری پیرامون بررسی‌های باستان‌شناسی منطقه ساوه صورت داده است (مختاری طالقانی، ۱۳۷۵). به مجموع فعالیت‌های باستان‌شناسی فوق باید گمانه‌زنی و پیگردی دژ قیز قلعه ساوه را نیز باید افزود (شراهی، ۱۳۸۶). همچنین بررسی‌های باستان‌شناسی در شهرستان ساوه (خدیش، ۱۳۹۴) و شهرستان زرندیه (بحرانی‌پور، ۱۳۸۷) انجام شده است. در سال ۱۳۸۶ محمدرضا نعمتی، فعالیت‌های باستان‌شناسی در این منطقه در قالب تعیین عرصه و حریم محوطه مشکویه را انجام داد و پس از انجام نقشه‌برداری اقدام به تعیین وسعت عرصه و حریم و گمانه‌زنی به منظوری لایه‌نگاری محوطه نمود (نعمتی،۱۳۸۶: ۲۳۴). فصل اول کاوش باستان‌شناسی در مشکین تپه یا مشکویه در تابستان ۱۳۸۷ به سرپرستی رضا نوری شادمهانی صورت پذیرفت. نامبرده پس از بررسی سامانمند محوطه در چند بخش محوطه اقدام به کاوش کرد (نوری شادمهانی، ۱۳۸۹).

## ۴. جایگاه شهرستان ساوه و زرندیه در مسیر راه خراسان در پیش از اسلام و دوره اسلامی

شهرستان ساوه متشکل دو بخش به نام‌های مرکزی و نوبران یکی از شهرستان‌های شمالی استان مرکزی ایران است که مرکز آن شهر ساوه است. شهر ساوه یکی از مهم‌ترین شهرهای تاریخی ایران است که در دوره‌های مختلف بخصوص در دوره اسلامی که این شهر به‌عنوان یکی از شهرهای مهم ناحیه جبال و سپس عراق

عجم (از سده ششم هجری به بعد) به‌حساب آمد (یاقوت حموی، ۱۳۶۲: ۵۰؛ لسترنج،۱۳۷۳: ۲۰۰)، در مسیر شریان‌های تجاری و سیاسی ایران قرار گیرد. این شهر هیچ‌گاه از مراکز اصلی حکومتی نبوده، اما به دلیل قرارگیری بر سر راه‌های اصفهان، ری و همدان و دارا بودن املاک و مراتع و ییلاقات و قشلاقات مورد توجه سلاطین بوده است (رضوانی، ۱۳۸۵: ۱۷). شهر ساوه به دلیل موقعیت مناسبش در مرکز فلات ایران در خط سیر مأموران سیاسی، تجار و بازرگان داخلی و ممالک دیگر، مبلغان مذاهب مختلف و جهانگردان قرار داشته و بسیاری از سفرنامه‌نویسان، مورخین و جغرافیدانان دوره اسلامی در گزارش‌ها، نوشته‌ها و یا سفرنامه‌های خود از این شهر، اوضاع اقتصادی، سیاسی و شهرسازی آن یادکرده‌اند (موسوی، ۱۳۵۴: ۱۷).

جادۀ بزرگ خراسان در بخش غربی از بابل شروع‌شده و از دیاله به داخل کوه‌ها در قصر شیرین امتداد پیدا می‌کند و سپس به طرف جنوب‌شرقی متمایل شده، از میان دروازه‌های زاگرس به شاه‌آباد می‌رسید و از آنجا به شمال‌شرقی از میان دشت‌های حاصلخیز قره‌سو و گاماساب به طرف کرمانشاه، بیستون و کنگاور به همدان می‌رود و از آنجا از ساوه و ری عبور می‌کرده و در مسیر جادۀ شرقی – غربی از سمنان عبور کرده و به مشهد می‌رسد (رضوانی، ۱۳۸۵: ۲۰). در اینجا شاخه‌هایی از آن جدا می‌شود و به جاهای مختلف راه می‌یابد. بعضی از این راه‌ها به طرف جنوب‌شرقی کشیده شده و از آنجا داخل افغانستان می‌شود و از راه هرات به‌سوی هزاره‌جات و سپس از آنجا از طریق گذرگاه‌های خیبر، گومال یا بولان، داخل دشت سند می‌شود. مسیرهای جنوبی دیگری که از رشته‌کوه‌های شرقی به مکران کشیده شده‌اند با یک شاخۀ کناری به سیستان می‌رسد (مجیدزاده، ۱۳۶۶: ۵- ۳).

با آنکه نوشته‌های بسیار سودمندی از مورخان و جغرافیدانان مسلمان و غیرمسلمان دوره اسلامی دربارۀ سرزمین باستانی ساوه و نیز آوه به دست آمده است، اما شاید ارزش همگی آنها در دیرین‌شناسی این سرزمین و ارتباطش با راه خراسان به‌اندازۀ یک کتیبه‌ی بسیار قدیمی موسوم به «پئوتینگرایا» (Peotingraya) نباشد. با شناخت و بررسی این سند مهم و معتبر اطلاعات ارزشمندی دربارۀ دیرینگی و وجه تسمیه‌ی نام سرزمین ساوه به دست آمده است. «لوحۀ پئوتینگرایا» به یونانی نوشته شده و مربوط به دورۀ سلوکی یعنی از زمان آنتیوخوس سوم (۲۲۳ تا ۱۸۷ ق.م) است، که همزمان با اقتداریابی دولت اشکانی در مشرق ایران‌زمین بوده و شامل اسامی بلاد و قرای مسالک ایران با ذکر مسافات میان آنهاست (ذکایی ساوجی،۱۳۸۶: ۳۶). در قسمتی از این لوحه، در ضمن یادکرد منازل و مراحل ایالت پهله / فهله = (سرزمین‌های تحت نفوذ دولت ماد) (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۱۸)، از ساوه هم نام برده شده است. «ویلهلم توماشِک» با استفاده از لوحۀ پئوتینگرایا، مسافت از همدان تا کاشان برشمرده است: «از اکباتانیس (Ekbatanis) به اناروس (Enaroos)، از آنجا به سواکینه (Sevacina)، از آنجا به ترمنتیکا (Termentika)، از آنجا به اورودیکاری (Orodicari) و منازل بعدی راه کاشان...». اما اکباتانیس همان تلفظ یونانی هگمتان= همدان است و اناروس نیز دهکدۀ انار یا اناردان و سواکینه یا به‌احتمال زیاد تلفظ یونانی ساوه است و ترمنتیکا نیز، با توجه به اندازه مسافت‌ها احتمالاً قم است. بدین‌سان این لوحۀ یونانی که ساوه بر روی آن به‌مثابه یکی از منازل عهد سلوکی ذکر شده است، یک سند معتبر و کتبی مربوط به (۲۰۰ ق.م) است که دست‌کم ۲۲۰۰ تا ۲۳۰۰ سال قدمت تاریخی را برای سرزمین ساوه به دست می‌دهد (Tomashcek, 1972: 15-16).

ماهنامۀ بسیار مهم «ایزیدور خاراکسی» (مربوط به سدۀ اول بعد از میلاد) نیز می‌تواند تا حدودی به وجود این راه اشاره نماید. ایزیدور خاراکسی ایستگاه‌های چاپاری یا مرحله‌ها و منزل‌های واقع بر جادۀ تجارتی، بین مدیترانۀ شرقی تا هندوستان را با ذکر مسافات یاد کرده است. در حدود ۲۰۰۰ سال قبل، چهار جادۀ اصلی در

یک چهار راه حیاتی و مهم که همان همدان باشد به هم می‌رسیده‌اند (Isidore, 1914: 29)، یکی از این مسیرها، جاده همدان به رگا (ری باستان) بوده است که به احتمال زیاد از ساوه عبور می‌کرده است و اهمیت این شهر به لحاظ اقتصادی در متون قرون اسلامی گویای این واقعیت است (ذکایی ساوجی، ۱۳۸۶: ۱۲۱).

احتمالاً ساوه همین جایگاه را در دوره ساسانی و در مسیر این راه داشته است. در دوره اسلامی عمده شناخت ما از جایگاه ساوه در مسیر راه بزرگ خراسان به نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان قرن سوم و چهارم ه.ق وابسته است. نخستین آنها ابن‌خردابه است که در حدود سال ۲۷۰ ه.ق درباره این راه نوشته است. ابن‌خردادبه در مسالک الممالک ضمن بیان منازل از طریق همدان تا ری، از ساوه هم نام برده است: «از همدان تا دَرنوا پنج فرسخ، از آنجا تا بوزنجرد پنج فرسخ، از آنجا تا زَره چهار فرسخ، از آنجا تا اَساوَرِه چهار فرسخ، از آنجا تا بوسته و روذه سه فرسخ، از آنجا تا داودآباد چهار فرسخ، از آنجا تا سوسنقین سه فرسخ، از آنجا تا دُرود چهار فرسخ، آن گاه تا ساوه پنج فرسخ، از آنجا تا مشکویه نه فرسخ، از آنجا تا قسطانه هشت فرسخ، از آنجا تا ری هفت فرسخ...» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۰۰). پس از ابن‌خردادبه، ابن رسته به سال ۲۹۰هـ .ق نیز مانند وی به ذکر مسافت شهر ساوه با شهرهای اطراف می‌پردازد (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۹۷). ابن فقیه همدانی هم‌زمان با ابن رسته، زمانی که از قم نام می‌برد، از ساوه نیز به‌عنوان روستای جبال، یاد کرده است (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۰۰). قدامهٔ بن جعفر در کتاب الخراج، ضمن بیان تقریبی همان مسافات ابن‌خردادبه، از ساوه نام برده است (قدامهٔ بن جعفر، ۱۳۷۰: ۲۰۰). نویسندهٔ حدود العالم من المشرق الی المغرب که کتاب خود را در سال ۳۷۲ ه.ق، ساوه و آوه را شهرک‌هایی انبوه و آبادان و با نعمت بسیار و راه حجاج خراسان می‌داند (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۳۹۲). نویسنده اشکال العالم، در نیمه دوم قرن چهارم، مسافت ساوه تا ری را ده فرسنگ نوشته و زمانی که به بیان ویژگی‌های شهر کاشان می‌پردازد، می‌نویسد: «در ساوه کوه کمتر است» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۹). استخری در مسالک و الممالک می‌آورد: «از همدان تا ساوه سی فرسنگ و از ساوه تا قم دوازده فرسنگ و...» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۹۹). ابن حوقل (۳۶۷ه.ق) با تصویر نقشه‌ای از ایالت جبال و قرار دادن ساوه و آوه در این نقشه می‌نویسد: «ساوه شهر بزرگی در سر راه حجاج خراسان است. بازارها و خانه‌های نیکو دارد. به خاطر شترها و شتربانانش مورد توجه مسافران خراسان بوده است...» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۰۲). مقدسی (۳۷۵ه.ق) به برج و باروها، حمام‌های زیبا و یک مسجد جامع نزدیک جادهٔ اصلی در فاصله‌ای دور از بازار شهر اشاره کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۸۵).

همان‌طوری که از اشارات متون تاریخی سده‌های اولیه دوره اسلامی برمی‌آید شهر ساوه دارای جایگاهی ویژه‌ای در میان راه خراسان برای تجار و مسافران بوده است. این نوشته‌ها بابیان فواصل، مراحل و میزان فرسخ های میان دو منزل، امکان بررسی دقیق‌تر منزلگاه‌ها و حدود و موقعیت نسبی آنها را نسبت به شهر ساوه نشان داده به پژوهشگران باستان‌شناس این امکان را می‌دهد تا با یک شناخت اولیه نسبت به بازشناسی بهتر این منزلگاه‌ها که امروز احتمالاً به‌صورت محوطه‌های باستانی باقی‌مانده‌اند، اقدام نمایند. بعضی از این منابع همچنین در بیان راه‌ها به جزئیات زمین سیمای منطقه پرداخته و با ارائه اطلاعات بیشتر، امکان بررسی مطمئن و دقیق‌تر موقعیت مکانی برخی منزلگاه‌ها را فراهم می‌آورد.

جامع‌ترین جزئیات از منزلگاه‌های بین همدان تا ساوه و ساوه تا ری را ابن رسته در اعلاق نفیسه می‌آورد. وی در این باره می‌نویسد: « از همدان تا بوزنجرد نه فرسخ است و راه از زمین هموارى می‌گذرد تا به بوزنجرد می‌رسد. از بوزنجرد تا طَرَزه که به‌صورت قریه کوچکی است، هشت فرسخ است. از طرزه تا روذه هفت فرسخ است و راه از میان شوره‌زاری می‌گذرد تا به دره‌ای که در میان دو کوه است، می‌رسد و پس از عبور از آبادی‌های بسیار و گذشتن از رودخانه به روذه می‌رسد. از روذه تا سونقین هفت فرسخ است که راهش در میان کوه‌ها قرار گرفته و پس از سه فرسخ به قریه داوود آباد می‌رسد. پس از آنجا تا سونقین که آن نیز قریه-

ای است و دروازه‌ای آهنین دارد، می‌رسد. از سونقین تا ساوه هشت فرسخ است، و راهش پـر از فـراز و نشـیب است تا به قریه‌ای می‌رسد که به آن دروذ می‌گویند. سپس راه در میان کوه‌ها پیش می‌رود تا به ساوه می‌رسد. از ساوه تا مشکویه هشت فرسخ است. راه در زمین هموای است که در طرف راسـتش تپـه‌هـای خـاکی واقـع شده و در طرف چپ آن قریه‌های فراوانی وجود دارد تا به مشکویه می‌رسـد ... از مشـکویه تـا قسـطانه هشـت فرسخ است تا به خشک‌رود می‌رسد که روی آن پلی است که از گچ و آجر ساخته شده دارای طاق‌هـایی اسـت و در دو طرف پل چهارستون است که با گچ و آجر ساخته شده و نصـب گردیـده اسـت. سـپس راه از پـل کـه گذشت در طرف چپ آن کوه‌های دماوند قرار گرفته و در طرف راسـت آن کشـتزارها و آبـادی‌هـای ری از دور پیداست تا به قسطانه می‌رسد، و از قسطانه تا ری هفت فرسخ است که در طـرف راسـت آن کشـتزارهـای ری است و در طرف چپ آن آبادی‌ها و روستاهای متصلی به هم قرار دارند تا به خشک‌رود می‌رسـند» (ابـن رسـته، ۱۳۶۵: ۱۹۶).

این نوشته با بیان نحوه عبور راه‌ها از میسرهای کوهستانی و یا دشتی و برخی عـوارض شـاخص چـون رود شور و دماوند و ... امکان شناخت بهتر از موقعیت منزلگاه‌ها و نیز ترسیم یک مسیر فرضی که از منطقه نـوبران شروع و با عبور از شمال‌شرق دشت ساوه، ارتفاعات گردنه رنگزر، دشت زرنـد بـه رود شـور و سـپس ری مـی-رسیده را امکان‌پذیر می‌سازد.

مقدسی در کتاب احسن‌التقاسیم در ذکر مراحل ری به منزلگاه‌هایی دیگـری اشـاره و مسـافت‌هـای مـابین دکان تا ری را می‌آورد: «از ری تا قسطان یک مرحله، سپس تا وبروه یک مرحله، سپس تا سـاوه یـک مرحلـه، سپس تا سونقین یک مرحله، سپس تا مصدقان یک مرحله، سپس تاروذه یـک مرحلـه، سـپس تـا دکـان یـک مرحله است» (مقدسی ،۱۳۶۱: ۲۹).

این متون از منازلی بنام دکان، سوسنقین، داودآباد، مصدقان، درود، دروذ، وبروه و مشکویه قبل و بعد از ساوه در مسیر راه بزرگ خراسان یاد می‌کنند که بر اساس فاصله‌های بیان‌شده باید همگی در استان مرکزی و در منطقه نوبران، دشت ساوه و حدفاصل ساوه و تهران فعلی، قرار گرفته باشند. در این میان چهار جایگاه بنام‌های مصدقان، سوسنقین، دکان و دروذ را می‌توان در منطقه نوبران مورد پیجویی قرار داد. امروزه سوسنقین به همان اسم در منطقه قابل شناسایی است و اما مصدقان، دکان و دروذ را می‌توان مزلقان، دخان و دروزان که همگی در نزدیکی شهر نوبران و در مسیر راه قرار گرفته‌اند، جایابی نمود. از این‌روی بررسی باستان‌شناسی روشمند می‌تواند، موقعیت چهار منزلگاه یادشده - در قالب چهار محوطه باستانی مربوط به قرون اولیه اسلامی- در منطقه نوبران را بازشناسی و مکان‌یابی دقیق نماید. بررسی باستان‌شناسی و مطالعه شواهد سطحی دو محوطه  و مزلقان کهنه (مصدقان) که در نزدیکی روستاهای با همین نام واقع شده‌اند، حاکی از وجود روستاهایی بزرگ با بناهایی آجری سترگ با کاربری احتمالی کاروانسرا و ... مربوط به قرون اولیه دوره اسلامی هستند (شراهی، ۱۳۹۶: ۱۵) (تصویر ۲).

موقعیت وبروه که تنها مقدسی از آن حد فاصل ساوه و مشکویه یاد می‌کند، بر ما پوشیده است اما مشکویه، که در ادامه به آن پرداخته می‌شود، امروزه محوطه‌ای باستانی است که در نزدیکی شهر پرندک در دشت زرند مورد بررسی و کاوش قرار گرفته است.

ابن حوقل صراحتاً به عبور حجاج و مسافران خراسانی از شهر ساوه و اهمیتی که مردم خراسان به شترها و ساربان‌های این ناحیه می‌داده‌اند، اشاره می‌کند که این خود تأکیدی بر نام‌گذاری درست راه بزرگ خراسان بجای راه ابریشم است (ابن حوقل،۱۳۴۵: ۱۰۲).

پس از منابع قرون اولیه، منابع و متون قرون میانی دوره اسلامی نیز از ساوه یاد کرده و شهر ساوه را که پس از حمله مغول دوباره رو به رونق رفته و در میانه راه بزرگ خراسان جایگاه اصلی خود را پیدا کرده، یاد می‌کنند. قزوینی از جغرافی‌نویسان مسلمان به تاریخ ۶۷۴ هـ .ق در کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد خود از ساوه به‌عنوان شهری در میان صحرا که دارای دریاچه‌ای بوده و در شب تولد محمد بن عبدالله (ص) خشک شده است، یاد می‌کند. همچنین می‌نویسد: «اهل ساوه خوش‌صورت و خوش‌آواز می‌باشند و شافعی مذهب‌اند و در آن شهر کاروانسرا و خانقاه و مدارس و بیمارستان بسیار است و طاق بسیار بزرگی با دو مناره در جامع آن ساخته شده که طاق بسیار عجیبی است. در آن مسجد جامع، کتابخانهٔ بزرگی است منسوب به وزیر ابوطاهر خاتونی» (قزوینی،۱۳۷۳: ۴۵۷). ابوالفداء (۷۲۱هـ .ق) نیز از ساوه به‌عنوان گنبدی در میان کوه‌های اطرافش یاد می‌کند و آن را از اعمال ری می‌داند (ابوالفداء،۱۳۴۹: ۹۷). بعد از وی باید از البغدادی نویسنده عرب به سال ۷۳۹هـ .ق نام ببریم که از ساوه به‌عنوان شهری نیکو از ایالت جبال، مابین ری و همدان نام می‌برد و اهالی ساوه را سنی شافعی و اهالی آوه را شیعه دوازده‌امامی معرفی می‌کند (البغدادی،۱۳۷۳: ۶۸۶). مستوفی هم در کتاب نزهه القلوب (۷۴۰ه .ق) بنای شهر ساوه را بر طالع جوزا می‌داند، و از وضعیت باروی این شهر خبر می‌دهد، در این باب می‌نویسد: «در این عهد خرابی به حال باروی او راه یافته است و صاحب سعید خواجه ظهیرالدین علی بن ملک شرف‌الدین ساوجی آن را عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت. هوای ساوه را رو به گرمی مایل، و منبع آب شهر از رودخانه مزدلقان و قنوات است» (مستوفی،۱۳۶۲: ۶۳).

شهرستان زرندیه با مرکزیت شهر مامونیه یکی دیگر از شهرستان‌های شمالی استان مرکزی است. از دیگر منزلگاه‌هایی که در مسیر راه خراسان، بخصوص در قرون اولیه اسلامی از آن یادشده و در دشت زرند قرار دارد، منزلگاهی بنام «مشکویه» یا «مسکویه» است که در حد فاصل ساوه و ری قرار می‌گیرد. این منزلگاه و موقعیتش در مسیر راه خراسان بر همگان پوشیده بود تا اینکه در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ در محوطه‌ای بنام قلعه مشکی یا مشکین تپه که بزرگ‌ترین محوطه باستانی در دشت زرند و ۱/۵ کیلومتری شهر پرندک (رحیم‌آباد) به‌حساب می‌آید شناسایی و طی فعالیت‌های باستان‌شناسی، اقدام به گمانه‌زنی و کاوش باستان‌شناسی گردید که در طول این فرایند باستان‌شناختی و مطالعه منابع متنی، مشخص شد این محوطه بر اساس یافته‌های فرهنگی، وسعت و بررسی فواصل برشمرده شده میان منزلگاه‌ها در متون جغرافیایی، می‌تواند همان مشکویه‌ای باشد که در فاصله ۸ فرسخی ساوه و حد فاصل ری و ساوه قرار داشته است (نوری شادمهانی، ۱۳۸۹؛ نعمتی ، ۱۳۸۶).

مشکویه در فاصله قرون سه و چهار ه.ق به دلیل قرارگیری در مسیر راه بزرگ خراسان و عبور کاروانیان بسیار از آنجا، اهمیتی بسیار در نظر جغرافی‌نویسان آن روزگار یافت؛ به‌گونه‌ای که در بیشتر متون جغرافیایی آن زمان، حین اشاره به مسیر راه کاروانی بین همدان تا ری، به این شهر نیز اشاراتی کرده و به آن پرداخته‌اند. این شهر به گفتهٔ جغرافی‌نویسان در حد فاصل دو شهر بزرگ اسلامی ری و ساوه قرار داشته است. کاروانیانی که قصد عبور از همدان به طرف ری را داشته، پس از همدان به ساوه، سپس به مشکویه و بعد از آن به ری می‌رسیده‌اند (شیرزاده و شراهی، ۱۳۹۲: ۲۸۵).

قدیمی‌ترین منبع که به این منزلگاه اشاره می‌کند کتاب مسالک الممالک است. ابن خردادبه در این کتاب در بیان منزلگاه‌های بین همدان تا ری به مشکویه نیز اشاره و می‌آورد «...از ساوه به مشکویه نه فرسخ، از مشکویه تا قسطانه هشت فرسخ و از آنجا تا ری هفت فرسخ است. بنابراین مجموع راه ۱۶۷ فرسخ است» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۰: ۲۰). بعد از آن، استخری در المسالک و الممالک، ابن رسته در اعلاق نفیسه، مقدسی در احسن‌التقاسیم، ابن حوقل در صوره الارض، قدامه بن جعفر در الخراج در قرن چهارم ه.ق از این مکان بین ساوه و ری یاد کرده و فواصل آن را برشمرده‌اند.

ابن رسته به شرحی از وضعیت جغرافیایی و معماری مشکویه پرداخته و در این باب چنین آورده است: «در آنجا پسته به فراوانی است که به‌خوبی معروف است و از نظر بزرگی به‌اندازه بادام است و در این قریه قصری است از بناهای پشتیبان و در آن تصاویری از چوب وجود دارد و سقف‌های آن با رنگ‌های الوان تزئین و نقاشی شده است. در قصر باغچه‌ای است که در آن چشمه‌ای جاری است که از ریشه درختی می‌جوشد و در نهری که در باغ می‌ریزد، سپس به بیرون باغ می‌رود و زراعت‌های آنان را آبیاری می‌کند» (ابن رسته،۱۳۶۵: ۱۹۷).

یکی از بهترین اشارات به نقش و جایگاه مشکویه در مسیر راه بزرگ خراسان را قدامه بن جعفر در الخراج دارد. وی در ذکر مسافات راه موردبحث، بین خراسان تا ری به چاپارخانه‌هایی اشاره می‌کند که از بغداد تا ری قرار داشته و مشکویه نیز در میان آنها قرار گرفته است. این چاپارخانه‌ها به شرح ذیل است: «از مدینه الاسلام (بغداد) تا دسکره هفت چاپار، از دسکره تا جلولا چهار چاپار، از جلولا الوقیعه تا شهر حلوان ۱۰چاپار، از حلوان تا نصیرآباد که پایان ناحیه است، نه چاپار، از نصیرآباد تا قرماسین شش چاپار، از قرماسین تا خنداذ که پایان ناحیه دینور است،۱۰چاپار، از خنداذ تا شهر همدان سه چاپار، از شهر همدان تا مشکویه که پایان ناحیه همدان و مجاور ری است ۲۱ چاپار» (قدامه بن جعفر،۱۳۷۰: ۱۰۰).

بارتولد در تذکره جغرافیای تاریخی ایران از دو مسیر از ری به همدان نام می‌برد و در این باب می‌آورد: «یکی از دو راه، راهی بود که به‌طور قوسی از شهر ساوه می‌گذشت و شصت‌ویک فرسنگ طول داشت. از نقاط جالب توجه این راه قریه مشکویه است که در هشت فرسخی ساوه و پانزده فرسخی ری قرار داشته است» (بارتولد،۱۳۰۸: ۱۸۵).

بعد از منابع قرن چهارم ه.ق، متون دوره‌های بعد تا قرن هشتم از مشکویه یاد کرده‌اند. یاقوت حموی در اوایل قرن هفتم از مشکویه به‌عنوان یک شهر یاد می‌کند و در این باب آورده است: «مشکویه شهری بین ری و ساوه است که یک مرحله تا ساوه فاصله دارد» (حموی،۱۳۸۰: ۵۴۳). بعد از این تاریخ منابع و متون دوره اسلامی هیچ یادی از این مکان نکرده‌اند. به نظر با حمله مغول یا تغییر مسیر راه باعث از رونق افتادن این شهر شده باشد (صدیقیان ، ۱۳۸۹: ۱۲).

مشکین تپه که در نزد بومیان منطقه به «قلعه مُشکی یا مُشکوی» معروف است، در ″۲۹,۲۶ ′۴۱ °۵۰ طول جغرافیایی و ″۳۲,۲۵ ′۲۰ °۳۵ عرض جغرافیایی واقع شده است. این محوطه در ۵۰ کیلومتری شمال‌شرق ساوه و ۱/۵ کیلومتری جنوب‌شرق پرندک واقع است (نقشه ۱، تصویر ۳). ریل راه آهن از کنار این اثر عبور می‌کند. حلقه‌های چاه چند رشته قنات قدیمی خشک‌شده در کنار آن پیدا است.

این محوطه باستانی اولین بار از طرف هوشنگ عظیم زاده، در سال ۱۳۵۴شناسایی و با شماره ۱۳۶۱ در ۲۲ فروردین‌ماه ۱۳۵۶ در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسید. وی وسعت محوطه را ۸۰ هکتار برآورده کرده است (عظیم زاده،۱۳۵۴: ۹۸). بعد از آن در سال ۱۳۸۶ محمدرضا نعمتی، اقداماتی در ارتباط با تعیین عرصه و حریم محوطه انجام داد و پس از انجام نقشه‌برداری وسعت آن را ۶۳ هکتار دانست (نعمتی،۱۳۸۶: ۲۳۴).

فصل اول کاوش باستان‌شناسی در مشکین تپه در تابستان ۱۳۸۷ به سرپرستی رضا نوری شادمهانی صورت پذیرفت. نامبرده پس از بررسی سامانمند محوطه در چند بخش محوطه اقدام به کاوش کرد (نوری شادمهانی، ۱۳۸۹).

بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی در این مکان بنا بر چند دلیل توانست انطباق موقعیت فعلی محوطه مشکین تپه را با مشکویه که در منابع و متون جغرافیایی و تاریخی از آن به‌عنوان یک منزلگاه بین ساوه و ری و در مسیر جاده بزرگ خراسان یادشده را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد.

اول تشابه اسمی نام مشکویه با مشکین تپه و دیگر آنکه موقعیت مکانی و جغرافیایی که در منابع آمده با موقعیت فعلی محوطه مشکین تپه کاملاً منطبق است. تمامی منابع متفق‌القول مشکویه را بین ساوه و ری دانسته و فاصله آن را با ساوه هشت فرسخ معادل ۵۲کیلومتر و تا ری ۱۵ فرسخ معادل ۹۷ کیلومتر دانسته که همان فاصله امروزی آن تا ساوه و ری است.

ابن رسته در اعلاق نفیسه از پسته خوب این مکان نام می‌برد (ابن رسته،۱۳۶۵: ۱۹۷). امروزه نیز در اطراف مشکین تپه مزارع فراوان پسته وجود دارد و پسته آن یکی از مرغوب‌ترین پسته‌های ایران است. سوای از آنها، محوطه مشکین تپه یک محوطه بزرگ با بارو و برج است و بر اساس وسعت می‌تواند در زمان خودش در حد یک روستای بزرگ و یا یک شهر کوچک در اندازه آوه تلقی گردد. هرچند تنها یاقوت در معجم البلدان به شهر بودن مشکویه اشاره کرده (حموی،۱۳۸۰: ۵۴۳) ولی به‌طور قطع این مکان که بارها از آن در مسیر راه یادشده باید جایگاه ویژه‌ای حداقل در قالب یک روستای بزرگ بوده باشد. همان طوری که ابن رسته اشاره می‌کند در مسیر ساوه به مشکویه روستاهای زیادی وجود داشته است و به یقین مشکویه جایگاهی متمایز از یک روستا داشته که دلیل انتخاب آن به‌عنوان یک منزلگاه شده است.

مشکویه از دو محوطه کنار هم مربوط به دوره اشکانی و دوره اسلامی تشکیل‌شده که وجود آثار استقراری دوره اشکانی می‌تواند سابقه استفاده از محوطه مشکویه در مسیر راه خراسان بزرگ را به پیش از اسلام منتسب سازد (نعمتی،۱۳۸۶: ۲۳۴). شواهد موجود از جمله قطعات سفال با نقوش مختلف، جوش کوره و... نشان از تولید سفال در این مکان و مناسبات تجاری این شهر با دیگر شهرهای دیگر از جمله ری داشته و اوج سکونت در محوطه را در سده‌های ۳ تا۱۰یعنی دوره آل‌بویه تا صفوی مشخص می‌سازد (صدیقیان، ۱۳۸۹: ۱۱۳) و این چند سده مقارن با اوج راه خراسان بزرگ در منطقه، در دوره اسلامی بوده است.

## ۵. بررسی‌های باستان‌شناسی و آثار مرتبط با راه بزرگ خراسان در حدود ساوه

تا پیش از بررسی‌های میدانی باستان‌شناسی اطلاعات ما از راه بزرگ خراسان و اهمیت ساوه و منزلگاه‌های چون دخان، روذه، سوسنقین و یا مشکویه در محدوده ساوه قدیم به منابع و متون تاریخی و اشاره جغرافیدانان، سفرنامه‌نویسان و مورخین محدود بود. ولی امروزه با یک شناخت اولیه که به تبع آگاهی‌های منابع جغرافیایی حاصل‌شده قدم‌هایی برای شناخت کامل‌تر و جامع‌تر از راه خراسان و منزلگاهایش با بررسی شواهد برجای مانده از جمله محوطه‌ها و تپه‌های باستانی، برج‌ها و میل‌ها و کاروانسراها و ... برداشته‌شده است.

به‌طور قطع منزلگاه‌ها، کاروانسراها، میل‌های راهنما، تأسیسات نگهبانی، چاپارخانه‌ها و... جز لاینفک راه‌ها در گذشته بوده است. راه بزرگ خراسان نیز از این امر مستثنی نبوده و باید برای این راه بزرگ و مهم نیز چنین عناصر مرتبطی راه لحاظ کرد. در محدوده مورد مطالعه ما یعنی حوزه ساوه تاریخی در راستای بازشناسی راه خراسان، شناخت و تبیین این مسیر تاریخی منوط به بررسی‌های میدانی باستان‌شناسی است.

باید در نظر داشت به احتمال زیاد در آینده بررسی‌های باستان‌شناسی میدانی و مطالعه دقیق داده‌های فرهنگی در محوطه‌های باستانی پیش از تاریخ ناحیه ساوه در حوزه دشت ساوه و مناطق نوبران می‌تواند به ارتباط این ناحیه با مناطقی چون دشت تهران و دشت قزوین تأکید نماید و به‌طور قطع در دوران پیش از تاریخ بین این مناطق ارتباطات فرهنگی وجود داشته و مهم‌ترین عنصر ارتباط و تبادل فرهنگی «راه» بوده است که همین مسیرها در دوران تاریخی نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند.

محوطه‌های باستانی زیادی از دوران تاریخی (اشکانی و ساسانی) در مسیر راهی که حداقل منابع و متون تاریخی به آن اشاره می‌کنند و به درستی راه بزرگ خراسان نامیده شده، شناسایی‌شده‌اند. احتمالاً بسیاری از این محوطه‌ها روزی منزلگاه‌ها، چاپارخانه‌ها و یا پاسگاه‌هایی بزرگ در مسیر این راه و حدفاصل همدان تا ساوه و ساوه تا ری بوده‌اند. تراکم این محوطه‌ها در منطقه نوبران بیشتر است و بسیاری از این محوطه‌ها از جمله تپه شاهسون کندی، تپه‌های رازین، تپه‌های روستای پیمان و تپه دخان را می‌توان به‌عنوان پاسگاه‌ها و یا منزلگاه‌هایی در مسیر راه پیش‌گفته فرض نمود (شراهی، ۱۳۹۶) (تصویر ۲).

بر خلاف دوره پیش از تاریخ و دوره تاریخی، در دوره اسلامی اما شواهد و عناصر مرتبط با این راه در قالب میل‌ها، کاروانسراها، منزلگاه‌ها بهتر باقی‌مانده، بر این اساس برقراری ارتباط میان منزلگاه‌ها و مبین مسیر راه در ناحیه ساوه در این دوره امکان‌پذیرتر است.

اولین گام برای شناخت عناصر معماری و شواهد سکونتی مرتبط با این راه را ولفرام کلایس باستان‌شناس و معمار آلمانی برداشت. وی با پیمایش در مسیر تهران، رباط‌کریم به ساوه به تبیین راه قدیمی پرداخت که در گذشته بین همدان و ری قرار داشته است. کلایس در ارتباط با مسیر این راه تاریخی از ری تا ساوه، کاروانسراها و منزلگاه‌هایی را برشمرد و در مقاله‌ای به‌عنوان«حمزه‌آباد یک مکان مهم بین راه کاروانی تهران(ری) به‌طرف ساوه و همدان» که در مجموعه گزارش‌های باستان‌شناسی از ایران (AMI) که در سال۱۹۸۴در برلین به چاپ رسانید بر اساس فرض خود مسیری قدیمی را ترسیم نمود (نقشه۲) (Kleiss,1984).

وی در ارتباط با این راه چنین شرح می‌دهد: «در روزگاران پیشین بین ری و ساوه، یک جاده معتبر کاروانی وجود داشته و از منزلگاه‌های مهمی مانند رباط‌کریم و حمزه‌آباد به سمت ساوه عبور می‌کرده است، به‌طوری که در طول راه نامبرده آثار چهار کاروانسرا متعلق به قرون پیشین اسلامی باقی‌مانده‌اند. این گونه بناها برحسب گویش اهالی منطقه به رباط معروف هستند. در رباط‌کریم دو کاروانسرا وجود دارد که ما از آنها تحت عنوان کاروانسرای شمارهٔ ۱ و ۲ یاد می‌کنیم، آن دو تفاوت‌هایی در معماری و همچنین از نظر بازه زمانی دارند. کاروانسرای بزرگ شماره دو مربوط به دوره قاجار است که در این مقاله از آن گفتگو نمی‌شود. به فاصله ۱۴ کیلومتری جنوب‌غربی رباط‌کریم (منطقه شهریار) کاروانسرایی موجود است که در محل حمزه‌آباد قرار دارد. افزون بر این، به فاصله از منزلگاه حمزه‌آباد، رباط دیگری در ناحیه کوهستانی موسوم به حاجی‌آباد واقع است و این ایستگاه کاروانی و تاریخی در شمال‌شرق ساوه باقی‌مانده و بر این اساس بین ری (تهران) و ساوه، این جاده مهم و منزلگاه‌های کاروانی آن شناسایی و معرفی می‌شود و علاوه بر این‌ها، از دو منزلگاه دیگری در این جاده می‌توان سخن گفت، اما حوادث نابخردانه روزگار، بقایای آن دو بنا را محو و نابود کرده است. یکی از این منزلگاه‌ها، کاروانسرایی بین ری (نام قدیم آن رگس، راگا) و سلطان‌آباد بوده، یعنی این بنا در محدوده سیمَن و جعفرآباد به احتمال زیاد قرار داشته است (Kleiss,1984: 251).

با عنایت به سکونتگاه‌های قدیمی در جنوب‌غربی ری (تهران)، می‌توان پذیرفت که کاروانسرای دیگری به‌عنوان منزلگاه دوم در محدوده روستای پیک واقع بوده است، اما امروز هیچ اثری از بنای آن باقی نمانده است و احتمالاً کاروانسرای مذکور توسط اهالی پیک تخریب و از مصالح معماری آن برای ساخت خانه‌های خود استفاده کرده‌اند. فاصله بین ری و ساوه با توجه به رشته زنجیره‌ای از کاروانسراها به شرح زیر است:

از ری تا رباط سلطان‌آباد ۱۸ کیلومتر فاصله است. این کاروانسرا توسط برخی سیاحان در ایران گردان در قرن ۱۹ میلادی توصیف‌شده، هر چند که کاروانسرای سلطان‌آباد را به سبب نزدیکی به ری، نمی‌توان به‌عنوان

یک منزلگاه دور دست و مهم تلقی و معرفی نمود، اما استفاده از بنای آن برای مسافرین خسته غنیمت بوده که در سایه حجره‌هایش استراحت کنند و همچنین این کاروانسرا مکانی برای دادوستد انواع کالاهای تجارتی بشمار می‌رفته است. از سلطان‌آباد تا کاروانسرای شماره یک در رباط‌کریم، ۲۰ کیلومتر فاصله بوده و از آنجا ( از کاروانسرای شماره ۱ رباط‌کریم) به‌طرف کاروانسرای دیگری که در جنوب‌غرب رباط‌کریم واقع است، ۱۰ کیلومتر فاصله بوده است، این رباط یا کاروانسرا در یک مکان با پستی‌وبلندی‌های متعدد ساخته شده و اکنون محل مذکور متروک و منزوی است. از این کاروانسرا به‌طرف روستای پیک بایستی ۱۷ کیلومتر طی طریق شود و از پیک تا رباط حمزه‌آباد ۲۰ کیلومتر طول راه است. از کاروانسرای حمزه‌آباد تا کاروانسرای حاجی‌آباد ۲۰ کیلومتر طول راه است. از کاروانسرای حمزه‌آباد تا کاروانسرای حاجی‌آباد ۱۰ کیلومتر طی طریق می‌شود و از حاجی‌آباد تا ساوه مسافت راه به ۱۸ کیلومتر می‌رسد (Ibid: 251) (نقشه۲).

وی پس از پرداختن به این راه و منزلگاه‌ها و کاروانسراهای موجود در مسیر این راه متوجه مکانی بنام حمزه‌آباد می‌شود و در تشریح عبور راه از این مکان چنین می‌نویسد: «جاده‌ای بسیار طولانی که در اصل از چین بیرون می‌آمده و به‌طور عامیانه تحت عنوان راه ابریشم نام‌گذاری شده، دارای چند شاخه بوده و یکی از شاخه‌های این جاده، از حمزه‌آباد عبور می‌کرده است. ولی راه ابریشم نام و عنوانی درست و کفایت‌کننده برای این جاده نیست، زیرا از این راه بزرگ و طولانی فقط یک کالا؛ آن هم ابریشم به‌عنوان کالای تجاری به طرف اروپا حمل‌ونقل نمی‌شده است» (Ibid, 250). همان طوری که از اشاره درست این پژوهشگر برمی‌آید استفاده از نام «راه ابریشم» عنوانی دقیق برای یک راه بزرگ نیست و در تعبیر ایرانی خودش «راه بزرگ خراسان» بهترین گزینه برای نامیدن این راه است.

ولفرام کلایس پس از پرداختن و تشریح منزلگاه‌های مهم در حوزه تهران امروزی و در شهرستان‌های ری و رباط‌کریم شرحی از اهمیت حمزه‌آباد و رباط آن و رباط و میل حاجی‌آباد می‌کند.

وی در این باب می‌آورد: «حمزه‌آباد، یک منزلگاه مهم و تاریخی واقع در جاده کاروانی و مواصلاتی میان ری، ساوه و همدان است که یک راه آسفالته و جدید مدتی است، از تهران به‌طرف رباط‌کریم (منطقه شهریار) و از آنجا به زرند و سرانجام به سمت ساوه ساخته شده است. اما در زمان‌های گذشته قافله‌ها و کاروان‌های تجاری، راه مذکور پیش‌گفته را طی نمی‌کردند، بلکه از جاده دیگری که ساوه را به ری مرتبط می‌کرد، آنها راه می‌پیمودند» (Ibid, 249). راه آسفالته نامبرده، ابتدا از ساوه به طرف شمال می‌رود و پس از عبور از منطقه کوهستانی، وارد دشت حاصلخیز مامونیه می‌شود. اهالی مامونیه و سایر نقاط زرند از زمین‌های مذکور به جهت کشاورزی استفاده می‌کنند؛ ولی در قرون پیشین این دشت را رطوبت فراوان و زمین‌های باتلاقی فرا گرفته بود، به‌طوری که کاروانیان به جهت پیشگیری از خطرات، راه دیگری را انتخاب می‌کردند که ترجیحاً از مناطق کوهپایه‌ای عبور کند.

به فاصله ۸کیلومتری جنوب‌شرق شهر مامونیه، دیار حمزه‌آباد واقع است. امروزه، حمزه‌آباد یک روستای بزرگ اما خالی از سکنه و متروکه است. این آبادی دارای قلعه‌ای بوده و آن قلعه در کنار یک محوطه دوره اسلامی قرار دارد و افزون بر آن، بقایای یک کاروانسرا در اینجا قابل مشاهده است که تحت عنوان رباط حمزه‌آباد مشهور است. این رباط بر سرجاده‌های قدیمی و کاروانی قرار دارد، حمزه‌آباد و کاروانسرای آن به منزله چهار راه مهمی محسوب می‌شود که از جهت‌های اصلی جغرافیایی، جاده‌ها به سمت آن، هدایت می-شده‌اند و کانون تلاقی کاروانیان بوده است.

اهمیت کاروانسرای حمزه‌آباد و اصولاً موقعیت حمزه‌آباد بر این پایه تشریح می‌شود که حمزه‌آباد محل تلاقی یک جاده حائز اهمیت دیگری قرار گرفته و این راه به طرف شرق و از طریق منزلگاه‌های رباط کوشک بهرام، سپس قلعه سنگی واقع در محدوده علی‌آباد و در ادامه به محلی بنام حوض سلطان و همچنین به قلعه

دهر هدایت می‌شده است. از حمزه‌آباد جاده دیگری به سمت غرب وجود داشته که از دیار ساوه عبور کرده و سرانجام به قزوین می‌رسیده است.

کاروانسرای حمزه‌آباد در شمال‌شرق بقایای یک قلعه مخروبه و محوطه‌ای باستانی که بنام محوطه حمزه-آباد بررسی و در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است. این کاروانسرا در دامنه ارتفاعات نه چندان بلند که در جنوب‌شرق دشت زرند خودنمائی می‌کنند، شکل گرفته است (تصویر ۴). امروزه هیچ اثری از آبادانی در این مکان موجود نیست ولی وجود قناتی خشکیده که رشته چاه‌های آن در جنوب کاروانسرا باقی‌مانده نشان می‌دهد در گذشته در این منطقه آب و آبادانی وجود داشته و اگر در زمان آبادی کاروانسرا این قنات وجود داشته، کاروانیان از آنها بهره می‌برده‌اند. به احتمال زیاد کاروانسرا با محوطه حمزه‌آباد که یکی از مهم‌ترین منزلگاه‌های میان راه ساوه به ری بوده، مرتبط بوده است. محوطه مذکور دارای ابعاد قابل توجه است که حداقل آن را در قالب یک روستای بزرگ در سده‌های ۴ تا ۶ هجری معرفی می‌کند. بر اساس شواهد سطحی این محوطه در همان سده‌ها در مسیر راه فعال بوده و در اوایل قرن هفتم از رونق افتاده است (شراهی، ۱۳۹۶: ۱۵).

به نظر این کاروانسرا نیز در همان دوره از رونق افتاده، چراکه هیچ یافته فرهنگی سطحی که مربوط به دوره‌های پس از خوارزمشاهی در این مکان باشد بچشم نمی‌خورد. در شرایط موجود بیشترین مصالح استفاده شده در بنا سنگ و گچ بوده است. موارد استفاده آجر در آن به نسبت سنگ کم است و شاید دلیل آن متروکه ماندن کاروانسرا و حمل و استفاده از آجرهای آن در بناهای دیگر بوده است.

کلایس بر اساس پی‌ها، پاطاق‌ها و... بازسازی نسبی از دو رباط پیش‌گفته (حمزه‌آباد و حاجی‌آباد) در حوزه شهرستان زرندیه ارائه کرده است. وی پلان کاروانسرای حمزه‌آباد را چهار ایوانی فرض نموده و آن را یکی از کهن‌ترین طرح و پلان کاروانسراهای چهار ایوانی که قابل مقایسه با کاروانسرای انوشیروانی در مسیر سمنان به دامغان است، بیان می‌کند. همچنین نامبرده بر اساس شواهد موجود به ترسیم چهار برج در زوایای بنا پرداخته و بدون احتساب پیش‌آمدگی بدنه این برج‌ها، طول شمال- جنوب کاروانسرا را ۸۱ و عرض آن در جهت غرب- شرق را ۷۷ متر برآورد می‌کند (Kleiss,1984: 252) (نقشه ۳).

بقایای کاروانسرای حاجی‌آباد که کلایس از آن بین ساوه و کاروانسرای حمزه‌آباد یاد می‌کند (نقشه ۴)، حد فاصل شهر صنعتی ساوه و شهر صنعتی مامونیه و در کنار آزاد راه تهران به ساوه و همدان واقع شده است. فاصله این اثر تا شهر صنعتی کاوه ۱۲/۵ و تا شهر مامونیه مرکز شهرستان زرندیه ۱۵ کیلومتر است.

در مسیر تهران به ساوه پس از عبور از دشت زرند و قبل از ورود به دشت ساوه، حد فاصل ارتفاعات و ماهورها، بنای میل حاجی‌آباد و در پائین دست آن در کنار آزاده راه یاد شده بقایای کاروانسرا حاجی‌آباد بچشم می‌خورد (تصویر۵).

میل یاد شده (که امروز بقایای آن در قالب دیوارها و بخشی از سقف باقی است) در فاصله ۷۵۰متری شمال‌غرب کاروانسرای پیش‌گفته بر بالای ارتفاع ساخته شده و کاملاً بر دشت زرند و دشت ساوه مشرف است (تصاویر ۶ و۷). این میل که از بیرون به شکل دایره و از داخل هشت‌ضلعی است با استفاده از سنگ لاشه و گچ نیم کوب ساخته شده است (نقشه ۵،تصویر۸). کلایس این میل را میل یا برج آرامگاهی می‌داند (Ibid: 259). اما با توجه به ارتباط آن با کاروانسرا و جایگاهش در گردنه رنگرز مشرف بر دشت ساوه و زرند می‌توان کاربری آن را میل راهنما یا برج نگهبانی پیشنهاد داد.

مرحوم فیض در کتاب گنجینه آثار قم آنجائی که به تاریخ آوه و ساوه و مشاهد آن می‌پردازد از اقدامات سلطان محمد سلجوقی یاد کرده و ساخت این میل در گردنه رنگرز را با کارکرد برج به او منتسب می‌سازد، که با توجه به تعلق بنا از لحاظ معماری به دوره سلجوقی، انتساب بنای پیش‌گفته به دوره حکومت این حاکم در ناحیه ساوه دور از ذهن نیست. نامبرده درباره این اثر می‌آورد:«سلطان محمد سلجوقی هفت سال در این حدود (ساوه) قشلاق می‌کرد و سالی شش ماه در همدان و شش ماه شش ماه در این جلگه سکنی می‌گزید و در چهار جانب جلگه برج‌هایی برای خبر دادن از هرگونه خطر احتمالی بنا کرد که یکی بر فراز کوه در ابتدای دره قاهان و وزوا و دیگر در مجاور سد و سومی در ابتدای خاک زرند قرب دهکده رنگرز...» (فیض،۱۳۵۰: ۹۶).

پلان کلی کاروانسرای حاجی‌آباد مستطیل شکل با ابعاد ۷۳/۵ در ۷۲/۵ متر است (نقشه۴). بنا در یک طبقه ساخته شده و ورودی بنا در جنوب‌شرق بوده است. چهار برج در هر چهارگوشه اثر وجود داشته که امروز اثری از آنها بر جا نیست و آگاهی ما وجود آنها از طریق پلان ترسیم‌شده توسط کلایس است. نکته قابل توجه اینکه هریک از گوشه‌های بنا در جهات اصلی قرار گرفته است. دیوار بنا که بخش‌هایی از آن باقی است و در زمان سلامت بنا ۷/۵ متر ارتفاع داشته، با استفاده از خشت و گل و سنگ و ملات گچ ساخته شده و پشت بندهایی برای تقویت آنها تعبیه شده است.

آنچه  از اجزاء داخلی بنا تا قبل از پیگردی باستان‌شناسی و بر اساس عکس هوائی امروزی و پلان ترسیم شده از طرف کلایس قابل تشخیص است، فضایی مربع و کوشک مانند در وسط بنا و حجره‌ها، باراندازها و طویله‌هایی به گرداگرد این فضای کوشک مانند بوده است. در جنوب‌غرب کاروانسرا، پنج حجره بزرگ هشت‌ضلعی با سقف گنبدی احتمالاً به‌عنوان شاه‌نشین بنا وجود داشته که هنوز هم چارچوب این حجره‌ها علی‌رغم تخریب سقف‌ها، قابل تشخیص است. کلایس ابعاد کوشک را ۲۱/۵۰×۲۱/۵۰ متر و هر یک از این حجره‌های یاد شده را ۶/۳۰×۶/۳۰ متر برآورده کرده است. از طاق کل باراندازها  و آغل‌ها و دیگر حجره‌های ترسیم‌شده در پلان کلایس، تنها یک چشمه طاق سنگی در شمال‌غرب بنا باقی است. مابقی طاق‌ها فرو ریخته و آثاری از آنها پا برجا نیست.

عمده مصالح به کار رفته در ساخت کاروانسرای حاجی‌آباد، سنگ لاشه و ملات گچ و در پی و قسمت پائین دیوارهای چهار ضلع بنا ملات گل و خشت‌هایی با ابعاد آنها ۶cm×۲۷×۲۷ است. در قسمتی جنوبی بنا بقایای بچشم می‌خورد که  با آجرهایی با ابعاد ۶ cm×۲۱×۲۱ ایجاد شده‌اند.

قطعات سفال در بنای کاروانسرای حاجی‌آباد در شمار زیاد پراکنده‌اند. بیشتر این سفال‌ها با لعاب تکرنگ فیروزه‌ای، لاجوردی، نقاشی‌های گیاهی و هندسی زیر لعاب فیروزه‌ای،لاجوردی و نمونه‌های بدون لعاب با پوشش گلی نخودی و آجری هستند که با نقوش قالبی، نقش کنده و یا نقوش استامپی تزئین شده‌اند. فرم غالب این قطعات را خمره، بشقاب، سبو و کاسه تشکیل می‌دهد. این نمونه‌ها با نمونه‌های مطالعه شده در تپه حمزه‌آباد، تپه خورشیدآباد در دشت زرند قابل مقایسه و قابل تاریخ‌گذاری به سده‌های ۵ و ۶ه.ق هستند (شراهی،۱۳۹۶: ۱۱-۱۰).

مطالعه کلایس به‌عنوان یک بررسی خوب از کاروانسراهای راه بزرگ خراسان قابل تعمق است اما در برخی موارد قابل اصلاح و ارتقا است.کلایس پس از رباط سنگی رباط‌کریم به دنبال یک کاروانسرا در پیک؛ روستایی بین رباط‌کریم و مامونیه و نزدیک به آزاد راه ساوه به تهران می‌گشته و از محوطهٔ مهم مشکویه غافل بوده است. وی احتمالاً به دلیل عدم مطالعه منابع و متونی که سفرنامه‌نویسان، جغرافیدانان و مورخین دوره اسلامی نگاشته و منزلگاه‌ها و مراحل راه بزرگ خراسان را شرح داده‌اند، در جستجوی یک منزلگاه و یا جایگاهی که کاروانسرای رباط‌کریم را به حمزه‌آباد پیوند دهد بوده؛ در حالی که این کاروانسرا می‌توانسته در حوالی شهر مشکویه واقع باشد. با این توصیف در تبیین مسیر راه خراسان می‌توان شهر مشکویه که امروزه

به‌صورت یک محوطه باستانی بنام مشکین تپه یا قلعه مشکی قابل بازشناسی است، بین دو رباط؛ رباط سنگی رباط‌کریم و رباط حمزه‌آباد جای داد.

کلایس همچنین از حمزه‌آباد به‌عنوان یک چهارراه بین قزوین- سمنان، قزوین- ساوه، ری- ساوه یاد می‌کند (Kleiss,1984: 260) و بدون توجه به دوره‌های شکل‌گیری، رونق و افول راه‌ها و کاروانسراها، تمامی کاروانسراهای حوزه قم، قزوین، ساوه، تهران و سمنان مربوط به قرون اولیه دوره اسلامی تا دوره قاجار را به هم پیوند می‌دهد. به‌طور قطع امکان هم‌بندی زمانی این کاروانسراها وجود ندارد. بر اساس بررسی شواهد سطحی موجود برخی از آنها چون رباط حمزه‌آباد، رباط حاجی‌آباد در قرون اولیه دوره اسلامی فعال بوده‌اند و در اوایل قرن هفتم از رونق افتاده‌اند. این کاروانسراها تنها کاروانسراهایی هستند که در استان مرکزی، در مسیر راهی که بنام راه بزرگ خراسان نامیده می‌شود، قرار داشته و به نظر در دوره ایلخانی با رونق سلطانیه و انقراض ری و تعریف مسیر ارتباطی جدیدی که از سلطانیه به قزوین، از قزوین به بوئین‌زهرا و از بوئین‌زهرا به ساوه از مسیر حجیب، خشکرود به ورده می‌رسیده، رونق خود را از دست داده و یا کم رونق گردیده است.

حال با آگاهی‌های کسب‌شده بر اساس منابع و متون تاریخی و جغرافیایی و بررسی‌های میدانی باستان‌شناسی صورت گرفته، می‌توان امتداد مسیر راه بزرگ خراسان و موقعیت نسبی منزلگاه‌ها و کاروانسراهای واقع در این جاده را ترسیم نمود و چشم‌اندازی از چگونگی و چیستی جغرافیایی و تاریخی آن پیش روی قرار داد (تصویر ۹). همچنین می‌توان زمینه را برای شناخت بهتر و مطالعات کامل‌تر و جامع‌تر از این راه و دیگر راه‌هایی که استان مرکزی و ناحیه ساوه را لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از پیش از تاریخ تا دوران اسلامی متأخر تحت تأثیر قرار می‌داده‌اند، فراهم نمود.

**۶.نتیجه**

راه بزرگ خراسان یکی از مهم‌ترین راه‌های تاریخی در گستره ایران فرهنگی است که در یک برهه زمانی حداقل پنج هزار ساله سوای از مقوله تجارت، انتقال تجارب فرهنگی و دستاوردهای مادی بشر را به همراه داشته است. مناطق و شهرهای زیادی در قدیم از حیث وجود این جاده بهره برده و با وجود آن بخشی از چرخه اقتصاد خود را به چرخش درآورده‌اند. در محدوده شمال استان مرکزی در ناحیه شهرستان‌های ساوه و زرندیه، ساوه و مشکویه دو شهر بزرگ در میانه راه خراسان بزرگ از شرق به غرب به‌حساب می‌آمده که در دهه‌های پیشین شناخت ما از اهمیت آنها در مسیر راه بزرگ خراسان و حد فاصل ری به همدان، به کمک مندرجات مفید سفرنامه‌نویسان، جغرافیدانان و مورخین دوره اسلامی بوده است. بررسی دقیق متون به همراه بررسی‌های باستان‌شناسانه و سنجش و خوانش تطبیقی این دو مؤلفه، شواهدی مستند و متقن پیش روی ما قرار داد که نخستین نتیجه آن بازشناسی و تصدیق تاریخی و صحت وجود راه بزرگ خراسان در این ناحیه در سده‌های پیش از اسلام و رونق آن در منطقه حداقل تا دوره ایلخانی بوده است. دومین دستاورد این پژوهش تبیین چگونگی و چرایی و چشم‌انداز جغرافیایی و تاریخی این راه باستانی بر اساس انطباق موقعیت محوطه‌های باستانی شناسایی‌شده با جایگاه منزلگاه‌های اشاره‌شده در منابع و متون تاریخی و ترسیم نسبی راه خراسان در شمال استان مرکزی است که در این میان ساوه و مشکویه به‌عنوان دو منزلگاه مهم -که به‌کرات متون به آنها پرداخته‌اند و شواهد باستان‌شناسی ارزشمندی که نشان از جایگاه و اعتبار بالای آنهاست، به دست آمده است- در طول مسیر راه خراسان مورد واکاوی قرار گرفته و آثار و بناهای مرتبط به این مسیر باستانی، احصاء شدند. شناخت بقایا و آثار تاریخی بر جای مانده از این راه مهم چون کاروانسراها، میل‌ها، چاپارخانه‌ها، محوطه‌های باستانی مهم‌ترین بخش از بررسی و فعالیت‌های باستان‌شناسی صورت گرفته است.

به هر روی پژوهش حاضر بر آن بود تا به طور نسبی تا حد امکان گامی در جهت شناخت همسویی و نقش مکمل اشارات متون با بررسی‌های باستان‌شناسی پیرامون این راه باستانی مهم در این بخش از کشورمان بردارد. امید است آثار و شواهد عینی این راه بزرگ که روزگاری شریان حیات اقتصادی و سیاسی ایران به‌حساب می‌آمده به‌عنوان مواریث کهن حفظ و با احیای جاده بزرگ خراسان گامی مؤثر در جهت توجه به نقش ژئوپولتیک ایران در منطقه برداشته شود.

## منابع


ابن حوقل، (۱۳۴۵)، *صوره الارض*، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

ابن خرداذبه، (۱۳۷۰)، *المسالک و الممالک*، ترجمهٔ حسین قره‌چانلو، تهران، مترجم.

ابن رسته، احمد بن عمر، (۱۳۶۵)، *اعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر.

ابن فقیه همدانی، (۱۳۴۹)، *البلدان*،ترجمهٔ ح .مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

اسفندیاری فرد، امید، (۱۳۷۶)، «جاده ابریشم و روابط ملت‌های چین و ایران»، *مجموعهٔ مقالات دومین اجلاس بین‌المللی جاده ابریشم*، ویراسته علی‌اصغر شعر دوست، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۷۷-۹۲.

اشراقی، احسان، (۱۳۷۶)، «اهمیت تجارت ابریشم در زمان صفویه»، *مجموعهٔ مقالات دومین اجلاس بین‌المللی جاده ابریشم*، ویراسته علی‌اصغر شعر دوست، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۱۳۰-۱۵۱.

اصطخری، (۱۳۷۳)، *المسالک و الممالک*، ترجمهٔ محمد بن عبدالله توستری. به کوشش: ایرج افشار، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی.

بارتولد، (۱۳۰۸)، *جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمهٔ حمزه سر دادور، تهران، چاپخانه اتحادیه تهران.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم، (۱۳۸۰)، *اژدهای هفت‌سر(جاده ابریشم)*، تهران، نامک.

بحرانی‌پور، حنان، (۱۳۸۷)، بررسی و شناسایی باستان‌شناسی شهرستان زرندیه، آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشرنشده).

البغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق، ( ۱۳۷۳ه.ق)، *مراصدالاطلاع علی اسماء الأمکنته و البقاع*، تحقیق: علی‌محمد البجاوی، مصر: دارالحیاء الکتب العربیه.

جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمهٔ علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران، آستان قدس رضوی.

حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۶۲)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری.

حموی، یاقوت، (۱۳۸۰)، *معجم البلدان*، ترجمهٔ علی‌نقی منزوی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور( پژوهشگاه).

حموی، یاقوت، (۱۳۶۲)، *گزیدهٔ مشترک*، ترجمهٔ محمد پروین‌گنابادی، تهران، امیرکبیر.

خدیش، پوریا، (۱۳۹۴)، «دستاوردهای بررسی فراگیر دشت ساوه، استان مرکزی»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، سال پنجم و ششم، شمارهٔ دهم و یازدهم، صص ۱۷۱-۱۸۶.

خطیب شهیدی، حمید، (۱۳۸۶)، «محوطهٔ باستانی آوه»، *گزارش‌های باستان‌شناسی ۶*، چاپ اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۹-۲۰.

دیاکونوف، (۱۳۸۲)، *تاریخ ماد*، ترجمهٔ مریم کشاورز تهران، بنگاه ترجمه.

ذکایی ساوجی، مرتضی، (۱۳۸۶)، *نامهٔ ساوه*، تهران، کردگاری.

رضا، عنایت اله، (۱۳۷۶)،«نقش ایران در جاده ابریشم»، *ایران شناخت*، شمارهٔ پنجم، صص ۲۱۱ -۱۹۸

رضوانی، علی‌اصغر، (۱۳۸۵)، «جغرافیای تاریخی ساوه»، *پژوهش‌های جغرافیایی*، شمارهٔ ۵۶، ص ۱۷-۳۲.

زرین‌کوب، غلامحسین، (۱۳۷۱)، «درباره همکاری ایران و آسیای مرکزی»، ترجمه سیروس سعیدی، *ادبستان فرهنگ و هنر*، شمارهٔ ۳۶، صص: ۳۰-۳۱.

شراهی، اسماعیل، (۱۳۸۶)، *گمانه زنی و بیگردی دژ قیز قلعه ساوه*، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشرنشده).

شراهی، اسماعیل، (۱۳۹۶)، *گزارش ثبتی بقایای کاروانسرای حاجی‌آباد*، (منتشرنشده).

شیرزاده، غلام، شراهی، اسماعیل، (۱۳۹۲)، «مکان‌یابی شهر مشکویه و جایگاه آن در مسیر جاده ابریشم با تکیه بر منابع تاریخی و باستان‌شناختی»، فصلنامه *پژوهشنامه مطالعات استان مرکزی*، اراک: دفتر استانداری مرکزی، صص ۱۳۷-۱۵۷.

صدیقیان، حسین، (۱۳۸۹)، *بررسی باستان‌شناسی سفال‌های اسلامی محوطه مشکین تپه پرندک*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، استاد راهنما هایده لاله (منتشرنشده).

عظیم زاده، هوشنگ، (۱۳۵۴)، *گزارش بررسی و شناسایی باستان‌شناسی ساوه* (منتشرنشده).

فرانک، ایرین و براونستون، دیوید، (۱۳۷۶)، *جاده ابریشم*، ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، سروش.

فرای، ریچارد، (۱۳۷۳)، *میراث باستانی ایران*، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.

فیض،عباس، (۱۳۵۰)، *گنجینه آثار قم*، جلد دوم، قم، استوار.

قدامه بن جعفر، (۱۳۷۰)، *کتاب الخراج*، ترجمه و تحقیق حسین قره‌چانلو، تهران، البرز.

قره‌چانلو، حسین، حاتمی، حسین، (۱۳۹۱)، «اهمیت تجاری و بازرگانی راه ابریشم بزرگ خراسان از بغداد تا چین در سده‌های نخستین اسلامی»، *فصلنامه مطالعات تاریخ ایران*،سال اول، شمارهٔ سوم، ص ۹۷-۷۹

قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، (۱۳۷۳)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمهٔ جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل: میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

گیرشمن، رومن، (۱۳۶۳)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمهٔ محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی.

لسترنج، (۱۳۷۳)، *سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.

مجیدزاده، یوسف، (۱۳۶۶)، «*سنگ لاجورد و جاده بزرگ خراسان*»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، شمارهٔ دوم؛ سال اول، صص ۱۲-۲۴.

مختاری طالقانی، اسکندر، (۱۳۷۶)، «تحلیل آماری بررسی باستان‌شناسی منطقه ساوه»، یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۳۵۳-۳۹۳.

مستوفی قزوینی، حمدالله، (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، تهران، دنیای کتاب.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، *احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمهٔ دکتر علینقی منزوی،جلد دوم، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

موسوی، سید محمود، (۱۳۵۴)، «پیگردی در مسجد جامع ساوه» گزارش چهارمین مجمع سالانه کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان-شناسی در ایران، تهران.

نعمتی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، *گزارش تعیین عرصه و پیشنهاد حریم محوطه مشکین تپه* (منتشرنشده).

نوری شادمهانی، رضا، (۱۳۸۹)، *تبیین جایگاه مشکویه (مشکین‌تپه) در فرایند تولید سفال ایران قبل از مغول*، پایان‌نامه دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی دانشگاه تهران، استاد راهنما هایده لاله (منتشرنشده).

یعقوبی، احمد بن ابن یعقوب، (۱۳۴۲)، تاریخ یعقوبی. ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی. تهران، علمی و فرهنگی.

Abdi, K. 2004. Obsidian in Iran from the Epi-paleolithic period to the Bronze Age. Splendor of Iran, 148-153.

Ackerman, P. 1964. “Royal Personages on Sasanian Silks,” in Arthur Upham Hope and Phyllis Ackerman, eds., A Survey of Persian Art from Prehistoric Times to the Present, 2nd ed., 16 vols., Tehran, XIV, pp. 3068-79.

Al-Baghdadi, S. 1994 AH, *Morasad- ol – etelaa ali asma – al –makeneh – wa- albagha*,, research on Muhammad Muhammad al-Bajawi, Egypt Dar al-Hayat al-Kitab al-Arabiya [in Arabic].

Azimzadeh, H. 1975, *unpublished Saveh Archaeological Survey and Identification Report*, [in Persian].

Bahranipour, H. 2008, *Unpublished Archaeological study and identification of Zarandieh state*, Archive of Archaeological Research Institute [in Persian].

Barthold, 1929, *Historical Geography of Iran*, translated by Hamzeh Sar Dadvar, Tehran: Tehran,s Union Press [in Persian ].

Bastani Parizi, M. 2001, *The Seven-Headed Dragon* (Silk Road), Tehran: Namak [in Persian].

Daryee, T. 2003, “the persain Gulf trade in late antiquity” Journal of world History 1, retrieved 02 Mar.2015 http:// elibrary.bigchalk.com.

Diakanov, I. 2003, *History of the Medes*, translated by Maryam Keshavarz, published by Bongah Tarjome [in Persian].

Esfandiari Fard, O. 1997, “The Silk Road and the Relations between China and Iran nations”, *Proceedings of the Second International Silk Road Summit*, edited by Ali Asghar Sheardoost, Ministry of Culture and Islamic Guidance, pp. 77 – 92[in Persian ]

Eshraghi, E. 1997, "The value of the silk trade in the Safavid era", *Proceedings of the Second International Silk Road Summit*, edited by Ali Asghar Sheardoost, Ministry of Culture and Islamic Guidance, pp. *130*-151 [in Persian ].

Feyz, A. 1971, *Treasure of Qom Works*, Volume II, Qom: Ostovar [in Persian].

Foltz, R. 2013, "*Silk Road and migration*",The Encyclopedia of Global Human Migration, Edited by Immanuel Ness, Blackwell Publishing, USA.

Frank, E. and Brownstone, D. 1997, *The Silk Road*, translated by Mohsen Thalasi, Tehran: Soroush [in Persian].

Fry, R. 1994, *Ancient Heritage of Iran*, translated by Massoud Rajabnia, fourth edition, Tehran: Scientific and Cultural Publications [in Persian].

Gershman, R. 1984, *Iran from the beginning to Islam*, translated by Mohammad Moin, Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company [in Persian].

Geyhani, A. 1989, *Ashkal Al-Alam*, translated by Ali Ibn Abdul Salam Kateb, with introduction and comments by Firooz Mansouri, Tehran: Astan Quds Razavi [in Persian].

Hamavi, Y. (1983), *Joint Selection*, translated by Mohammad Parvin gnabadi, Tehran Amirkabir Publishing Institute [in Persian].

*Hudood al-Alam from the East to the West*, (1983), by Manouchehr Sotoudeh, Tehran: Tahoori Library [in Persian].

Ibn Faqih Hamedani, A. 2015, *Al-Baldan*, translated by H. Massoud, Tehran. Published by Bonyad Farhang Iran [in Persian].

Ibn Hawqal, A. 1966. *Surat al-'Ard*, translated by Ja'far Shoar, Tehran: Bonyad-e Farhang-eIran publications [in Persian].

Ibn Khordazbeh, 1991, *Al-Masalak wa Al-Mamalak*, translated by Hossein Qara Chanlu, Tehran, Motrajem [in Persian].

Ibn Rasta, A. 1986, *Alaq al-Nafisa*, translated by Dr. Hussein Qara Chanlu, Tehran, Published by Amir Kabir [in Persian].

Isidore, C. (1914), *Parthian stations*, Schoff, Wilfred H. (WilfredHarvey), Publisher-Philadelphia, Commercial Museum.

Istakhri, A. 1994, *Al-Masalak wa Al-Mamalak*, translated by Muhammad bin Abdullah Tostari. By the efforts of Iraj Afshar, Tehran Collection of literary and historical publications of Dr. Mahmoud Afshar Yazdi [in Persian].

Khadish, P. 2015, "*Achievements of comprehensive study of Saveh plain area, Markazi province*", Modares Archaeological Research, fifth and sixth year, tenth and eleventh, pp. 171 -186 [in Persian].

Khatib Shahidi, H, 2007 "Aveh Archaeological Site", *Archaeological Reports 6*, First Edition, Tehran, Cultural Heritage and Tourism Organization, pp. 9-20 [in Persian].

Kleiss,W. 1984, *Hamzehabad ein Palatz an Der Karawanenstrasse Von Tehran/Rey Nach Saveh und Hamadan* ,Archaeologische Mitteilugen Aus IRAN, Band 17, pp.246-260.

Lestering, G. 1994, *Eastern Countries*, translated by Mahmoud Erfan, Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company [in Persian].

Majidzadeh, Y. 1987, "Lapis Lazuli and the Great Road of Khorasan" *Journal of Archeology and History*, No. 2; First year, pp. 12 -24 [in Persian].

Matthee, R. 1999, *The Politics of Trade in Safavid Iran:Silk for Silver*, 1600-1730, New York, Cambridge University Press.

Moghaddasi, A. 1982, *Ahsan al-Taqasim fi Maarefa al-Aqalim*, translated by Dr. Alinaghi Manzavi, Volume 2, Tehran Iranian Authors and Translators Company [in Persian].

Mokhtari Taleghani, E. 1997, "Statistical Analysis of Archaeological Survey of Saveh Region", *Memorial of Shousha Archaeological Conference*, Tehran Cultural Heritage Organization (Research Institute), 353- 393 [in Persian].

Mostofi Qazvini, H. 1983, *Nozhaha al-Qulub*, Tehran: Book World [in Persian].

Mousavi, M. 1975, "Persecution in Saveh Grand Mosque" *Report of the Fourth Assembly Annual Archaeological Excavations and Research in Iran*, Tehran [in Persian].

Nemati, M .R. 2007, *Unpublished Report on determining the area and proposing the privacy of Meshkin Tappeh* area, [in Persian].

Nouri Shadmehani, R. 2010, *Explaining the position of Moshkouyeh (Meshkintepe) in the process of producing Iranian pottery before the Mongols*, PhD thesis in Archeology of the Islamic period, University of Tehran, Supervisor Hayedeh Laleh, (unpublished) [in Persian]. Yaqubi, A. 1963, *Yaqubi History*. Translated by Mohammad Ibrahim Ayati. Tehran: Scientific and Cultural [in Persian].

Qadameh Ibn Jafar, 1991, *Al-Kharaj book*, translated and researched by Hossein Qarachanchanlou, Tehran, Alborz [in Persian].

Qare Chanlu, H. Hatami, H. 2012, "The Commercial Importance of the Great Silk Road of Khorasan from Baghdad to China in the First Islamic Centuries", *Iranian History Studies Quarterly*, First Year, No. 3, p. 97 -79 [in Persian].

Qazvini, Z. 1994, *al- balad wa akhbar al – ebad* ,Translated by Jahangir Mirza Qajar, edited and completed by Mir Hashem Mohaddes, Tehran Amirkabir Publications [in *Persian].*

Reza, E. 1997, "Iran's Role in the Silk Road", *Iran Shenakht Magazine*, No. 5, pp 211-198 [in Persian].

Rezvani, A. 2006, *Historical Geography of Saveh*, Geographical Research, No. 56, p. 17 -32 [in Persian].

Sedighiyan, H. 2010, “Archaeological study of Islamic pottery in Meshkin Tappeh Parandak area”, Master's thesis, University of Tehran, Supervisor Hayedeh Laleh (unpublished) [in Persian].

Sharahi, E. 2007, *Unpublished speculation and follow-up of Saveh Gheez Fortress* .Archaeological Research Institute [in Persian].

Sharahi, E.. 2017, *Unpublished Registration report of the remains of Haji-abad* Caravanserai, [in Persian].

Shirzadeh, G. Sharahi, E. 2013, “Locating the city of Moshkouyeh and its location along the Silk Road based on historical and archaeological sources”, *Quarterly Journal of Central Province Studies*, Arak: Central Governorate Office, pp. 137 -157 [in Persian].

Thubron, C. 2009, *Shadow of the Silk Road*, New York, N.Y.: HarperCollins.

Tomashcek, W. 1972, Zur Historischen Topographie Von Persien, Zu wein Band 102 und 108, Neudruk der Ausgaben von 1883 und 1885, Biblio Verlag,Osnabrϋck.

UNWTO, 2015, UNWTO Silk Road programme: http://silkroad.unwto.org/en, accssed: junery /25/ 2015.

Yaqut al-Hamwi, S. 2004. *Mu'jam al-Buldan,* translated by Alinaghi Monzavi, Vol. 2, Tehran:Publications of Cultural Heritage Organization [in Persian].

Zakai Savoji, M. 2007, *Saveh Letter,* Tehran Kordgari [in Persian].

Zarrinkoob, G. 1992, "*On the cooperation between Iran and Central Asia*", translated by Sirus Saeedi, Literature and Culture Academy, No. 36, pp. 30 -31 [in Persian].

تصویر ۱- مسیر راه بزرگ خراسان در ایران و سایر مناطق( Silk Road programme/ UNWTO 2018)

Fig 1: Great Khorasan Road in Iran and other regions

نقشه ۱-  موقعیت مشکویه (مشکین تپه) و راه‌های دسترسی به آن، مقیاس: ۱/۲۵۰۰۰(سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۳)

Map 1: Moshkuyeh location (Meshkin Tappeh) and ways to reach it, : Scale 1/25000 (Geographical Organization of the Armed Forces, 2004)

تصویر ۲: موقعیت محوطه‌های باستانی شناسایی‌شده در امتداد مسیر جاده خراسان بزرگ در شمال استان مرکزی

Fig 2: Location of identified archaeological sites along the Great Khorasan Road in the north of Markazi Province

تصویر ۳: بخش مرکزی مشکین تپه، دید از شرق (نورشادمهانی، ۱۳۸۹)

Fig 3: Central part of Meshkin Tappeh, view from the east (Nouri Shadmehani, 2010)

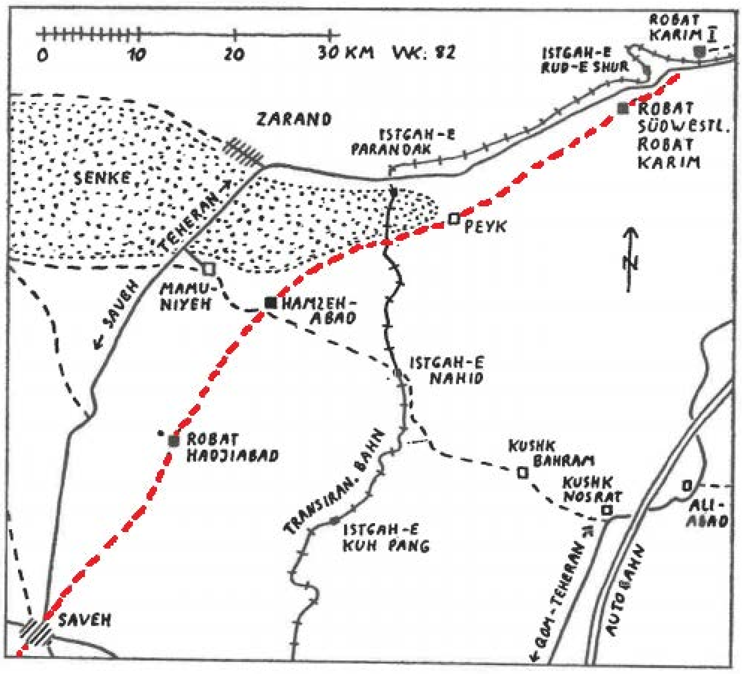


نقشه ۲- نقشه کلایس از کاروانسراهای پیشنهادی بین رباط‌کریم و ساوه (Kleiss, 1984: 249).

Map 2: Kleiss map of the proposed caravanserais between Robat Karim and Saveh

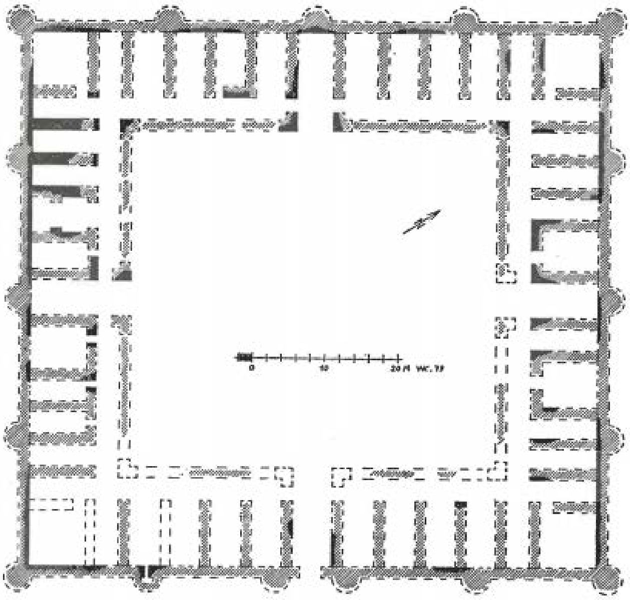

نقشه ۳- پلان کاروانسرای حمزه‌آباد (Kleiss, 1984: 252)

Map 2: Plan of Hamzeh Abad Caravanserai.

تصویر۴- موقعیت کاروانسرای حمزه‌آباد نسبت به محوطه حمزه‌آباد
Fig 4: Location of Hamzeh Abad Caravanserai in relation to Hamzeh Abad

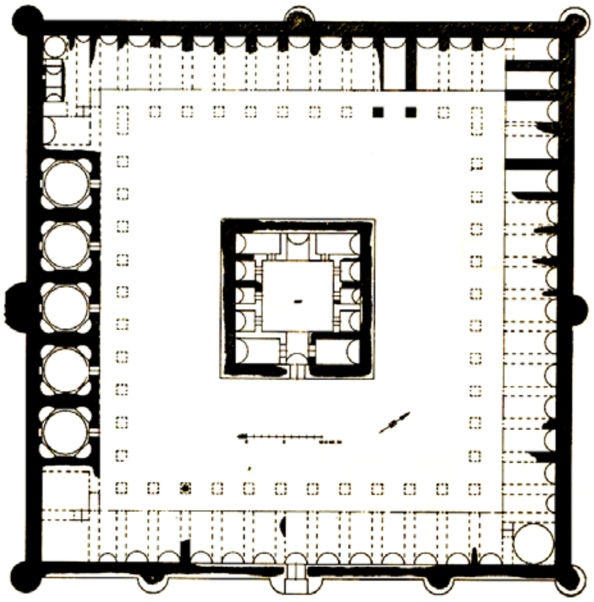

نقشه ۴-پلان کاروانسرای حاجی‌آباد (Kleiss, 1984: 260).
Map 4: Plan of Hajiabad Caravanserai

تصویر۵- موقعیت کاروانسرای حمزه‌آباد نسبت به آزاد راه تهران- ساوه

Fig 5: The location of Hamzeh Abad Caravanserai in relation to the Tehran-Saveh freeway

تصویر۶- موقعیت میل و کاروانسرای حاجی‌آباد نسبت به یکدیگر (عکس از نگارندگان)

Fig 6: Location of Mill and Hajiabad Caravanserai in relation to each other (by the author)

تصویر۷- موقعیت میل و کاروانسرای حاجی‌آباد نسبت به یکدیگر و امتداد جاده باستانی منطبق با اتوبان امروزی

Fig 7: Location of Mill and Hajiabad Caravanserai relative to each other and along the ancient road corresponding to today's highway

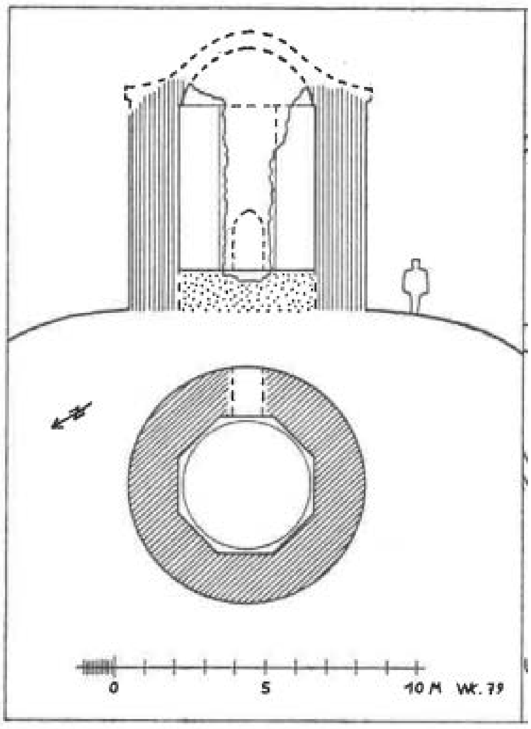


نقشه ۵-پلان و مقطع میل حاجی‌آباد (Kleiss,1984: 259).

Map 5: Hajiabad Mill plan and section

تصویر۸- نمائی از میل حاجی‌آباد (عکس از نگارندگان)

Fig 8: A view of Haji Abad Mill  (by the author)

تصویر ۹- مسیر پیشنهادی منزلگاه‌ها و کاروانسراهای راه بزرگ خراسان در شمال استان مرکزی

Fig 9: Proposed route of stations and caravanserais of the Great Khorasan Road in the north of Markazi province

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022
Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"... University of Tehran

# Analysis of the Animal Motifs on the Bronze Pins Belong to The 3rdMillennium B.C in the Halil Roud Basin (Case Study)

Fahimeh Mousavi[1] & Behzad Balmaki[2] & Mohammad Reza Saeedi Harsini[3]

(261-282)

Received: 23, July, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2019.286038.142758
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://iarcs.ut.ac.ir

## Abstract

The Halil roud Basin is one of the known ancient sites of the 3rd millennium BC in southeastern Iran. From this basin, following archaeological studies in 2001, more than 300 archaeological sites during prehistoric to Islamic periods have been identified. The most important relics of this civilization belong to the 3rd millennium BC, which is comparable to the historical relics of the Mesopotamian, Elamite, Central Asian and the Indus Valley civilizations. The main issue of this research is to identify the civilization of Halil roud by studying the symbolic motifs of objects in the form of bar pins that have been identified from all over the Halilroud basin and are kept in the Harandi Museum in Kerman. These objects are 155 pieces of pins, which are a group of simple rods without patterns and 24 of them have a pin head decorated with animal, plant and geometric patterns. The purpose of this study is to introduce and recognize 3 pieces of the above-mentioned pins, which have been selected and studied due to the role the confrontation animals. The role of animals in these pins has been described descriptively-analytically and the themes of these three objects as cultural and artistic findings of Halil roud basin in a comparative study with the themes of the showing areas of the 3rdmillennium BC in southeastern Iran, the Mesopotamian and Central Asian civilization have been evaluated. From the perspective of studying the history of art, by collecting information in a field method, including observing these works in the museum, photography, design, and typology of the motifs, Technique and style of shapes, a comparative study of these motifs has been done. In addition to the field method, these analyzes have been completed using written documents and sources, as a result of the pin and as a result of examining these pins, it was found that the shape of the pins with the body shape of animals such as mountain goats standing on their front legs and symbolically feeding the tree, eagles with raised wings, snakes with open mouths and It is performed in an aggressive manner and the lions sitting in front of each other in a completely symmetrical manner and this state of their symmetry with each other induces their confrontation. Thus, these motifs have been categorized and evaluated in terms of animal confrontation, content and possibly mythological features.Considering the observation and comparison of these motifs, it can be acknowledged that these objects show the influence of the insight and awareness of the creators of these works and the systematic human interaction with the environment and common culture in the past. Which is created through the beliefs, beliefs and aesthetic sense of the producing artist and the similarity of these designs to the animals of other ancient sites shows the common nature of these areas and the cultural influence of artists on each other in creating works of art.

**Keywords:** Animal Motifs, Bronze Pins, The 3rdMillennium B.C, The Halil roud Basin

1. Ph.D. candidate in Archaeology, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
2. Corresponding Author, Email: Balmaki@iauh.ac.ir
Assistant Professor, Department of Archaeology, Hamedan Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran.
3. Associate Professor Archaeology, Samt, Humanites Research Center, Tehran, Iran.

## 1.Intuoduction

The civilization of Halil roud Basin is one of the known ancient areas of the 3rd millennium B.C in southeastern Iran, which is formed on both sides of the main route of the permanent Halil roud in Jiroft city. In fact, this river has become one of the main factors in the formation of cultures and civilizations in this region(Majidzadeh,2008:32). Signs of cultures in this region with the discovery of works of art and archaeological studies since 2001 have led to the identification of more than 300 ancient sites from prehistoric times to the Islamic era in this region(Stanker,2014: 10). The most important of these areas is Konar Sandal hill(Majidzade and Pitman, 2008), which proves the originality and breadth of the artworks of the 3rd millennium B.C in this basin(Majidzadeh B, 2003). In addition to the Konar sandal antiquities, a variety of cultural finds have been identified throughout the catchment area. Among these findings are metal bar pins (copper and bronze), which have been obtained through archaeological studies and their seizure from smugglers of illegal excavations by special units for the protection of the cultural heritage of Kerman province. Regarding the exact dating and use of these objects, due to the lack of connection between these objects and archaeological stratigraphy and the lack of metallographic and dating experiments, accurate dating can not be considered for them, because It is not clear whether these objects were obtained from cemeteries or settlements of any historical period, so based on a comparative study of the symbolism of their motifs with the objects of Jiroft archaeological discoveries (Pitman: 2008, Piran and Akbarzadeh, 2013: Fig. 77), Central Asia (Sarianidi, 2017:Fig.127) and Mesopotamia (Mackan, 1996: 87). We probably attribute these objects to the third millennium BC. The main issue of this article is to introduce and identify some of these objects, this group metal object includes 155 pieces of rod pins that are kept in the garden complex of Harandi Museum in Kerman. Most of these objects are in the form of pins without pinheads and only 24 pieces of this set have pinheads, in the center of them are various designs including geometric, plant, human, animal, and mixed designs. The purpose of this article is to introduce 3 pieces of bar pins with decorative pinheads to the symbolic motifs of animals whose documentary museum information is mentioned in (Table1). In terms of form, these pins have narrow rods with triangular pinheads, squares with a curved angle at the top of the frame, and an embodiment of animal motifs due to the symmetrical placement of animal motifs on the pinhead that is introduced as the role of confrontation indicator. In fact, describing and analyzing the role of animals in these pins is new research according to the type of confrontation placement. Using the descriptive-analytical method of the motifs of these three objects as cultural and artistic findings of Halil roud basin in a comparative study with the motifs of the 3rd millennium indicator sites in southeastern Iran, civilization Mesopotamia and Central Asia have been evaluated, From the perspective of studying the history of art, by collecting information in a field method, including observing these works in the museum, photography, design and typology of the motifs, Technique and style of shapes, a comparative and comparative study of these motifs has been done. In addition to the field method, these analyzes have been completed using written documents and sources, As a result of the pins, these motifs, in the form of horned goats or mountain goats facing each other on both sides of the tree, stand symmetrically on their front legs and symbolically feed on the tree (Fig.1). The conflict between the two eagles in the center of the role with two marginal snakes (Fig.4), In accordance with the motifs of Mesopotamian mythology, perhaps the concept of this role can be described as a battle between the forces of good and evil and the celestial and terrestrial forces, and in another interpretation, it can be attributed to the mythical story of Etana, whose motif is on the seal. The Akkadian cylinders (Fig.6) are engraved and in the other pin, the two lions face each other in a peaceful position (Fig.5). In fact, the designs on these pins vary depending on the meaning of the theme. It has been performed based on the body shape of the animals, and by comparative analysis of the designs, it can be concluded that the construction of these objects shows the influence of the insight and awareness of the creators of these works and interaction with the natural environment around them in creating works. And in fact, the impact of the

environment and human culture is a systemic phenomenon, because the change in one will lead to change in the other, and the signs of these changes can be seen in the cultural findings of different historical periods and different climates. And in fact, the artists of the past receive their favorite subjects from the point of view of beliefs, customs, and aesthetic sense, the meanings of which are hidden from us. Therefore, according to the study of artifacts discovered from ancient sites, it can be concluded that the more the complexity of these communities is increased, the more it is reflected in the creation of works of art and the use of more diverse designs on more objects It becomes.

# تحلیل نقش‌مایه‌های جانوری بر روی سنجاق‌های مفرغی منسوب به هزارۀ سوم پ.م در حوضۀ هلیل‌رود (مطالعه موردی)

**فهیمه موسوی**

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی،تهران، ایران.**

**بهزاد بلمکی**[1]

**استادیار گروه باستان‌شناسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.**

**محمدرضا سعیدی هرسینی**

**دانشیار باستان‌شناسی، مرکز تحقیق و توسعه سمت، تهران، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

علمی- پژوهشی

## چکیده

حوضه‌ی هلیل‌رود از جمله مناطق باستانی شناخته‌شدۀ هزاره‌ی سوم پ.م در جنوب‌شرق ایران است که از این حوضه در پی مطالعات باستان‌شناختی سال ۱۳۸۰ تاکنون بیش از سیصد محوطه باستانی دوره‌های پیش از تاریخ تا دوران اسلامی شناسایی شده است. مهم‌ترین آثار این منطقه کشفیاتی متعلق به هزاره‌ی سوم پ.م است که قابل مقایسه با آثار باستانی تمدن‌های بین‌النهرین، ایلام، آسیای میانه و دره سند است. مسئله اصلی این پژوهش شناخت تمدن هلیل‌رود از طریق مطالعه نقش‌مایه‌های نمادین اشیایی با فرم سنجاق‌های میله‌ای است که از سراسر حوضه‌ی هلیل‌رود شناسایی شده است و در باغ موزۀ هرندی کرمان نگهداری می‌شود، این اشیاء ۱۵۵قطعه سنجاق میله‌ای است که گروهی به صورت میله‌هایی ساده و فاقد نقش و ۲۴ قطعه آن دارای سر سنجاق مزیین به نقوش جانوری،گیاهی و هندسی است که هدف این پژوهش معرفی و شناخت سه قطعه از سنجاق‌های مذکور است که به دلیل نقش رویارویی جانوران انتخاب و مورد بررسی واقع شده است. توصیف نقش جانوران در این سنجاق‌ها به روش توصیفی- تحلیلی انجام شده است و نقش‌مایه‌های این سه شیء به عنوان یافته‌های فرهنگی هنری حوضۀ هلیل‌رود در یک مطالعه تطبیقی با نقش‌مایه‌های محوطه‌های شاخص هزارۀ سوم پ.م در جنوب شرق ایران، تمدن‌های بین‌النهرین و آسیای میانه مورد ارزیابی قرار گرفته است و از دیدگاه بررسی تاریخ هنر، با گردآوری اطلاعات به شیوۀ میدانی شامل مشاهده این آثار در موزه و عکاسی، طراحی، گونه شناسی نقش‌مایه‌ها و شناخت شیوه و سبک شکل‌ها به مطالعۀ تطبیقی و مقایسه‌ای این نقوش پرداخته شده است و در کنار روش میدانی با استفاده از اسناد و منابع مکتوب این تحلیل‌ها تکمیل شده است و در نتیجه بررسی این سنجاق‌ها مشخص شد که فرم سنجاق‌ها با فرم بدن جانورانی مانند بزهای کوهی روی پاهای جلو ایستاده و به صورت نمادین در حال تغذیه درخت، عقاب‌هایی با بال‌های برافراشته، مارهایی با دهان باز و به حالت تهاجمی و شیرهایی نشسته در مقابل یکدیگر به حالت کاملاً قرینه اجرا شده است و همین حالت قرینه بودنشان در مقابل یکدیگر، رویاروی بودن آن‌ها را القاء می‌کند، بنابراین این نقش‌ها از نظر رویاروی بودن جانوران و ویژگی‌های محتوایی و احتمالاً اسطوره‌شناختی دسته‌بندی و مورد ارزیابی قرارگرفته‌اند، با توجه به مشاهده و مقایسه این نقوش می‌توان اذعان داشت که این اشیاء نشان‌دهنده تأثیر بینش و آگاهی سازندگان این آثار و تعامل نظام‌مند انسان با محیط‌زیست و فرهنگ رایج درگذشته است که از طریق اعتقادات، باورها و حس زیبایی‌شناسی هنرمند تولیدکننده خلق شده است و شباهت این نقوش به جانوران محوطه‌های باستانی دیگر نشان از طبیعت مشترک این مناطق و تأثیر فرهنگی هنرمندان بر یکدیگر در خلق آثار هنری بوده است.

**واژه‌های کلیدی:** نقش‌مایه جانوری، سنجاق‌های مفرغی، هزارۀ سوم پ.م، حوضۀ هلیل‌رود.

## ۱.مقدمه

هلیل‌رود در جنوب شرق ایران در استان کرمان یکی از رودهای دائمی ایران است، وجود ارتفاعاتی چون لاله‌زار، بَحر آسمان و جبال بارز و ذخایر فراوان بارش طبیعی موجب شده است تا این حوضه بزرگ آبریز در این بخش از ایران شکل بگیرد(علیدادی سلیمانی،۲۲:۱۳۸۷). مهم‌ترین شاخه‌های این رود در شهرستان جیرفت

۱.رایانامۀ نویسندۀ مسئول: Balmaki@iauh.ac.ir

واقع شده است. این رود شرایط شکل‌گیری فرهنگ‌ها و تمدن‌های متکی بر دو شیوه تولید اقتصادی اسکان و کشاورزی، کوچروی و دامداری را از دوره‌های پیش از تاریخ به بعد در این منطقه به وجود آورده است. ویژگی‌های خاص اقلیمی و زیست‌محیطی از جمله کوه‌های بلند با معادن گوناگون طبیعی مانند مس و انواع سنگ‌های صابونی، کلوریت، فیروزه، عقیق، مس و احتمالاً سنگ لاجورد و دشت‌های وسیع بسیار حاصلخیز به‌ویژه از اوایل هزارۀ سوم پ.م باعث شده است تا این منطقه به یکی از مهم‌ترین حوضه‌های تمدنی و کانون-های مهم اقتصادی و صنعتی شرق باستان تبدیل شود(مجیدزاده،۱۳۸۷:۳۲). در کشفیات جیرفت از سال‌های ۱۳۸۰ تاکنون شواهدی عظیم از وجود مجموعه شهری عمده حدود ۳۰۰ محوطه متعلق به هزارۀ سوم پ.م در دره هلیل‌رود به اثبات رسیده است (استنکر،۱۳۹۲:۱۰) و از بین آن‌ها تپه کُنارصندل (Majidzade and Pitman, 2008) (مجیدزاده الف،۱۳۸۲) مهم‌ترین محوطه شناسایی شده است و آثار هنری کشف‌شده از این تپه اصالت و گستردگی تولیدات هنری هزارۀ سوم پ.م در این حوضه را به اثبات می‌رساند. در میان این آثار هنری قطعاتی از ظروف سنگ صابونی و (مجیدزاده ب،۱۳۸۲) و اشیاء مفرغی مشابه آثار به غارت رفته از گورستان محطوط‌آباد (Desset et al:2017) کشف شده است. علاوه بر اشیاء سنگی نمونه‌های شاخصی از پیکره‌های گلی و سنگی، مهرها و اثر مهرها (پیتمن،۱۳۸۷) و اشیاء مفرغی شامل سنجاق‌های میله‌ای به دست آمده است، مشهورترین و شناخته‌شده‌ترین نمونه بیان هنری در این منطقه ساخت اشیاء سنگ صابونی وکلوریتی است که با طرح‌های هندسی، نقش‌های متنوع پهلوانان، موجودات افسانه‌ای فوق طبیعی و نقوش ترکیبی و جانوران موجود در طبیعت به نمایش در آمده است (پیتمن،۱۳۹۲:۳۵)، بسیاری از این آثار طی غارت گورها در گورستان‌های مجاور حوضۀ هلیل‌رود آشکار شده است،که بسیاری از آن‌ها به بازارهای عتیقه بین‌المللی راه‌یافته و شمار زیادی نیز در ایران مصادره و بازیابی شده و اکنون در موزه‌های شهرهای جیرفت،کرمان و تهران نگهداری می‌شود، نمونه‌های مشابه این اشیاء به صورت تک یافته در بین‌النهرین (مالووان، ۱۳۶۸:۱۳)، هفت‌تپه خوزستان (نگهبان،۱۳۷۲:۱۹۰)، تپه یحیی(Lamberg-Karlovsky,1988)، محوطه شهداد (حاکمی، ۱۳۸۵:۷۰۵؛ Hakemi,1997) و شوش (اسکالونه، ۱۳۹۴) از طریق کشفیات باستان‌شناسی به دست آمده،که نشان از ارتباط فرهنگی میان جوامع مذکور در عصر مفرغ است. این ارتباطات فرهنگی به دلیل تلاقی راه‌هایی از سیستان به خلیج‌فارس، شرق و غرب، میان سند و بین‌النهرین به عنوان مرکز ارتباطی بالقوه معرفی شده است که کشفیات حوضۀ هلیل‌رود به نوعی این برهمکنش‌های درون منطقه‌ای را تأیید می‌کند (رایت،۱۳۹۲:۶۵).

علاوه بر اشیاء مورد اشاره یافته‌های فرهنگی دیگری از این منطقه شناسایی شده که گروهی از این یافته‌ها اشیاء تزیینی فلزی است که مهم‌ترین آن‌ها سنجاق‌ها و میله‌های مفرغی است و از قاچاقچیان حفاری‌های غیرمجاز توسط یگان‌های ویژه حفاظت میراث فرهنگی استان کرمان توقیف شده است. این گروه از اشیاء شامل ۱۵۵قطعه سنجاق میله‌ای است که در مجموعه باغ موزه هرندی کرمان نگهداری می‌شود، بیشتر این اشیاء به صورت میله‌هایی بدون سر سنجاق است و تنها ۲۴ قطعه از این مجموعه دارای سر سنجاق‌هایی است که در مرکز آن‌ها نقوش متنوعی شامل: نقش‌های هندسی، گیاهی، انسانی، جانوری و نقوش ترکیبی قابل

مشاهده است. از بین گروه مذکور ۳ قطعه سنجاق به دلیل نقش شاخص رویارویی جانوران انتخاب شده است، که با توجه به قرینه بودن نقوش در مرکز شیء القاء کننده نقش رویارویی جانوران هستند. این سنجاق‌ها از لحاظ فرم دارای میله‌های باریک با سر سنجاق‌های مثلثی شکل، مربع‌هایی با زاویهٔ انحنادار در قسمت بالایی قاب و تجسمی از نقوش جانورانی چون: عقاب، مار، بز و شیرهای قرینه‌ای است که به نظر می‌رسد بومی همین منطقه بوده‌اند. طرح این اشیاء بر حسب مضمون نقش‌مایه متغیر است و بر اساس فرم بدن جانوران اجرا شده است. ساخت این اشیاء نشان‌دهنده تأثیر بینش و آگاهی سازندگان این آثار و تعامل با محیط طبیعی پیرامون خود در خلق این آثار است.

در خصوص تاریخ‌گذاری و کاربرد دقیق این اشیاء با توجه به نبود ارتباط این اشیاء با لایه‌نگاری‌های باستان‌شناختی و عدم آزمایش‌های متالوگرافی و تعیین قدمت نمی‌توان تاریخ‌گذاری دقیقی را برای آن‌ها در نظر گرفت، زیرا مشخص نیست که این اشیاء از گورستان‌ها و یا از محوطه‌های استقراری کدام دوره تاریخی به دست آمده است، بنابراین بر اساس مطالعه تطبیقی نمادشناسی نقش‌مایه آن‌ها، با اشیاء کشفیات باستان‌شناختی جیرفت (پیتمن،۱۳۸۷؛ پیران و اکبرزاده،۱۳۹۲:تصویر۷۷)، آسیای میانه (ساریانیدی، ۱۳۹۶: تصویر ۱۲۷) و بین‌النهرین (مک‌کان، ۸۷:۱۳۷۵). با احتمال این اشیاء را به هزارهٔ سوم پ.م نسبت می‌دهیم و در زمینه کاربرد آن‌ها از آنجایی که محل قرارگیری این اشیاء برای ما آشکار نیست نمی‌توان با قطعیت کاربرد دقیق آن‌ها را بیان کرد. بنابراین با فرض وجود یکسری شباهت تطبیقی میان سنجاق‌ها با اشیاء لرستان (Schmidt et al,1989)، شاید بتوان از کاربرد آن‌ها استفاده کرد. از این روی، تاکنون نظرات متفاوتی درباره کاربرد سنجاق‌های لرستان بیان شده است. رایج‌ترین آن‌ها، کاربرد به عنوان زینت موی سر است. این نظریه آن‌چنان پذیرفته‌شده که در بیشتر موارد سنجاق‌های میله‌ای را به نام سنجاق سر خطاب می‌کنند، شاید این طرز فکر ناشی از این باشد که بسیاری از این سنجاق‌ها در کنار جمجمه اجساد در قبور زنان یافت شده است.

کاربرد دیگر آنها برشمردنشان به عنوان اشیاء آیینی است، زیرا برخی نقوش سنجاق‌ها دارای نقوش اساطیری است که منعکس‌کننده تصور انسان از خدا و طبیعت است و هنرمند در این آثار تلاش کرده به کمک تخیل، جهان ماوراء طبیعت را به نمایش گذارد، در نتیجه این نقوش سرشار از نشانه‌ها و نمادهای برگرفته از مذاهب و آیین‌ها بوده‌اند و این مسئله،کاربرد سنجاق‌های میله‌ای را به عنوان اشیاء آیینی محتمل‌تر می‌نماید (هژبری نوبری و دوآبی،۱۷۳:۱۳۹۰). علاوه بر این در گزارش‌های سرخ دُم لری (Schmidt et al,1989) به سنجاق‌هایی اشاره‌شده که به عنوان هدایای آیینی در دَرز دیوار معبد قرار می‌گرفته است. از کاربردهای دیگر این سنجاق‌ها، می‌توان به نصب آنها بر روی لباس اشاره کرد. به نظر می‌رسد از سنجاق‌هایی با تزیینات کمتر، بدین منظور استفاده می‌شده است. از نمونه‌های این کاربرد سنجاق‌های به دست آمده در قبور پشت کوه لرستان است که بقایای تار و پود پارچه روی آن‌ها، تأییدی بر این مدعا است (هژبری نوبری و دوآبی،۱۷۳:۱۳۹۰).

با توجه به مقدمه‌ای که در خصوص حوضهٔ هلیل‌رود ارائه شد، می‌توان به فعالیت‌های مختلف پژوهشی در زمینه بررسی نقوش اشیاء این منطقه اشاره کرد. نخستین پژوهش‌های این حوضه را مجیدزاده جهت معرفی تمدن جیرفت (Majidzade & Pittman, 2008؛Majidzade, 2003) و نقوش اشیاء سنگی (مجیدزاده ب،۱۳۸۲) انجام داده است که با انتشار مجموعه‌هایی علمی و فراهم نمودن بسترهای لازم جهت پژوهش، این آثار هنری

را به سایر محققین معرفی و پس از آن پژوهش‌هایی شامل موارد زیر بر روی نقوش این اشیاء انجام گرفته است.

محتوای اسطوره‌ای انگاره‌های درخت در تمدن جیرفت (بصیری و همکاران،۱۳۸۴)، نقوش بازمانده جیرفت (پرو،۱۳۸۶)، تصویرشناسی نقوش (پرو،۱۳۸۷)، هنر مهرسازی در کُنارصندل، خدایان، فرمانروایان و پیوند از طریق ازدواج (پیتمن،۱۳۸۷)، نسبت نقش‌مایه‌های نویافتهٔ جیرفت با نمونه‌هایی از اسطوره‌های ایرانی(آقا عباسی،۱۳۸۸)، مطالعه تطبیقی شمایل‌نگاری ظروف کلریتی کشف شده از حوضهٔ هلیل‌رود ( Hojabri Nobari et al,2012 )، عملکرد کیف دستی کلریتی حوضه هلیل‌رود(Vidale & Micheli,2012). نقش‌مایه عقرب در آثار جیرفت (جانبازی،۱۳۹۱)، آیکونوگرافی نقش عقاب و مار در آثار جیرفت (ملک و مختاریان،۱۳۹۲)، بررسی نظام گفتمانی جسمانه‌ای و تراجسمانه‌ای در هنر جیرفت (شعیری،۱۳۹۲)، آیکونوگرافی نماد پلنگ و مار در آثار جیرفت (رفیع فر و ملک،۱۳۹۲)، نشانه‌شناسی تصاویر و نقش‌مایه‌های ظروف جیرفت (عباسی،۱۳۹۲)، بررسی نقوش انسانی و انسان‌نما در باز یافته‌های سنگی جیرفت به لحاظ شکل و محتوا(هاشمی،۱۳۹۲)، مقایسهٔ نقش‌مایه سنجاق مفرغی شهداد با نقوش یافته‌های جیرفت (Meier, 2013)، شواهد جدید روابط بین فلات ایران و درهٔ سند بر اساس مهرهای کُنار صندل جنوبی (Pittman,2013)، کشفیات جدید سیستم نگارش هزارهٔ سوم پ.م ایران، کُنار صندل(Desset,2014)، جستجوی موضوعات اساطیری در آثار کلریتی جیرفت (Vidale,2015)، بررسی نقوش حیوانی آثار جیرفت (جانبازی،۱۳۹۴)، بررسی منشأ نقش مار در جیرفت (مرادی،۱۳۹۴)، بررسی نقوش جانوری و جانوران ترکیبی در آثار سنگی تمدن جیرفت (حسین‌آبادی، ۱۳۹۵)، مطالعه نقوش ترکیبی انسان و حیوان (Nazari et al, 2017)، تقابل نقش بز کوهی و درخت بر روی تپه شاه فیروز سیرجان با ظروف سنگ صابونی تمدن جیرفت (صفاران و همکاران،۱۳۹۷) و خوانش توتمی نقوش جانوری تمدن حوضهٔ هلیل‌رود (صحت منش،۱۳۹۸) از موضوعاتی هستند که مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. با وجود مطالعات ارزنده نمادشناسی در خصوص نقش‌مایه‌های اشیاء سنگ صابونی می‌توان بیان کرد که تاکنون در زمینه نمادشناسی نقش‌مایه‌های اشیاء فلزی یا سنجاق‌های میله‌ای این حوضه، پژوهشی اختصاصی صورت نگرفته است و تنها تعداد محدودی از کل ۱۵۵قطعه سنجاق موزهٔ هرندی در قالب موضوعاتی کلی تحت عنوان معرفی اشیاء مفرغی موزهٔ هرندی در رساله کارشناسی ارشد ناصری طهرانی عنوان شده است که در بین این اشیاء، سنجاقی با شماره ثبتی ۹۷۷ مشابه سنجاق شماره۱ این نوشتار معرفی شده است (ناصری طهرانی،۱۳۹۰:۱۰۱)، همچنین فاطمه یاوری در رساله کارشناسی ارشد خود تحت عنوان فلزکاری حوضهٔ هلیل‌رود ۵قطعه سنجاق ساده فاقد نقش مجموعه هرندی را معرفی کرده است (یاوری،۱۳۹۳) و در مقاله‌ای به بررسی متالوگرافی، SEM-EDS وICP-OES سه شیء آلیاژی بخش جنوبی حوضهٔ هلیل‌رود پرداخته است و این فلزات را متعلق به عصر مفرغ و دارای ترکیبات مس آرسنیک دار عنوان کرده است (یاوری و همکاران،۱۳۹۵). اما هیچ کدام از این مطالعات به بررسی و تحلیل نقش‌مایه‌های سنجاق‌های مذکور در این نوشتار نپرداخته‌اند.

بنابراین توصیف و تحلیل نقش‌های جانوری در این سه سنجاق با توجه به نوع قرارگیری آن‌ها به صورت رو در رو، پژوهشی جدید است که با رویکردی توصیفی- تحلیلی نقش‌مایه‌ها به عنوان یافته‌های فرهنگی، هنری حوضهٔ هلیل‌رود در یک مطالعه تطبیقی با نقش‌مایه‌های محوطه‌های شاخص هزارهٔ سوم در جنوب شرق، تمدن بین‌النهرین و آسیای میانه مورد ارزیابی قرار گرفته است و از دیدگاه بررسی تاریخ هنری، با گردآوری اطلاعات به شیوهٔ میدانی، شامل مشاهده این آثار در موزه، عکاسی، طراحی و گونه شناسی نقش‌مایه‌ها، شیوه و سبک شکل‌ها به مطالعهٔ تطبیقی و مقایسه‌ای این نقوش پرداخته می‌شود و در کنار روش میدانی با استفاده از اسناد و منابع مکتوب این تحلیل‌ها تکمیل شده که در ادامه به معرفی این داده‌ها پرداخته شده است.

## ۲. سنجاق با نقش رویارویی دو بز و دو عقاب

نخستین سنجاق مورد مطالعه (شکل۱)، نشان‌دهنده رویارویی میان دو بز و دو عقاب است. این سنجاق دارای میله مفرغی و سر سنجاقی با فرمی تخت است که روی صفحه‌ای مربع شکل با یک ضلع منحنی به طرف داخل ایجاد شده است. رنگ غالب این سنجاق مسی، فن ساخت آن ریخته‌گری و فن تزیین آن از نوع کنده‌کاری و قالبی است. نقش‌مایه آن در مرکز سر سنجاق و درون قاب مربع شکل مذکور با تزیین طرح جناغی اجرا شده است، نقش‌ها به وسیله ستون‌های باریک مزین به نقوش جناغی از یکدیگر جدا شده است، محتملاً این طراحی ستون‌ها یادآور تنه درختی است، که نقش بالا را از پایین و همچنین دو بز را از یکدیگر جدا کرده و نقش را به سه بخش تقسیم کرده است. این تصور از آن‌جا به ذهن نزدیک می‌شود که نقش این جانوران همانند فرم طبیعی آن‌ها در زیستگاهشان است و این امر بازگوکننده ارتباط این جانوران با طبیعت و درخت است.

در پایین نقش دو بز نیمرخ قرینه از گونه کَل یا بز کوهی نر دیده می‌شود که دارای شاخ‌هایی با انحنای داسی شکل به سمت شانه اجرا شده است. فرم بدن آن‌ها شامل: ریش بلند، پوزه کوتاه و گوش‌هایی با حالت هوشیار نسبت به خطرات احتمالی پیرامونی است که به خوبی گونه آن را اثبات می‌کند. این دو بُز در دو طرف درخت قرار دارند و نحوه قرارگیری آن‌ها به سوی درخت و قرار دادن دهان بر روی آن القاء کننده تغذیه این جانوران از درخت است، نقش بُزها در تصویر و طرح مورد نظر با پاهای شکسته دیده می‌شود، که احتمالاً در مرحله ساخت به صورت کامل بوده و در اثر فرسایش و گذر زمان و یا ظرفیت محدود جهت اجرای نقش دچار آسیب و شکستگی شده است.

در بخش بالای این قاب دو عقاب پشت به هم با سر به عقب برگشته، مشاهده می‌شود. این عقاب‌ها به صورت نیمرخ اجرا شده‌اند و دارای بال‌هایی مزین به خطوط ساده و نیمه گشوده و چشم‌های گرد و باز (شکل۱) و (جدول۱، سنجاق شماره۱) مشابه عقاب‌های نقش‌مایه‌های ظروف سنگی جیرفت اجرا شده‌اند (مجیدزاده ب،۱۳۸۲)، که حالت قرارگیری آن‌ها با بال‌هایی نیمه گشوده و آماده پرواز، چشمان باز و سر به عقب برگشته، نشان‌دهنده ویژگی ذاتی این پرنده در طبیعت خشمگین اطرافش و نشان‌دهنده تیزبینی و ذکاوت آن و توجه به محیط اطرافش است.

نقش‌مایه این سنجاق در نمونه‌ای مشابه با شماره ثبتی۹۹۷ موزهٔ هرندی در رسالهٔ محبوبه ناصری طهرانی (ناصری طهرانی،۱۳۹۰:۱۰۱) معرفی شده است که به دلیل شباهت بسیار این شیء و سنجاق معرفی شده در این پژوهش نگارندگان از توصیف مجدد آن سنجاق صرف نظر کردند.

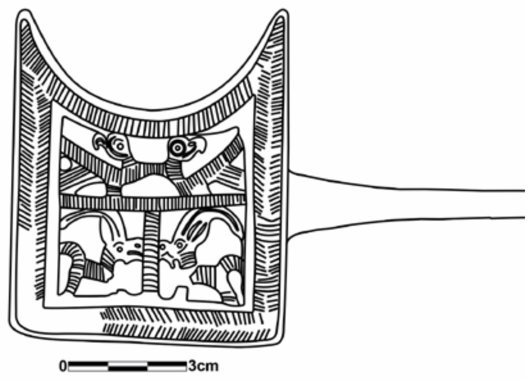


شکل۱: تصویر و طرح سنجاق مفرغی با نقش رویارویی دو بز و دو عقاب(نگارندگان:۱۳۹۸).

Fig 1: Image and design of the two sides of a bronze pin with the confrontation of two goats and two eagles (Authors:2019).

## ۳. سنجاق با نقش رویارویی عقاب و مار

دومین شیء مورد مطالعه (شکل۴) سنجاقی از جنس مفرغ است،که نقش‌مایه روی این سنجاق، گواه بر شباهت آن با نقش‌مایه مهرهای فلزی عصر مفرغ منطقه باستانی بلخ در آسیای میانه (ساریانیدی،۱۳۹۶) و نقش‌های اشیاء سنگی کشف شده از جیرفت است(پیران و اکبرزاده،۱۳۹۲) (ن.ک. به شکل ۲و ۳). این شباهت ما را در جهت منسوب کردن این شیء به دوره مفرغ هدایت می‌کند. این سنجاق دارای سر سنجاقی با فرم بدن جانورانی چون مار و عقاب است که در حاشیه نقش دو مار با دهانی باز و آماده حمله و در قسمت درونی و مرکز نقش دو عقاب که از پشت به هم متصل شده‌اند، مشاهده می‌گردد. هریک از عقاب‌ها در حال مبارزه با یکی از مارهای حاشیه هستند. از عناصر هنری دیگر این نقش خطوطی است که به نظر، هنرمند اجراکننده قصد نشان دادن تمام جزییات فرم بدن این پرنده را داشته است و فن ساخت آن به صورت قالبی است (شکل۴) و (جدول۱، سنجاق شماره۲)، از آنجایی که این نقش جزء نقوش پر کاربرد در هنر این حوضه است، می‌توان چنین استنباط کرد که این دو عنصر در طبیعت این حوضه بسیار به چشم‌خورده و بومی این منطقه هستند و همراه آمدن این دو جانور جدال بر سر زندگی را القاء می‌کند. زیرا این دو جانور محیط‌زیست مشابهی را در برمی‌گیرند.

شکل۲:مهرهای مشبک فلزی با نقش دو عقاب پشت به هم در رویارویی با دو مار(ساریانیدی، ۱۳۹۶: تصویر ۱۲۷).

Fig 2: Metal lattice seals with the role of two eagles behind each other in confrontation with two snakes (Sarianidi, 2017: Fig 127).

شکل۳:رویارویی مار و عقاب در گلدان سنگی مکشوفه از حوضهٔ هلیل‌رود (پیران و اکبرزاده،۱۳۹۲:تصویر۹۳).

Fig 3: Encounter of snake and eagle in a stone vase discovered from Halil roud basin (Piran and Akbarzadeh, 2013: Fig 77).

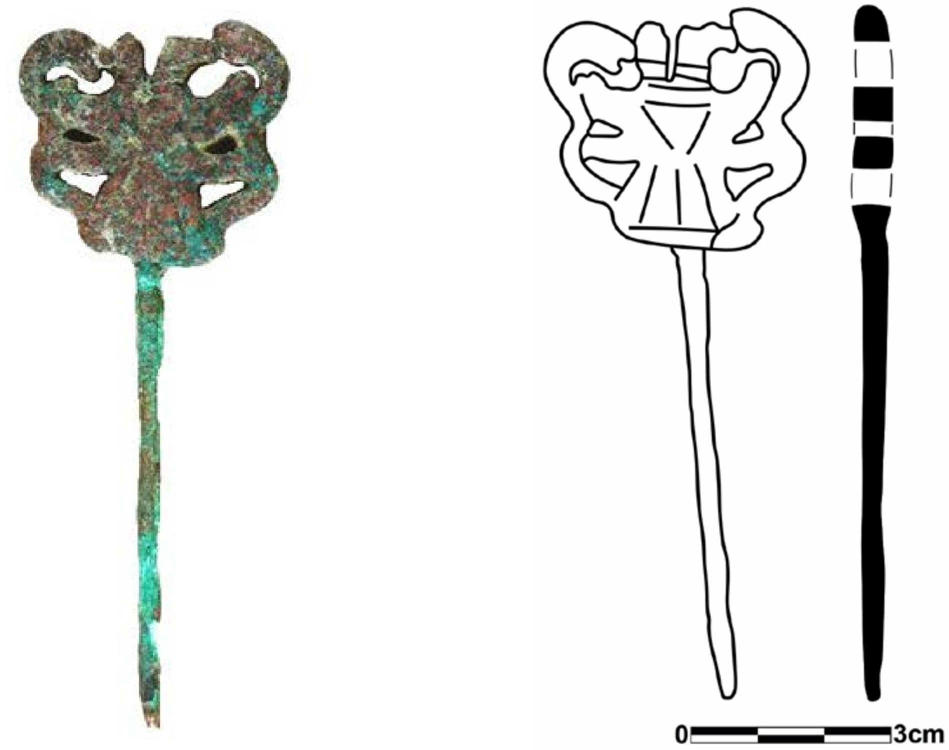


شکل۴: سنجاق مفرغی با نقش رویارویی مار و عقاب (نگارندگان:۱۳۹۸).

Fig 4: Bronze Pin with the confrontation of a snake and an eagle (Authors:2019).

### ۴. سنجاق با نقش رویارویی دو شیر

این سنجاق از جنس مفرغ و دارای سر سنجاق مثلثی شکل است، که حاشیه باریکی دورتادور فضای مثلثی آن اجرا شده است و در مرکز آن نقشی از دو شیر جوان نشسته و متقارن مشاهده می‌شود، در حالی که دست‌ها رو به جلو و به طرف یکدیگر دیده می‌شود و بر بالای شانه‌های آن‌ها نقشی همچون بال یا یال؟ به صورت انحنادار به سمت بالا ایجاد شده است که دو بال یا یال در قسمت فوقانی نقش به هم وصل شده است، جنسیت آن‌ها مشخص نیست، اما از آنجایی که یکی از آن‌ها هیکلی ظریف‌تر نسبت به دیگری دارد، شاید یکی از آن‌ها ماده است و هدف از آوردن دو جنس مخالف در یک قاب نیز، نشان‌دهنده قدرت و بقای نسل باشد. لازم به ذکر است که نقش شیر یکی از نقوش پرکاربرد اشیاء حوضهٔ هلیل‌رود و موردعلاقه هنرمندان جیرفت در هزارهٔ سوم پ.م بوده است.

در تمام این صحنه تقارن نقش‌مایه‌ها کاملاً مشهود است و این امر بیان‌گر خلاقیت و توانایی بالای هنرمند آن دوره است. این سنجاق به روش قالبی و حکاکی ساخته‌شده و در نقطه اتصال سنجاق به سر آن نقش هشت حلقه دور میله ایجادشده است (شکل۵) و (جدول۱، سنجاق شماره۳).

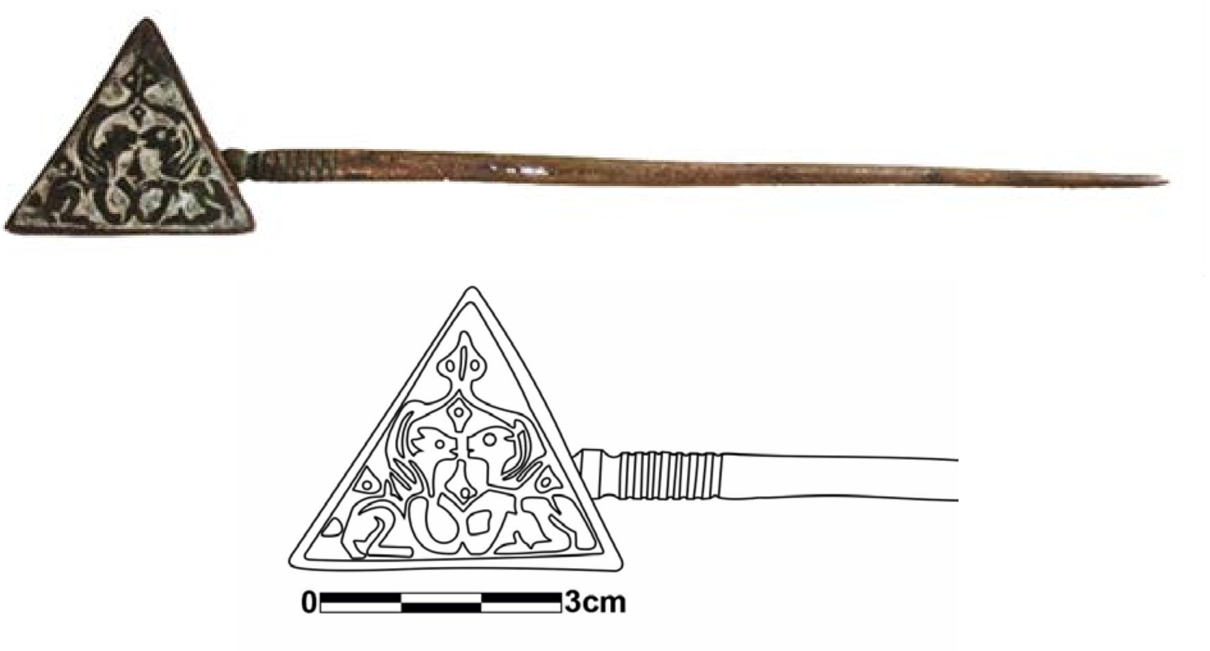


شکل۵: سنجاق مفرغی با نقش رویارویی دو شیر (نگارندگان:۱۳۹۸).

Fig 5: Bronze pin with the confrontation of two lions (Authors:2019).

**جدول۱: ویژگی‌های مستند سنجاق‌ها**

**Table 1: determined features of pins**

| شماره | نوع شیء | اندازه به سانتیمتر | شماره ثبت موزه‌ای | جنس | دوره پیشنهادی | محل کشف | شیوه دستیابی | محل نگهداری |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | سنجاق میله‌ای | ۳۷/۲۰×۸/۷۰ | ۹۵۵ | مفرغ | هزارهٔ سوم پ.م؟ | حوضهٔ هلیل‌رود | توقیفی | موزهٔ هرندی |
| ۲ | سنجاق میله‌ای | طول ۱۰<br>قطر ۰/۵۰ | ۱۰۴۵ | مفرغ | هزارهٔ سوم پ.م؟ | حوضهٔ هلیل‌رود | توقیفی | موزهٔ هرندی |
| ۳ | سنجاق میله‌ای | ارتفاع ۱۸/۸۰ | ۱۰۳۲ | مفرغ | هزارهٔ سوم پ.م؟ | حوضهٔ هلیل‌رود | توقیفی | آلمان |

## ۵. بحث

در نگاهی به بوم‌شناسی فرهنگی این آثار و توجه به پیوندهای انسان و طبیعت در فرهنگ‌های این‌چنینی، متوجه وجود نمادهای ویژه برای هر یک از عناصر طبیعی (در اینجا حیوانات و گیاهان) می‌شویم. نوع این رابطه همواره متناسب با شیوه زندگی و بینش هر قوم بوده و انسان‌ها در هر شرایطی، نمادهایی فراخور شیوه زیستی خود، برای انتقال پیام برگزیده‌اند. در واقع انسان برای دستیابی به خلق اثر، همواره به محیط اطراف، باورها و نگرش‌های آیینی خود توجه داشته و از این روی، به تعبیری شاید بتوان گفت هنر ایران، نوعی هنر

زیست‌بوم محور بوده است. توجه به این نقوش بعدها در قالب حیوانات خاص اهلی و غیر اهلی در اقلیم‌های متفاوت تجلی پیدا کرده است (Derek et al, 2010: 40). در واقع تأثیر محیط و فرهنگ را نباید دو پدیده مجزا یا ارتباطی سطحی در نظر گرفت، بلکه باید آن‌ها را چون مجموعه‌ای نظام‌مند در نظر گرفت که مدام در حال بر همکنش‌اند و تغییر در یکی تغییر در دیگری را باعث می‌شود (عبدی،۱۴:۱۳۸۰).

نقش رویارویی جانوران در میان یافته‌های فرهنگی حوضهٔ هلیل‌رود در قالب نقوش متقارن و دوتایی به فرم های متنوع قابل مشاهده است. مجیدزاده نیز در معرفی اشیاء سنگی بازیافتی این حوضه فرهنگی نمونه‌هایی از صحنه‌های رویارویی را عنوان کرده که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. یکی از این صحنه‌ها، رویارویی مارها است که با مهارت و زیبایی خاصی اجرا شده، به‌گونه‌ای که گردن و حتی در نمونه‌هایی تمامی بدن آن‌ها همانند ریسمانی درهم‌پیچیده است (شکل ۶). این نقش در هنر سومری و دوره اوروک جدید نیز متداول بوده است(مجیدزاده ب،۵:۱۳۸۲). نقش مارهای درهم‌تنیده از یک دیدگاه نشان از جفت‌گیری و از دیدگاه دیگر نشان از جدال میان آن‌هاست. در مورد مار باورهای متفاوتی از منظر اسطوره پردازی، باورهای اجتماعی و نگاه به طبیعت وجود دارد گروهی آن را با مسئله باروری، حاصلخیزی و بی‌مرگی مرتبط می‌دانند و گروهی آن را به اساطیر بین‌النهرینی و حماسه گیلگمش ارتباط می‌دهند (ملک و مختاریان،۱۷۴:۱۳۹۲)، حماسه‌ای که در آن به از دست رفتن جاودانگی انسان و در مقابل جاودانگی مار اشاره‌شده است. در این حماسه گیلگمش در جستجوی گیاه جاودانگی است،که گیاه مکشوفه توسط مار دزدیده و بلعیده می‌شود و مار با خوردن این گیاه جوانی خود را ابدی می‌کند(براندن،۵۴:۱۳۹۱)، این مفهوم اساطیری شاید به دلیل قدرت پوست‌اندازی هر ساله مار مورد توجه بوده است.کارل گوستاو یونگ نیز از جمله نمادهای تعالی روح را مار می‌داند و آن را نماد مدِسین (Medisin) خدای شفابخش رومی‌ها معرفی کرده است، وی در بیانی دیگر مارهای درهم‌تنیده را مهم‌ترین و رایج‌ترین تعالی زمینی عنوان کرده است، که هندوها آن‌ها را ناگا (Naga) نامیده‌اند (یونگ،۱۳۷۷:۲۳۲،۲۳۱). میرچا الیاده مار را در مفاهیمی چون نگهبان راه‌هایی که به بی‌مرگی می‌رسند، فرشتگان نگاه‌دار چشمه‌های آب و زندگی، باروری و گنجینه‌ها معرفی کرده است (الیاده،۲۰۷:۱۳۷۲).

با توجه به گستردگی و فراوانی نقش مار در یافته‌های فرهنگی این حوضه باورها و عقاید بسیاری از گذشته تا به امروز در مورد مار نزد مردم جنوب شرق ایران از جمله جیرفت وجود داشته است که نشانه اهمیت آن در بین ساکنان این منطقه بوده است، این اهمیت از این دیدگاه در نظر گرفته می‌شود که نام تعدادی از روستاهای جیرفت با مار مرتبط است، که عبارت‌اند از: مار سیاه، مارگون، مارو  و... در بسیاری از مناطق جنوب شرق ایران مردم به مارهایی که در خانه آن‌ها زندگی می‌کنند، آزاری نمی‌رسانند و آن‌ها را برکت خانه می‌دانند. از طرفی مردم این جغرافیای فرهنگی قصه‌هایی دارند که همه تأکید بر اهمیت مار دارد و نشانه برکت این نماد است. آن‌ها به مار احترام می‌گذارند و مار خانگی را همسایه خویش می‌دانند. علاوه بر این مار سفید در این منطقه، نشانه گنج است. همچنین معتقدند مار به زن باردار احترام می‌گذارد و در مقابلش با سری افراشته می‌ایستد و این خود گویای ارتباط مار، زن و بارداری در باور امروز آن‌هاست (ملک و

مختاریان،۱۳۹۲:۱۷۷،۱۷۶). تمام مطالب اشاره‌شده حکایت از رابطه انسان و مار و تبادل مهر و محبت میان آن‌ها است و اهمیت نقش مار در شواهد باستانی کشف شده حوزهٔ جنوب شرق قابل مشاهده است. این شواهد در سنجاق میله‌ای شهداد (حاکمی، ۱۳۸۵:۷۵۱)، مهرهای استوانه‌ای تپه یحیی (Lamberg Karlovsky, 1970) نیز قابل بررسی است.

از دیگر صحنه‌های رویارویی حیوانات نبرد یک عقاب با دو مار است که در شکل۳ نشان داده‌شده و نقش آن قابل مقایسه با نقش سنجاق شماره ۲ است. تصویر جدال عقاب و مار از دیدگاه دوبوکور تصویری عالم‌گیر است و نماد پیکار قدرت‌های آسمانی با قوای دوزخی و تضاد میان روز و شب،آسمان و زمین و خیر و شر را نشان می‌دهد (دوبوکور،۱۳۷۶:۵۸) و شاید دیدن این نقش‌مایه انسان را بی‌اختیار به یاد اسطوره اِتَنَ(Etana) می‌اندازد. این داستان اسطوره‌ای درباره پادشاه شبانی از سلسله افسانه‌ای کیش(Kish) است که به دلیل نداشتن فرزند ظاهراً چاره‌ای جز صعود به آسمان و دستیابی به گیاه زایایی ندارد و مسئله صعود آن به آسمان به کمک عقابی بر طرف می‌شود، که این عقاب به دوست خود مار خیانت کرده و فرزندان او را بلعیده و مار درصدد انتقام در شکم گاو مرده‌ای خزیده و منتظر در کمین اوست، هنگامی‌که عقاب برای خوردن جسد گاو فرود می‌آید، مار او را به حد مرگ مصدوم می‌کند و عقاب در انتظار مرگ توسط این نجات می‌یابد و عقاب در ازای نجات خود اِتَنَ را به پرواز بر بال‌های خود به آسمان دعوت می‌کند. این تنها اسطوره بین‌النهرینی است که برای آن تصاویری در مهر استوانه‌ای دوره اکدی (۲۲۴۹- ۲۳۹۰پ.م) (شکل۶) به دست آمده است (مک کان،۱۳۷۵:۸۷).

شکل۶: مهر استوانه‌ای و طرح آن متعلق به دوره اکد با نقش اِتَنَ سوار بر پشت عقاب(مک کان،۱۳۷۵:۸۷؛ مورتگات،۱۳۷۷).

Fig 6: Cylindrical seal and its design belong to the Akkadian period with the role of Ethana riding on the back of an eagle (Mckann, 1996: 87; Mortgat, 1998).

از دیگر نقش‌مایه‌های رویارویی در سنگ‌های بازیافتی که قابل مقایسه با نقش سنجاق‌های مورد بحث است و مجیدزاده آن‌ها را معرفی کرده است، نقش‌مایه جانوران شاخ‌دار گیاه‌خوار یا همان بزهای کوهی است، که رو به یکدیگر در دو سوی درخت به حالت قرینه بر روی پاهای جلو ایستاده‌اند و به صورت نمادین در حال تغذیه از درخت می‌باشند. نمونه مشابه دو بز رو در رو، در دو سوی یک درخت از یافته‌های فرهنگی دوره پروتو-ایلامی از شوش III و یحیی IVC نیز به دست آمده است (مجیدزاده ب،۱۳۸۲:۵).

ژان پرو معتقد است که صحنه‌های رویارویی و تکرار نقوش بر روی یافته‌های فرهنگی ارزش نمادین ویژه‌ای دارد، آن‌ها ممکن است برای اهداف تزیینی و یا در نظر گرفتن فضای موجود ترکیب‌های هماهنگ دوتایی یا سه تایی تکرار شود، همچنین از آرایش متقارن جانورانی از گونه همسان، به صورت رو در رو یا گاهی جداشده

با عنصری عمودی (گیاه یا حیوان) به صحنه‌های آزادتر و صحنه‌های پر تحرک‌تر مبارزه اشاره می‌کنند (پرو،۲۹۲:۱۳۸۷). شوالیه و گرابر نیز تکرار متقارن نقوش را بازگوکننده مفهوم خاصی می‌دانند و این تکرار از دیدگاه آن‌ها بیان‌کننده تضاد، درگیری، انعکاس یا تعادل است و ارزش نمادین نقوش را تشدید می‌کند (شوالیه و گرابر،۲۵۷:۱۳۸۲). در سنجاق‌های حوضۀ هلیل‌رود این نقش به شکل بزهای متقارن در دو طرف درخت قابل مشاهده است و با توجه به شاخ‌ها و فرم بدن آن‌ها، تمامی آن‌ها نر می‌باشند و بز ماده کمتر دیده می‌شود و شاید این امر نشان‌دهندۀ این موضوع است که هنرمند خالق اثر سعی داشته که نرینگی این حیوان را نشان دهد که عامل و باعث باروری است و همین‌طور قدرت این حیوان که گاه به عنوان سنبل محافظ و نگه‌دارنده بیان می‌شود و در واقع به همراه آوردن بز و درخت که هر دو با زندگی انسان درآمیخته‌اند و جزئی از مفاهیم نمادین شده‌اند و نشان از اهمیت و جایگاه این دو نماد هستند که می‌توان هر دو را منبع حیات و خیروبرکت برای زندگی بشر دانست و در حقیقت این حیوان از قدیمی‌ترین نمادهای شناخته‌شده در تاریخ بشر است،که به شکل‌های متنوع در یافته‌های فرهنگی در قالب مجسمه در محوطه‌های گنج دره، سراب و آسیاب(ملک شهمیرزادی،۱۳۸۲)، نقاشی روی سفال‌ها در محوطه‌های سیلک(Ghirshman.1939: 238) و... ، حکاکی بر روی اشیاء سنگ صابونی (مجیدزاده ب،۱۳۸۲) و اشیاء فلزی در جیرفت از دوران پیش از تاریخ تا دوره‌های تاریخی مورد استفاده قرار گرفته و با توجه به مطالب بالا شایان توجه است که انواع صحنه‌های خلق‌شده، در روی آثار منسوب به عصر مفرغ احتمالاً نشان از تفکر و نگاه زیبایی شناسانه هنرمند آن دوره در خلق آثارش باشد. این ویژگی هنری در گونه‌های مختلف سبک کار و خلق نقش‌مایه‌ها، در عین تشابهات هنری، باعث تمایز در جنبه‌های فرهنگی، سبک مستقل و شمایل‌شناسی بومی با سایر فرهنگ‌های هم افق خود شده است(حصاری،۲۵:۱۳۹۶).

بر اساس مطالعات زیست‌بوم شناختی(Mashkour et al,2013) می‌توان اذعان کرد که نمونه‌های جانوران موجود در نقش‌مایه‌های یافته‌های فرهنگی حوضۀ هلیل‌رود در هزارۀ سوم پ.م چه در سنجاق‌های مورد نظر و چه در ظروف سنگی بازیافتی بیشتر به صورت طبیعی و مشابه نمونه‌های بومی اجرا شده‌اند که بر اساس بازیابی این جانوران از گذشته گروهی از آن‌ها به حیات خود ادامه داده و گروهی نیز منقرض شده‌اند.

## ۶. نتیجه

سنجاق‌های معرفی شده در این پژوهش از طریق کاوش‌های علمی به دست نیامده است و تاکنون هیچ مطالعه آزمایشگاهی جهت تاریخ‌گذاری آن‌ها شکل نگرفته است و هر چند هدف از نگارش این مقاله نیز تاریخ‌گذاری این اشیاء نیست، اما با توجه به مقایسه‌های تطبیقی که در متن اشاره شد و شباهت‌هایی که بین نقش‌مایه سنجاق‌ها و نقوش اشیاء سنگ صابونی محوطه‌های کُنار صندل جنوبی و سایر محوطه‌های همجوار در عصر مفرغ وجود دارد؛ می‌توان احتمال داد که این سنجاق‌ها به عصر مفرغ و به سبک‌های هنری شناخته‌شده حوضهٔ هلیل‌رود تعلق دارد. در توصیف نقش‌مایه‌ها می‌توان به این موضوع اشاره کرد که، این مجموعه در سبکی طبیعت‌گرایانه به موضوعاتی همسو با محیط طبیعی این حوضه پرداخته و با توجه به نوع اقلیم متنوع این منطقه که بخشی از آن گرم و مرطوب و بخشی کوهستانی و سر سبز است می‌توان وجود جانوران اشاره‌شده را متعلق به این منطقه دانست و زمانی می‌توانیم بگوییم این نقوش متعلق به این منطقه نیست که این جانوران در این محل دیده نشود. بنابراین نقوش به کار رفته در سنجاق‌های مورد نظر که از نوع جانوران وحشی و اهلی مانند عقاب، مار، بز و شیر است و از پر تکرارترین نقش‌های حوضهٔ هلیل‌رود است نیز به لحاظ فرم کاملاً با گونه‌های طبیعت منطقه انطباق دارد.

در تمامی این نقوش که به شکل نیمرخ و شامل: صحنه‌های دو عقاب پشت به هم در حال جدال با دو مار، دو بز در روبروی یکدیگر در حال تغذیه از درخت، دو عقاب پشت به هم و دو شیر در مقابل هم هستند، تناسب و هماهنگی ویژه‌ای دیده می‌شود و نقوش به حالت قرینه اجرا شده‌اند و به‌گونه‌ای هنرمند سازنده این اشیاء اهمیت این نقوش را به صورت نمادین اجرا کرده است و با این عمل نیاز انسان و ارتباط آن را با محیط طبیعی خود بازگو می‌کند و تا حدودی تصویری از موضوعات موردعلاقه مردمی این منطقه را القا می‌کند؛ مسائلی مانند دغدغه‌های ذهنی، طرز تفکر، اعتقادات، عادات و رسوم و حس زیبایی‌شناختی آن‌ها. به عنوان مثال نمونه‌ای از تفکر دو گانه انگاری را در سنجاق شماره ۱ در درون یک قاب به صورت کاربرد دو جانور متفاوت از نظر خوی و ویژگی رفتاری در قالب دو بز به عنوان حیوانی اهلی و دو عقاب به عنوان جانوری وحشی در حالت رویارویی مشاهده می‌کنیم. این نقش‌ها بر پایه بینش برگرفته از جغرافیای فرهنگی به اجرا درآمده است که مفهوم آن‌ها بر ما پنهان است. بنابراین با توجه به مطالعه آثار کشف شده از مناطق باستانی می‌توان به این نتیجه رسید که هر چه بر میزان پیچیدگی این جوامع افزوده شود، بازتاب آن نیز در به وجود آمدن آثار هنری و به کار بردن نقوش متنوع‌تر روی اشیاء بیشتر مشاهده می‌شود.

## سپاسگزاری

از لطف و همکاری اداره کل میراث فرهنگی کرمان به‌ویژه باغ موزهٔ هرندی و کارشناسان این موزه خانم‌ها ایزدی، توکلی و شیخ اکبری قدردانی می‌شود.

## منابع

استنکلر، پیوتر، (۱۳۹۲)، «مرهشی و فراسوی آن: دورنمای تاریخی تمدن جیرفت»، مجموعهٔ مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوضهٔ هلیل‌رود: جیرفت، *فرهنگستان هنر*، چاپ اول،۳۴-۹.

اسکالونه، انریکو، (۱۳۹۴)، *باستان‌شناسی جوامع ایران باستان در هزارهٔ سوم پیش از میلاد*، سید منصور سید سجادی، چاپ اول، تهران، سمت.

آقا عباسی، زهرا، (۱۳۸۸)،«نسبت نقش‌مایه‌های نویافتهٔ جیرفت با نمونه‌هایی از اسطوره‌های ایرانی»، *مطالعات ایرانی*، سال هشتم، شمارهٔ شانزدهم، ۳۳-۲۱.

الیاده، میرچا،(۱۳۷۲)، *رساله در تاریخ ادیان*، جلال ستاری فر،جلد۱، تهران، سروش.
براندن، اس. جی. اف،(۱۳۹۱)، *پژوهشی در ایده‌ها، انسان‌ها و رویدادها در ادیان عهد باستان*، سودابه فضایلی، جلد۱،تهران، دانشگاه ادیان و مذاهب.
بصیری، محمدصادق و همکاران،(۱۳۸۴)،«نگاهی به محتوای اسطوره‌ای انگاره‌های درخت در تمدن جیرفت»، *مطالعات ایرانی*، شمارهٔ ۸، ۵۲-۳۱.
پرو، ژان،(۱۳۸۶)،«نگاهی به نقوش بازمانده از جیرفت»، زهرا نوایی، *آیینه خیال*،۷۷-۷۰.
پرو، ژان،(۱۳۸۷)،«تصویر شناسی جیرفت»، مجموعه مقاله‌های نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوضهٔ هلیل:جیرفت، *سازمان میراث فرهنگی. صنایع‌دستی و گردشگری کرمان*، چاپ اول، ۲۹۳-۲۸۸.
پیتمن، هالی،(۱۳۸۷)،«هنر مُهرسازی در کُنار صندل:خدایان، فرمانروایان و پیوند از طریق ازدواج»، مجموعهٔ مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوضهٔ هلیل:جیرفت، *سازمان میراث فرهنگی. صنایع‌دستی و گردشگری کرمان*، ۷۸-۵۴.
پیتمن،هالی،(۱۳۹۲)،«هنر عصر مفرغ در ایران: فصل جدیدی از کنار صندل، باستان‌شناسی حوضهٔ هلیل‌رود»، مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوضهٔ هلیل‌رود: جیرفت، *فرهنگستان هنر*، چاپ اول ،۶۴-۳۵.
پیران، صدیقه،اکبرزاده، داریوش، (۱۳۹۲)،*آثار گنجینه جیرفت:اشیاء سنگ صابونی و سنگ مرمر*، با گزارش یوسف مجیدزاده، جلد۱، تهران، پازینه.
جانبازی، فاطمه،(۱۳۹۱)،«نقش‌مایه عقرب در آثار تمدن‌های پیش از تاریخ ایران»، *جلوه هنر*، شمارهٔ ۷، ۲۹-۱۵.
جانبازی، فاطمه،(۱۳۹۴)،« بررسی نقوش حیوانی در آثار تمدن جیرفت»، *جلوهٔ هنر*، شمارهٔ۱۳، ۶۲-۴۹.
حاکمی، علی،( ۱۳۸۵)،*گزارش هشت فصل بررسی وکاوش در شهداد (دشت لوت) سال‌های ۱۳۴۷ - ۱۳۵۴*، به کوشش محمود موسوی، چاپ اول تهران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی وگردشگری پژوهشکده باستان‌شناسی.
حسین‌آبادی، زهرا، (۱۳۹۵)،«بررسی نقوش جانوری و جانوران ترکیبی در آثار سنگی تمدن جیرفت»، *هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی*، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ۱، ۲۱-۹.
حصاری، مرتضی،( ۱۳۹۶)،«بررسی تعدادی از اثر مهرهای حیوانی دورهٔ آغاز ایلامی محوطه‌های سفالین پیشوا»، *مطالعات باستان‌شناسی*، سال۹، شماره۲، ۲۸-۱۳.
دوبوکور، مونیک،( ۱۳۷۶)، *رمزهای زنده جان*، جلال ستاری، تهران، وزارت امور خارجه.
رایت، ریتا پ،(۱۳۹۲)،«جیرفت در متن: فلات ایران، بلوچستان و سند»، مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوضهٔ هلیل‌رود: جیرفت، *فرهنگستان هنر*، چاپ اول، ۸۰-۶۴.
رفیع فر، جلال‌الدین، ملک، مهران،(۱۳۹۲)،«آیکونوگرافی نماد پلنگ و مار در آثار جیرفت (هزارهٔ سوم قبل از میلاد)، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره۴، ۳۹-۷.
ساریانیدی، ویکتور،(۱۳۹۶)، *اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان*، سید رسول سیدین بروجنی و ثریا الیکای دهنو، جلد اول، چاپ۱، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
شعیری، حمیدرضا، (۱۳۹۲)، «بررسی نظام گفتمانی جسمانه‌ای و تراجسمانه‌ای در هنر جیرفت»، مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوضهٔ هلیل‌رود: جیرفت، *فرهنگستان هنر*، چاپ اول، ۱۰۶-۹۹.
شوالیه، ژان،گرابر، آلن، (۱۳۸۲)، *فرهنگ نمادها*، سودابه فضایلی، تهران، جیحون.
صحت‌منش، رضا، (۱۳۹۸)، «خوانش توتمی نقوش جانوری تمدن حوضهٔ هلیل‌رود جیرفت(هزارهٔ سوم پیش از میلاد)»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ۲۰، دورهٔ نهم، ۷۴-۵۵.
صفاران، الیاس و همکاران،(۱۳۹۷)،« تقابل نقش بز کوهی و درخت بر روی تپه شاه فیروز سیرجان با ظروف سنگ صابونی تمدن جیرفت»، *پژوهش در هنر و علوم انسانی*، سال سوم، شمارهٔ چهار، ۲۴-۱۳.

عباسی، علی، (۱۳۹۲)،«نشانه‌شناسی تصاویر ظروف هنری جیرفت و طبقه‌بندی آن‌ها»، باستان‌شناسی حوضۀ هلیل‌رود، جنوب شرق ایران: جیرفت»،مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوضۀ هلیل‌رود: جیرفت،*فرهنگستان هنر*، چاپ اول ۱۲۸-۱۰۷.

عبدی،کامیار،(۱۳۸۰)،«زیست‌بوم شناسی انسانی و اهمیت آن در پژوهش‌های باستان‌شناختی»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، سال شانزدهم، شمارۀ اول، ۲۵-۱۴.

علیدادی سلیمانی، نادر،(۱۳۸۷)،«مقدمه‌ای بر جغرافیای طبیعی و محیط‌زیست حوضۀ هلیل»،مجموعۀ مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوضۀ هلیل: جیرفت، *سازمان میراث فرهنگی. صنایع‌دستی و گردشگری کرمان*، ۲۷-۲۱.

مالووان، م. ا. ل،(۱۳۶۸)، *بین‌النهرین و ایران باستان*، رضا مستوفی، تهران، چاپ اول، دانشگاه تهران.

مجیدزاده، یوسف الف،(۱۳۸۲)، *حفریات باستان‌شناختی در تپه‌های کنار صندل جیرفت*، طرح مطالعات حوضۀ هلیل‌رود، کرمان، اداره کل میراث فرهنگی.

مجیدزاده، یوسف ب،(۱۳۸۲)، *جیرفت کهن‌ترین تمدن شرق*، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مجیدزاده، یوسف،(۱۳۸۷)، «پروژه باستان‌شناختی حوضۀ هلیل‌رود: کشفی افسانه‌ای»، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوضۀ هلیل: جیرفت، *سازمان میراث فرهنگی. صنایع‌دستی و گردشگری کرمان*، ۴۱-۳۱.

مرادی، حسین، (۱۳۹۴)، منشأ نقش مار در مواد فرهنگی هزارۀ سوم پیش از میلاد جنوب شرق ایران: نشانه‌ای از ارتباط با ایلام و میان‌رودان، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورۀ۷، شمارۀ۲، ۱۴۸-۱۳۱.

مک کان، هنریتا،(۱۳۷۵)، *اسطوره‌های بین‌النهرینی*، عباس مخبر،چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.

ملک‌شهمیرزادی، صادق،(۱۳۸۲)، *ایران در پیش از تاریخ، باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی*، تهران، معاونت پژوهشی پژوهشکده باستان‌شناسی.

ملک، مهران، مختاریان، بهار،(۱۳۹۲)،«آیکونوگرافی نماد عقاب و مار در آثار جیرفت (هزارۀ سوم قبل از میلاد)»، دورۀ۱۰، شمارۀ ۱۷، *پژوهشنامه انسان‌شناسی*، ۱۹۵-۱۶۳.

مورتگات، آنتوان، (۱۳۷۷)، *هنر بین‌النهرین باستان*، زهرا باستی و محمدرحیم صراف، چاپ اول، تهران، سمت.

ناصری طهرانی، محبوبه،(۱۳۹۰)،«گونه شناسی و طبقه‌بندی اشیاء مفرغی حوزۀ جنوب شرق ایران در عصر مفرغ»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مرتضی حصاری، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی گروه باستان‌شناسی، (منتشرنشده).

نگهبان، عزت‌الله،(۱۳۷۲)، *حفاری هفت‌تپه دشت خوزستان*، چاپ اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی.

هاشمی، سمیه،(۱۳۹۲)، «بررسی نقوش انسانی و انسان‌نما در بازیافته‌های سنگی جیرفت به لحاظ شکل و محتوا» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رقیه بهزادی و امیرعباس مجدی راد، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده هنرهای تجسمی و کاربردی،( منتشرنشده).

هژبری نوبری، علیرضا، سبزی دوآبی، موسی،(۱۳۹۰)،«سنجاق‌های میله‌ای لرستان»*نشریه جامعه‌شناسی تاریخی*، دورۀ۳، شمارۀ۲، ۱۸۸-۱۶۵.

یاوری، فاطمه،(۱۳۹۳)، «فلزگری حوضۀ هلیل‌رود در عصر مفرغ: مطالعه موردی سنجاق‌ها و میله‌های مفرغی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رحمت عباس نژاد سرشتی، دانشگاه مازندران، دانشکده علوم انسانی گروه باستان‌شناسی(منتشرنشده).

یاوری، فاطمه و همکاران،(۱۳۹۵)، بررسی متالوگرافی،SEM-EDSوICP-OES سه شیء آلیاژی عصر مفرغ مکشوف از بخش جنوبی حوضۀ هلیل‌رود، جیرفت، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارۀ۱۰، دورۀ ششم، ۶۷-۸۲.

یونگ،کارل، (۱۳۷۷)، *انسان و سمبول‌هایش*، با همکاری م. ل فون فرانتس، جوزف ل. هندرسون یولانده یا کوبی، آفیه لا یافه، محمود سلطانیه، جلد اول، تهران، امیرکبیر.

Abbasi, A.2013."Semiotics of images of artistic vessels of Jiroft and their classification" *Archeology of Halil roud Basin». Southeastern Iran: Jiroft “, Proceedings of the Second International Conference on Civilization of Halil roud Basin: Jiroft, Academy of Arts*. first edition 128-107 [in Persian].

Abdi, K. 2001. "Human ecology and its importance in archaeological research" .*Archaeology and History*. Year 16, Number 1, 25-25 [in Persian].

Agha Abbasi, Z. 2009."Relationship between newly discovered motifs of Jiroft and examples of Iranian myths", *Iranian Studies*.Year 8. Number 16.33-21 [in Persian].

Alidadi Soleimani, N.2008. "Introduction to the natural geography and environment of the Halil Basin", *Proceedings of the First International Conference on the Civilization of the Halil Basin: Jiroft.Cultural Heritage Organization. Kerman Handicrafts and Tourism*, 27-21. [in Persian]

Branden, S. j.F. 2012." *A Study of Ideas, Humans and Events in Ancient Religions*". Soodabeh Fazaili.Volume 1.Tehran. University of Religions and Religions [in Persian]

Basiri, M. et al. 2005."A look at the mythical content of tree ideas in the civilization of Jiroft", *Iranian Studies*.No.8,52-31 [in Persian].

Derek, B. Counts and Bettina, A .2010 .The Master of Animals in Old World Iconography. With *the generous support of the Center for Etruscan Studies*. University of Massachusetts, Amherst.

Desset, F. 2014. "A New Writing System Discover In3RD Millennium BCE Iran:The Konar Sandal ,Geometric,Tablets". *Iranica Antiqua*.VolXLIX.83-109.

Desset, F.Vidale, M. Alidadi Soleymani. N. 2017."A Grave of the Halil roud valley (Jiroft, Iran, CA2400-2200BC): stratigraphy" .taphonomy. funerary practices. *Iranica Antiqua*. 25-60.

Dubocor, M.1997.*The Secrets of the Living*, Jalal Sattari.Tehran. Ministry of Foreign Affairs [in Persian].

Eliadeh, M. 1993. *Treatise on the History of Religions*, Jalal Sattarifar, Volume 1.Tehran, Soroush [in Persian].

Ghrishman, R.1939."*Iran in Ancient East*", Reprint Edition.Oxford University Press.

Hakemi, A.1997."Shahdad: Archaeoligical Excavations of a Bronze Age Center in Iran", Rome: Ismeo.Translated by S.M.S. Sajjadi. New Del-hi: Instituto Italiano per I Midio et Estremo Oriente.

Hakemi, A. 2006. *Report of eight chapters on the study and excavation in Shahdad (Lut plain) in 1347-1354*, by Mahmoud Mousavi, first edition of Tehran. Research Institute of Cultural Heritage. Handicrafts and Tourism of the Archaeological Research Institute [in Persian].

Hashemi, S. 2013. "A Study of Human and Humanoid Patterns in Jiroft Stone Sculptures in Form and Content", Master Thesis, Roghayeh Behzadi and Amir Abbas Majdi Rad. Isfahan University of Arts. Faculty of Visual and Applied Arts. (Published Not) [in Persian].

Hojbari Nobari, A. Sabzi Doabi, M. 2011. "Lorestan Bar Pins". Journal of Historical Sociology. Volume 3. Number 2, 188-165 [in Persian].

Hojabri Nobari, A. et al. 2012".A Comparative Study of Chlorite Vessels Iconography" .Discovered from Halilroud basin . Archives Des Sciences. January.Vol. 65.1-11.

Hesari, M .2017. "Study of a number of animal seals in the beginning of the Elamite period of Pishva pottery sites". Archaeological Studies. Volume 9. Number 2. 13-18. [in Persian].

Hosseinabadi, Z. 2016. "Study of animal motifs and mixed animals in the stone works of Jiroft civilization" .*Fine Arts - Visual Arts*. Volume 21. Number 1. 9-21 [in Persian].

Janbazi, F. 2012. "Scorpion motif in the works of prehistoric civilizations of Iran". *Jelveh Honar*. Number 7.15-29 [in Persian].

Janbazi, F. 2015."Study of animal motifs in the works of Jiroft civilization". Jelveh Honar. Number 13. 62-49 [in Persian].

Lamberg-Karlovsky, C. C.1970. *Excavations at Tepe Yahya, Iran. 1967-1969.Progress Report* 1. American School of Prehistoric Research, Bulletin 27. Cambridge, Mass.: Peabody Museum. Harvard University.

Lamberg-Karlovsky. C. C. 1988. *The 'Intercultural Style' Carved Vessels*".

*Iranica Antiqua* XXIII.45-95.

Majidzadeh, Y. A. 2003 .*Archaeological excavations in the hills to Konar Sandal in Jiroft, Halil roud Basin Studies Project*. Kerman, General Directorate of Cultural Heritage [in Persian]

Majidzadeh, Y. B. 2003. *Jiroft, the oldest civilization of the East*. first edition. Tehran. Ministry of Culture and Islamic Guidance [in Persian].

Majidzade, Y. 2003.*Jiroft The Earliest Oriental Civilization*.Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Printing and Publishing.

Majidzadeh, Y. 2008."Archaeological Project of Halil roud Basin: A Legendary Discovery". Proceedings of the First International Conference on Halil Basin Civilization: Jiroft. Cultural Heritage Organization. Kerman Handicrafts and Tourism. 41-31 [in Persian].

Majidzade, Y. Pittman, H. 2008. *Excavation at Konar sandal in the region of Jiroft in the Halil basin: first preliminary report* (2002-2008). Iran.vol.46, (2008) published by: British institute of Persian studies, 69-103.

Mackan, H.1996. *Mesopotamian Myths*. Abbas Mokhber, Second Edition, Tehran, Markaz Publishing [in Persian].

Malek, M. Mokhtarian, B.2013."Iconography of the Eagle and Snake Symbol in the Works of Jiroft (Third Millennium BC)".Volume 10. Number 17. *Anthropological Research Journal*. 195-163 [in Persian].

Malek Shahmirzadi, S. 2003. *Prehistoric Iran, Archeology of Iran from the Beginning to the Dawn of Urbanism*, Tehran. Research Deputy of the Archaeological Research Institute.

Malowan, M, I. L, 1989, *Mesopotamia and Ancient Iran*. Reza Mostofi.Tehran.First Edition.University of Tehran .[in Persian].

Mashkour, M.et al.2013, Bio- archaeological Studies at Konar Sandal, Halil Rud basin, Southeastern Iran».*Journal of Enviromental Archaeology*, VoL.18.No3. 222-246.

Meier, D. Massimo, V. 2013. "the Man with Serpents revisited on apin from the Bronze Age Site of Shahdad (Kerman, Iran)". Department of Culthral Heritage. Archaeology. History of Art. of Music and Cinema.*University of padua*. Italy. 1-9.

Moradi, H. 2015. "The origin of the role of snakes in the cultural materials of the third millennium BC in southeastern Iran: a sign of a relationship with Elam and Mesopotamia". *Archaeological Studies*. Volume 7. Number 2. 148-131 [in Persian]

Mortgat, A.1998. *Ancient Mesopotamian Art*, Zahra Basti and Mohammad Rahim Sarraf, First Edition. Tehran. Samat [in Persian]

Naseri Tehrani, M. 2011. "Typology and Classification of Bronze Objects in Southeastern Iran in the Bronze Age". Masters. Thesis. Morteza Hesari. Islamic Azad University of Central Tehran. Faculty of Literature and Humanities. Department of Archeology. (Unpublished) [in Persian].

Nazari, A. Afhami. R.Yazdani Panah. M. 2017."The Myth of Human-Animal in Jiroft Artifacts" .*Journal of Engineering and Applied* Sciences12 (Special Issue1): 5791-5798.

Neghaban, E.1372. *Drilling of Haft Tappeh in Khuzestan Plain*. First Edition. Tehran. Cultural Heritage Organization.

Peru, J.2007."*A look at the surviving motifs of Jiroft*". Zahra Navai, *Mirror of Imagination*. 77-70 [in Persian].

Peru, J. 2008."Jiroft Iconography". Proceedings of the First International Conference on Civilization of the Halil Basin: Jiroft, *Cultural Heritage Organization. Kerman Handicrafts and Tourism*. first edition. 293-288 [in Persian].

Piran, S. Akbarzadeh. Dariush. 2013. *The Treasures of Jirf: Soap and Marble Objects*. by Yousef Majidzadeh.Volume 1.Tehran. Pazineh [in Persian].

Pitman, H. 2008."The Art of Sealing in the Konar Sandal: Gods, Rulers, and Marriage". Proceedings of the First International Conference on Halil Basin Civilization: Jiroft.Cultural Heritage Organization. Kerman Handicrafts and Tourism. 78-54 [in Persian].

Pittman, H. 2013."*Bronze Age Art in Iran*: A New Chapter by the Konar Sandal. Archeology of Halilrud Basin". Proceedings of the Second International Conference on Halilrud Basin Civilization: Jiroft. Academy of Arts. First Edition. 64 -35 [in Persian].

Pittman, H. 2013. "New Evidence for Interaction between the Iranian aplateau and the Indus Valley: Seal and Sealings from Konar Sandal South".Connections and Complexity:New Approaches to the Archaeology of South Asia, edited by S. A. Abraham, P. Gullapalli.T. P>Raczek and U.Z.Rizvi. 63-89.

Rafifar, J. Malek. Mehran. 2013."Iconography of the Leopard and Snake Symbol in the Works of Jiroft (Third Millennium BC" .*Archaeological Research of Iran*. No 4. 7-9 [in Persian].

Saffaran, E. et al.2018. "The opposition of the role of mountain goat and tree on the hill of Shah Firooz Sirjan with the soapstone dishes of Jiroft civilization" .*Research in Art and Humanities*. Third Year, No. 4, 13-24 [in Persian].

Sarianidi, V. 2017. *Ancient Balkhi and Marvi myths on their seals and amulets*. Seyed Rasoul Seyed Borujeni and Soraya Elikai Dehno. Jeldavol.1st edition. Tehran. Cultural Heritage and Tourism Research Institute [in Persian].

Schmidt, E. F. N. M. van Loon. H. H. Curvers.1989, *the Holmes Expedition to loristan*. the oriental Institute of the University of Chicago Publication. Vol. 108. by the University of Chicago.

Sehatmanesh, R. 2019." Totemic reading of animal motifs of the civilization of Halil roud Jiroft Basin (third millennium BC)" . *Archaeological Research of Iran*, No. 20. Ninth Volume.74-55 [in Persian].

Shoeyri, H. 2013."Study of the system of physical and transcendental discourse in the art of Jiroft." Proceedings of the Second International Conference on Civilization of Halil roud Basin: Jiroft. *Academy of Arts*. first edition. 106-99 [in Persian].

Shovali, J. G. A. 2003. *Culture of Symbols*. Soodabeh Fazaili.Tehran. Jeyhun.

Stankler Piotr, 2013."Marashi and Beyond: The Historical Perspective of Jiroft Civilization". Proceedings of the Second International Conference on Civilization of Halil roud Basin: Jiroft. Academy of Arts. First Edition. 34-9 [in Persian].

Scalone, E. 2015. *Archeology of Ancient Iranian Societies in the Third Millennium BC*. Seyed Mansour Seyed Sajjadi. First Edition. Tehran. Samat [in Persian].

Ung, C. 1998. *Man and His Symbols*. in collaboration with M. L.von Franz. Joseph L. Henderson Yolandeh or Kobe. Afieh La Yafeh, Mahmoud Soltanieh. Volume One.Tehran. Amirkabir [in Persian].

Vidale, M. Micheli, R. 2012. "The Function of a Chlorite Hand-Bag of the Halil Roud Civilization as Inferred from its Wear Traces". Iranian Journal of Archaeological Studies 2:2. 1-11.

Vidale, M .2015. "Searching for mythological themes on the “Jiroft” chlorite artefacts". *Iranica Antiqua* L: 15-58.

Wright, R. P.2013."Jiroft in the text: Plateau of Iran, Baluchistan and Sindh", Proceedings of the Second International Conference on Civilization of Halil roud Basin: Jiroft». Academy of Arts. first edition, 80-64 [in Persian].

Yavari, F.2014. "Metallurgy of Halil roud Basin in the Bronze Age: A Case Study of Bronze Pins and Bars". M.Sc. Thesis. Rahmat Abbasnejad Sershti, University of Mazandaran. Faculty of Humanities. Department of Archeology (Unpublished). [in Persian].

Yavari, F.et al. 2016. "Metallographic study, SEM-EDS and ICP-OES of three bronze alloy objects discovered in the southern part of Halil roud basin". Jiroft. *Archaeological Research of Iran*. No.10.Volume 6. Volume 67-82. [in Persian].

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"...
University of Tehran

# Archaeology of Qara Dagh: Preliminary Report of the Survey of the Bronze and Iron Age Sites in Varzeqan Region (Iranian Azerbaijan)

**Hossein Naseri Someeh[1]& Alireza Hejebri Nobari[2]& Erkan Konyar[3]**

**(283-306)**

## Abstract

Archaeological studies in the region of Qara Dagh (or Arasbaran) are of particular importance due to the fact that this region is located in the area between East-West (Iranian) Azerbaijan and Iran-Anatolian Plateau, as well as north to south of Caucasus-Iran. Archaeological activities in Qara Dagh are often aimed at conducting systematic research to explain the socio-political situations, investigate the cultural-technological currents and changes, explore the connecting and commercial routes of Northern region of Azerbaijan during the Bronze and Iron ages, outline the long-term scientific landscape, and also to understand the archaeological status of the region, relying on field and laboratory methods. The first season of this project, in 2017, dealt with identification of the Bronze and Iron Age sites of Varzeqan city. During the present survey, have been recorded 143 sites from the early Bronze Age to the Iron Age III in the region; and from the most important results of this survey, the changes recorded during the transitions from each period to the next period in relation to demographic changes, settlement patterns and location selecting, evaluating the landscape and natural resources in order to be aware of food networks and economic systems, studying the ecology of the region, livelihood approaches and burial methods can be mentioned. According to this evidence, settlements have been very limited in the region during the early Bronze Age. With the collapse of semi-farmer communities in the early Bronze Age, nomadic life was limitedly formed in the middle of the Bronze Age. In the late of Middle Bronze Age, once again, with the formation of sedentary communities, an increase in the population of the region and the emergence of social complexities are seen during the late Bronze Age to the Iron Age II, followed by the establishment of a primitive class society which was formed under the administration of local small rulers.

**Keywords:** Qara Dagh, Varzeqan, Archaeological survey, Bronze Age, Iron Age.

Received: 7, July, 2019; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2019.284880.142749
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

1. Ph.D. in Tarbiat Modares University, Department of Archaeology. Tehran, Iran.
2. Corresponding Auther Email: hejebri@modares.ac.ir
Professor in Tarbiat Modares University, Department of Archaeology, Tehran, Iran.
3. Associate Professor in Istanbul University, Department of Ancient History, Istanbul, Turkey.

## Intuoduction

The first season of this project in 2017 was dedicated to identifying the western sites of Qara Dagh in Varzeqan County in the form of survey studies. The study region has an approximate area of 2368 square kilometers and is located at the western end of the Qara Dagh region (map. 1). During the archeological study of Varzeqan, 143 sites from the Early Bronze Age to Iron Age III were identified, including a wide range of settlements, cemeteries, fortifications and watchtowers. The situation of settlements in the study area in the early and Middle Bronze Age (third millennium and the first half of the second millennium BC) is very poor, as only 3 sites of the Early Bronze Age were identified in the whole area, two of which are located in the plain, and another is located in the foothills (fig. 1).

Surface data related to the Middle Bronze Age were recorded from 12 sites in Varzeqan, including 5 settlements and 7 cemeteries (map. 2A). Of the mentioned sites, four cases are fortified settlements that are located on highlands, one site is situated on foothills and the remaining seven sites are graveyards. The fortifications investigated in this study are of cyclopean type, i.e. they are made of irregular and huge rocks in the form of drywalls, and it is the first time they are seen in the region. Most of the tombs recorded from this period are cromlechs (fig. 2-3). Significant changes are observed in the sites in the Middle Bronze Age compared to the previous period in terms of the settlement style, According to the location of the sites, it can be inferred that the site selection has changed, and given the abandonment of sites attributed to the Early Bronze Age in the plains and foothills, the population of the region in the Middle Bronze Age tended to settle in mountainous, impassable and uninhabited highlands. In the Late Bronze Age, there was a considerable change in population and an increase in the number of settlements, during which the number of Varzeqan sites reached 67, including 24 settlements and 43 cemeteries (map. 2B). There are only three settlements in the plains or foothills. 21 sites are highland settlements that are categorized among the sites with defensive fortifications. It seems that nine sites served as central/administrative sites, nine sites acted as military/supportive sites, and three cases are assumed to have a possible watchtower role. Cemeteries of this period contain tombs with Kurgan (fig. 4-5), Dolmen and cromlech forms. A noteworthy point in this period is that no priority has been given to establishment of settlement in or near the plains, while high-altitude areas and fortified settlements have been given a special precedence. The types of settlements, location choices, and tomb types of the Late Bronze Age are almost the same as those of the Middle Bronze Age. The most important point of this era is an increase in the number of settlements (fortresses-cemeteries complexes) which can be described as significant population changes. This change may indicate that the population of the region increased or nomadic communities settled in the area during the Late Bronze Age. Another important point is the formation of Periphery military forts and watchtowers around large forttifications with thick stone walls and sometimes multi-layered walls with the possibility of administrative centrality in this period. According to what mentioned above, after the collapse of the Kura-Araxes culture, the first clear evidence of socio-political complexity in northeastern Iran appears in the late MBA/Early LBA. In fact, these interconnected fortification networks can be considered as the first structures of political power that established the system of subsequent early and small local governments mentioned in the Urartian inscriptions. During the study of Varzeqan, nearly 112 sites from the Iron Age I were recorded (map. 2C), indicating the continuation of growing population changes in this period. Of these, 43 sites are settlements, including 10 cases that are located in the plains and foothill areas, 33 sites are situated in highlands with defensive fortifications (fig. 6-7), and 69 sites are cemeteries. As statistics suggest, in this period, settlement in the plain areas or near plains in the foothills have been more privileged than the Bronze Age, but the nature, form, and location of mountainous settlements and cemeteries have changed significantly compared to the past. The only notable point during this period is the interest in the plains and foothill areas, which received little attention during the Middle and Late Bronze Ages. This issue can indicate a sort

of balancing in mountainous and lowland settlements, a re-orientation towards irrigated agriculture in remote lowland areas, and inequality or social gap as well as a social class formation through the creation of two types of settlements in plain sites without barrier or guards and settlements within defensive fortifications. The conditions for settlement in Iron Age II have not changed compared to Iron Age I, but the trend towards increased settlement has been reversed. The study identified approximately 79 Iron Age II sites, including 37 settlements and 42 cemeteries (map. 2D). Of these, 15 settlements are located in the plains or foothills, and 22 settlements are highland settlements categorized among the sites with defensive fortifications (fig. 8-9). These changes indicate that in Iron Age II, plains and foothills were more welcomed, and an increase in population and settlements has occurred, whereas an overall decrease is seen in the number of cemeteries and fortifications. In connection with the study of Iron Age I and II sites, the patterns of site selection, especially fortified sites, architectural structures, and their burial practices in the mountainous regions of Qara Dagh, have emerged in the Late Bronze period. It is not exactly clear which factor reversed this trend. Abandonment of small villages, concentration of certain villages and their increased areas, disease spreads and external threats from neighboring areas such as Urartu and Assyria, and even the northern tribes of the Arax River are among the factors that can only be studied; and these factors can be verified merely through systematic and similar studies. In the Iron Age III, the Qara Dagh region experienced a different political change than in the previous era. This period coincides with Urartu's invasion and conquest of the region about which we are aware by reading the inscriptions of the Urartian kings in Razliq, Nashtban and Shisheh belonging to Argishti II (713 BC) and the inscription of Sıqındıl (Seqindel) belonging to Sarduri II (733-750 BC) (fig. 10). According to these inscriptions, with the arrival of the Urartu army, the fortification and cities were conquered one by one. In the field survey, it is seen that the number of sites (containing Urartian red pottery) decreased amazingly during this period (fig. 11), and only 13 sites can be attributed to the Urartians (map. 2E). All 13 identified sites are settlements, including 8 sites in the plains or foothills and 5 highland sites, and interestingly, no graveyards attributed to this period have been identified. These sites have been built at lower average heights than the early major sites and have a better access to ancient routes and strategic passages. Given the arrival of Urartians in this region, the high decline in Iron III sites associated with the Urartu expedition to this area can be viewed and interpreted in two ways. First, according to the Sıgındıl inscription, this attack caused the destruction of the fortifications and the complete abandonment of the settlement, which is unlikely. Second, after the change of government and the replacement of the Urartians in the region, the indigenous people survived through their former livelihood practices, i.e. production of pottery (black pottery/gray and buff pottery of the Iron Age II). Some kind of trial and error research should be conducted in the Qara Dagh region to clarify this issue; and in the current situation, the only reason for the abolition of the small local government systems seems to be the presence of the Urartians in the region, rather than a high decline in population and cultural characteristics.

# باستان‌شناسی منطقه قره‌داغ؛ گزارش مقدماتی بررسی محوطه‌های دوران مفرغ و آهن شهرستان ورزقان

**حسین ناصری صومعه**

دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

**علیرضا هژبری نوبری**[۱]

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

**ارکان کنیار**

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه استانبول، استانبول، ترکیه.

علمی- پژوهشی

## چکیده

فعالیت‌های باستان‌شناختی منطقه قره‌داغ (ارسباران) با هدف ترسیم چشم‌انداز بلندمدت علمی و درک جایگاه باستان‌شناسی منطقه، در جهت تبیین اوضاع سیاسی- اجتماعی و ارزیابی تحولات و جریانات فرهنگی و شناسایی مسیرهای ارتباطی شمال آذربایجان در دوره‌های مفرغ و آهن، با اتکا بر روش‌های میدانی انجام می‌گیرد. اولین فصل این پروژه در سال ۱۳۹۶ به شناسایی محوطه‌های مفرغ و آهن شهرستان ورزقان اختصاص یافت. منطقه مورد بررسی دارای وسعت تقریبی ۲۳۶۸ کیلومترمربع بوده و در منتهی‌الیه غربی منطقه قره‌داغ قرار دارد. با نظر به توپوگرافی منطقه، دره‌های میان‌کوهی غرب ورزقان دروازه ورود به قره‌داغ شمرده‌شده و به عبارتی گذرگاه طبیعی غرب به شرق محسوب می‌گردد که با توجه به مسیر حک کتیبه‌های اورارتویی، به نظر هجوم اورارتوها در قرن هشتم ق.م به منطقه نیز از این گذرگاه صورت گرفته است. لذا به‌روشنی آشکار است که منطقه از نظر پتانسیل‌های محیطی، جغرافیایی و امنیتی نیز قابل‌توجه و دارای اهمیت است. طی این بررسی ۱۴۳ محوطه از دوران مفرغ قدیم تا آهن III در منطقه شناسایی گردید که از اهداف مهم این بررسی می‌توان به ثبت تحولات در گذر از هر دوره به دوره دیگر در رابطه با نوسانات جمعیتی، الگوی مکان‌گزینی و استقرار، شیوه معیشت و روش تدفین اشاره کرد. طبق این شواهد، تعداد استقرارها در دوره مفرغ قدیم در منطقه بسیار محدود و ضعیف است. با فروپاشی جوامع نیمه کشاورز دوران مفرغ قدیم، زندگی عشایری به‌صورت محدود در دوره مفرغ میانی شکل می‌گیرد. در اواخر دوره مفرغ میانی، مجدداً با شکل‌گیری جوامع یکجانشین، شاهد افزایش جمعیت منطقه و به وجود آمدن پیچیدگی‌های اجتماعی طی دوره مفرغ جدید تا آهن II هستیم که در پی آن، یک نوع جامعه طبقاتی اولیه، تحت مدیریت حاکمان کوچک محلی شکل می‌گیرد. در نهایت طبق منابع مکتوب در منطقه، با هجوم قدرت‌های نظامی همسایه (اورارتوها) به منطقه، جوامع دوره آهن فروپاشیده و در ظاهر تعداد محوطه‌ها کاهش می‌یابد.

**واژه‌های کلیدی:** قره‌داغ، ورزقان، بررسی باستان‌شناسی، عصر مفرغ، عصر آهن.

## ۱. مقدمه

عمده فعالیت‌های باستان‌شناسی آذربایجان در دوران پیش از انقلاب متمرکز در غرب حوضه دریاچه اورمیه بوده و پس از انقلاب نیز مناطق شرقی در اردبیل تا حدودی مورد توجه بوده است. مطالعات باستان‌شناختی در منطقه کوهستانی قره‌داغ علاوه بر شناسایی تحولات فرهنگی منطقه، به دلیل قرارگیری در منطقه حائل بین شرق و غرب آذربایجان و نیز شمال به جنوب قفقاز-ایران حائز اهمیت ویژه است. با این پیش‌فرض، جهت روشن شدن وضعیت سیاسی-اجتماعی و فرهنگی منطقه و استخراج پاسخ‌های مناسب برای نقاط مبهم در دوره مفرغ و آهن، در سال ۱۳۹۶ تلاش شد تا در منطقه کوهستانی قره‌داغ مطالعات میدانی صورت بگیرد. از اهداف کلی این پروژه می‌توان به مطالعه تحولات فرهنگی، شناسایی مسیرهای ارتباطی عصر مفرغ و آهن منطقه بر اساس مطالعات میدانی، مطالعه ساختار سیاسی-اجتماعی این جوامع از طریق مطالعه اشیا فرهنگی

---

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: hejebri@modares.ac.ir

و بقایای انسانی، شیوه تدفین، الگوهای استقراری، ارزیابی چشم‌انداز و منابع طبیعی به‌منظور آگاهی از شبکه‌های غذایی و نظام‌های اقتصادی، حفاظتی و مطالعه زیست‌بوم منطقه، تهیه نقشه پراکندگی محوطه‌ها و بررسی ارتباط آنها با عوارض طبیعی و زمین‌شناختی با نگاه باستان‌شناسی منظر اشاره کرد. درنهایت پروژه حاضر به ما این توانایی را می‌دهد که به مقایسه‌های فرامنطقه‌ای بپردازیم. پرواضح است که تمامی این اهداف در یک فصل مطالعات میدانی قابل تحقق نیست و نیاز به فصول مختلف بررسی‌های پیمایشی و کاوش‌های سامانمند دارد. لذا در قدم نخست، فصل اول این پروژه به شناسایی محوطه‌های غرب قره‌داغ در شهرستان ورزقان، به‌صورت بررسی‌های پیمایشی اختصاص یافت. طی این پروژه حدود ۱۴۳ محوطه از دوران مفرغ قدیم تا آهن III در منطقه شناسایی شد (هژبری نوبری ۱۳۹۶ الف). در این مقاله با تکیه بر بررسی صورت گرفته، به مطالعه ویژگی‌های فرهنگی، روند تغییرات جمعیتی و پراکندگی محوطه‌ها و انواع استقرار در دوران مفرغ و آهن در منطقه پرداخته می‌شود. داده‌های باستان‌شناختی و جغرافیایی به‌دست‌آمده از این بررسی، اطلاعات مهمی در رابطه با پیچیدگی‌های سیاسی- اجتماعی، روند تحولات منطقه و ارتباطات فرامنطقه‌ای به دست می‌دهد. این داده‌ها، ارتباط مناطق جنوبی و شمالی رود ارس را بر اساس نوع استقرار، شیوه‌های تدفین و داده‌های سفالی نشان می‌دهد.

انجام این پژوهش درصدد پاسخگویی به چند پرسش است: ۱) وضعیت محوطه‌های باستانی در شهرستان ورزقان در دوره مفرغ و آهن، و ویژگی‌های مادی و فرهنگی آنها به چه شکلی است؟ ۲) ارتباطات فرهنگی جوامع کوهستانی منطقه شمال‌غرب ایران در دوران مفرغ و آهن با مناطق هم‌جوار چگونه است؟

فرضیه‌های مطرح‌شده در راستای پرسش‌های فوق عبارت‌اند از: بر اساس بررسی‌های میدانی در منطقه مورد مطالعه می‌توان اذعان کرد که ویژگی‌های فرهنگی و مادی از جمله نوع استقرارها، معماری، سنت‌های سفالی، روش تدفین و ... در منطقه قره‌داغ قابل مقایسه و همگون با منطقه شرق آذربایجان (اردبیل) بوده و به دلیل قرارگیری در مسیر شمال- جنوب قفقاز به فلات ایران و بین‌النهرین، بیشترین تأثیر را از منطقه قفقاز پذیرفته است. در دوره مفرغ میانی تا آهن II مناطق استراتژیکی معمولاً با ساخت قلاع در ارتفاعات مورد نظارت قرار گرفته، استقرار در مناطق پست منطقه محدود بوده و در اولویت قرار نداشته است.

## ۲. اوضاع طبیعی و جغرافیایی محدوده مورد بررسی

رشته‌کوه قره‌داغ با امتدادی تقریباً شرقی- غربی و طولی در حدود ۲۰۰ کیلومتر دارای ارتفاعات مهم و مرتفع است. شهرستان ورزقان با وسعت ۲۳۶۸ کیلومترمربع در غربی‌ترین نقطه رشته‌کوه قره‌داغ قرار گرفته و برای ورود به این منطقه از قسمت غرب، باید از دره‌های میانکوهی ورزقان عبور کرد. به‌طور کلی ورزقان منطقه‌ای کوهستانی و سردسیر است که اطراف آن را کوه‌های آق‌داغ، مشک عنبر، کامتال، جوشون، ایری‌داغ، کیامکی، خاروانا و پیرسقا فرا گرفته‌اند. در این مناطق به دلیل ارتفاع زیاد، اتکا به آب باران و جریان‌های فصلی کوچک، عمدتاً اقتصاد مبتنی بر دامداری و کشت دیم در جریان است و به‌ندرت در دره‌های میانکوهی کوچک از کشت آبی استفاده می‌شود (صدقی، ۱۳۸۸: ۱۵).

در شهرستان ورزقان رود بزرگ وجود ندارد، اما تعداد رودهای کوچک بسیار زیاد است که تا اواخر بهار آب نسبتاً متنابهی در آنها جاری است. مهم‌ترین رود و منبع آب منطقه، اهر چایی با جریان غربی-شرقی است که

از ارتفاعات پربرف کوه پیرسقا در ۳۵ کیلومتری غرب ورزقان سرچشمه می‌گیرد و پس از پیمودن و آبیاری مسیر ۲۰ کیلومتری جلگه ازومدل به سد ستارخان اهر می‌ریزد. آق‌بلاغ چای از ارتفاعات چراغلی و غازان قلعه سرچشمه می‌گیرد و از شمال به جنوب امتداد یافته و به اهرچای می‌ریزد. جوشون چای از ارتفاعات غربی کوه پیرسقا سرچشمه گرفته و با شیب زیاد و عبور از دره‌های عمیق و پیچ‌درپیچ دیزمار به سمت شمال جریان دارد و در نزدیکی روستای کلو به دوزال چای می‌پیوندد. دوزال چای یا همان حاجیلار چای از شمال ارتفاعات کوه ایری و طرزم و جلاداغ سرچشمه می‌گیرد و از جنوب به شمال با شیب زیاد جاری است. این رود اصلی در حدود ۱۶ رود فصلی بزرگ در دره‌های باریک مانند جوشون، گول آخور، طرزم، گوی گنبد، مرزآباد، ایری، کلو، آستمال، خاروانا و غیره در خود جذب نموده و در جاهای مختلف نام‌های متعدد به خود می‌گیرد و در نهایت در کنار روستای دوزال به رود ارس می‌پیوندد (عبدالهی، ۱۳۸۵: ۲۱) (نقشه ۱).

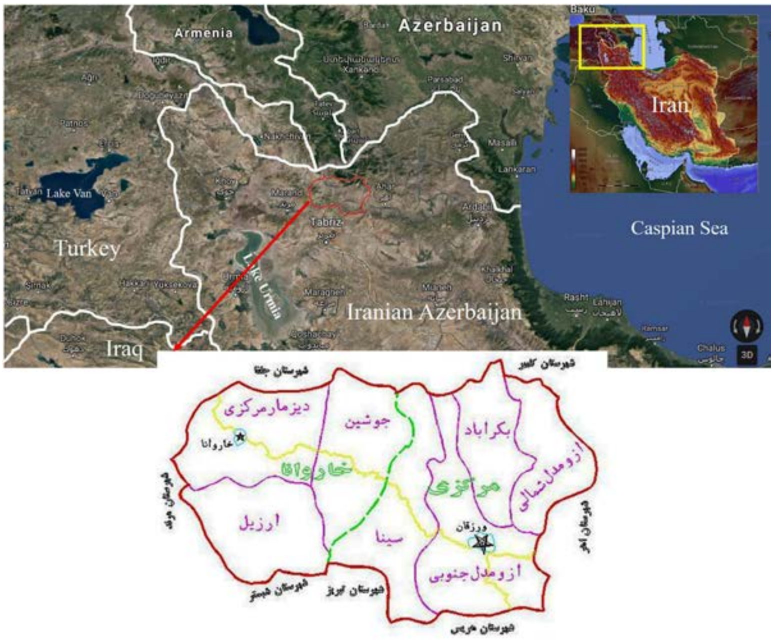


نقشه ۱. موقعیت سیاسی شهرستان ورزقان (نگارندگان).

Map 1. Political Situation of Varzeqan city (Iranian Azerbaijan) (Authors).

## ۳. پیشینهٔ پژوهش

تقریباً هم‌زمان با فعالیت‌های باستان‌شناسی در بین‌النهرین، هیئت‌های باستان‌شناسی خارجی به بررسی و کاوش در آذربایجان ایران پرداختند که ماحصل این فعالیت‌ها منجر به تهیه جداول گاهنگاری باستان‌شناختی حوزه شمال‌غرب ایران شده است. بعد از انقلاب ۱۳۵۷، هیئت‌های ایرانی نیز در منطقه پژوهش‌هایی را انجام داده‌اند که در مجموع اطلاعات نسبتاً مطلوبی حاصل شده و به فهم هر چه بهتر دو مقوله بررسی‌های باستان-شناختی و کاوش‌های علمی کمک می‌کند. با نگاهی بر پرونده بررسی‌ها و کاوش‌های شمال‌غرب ایران در می‌یابیم که عمده این فعالیت‌ها به‌ویژه در دوران پیش از انقلاب اسلامی در بخش غربی منطقه یعنی در حوضه دریاچه اورمیه متمرکز بوده و مطالعات در شرق و شمال آذربایجان محدود بوده است. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی مناطق شرقی و شمالی به‌وسیله باستان‌شناسان ایرانی بیشتر مورد توجه قرار گرفته اما همچنان نیاز به مطالعات میدانی در این منطقه به‌شدت احساس می‌گردد.

حفاری‌های گسترده در دشت سلدوز از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۷ در قالب پروژه حسنلو به عنوان مهم‌ترین کاوش‌های هدفمند انجام‌گرفته در آذربایجان، نقطه شروع بسیار قابل‌توجه در مطالعات باستان‌شناسی شمال-غرب ایران بود (Dyson 1956). از مهم‌ترین فعالیت‌های میدانی دیگر در غرب منطقه که گاهنگاری دوران مفرغ و آهن شمال‌غرب نیز بر اساس آنها تعریف گردیده، در محوطه‌هایی مانند هفتوان (Burney 1970; 1972; 1973; 1975)، دینخواه (Muscarella 1968)، گوی‌تپه (Brown 1951) و یانیق (Burney 1962; 1964) صورت گرفته است. در شرق و شمال حوزه شمال‌غرب در قبل از انقلاب می‌توان از بررسی‌های دمورگان (De Morgan 1984: 265) که موجب شناسایی تعداد زیادی گورستان‌های کلان‌سنگی متعلق به دوره مفرغ و آهن I در منطقه قره‌داغ شد؛ و بررسی‌های کلایس و کرول (Kleiss & Kroll 1979) در راستای شناسایی معماری قلعه‌ها انجام شد، یاد کرد. بعد از انقلاب این نواحی بیش از پیش مورد توجه بوده و از اهم فعالیت‌ها می‌توان به ۴ فصل کاوش در گورستان گوی/کبود مسجد (هژبری‌نوبری ۱۳۷۹؛ ۱۳۸۰؛ ۱۳۸۱؛ ۱۳۸۲الف)، ۳ فصل در شهریری (هژبری‌نوبری ۱۳۸۲ب)، ۳ فصل در گورستان لاریجان خداآفرین (هژبری‌نوبری ۱۳۸۶؛ ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۹)، قلعه خسرو (رضالو، ۱۳۸۶الف)، ۴ فصل در گورستان خانقاه‌گیلوان (رضالو، ۱۳۸۶ ب) و کاوش در گورستان جعفرآباد (ایروانی‌قدیم ۱۳۸۹)، قلعه زردخانه (نیکنامی و کاظم‌پور ۱۳۹۰)، قلعه بوینویوغون (پورفرج ۱۳۹۱)، گورستان خرم‌آباد (رضالو ۱۳۹۱) و گورستان قیزیل‌قیه (حاجی‌زاده ۱۳۹۳) اشاره نمود. گزارش این کاوش‌ها منتشرنشده اما مقالاتی از آنها در مجلات داخلی و خارجی منتشر شده است. نگارندگان نیز پیشتر نتایجی از مطالعات میدانی خود را در این حوزه منتشر کرده‌اند (ناصری‌صومعه و دیگران، ۱۳۹۹؛ هژبری‌نوبری و همکاران، ۱۴۰۰؛ Naseri Someeh, 2021).

### ۴. ضرورت و اهمیت پژوهش

مطالعات شمال‌غرب ایران در طی دوران مفرغ و آهن، به‌ویژه بعد از متروک شدن محوطه‌های دوران مفرغ قدیم بدین لحاظ اهمیت دارد که در این دوران، شاخصه‌های فرهنگی متمایزی در منطقه دیده می‌شود که مطالعه آنها در قالب یک فرهنگ واحد در کل این حوزه ناصحیح بوده و این منطقه وسیع را که به‌اشتباه از آن به‌عنوان یک حوزه فرهنگی واحد یاد می‌کنند؛ باید به حوزه‌های فرهنگی کوچک‌تری تقسیم کرد تا بتوان برهمکنش‌های منطقه‌ای را به‌خوبی از هم تفکیک نمود (رضالو و آیرملو، ۱۳۹۳: ۶۶). از جهتی دیگر با وجود فاکتورهایی مانند وسعت زیاد منطقه، موقعیت استراتژیک آن در منطقه حائل بین قفقاز-آناتولی و شمال‌غرب ایران، منابع غنی چوب، دام، معادن فلز و نیروی انسانی، اطلاعات و آگاهی ما نسبت به آن بسیار اندک بوده و تنها تعداد انگشت‌شماری فعالیت باستان‌شناختی در آن صورت گرفته است. لذا خلأ مطالعاتی در این منطقه وجود داشته، به‌ویژه اینکه این منطقه هیچ جایگاهی در جدول گاهنگاری منطقه ایفا نکرده و گاهنگاری آن در قالب فعالیت‌های سایر مناطق به‌ویژه حوضه دریاچه اورمیه تبیین می‌گردد. این مسئله در حالی صورت می‌گیرد که همان گزارش‌های اندک مطالعاتی در منطقه، بر تفاوت در نوع استقرارها، تدفین، اقتصاد و سایر شاخصه‌ها با حوضه دریاچه اورمیه تأکید دارد (پورفرج، ۱۳۸۶: ۴؛ رضالو و آیرملو، ۱۳۹۳: ۶۵). از این‌رو، جهت درک هر چه بهتر و صحیح‌تر از چگونگی تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جوامع انسانی پیشین، مسیرهای ارتباطی و تجاری شمال آذربایجان، تبیین فرهنگ‌های ادوار مختلف در منطقه، ترسیم چشم‌انداز بلندمدت

علمی و درک جایگاه باستان‌شناسی منطقه و ایجاد زمینه لازم جهت انتخاب هوشمندانه محوطه‌های ارزشمند برای کاوش‌های آتی، انجام فعالیت‌های باستان‌شناختی ضروری دیده می‌شود.

## ۵. کلیات و شیوه کار

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تاریخی و اطلاعات آن با بررسی فشرده و سامانمند میدانی گردآوری شده است. در این بررسی دهستان‌های شهرستان به ترتیب از شرق به غرب پیمایش شد. طبق اهداف و سؤالات تعریف‌شده پروژه، تنها اطلاعات محوطه‌های دوره مفرغ و آهن ثبت و ضبط گردید و روش نمونه‌برداری به‌صورت انتخاب تصادفی بوده است. ثبت و ضبط اطلاعات در محل محوطه، مواردی مانند ثبت موقعیت اثر و ارتفاع آن از سطح دریا با دستگاه GPS، نگارش توصیفات مربوط به ویژگی‌های محوطه و محیط آن، عکاسی از جوانب مختلف محوطه‌ها، تهیه کروکی و توپوگرافی، عوارض مصنوعی و سازه یا ساختارهای موجود در آنها، نمونه‌برداری داده‌های سطحی از قبیل سفال و ادوات سنگی، طرح پلان بناها یا قبور را شامل می‌گردید. برای نتیجه‌گیری بهتر و پوشش حداکثری مناطق، از تصاویر هوایی بهره گرفته شد. مستندسازی یافته‌ها، ثبت اطلاعات مربوط به آنها، آمارگیری یافته‌ها، طراحی و عکاسی آنها و در نهایت تحلیل و مطالعه تطبیقی با سایر محوطه‌های مجاور هم‌زمان، از مراحل بعدی انجام این کار بود.

## ۶. یافته‌های پژوهش و تاریخ‌گذاری

در بررسی باستان‌شناختی شهرستان ورزقان، ۱۴۳ محوطه مربوط به ادوار مفرغ و آهن شناسایی و مستند نگاری شد که شامل انواع گورستان‌ها، محوطه‌های استقراری، قلاع یا استحکامات دفاعی و بناهای دیدبانی می‌گردد (نمودار ۱). از آنجا که سفال مهم‌ترین یافته بررسی میدانی است که بر اساس آن می‌توان در مورد دوره‌های فرهنگی مختلف بحث و گاهنگاری محوطه‌های شناسایی‌شده را ارائه داد؛ لذا گاهنگاری نسبی داده‌ها بر اساس مطالعه نمونه سفال‌های برداشت‌شده از سطح محوطه‌ها و قیاس آنها با نمونه‌های حاصل از لایه‌های فرهنگی در کاوش‌های علمی صورت گرفته است. بدین‌صورت که داده‌های سطحی، در مقیاس استقرار با محوطه‌های شاخص هم‌دوره مانند شهریری، گیلوان، قلعه خسرو و زردخانه؛ در مقیاس ناحیه با محوطه‌های حوضه دریاچه اورمیه در غرب به‌ویژه مسجد کبود، یانیق، حسنلو و هفتوان و اردبیل در شرق؛ و در مقیاس منطقه با محوطه‌های مناطق هم‌جوار خارج از مرزهای کنونی (آناتولی و قفقاز) مورد قیاس قرار گرفته است.

طبق مطالعه تطبیقی صورت گرفته از نظر گاهنگاری، فرهنگ مفرغ قدیم منطقه بخشی از فرهنگ گسترده کورا-ارس است که علاوه بر شمال‌غرب ایران، بخش‌های وسیعی از آسیای صغیر، لوانت و قفقاز را نیز شامل می‌شود (Batiuk, 2013: 450). تاریخ‌گذاری فرهنگ کورا-ارس بر اساس مواد فرهنگی آن از دوران شکل‌گیری تا مرحله III کورا-ارس در حدود ۴۱۰۰/۴۰۰۰ تا ۲۲۰۰/۲۰۰۰ ق.م تخمین می‌شود. در پی فروپاشی جوامع کورا-ارس در اواخر هزاره ۳ پ.م. شاهد شکوفایی فرهنگ‌هایی (مفرغ میانی) با سنت سفال منقوش در کنار سفال سیاه صیقلی در هزاره ۲ ق.م. هستیم. فرهنگ‌های سفالی این دوره در شمال‌غرب ایران، شرق ترکیه و قفقاز، شامل فرهنگ‌های خابور، تریالتی، قزل-وانک/وان-اورمیه (کارمیر-وانک)، تازه‌کند (کارمیربرد) و سوان-اوزرلیک (قره‌باغ) است (Özfırat, 2001: 17; Belli & Bahşaliyev, 2001: 51; Kushnareva, 1997: 84). به نظر می‌رسد این فرهنگ‌ها دارای منشأ منطقه‌ای بوده‌اند. دوره مفرغ میانی را با فرهنگ‌های متنوع

محلی در بازه حدودی ۲۳۰۰ تا ۱۵۵۰/۱۴۵۰ تاریخ‌گذاری کرده‌اند (Smith *et al*. 2009: 27-30; Danti 2013a: 13).

در زمینه باستان‌شناسی اواخر مفرغ و آهن شمال‌غرب ایران گاهنگاری‌های متفاوتی توسط افرادی از جمله کایلر یانگ (Young 1965)، رابرت دایسون (Dyson & Muscarella 1989)، مدوسکایا (Medvedskaya 1982) و مایکل دانتی (Danti 2013a-b) مطرح شده است. در سال‌های اخیر دانتی پژوهشی در رابطه با دوره مفرغ جدید و آغاز دوره آهن در آذربایجان ایران انجام داده که در نتیجه آن تاریخ‌های ۱۲۵۰-۱۴۵۰ ق.م را دوران مفرغ جدید، ۱۰۵۰-۱۲۵۰ ق.م را آهن I ، ۸۰۰-۱۰۵۰ ق.م را آهن II و ۵۵۰-۸۰۰ ق.م را آهن III تعریف می‌کند (Danti 2013b: 336-369). این گاهنگاری در میان پژوهشگران منطقه پذیرفته‌شده‌تر است.

**۶-۱. دوره مفرغ**

وضعیت استقرارها در منطقه مورد بررسی در دوران مفرغ قدیم و میانی (هزاره سوم و نیمه اول هزاره دوم ق.م) بسیار ضعیف است، چنانکه در کل منطقه تنها از ۳ محوطه استقراری داده‌های سطحی مربوط به دوره مفرغ قدیم (کورا-ارس) به دست آمد که ۲ در دشت، و دیگری در کوهپایه‌های نزدیک به ارتفاعات واقع است. این محوطه‌ها در واقع در مناطق دارای پتانسیل کشاورزی و نزدیک به رودخانه‌های دائمی شکل گرفته‌اند. داده‌های سطحی به‌دست‌آمده از این محوطه‌ها شامل سفال‌های سیاه، خاکستری و قهوه‌ای است. این سفال‌ها اغلب دست‌ساز با آمیزه شن ریز و احتمالاً خرده سفال هستند. سفال‌های دسته نخجوانی از شاخصه‌های ویژه برای شناسایی این محوطه‌ها بوده است (تصویر ۱). از این محوطه‌ها هیچ‌گونه سفال با نقش کنده که در فازهای اولیه محوطه‌های دوره مفرغ شمال‌غرب و قفقاز مرسوم است، به دست نیامد. بنابراین به نظر می‌رسد محوطه‌های دوره مفرغ قدیم ورزقان دارای مشخصه‌های دوره مفرغ قدیم II یا کورا-ارس III هستند که می-توان آنها را با فازهای K3 گوی تپه (Sagona 1984: 65)، هفتوان VII (Burney 1975: 150)، کول تپه هادی‌شهر (Abedi *et al*. 2014: 144) و کهنه پاسگاه (Maziar 2010: 175) هم‌زمان دانست.

تصویر ۱. سفال‌های دوره مفرغ قدیم از ورزقان (هژبری ۱۳۹۶الف: ۳۷۹)

Fig 1. Sherds belong to Early Bronze Age from Varzeqan (Hejebri 2017a: 379)

از ۱۲ محوطه در ورزقان، شامل ۵ استقرار و ۷ گورستان، داده‌های سطحی مربوط به دوره مفرغ میانی به‌دست‌آمده است (نقشه 2A). از این بین ۴ محوطه استقراری در ارتفاعات (استحکام‌بندی شده) و ۱ محوطه استقراری در کوهپایه واقع است (نمودار ۲). به نظر می‌رسد دو مورد از این قلعه‌ها با توجه به شاخصه‌هایی

مانند وسعت زیاد، معماری پیچیده‌تر و منظم‌تر، وجود قلاع اقماری در اطراف آنها، قرارگیری گورستان وسیع در کنار آنها و موقعیت ویژه آنها، احتمالا کاربری مرکزی/ اداری و دو مورد دیگر نیز به صورت اقماری نقش نظامی یا حراستی/پشتیبانی داشته است. این قلعه‌ها به‌صورت سایکلوپین (Cyclopean) یا به عبارت دیگر استحکامات ساخته‌شده با سنگ‌های نامنظم و بزرگ به‌صورت خشکه‌چین هستند که برای اولین بار در منطقه دیده می‌شوند. اکثر گورهای به‌دست‌آمده از این دوره از نوع کروملچ (Cromlech) یا قبور با سنگچین مدور است (تصویر ۲). سفال‌های دوره مفرغ میانی منطقه ورزقان به‌صورت دست‌ساز، با بافت ترد و شکننده و شاموت شن، در سه طیف رنگی خاکستری/سیاه، نخودی و نخودی با پوشش نارنجی و به اشکال پیاله، کاسه، خمره دهانه بسته با بدنه کروی، خمره دهانه بسته با بدنه بیضوی، خمره دهانه باز، تُنگ با دسته دماغی کوچک و ظرف پایه‌دار (میوه‌خوری) هستند. در تزئین سفال‌ها از نقوش داغدار، نقطه‌نقطه (کنده سوزنی)، کنده خطچین و کنده زیگراگی استفاده‌شده و طرح‌ها به‌صورت خطوط نقطه‌چین یا کنده ساده، مثلثی، موجدار و زیگزاگ آویزان گردنبندی شکل یا طرح‌های کمانی دور ظرف است که از شانه‌های ظرف به‌سوی شکم (بدنه) ظرف گسترش می‌یابد (تصویر ۳). این سفال‌ها بیش از هر منطقه‌ای با سفال‌های فرهنگ قره‌باغ یا سوان-اوزرلیک در قفقاز (Smith *et al.* 2009: 28) قابل مقایسه است.

تصویر ۲. یک گور با سنگچین مدور از گورستان قلعه‌بوینو روادانق ورزقان (هژبری ۱۳۹۶ب: ۸۷)

Fig 2. A Cromlech tomb from cemetery of Qalaboynu (Hejebri 2017b: 87).

تصویر ۳. سفال‌های اواخر دوره مفرغ میانی و اوایل مفرغ جدید (هژبری ۱۳۹۶ب: ۴۷-۱۲۹)

Fig 3. Middle Bronze age III/Late Bronze Age Pottery (Hejebri 2017b: 47-129).

در دوره مفرغ جدید تغییرات محسوسی از نظر افزایش استقرار و جمعیت صورت می‌گردد؛ به‌طوری که تعداد محوطه‌های این دوره در به ۶۷ عدد، شامل ۲۴ استقرار و ۴۳ گورستان افزایش می‌یابد (نقشه 2B ؛نمودار ۳). تنها ۳ محوطه استقراری در دشت و یا کوهپایه‌ها نزدیک به دشت قرار دارند. ۲۱ محوطه در ارتفاعات واقع شده و از نوع محوطه‌های دارای استحکامات دفاعی هستند که به نظر می‌رسد از این بین ۹ محوطه نقش مرکزی/اداری، ۹ محوطه نقش نظامی/پشتیبانی (اقماری) و ۳ محوطه احتمالاً نقش دیدبانی داشته‌اند. این تعداد، افزایش تقریبی ۴۵۸٪ در تعداد کل محوطه‌ها، ۳۸۰٪ در تعداد استقرارها و ۵۱۴٪ در تعداد گورستان‌ها را نسبت به دوره قبل نشان می‌دهد. گورستان‌های این دوره حاوی قبور با اشکال کورگانی، چهارچینه سنگی و کروملچ هستند (تصویر ۴). نکته قابل توجه در این دوره نیز عدم اولویت اسکان در مناطق کم ارتفاع (دشت) و نزدیک به دشت و اولویت مناطق مرتفع و استقرارهای دارای استحکام‌بندی است. استحکامات به همان روش

سایکلوپی دوره مفرغ میانی با قطعات سنگی بزرگ بدون تراش و به‌صورت خشکه‌چین ساخته شده‌اند که پلان عمومی آنها از توپوگرافی عوارض طبیعی تبعیت می‌کند. ساخت محوطه‌ها در نقاطی انتخاب شده‌اند که به آسانی قابلیت دفاع دارند، یعنی حین اینکه محوطه‌ها با ساخت دیوار دفاعی در تمام جهات حفاظت‌شده، موقعیت آنها با قرارگیری بر بالای برآمدگی‌های صخره‌ای که از اغلب جهات با شیب‌های تند به پرتگاه‌ها متصل است، پوشش دفاعی داده‌شده و تنها از یک جهت با شیب ملایم قابل دسترس هستند. چنین وضعیتی در شرق منطقه در اردبیل (رضالو و آیرملو ۱۳۹۳: ۶۶)، قفقاز (Kohl 2001: 324 ; Smith 1999: 84) و شرق آناتولی (Özfirat, 2017: 69) نیز گزارش شده است.

سفال‌های این دوره علاوه بر تداوم برخی از سبک‌های تزئینی و فرمی پیشین، با معرفی فرم‌ها و سبک‌های تزئینی جدید از قبیل سفال‌های خاکستری-قهوه‌ای، سیاه-خاکستری، زرد-قهوه‌ای (قهوه‌ای روشن متمایل به زرد) و نخودی، با نقوش تزئینی از قبیل کنده شیاری یا کمربندی افقی، موازی با لبه بر روی شانه و زیر لبه، موتیف‌های ناخنی و فشاری (گاه بر روی کمربندهای افزوده) و به‌صورت محدود داغدار بر روی شانه و بدنه میانی ظروف مشخص است (تصویر ۵). فرم ظروف شامل دیگچه‌های گردن کوتاه، کاسه با لبه مقعر و کف محدب هستند. سفال‌های این دوره عمدتاً چرخ‌ساز با شاموت معدنی ریز بوده و نسبت به سفال‌های دوره قبل بافت منسجم‌تر و شکنندگی کمتری دارند. در این دوره نیز سفال‌ها بیش از هر منطقه‌ای با سفال‌های منطقه قفقاز (Smith *et al*. 2009: 68) و شرق آناتولی (Özfirat, 2017: 69) قابل مقایسه است و مشابهت اندکی با حوضه دریاچه اورمیه دیده می‌شود.

تصویر ۴. نمایی از کورگان اویلوق - ورزقان (ناصری صومعه ۱۳۹۸: ۳۳۲).

Fig 4. Kurgan of Oyluq-Varzeqan (Naseri Someeh 1398: 332).

تصویر ۵. قطعات سفالی متعلق به دوره مفرغ جدید (ناصری صومعه ۱۳۹۸: ۳۳۸).

Fig 5. Sherds belong to the Late Bronze age from Varzeqan (Naseri Someeh 2020: 338).

### ۶-۲. دوره آهن I و II

در بررسی شهرستان ورزقان حدود ۱۱۲ محوطه مربوط به دوران آهن I شناسایی شد (نقشه 2C) که به‌نوعی نشان‌دهنده ادامه تغییرات رو به رشد جمعیتی در این دوره است. از این تعداد ۴۳ محوطه استقراری بوده که ۱۰ محوطه در دشت و کوهپایه و ۳۳ محوطه با استحکامات دفاعی در ارتفاعات واقع هستند و ۶۹ محوطه نیز گورستان است (نمودار ۴). این محوطه‌ها افزایش ۶۷٪ در تعداد کل، ۲۳۳٪ در استقرارهای واقع در دشت، ۵۷٪ در استقرارهای کوهستانی و ۶۰/۵٪ در تعداد گورستان‌ها را نشان می‌دهد. همان‌طور که آمار نشان می-

دهد، در این دوره استقرار در دشت یا نزدیک به دشت در کوهپایه‌ها نسبت به دوره مفرغ با اقبال بیشتری روبه‌رو گردیده است. اغلب محوطه‌های کوهستانی دوره پیش در این دوره نیز دارای استقرار بوده و نشانی از ترک محوطه‌ها دیده نمی‌شود.

شرایط استقرار در دوره آهن II نسبت به دوره پیشتر تغییر نکرده و تنها تعداد محوطه‌ها کاهش یافته است. در بررسی انجام‌شده حدود ۷۹ محوطه مربوط به دوره آهن II شامل ۳۷ استقرار و ۴۲ گورستان شناسایی گردید (نقشه 2D ؛ نمودار ۵). از این میان ۱۵ محوطه استقراری در دشت و کوهپایه‌ها قرار داشته و ۲۲ محوطه مربوط به استقرارهای واقع در ارتفاعات و از نوع محوطه‌های دارای استحکامات دفاعی است. این تعداد کاهش ۲۹٪ را در کل محوطه‌ها، ۳۳٪ در استقرارهای کوهستانی و ۳۹٪ در گورستان‌ها و افزایش ۵۰٪ در استقرارهای واقع در دشت و کوهپایه‌ها را نشان می‌دهد. این تغییرات نشان می‌دهد که در دوره آهن II دشت‌ها و کوهپایه‌ها بیشتر مورد اقبال قرارگرفته و با افزایش جمعیت و نقاط اسکان مواجه بوده و کاهش کلی محوطه‌ها در گورستان‌ها و قلاع به چشم می‌خورد.

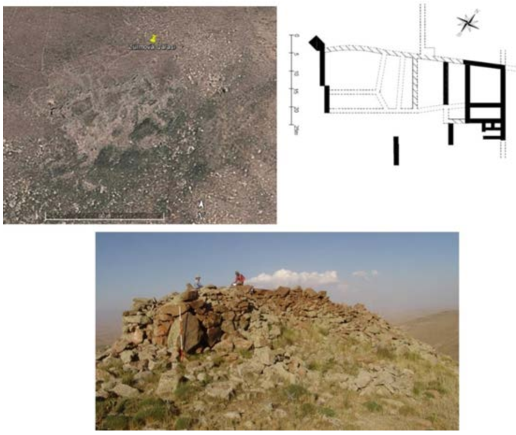

تصویر ۶. قلعه عصر آهنی ظلم‌آباد (ناصری ۱۳۹۸: ۳۲۶)

Fig 6. The Iron age fortress of Zulmabad (Naseri Someeh 2020: 326)

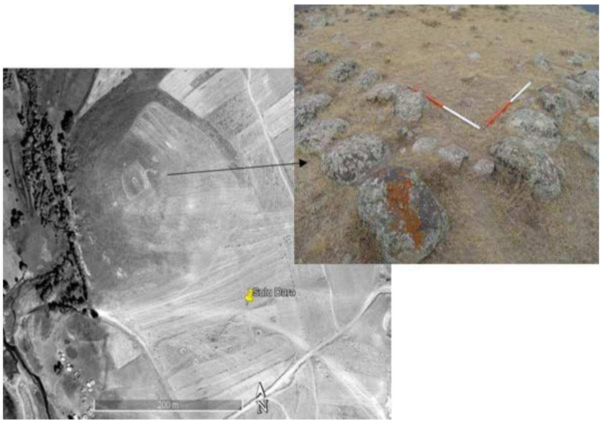

تصویر ۷. عکس ماهواره‌ای قلعه سولودره (ناصری ۱۳۹۸: ۳۲۳).

Fig 7. Aerial photo of Suludere fort (Naseri Someeh 2020: 323).

با توجه به بررسی محوطه‌های دوران آهن I و II، به نظر می‌رسد الگوی مکان‌گزینی محوطه‌ها به‌ویژه محوطه‌های استحکام‌بندی شده، ساختار معماری و همچنین شیوه تدفین آنها در منطقه کوهستانی قره‌داغ از بطن دوره مفرغ جدید به وجود آمده است (تصویر ۶-۸). درصد زیادی از سفال‌ها را نوع خاکستری تشکیل می‌دهد که اغلب در اشکال ظروف نیمه‌ظریف مانند کاسه و فنجان/لیوان دیده می‌شود. در ظروف نیمه‌ظریف سفال‌هایی با لعاب گلی قرمز (غیر اورارتویی) نیز به چشم می‌خورد. ظروف نخودی معمولاً به حالت زمخت و در اشکالی مانند خمره‌ها وجود دارد. بخشی از ویژگی‌های فرهنگ سفالی دوره مفرغ جدید به‌ویژه نقوش ناخنی و داغدار تداوم این موتیف‌های تزئینی را نشان می‌دهد. نقوش داغدار شطرنجی (مربع و لوزی) که اغلب در زیر لبه و بر روی بدنه کاسه‌ها اجراشده، در این دوره رواج بیشتری یافته است. از طرفی ظروف با شیارهای افقی موازی در زیر لبه نیز رایج شده است. این ظروف از شاخصه‌های سفالی شرق آناتولی در دوره آهن I شمرده می‌شود (Konyar 2004: 93-125). از ویژگی‌های مهم سفالی دیگر در این دوره می‌توان به سفال‌های لوله‌دار، کاسه‌های سوراخ‌دار در زیر لبه، دسته‌های دارای زائده شاخی شکل (تصویر ۹) و تزئین با خطوط افزوده عمودی اشاره کرد که نمایانگر ارتباطات با حوضه دریاچه ارومیه است.

تصویر ۸. قلعه لنبران با دیوارهای سنگی خشکه‌چین بزرگ (ناصری صومعه ۱۳۹۸: ۳۲۳).

Fig 8. Lenbaran fortress with drystone walls (Naseri Someeh 1398: 323).

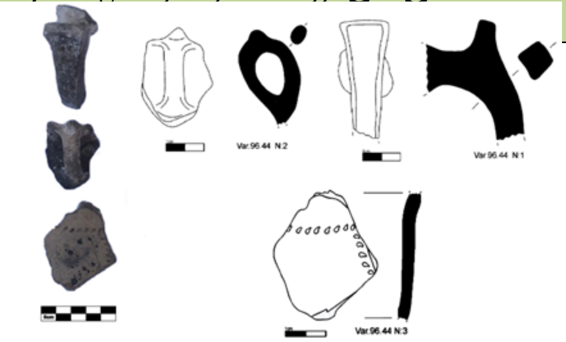

تصویر ۹. قطعات سفالی عصر آهن II (ناصری صومعه ۱۳۹۸: ۳۴۲).

Fig 9. Sherds belong to the Iron age II (Naseri  Someeh 2020: 342).

**۶-۳. دوره آهن III (اورارتو)**

دوران آهن III در شمال و غرب آذربایجان همزمان است با لشکرکشی اورارتوها به منطقه و فتوحاتی که از طریق خوانش کتیبه‌های درج‌شده شاهان اورارتویی در مناطق مفتوحه، با آنها آشنا شده‌ایم. بر اساس این کتیبه‌ها، با ورود سپاهیان پادشاهی اورارتو، قلاع و شهرها یکی پس از دیگری فتح شده‌اند. اورارتوها در منطقه قلاع جدید برای خودساخته و احتمالاً جانشین یا خراج‌گزاری در آنها اسکان داده‌اند (ناصری صومعه و همکاران ۱۳۹۴: ۱۵۶). دولت اورارتو با معیارهای خاص خود مخصوصاً در معماری سنگی (قلعه‌ها، خندق‌ها و ...) (Kroll, 2011)، سفالگری (به‌ویژه سفال قرمز صیقلی) (Erdem & Konyar, 2011: 170)، کتیبه‌های میخی، مذهب، آرامگاه‌های صخره‌ای برای طبقه حاکم و سیستم آب‌رسانی تعریف می‌شود. این معیارها با فاصله گرفتن از مرکز دولت و شهرهای بزرگ آن کم‌رنگ‌تر می‌شود (Köroğlu, 2011: 24-25).

از تمام این معیارها، تنها می‌توان به کتیبه اورارتویی سغندل و محوطه‌هایی در ورزقان اشاره کرد که حاوی سفال قرمز صیقلی اورارتویی (تصویر ۱۱) هستند و عناصر دیگر نیاز به کاوش و بررسی‌های بیشتر دارد. در کتیبه سغندل، ساردوری دوم شاه اورارتویی به تصرف ۲۱ قلعه، ۵۵ شهر و حاکمیت بر منطقه اشاره می‌کند (Salvini 1982: 36) (تصویر ۱۰). در بررسی میدانی ورزقان، تنها ۱۳ محوطه حاوی سفال قرمز نوع اورارتویی شناسایی شد (نقشه ۲E) که کاهش عجیب و شگفت‌انگیزی نسبت به دوره آهن II را نشان می‌دهد. البته محوطه‌هایی با تعداد قطعات اندک سفال قرمز نیز وجود داشته که با در نظر گرفتن آنها تعداد این محوطه‌ها به عدد ۲۵ نیز خواهد رسید ولی با توجه به شواهد سطحی کم و عدم اطمینان، از احتساب آنها در جامعه آماری خودداری شده است. هر ۱۳ محوطه شناسایی‌شده، به‌صورت محوطه‌های استقراری، شامل ۸ محوطه واقع در دشت یا کوهپایه و ۵ محوطه در نقاط مرتفع قرار گرفته و جالب اینکه هیچ‌گونه گورستانی منتسب به این دوره شناسایی نشد (نمودار ۶). این محوطه‌ها نسبت به محوطه‌های اصلی دوره‌های قبل در میانگین ارتفاع پایین‌تری بناشده و دسترسی بهتری به مسیرهای باستانی و گذرگاه‌های استراتژیک دارند.

تصویر ۱۰. سنگ‌نوشته ساردوری دوم (راست)، پلان قلعه عصر آهنی (وسط) و اورارتویی (چپ) در سغندل (Kleiss 1969:82)

Fig 10. Sarduri II inscription (right), plan of Iron age fortress (middle) and Urartian fortress (left) in Sıgındıl (Kleiss 1969: 82).

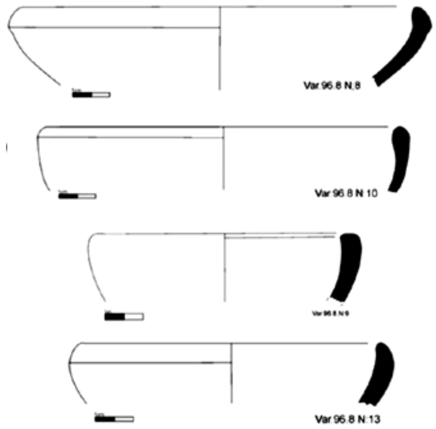

تصویر ۱۱. قطعات سفال قرمز اورارتویی از ورزقان (ناصری صومعه ۱۳۹۸: ۳۴۴).

Fig 11. Red-slipped Sherds belong to Urartian period-Varzeqan (Naseri Someeh 2020: 344).

## ۷. تحلیل و نتیجه‌گیری

بررسی‌های سطحی باستان‌شناختی توانایی‌های ویژه‌ای را از نظر مطالعات پراکندگی استقرارها و روابط میان آنها دارا هستند. بررسی‌ها می‌توانند اطلاعات کافی جهت درک هر چه بهتر و صحیح‌تر از چگونگی تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جوامع انسانی پیشین را در اختیار پژوهشگران قرار دهد (سبزی‌دوآبی و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۵) و زمینه لازم جهت انتخاب هوشمندانه محوطه‌های ارزشمند برای کاوش را مهیا سازند. در این بین مطالعات و بررسی‌های میدانی صورت گرفته در ورزقان نیز به منظور آماده‌سازی زمینه‌های لازم جهت مطالعات آتی، ثبت تحولات در گذر از هر دوره به دوره دیگر در رابطه با نوسانات جمعیتی، الگوی مکان‌گزینی و استقرار، شیوه معیشت و روش تدفین انجام گرفته است. همان‌طور که در متن اشاره شد، در دوره مفرغ قدیم منطقه ورزقان از نظر اسکان جوامع، چندان مورد توجه نبوده است. اینکه در منطقه‌ای مانند قره‌داغ به دلیل ارتفاع بالا، کمبود زمین‌های کشاورزی آبی، عدم وجود دشت‌های پرآب و فراخ و همچنین روزهای طولانی فصول سرد–به مدت حداقل ۶ ماه در سال- استقرارهای کورا-ارسی اندک باشد، طبیعی به نظر می‌رسد؛ چراکه بر اساس کاوش‌های صورت گرفته در منطقه، مناطق اشغال‌شده توسط جوامع کشاورز و دامدار

کورا-ارس عمدتاً در دشت‌ها و یا کنار رودخانه‌ها، نزدیک شریان‌های آبی دائمی بوده و این جوامع از این طریق کشاورزی خود را بهبود می‌بخشیدند (Edens 1995: 54; Kushnareva 1997: 43).

در دورۀ مفرغ میانی تغییرات محسوسی از نظر شیوه استقرار نسبت به دوره قبل در محوطه‌ها مشاهده می‌شود. با توجه به موقعیت محوطه‌ها قابل استنباط است که مکان‌گزینی محوطه‌ها تغییر کرده و با متروک شدن محوطه‌های منتسب به دوره مفرغ قدیم در دشت‌ها و کوهپایه‌ها، جمعیت منطقه در دوره مفرغ میانی تمایل به استقرار در ارتفاعات کوهستانی و خالی از سکنه یافته و برای اولین بار در منطقه (ورزقان)، شواهد اولیه ایجاد استحکامات دفاعی سایکلوپی در ارتفاعات و نیز ظهور گورستان‌های کلان‌سنگی (نوع کورگانی و کروملچ) دیده می‌شود. از آنجایی که در شمال‌غرب ایران کاوش‌های منسجمی در رابطه با مسئله انتقال از دوره مفرغ قدیم به مفرغ میانی صورت نگرفته، لذا ما نمی‌دانیم که چه بازه زمانی بین ترک محوطه‌های دائمی کورا-ارسی منطقه و ایجاد شیوه‌های معیشتی جدید به‌صورت کوچروی عشیره‌ای و استقرار در کوهستان‌ها و ظهور کورگان‌ها در منطقه طول کشیده است. در قفقاز دوره گذار مفرغ قدیم به میانی با ظهور کورگان‌های اولیه یا فرهنگ مارتکوپی-بدنی در محوطه‌هایی مانند آمیرانس گورا III، ایلتو، تسیخیاگورا، مینگه‌چویر و ولی-کنت شناخته می‌شود که به طور واضح یادآور سنت‌های کورا-ارسی و ترکیبی از عناصر فرمی و تزئینی جدید است (Smith *et al.* 2009: 52).

به هر روی، با توجه به داده‌های سفالی سطحی و همچنین کاوش گورستان قلعه بوینو ورزقان (هژبری نوبری ۱۳۹۶ب)، به نظر می‌رسد محوطه‌های منتسب به دوره مفرغ میانی ورزقان به اواخر دوره مفرغ میانی و اوایل دوره مفرغ جدید تعلق دارند. هر چند گورستان‌هایی وجود دارد که می‌توان آنها را به اوایل و اواسط دوره مفرغ میانی نسبت داد اما نبود داده‌های سطحی کافی، انتساب آنها را با شبهه مواجه می‌سازد. لذا به نظر می‌رسد در اوایل و اواسط دوره مفرغ میانی استقراری در منطقه وجود نداشته باشد و احتمالاً تنها جوامع کوچرو با گورستان‌های پراکنده حضور داشتند و رفته‌رفته استقرارهای کوهستانی در اواخر دوره مفرغ میانی شکل گرفته است. این مسئله می‌تواند بیان‌کننده تحولات اجتماعی در ابعاد گسترده در منطقه باشد که نشان‌دهنده اشغال اراضی مرتفع به وسیله عشایر دامدار است.

در دورۀ مفرغ جدید فرم استقرارها، مکان‌گزینی آنها و گونه‌شناسی قبور تفاوت چندانی با دوره میانی را نشان نمی‌دهد. افزایش تعداد استقرارها (مجموعه‌های قلعه-گورستان‌ها) جالب توجه‌ترین نکته این دوران است که می‌توان از آن با عنوان تغییرات معنادار جمعیتی یاد کرد. این تحول از نشانه‌های افزایش جمعیت منطقه و یا استقرار یافتن جوامع کوچرو دوره مفرغ میانی می‌تواند باشد. از آنجایی که نقاط استقراری همچنان در ارتفاعات غیرقابل کشاورزی آبی قرار دارند، لذا می‌توان تصور کرد که معیشت جامعه همچنان بر دامداری استوار بوده است. نکته مهم دیگر شکل‌گیری قلعه‌های نظامی اقماری و نقاط دیدبانی در اطراف قلعه‌های بزرگ با دیوارهای ضخیم سنگی و گاه چند لایه با قابلیت نقش مرکزی در این دوران است. قلعه‌های اقماری که معمولاً در اطراف آنها گورستان وجود ندارد و یا به‌صورت گورستان‌های کوچک یا گورهای پراکنده قابل مشاهده هستند. با توجه به این گفته‌ها، پس از فروپاشی فرهنگ کورا-ارسی، نخستین شواهد روشن برای پیچیدگی اجتماعی- سیاسی در شرق شمال‌غرب ایران در اواخر دوره مفرغ میانی/اوایل مفرغ جدید ظاهر

می‌شود. این شواهد به‌طور واضح با ظهور استقرارهای دائمی در اشکال مختلف استحکامات سنگی ساخته‌شده در ارتفاعات و گورستان‌های بزرگ مجاور آنها مشخص است. این شبکه‌های قلاع به هم مرتبط را می‌توان نخستین ساختارهای قدرت سیاسی دانست که سیستم حکومت‌های اولیه و کوچک محلی بعدی را که در کتیبه‌های اورارتویی از آنها نام‌برده شده، پایه‌ریزی نمودند.

اما تحولاتی مانند ترک محوطه‌های کورا-ارسی و شکل‌گیری جوامع کوچ‌رو در اوایل دوره مفرغ میانی و سپس ظهور و فراگیر شدن قلاع سایکلوپی با گورستان‌های عظیم کلان‌سنگی در مجاورت آنها (مجموعه‌های قلعه-گورستانی) به‌صورت تدفین‌های کروملچ و کورگانی در اواخر دوره مفرغ میانی و مفرغ جدید، بیش از آنکه همگام با تحولات دریاچه اورمیه باشد، مشابه و همگام با تحولات صورت گرفته در مناطق شمالی رود ارس در قفقاز است. فرهنگ سفالی رایج در ورزقان بیش از هر جایی مشابه منطقه کوهستانی قره‌باغ و فرهنگ سفالی قره‌باغ یا سوان-اوزرلیک است. در این دوره در جنوب و غرب حوضه دریاچه اورمیه، سفال‌های موسوم به خابور و اورمیه رایج بوده که عمدتاً از گورهای و استقرارهایی با فرم‌های متفاوت از حوزه کوهستانی قره‌داغ از نظر ساختار (قبور) و مکان‌گزینی (عدم اولویت ارتفاعات) به‌دست‌آمده است.

روند رو به رشد استقرارها در دوره آهن I در منطقه، به مانند دوره مفرغ جدید ادامه یافته و نوع استقرارهای کوهستانی و گورستان‌ها از نظر ماهیت، فرم و مکان‌گزینی تفاوت چندانی با گذشته نیافته است. تنها نکته قابل‌توجه در این دوره توجه به مناطق دشتی و کوهپایه‌ای است که در دوره مفرغ میانه و جدید چندان مورد توجه نبود. این مسئله را می‌توان نوعی ایجاد توازن در استقرارهای کوهستانی و مناطق دشتی با گرایش مجدد به کشاورزی آبی در مناطق مستعد پست و همچنین رسمیت فرایند نابرابری یا شکاف اجتماعی و شکل‌گیری طبقات اجتماعی با ایجاد دو گونه استقرار در محوطه‌های بدون حصار و محافظ واقع در دشت و استقرارهای داخل استحکامات دفاعی در نقاط مرتفع معنی کرد. با توجه به اینکه منطقه چندان مستعد کشاورزی آبی نیست، لذا اکثر این محوطه‌ها روستاهای خیلی کوچکی هستند که دامنه فعالیت‌های کشاورزی آنها نمی‌توانسته خیلی وسیع و گسترده باشد. همچنین اسکان در دشت‌ها می‌توانسته حاصل آرامش سیاسی منطقه و تغییر شیوه معیشت بخشی از جوامع دامدار به یکجانشینی و نیاز به غلات و محصولات کشاورزی دانست.

روند رشد استقرارها در دوره آهن II نسبت به دوره مفرغ قدیم تا جدید و آهن I معکوس می‌گردد. دقیقاً مشخص نیست چه عاملی موجب معکوس شدن این روند شده است. دلایلی مثل متروک شدن روستاهای کوچک و تجمع در روستاهای خاص و افزایش وسعت آنها، شیوع بیماری‌ها و تهدیدات برون‌مرزی از مناطق هم‌جوار مانند اورارتو و آشور و حتی اقوام شمال رود ارس از گزینه‌های قابل مطالعه هستند که البته تنها با کاوش‌های سامانمند و مطالعات مشابه قابل پاسخ است. ازآنجایی‌که در این دوره سکونت در دشت‌ها نسبت به آهن I افزایش‌یافته و کاهش محوطه‌ها در محوطه‌های کوهستانی و گورستان‌ها دیده می‌شود لذا گزینه‌هایی مثل جنگ و بیماری کم احتمال‌تر به نظر می‌رسد.

نکته مهم قابل اشاره در رابطه با گورستان‌ها و شیوه تدفین در دوره مفرغ میانی- آهن II در منطقه، تنوع فرمی قبور است. ۵ نوع تدفین در اشکال کورگانی، چهار چینه سنگی، مدور، صندوقی و دلمن در منطقه شناسایی گردیده است. قبور صندوقی به تعداد محدود در ۱ گورستان و قبور دلمن در ۲ گورستان در کنار

سایر گورها شناسایی گردیدند. ۶ گورستان از نوع کورگانی، ۵۲ گورستان حاوی قبور چهار چینه سنگی و ۳۶ گورستان حاوی قبور مدور سنگی است. لازم به ذکر است که در تعداد زیادی از گورستان‌ها چند نوع از این فرم قبور در کنار هم قرار دارند. هر چند که با توجه به کاوش‌های مختلف در منطقه و مناطق هم‌جوار همسایه به نظر می‌رسد که تمامی این اشکال قبور در بازه زمانی مفرغ میانی- آهن II استفاده شده است، اما با توجه به سطح پراکندگی سفال‌ها به نظر می‌رسد با فرا رسیدن دوره آهن از تعداد گورستان‌ها و قبور مدور سنگی کاسته شده و قبور چهار چینه متداول‌تر می‌گردد.

در دورهٔ آهن III منطقه قره داغ دستخوش تحولات سیاسی متفاوتی نسبت به دوره قبل می‌گردد. در این دوره بنا بر نوشته‌های شاهان اورارتویی در کتیبه‌های رازلیق (Benedict, 1965: 37)، نشتبان (Kleiss, 1972: 144)، شیشه (Bashash *et al*. 2001: 25) متعلق به آرگیشتی دوم (۷۱۳ ق.م) پسر روسا و سغندل متعلق به ساردوری دوم (۷۳۳-۷۵۰ ق.م) پسر آرگیشتی اول، تمامی این مناطق تحت سیطره اورارتوها قرار می‌گیرد. با توجه به مکان‌گزینی حک کتیبه‌های اورارتویی می‌توان مسیر حرکت و لشکرکشی شاهان اورارتو را از دره‌های میانکوهی منطقه قره‌داغ و در مسیر حرکت رود اهرچای که گذرگاه طبیعی شرق به غرب در کوهستان‌های قره‌داغ داخلی است، متصور شد. در کتیبه سغندل که بر روی صخره‌های مجاور قلعه عصر آهنی موسوم به زاغی داغی (در زبان محلی) حک شده است، شاه اورارتو از حمله به ناحیه کوهستانی پولوآدی (محتملاً ورزقان امروزی) و گشودن ۲۱ دژ و تصرف و نابودی ۵۵ شهر در یک روز سخن می‌راند (Salvini, 1982: 36). لذا کاهش شدید محوطه‌های آهن III را می‌توان در ارتباط با لشکرکشی اورارتو به این منطقه دانست و به دو صورت تعبیر نمود. نخست اینکه این هجوم طبق آنچه در کتیبه سغندل ذکرشده موجب ویرانی قلاع و ترک کامل محوطه‌های استقراری شده که امری بعید به نظر می‌رسد؛ و دوم اینکه پس از تغییرات حاکمیتی و جایگزین شدن اورارتوها در منطقه، مردم بومی کماکان با فرهنگ و تولیدات سفالی پیشین (سفال سیاه/خاکستری و نخودی دوره آهن II) ادامه حیات داده‌اند. فرض دوم در حفاری‌های منطقه قفقاز اثبات شده است (Smith *et al*. 2009: 31). بدین شکل که اسمیت و همکارانش با کاوش در محوطه‌های ارمنستان با هدف مطالعه انتقال قدرت از جوامع عصر آهن به اورارتو، تأکید دارند که تسلط اورارتوها بر این جوامع تغییر اجتماعی-سیاسی معنی‌داری نداشته و محوطه‌ها به میزان زیادی نشان‌دهنده ادامه لایه‌های فرهنگی و سبک‌های سفالی پیشین در دوره اورارتو است. به‌طوری که تنها ۱٪ سفال اورارتویی از این لایه‌ها به‌دست‌آمده و مابقی سفال‌ها ادامه سبک‌های پیشین است (Ibid: 32). لذا مبنی قرار دادن سفال قرمز اورارتویی بر تغییرات جمعیتی یا کاهش استقرارها در منطقه قره‌داغ به‌صورت عام و ورزقان به‌صورت خاص، بدون انجام کاوش‌های سامانمند، استنتاج‌های غلط را در پی خواهد داشت؛ بنابراین این مسئله در منطقه قره‌داغ نیازمند آزمون و خطاست و در شرایط فعلی، تنها برچیده شدن نظام‌های حکومتی کوچک محلی را می‌توان نتیجه حضور اورارتوها در منطقه دانست و نه کاهش شدید جمعیتی و شاخصه‌های فرهنگی.

در انتها بایستی گفت که بر اساس بررسی‌های انجام‌شده در منطقه، تراکم محوطه‌ها بیشتر در ارتفاعات و کمتر در دشت‌ها به چشم می‌خورد. در حقیقت از سویی توپوگرافی و شرایط زیست‌محیطی منطقه که کوهستانی با دشت‌های میان‌کوهی کوچک است، چنین وضعیتی را ایجاب می‌کند، و از سویی دیگر شرایط

سیاسی-اجتماعی منطقه قره‌داغ و مناطق همجوار در دوره مفرغ و آهن، جوامع این دوره را به این مناطق سوق داده است. ویژگی‌های جغرافیایی منطقه و الگوهای استقراری محوطه‌های بررسی‌شده، بیش از هر چیزی بیانگر تمایل این جوامع به دامداری در درجه اول و کشاورزی در درجه دوم است به‌گونه‌ای که در دوران معاصر نیز، اغلب ساکنان منطقه را عشایر دامدار در ارتفاعات یا زندگی کشاورزی مبتنی بر کشاورزی دیم و گله‌داری تشکیل می‌دهد. به نظر می‌رسد که بین اندازه مکان‌های باستانی، موقعیت مکانی آنها، هزینه ساخت و نگهداری و درجه پیچیدگی و اقتصادی آنها ارتباط نزدیکی وجود داشته باشد و در این رابطه، گمان بر این است که هر چه مکان بزرگ‌تر (علیزاده ۱۳۸۳: ۱۹۷)، ساخت و نگهداری آن پرهزینه و موقعیت ویژه‌ای داشته باشد، خدمات اداری و اجتماعی بیشتری ارائه می‌دهد و از این رو نسبت به مکان‌های کوچک‌تر، نظام اداری و اقتصادی پیچیده‌تری دارد. در این بین در هر یک از دوره‌های مفرغ جدید تا آهن III محوطه‌های بزرگ و استحکام‌بندی شده‌ای وجود دارد که نشانگر وجود قدرت یا قدرت‌های سیاسی و مدیریتی محلی در منطقه است. سیمای محوطه‌های شناسایی‌شده به نحوی نشانگر این موضوع است که استقرارهای واقع در دشت منطقه به شکل واحدهای روستایی بوده و استقرارهای واقع در ارتفاعات با توجه به دارا بودن دیوارهای دفاعی سنگی بزرگ، واحدهای سیاسی- نظامی بوده است.

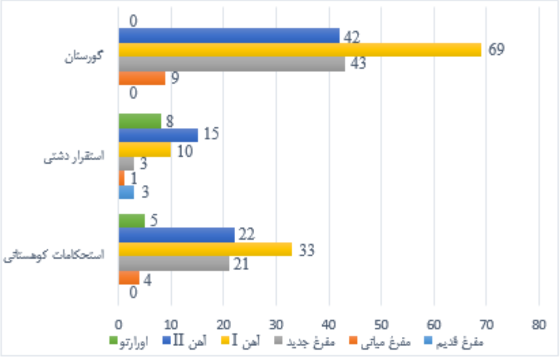


نمودار ۱) پراکندگی محوطه‌ها به تفکیک دوره و نوع محوطه.
Graph 1. Distribution of sites by period and type.

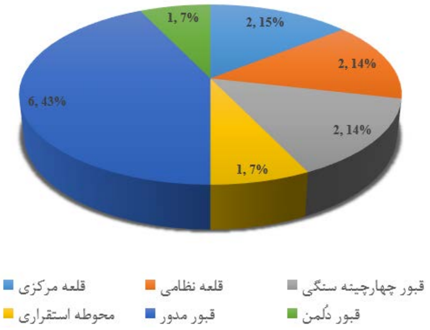


نمودار ۲) فراوانی انواع محوطه‌ها و گورستان‌های دوره مفرغ میانی.
Graph 2. Frequency of various Middle Bronze Age sites and cemeteries.

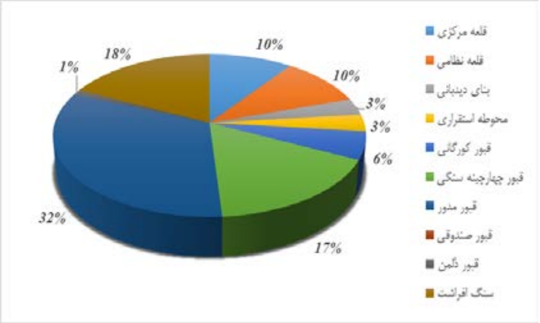


نمودار ۳) فراوانی انواع محوطه‌ها و گورستان‌های دوره مفرغ جدید.
Graph 3. Frequency of various Late Bronze age sites and cemeteries.

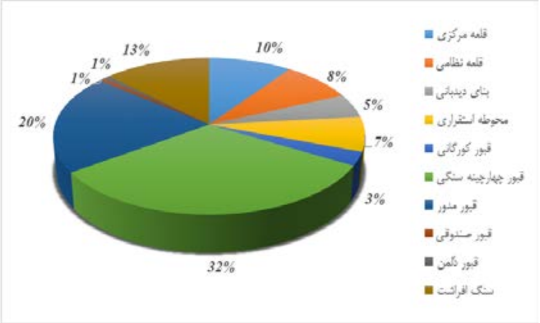


نمودار ۴) فراوانی انواع محوطه‌ها و گورستان‌های دوره آهن I.
Graph 4. Frequency of various Iron age I sites and cemeteries.

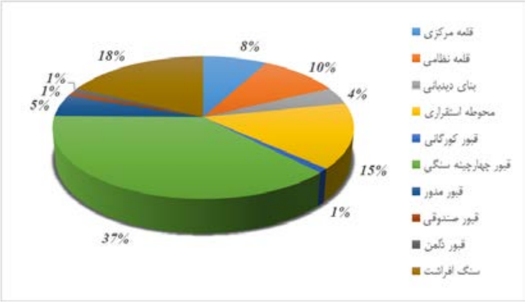


نمودار ۵) فراوانی انواع محوطه‌ها و گورستان‌های دوره آهن II.

Graph 5. Frequency of various Iron age II sites and cemeteries.

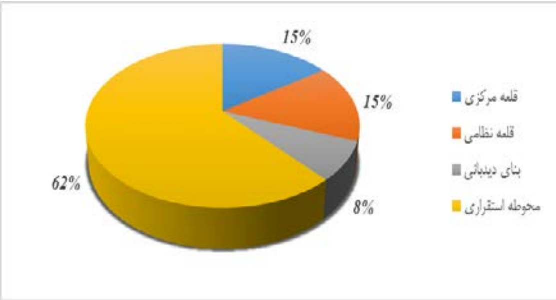


نمودار ۶) فراوانی انواع محوطه‌ها در دوره آهن III.

Graph 6. Frequency of various Iron age III sites.

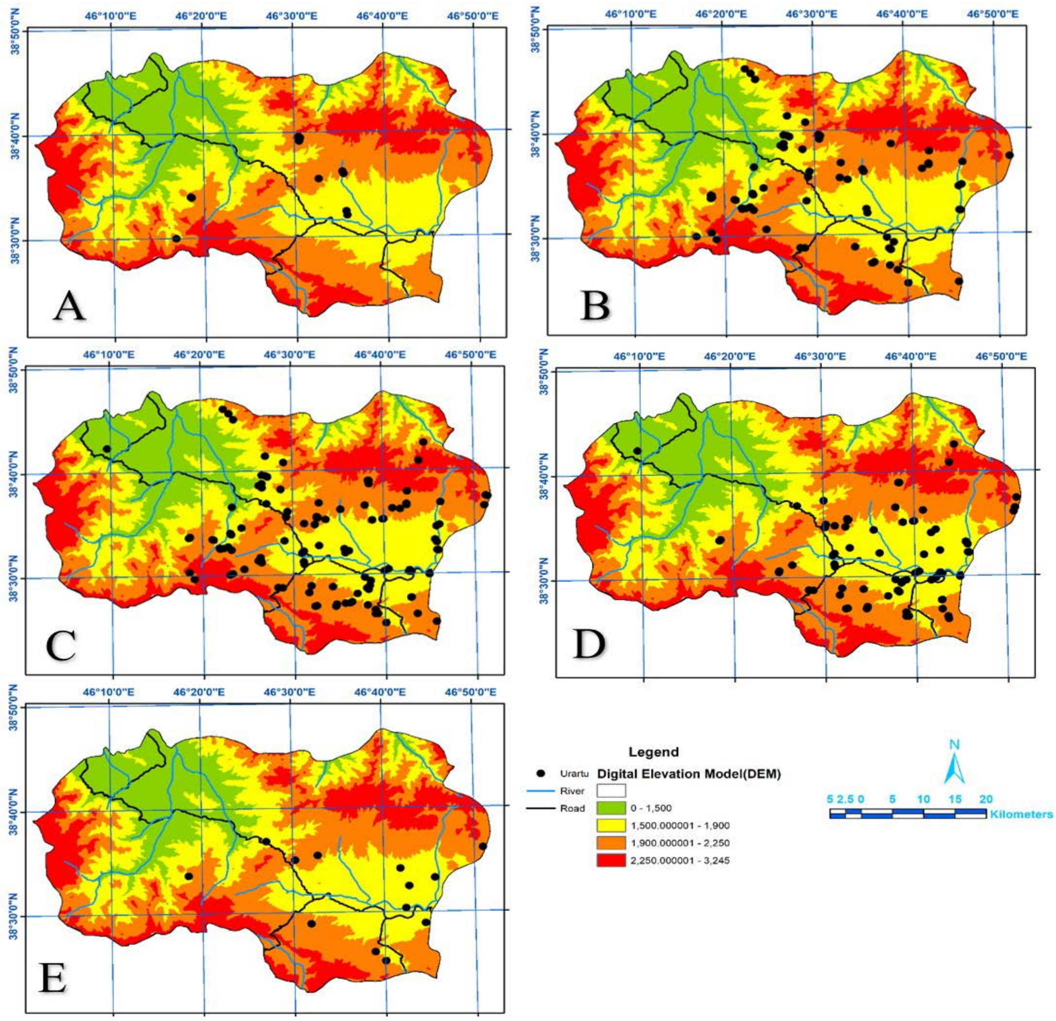


نقشه ۲) پراکندگی محوطه‌های دورهٔ مفرغ تا آهن در ورزقان به تفکیک دوره.

Map 2. The Distribution of the Bronze and Iron ge sites in Varzeqan region and beyond.

## منابع


ایروانی‌قدیم، فرشید،(۱۳۸۹)، *گزارش حفاری فصل اوّل کاوش باستان‌شناسی کورگان‌های جعفرآباد*، پژوهشکده باستان-شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

پورفرج، اکبر، (۱۳۸۶)، بازنگری عصر آهن شمال غرب ایران: مطالعه موردی شهریئری اردبیل و قلاع اقماری، رساله دکتری باستان‌شناسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

پورفرج، اکبر،(۱۳۹۱)، تبیین و گاهنگاری فرهنگ کورگان‌های شرق شمال‌غرب ایران؛ براساس بررسی و کاوش در قلعه بوینی یوغون نیر، *مجله مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۵، صص ۸۱-۵۹.

حاجی‌زاده، کریم،(۱۳۹۳)، *گزارش نهایی اولین فصل کاوش در گورستان قیزیل قیه مشگین‌شهر*، پژوهشکده باستان-شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

رضالو، رضا،(۱۳۸۶الف)، *ظهور جوامع با ساختار پیچیده سیاسی و اجتماعی در دوران مفرغ جدید در حوزه جنوبی رود ارس با بررسی موردی داده‌های باستان‌شناسی قلعه خسرو*، رساله دکتری باستان‌شناسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

رضالو، رضا،(۱۳۸۶ب)، *گزارش نهایی اولین فصل کاوش گورستان خانقاه گیلوان* پژوهشکده باستان‌شناسی ، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

رضالو، رضا،(۱۳۹۱)، *گزارش نهایی اولین فصل کاوش گورستان خرم‌آباد* مشگین شهر، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران سازمان میراث فرهنگی کشور.

رضالو، رضا و یحیی آیرملو،(۱۳۹۳)، فرهنگ دوران مفرغ جدید و آهن I دشت اردبیل مطالعه موردی قلعه خسرو و قلعه‌های اقماری، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۶، صص ۶۵-۸۴.

سبزی‌دوآبی، موسی؛ هژبری‌نوبری، علیرضا؛ خادمی‌ندوشن، فرهنگ؛ و موسوی‌کوهپر، سیدمهدی،(۱۳۹۷)، محوطه‌ها و استقرارهای پارتی شمال و شمال‌غربی استان لرستان، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۱۸، دورهٔ ۸، ۸۴-۱۰۲.

صدقی، ناصر،(۱۳۸۸)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ارسباران (قره‌داغ) در دوره‌ی معاصر*، تبریز، انتشارات اختر.

عبدالهی، حسن. ،(۱۳۸۵)، *مطالعه جغرافیایی دشت ورزقان: از خروانق تا دوپیق*، تبریز، انتشارات پژوهش‌های دانشگاه.

علیزاده، عباس،(۱۳۸۳)، *تئوری و عمل در باستان‌شناسی*. تهران، انتشارات میراث فرهنگی کشور.

ناصری‌صومعه، حسین، فیروزمندی، بهمن و محسن سعادتی ،(۱۳۹۴)، مطالعه و بررسی باستان‌شناختی گویجه قلعهٔ مراغه، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۱، صص ۱۴۷-۱۶۵.

ناصری‌صومعه، حسین،(۱۳۹۸)، *تحلیل اوضاع سیاسی-اجتماعی و جریانات فرهنگی منطقه قره‌داغ (ارسباران) در دوران مفرغ جدید و آهن بر اساس مطالعات باستان‌شناختی استحکامات کوهستانی شهرستان ورزقان*، رساله دکتری باستان‌شناسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

ناصری‌صومعه، حسین؛ هژبری‌نوبری، علیرضا؛ بختیاری، سحر،(۱۳۹۹)، مطالعه وتخمین نوسان‌های جمعیتی استقرارهای عصر مفرغ شهرستان ورزقان مبتنی بر مطالعات قوم باستان‌شناسی، *نامه انجمن جمعیت شناسی ایران*، سال ۱۵، شمارهٔ ۹۹، صص ۳۳۱-۳۶۰.

نیکنامی، کمال‌الدین و کاظم پور، مهدی،(۱۳۹۰)، *گزارش حفاری فصل اوّل کاوش باستان‌شناسی محوطه زردخانه*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا، (۱۳۷۹)، *گزارش مقدماتی دومین فصل کاوش در محوطه باستانی مسجد کبود تبریز*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۸۰)، *گزارش سومین فصل کاوش باستان‌شناختی محوطه باستانی مسجد کبود تبریز*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۸۱)، *گزارش چهارمین فصل کاوش باستان‌شناختی محوطه باستانی مسجد کبود تبریز*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۸۲الف)، *گزارش پنجمین فصل کاوش باستان‌شناختی محوطه باستانی مسجد کبود تبریز*، پژوهشکده باستان‌شناسی ، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۸۲ب)، *گزارش دومین فصل کاوش باستان‌شناختی محوطه شهریری*، پژوهشکده باستان-شناسی ، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۸۶)، *گزارش مقدماتی اولین فصل کاوش باستان‌شناختی گورستان لاریجان*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۸۷)، *گزارش مقدماتی دومین فصل کاوش باستان‌شناختی گورستان لاریجان*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۸۹)، *گزارش مقدماتی سومین فصل کاوش باستان‌شناختی گورستان لاریجان*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۹۶الف). *گزارش بررسی محوطه‌های عصر مفرغ جدید و آهن شهرستان ورزقان*، پژوهشکده باستان‌شناسی: سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.

هژبری‌نوبری، علیرضا،(۱۳۹۶ب)، *گزارش کاوش گورستان قلعه بوینو روستای روادانق شهرستان ورزقان*، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

هژبری‌نوبری، علیرضا؛ ناصری‌صومعه، حسین؛ مختاری‌پور، فاطمه؛ مهدی‌زاده، بهزاد، (۱۴۰۰)، تبیین ساختارهای اجتماعی جامعهٔ عصر آهن گورستان مسجد کبود تبریز، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دورهٔ ۱۱، شمارهٔ ۲۹، صص ۹۷-۱۱۸.

Abdullahi, H. 2006. Geographical study of Varzeqan plain: from Khoranagh to Dopiq. Tabriz: University Research Publications. [In Persian].

Abedi, A., Shahidi, H.K., Chataigner, C., Niknami, K., Eskandari, N., Kazempour, M., Pirmohammadi, A., Hosseinzadeh, J. and Ebrahimi, G. 2014. Excavation at Kul Tepe (Hadishahr), North-Western Iran, 2010: First Preliminary Report. *Ancient Near Eastern Studies*, 51, pp. 33-165.

Alizadeh, A. 2004. Theory and practice in archeology. Second Edition, Tehran: Research Institute of Cultural Heritage, Handicrafts & Tourism Publication. [In Persian].

Bashash, K. R., Biscione, R., Nobari, H., A and Salvini, M. 2001. Haldlis Garrison – Haldis Protection. The Newly Found Rock Inscription of Argishti II in Shisheh, Near Ahar (East Azerbaijan, Iran), *Studi Micenei ed Egeo-Anatolici* 43/1: 25-37.

Batiuk, S.D. 2013. The fruits of migration: Understanding the ‘longue duree’and the socio-economic relations of the Early Transcaucasian Culture. *Journal of Anthropological Archaeology*, *32* (4), pp. 449-477.

Belli, O., and Bahşaliyev, V. 2001. *Nahçıvan Bölgesi'nde orta ve son tunç çağı boya bezemeli çanak çömlek kültürü: Middle and late Bronze Age painted pottery culture in the Nakhichevan Region*. Arkeoloji ve Sanat Yayınları.

Benedict, W.C. 1965. Two Urartian Inscriptions from Azerbaijan. *Journal of Cuneiform Studies*, 19 (2), pp. 35-40.

Brown, T.B. 1951. *Excavations in Azarbaijan: 1948*. London: John Murray.

Burney, C.A. 1962. The excavations at Yanik Tepe, Azerbaijan, 1961 second preliminary report. *Iraq*, 24 (2), pp. 134-152.

Burney, C.A. 1964. The excavations at Yanik Tepe, Azerbaijan, 1962: third preliminary report. *Iraq*, 26(1), pp. 54-61.

Burney, C. 1970. Excavations at Haftavān Tepe 1968: First Preliminary Report. *Iran*, 8 (1), pp. 157-171.

Burney, C. 1972. Excavations at Haftavān Tepe 1969: Second Preliminary Report. *Iran*, 10 (1), pp. 127-142.

Burney, C. 1973. Excavations at Haftavān Tepe 1971: Third Preliminary Report. *Iran*, 11(1), pp. 153-172.

Burney, C. 1975. Excavations at Haftavan Tepe 1973: fourth preliminary report. *Iran*, 13(1), pp. 149-164.

Danti, M.D. 2013a. *Hasanlu V: The Late Bronze and Iron I Periods*. University of Pennsylvania Press.

Danti, M.D. 2013b. The late Bronze and early Iron age in northwestern Iran. In *The Oxford Handbook of Ancient Iran*.

De Morgan, H. 1905. *Recherches au Talyche persan en 1901, nécropoles des âges du bronze et du fer*.

Dyson Jr, R.H. 1956. Pennsylvania survey in Iran. *Archaeology*, 9(4), pp.284-85.

Dyson Jr, R.H. and Muscarella, O.W., 1989. Constructing the chronology and historical implications of Hasanlu IV. *Iran*, 27 (1), pp. 1-27.

Edens, C. 1995. Transcaucasia at the end of the Early Bronze Age. *Bulletin of the American Schools of Oriental Research*, 299 (1), pp. 53-64.

Erdem, A.Ü. and Konyar, E. 2011. Urartu Çanak Çömleği/Urartian Pottery. *Urartu Doğu'da Değişim/Transformation in the East, (Haz. K. Köroğlu-E. Konyar), Yapı Kredi Yayınları, İstanbul*, pp. 268-285.

Hajizadeh, K. 2014. *Final report of first season excavation in cemetery of Ghizil Ghaya (Qızıl Qaya) Meshkinshar*. Tehran: Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N.A. 2000. *Excavation at Iron Age Cemetry of Masjed-e Kabud (Göy Məçid/Blue Mosque) Tabriz: Second Priliminary Report,* Report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2001. *Excavation at Iron Age Cemetry of Masjed-e Kabud (Göy Məçid/Blue Mosque) Tabriz: Third Priliminary Report,* Report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2002. *Excavation at Iron Age Cemetry of Masjed-e Kabud (Göy Məçid/Blue Mosque) Tabriz: Fourth Priliminary Report,* Report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2004. *Excavation of the Shahriari Site at the Ardebil Province*. Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2005. *Excavation of the Shahriari Site at the Ardebil Province*. Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2007. *Priliminary Report of the First Season of Excavations at Larican Cemetery in Khodafarin,* Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2008. *Priliminary Report of the Secend Season of Excavations at Larican Cemetery in Khodafarin,* Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2010. *Priliminary Report of the Third Season of Excavations at Larican Cemetery in Khodafarin,* Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2017a. *Excavation at Cemetry of Qalaboynu-Varzeqan,* Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri, N. A. 2017b. *Preliminary report on the study of the Late Bronze and Iron Age in Varzaghan (Qara Dagh),* Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Hejebri Nobari, A., Naseri Someeh, H., Mokhtaripour, F., mehdizadeh, B. 2021. Explaining of the Concepts and Social Symbols (Social Structure) of the Iron Age Societies; Case Study: Tabriz Blue Mosque Cemetery. *pazhoheshha-ye Bastan shenasi Iran*, 11(29), 97-118.

Iravani G. F. 2010. *Preliminary Report of the First Season of Excavations in Jafar Abad Kurgans*, Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Kleiss, W. 1969. Beridt uberzwei er Kundun gsfahrten in nordwest-Iran. *AMI*, 2, pp. 7-119.

Kleiss, W. 1972. Bericht über Erkundungsfahrten in Iran im Jahre 1971. *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, 5, pp.132-242.

Kleiss, W. and Kroll, S. 1979. Ravaz und Yakhvali, zwei befestigte Plätze des 3. Jahrtausends. (R. et Y., deux sites fortifiés du III millénaire). *Archäologische Mitteilungen aus Iran Berlin*, 12, pp. 27-47.

Kohl, P.L. 2001. *Migrations and cultural diffusions in the later prehistory of the Caucasus*. Na.

Konyar, E. 2004. Doğu Anadolu Erken Demir Çağı Kültürü: Arkeolojik Kazı ve Yüzey Araştırmaları Bulgularının Değerlendirilmesi. *İstanbul Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü (Yayımlanmamış Doktora Tezi), İstanbul*.

Köroğlu, K. 2011. Urartu: Krallık ve Aşiretler. *Urartu Doğu'da Değişim, (Haz. K. Köroğlu-E. Konyar), Yapı Kredi Yayınları, İstanbul*, pp 12-53.

Kroll, S. 2011. İran'daki Urartu Şehirleri. *Doğu'da Değişim, (Haz. K. Köroğlu-E. Konyar), Yapı Kredi Yayınları, İstanbul*, pp. 150-172.

Kushnareva, K. K. 1997. *The southern Caucasus in prehistory: stages of cultural and socioeconomic development from the eighth to the second millennium BC* (Vol. 99). UPenn Museum of Archaeology.

Maziar, S. 2010. Excavations at Köhné Pāsgāh Tepesi, the Araxes Valley, Northwest Iran: First Preliminary Report. *Ancient Near Eastern Studies*, 47, pp. 165-193.

Medvedskaya, I. N., 1982. *Iran: Iron Age I*. BAR International Series, Oxford.

Muscarella, O.W. 1968. Excavations at Dinkha Tepe, 1966. *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art*, 27 (3), pp.187-96.

Naseri Someeh, H., Firouzmandi, B., Saadati, M. 2015, Archaeological Investigation of Göyce Qala: An Urartuian Castle in Maragheh Plain, Northwestern Iran. *Journal of Archaeological Studies*, 7(1), 147-165. [In Persian].

Naseri Someeh, H. 2020. *Analysis of Socio-Political Situation and Cultural actions of Qara Dagh (Arasbaran) district in the Late Bronze and Iron Age According to archaeological studies in Fortifications of the Varzeqan Area*". Ph.D. thesis. Tehran: Tarbiat Modarres University. [In Persian].

Naseri Someeh, H., Hejebri Nobari, A., Bakhtiari, S. 2020. Study and Estimation of Population Fluctuations of Bronze Age Settlements of Varzeqan Based on Ethno-archaeological Studies. *Journal of Population Association of Iran*, 15(29), pp: 331-360.

Naseri Someeh, H., Hejebri Nobari, A. & Niknami, K. 2021. Perspectives on the Structural Typology of The Late Bronze-Iron age Graves in Iranian Azerbaijan. TÜBA-AR Türkiye Bilimler Akademisi Arkeoloji Dergisi, 0 (29), 95-110.

Niknami, K. and Kazempour, M. 2011. A *Priliminary Report on the First Season of Excavations at Zardkhaneh Ahar*. Upublished report prepared for ICHHTO. *[In Persian]*.

Özfırat, A., 2001. *Doğu Anadolu Yayla Kültürleri (M.Ö. II. Binyıl)*, Arkeoloji ve Sanat Yayınları, İstanbul.

Özfırat, A. 2017. Highland Fortresses-Cemeteries and Settlement Complexes of Mt Süphan-Muş Plains in the Lake Van Basin: From the Middle Bronze to the Middle Iron Age (Urartu), *TÜBA-AR*, 20, pp. 51-78.

Pourfaraj, A. 2007. The revision of Iron Age in Northwestern Iran with case study on Shahar yeri site in Ardabil province and it’s around fortresses. *Ph.D. thesis*. Tehran: Tarbiat Modarres University. [In Persian].

Pourfaraj, A. 2012. Explaining Iranian north-west Kurgan's culture based on Nir Boynu Yoghon Castle excavation, *Journal of Archaeological Studies*, 4 (1): 59-81. [In Persian].

Rezaloo, R. 2007a. The Emergence of complex society during the late bronze age in Southern region of Aras River: Case study Qala Khosrow. *Ph.d thesis*. Tehran: Tarbiat Modares University [In Persian].

Rezaloo, R. 2007b. A *Priliminary Report on the First Season of Excavation at Gilavan Cemetery in Ardabil Province*. Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Rezaloo, R. 2013. A *Priliminary Report on the First Season of Excavations at Khoram Abad Cemetery in Ardabil Province*. Upublished report prepared for ICHHTO. [In Persian].

Rezaloo, R., Ayramloo, Y. 2014. The Late Bronze Age and Iron Age I Cultures in Ardabil Plain: Qalla Khosrow and Peripheral Castles. *pazhoheshha-ye Bastan shenasi Iran*, 4 (6), 65-84.

Sabzi, M. Hejebri, N, A. Hemati, A, E. Bahrami, M. 2018. Parthian Sites and Settlement in North and North Western of Lorestan Province. *pazhoheshha-ye Bastan shenasi Iran*, 8 (18), 83-102. [In Persian].

Sagona, A. 1984. *The Caucasian Region in the Early Bronze Age*. BAR International Series 214. 3 Vols. B.A.R., Oxford, England.

Salvini, M. 1982. Die Felsinschrift Sarduris II in Seqendel (Libliuni). *Archeologische Mitteilungen aus Iran*, 15, pp. 97-100.

Sedqi, N., 2009. Social and political history of Arasbaran (Qaradagh) in the contemporary period. Tabriz: Akhtar Publications.

Smith A.T., R. Badalyan, and P. Avetisyan. 2009. *The foundations of Research and Regional Survey in the Tsaghkahovit plain, Armenia, Archaeology and Geography of Ancient Transcaucasian Societies 1*. Chicago: Oriental Institute of the University of Chicago.

Smith, A.T. 1999. Late Bronze/Early Iron Age Fortresses of the Ararat and Shirak Plains, Armenia: Typological Gonsiderations. *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia*, 5 (3), pp. 73-97.

Young Jr, T.C. 1965. A comparative ceramic chronology for western Iran, 1500–500 BC. *Iran*, 3 (1), pp. 53-85.

Journal of Archaeological Studies
No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / Winter 2022

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"... University of Tehran

# Chronology and Functional Analysis of the Site Known as Qale-e Sam in the Historical Province of Masbazan (Ilam Province)

Younes Yousefvand[1] & Farshad Miri [2]

(307-330)

Received: 2, March, 2020; Accepted: 11, March, 2022

10.22059/jarcs.2019.288249.142774
Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297
https://jarcs.ut.ac.ir

## Abstract
Qaleh Sam is located in Holeylan district in Sirvan/Shirvan County in the northeast of Ilam province. This monument is one of the worthy Iranian architecture in the central Zagros cultural zone. Despite its importance, this monument is unknown until now. Qaleh Sam is located in Si'pelah canyon on the border of Lorestan and Ilam provinces. In Si'pelah, in addition to Qaleh Sam, remains some of the other buildings such as: a bridge, some military installations, a *Char Taq*, a water mill, and two ruined sites. The distribution pattern of these monuments in Si'pelah Canyon shows that they are related to Qaleh Sam, and they could be interpreted together. As the focal point of formation for the architetural complex in Si'pelah canyon the Qale Sam has archaeological and architectural values. The main structure of this monument consists of a residential building with a focal *char tag* in down and a fortress on top. Nevertheless, it has been neglected by researchers and its historical and functional nature remains unclear. The purpose of this paper is the introduction the Qale Sam by relying on archaeological findings and existing architectural evidence and evaluating and analyzing functional identity and its chronology. The research approach is historical and findings have been collected through field methods and the study of library texts. The study of archaeological and architectural findings of Qale Sam along with the study of its geographic location and the analysis of the spatial organization of all works in Si'pelah canyon show that Qaleh Sam has been a security residency of a high-grade person. The analysis of these monument in the regional context indicated that it has been built based on political and security objectives in a mountainous situation, with the creation of several military structures around it. Architectural elements, scattered pottery on surface, and stucco decorations used in the building show that Qale Sam was constructed in the late Sassanid period and the early Islamic centuries.

**Keywords**: Masbazan, Si'pelah, Qaleh-Sam, military architecture, Province of the Masbazan.

1. Corresponding Auther Email:Yyvand@gmail.com.
Ph .D. in Archeology, Lorestan University, Khorramabad, Iran.
2. Ph.D. Candidate in Archeology, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran.

## Intruducion

During the Islamic period, Masbazan has been one of the important districts of the Jebal province. In the historical texts, the geographical area of Masbazan is introduced to the north of the present-day province of Ilam. Historians and geographers of the early Islamic centuries have noted its economic prosperity (Estakhri, 1993:164; Yaghobi, 1964:44; Ibn-e- Khordadbeh, 1991: 33; Ibn-e- Hoghal, 1966: 105). Due to its environmental features and strategic location on the roads of Khuzestan and Mesopotamia to the west and center area of Iran, Masbazan has special importance in the Sassanid period and the early centuries of Islam. During this period, have been built many buildings with different functions in this area. One of the valuable architectural sites of Masbazan is "Qala-e-Sam" inside the Seipele strait. This site is located in the geographical coordinates of N: 47°00'33.8" & E: 33°39'16.2". The site is located 4 km northwest of Chambour Farkhivand village in the Holilan section of Sirvan county town. This site has been less opened and studied by archaeologists and little information is available about it. The purpose of this article is to review the archaeological and architectural evidence to determine its function and date of construction.

Qala-e-Sam consists of two parts: a) the fort, which is located on the highest level of a natural rock, and b) The residential part of the area, which is located at the bottom of the fort and consists of an interconnected set of various spaces centered on a domed Chartaq (Fig 2).

The fort is built on high cliffs with a good view of the surrounding area and overlooking the structures below it (Fig 3). The building includes entrances, stairs, fortifications, guardrooms, storage rooms and, several rooms, all of which are made of stone and gypsum mortar. The entrance of the building is located on the east side and through stairs, it is possible to access the interior of the fort. Inside the fort, there is evidence of several architectural spaces with different dimensions and sizes. The fort is fortified on the west and south sides by a high wall and semicircular towers along with it. Similar to these towers, have been identified in the Sassanid castle called "Divar Gach" in Qale-e Yazdgerd (Keall, 1967:103 & pl.IIIb). The lack of habitable architectural spaces inside the fort, its sloping and uneven surface, and it's overlooking of the surrounding environment and the downstream view of the gorge show the role of this structure as a surveillance and security part for the residential part of the Qala-e-Sam area.

This section consists of a series of interconnected rooms centered on focal Chartaq, built on two levels on natural ridges downstream of the fort (Fig 2&4). The entrance of the building is located on the north side of the complex, of which a wall, a room and, a staircase remain. The main center of this building is a domed space that is located in the center of the complex and, around it is a set of spaces with different dimensions, sizes and functions (Fig 5&8). In front of the domed space/ Domed Chartaq, there is an open area without a roof, which, as a courtyard, has made possible the spatial connection of different parts of the complex. The main entrance of the domed space is located on the east side, the walls on both sides of which are decorated with stucco. The presence of these decorations on both sides of the entrance of the domed space/Chartaq indicates the possible existence of covered space in the form of a porch or a second dome in front of the main domed space/ chartaq. Therefore, here we are faced with the well-known combination of porch and domed hall, which together with the surrounding rooms, forms a spatial unit whose axis surrounds the entire building and is considered the most important aspect and architectural appearance of the Qale-e Sam. All the spaces of this complex are made of stone and gypsum mortar. The rooms and spaces of this section are roofed by using domes, semi-domes and, crescent arches.

All the architectural features of Qale-e Sam are similar to the examples of the Sassanid period. The type of squinches of the dome, the shape of the dome, and its construction method is similar to the Sassanid examples in the buildings of Qaleh Dokhtar and Firoozabad in Fars Province (Huff, 1971: 223; Bier, 2006: 68; Besenval, 2000:202). Crescent arches (Fig6&7), are similar to Sassanid examples in Ctesiphon Palace and Ardeshir Palace in Firoozabad (Reuther, 1938: 643). The spatial composition used in the building- the combination of a porch with domed chartaqq is a well-known composition in the ceremonial architecture of the Sassanid period (Huff, 1971: 85). The stucco decorations (Fig 9 and Table 1) in terms of the type and the way of composition, show traces of stucco decorations of the Sassanid period (Vassegh Abbasi, 2018: 126; Kroger, 2017: 344). The Stuccos of Qala-e-Sam have similarities with the Stuccos of the early Islamic centuries, especially the examples of the Abbasid period, in terms of execution method, shallow

depth of patterns, and use of form and elegance of patterns (Scerrato, 1977: 234; Luigi Corsi, 2017: 87-88 & 93-95. Fig 5-9). The pottery obtained is similar to the pottery of the late Sassanid period and the early Islamic centuries (Fig 13 & Table 2).

Therefore, by putting together all these evidence and documents, for the time of construction of the Qala-e-Sam and its related structures, a period of time from late Sassanid to early Islamic periods is suggested.

Qala-e-Sam is built in a mountainous landscape and is suitable for biological enjoyment and natural defense facilities. Around the site is a collection of buildings and architectural structures with security-defense, service and, residential functions. The spatial composition of the muniments and the pattern of their distribution in the Sepelah strait show their functional relationship in a unit complex. The architectural features and pottery findings of these works confirm their relative timeliness. The location of Qale-e Sam in a difficult mountainous area, surrounded by natural obstacles and military structures, and its distance from big cities show the dominance of the security aspect of building it. According to the all features of Qala-e-Sam and its associated structures we can say that this muniument has been a security residence that due to the political and security reasons built by a rebellious prince or a local ruler in a strategic and secure position.

## Conclusion

Based on the architectural features of Qala-e-Sam such as dimensions and its size, several spaces, Stucco decorations, the location selected for its construction (ie above difficult heights) and the existence of defensive and security structures around it could be said the security aspects have prevailed to other possible functions. It was probably built by a high-ranking person (rebellious prince or local ruler) who, for political and security reasons, built his residence in a difficult and impassable mountainous area. According to the architectural elements used in the building (such as the semi-dome, the crescent arch, the shape and method of the dome, the circular towers attached to the walls) along with the ceramics and stucco could be said Qala-e-Sam and it′s related structures have been built in a period of time from the late Sasanian to the early Islamic centuries.

# گاهنگاری و تحلیل کاربری محوطهٔ موسوم به قلعه‌سام در ولایت تاریخی ماسبذان (استان ایلام)

**یونس یوسف‌وند**[۱]

**دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران**

**فرشاد میری**

**دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، مازندران، ایران.**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

علمی - پژوهشی

## چکیده

نواحی غرب ایران در طی دورهٔ ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و نزدیکی به مراکز حکومتی از اهمیتی ویژه برخوردار بوده‌اند. از جمله نواحی مهم غرب ایران طی این ادوار، می‌توان به ولایت ماسبذان اشاره کرد. طبق تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی دورهٔ ساسانی و اسلامی، ماسبذان به ترتیب در قالب ایالت‌های کُوَست خَوربَران و جبال قابل تعریف است که شهر سیروان/شیروان کرسی آن به شمار می‌رفت. بنا به نظر پژوهشگران در جغرافیای سرزمینی کنونی ایران، ماسبذان منطبق بر بخش‌های شمالی استان ایلام است. قابلیت‌ها و امکانات طبیعی بالای منطقه و موقعیت ارتباطی مناسب باعث شکل‌گیری و گسترش استقرارها و بناهای مهمی در آن شده است. «قلعه‌سام» یکی از آثار ارزشمند این ناحیه محسوب می‌شود که علی‌رغم اهمیت ویژهٔ آن (به لحاظ شاخصه‌های معماری) تاکنون ناشناخته مانده است. این بنا در تنگهٔ «سی‌پله» در محدودهٔ مرزی استان‌های لرستان و ایلام واقع شده است. قلعه‌سام از دو بخش مجزا (از نظر سازه‌ای) اما مرتبط با هم (از نظر کارکردی و تاریخ ساخت) تشکیل شده است؛ ساختار اصلی محوطه متشکل از بنای گنبددار آراسته به تزیینات گچبری در پایین دست محوطه و دژی مستحکم در بالادست آن است. هدف مقالهٔ حاضر آن است تا با اتکاء بر یافته‌های باستان‌شناختی و شواهد معماری موجود، ضمن معرفی و شناساندن قلعه‌سام، هویت کارکردی و گاهنگاری آن ارزیابی و مورد تحلیل قرار گیرد. رویکرد تحقیق تاریخی است و یافته‌ها با استفاده از روش یافته‌اندوزی از منابع کتابخانه‌ای و بررسی میدانی گردآوری شده‌اند. ویژگی‌های سازه‌ای و ریخت‌شناسی قلعه‌سام، بیانگر آن است که این بنا اقامتگاهی امنیتی متعلق به شخصی عالی‌رتبه بوده است. مشخصه‌های مکانی این بنا در ترکیب با سایر آثار موجود در تنگهٔ سی‌پله، نشان از غلبه انگیزه‌های سیاسی و امنیتی در ساخت آن دارد. عناصر معماری، سفال‌های پراکنده در عرصه و پیرامون محوطه و تزیینات گچبری به‌کار رفته در بنا، نشانگر ساخت آن در بازهٔ زمانی اواخر دورهٔ ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی است.

**واژه‌های کلیدی:** ماسبذان، تنگهٔ سی‌پله، قلعه‌سام، معماری نظامی، ولایت ماسبذان.

## مقدمه

در تقسیمات جغرافیایی دوره ساسانی بخش غربی ایران با عنوان کُوَست خُوربَران شناخته می‌شده است، یکی از مناطق مهم کوست خوربران در این دوره، استان ایلام/ لرستان پشتکوه بوده که در قالب دو ایالت به نام‌های ماسبذان و مهرجان‌گدک (مهرجان قذق) اداره می‌شده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۳۷؛ ۱۳۹۵: ۳۰). با فتح ایران توسط مسلمانان، اصطلاح «جبال» جایگزین واژهٔ خوربران گردید. مورخان و جغرافی‌نگاران سده‌های آغازین اسلامی، از ماسبذان به‌عنوان یکی از ولایت‌های آباد و مهم جبال یاد کرده‌اند که به خاطر رونق و شکوفایی اقتصادی آن، هر ساله مقدار قابل توجهی مالیات از آن دریافت می‌شده است(اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۴؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۰۳؛ ابن‌خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۳؛ یعقوبی، ۱۳۷۳: ۴۴؛ ابن حوقل ۱۳۴۵: ۱۰۵). لسترنج موقعیت ماسبذان را در باختر لُر کوچک، در مرز باختری عراق عجم می‌داند (لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۱۸)، که منطبق بر بخش شمالی استان ایلام است. کرسی و حاکم‌نشین ولایت ماسبذان شهر سیروان / شیروان بوده که موقعیت آن در روستای سرابکَلان در نزدیکی شهر لومار (مرکز شهرستان شیروان) در استان ایلام مکان‌یابی شده است (راولینسون، ۱۳۶۲: ۵۸- ۵۴). ماسبذان با مرکزیت شهر سیروان/شیروان، با توجه به برخورداری‌های زیست‌محیطی، نزدیکی آن به تیسفون و خوزستان و همچنین موقعیت راهبردی آن بر سر راه‌های خوزستان و میان‌رودان به غرب و مرکز ایران، در دوره ساسانی و

---

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: yyvand@gmail.com

سده‌های آغازین اسلامی اهمیت ویژه‌ای داشته است. یکی از آثار معماری ارزشمند این ناحیه، محوطهٔ موسوم به «قلعه‌سام» در داخل تنگهٔ سی‌پله است. هرچند تنگه سی‌پله به دلیل قرار داشتن در حاشیه راه مواصلاتی خوزستان و لرستان به غرب ایران، در گذشته مورد بازدید پژوهشگرانی که از این مسیر عبور کرده‌اند، قرار گرفته و این پژوهشگران به برخی آثار تنگه از جمله پل سی‌پله اشاره کرده‌اند (Stein, 1940: 238)، اما این منطقه تاکنون از تیررس مطالعات و پژوهش‌های دقیق و تحلیلی به دور مانده است. در بین آثار موجود در تنگه، بنای قلعه‌سام به خاطر ویژگی‌های معماری آن دارای اهمیت ویژه‌ای است، اما به دلیل موقعیت آن بر بالای ارتفاعات کوه سام کمتر مورد بازید و بررسی باستان‌شناسان قرار گرفته و اطلاعات اندکی در مورد آن موجود است. نخستین بار دمورگان ضمن انتشار چند تصویر از بنا، به آن اشاره کرده و اهمیت آن را متذکر شده است (Demorgan, 1894:360). برخی پژوهشگران ایرانی نیز به‌صورت گذرا به این بنا اشاره کرده و نظراتی در مورد کاربری و تاریخ آن ارائه کرده‌اند (افشار سیستانی، ۱۳۷۲: ۲۴۷؛ محمودیان، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۵؛ کابلی، ۱۳۹۴: ۱۷۹-۱۷۴). این بنا در تاریخ ۱۲/۱۷/ ۱۳۸۱ با شماره ۷۹۹۸ با نام «محوطه تاریخی قلعه‌سام» و با پیشنهاد قدمتی از دورهٔ اشکانی، ساسانی و قرون نخستین اسلامی در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است (پیرانی، ۱۳۸۱: ۱۵-۱). در پرونده ثبتی ضمن توصیف کلی بنا و تهیهٔ پلان و نقشهٔ برخی از فضاهای مجموعه، کاربری نظامی و مذهبی برای آن تعریف شده است. بی‌شک ساخته‌شدن بنای ستُرگ و ستبر در چنین موقعیت کوهستانی و ویژه‌ای، علاوه بر اینکه نشان‌دهنده موقعیت ویژه امنیتی و تدافعی تنگهٔ سی‌پله است، می‌تواند بازگوکنندهٔ وقایع تاریخی بازه زمانی ساخت بنا و انگیزه‌های قدرت‌طلبانه سازندگان آن نیز باشد. با این وجود تاکنون پژوهش دقیقی که اهمیت باستان‌شناختی محوطه و ماهیت تاریخی و کارکرد واقعی بنا را مشخص کند، صورت نگرفته است. مهجور ماندن قلعه‌سام در مطالعات باستان‌شناسی منطقه، ابهام در مورد ماهیت تاریخی و کاربری آن در کنار روند روزافزون تخریب بنا توسط قاچاقچیان، ضرورت انجام پژوهشی منسجم در مورد آن را فراهم کرده است. پژوهش پیش‌رو با طرح دو پرسش: ۱- اهداف ساخت بنای قلعه‌سام در این موقعیت جغرافیایی چه بوده و این بنا چه کاربری داشته است؟ ۲- بر اساس شواهد موجود، بنای معروف به قلعه‌سام در چه دوره‌ای ساخته شده است؟ به مطالعه این بنا پرداخته است.

**رویکرد پژوهش و روش گردآوری یافته‌ها**

این پژوهش از نوع تحقیقات بنیادی است که با بهره‌گیری از رویکرد تاریخی و به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی به مطالعهٔ بنا پرداخته است. گردآوری یافته‌ها به دو روش میدانی و اسنادی انجام گرفت. در ابتدا با بازدید میدانی از سطح محوطهٔ قلعه‌سام ضمن جمع‌آوری یافته‌های سفالی به ثبت و ضبط ویژگی‌های معماری و ریخت‌شناسی آن اقدام گردید. در این مرحله همچنین با بازدید از تنگهٔ سی‌پله، دید مناسبی از مجموعه آثار تنگه و چگونگی ارتباط فضایی آن‌ها با بنای قلعه‌سام به دست آمد. سرانجام با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و ترکیب آن با یافته‌های حاصل از بررسی باستان‌شناختی محوطه، به تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده، پرداخته شد.

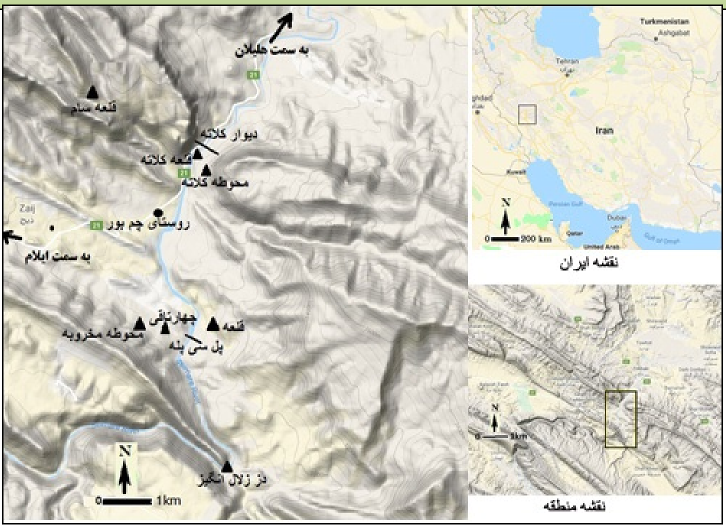


تصویر۱. موقعیت تنگه سی‌پله بر روی نقشه و نحوه پراکنش آثار موجود در آن (تصویر از نگارندگان).

Figure 1.The location of the Si’pelah strait and the distribution of the sites within the region. (By the authors)

## موقعیت جغرافیایی

تنگهٔ «سی‌پِلَه» از جمله عارضه‌های طبیعی شکل گرفته در منتهی‌الیه شمال‌غرب استان لرستان است که جریان رودخانه سیمرهٔ آن را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌کند(تصویر۱). بر اساس تقسیمات سیاسی کنونی، بخش شرقی تنگه در محدودهٔ استان لرستان و بخش غربی آن در محدودهٔ استان ایلام قرار می‌گیرد. محوطهٔ «قلعه‌سام» در بخش غربی تنگه و بر رأس دیواره‌هایی که از سه طرف به‌وسیلهٔ قله‌های کوه سام احاطه‌شده، شکل گرفته است. این اثر در مختصات جغرافیایی (N:47°00'33.8" و E:33°39'16.2") و به فاصلهٔ ۴ کیلومتری شمال‌غرب روستای چم‌بورِ فَرخیوند(از توابع بخش هلیلانِ شهرستان شیروان) قرار دارد. در مجاورت ضلع شمالی بنا چشمه‌ای دائمی جریان دارد. امروزه از آب این چشمه برای تأمین مصارف خانگی و آشامیدنی روستای چم‌بور استفاده می‌شود. دسترسی به محوطه از سمت شرق تنگهٔ سی‌پله و پس از طی مسیری پر پیچ و خم با شیب تند امکان‌پذیر است. در چشم‌انداز پایین‌دست بنای قلعه‌سام و در کف دره‌ای که رودخانهٔ سیمره در آن جریان دارد، مجموعه‌ای از آثار شامل تعدادی قلعهٔ کوچک، آسیاب، بقایای دو محوطهٔ مخروبه، پل و دیوار باقی مانده است، اکثر آن‌ها امروزه بخشی از محدودهٔ استان لرستان به شمار می‌روند.

Figure 2. Qale-e Sam site. View of east(by the authors) تصویر۲. محوطه قلعه سام. دید از شرق (تصویر نگارندگان).

## محوطهٔ قلعه‌سام: عناصر کالبدی

فضاهای معماری محوطهٔ قلعه‌سام در دو سطح ارتفاعی ساخته شده‌اند؛ در بالاترین سطح و بر روی دماغهٔ طبیعی صخره‌ای که دنباله کوه سام است، دژ قرار دارد. در پایین دست آن یک سازه متشکل از مجموعهٔ به‌هم پیوسته‌ای از فضاهای متعدد با محوریت چهارطاق گنبددار ساخته شده است(تصویر۲).

### دژ قلعه‌سام

دژ بر روی صخره‌ای مرتفع با دید مناسب به محیط پیرامون و سازه‌های پایین دست آن ساخته شده است، در طراحی و ساخت آن سعی بر این بوده که از ساختار طبیعی موجود در جهت امکانات تدافعی آن نهایت استفاده را ببرند. بنا شامل ورودی، پلکان، برج و بارو، تیرکش، اتاقک‌های نگهبانی، انباری و تعداد معدودی اتاق است که همگی با مصالح لاشه‌سنگ و ملات گچ نیم‌کوب ساخته شده‌اند (تصویر۳). ورودی بنا در سمت شرق قرار دارد که با توجه به ارتفاع صخره، به وسیلهٔ پلکان دسترسی به فضای داخلی دژ را امکان‌پذیر می‌ساخته است. ضلع غربی دژ را با کشیدن دیواری بلند و قطور و برج‌های نیم‌دایره‌ای توپر (سُلب) در امتداد آن مستحکم کرده‌اند (تصویر۳ سمت راست). برج‌ها خیلی نزدیک به هم ساخته شده‌اند که این عامل علاوه بر آنکه قدرت دفاعی ساکنان قلعه را افزایش می‌دهد، بر زیبایی و چشم‌نوازی نمای بنا افزوده است. مشابه این برج‌ها، در قلعهٔ ساسانی موسوم به «دیوار گچ» در قلعه یزدگرد شناسایی شده است ( Keall, 1967: 103 & pl.IIIb). بیشترین ارتفاع باقی‌مانده دیوار در ضلع غربی به ۷ متر، و طول آن به حدود ۲۰ متر می‌رسد. بِر بیرونی دیوار با قرار دادن سطح صاف سنگ‌ها در نمای آن و در نهایت دقت کار شده است. نمای داخلی آن نیز با طاق‌نماهای هلالی دو طبقه ساخته شده است (تصویر۳ چپ).

تصویر۳. دژ قلعه‌سام(راست). نمای داخلی دیوار دژ که با طاقگان مطبق مستحکم شده است(چپ). (تصویر از نگارندگان).

Figure 3. Qale-e Sam fortification (right). Interior view of the forterss wall, which reinforced with matching arches( Left side) ( by the authors)

این طاقگان مطبق، ضمن اینکه نقش کارکردی مردگرد/جان‌پناه را دارد، به طرز قابل توجهی از حجم مصالح کاسته و به‌عنوان یک عنصر زیبایی‌شناختی نیز سطح دیوار را از یکنواختی خارج کرده است. به‌علاوه با توجه به گردش آن در جهات مختلف، امکان دفاع مناسب‌تر از قلعه را فراهم می‌کرده است. عنصر مردگرد در اکثر قلاع و حتی کاروانسراهای مناطق کوهستانی ایران و از جمله لرستان به‌کار رفته است. در امتداد دیوار غربی دژ، دو اتاق مستطیل شکلِ موازی و یک اتاقک نگهبانی ساخته شده است. دیوار قلعه در ضلع جنوبی با توجه به شکل طبیعی صخره با کمی انحناء به طرف داخل دژ ادامه پیدا می‌کند و در بعضی قسمت‌های آن، شواهدی از طاق‌نماهای هلالی دیده می‌شود. در امتداد این دیوار نیز تعدادی اتاقک نگهبانی و یک اتاق بزرگ‌تر با پوشش گهواره‌ای به ابعاد ۴۶۰×۲۵۰ سانتی‌متر، با ورودی به سمت شرق ساخته شده است. با توجه به ابعاد و موقعیت آن در مرکز فضای دژ، می‌توان آن را به‌عنوان یک فضای قابل سکونت در نظر گرفت. این

اتاق در کنار پرتگاهی ساخته شده است که با بهره‌گیری از یک دیوار باریک، اقدام به ساختن جان‌پناهی برای آن کرده‌اند تا به این وسیله افراد مستقر در آن، هم از خطر پرت شدن از صخره در امان باشند و هم از تیرس حملهٔ دشمن محفوظ بمانند. به همین دلیل فضای ایجاد شده به صورت یک راهروی باریک به طول ۱۲ متر و عرض ۴۰ سانتیمتر دیده می‌شود. در ضلع شمالی دژ به دلیل شیب بسیار تند صخره و غیر قابل نفوذ بودن آن تمهیدات امنیتی کمتری لحاظ شده و فقط در دو نقطه با استفاده از فضای بین صخره‌ها و کشیدن دیواری باریک، اقدام به ساختن دو اتاقک با تیرکش‌هایی به قطر ۳۰ سانتی‌متر کرده‌اند. در ضلع شرقی دژ تمام فضاهای قابل نفوذ را تا پایین صخره دیوارکشی کرده‌اند. در قسمت‌های هموار شواهدی از چند فضای معماری با ابعاد و اندازه‌های متفاوت به چشم می‌خورد که ارتباط بین آن‌ها و فضاهای واقع در ضلع غربی از طریق پلکانی میسر می‌شده است. کمبود فضاهای معماری قابل سکونت در درون دژ، سطح شیب‌دار و ناهموار آن و مشرف بودن بنا به محیط پیرامون و چشم‌انداز پایین دست تنگه، نقش دیده‌بانی و امنیتی این سازه را نشان می‌دهد که می‌توانسته در مواقع لزوم مورد استفاده ساکنان بخش مسکونی محوطه قرار بگیرد؛ به‌ویژه اینکه در مجاورت بخش مسکونی قرار دارد و به وسیلهٔ پلکان ارتباط آن‌ها برقرار می‌شده است.

**بنای گنبددار**

این بخش شامل مجموعه‌ای از اتاق‌های به‌هم پیوسته با محوریت فضای گنبدداری است که در دو سطح و بر روی پشته‌ای طبیعی در پایین دست دژ ساخته شده‌اند(تصویر۴). دسترسی به ضلع شمالی مجموعه و پس از عبور از یک فضای احتمالاً نگهبانی، میسر می‌شود. از این سامانهٔ بازرسی بخش‌هایی از یک دیوار و اتاق مجاور آن بر جای مانده است. در مقابل این ورودی، پلکانی قرار دارد که جهت دسترسی به فضاهای سطح دوم ساخته شده که هنوز رد و شواهد آن قابل پیگیری است. به‌منظور رسیدن به سطحی صاف و هموار برای ساخت اتاق‌های ردیف اول، ابتدا قسمت‌های ناهموار را با لاشه‌سنگ و ملات گچ بالا آورده‌اند و سپس اقدام به ساخت و ساز کرده‌اند؛ همچنین در قسمت‌هایی که به جهت شیب زیاد و جنس خاک احتمال رانش و ریزش بنا وجود داشته، با احداث پشت‌بندهای مدوری به مقاوم‌سازی بنا پرداخته‌اند. به علت قرار گرفتن اتاق‌های سطح اول در شیب تند تپه و عدم وجود هرگونه شاهدی که دسترسی مستقیم به فضاها را نشان دهد، به احتمال قوی دسترسی به آن‌ها از طریق فضاهای سطح دوم صورت می‌گرفته است.

تصویر۴. مجموعه مسکونی محوطهٔ قلعه‌سام(نگارندگان).

Figure 4. Residential Complex of the Qale-e Sam site (by the authors)

فضاهای سطح اول، مجموعه‌ای متشکل از ۱۳ اتاق است که در دو ردیف پشت سر هم با محور شمالی–جنوبی قرار دارند (تصویر۵). از چهار فضای ابتداییِ ردیف اول (از سمت شمال) تنها یک اتاق نسبتاً سالم باقی مانده و مابقی آن‌ها به شدت تخریب شده‌اند. اتاق مذکور با جهت شرقی-غربی و ابعاد ۲/۶۰×۳/۲۰ متر، با ترکیبی از نیم‌گنبد و تاق گهواره‌ای مسقف شده است. نیم‌گنبد با لایهٔ ضخیم از گچ اندود شده و روی دو فیلپوش اجراء شده است(تصویر۶). ورودی اصلی این اتاق را بعدها با استفاده از لاشه‌سنگ و گچ مسدود کرده‌اند که می‌تواند دلیلی بر کاربری مجدد از آن در مراحل یا دوره‌های بعدی باشد. مسقف کردن فضاهای معماری با استفاده از نیم‌گنبد و تاق گهواره‌ای شیوه‌ای بدیع و نو در شیوه طاق‌زنی محسوب می‌شد، که در این بنا به‌کار رفته است. استفاده از نیم‌گنبد به تنهایی در سقف طاقچه‌های قصر ساسانیِ بیشاپور (Ghirshman, 1938: 12-19)، تعدادی از فضاهای بنای سروستان فارس (بیر، ۱۳۸۵: ۶۸؛ بزنوال، ۱۳۷۵: ۲۰۲) و همچنین در برخی از مساجد قرون اولیه اسلامی مانند مسجد فهرج (پیرنیا، ۱۳۴۸: ۱۰۵) و مسجد جامع اصفهان (Galdieri, 1972: 126) به‌کار رفته است. مماس با بر شمالی یکی از اتاق‌ها، فضای L شکل کوچکی وجود دارد که به عمد فضای داخلی آن را تا نزدیک سقف با توده‌ای از ملات گچ و قلوه‌سنگ پر کرده و سقف آن را به حالت کانه‌پوش درآورده‌اند. این کار احتمالاً دلالت بر مرحلهٔ جدیدی از سکونت در این محوطه دارد. دیگر فضاهای ردیف اول شامل راهرو و یک مجموعهٔ ۵ اتاقی با ویژگی‌ها و ابعاد نسبتاً یکسان است(تصویر۵). راهرو دارای ابعادی برابر با ۱/۸۰× ۱/۳۰×۳/۲۰ متر است که آثار قالب یا تویزه‌های چوبی بر سقف گهواره‌ای و دیوارهٔ آن مشاهده می‌شود. فضاهای پنج‌گانه در محور شرقی–غربی با ابعاد ۲/۲۰×۳/۷۰ متر ساخته شده‌اند که ارتباط آن‌ها از طریق ورودی‌های هم‌راستا/ تودرتو به طول و عرض ۱/۲۰ متر صورت می‌گیرد. دو تا از اتاق‌ها دچار تخریب جدی شده‌اند به طوری که فقط پی و بقایای اندکی از دیواره‌های آن‌ها قابل مشاهده است، اما سه فضای دیگر نسبتاً سالم هستند. ریخت‌شناسی و ویژگی‌های معماری یکسان سازه‌های فوق نشان از کاربری همسان آن‌ها دارد. سقف این اتاق‌ها نیز با تاق‌های گهواره‌ای از نوع بیز کند پوشانده شده است(تصویر۷). این شیوه طاق‌بندی از ویژگی‌های معماری دورهٔ ساسانی است که به علت مقاومت بیشتر در برابر بارهای عمودی وارد بر قوس در اکثر بناهای شناخته شدهٔ این دوره مانند تیسفون (Lacoste,1954:202)، قلعه‌دختر (Huff,1971:243)، فیروزآباد (Reuther, 1938: 501)، و تخت‌سلیمان (Naumman,1974: 276)، به‌کار رفته است.

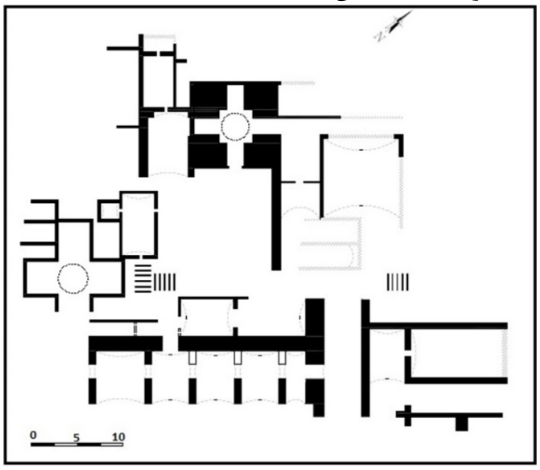


تصویر۵. پلان مجموعه مسکونی محوطهٔ قلعه‌سام. Figure 5. Plan of residential complex of the Qale-e Sam (By the authors)

تصویر۶. ترکیب نیم‌گنبد و ایوان در بخش شرقی مجموعه مسکونی. (تصویر از نگارندگان).

Figure 6. Combination of dam and porch in the eastern part of the residential complex.(by the authors)

فضاهای ردیف دوم (از سطح اول) یک اتاق چلیپایی به همراه دو اتاق مستطیلی و یک راهروی باریک و نسبتاً بلند را در برمی‌گیرد. ساختار اتاق چلیپایی، شامل یک فضای مرکزی چهارگوش با پوشش گهواره‌ای به ابعاد ۲/۲۰×۲/۵۰ متر و چهار تورفتگی با ابعاد و اندازه‌های متفاوت است. بزرگ‌ترین آن‌ها، تورفتگی غربی با ابعاد ۲×۳/۸۰ متر است که در سقف آن حفرهٔ مدوری (با هدف نورگیری از سقف) به قطر ۵۰ سانتی‌متر وجود دارد. تمام فضای داخلی این اتاق با لایهٔ ضخیمی از گچِ قالب‌گیری شده به ضخامت ۷ سانتی‌متر، اندود شده است. با توجه به فرم چلیپایی و تلاشی که برای نورگیری بنا (به‌عنوان تنها مدرک در کل مجموعه) از سقف صورت گرفته است، احتمالاً این اتاق به‌عنوان یک فضای خصوصی و یا مذهبی در مجموعه کاربرد داشته است.

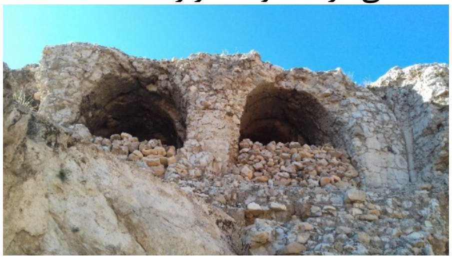

تصویر۷. نمونه‌های از تاق‌های به‌کار رفته در سقف فضاهای قلعه‌سام. (تصویر از نگارندگان).

Figure 7. Examples of the arches used on the roof of the spaces of Qale-e Sam(by the authors)

اتاق‌های سطح اول و دوم به وسیلهٔ یک پلکان دو طرفه واقع در انتهای ضلع جنوبی بنای گنبدار، به هم مرتبط می‌شوند. ساختار اصلی پلکان تخریب‌شده، ولی شواهدی از رگ‌چین‌های آن قابل رؤیت هست. یک رشته از پلکان‌ها مستقیماً به اتاق بزرگ و مستطیل شکلی با راستای شرقی-غربی به طول ۶ و عرض ۲/۵۰ متر منتهی می‌شود. ارتفاع قابل مشاهده از این اتاق به ۲/۶۰ متر می‌رسد و به مانند بیشتر فضاهای این مجموعه با تاق گهواره‌ای مسقف شده است. روش طاق‌زنی این فضا به این صورت است که پاتاق قوس را ۵ تا هفت سانتی‌متر به صورت پله‌ای از سطوح دیوارهای حمال جانبی جلو زده‌اند که در اصطلاح معماری به آن چونه می‌گویند. رویتر این شیوهٔ طاق‌زنی (جلو بردن طاق یا قوس نسبت به دیوارهای باربر) را ویژگی بارز روش طاق‌زنی بنای قصر شیرین معرفی می‌کند (رویتر، ۱۳۸۷: ۶۶۳). همچنین می‌توان این شیوه را با اندک تفاوتی در جزئیات، در بنای ساسانی قلعه‌گوری رماوند مشاهده کرد (حسن‌پور، ۱۳۹۵: ۵۵).

پلکان دیگر به هستهٔ اصلی مجموعه یعنی فضای چلیپایی گنبددار و اتاق‌های پیرامون آن ختم می‌شود که مهم‌ترین و با اهمیت‌ترین فضای محوطهٔ قلعه‌سام است. علی‌رغم دخل و تصرفات انسانی و طبیعی، بیشتر قسمت‌های گنبد آن سالم باقی مانده است. ساختار این بنا عبارت‌اند از: یک چهارطاق مرکزی با نقشهٔ مربع به ابعاد ۵×۶ متر که در میانهٔ هر یک از چهار ضلع آن، یک فرورفتگی به عرض ۳/۶۰ و عمق ۲/۲۰ متر قرار دارد (تصویر۵ و تصویر۸). گنبد آن با استفاده از فلیپوش‌های بزرگ و عریض و از روی هم قرارگرفتن ۵ لایه گچ و لاشه‌سنگ به‌صورت دورچین اجرا شده است. ضخامت جرزهای گنبد به ۲۲۰ سانتی‌متر می‌رسد. به‌دلیل

انباشت آوار در کف بنا ارتفاع دقیق گنبد مشخص نیست، شیوهٔ اجرای گنبد، نوع گوشه‌سازی و مصالح مورد استفاده در ساخت آن‌که لاشه سنگ و ملات گچ است، مشابه گنبدهای ساسانی در بناهای قلعه‌دختر و فیروزآباد فارس (Huff, 1971: 223)، است. تورفتگی ضلع شمالی، ارتباط فضای مرکزی را با اتاق‌های کوچکی که در مجاورت آن قرار دارند، امکان‌پذیر می‌سازد. ورودی اصلی فضای گنبددار در ضلع شرقی قرار دارد. در این قسمت ازاره‌های دو طرف ورودی با استفاده از نقوش گچبری تزیین شده‌اند، وجود این گچبری‌ها در دو طرف ورودی گنبدخانه دلالت بر وجود احتمالی فضایی سرپوشیده به صورت ایوان یا گنبدخانه دومی در مقابل گنبد اصلی دارد؛ این نکته را ضخامت و امتداد دیوارهای متصل به فضای گنبددار در جهت شرق تقویت می‌کند. در جلوی آن محوطهٔ باز و بدون سقفی دیده می‌شود که به‌عنوان میانسرا، ارتباط فضایی بخش‌های مختلف مجموعه را امکان‌پذیر می‌کرده است.

تصویر۸. گنبد فضای مرکزی قلعه‌سام. (تصویر از نگارندگان). Figure 8. Dom of the central space of Qale-e Sam(by the authors)

اگر حدس ما با توجه به شواهد موجود و نقشهٔ کف بنا، درست باشد، در اینجا با ترکیب شناخته شدهٔ ایوان و تالار گنبددار مواجه هستیم که به همراه اتاق‌های متناظر در هر طرف، یک واحد فضایی را شکل می‌دهد که محور آن بر کل بنا احاطه دارد و مهم‌ترین جنبه و نمود معمارانهٔ محوطهٔ قلعه‌سام محسوب می‌شود. ترکیب ایوان با تالار گنبددار چلیپایی که نقشه‌ای استاندارد برای فضاهای مهم و شاهانه به شمار می‌رود، در دورهٔ ساسانی در یک روند تدریجی به اوج تکامل خود رسید. در واقع ایوان و گنبد، بارزترین عنصر معماری دورهٔ ساسانی محسوب می‌شوند (هوف، ۱۳۶۶: ۸۵)، که ترکیب آن‌ها در این بنا نیز دیده می‌شود. این بخش را می‌توان به‌عنوان فضای رسمی و تشریفاتی محوطهٔ قلعه‌سام در نظر گرفت که احتمالاً در آن رسیدگی به امور و پذیرایی از مهمانان انجام می‌شده است. در جوانب شمالی و جنوبی گنبدخانه، بقایای اتاق‌هایی با ابعاد و اندازه‌های متفاوت قرار دارد که علاوه بر ایفای نقش اصلی و ساختمانی خود، به‌عنوان پشت‌بندهایی جهت استحکام و جلوگیری از رانش گنبد به‌کار رفته‌اند. خارج از محدودهٔ اصلی بنای گنبددار، شواهدی از رد چند اتاق مستطیل شکل در حاشیهٔ شمالی چشمه به چشم می‌خورد.

### تزیینات گچبری

در بازدید نگارندگان از سطح بنای گنبددار، قطعاتی از تزیینات گچبری در اطراف چاله‌های حفاری غیرمجاز به دست آمد (تصویر۹). با جستجوی بیشتر مشخص شد که این قطعات مربوط به نیم‌ستون‌های بوده است که در

اثر حفاری‌های قاچاق شکسته و در سطح محوطه پراکنده شده‌اند. علاوه بر قطعات شکسته و پراکنده، در داخل یکی از چاله‌ها که در ورودی فضای گنبددار حفر شده بود بر روی ازاره‌های دو طرف درگاه، صفحاتی از تزیینات گچبری آشکار شده است. قطعات مربوط به نیم‌ستون‌ها به روش قالب‌گیری اجراء شده‌اند و بر روی آن‌ها سوراخ‌های کوچکی دیده می‌شود که نشان می‌دهد این قطعات با استفاده از میخ‌های فلزی در محل مورد نظر نصب می‌شده‌اند. تمام سطح رویی نمونه‌های فوق با استفاده از تکرار نقش برگ کنگر تزیین شده است. نمونهٔ مشابهٔ این قطعات چه از نظر نوع نقش‌مایه و چه به لحاظ شکل نیم‌گرد آن‌ها، در بین گچبری‌های بنای اصلی چال‌ترخان ری دیده می‌شود (کروگر، ۱۳۹۶: ص ۹۳، تصویر۴).

صفحات گچبری برجا، ازاره‌های شمالی و جنوبی درگاه ورودی فضای گنبددار را تزیین کرده‌اند (تصویر۹). ازارهٔ جنوبی تقریباً در زیر آوار پنهان شده و تنها بخش کوچکی از نقوش هندسی و گیاهی آن به طول و ارتفاع حدود ۳۰ سانتی‌متر نمایان است. قسمت قابل مشاهدهٔ ازارهٔ شمالی نیز یک قاب مستطیلی به طول ۱۲۰ و ارتفاع ۵۰ سانتی‌متر را شامل می‌شود که در سه بخش کادربندی شده است؛ بخش A: شامل پیچک و میوهٔ شبیه به کاج، بخش B: گیاهی شبیه به درخت انجیر و میوه آن و بخش C هم برگ گیاهی شبیه به کنگر است که یک میوه در مرکز آن قرار دارد(تصویر۹و جدول ۱). این نقوش در داخل قاب‌های چهارگوش با ردیفی از دایرهای تو خالی در میان آن‌ها حاشیه‌بندی شده‌اند. فضاهای خالی بین قاب‌بندها با استفاده از دایره‌های به-هم پیوسته پر شده است. دایره‌ها به‌گونه‌ای به‌هم وصل شده و همدیگر را قطع کرده‌اند که ضمن آنکه هر یک از آن‌ها یک دایرهٔ مجزا را نشان می‌دهد، در ترکیب با دوایر مجاور یک گل چهار پر را تشکیل می‌دهند. بخش مرکزی هر یک از دایره‌ها یک لوزی نوک‌تیز را ایجاد کرده که در مرکز آن یک دانه مروارید قرار گرفته است. نمونه‌های مشابه این نقش در بین گچبری‌های به‌دست‌آمده از کیش (Pope, 2008:128)، نظام‌آباد ری (کروگر، ۱۳۹۶: ۲۳۴ شکل ۸۹ و ۹۰)، کوه خواجه سیستان (Kroger, 2017: 344)، قلعه گوری رماوند (حسن‌پور، ۱۳۸۹؛ حسن‌پور، ۱۳۹۴: ۲۷۴ لوح ۱و۲)، بندیان دره‌گز (رهبر، ۱۳۷۶: ۳۲-۹)، و با جزییات دقیق‌تر از قطعات گچبری متعلق به دورهٔ عباسی در مسجد جامع اصفهان (Scerrato, 1977: 234 ; Luigi corsi, 2017: 87-88 & 93-95. Fig 5-9) مشاهده می‌شود. هرتسفلد تاریخ نمونهٔ به‌دست‌آمده از نظام‌آباد را قرن ۶ میلادی دانسته است، بنا به نتایج پژوهش‌های جدید، گچبری‌های مکشوفه از کوه خواجه مربوط به دورهٔ ساسانی هستند (Vassegh Abbasi, 2018: 126). با توجه به این مستندات، بخش آشکار شدهٔ گچبری‌های قلعه‌سام از نظر نوع نقوش تزیینی تشابهات انکارناپذیری با نمونه‌های دورهٔ ساسانی را نشان می‌دهند. گچبری‌های قلعه‌سام از نظر شیوهٔ اجرا، وجود دایره‌های توخالی متوالی، عمق کم نقوش، استفاده از قالب، ظرافت و کوچکی نقوش برگ‌ها، نمایش رگبرگ‌ها و حفره‌های گرد توخالی روی برگ‌ها مشابه گچبری‌های سده‌های آغازین اسلامی به‌ویژه نمونه‌های دورهٔ عباسی و سبک سامرا است. نکته‌ای که در مورد این گچبری‌ها باید به آن توجه شود این است که در حال حاضر به‌طور قطع و یقین مشخص نیست که آیا این تزیینات هم‌زمان با تاریخ ساخت بنا اجرا شده و یا در دوره‌ای بعد از ساخت بنا به آن افزوده شده‌اند. دستیابی به این مهم نیازمند انجام کاوش‌های باستان‌شناسی در کالبد بنا است.

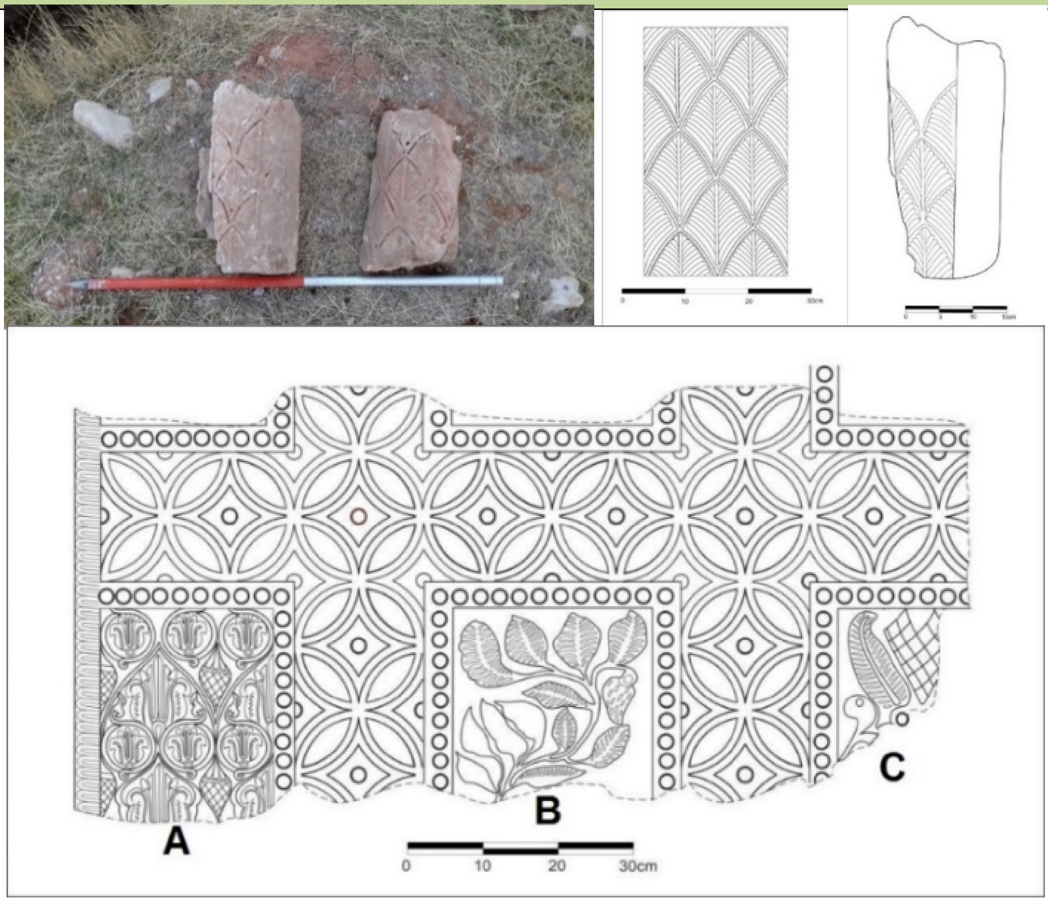


تصویر۹. تصویر و طرح گچ‌بری‌های قلعه‌سام. (تصویر از نگارندگان).

Figure 9. Picture and design of stucooes of Qale-e Sam.(by the authors)

جدول۱. تزیینات گچ‌بری قلعه‌سام. (تصویر از نگارندگان). Table1. Stucco decorations of Qale-e Sam(by the authors)

| گیاه کنگر و میوه آن | برگ درخت انجیر و میوه آن | پیچک و میوه‌ای شبیه به خوشه انگور یا کاج؟ |
|---|---|---|
| | | |

## دیگر آثار تنگهٔ سی‌پله و ارتباط آنها با قلعه‌سام

در تنگه سی‌پله علاوه بر قلعه‌سام، آثار دیگری باقی مانده که از طریق یک مسیر پرپیچ‌وخم که در بعضی نقاط هنوز شواهدی از سنگ‌چین‌های آن باقی مانده، به محوطهٔ قلعه‌سام مرتبط می‌شوند. موقعیت و نحوه پراکنش

آن‌ها در بخش‌های مختلف تنگه، الگوی معناداری را نشان می‌دهد که تحلیل کاربری و گاهنگاری قلعه‌سام بدون توجه به آن‌ها ناقص خواهد بود. بنابراین در این بخش به‌طور گذرا به این آثار اشاره می‌شود:

**دیوار ریوَن و تأسیسات پیرامون آن**

دیوار ریون با طولی برابر با ۸۰۰ متر و با راستای شرقی– غربی، در دهانهٔ شمالی تنگهٔ سی‌پله و در جایی که عرض تنگه به کم‌ترین حد خود می‌رسد، ساخته شده است (تصویر۱۰ سمت راست). رودخانهٔ سیمره که در کف تنگه جریان دارد، این دیوار را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کرده است، قسمت اعظم این دیوار در ساحل شرقی رودخانه قرار می‌گیرد. عرض دیوار حدود ۱۲۰ سانتی‌متر و بیشترین ارتفاع باقی مانده از آن به ۱/۵ متر می‌رسد. در امتداد دیوار که تماماً از لاشه‌سنگ و لایهٔ ضخیمی از گچ ساخته شده است، به فواصل متفاوت برجک‌های نگهبانی به ابعاد ۳ × ۳ متر قرار دارد. بخش‌هایی از دیوار و برجک‌های تعبیه شده در امتداد آن، در نتیجه عوامل انسانی (راه‌سازی، خطوط انتقال گاز و حفاری‌های غیرمجاز) و طبیعی دچار تخریب جدی شده‌اند.

تصویر۱۰. آثار داخل تنگهٔ سی‌پله؛ دیوار(راست)، دژ زلال انگیز(چپ). (تصویر از نگارندگان).

10. Monuments inside the strait of Si'pelah; Wall of Rivan (right), Zolalangiz Figure(by the authors) fort(left).

به فاصلهٔ اندکی از ضلع جنوبی دیوار و بر روی یک سطح صخره‌ای در حاشیهٔ شرقی رودخانه، بقایایی از یک بنای چهارگوشِ منفرد موسوم به قلعه «کَلاتَه» با ۸ تیرکش نسبتاً بزرگ دیده می‌شود (تصویر۱۱). این سازه که با استفاده از لاشه‌سنگ و ملات گچ ساخته شده و ابعاد آن ۶ × ۵ متر است، احتمالاً بخشی از بنای بزرگ‌تری بوده است که در اثر رانش صخره از محل اصلی خود جدا شده است. با وجود تخریب‌های وارد شده بر پیکره بنا، هنوز ارتفاعی در حدود ۳ متر از آن باقی مانده است. احداث این قلعه در مجاورت دیوار، ضریب امنیتی و تدافعی آن را بالا می‌برده است و با توجه به اینکه دید منظری مناسبی نسبت به بنای گنبددار دارد، می‌توانست سکنهٔ آن را از خطرات و تهاجمات احتمالی آگاه کند. در مقابل ضلع شرقی قلعه کلاته و در فاصلهٔ حدود ۲۰۰ متری جنوب دیوار، محوطه‌ای با مساحت یک هکتار وجود دارد. این محوطه در اثر فعالیت کشاورزی و ساخت روستایی از دوران معاصر بر روی آن، تقریباً تسطیح شده و فقط شواهد باستان‌شناختی اندکی چون پی دیوارها و سفال‌های پراکنده در سطح، گواهی بر وجود آن هستند. بر اساس شواهد سفالی پراکنده در پیرامون دیوار و محوطهٔ کلاته، می‌توان آن‌ها را به دورهٔ ساسانی منتسب کرد (تصویر۱۳ و جدول۲). در فاصلهٔ نزدیکی از محوطهٔ کلاته چشمه‌ای پرآب جریان دارد که در سرچشمه آن بقایای تخریب‌شده ساختمان یک آسیاب قدیمی باقی مانده که احتمالاً از نظر دوره تاریخی هم‌زمان با دیگر آثار مجاور چشمه است.

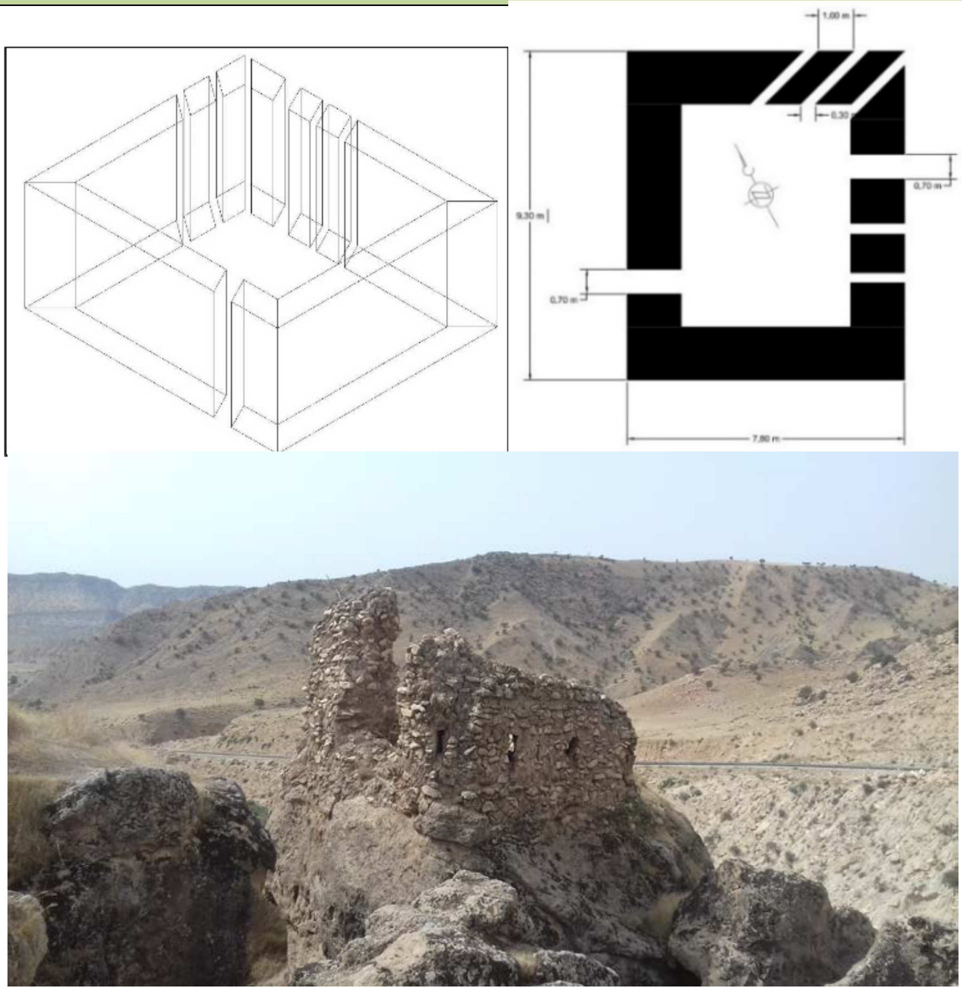

تصویر۱۱. طرح ایزومتریک، نقشه کف و تصویر قلعه کلاته در تنگ سی‌پله. (تصویر از نگارندگان)

Figure 11. Isometric design, floor plan and image of Kalateh Castle in strait of Si’pelah (by the authors)

**دژ زلال انگیز**

در منتهی‌الیه جنوب‌شرقی تنگهٔ سی‌پله و بر روی صخره‌ای در محل پیچ رودخانهٔ سیمره به سمت شیروان/سیروان، آثار دژی کوچک به نام «زلال انگیز» بر جای مانده است (تصویر۱۰ سمت چپ). این دژ در دو سطح ارتفاعی و با استفاده از لاشه‌سنگ و ملات گچ ساخته شده است. با وجود تخریب شدید بنا، هنوز شواهدی از برج و بارو، تیرکش‌ها و یک چاه در داخل آن، مشاهده می‌شود. ویژگی‌های ریخت‌شناسی و موقعیت مکانی دژ، کارکرد دیده‌بانی و کنترلی آن در بخش جنوبی تنگهٔ سی‌پله را نشان می‌دهد. بر اساس شیوهٔ ساخت و ویژگی‌های سازه‌ای (همچون برج‌های مدور جلوتر از دیوار) می‌توان آن را به دورهٔ ساسانی منتسب کرد؛ در گزارش‌ها پیشین نیز به تعلق این بنا به دورهٔ ساسانی اشاره شده است (ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۳۲۷).

**پل سی‌پله و سازه‌های مرتبط با آن**

در حد فاصل دژ زلال انگیز تا دیوار ریون، پل «سی‌پله» بر روی رود سیمره، ارتباط دو طرف رودخانه را برقرار می‌کرده است. این پل با استفاده از لاشه‌سنگ، بلوک‌های سنگی پاک‌تراش به همراه ملات گچ نیم‌کوب و ساروج ساخته شده است (تصویر ۱۲). طول عرشه پل ۱۰۰ متر، و عرض راه عبور آن به ۷/۶۰ متر می‌رسد. پل در اصل دارای ۵ چشمه تاق بوده که امروزه تنها دو عدد از تاق‌های جناغی آن باقی مانده است. به‌منظور

سبک‌سازی سازه و کاستن از فشار وارده بر تاق‌ها و پایه‌ها، در فضای بین دو تاق از شیوه کانه‌پوشی استفاده شده است. گرچه اکثر محققان بقایای ساختار کنونی پل را با توجه به شیوهٔ ساخت، استفاده از کانه‌پوش و تاق‌های جناغی، متعلق به قرون اولیه اسلامی می‌دانند (پرویز، ۱۳۸۱: ۱۵۴- ۱۴۵؛ Stein, 1940: 23) اما شواهدی از پایه‌های ساخته شده از سنگ و گچ در کنار این پل مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد متعلق به بقایای پلی قدیمی‌تر (احتمالاً متعلق به دورهٔ ساسانی) باشد. در دو طرف رودخانه و نزدیک پل شواهدی از دو سازهٔ کوچک شناسایی شد که بی‌تردید در ارتباط با پل و احتمالاً برای کنترل عبور و مرور و محافظت از آن بوده است. در فاصله ۵۰۰ متری جنوب پل در میان باغات روستای چم‌بور بقایای بنایی مخروبه شناسایی شد که در بین آوار پراکنده در سطح آن، قطعات شکستهٔ گچبری با نقوش گیاهی مشابه نمونه‌های بنای گنبددار قلعه‌سام، قطعات سفالی و یک شی سنگی(هاون؟) به دست آمد.

تصویر۱۲. پل سی‌پله. (تصویر از نگارندگان). Figure 12. Si’pelah bridge (by the authors)

## گاهنگاری قلعه‌سام

تحلیل ویژگی‌ها و مشخصه‌های معماری محوطهٔ قلعه‌سام، ترکیب این اطلاعات با دیگر یافته‌های حاصل از بررسی سطحی آن و مقایسه و تطبیق این یافته‌ها با یافته‌های مشابه از سایر محوطه‌ها، راهبردی کلیدی جهت رسیدن به درکی درست از تاریخ برپایی محوطه است. در نبود داده‌های حاصل از کاوش و هرگونه مدرک مکتوبی که اشاراتی بر زمان ساخت و رونق محوطه داشته باشد، اهمیت این موضوع دو چندان می‌شود. بنای گنبددار به‌عنوان مهم‌ترین و باشکوه‌ترین ساختار معماری تنگهٔ سی‌پله، یک واحد ساختمانی بزرگ است که تمامی فضاهای آن با استفاده از تاق مازه‌دار و گنبد، مسقف شده‌اند. چفد به‌کار رفته در تاق‌ها، چفد هلوچین یا بیز کند است که از نمونه قوس‌های متداول در دورهٔ ساسانی است (زمرشیدی، ۱۳۷۳: ۱۵۱-۱۳۰)؛ هوبه و پاراستی ویژگی بارز آن به‌شمار می‌رود. این نوع تاق را تقریباً در اکثر بناهای شناخته شدهٔ ساسانی از جمله کاخ تیسفون و کاخ اردشیر در فیروزآباد مشاهده می‌کنیم (رویتر، همان: ۶۴۳). از نظر شیوهٔ اجرا، تاق‌های به‌کار رفته در قلعه‌سام در دو دسته قرار می‌گیرند؛ یکی تاق‌های ساخته شده با قالب یا تویزه، و دیگری تاق-هایی که به روش لاچسبانی و بدون استفاده از قالب اجرا شده‌اند. هر دوی این روش‌ها در معماری دورهٔ ساسانی دیده می‌شود (فرشادجو، ۱۳۶۷: ۲۹۷). گنبد بنا با مصالح لاشه‌سنگ و ملات گچ به روش دورچین ساخته شده که چگونگی تبدیل مربع به دایره در آن از طریق گوشه‌سازی از نوع فیلپوش صورت گرفته است. شکل گنبد، روش ساخت و نوع گوشه‌سازی آن را در مقیاس بزرگ‌تر می‌توان در بناهای تشریفاتی (کاخ‌ها)، و مذهبی (آتشکده‌ها) دورهٔ ساسانی ملاحظه کرد. تالار گنبددار به عنوان کانون بنا در ترکیب با ایوان مقابل آن محوریت کل بنا را تشکیل می‌دهد. این شیوهٔ چیدمان فضایی (ترکیب ایوان با چهارطاق گنبددار) ترکیب شناخته شده‌ای در معماری تشریفاتی دورهٔ ساسانی است که نمونه‌های آن را در کاخ اردشیر، قلعه دختر، کاخ سروستان می‌بینیم (هوف، ۱۳۶۶: ۸۵). در معماری سده‌های آغازین اسلامیِ ایران که امتداد معماری دورهٔ ساسانی محسوب می‌شود،

شاهد به‌کارگیری این ترکیب در انواع بناهای مذهبی و غیرمذهبی هستیم. یکی از نوع‌آوری‌های معمارانۀ بنای گنبددار، ترکیب تاق‌آهنگ و نیم‌گنبد برای پوشش سقف یکی از اتاق‌های ضلع شرقی آن است. نمونه‌های نزدیک به این شیوۀ پوشش، در سقف بندی طاقچه‌های قصر ساسانیِ بیشاپور (Ghirshman, 1938: 12-19)، بنای سروستان فارس (بیر، ۱۳۸۵: ۶۸؛ بزنوال، ۱۳۷۵: ۲۰۲) دیده می‌شود. پلان و شیوۀ ساخت برج‌های مدور پیوسته به دیوار دژ قلعه‌سام، در برج‌های مدور قلعۀ ساسانی موسوم به «دیوار گچ» در محوطۀ قلعه یزدگرد (Keall, 1967: 103, pl.IIIb)، قلعه دختر بیشاپور (سرفراز و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۹۳)، قلعه دختر فیروزآباد (کلایس، ۱۳۶۶: ۱۰۸)، و برخی دیگر از قلاع و استحکامات دفاعی دورۀ ساسانی مشاهده می‌شود. دروازه‌های شهرهای ساسانی نیز معمولاً بین این برج‌های نیمه‌گرد قرار داشتند (هوف، ۱۳۶۶: ۳۳۳). در واقع یکی از مشخصه‌های اصلی معماری تدافعی و نظامی دورۀ ساسانی که در دوره‌های بعد نیز تداوم یافت، استفاده از برج‌های نیم‌دایره‌ای جلوتر از دیوار دفاعی است. علاوه بر شواهد معماری، تزیینات گچبری و یافته‌های سفالی نیز مدارک سودمندی در راستای تاریخ‌گذاری بنای قلعه‌سام به شمار می‌روند. تزیینات گچبری یافت شده از نظر نوع نقش (دایره‌های تو در تو، میوۀ کاج، برگ مو و ...) و نحوۀ ترکیب‌بندی، ردپایی از تزیینات گچبری دوره ساسانی را ارائه می‌دهند. یافته‌های سفالی محوطۀ قلعه‌سام نیز به لحاظ مشخصات فنی و ریخت‌شناسی مشابه سفال‌های دورۀ ساسانی هستند (تصویر ۱۳و جدول ۱). مجموعه سازه‌های واقع در داخل تنگۀ سی‌پله را با توجه به شواهد سطحی چون یافته‌های سفالی محوطۀ کلاته، قطعه گچبری‌های شکسته و سفال‌های پراکنده در سطح محوطۀ مجاور پل سی‌پله، روش ساخت پل سی‌پله و دژ زلال انگیز، می‌توان به‌طور نسبی هم‌زمان با محوطۀ قلعه‌سام دانست. اشارات مکرر متون تاریخی سده‌های آغازین و میانه اسلامی به ماسبذان و شهرهای آن، اهمیت ولایت ماسبذان طی اواخر دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی را نشان می‌دهد. شکوفایی اصلی ماسبذان به‌ویژه از نیمۀ دوم دورۀ ساسانی و به خاطر قابلیت‌های زیست‌محیطی آن، وجود شکارگاه‌های متعدد و نزدیکی آن به کانون‌های ساسانی در تیسفون و خوزستان، آغاز شد. سفرهای آخرین شهریاران ساسانی به تفرجگاه‌ها و شکارگاه‌های ماسبذان که در متون دوران اسلامی انعکاس یافته، نشان‌دهندۀ این موضوع است؛ قباد اول ساسانی (حک ۴۸۸-۵۳۱) ماسبذان را یکی از مناطق خوش آب و هوای ایران می‌دانست و به آن علاقۀ بسیار داشت (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱). فرار آذین پسر هرمزان آخرین فرمانروای ساسانیِ مهرگان کدک/ مهرجان‌قذق و پناه بردن وی به ماسبذان به‌منظور تدارک سپاه جهت مقابله با سپاه اعراب (طبری، ۱۸۸۱، جلد۱: ۲۴۷۸)، نشان از اهمیت نظامی- سیاسی ماسبذان و استعداد آن در زمینه تدارک سپاه و وجود قلاع و سازه‌های تدافعی در این منطقه در اواخر دورۀ ساسانی دارد. ماسبذان در سده‌های نخستین اسلامی نیز به دلیل نزدیکی به بغداد مرکز خلافت عباسی، به‌عنوان یکی از مناطق تفرجگاهی و شکارگاهی مورد توجه خلفا بود. همان‌گونه که منابع مختلف ذکر کرده‌اند، مهدی دومین خلیفه عباسی به سال ۱۶۹ هجری به هنگام شکار در یکی از شکارگاه‌های ماسبذان درگذشت (طبری، ۱۳۷۵: ۵۱۴۲؛ یعقوبی، ۱۳۴۳: ۴۰۱-۴۰۲؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۳۷). با کنار هم قرار دادن تمام شواهد و مدارک موجود، بازۀ زمانی اواخر دورۀ ساسانی و اوایل دورۀ اسلامی برای برپایی محوطۀ قلعه‌سام و سازه‌های وابسته به آن پیشنهاد می‌شود.

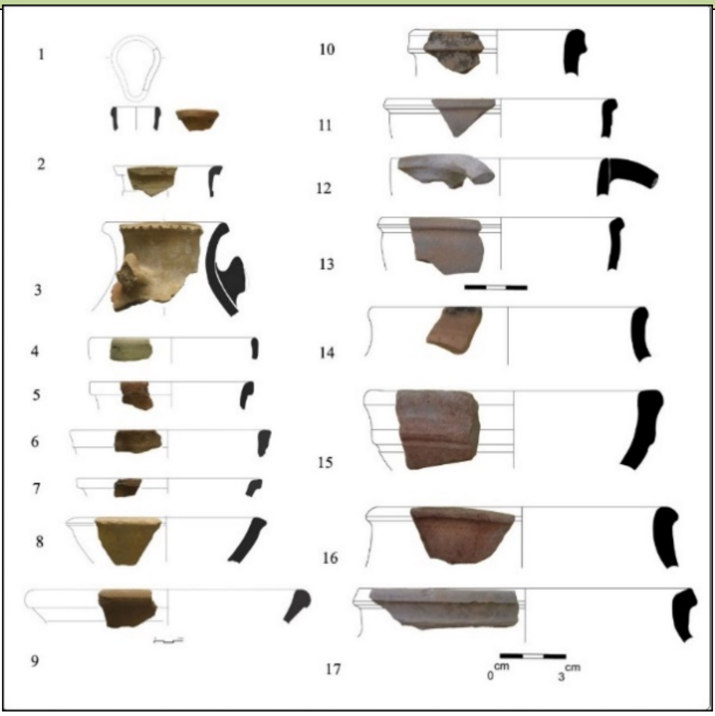


تصویر۱۳. گزیده‌ای از سفال‌های محوطهٔ قلعه‌سام و آثار پیرامون آن در تنگه سی پله. (تصویر از نگارندگان).

Figure 13. Excerpts from the pottery of Qale-e Sam and sites inside the strait of Si’pelah (by the authors)

جدول۲. مشخصات فنی سفال‌های قلعه‌سام و آثار پیرامون آن. Table 2.Technical specifications of Qale-e Sam pottery and monuments around it

| شماره | نام محوطه | **مشخصات:** (نوع قطعه، رنگ خمیره، ماده چسباننده، نوع ساخت، میزان پخت، ضخامت، رنگ پوشش درون، رنگ پوشش بیرون، نوع تزیین) | **منبع مقایسه** |
|---|---|---|---|
| ۱ | قلعه‌سام | لبه، نخودی، شن‌ریز، دست‌ساز، ناکافی، متوسط، نخودی، نخودی، نقش افزوده و فشاری کنده | Azarnoush,1994 , 180g |
| ۲ | قلعه‌سام | لبه، کرم، شن‌ریز و آهک، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، کرم، کرم، - | حسن‌پور، ۱۳۹۱، تصویر ۴: n1 |
| ۳ | قلعه‌سام | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، کافی، متوسط، قرمزنارنجی، قرمزنارنجی، | |
| ۴ | قلعه‌سام | لبه، نخودی، ماسه و شن‌ریز، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، نخودی، کرم، - | |
| ۵ | قلعه‌سام | لبه، قهوه‌ای تیره، آهک و ذرات شن، چرخ‌ساز، ناکافی، ظریف، قهوه‌ای تیره، قهوه‌ای، | حسن‌پور، ۱۳۹۱، تصویر ۴: n7 |
| ۶ | قلعه‌سام | لبه، نارنجی، ماسه، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، نارنجی، نارنجی، - | |
| ۷ | قلعه‌سام | لبه، خاکستری، شن‌ریز و ذرات میکا، چرخ‌ساز، ناکافی، ظریف، قهوه‌ای، قهوه‌ای، | محمدی‌فر و شریفی، ۱۳۹۲، تصویر ۵: ss54 |
| ۸ | قلعه‌سام | لبه، نخودی، شن‌ریز و ذرات آهک، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، نخودی، نخودی، پوشش رقیق کرم بر سطح داخل و خارج | |
| ۹ | قلعه‌سام | لبه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، نخودی، نخودی، | |
| ۱۰ | کلاته | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، قرمزنارنجی، قرمزنارنجی، | |
| ۱۱ | کلاته | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، قرمز نارنجی، قرمزنارنجی، | Trinkaus, 1981. Fig 4:7<br>محمدی‌فر و شریفی،۱۳۹۲،تصویر۱۹: ss 119 |
| ۱۲ | کلاته | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، قرمز نارنجی، قرمزنارنجی، | محمدی‌فر و شریفی، ۱۳۹۲، تصویر ۱۶: ss64<br>Deshayes,1987, fig:21 |
| ۱۳ | کلاته | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، قرمز نارنجی، قرمزنارنجی، | |
| ۱۴ | کلاته | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، کافی، متوسط، قرمزنارنجی، قرمزنارنجی، | |
| ۱۵ | کلاته | لبه، نخودی، شن، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، نخودی، نخودی، شیار در بیرون، | |
| ۱۶ | کلاته | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، قرمزنارنجی، قرمزنارنجی، | |
| ۱۷ | کلاته | لبه، قرمزنارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، قرمزنارنجی، قرمزنارنجی، | Whitcomb, 1985 ,fig 49:h |

### تحلیل کاربری قلعه‌سام

محوطهٔ قلعه‌سام در محدودهٔ مرزی استان‌های لرستان و ایلام (ماسبذان قدیم) در یک چشم‌انداز کوهستانی مناسب از نظر برخورداری زیستی و امکانات طبیعی دفاعی احداث شده است. در پیرامون محوطه و در محدوده‌ای به شعاع ۵ کیلومتر مجموعه‌ای از بناها و سازه‌های معماری با کارکردهای امنیتی-تدافعی (دژ مجاور بنای گنبددار، دیوار رِیوَن، قلعه کلاته و دژ زلال‌انگیز)، خدماتی (پل سی‌پله، آسیاب) و استقراری (محوطه کلاته و محوطه ضلع غربی پل سی‌پله) قرار دارد. سازمان فضایی آثار پیش‌گفته و الگوی پراکنش آن‌ها در تنگهٔ سی‌پله تا حدود اطمینان‌بخشی ارتباط منظری و کارکردی آن‌ها در یک مجموعهٔ واحد را نشان می‌دهد. ویژگی‌های معماری و یافته‌های سفالی این آثار نیز هم‌زمانی نسبی آن‌ها را با هم تأیید می‌کند.

طرح و نقشهٔ بنای گنبددار اقامتگاهی با مقیاس مناسب و تسهیلات لازم جهت سکونت یک شخص بلند مرتبه و ابواب جمعی او را تداعی می‌کند. در این بنا چیدمان فضاها با محوریت فضای گنبددار (که احتمالاً فضای رسمی مجموعه بوده) و تعداد نسبتاً زیادی اتاق با کارکردهای گوناگون (اتاق‌های نگهبانی، مسکونی، پذیرایی، انباری و...) شکل گرفته است. بررسی ویژگی‌های سازه‌ای و ساختاری این بنا همچون وجود تالارگنبدار با فضاهای متعدد پیرامون آن، تزیینات گچبری به‌کار رفته در بنا، ساختار نسبتاً شکیل و مستحکم سازه‌ها، وسعت مناسب بنا و فضاهای تعبیه شده در آن، نشان می‌دهد که در اینجا با یک عمارت فاخر روبرو هستیم که به وسیلهٔ شخصی بلندپایه (احتمالاً حاکم محلی منطقه و یا شاهزاده‌ای یاغی) ساخته شده است. قرار گرفتن بنا در یک موقعیت کوهستانی و سخت‌گذر، احاطه شدن آن به‌وسیلهٔ موانع طبیعی و سازه‌های نظامی، مشرف بودن آن بر مسیر ارتباطی و آثار موجود در تنگه و به ویژه دوری آن از مراکز مهم استقراری نشان از غلبهٔ جنبه‌های امنیتی و انگیزه‌های احتمالی قدرت‌طلبی در ساخت آن دارد. چراکه در غیر این صورت، باید انتظار احداث چنین سازهٔ سُترگ و ستبری را در زمین‌های پست و هموار حاشیهٔ رودخانهٔ سیمره که شرایط بسیار مناسب‌تری را جهت سکونت داراست، می‌داشتیم. این عمارت با داشتن فضایی رسمی و تشریفاتی (چهارطاق گنبدی) و اتاق‌های متعدد، می‌توانسته مکانی امن برای استقرار ساکنین در مواقع خطر باشد. دیوار ریون و قلعه مجاور آن در ورودی تنگ سی‌پله از سمت شمال و دژ زلال‌انگیز در جنوب تنگه، سازه‌های نظامی و حفاظتی هستند که ضریب امنیتی محیط داخل تنگه و قلعه‌سام را بالا می‌برده‌اند. از سوی دیگر بنای فوق در حاشیهٔ یکی از مسیرهای ارتباطی خوزستان و لرستان با کرمانشاه و ایلام قرار دارد که طی بررسی نگارنده‌گان در حد فاصل شهر باستانی دره‌شهر تا تنگهٔ سی‌پله شواهدی از آن شناسایی شد؛ وجود پل مهم سی‌پله بر روی رودخانهٔ سیمره در داخل تنگه، خود شاهد گویایی از این مسیر است. اشتاین هدف از ساخت این پل را برقراری ارتباط بین خوزستان و کرمانشاه از طریق طرحان و دسترسی طرحان به شهر سیروان/ شیروان در ساحل غربی سیمره می‌داند (Stein, 1940: 238). این تنگه امروزه نیز همچنان اهمیت ارتباطی خود را حفظ کرده است به‌گونه‌ای که جادهٔ اسلام‌آباد-پلدختر که شاهراه ارتباطی غرب به جنوب ایران است از مجاورت ضلع شمالی آن و جادهٔ هلیلان_ایلام از داخل آن می‌گذرد. با توجه به اهمیت راهبردی این مسیر در حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ساکنان محوطهٔ داخل تنگه، نظارت و کنترل بر آن امری ضروری و حیاتی به شمار می‌رفته است؛ این مهم در سمت جنوب‌شرق تنگه به‌وسیلهٔ دژ زلال‌انگیز، در سمت شمال به‌وسیلهٔ دیوار ریون و قلعه کلاته و در محل پل سی‌پله به‌وسیلهٔ دو سازهٔ کوچک دیگر تأمین می‌شده است(تصویر۱۴). این سازه‌های نظامی در کنار ایفای نقش گفته‌شده، با کنترل عبور و مرور در این مسیر، در برقراری امنیت محوطهٔ قلعه‌سام نیز مؤثر بوده‌اند و ساکنین را از خطرات و تهاجمات احتمالی در امان نگه می‌داشته‌اند.

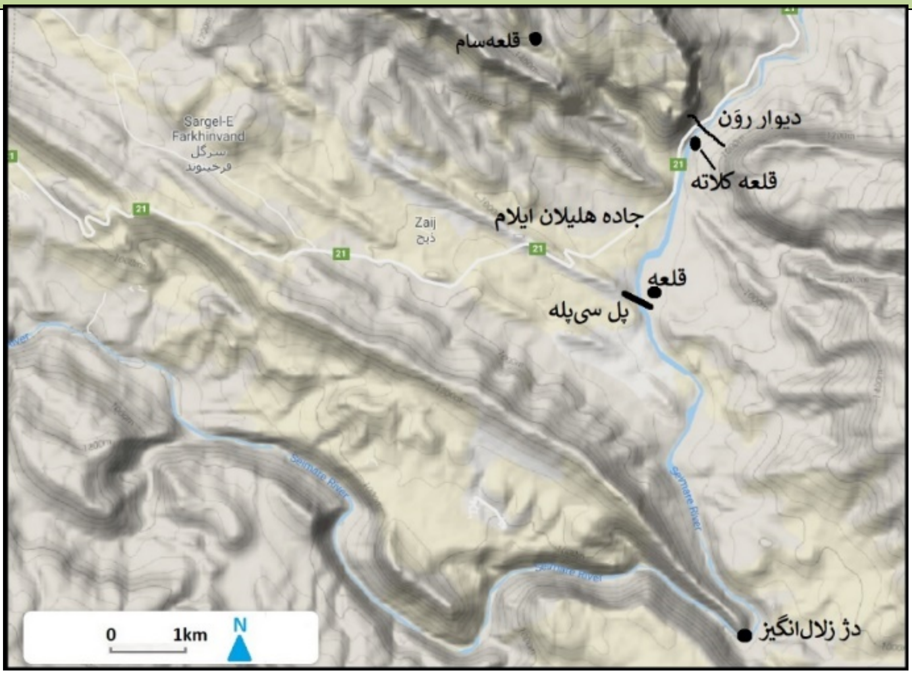


تصویر۱۴. نقشه پراکنش آثار مرتبط با قلعه‌سام در تنگ سی‌پله. (تصویر از نگارندگان).

Figure 14. Distribution of monuments inside strait of Si’pelah (by the authors)

ویژگی‌های مکانی و سازه‌ای قلعه‌سام در ترکیب با سایر آثار تنگهٔ سی‌پله تا حدودی مشابه بناهایی چون قلعه دختر فیروزآباد و قلعه یزدگرد کرمانشاه است. هر دوی این بناها به‌علت تشکیلات استحکاماتی و موقعیت راهبردی آن‌ها در بالای کوه و مشرف به راه‌های ارتباطی، تداعی‌کنندهٔ رویدادهای سیاسی و تاریخی زمانهٔ خود هستند. هوف معتقد است که ساخت استحکاماتی چون قلعه دختر را می‌بایست با توجه به اوضاع تاریخی و برخورد با مهاجم زورمند تفسیرکرد (Huff, 1977: 32). در مورد قلعه دختر این رویداد تاریخی و درگیری با حریف نیرومند را می‌توان در قالب واقعهٔ طغیان اردشیر اول ساسانی علیه آخرین پادشاه اشکانی و نیاز او به داشتن مفری امن قبل از نابودی کامل دشمن بازآفرینی کرد. در مورد انگیزه و دلیل وجودی بنای قلعه یزدگرد، کاوشگر آن احتمال می‌دهد که این بنا توسط حاکم محلی منطقه ساخته شده است؛ حاکمی که داعیهٔ استقلال در سر داشته است (Keal, 1976: 76). با توجه به این مشابهت‌ها و بررسی تمام ویژگی‌های محوطهٔ قلعه‌سام و سازه‌های مرتبط با آن، می‌توان عملکرد اصلی آن را به‌عنوان اقامتگاهی امنیتی معرفی کرد که توسط شاهزاده‌ای یاغی و یا حاکمی محلی برخوردار از قدرت و ثروت کافی، با توجه به دلایل سیاسی و امنیتی در یک موقعیت استراتژیک و امن ساخته شده است. شاید بتوان دلایل سیاسی و امنیتی دخیل در ساخت محوطه را با توجه به ناآرامی‌های سیاسی و هرج‌ومرج به وجود آمده در اواخر دورهٔ ساسانی و اوایل اسلام در نقاط مختلف ایران و از جمله در منطقه‌ای کوهستانی و مرکزی مهم چون ولایت ماسبذان، تفسیر کرد.

## نتیجه

قلعه‌سام یکی از مهم‌ترین و در عین حال ناشناخته‌ترین بناهای واقع در محدودهٔ ولایت ماسبذان است که در این مقاله تلاش شد با بررسی شواهد باستان‌شناختی و معماری ماهیت تاریخی و کاربری آن تحلیل شود. مهم‌ترین بخش این محوطه که کانون و نقطهٔ ثقل بناهای آن محسوب می‌شود، مجموعه ساختمانی است که در این مقاله با نام بنای گنبددار معرفی شد. این بنا ترکیبی از یک چهارطاق گنبددار با نقشه چلیپایی مزین به تزیینات گچبری و شمار نسبتاً زیادی اتاق با مقیاس‌های مختلف در پیرامون آن است. بنا مشرف بر جاده‌ای

ارتباطی که خوزستان را از طریق لرستان به غرب و شمال‌غرب ایران متصل می‌کرده است، ساخته شده که از طریق تعدادی سازۀ نظامی عبور و مرور در آن کنترل می‌شده است. این امر نشان دهندۀ اهمیت سیاسی (تأمین امنیت سکنه) و اقتصادی (اخذ عوارض) این مسیر ارتباطی در حیات ساکنان این محوطه است. ویژگی‌های این بنا به لحاظ ابعاد و اندازه، تعداد فضاها و شاخصه‌های معماری، موقعیت انتخاب شده برای احداث (بالای ارتفاعات صعب‌العبور) و وجود سازه‌های تدافعی و امنیتی پیرامون آن نشان از غلبه جنبه‌های امنیتی بنا بر دیگر کاربری‌های احتمالی آن دارد. این شواهد نشان می‌دهد که سازندۀ آن شخص عالی‌رتبه‌ای (احتمالاً شاهزاده‌ای یاغی یا حاکم محلی منطقه) بوده است که بنا به دلایل سیاسی و امنیتی، اقامتگاه خود را در یک موقعیت کوهستانی سخت و صعب‌العبور بنا کرده است. با توجه به موقعیت سوق‌الجیشی بنا، شاید از آن به‌عنوان پاسگاهی امنیتی نیز استفاده می‌شده است.

عناصر معماری به‌کار رفته در بناهای محوطۀ قلعه‌سام مانند نیم‌گنبد، تاق‌هایی با چفد بیز کند، شکل و شیوۀ اجرای گنبد، پیش‌آمدگی و پس‌نشستگی تاق (هوبه و چونه) که با استفاده از لاشه‌سنگ و حجم زیادی از ملات گچ نیم‌کوب اجرا شده‌اند، برج‌های مدور متصل به دیوارها در کنار یافته‌های سفالی و قطعات گچبری، شواهدی هستند که پژوهش حاضر بر اساس آن‌ها تاریخ آغازین ساخت بنا را به دورۀ ساسانی منتسب می‌کند. هرچند در حال حاضر شواهد قابل اطمینانی از دوره اسلامی (همچون سفال لعاب‌دار دوره اسلامی) از این بنا به دست نیامده است اما با توجه به اهمیت منطقه در سده‌های آغازین اسلامی و وجود سازۀ مهمی از این دوره (پل سی‌پله) در داخل تنگۀ سی‌پله، به احتمال زیاد در این دوره نیز از این بنا استفاده می‌شده است. وجود چندلایه ساخت و ساز در گنبد مجموعه مسکونی، بستن برخی از درگاه‌ها و همچنین پرکردن فضای داخلی یکی از اتاق‌های سطح اول تا نزدیک سقف با توده‌ای از ملات گچ و قلوه‌سنگ، شواهدی از ساخت و تعمیرات ثانوی در بنا است که شاید مربوط به استفاده از آن در اوایل دورۀ اسلام باشد. همچنین برخی از نقوش تزیینات گچبری و شیوه اجرای آنها مشابه نمونه‌های سده‌های آغازین اسلامی است. لازم به ذکر است در این مرحله از مطالعات، فقدان اطلاعاتِ حاصل از کاوش باستان‌شناختی در محوطۀ قلعه‌سام، امکان تعیین گاهنگاری دقیق‌تر بنا را با محدودیت‌هایی مواجه می‌کند. لذا گاهنگاری پیشنهادشده بر اساس شواهد حاصل از بررسی سطحی محوطه است که ممکن است با انجام کاوش‌های باستان‌شناسی و دستیابی به شواهد متقن رد شود و یا مورد تأیید قرار بگیرد. بنابراین آنچه در اینجا مطرح شد در حد طرح موضوع و به‌عنوان مقدمه‌ای برای مطالعات بیشتر در مورد این بنا است. امید است در آینده‌ای نزدیک با انجام کاوش‌های باستان‌شناسی پرده از اسرار این بنای مهم برداشته شود.

**تقدیر و تشکر**

نویسندگان از پیشنهادها و نظرات ارزنده اساتید بزرگوار پروفسور دونالد ویتکمب، دکتر میثم لباف‌خانیکی، دکتر سجاد علی‌بیگی، دکتر اسدالله جودکی عزیزی و خانم دکتر گابریله پوشنگ بهرمند بوده‌اند، بدینوسیله صمیمانه از این بزرگواران تشکر می‌شود.

**منابع**

ابن فقیه همدانی، ابی بکر احمد بن محمد، (۱۸۸۵)، *مختصر کتاب البلدان*، تحقیق م. دخویه، لیدن، بریل.

ابن‌حوقل، محمد بن حوقل، (۱۳۴۵)، *صورة الارض*، ترجمۀ جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

ابن‌خردادبه، (۱۳۷۱)، *مسالک الممالک*، ترجمۀ سعید خاکرند، تهران، میراث ملل.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم، (۱۳۷۳)، *ممالک و مسالک*، ترجمۀ محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات ایرج افشار.

افشارسیستانی، ایرج، (۱۳۷۳)، *ایلام و تمدن دیرینه آن*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
ایزدپناه، حمید، (۱۳۵۰)، *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، تهران، انجمن مفاخر ایران.
بزنوال، رولان، (۱۳۷۹)، *فن‌آوری تاق در خاور کهن*، ترجمه سید محسن حبیبی، تهران، سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه).
بیر، لئونل، (۱۳۸۵)، *سروستان (مجموعه معماری ایران از بدو شکل‌گیری تا ظهور اسلام*، ترجمۀ امیرحسین سلطانی کرباس فروش، تهران، سبحان نور.
پرویز، احمد، (۱۳۸۰)، پل و تحول آن در قلمرو حکومت بدر بن حسنویه، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی سوسن بیانی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
پیرانی، بیان. (۱۳۸۱)، پرونده ثبتی محوطه تاریخی قلعه سام، مرکز اسناد میراث فرهنگی، تهران، منتشرنشده.
پیرنیا، محمدکریم، (۱۳۴۸)، مسجد جامع فهرج، مجله باستان‌شناسی و هنر ایران، شمارۀ پنجم، صص ۱۳ – ۱.
جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیمات فیروز منصوری، انتشارت آستان قدس رضوی، چاپ اول، تهران.
حسن‌پور، عطا، (۱۳۹۱)، فصل دوم کاوش باستان‌شناختی محوطه باستانی قلعه‌گوری رماوند (حوزه سد سیمره، بخش کوهنانی، شهرستان کوهدشت)، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان لرستان.
حسن‌پور، عطا، (۱۳۹۴). «بررسی و مقایسه تطبیقی گچبری‌های به‌دست‌آمده از کاوش بنای قلاگوری رماوند»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی حوزه آبگیر سد سیمره*، به کوشش لیلی نیاکان، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری. صص۲۶۳-۲۷۸.
راولینسون، هنری کرزیک، (۱۳۶۲). *سفرنامه راولینسون*، ترجمۀ سکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران، آگاه،
رویتر، اسکار، (۱۳۸۷)، معماری ساسانی، ترجمه مهدی مقیسه و محمدعلی شاکری‌راد. از کتاب *سیری در هنر ایران*. زیر نظر آرتور ایپهام پوپ و فیلیس آکرمن، جلد دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
رهبر، مهدی، (۱۳۷۶)، کاوش‌های باستان‌شناسی بندیان درگز، گزارش‌های باستان‌شناسی، شمارۀ۱. پژوهشگاه میراث فرهنگی.
زمرشیدی، حسین. (۱۳۷۳). *طاق و قوس در معماری ایران*، تهران، کیهان.
سرفراز، علی‌اکبر، احمد چایچی امیرخیز و محمدرضا سعیدی، (۱۳۹۳)، *شهر باستانی بیشاپور*، تهران، سمت.
طبری، محمد بن جریر،(۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
کابلی، میرعابدین، (۱۳۹۴)، «قلعه‌سام دره هلیلان استان ایلام»، *مفاخر میراث فرهنگی،شمارۀ ۱، جشن‌نامه دکتر صاق ملک شهمیرزادی*، به کوشش مرتضی حصاری، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
کروگر، ینس، (۱۳۹۶). *تزئینات گچبری ساسانی*، ترجمۀ فرامرز نجد سمیعی، تهران، سمت.
کلایس، ولفرام، (۱۳۶۶)، *معماری ایران دوره اسلامی- کاخ‌ها*، ترجمۀ محمدیوسف کیانی، تهران، جهاد دانشگاهی.
لسترنج، گای، (۱۳۷۳)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمۀ محمود عرفان، تهران، شرکت علمی و فرهنگی.
لک‌پور، سیمین، (۱۳۸۹). *پژوهش‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی دره‌شهر (سیمره)*، تهران، پازینه،
مارکوارت، یوزف، (۱۳۷۳). *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورَنی*، ترجمۀ مریم احمدی، تهران، اطلاعات.
مجمل‌التواریخ و القصص، (۱۳۱۸)، به تصحیح ملک‌الشعرایی بهار، تهران، چاپخانه خاور.
محمودیان، حبیب‌الله، (۱۳۸۳)، *معرفی اجمالی قلعه‌های باستانی استان ایلام*، ایلام، گویش.
هانس، هوگی، (۱۳۷۶). *قلعه دختر- آتشکده*، بناهای *تاریخی ساسانی فیروزآباد-فارس گزارش مقدماتی*، ترجمۀ فرزین فردانش، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
هوف، دیتریش، (۱۳۶۶)، *فیروزآباد*، ترجمه کرامت‌الله افسر، شهرهای ایرانی،گردآورنده محمدیوسف کیانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد،
یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۴۳)، *البلدان*، ترجمۀ محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
یعقوبی، احمد ابن اسحاق، (۱۹۷۰م- ۱۳۹۰هـ). *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دارالصدر.
.
Afshar-e- Sistani, I. 1993. *Ilam and it's ancient Civilization*, first edition, Tehran, Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.[In Persian].
Azarnoush, M. 1994. *The Sasanian Manor House at Hajiabad*, Iran. In: Topoi, Volume 5/2, 1995.
Besenval, R. 2000.*Technologie de la voute dans l'orient ancien*, Translated by Seyyed Mohhsen –e- Habibi, Tehran, ICHTO-ICAR (Pezhoheshghah).[In Persian].

Bier, L. 2006. *Sarvestan (Iranian Architectural Complex from its inception to the Rise of Islam*), Translated by Amir Houssein Soltani Karbas Foroush, Tehran, Sobhan Noor. [In Persian].

Deshayes, J. 1987. "*Fouilles de Tureng – Tepe les Periods Sadanian ET Islamicues*". Paris.

De Morgan, J. 1896. *Mission Scientifique en Perse (Recherches Archeologiques*), Paris.

Estakhri, A. E. 1993. *Mamalekol Masalek*, Translated by Mohammad Ibn-e- As'ad Ibn-e-Abdillah Tostari, with attempted by Iraj Afshar, Tehran, Iraj Afshar Endowment Foundation, Tehran. [In Persian].

Galdieri, E. 1973. *Isfahan: Masgid – I Guma 2, the Al-i Buyide Period*. Rome.

Ghirshman, R. 1938. "*Les fouilles de Chapour (Iran)* (deuxieme champagne 1936/37)." Revue des arts asiatiques, XII, 1938, 12- 19.

HassanPour, A. 2012a. *Second season of Archaeological excavation of the ancient site of Ramavand Qa'la Ghowri* (Saymare Dam Basin, kouhnani district, Kuhdasht County), Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization of Luristan Province. [In Persian].

— 2012b. "Survey and Comparative Comparison of the Stuccos of obtained from the excavation of Qelagowri Ramavand building", *Archaeological Researches of Seymareh Dam Basin*, With Attempt of Leili Niakan, Tehran, Cultural Heritage and Tourism Research Institute Publications, pp. 263-278. [In Persian].

Huff, D. 1971, "*Qual'a- ye Dukhtar bei Firuzabad*: Ein Beitragzur sasanidischen Iastrachitektur." Archaeologische Mitteilungen aus Iran (N.F). IV, 1971. 127-71.

— 1977, "*Aspect Historie et Archaeologiques in Ghala Dokhtar*, Atechkade", H. Hugi, Ecolepolytechnique, federal, Zurich, Avril.

Hans, H. 2007. *Ghala Dokhtar atachkade, Sassanid Historical Monuments of Firoozabad-Fars Preliminary Report*, Translated by Farzin Fardanesh, Cultural Heritage Organization (Pezhoheshgah). [In Persian].

Huff, D. 1987. *Firoozabad*, Translated by Keramatollah Afsar, Iranian cities, Vol.2, Collector Mohammad Yousef Kiani, Tehran, Ministry of Culture and Guidance. [In Persian].

Ibn-e- Faghih-e- Hamedani, A. A. I. M. 1885. *Summary of Book of Alboldan*, Research of M. Dekhoyeh, Liden, Brill. [In Persian].

Ibn-e- Hoghal, M. 1966. *Soratollarz*, Translated by Ja'far Shoar, Tehran, Foundantion of culture of Iran. [In Persian].

Ibn-e- Khordadbeh, 1991. *Masalek- al- Mamalek*, Translated by Saeed Khakrand, Tehran, Hritage of Nations. [In Persian].

IzadPanah, H. 1972. *Old and Historical Monuments of Luristan*, vol. 1, Tehran, Iranian Honors Association. [In Persian].

Jeyhani, A. A. 1989. *Ashkalol Alam*, Translated by Ali ibn-e- Abdolssalam–e- Kateb, With Introduction and Teachings Firooz Mansouri, Astan Qouds Razavi Press, first edition, Tehran. [In Persian].

Kaboli, M. 2015. "*Ghala Sam of Holilan Vally of Ilam Province*", Cultural Heritage Honors, No. 1, Sadeqh Malekshahmirzadi Celebration, by Morteza Hesari, Tehran, ICHTO. [In Persian].

Keroger, Y. 2017. *Stucco Decorations of Sasanid*, Translated by Faramarz Na'jd Samiei, First edition, Tehran, Samt. [In Persian].

Kleiss, V. 1987. *Iranian Architecture of the Islamic Period- Palaces*, Translated by Mohammad Yousef Kiani, Tehran, ACECR. [In Persian].

Keall, E. J., 1967, "Qaleh- I Yazdigird: A Sasanian Palace Stronghold in Persian Kurdistan", *Iran* V: 99-121.

Lacoste, H. 1954. "L'are de Ctesiphone". *Sumer* X pp. 8- 22.

Luigi Corisi, A. 2017. "A brif note on early Abbasid Stucco decoration", *Vicino Orinte*, No. 21, pp.83-95.

Lakpour, S. 2010. *Researches and Archeology Excavation of Dareshar (saymareh)*, Tehran, Pazineh. [In Persian].

Le Strange, G. 1994. *The lands of the eastern caliphate*, Translated by Mahmoud Erfan, Tehran, Scientific and cultural company. [In Persian].

Marquart, Y. 1994. *Iranshahr based on the Geography of Musa Khorani*, Translated by Maryam Ahmadi, Tehran, Information Press.

*Majmalol tavarikh Val Quosas*, 1939. To Correction of Malekol sho'ara-ye- Bahar, Tehran, east Press. [In Persian].

Mahmodiyan, H. 2004. *Overview of the ancient castles of Ilam province*, First edition, Ilam, accent Press. [In Persian].

Naumann, R. 1977, *Die Ruinen von Takhte Suleiman und zandan –e Suleiman*, Berlin.

Parviz, A. 2001. *The Bridge and its Evolution in the Realm of the Government of Badr ibn Hasanouyeh*, M. A Dissertation, with Under Guidnes Sosan Bayani, Tehran University, Faculty of Literature and Humanities Sciences. [In Persian].

Pirani, B. 2001. Registration file of the Historical Site of ghala-e-Sam, Cultural Heritage Documentation Center, Tehran, Unpublished. [In Persian].

Pirniya, M.K. 1969. "Grand Mosque", *Iranian Journal of Archaeology and Art*, No. V, pp. 1-13. [In Persian].

Rowlinson, H. C. 1983. *Rowlinson's Travelogue*, Translated by Sekandar Amanollahi Baharvand, Tehran, Aghah. [In Persian].

Reuther, O. 1938, "Sasanian Architecture." *In survey of Persian Art*. Oxford, I, 493- 578.

— 2014. Sasanid Architecture, Translated by Mahdi Moghiseh and Mohammad Ali Shakeri Rad, *A Survey of Persian art*. Arthur Upham Pope and Phyllis Ackerman (Eds), Vol. 2, Tehran, Scintific and Cultural Press, [In Persian].

Rahbar, M. 1997. Archaeological excavations of Bandiyan Dargaz, *Archaeological Report*, No. 1, RICHT. [In Persian].

Sarfaraz, A. A., Ahmad, C. A. & Mohammad Reza Saeedi. 2014. *Ancient City of Bishapour*, first edition, Samt. [In Persian].

Stein, A, 1940. *Old Rutes*, of western Iran, New Yourk, Greenwood Press.

Trinkaus, Kathryn Maurer, 1981. The Partho – Sasanian Northeast Frontier: Settlement in the Damghan Plain, *Iran*. University of Pennsyivania.

Tabari, M. J. 1996. *History of Tabari*, Translated by Abolghasem Payandeh, Vol.12, Tehran, Asatir. [In Persian].

Vassegh Abassi, Z & Reza Mehrafarin. 2018. "Analysism, Typologym and Chronology of Stuccos in the place of Kuhe Khvājeh. *Journal of Historia IŚWAT*. No. 7. 110-128.

Whitcomb, D. 1985. *Before the Roses and nightingales*: Excavation at Qasr-I abu Nasr, Old Shiraz, NewYourk.

Yaghobi, I. V. 1964. *Alboldan*, Translated by Mohammad Ebrahim Ayati, Tehran, Translate and Edition Book of company. Translate and edition of Book. [In Persian].

Yaghobi, A. I. E. (1970 A.D- 1390 heg) *Tarikhe Yaghobi*, Beirut, Darolsadr.

Zamorshidi, H. 1994. *Voult and Arch in the Iranian architecture*, Second edition, Tehran, Kayhan. [In Persian].

# Table of Contents

**Parthian History and Syriac Sources by Looking at the Impact of National Iranian Historical Traditions on Syriac Resources /** Narges Asadpur and Kamal Aldin Niknami 1

**Explanation and Analysis of Bronze Pottery Making in the Khorassan Case Study: Shahrak-e Firouze Site in the Neyshabur Plain /** Hassan Basafa 21

**The Typology of Rusa II's Seal Impressions on the Urartian Bullae of Bastam** Maryam Dara 39

**Identifying the Cultural Sequence of Marivan Plain; Based on Archaeological Field Survey/** Morteza Zamani Dadaneh & Sirvan Mohammadi Ghasrian & Amir Saed Mucheshi 71

**The Analysis of Settlement Patterns of Iron Age in Piranshahr Plain Relying on Geographic Information System (GIS) /** Obaidollah Sorkhabi, Reza Rezaloo and Karim Hajizadeh 97

**Restoration of Folk Murals of Shia's Religion in Iran: The Influences of the Expectations of their Public Audiences and the Preference of the Values of these Paintings on the Process of Reconstruction /** Reihaneh Ghasemabadi and Hossein Ahmadi 117

**Atypology of Genre of Luristan Ware, Based on New Archaeological Surveys in Luristan /** Alireza Goudarzi 141

**Recognition of Sassanid Takht-i-Nishin (Throne Room) in the Middle of Ardeshir Khorra City; A Proposition of a Temple of Anahita and Fire Chartaqi in the Continuation of Previous Traditions /** Hamed Mohanmmadpour, Elham Andaroodi and Mohammad Hassan Talebian 161

**Introduction and Analysis of the Architecture of the Tomb of Sultan Ibrahim Reza in Darmian City and Reading the Relics of its Historical Writings /** Ali Asqar Mahmoodi Nasab, Seyyed Rasool Mousavi Haji and Abed Taghavi 189

**Notes on the Sasanian Alabaster Disc in the Cleveland Museum of Art** Parastoo Masjedi Khak and Mostafa Khazaie Kouhpar 215

**Recognition of the Great Khorasan Road in the North of Markazi Province** Majid Montazer Zohouri and Esmail Sharahi 233

**Analysis of the Animal Motifs on the Bronze Pins Belong to the 3rd Millennium B.C in the Halil Roud Basin (Case Study) /** Fahimeh Mousavi, Behzad Balmaki and Mohammad Reza Saeedi Harsini 261

**Archaeology of Qara Dagh: Preliminary Report of the Survey of the Bronze and Iron Age Sites in Varzeqan Region (Iranian Azerbaijan) /** Hossein Naseri Someeh, Alireza Hejebri Nobari and Erkan Konyar 283

**Chronology and Functional Analysis of the Site Known as Qale-e Sam in the Historical Province of Masbazan (Ilam Province) /** Younes Yousefvand and Farshad Miri 307

ISSN: 2251-9297

# Journal of Archaeological Studies
## (The former Journal of Faculty of Literature and Humanities)
## University of Tehran

**No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / winter 2022**

**Publisher:** University of Tehran
**License Holder:** Faculty of Literature & Human Sciences, University of Tehran
**Managing Director:** Gholam Hossein Karimi Dustan
**Editor-in-chief:** Hassan Fazeli Nashli

**Editorial Board**

**Bahman Firouzmandi Shirejin**
Professor, University of Tehran, Iran

**Alireza Hojbari Nobari**
Professor, University of Tarbiat Modares, Iran

**Hassan Karimiyan**
Associate Professor, University of Tehran, Iran

**Yaghoob Mohammadifar**
Professor, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

**Hekmatollah Molla Salehi**
Professor, University of Tehran, Iran

**Kazem Molazadeh**
Associate Professor University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

**Mehdi Mortazavi**
Associate Professor, University of Sistan and Baluchistan, Iran

**Kamal-Aldin Niknami**
Professor, University of Tehran, Iran

**Mohammad Ebrahim Zarei**
Professor, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

**Reinhard W. Bernbeck**
Professor, Berlin Institute of Archaeology, Germany

**Rémy Boucharlat**
Professor, CNRS, France

**Elizabeth Carter**
Professor, University of Los Angles, USA

**Barbara Helwing**
Professor, University of Sydney, Australia

**Barbara Kaim**
Professor, University of Warsaw, Poland

**Roger Matthews**
Professor, University of Reading, England

**Yoshihiro Nishiaki**
Professor, University of Tokyo, Japan

**Holly Pittman**
Professor, University of Pennsylvania, USA

**Susan Pollock**
Professor, Berlin Institute of Archaeology, Germany

**Massimo Vidale**
Professor, University of Padova, Italy

**Donald Whitcomb**
Professor, Chicago Oriental Institute, USA

**Executive Director:** Moharam Bastani (Ph.D. Archaeological).
**Executive Expert (Secretary):** ………………..

**Address:** Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab Avn, Tehran, Iran.
**E-mail:** Jarcs@ut.ac.ir **Phone & Fax:** 021-66978883 **Price:** ………

According to Notice No 90/3/11/18073 dated 02/05/2011 issued by Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to Ministry of Science, Researches & Technology**, the Scientific** was granted to **Journal of Archeological Studies.**

Indexed at: www.sid.ir Indexed at: www.isc.gov.ir
Indexed at:www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine)

All rights reserved for the Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran

# Journal of Archaeological Studies

28

ISSN: 2251-9297

No. 4, Vol. 13, Serial No. 28 / winter 2022

Table of Contents


- **Parthian History and Syriac Sources by Looking at the Impact of National Iranian Historical Traditions on Syriac Resources** / Narges Asadpur and Kamal Aldin Niknami — 1
- **Explanation and Analysis of Bronze Pottery Making in the Khorassan Case Study: Shahrak-e Firouze Site in the Neyshabur Plain** / Hassan Basafa — 21
- **The Typology of Rusa II's Seal Impressions on the Urartian Bullae of Bastam** Maryam Dara — 39
- **Identifying the Cultural Sequence of Marivan Plain; Based on Archaeological Field Survey** Morteza Zamani Dadaneh & Sirvan Mohammadi Ghasrian & Amir Saed Mucheshi — 71
- **The Analysis of Settlement Patterns of Iron Age in Piranshahr Plain Relying on Geographic Information System (GIS)** Obaidollah Sorkhabi, Reza Rezaloo and Karim Hajizadeh — 97
- **Restoration of Folk Murals of Shia's Religion in Iran: The Influences of the Expectations of their Public Audiences and the Preference of the Values of these Paintings on the Process of Reconstruction** / Reihaneh Ghasemabadi and Hossein Ahmadi — 117
- **Atypology of Genre of Luristan Ware, Based on New Archaeological Surveys in Luristan** Alireza Goudarzi — 141
- **Recognition of Sassanid Takht-i-Nishin (Throne Room) in the Middle of Ardeshir Khorra City; A Proposition of a Temple of Anahita and Fire Chartaqi in the Continuation of Previous Traditions** / Hamed Mohanmmadpour, Elham Andaroodi and Mohammad Hassan Talebian — 161
- **Introduction and Analysis of the Architecture of the Tomb of Sultan Ibrahim Reza in Darmian City and Reading the Relics of its Historical Writings** / Ali Asqar Mahmoodi Nasab, Seyyed Rasool Mousavi Haji and Abed Taghavi — 189
- **Notes on the Sasanian Alabaster Disc in the Cleveland Museum of Art** Parastoo Masjedi Khak and Mostafa Khazaie Kouhpar — 215
- **Recognition of the Great Khorasan Road in the North of Markazi Province** Majid Montazer Zohouri and Esmail Sharahi — 233
- **Analysis of the Animal Motifs on the Bronze Pins Belong to the 3rd Millennium B.C in the Hali lRoud Basin (Case Study)** Fahimeh Mousavi, Behzad Balmaki and Mohammad Reza Saeedi Harsini — 261
- **Archaeology of Qara Dagh: Preliminary Report of the Survey of the Bronze and Iron Age Sites in Varzeqan Region (Iranian Azerbaijan)** / Hossein Naseri Someeh, Alireza Hejebri Nobari and Erkan Konyar — 283
- **Chronology and Functional Analysis of the Site Known as Qale-e Sam in the Historical Province of Masbazan (Ilam Province)** / Younes Yousefvand and Farshad Miri — 307